بازبینی تجربه

"اتحاد ملی زنان"

۱۳۵۷-۱۳۶۰

گردآورنده و ویراستار
مهناز متین

بازبینی تجربه "اتحاد ملی زنان" (۱۳۶۰-۱۳۵۷)

■ گردآورنده و ویراستار: مهناز متین
■ صفحه آرائی: پروانه هدایت
■ طرح روی جلد: فروز-آ.
■ چاپ یکم، ایالات متحده آمریکا، ۱۳۷۸
■ تیراژ: ۷۰۰ نسخه

در ایالات متحده آمریکا:

Noghteh
P O Box 8181
Berkeley, CA, 94707-8181 USA
Fax: 510 636 9140

در اروپا:

Noghteh
B. P. 157
94004 Creteil, Cedex France
Fax: 01 44 52 04 97

Internet: http://www.noghteh.org, email: noghteh@nogheth.org

بازچاپ نوشته ها و طرح های این کتاب تنها با آوردن نام مأخذ آزاد است.

فهرست

پیشگفتار / مهناز متین ۱

بخش اول - گزارش

- گزارشی از فعالیت سه ساله "اتحاد ملی زنان" / (کار جمعی) ۹
- نقدی بر "گزارشی از فعالیت سه ساله اتحاد ملی زنان" / شهین نوائی ۹۷
- نگاهی به "گزارشی از فعالیت سه ساله اتحاد ملی زنان" / فروز-آ. ۱۱۳

بخش دوم - یادمانده ها و بازنگری ها

- از تجربه ها بیاموزیم / مسعوده آزاد ۱۲۱
- "ما زیبا بودیم" / نسرین بصیری ۱۳۵
- "پرواز را به خاطر بسپار، پرنده مردنی است" / فریده بهمنی ۱۵۵
- تکرار تاریخ، گناهی نابخشودنی/ زهره خیام ۱۶۵
- "اتحاد ملی زنان"، یک تجربه‌ی سوسیال-فمینیستی ناکام / هایده مغیثی ۱۷۹
- "اتحاد ملی زنان" به روایت من / بکری تمیزی ۲۱۷
- آیا باید؟ / عاطفه گرگین ۲۳۱
- "اتحاد ملی زنان" پشتوانه آینده/ اعظم نورالله خانی ۲۳۵
- تجربه‌ی "اتحاد ملی زنان" / میترا فخیم ۲۴۱

بخش سوم - سازمان چریکهای فدائی خلق و "اتحاد ملی زنان"

- گفتگو با میهن جزنی ۲۵۵
- گفتگو با مهرنوش م. ۲۶۳
- گفتگو با ژیلا الف. ۲۷۱
- گفتگو با حیدر ۲۷۷

بخش چهارم - نظرسنجی

- پرسشنامه ۲۸۵
- جمعبندی پاسخ ها ۲۸۶
- یک پاسخ ۲۸۸

پی گفتار

- "اتحاد ملی زنان"، فصلی تازه در مبارزات زنان ایران / مهناز متین ۲۹۳

اسناد

- منشور "اتحاد ملی زنان" ۳۲۳
- اساسنامه "اتحاد ملی زنان" ۳۲۵
- سمینار قانون اساسی ۳۳۴
- نامه "اتحاد ملی زنان" به نخست وزیر ۳۴۳
- چرا از کاندید کردن آیت‌الله طالقانی برای ریاست جمهوری پشتیبانی می کنیم ۳۴۶
- هشدار به زنان مبارز ایران ۳۴۸
- موضع "اتحاد ملی زنان" درباره‌ی نظرات هواداران "سازمان فدائی" (اکثریت) ۳۵۲
- فهرست کتابهای مربوط به مسائل زنان ۳۵۵
- رهائی زنان از رهائی زحمتکشان جدا نیست / هما ناطق ۳۵۹
- زنان حاصل ستم قرون متوالی‌اند / هما ناطق ۳۶۵
- میز گرد "اتحاد ملی زنان" و "انجمن رهائی زن" ۳۷۲
- مصاحبه با عاطفه گرگین ۳۹۵

توضیحات ۴۰۲

به همه ی زنان آزاده ای که با پذیرش رنج و زحمتِ ده ها سال نبرد ، راه را بر ما هموارتر کردند و هستی را سهل تر؛

به زنان ایرانی که در برابر سرکوب و تحقیر ، از پای ننشستند و ۲۰ سال پس از تظاهرات غرورآفرین ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ ، همچنان سرکش اند و «نافرمان» ؛

به تمام زنانی که در گوشه و کنار جهان ، رو در روی استبداد سیاسی و بنیادگرائی مذهبی ایستاده اند و مبارزه شان ، نویدبخش آینده ای ست روشن تر و انسانی تر .

پیشگفتار

در جریان پژوهشی درباره ی جنبش چپ و مبارزات زنان پس از انقلاب ۱۳۵۷، از وجود نوشته ی چاپ نشده ای آگاه شدم درباره ی فعالیت سه ساله ی "اتحاد ملی زنان" . با خواندن این متن، بر آن شدم که به چاپش اقدام نمایم. به دو دلیل:

اول آنکه، "اتحاد ملی زنان" اولین تشکلی است که پس از ده ها سال رکود در مبارزه ی متشکل دموکراتیک زنان ایران، از سوی زنان مترقی پایه ریزی شده، فعالیت کرده و تا چندصد عضو را دربرگرفته است. از این رو، با تمام انتقادات ـ به حق یا به ناحقی ـ که ممکن است در مورد کمی ها و کاستی های این سازمان وجود داشته باشد، این تجربه ی ارزشمند در خور توجه و بررسی است.

دوم آنکه، این گزارش از معدود گزارش هایی است که فعالین یک سازمان مبارز، به فاصله ی کوتاهی پس از پایان کار آن سازمان نوشته اند و این نوشته بر جا مانده است. به همین جهت، ثبت این سند برای بررسی و پژوهش در تاریخ مبارزات دموکراتیک مردم ایران به طور کلی و مبارزه ی زنان ایران به طور ویژه، دارای اهمیت است.

اما چاپ این سند، نیازمند دستیابی به اطلاعات دقیق تری در مورد چندوچون آن بود؛ از جمله اینکه توسط چه کسانی و در چه شرایطی نوشته شده، چرا تاکنون به چاپ نرسیده، نظر دست اندرکاران "اتحاد ملی زنان" در مورد آن چه بوده و...

برای کسب این اطلاعات، با چند تن از اعضای "اتحاد" که می شناختم تماس گرفتم و به

واسطه ی آنان، به تدریج با تعداد بیشتری از گردانندگان و دست اندرکاران "اتحاد" آشنا شدم. در این تماس ها، به اطلاعاتی که در زیر خلاصه می کنم دست یافتم.

پس از تهاجم سرتاسری حکومت به کانون های دموکراتیک و سازمان های مترقی در سال ۱۳۶۰، "اتحاد ملی زنان" ابتدا فعالیت علنی خود را تعطیل کرد و سپس به صورت تدریجی انحلال یافت. در همین دوره، یعنی در نیمه ی دوم سال ۱۳۶۰، چند نفر از اعضاء و گردانندگان "اتحاد" که با هم نزدیک تر بودند و با توجه به فضای پلیسی حاکم هنوز می توانستند گرد هم آیند، اقدام به نوشتن این گزارش کردند. کار تهیه آن تا حدود سال ۱۳۶۳ به طول انجامید. هرچند که کار نگارش و تدوین را یک نفر از میان جمع بر عهده داشت، نوشته حاصل بحث و تبادل نظر و مورد توافق همه ی افراد جمع بوده است. این نکته البته بیشتر در مورد بخش اول متن که حدود دو سوم آن را دربرمی گیرد، صادق است. به نظر می رسد که بخش پایانی، با فاصله نسبتاً زیادی نوشته شده و تحریر آن نیز بر عهده ی چند نفر بوده است. بخش های نوشته شده، به تدریج به خارج از کشور فرستاده می شد تا در اختیار آن بخش از اعضای "اتحاد" که کشور را ترک کرده بودند نیز قرار گیرد.

پراکندگی اعضای "اتحاد" در چهار گوشه ی جهان، موجب شد که همه ی آنها نتوانند به این نوشته دسترسی یابند. از سوی دیگر، موقعیتی هم فراهم نشد که این متن مورد بحث و بررسی جمعی آن دسته از اعضاء "اتحاد" قرار گیرد که در جریان تدوین آن نبودند و یا اصولاً از این ابتکار عمل بی خبر مانده بودند. نتیجه اینکه، درباره ی سرنوشت این متن تصمیمی گرفته نشد.

علاوه بر مشکلات عملی، عامل دیگری نیز در عدم چاپ این نوشته بی شک دخیل بوده است و آن، نبود اتفاق نظر میان گردانندگان "اتحاد" در مورد مضمون و محتوای آن است. آنگاه که ما تصمیم به چاپ این نوشته گرفتیم، خود را موظف دیدیم که تصمیم مان را به اطلاع آن بخش از اعضای "اتحاد" که از وجود این نوشته آگاهی داشتند، برسانیم و به گونه ای از آنها نظرخواهی کنیم. در کل، همه موافق چاپ این گزارش بودند؛ هرچند که دیدگاه ها در مورد آن گوناگون بود. به چند نمونه اشاره می کنیم.

نمونه ی نخست، دیدگاه شهین نوائی است. با شناختی که از جایگاه شهین نوائی در "اتحاد ملی زنان" داشتیم، پیش از دیگر دوستان، با او تماس گرفتیم و نظر او را جویا شدیم. شهین نوائی در مورد محتوا و شیوه ی نگارش این متن ملاحظاتی جدی داشت. با وجود گرفتاری های بسیار، با مهربانی پذیرفت که ملاحظاتش را در گفتگوئی برایمان شرح دهد. همچنین محبت کرد و بخشی از یکی از نامه های نویسنده ی گزارش را که سال ها پیش برایش فرستاده شده بود، در اختیار ما قرار داد. در این نامه آمده:

"... حتماً توجه کن چون مطالب توسط چند نفر نوشته شده [منظور او بخش مربوط به برخی کمیته هاست]، به جز تغییرات ادبی، نباید در آن تغییری داد. چون در واقع نوشته ی چند نفر است و جمعبندی سازمانی نیست. انشاءالله در آینده باز هم دور هم خواهیم بود و خواهیم توانست جمعبندی مورد قبول را هم ارائه بدهیم".

یکی دیگر از کسانی که نظر خود را در مورد این متن ابراز کرد، مسعوده آزاد است. او ضمن تأئید درستی مطالب این نوشته، بر این نکته انگشت گذاشت که بهتر بود نویسنده نقش خود را بیشتر روشن می کرد:

"به نظر من گزارش مفصلی که در رابطه با "اتحاد" به روی کاغذ آمده، تا آنجا که من مستقیم و یا غیرمستقیم در جریان بودم، بسیار واقع بینانه و جامع است و اگر از جزئیات کوچک بگذریم، بازتاب آن چیزی است که در "اتحاد" گذشته. البته بهتر بود نویسنده نقش و وابستگی خودش را هم ذکر می کرد".

بر این نکته ی آخر، فریده بهمنی نیز تأکید داشته و معتقد است که یکی از دست اندکاران تهیه ی گزارش، خود نمونه ی بارز شیوه ی رفتاری است که در سراسر متن، مورد انتقاد قرار گرفته است.

جویای نظر کسان دیگری هم شدیم؛ از جمله زهره خیام که نظرش را چنین بیان کرد:

"... تعبیر افراد از تاریخ، بر اساس ذهنیت و گرایشات آنها متفاوت است. بنابراین، این مقاله استنباط نویسندگان از موجودیت و عملکرد "اتحاد" است و هرکس آن را مغایر درک و تعبیر خود می یابد، باید تعبیر خود را بنویسد. وگرنه مخالفت با آنچه که هست، اعتبار نوشته ی موجود را از میان نمی برد".

نظر نسرین بصیری در مورد این نوشته، در قسمت اول مقاله اش که در این کتاب به چاپ رسیده، آمده است:

"... آنچه تدوین شد، به قلم یک زن و یاری فکری و نظری گروهی از فعالینی بود که حاضر و در دسترس بودند. نگاه های جمع زیاد دور از هم نبود... اینها را نوشتم تا اشاره کرده باشم "اتحاد ملی زنان" شناسنامه ای دارد که من آن را خوب می شناسم و اصالت آن را تأئید می کنم".

وقتی از اصالت این متن اطمینان یافتیم و استقبال دست اندرکاران "اتحاد" را از پیشنهاد انتشارش مشاهده کردیم، تصمیم مان قطعی شد. برای جبران کمی ها و کاستی های آن بر آن شدیم که به جای انتشار متن "گزارش" به تنهائی، از دیگر اعضاء و فعالان "اتحاد" بخواهیم که یادمانده ها و روایت های خود را برای چاپ در این دفتر بازنویسند تا به این ترتیب خواننده

به دید واقع بینانه تر و همه جانبه تری از "اتحاد ملی زنان" دست یابد.

از نزدیک به دو سال پیش که این هدف را دنبال می کنیم، با ده ها نفر از گردانندگان و دست اندرکاران "اتحاد" تماس گرفته و از آنها برای مشارکت در این کار دعوت کرده ایم. پیشنهادمان به آنها این بود که به هر شکلی که مایلند (گزارش، نقد، تحلیل...) تجربه ی خود را به روی کاغذ آورند.

برخی پذیرفتند و نوشتند. با برخی که فرصت نوشتن نداشتند، به گفتگو نشستیم؛ چرا که از نظر ما گفته هایشان به فهم بهتر ساز و کار "اتحاد" کمک می کرد. برخی هم ترجیح دادند به پرسشنامه ای که برای پخش وسیع تر و در واقع تحقق نوعی نظرخواهی همگانی تهیه کرده بودیم، پاسخ دهند. در یک مورد، تصمیم به ترجمه و چاپ نوشته ای گرفتیم که پیش از این به زبان انگلیسی منتشر شده بود؛ و آن نوشته ی خانم هایده مغیثی است. ایشان به ما گفتند که گفتنی ها را در آن نوشته آورده اند و نیازی به نوشتن مقاله ای دیگر نمی دیدند.

شماری هم دعوت ما را بدون ارائه ی توضیحی، نپذیرفتند. ما خود را موظف می دانستیم که به ویژه از کسانی که در متن گزارش و یا سایر مقالات مورد انتقاد قرار گرفته اند، نظرخواهی کرده و پاسخ شان را درج کنیم. از جمله، با یکی از رابطین سازمان "فدائی" با "اتحاد ملی زنان" (که در متن گزارش به کرات از او انتقاد شده)، تماس گرفتیم. متأسفانه ایشان تمایلی برای صحبت با ما نشان ندادند.

بی تردید موفق نشده ایم با تمام کسانی که می توانستند در این کار یاری مان کنند، تماس حاصل کنیم. تلاش مان اما این بوده که تا سر حد امکان و آگاهی، همه ی دست اندرکاران "اتحاد ملی زنان" را در این کار شریک نمائیم.

توضیح یک نکته دیگر نیز در اینجا ضروری است؛ و آن درباره ی معرفی نویسندگان مقالات و افرادی است که در گفتگوها شرکت داشته اند. به گمان ما، معرفی آنان، به خواننده یاری می رساند که شناخت واقعی تری از گفته ها و نوشته ها به دست آورده و با توجه به سن و سال نویسنده و سمت گیری های سیاسی او، به کم و کیف موضع گیری هایش بهتر پی ببرد. از سوی دیگر، مایل نبودیم که این مجموعه نیز به "گمنامی" رایج در ادبیات چپ ایران دچار شود و خواننده نداند که ما چرا و بر چه مبنایی کسی را به مشارکت در این مجموعه دعوت کرده ایم. به این منظور، از شرکت کنندگان درخواست کردیم که اطلاعاتی در زمینه های شخصی، حرفه ای، مبارزاتی... در اختیارمان بگذارند. پرسش ها در مورد همه یکسان بود؛ هرچند که هرکس مختار بود به آن پرسشی که مایل است پاسخ دهد. ناهمگونی شیوه ی معرفی، از ناهمگونی پاسخ ها

ناشی می شود. مستعار بودن برخی اسامی نیز در این ناهمگونی بی تأثیر نبوده است.

برای داشتن دیدی زنده تر و ملموس تر از "اتحاد ملی زنان" ، در کنار بخش های نخست، بخشی را هم به اسناد و مدارک اختصاص داده ایم. از جمله منشور، اساسنامه، اعلامیه ها و برخی نشریات "اتحاد" و یا اسنادی که در ارتباط با این سازمان به چاپ رسیده و ما توانسته ایم گردآوریم؛ برای نمونه، به چاپ مجدد گزارشی اقدام کرده ایم از یک میزگرد که در سال ۱۳۵۹، به ابتکار نشریه ی "فصلی در گلسرخ" برگزار شد و یکی از اعضای "اتحاد ملی زنان" نیز در آن شرکت داشت. به دلیل حجیم شدن کتاب، البته چاپ تمامی اسناد غیرممکن بود. تنها به آوردن بخشی از آنها بسنده کردیم: منشور، اساسنامه و یا اطلاعیه هایی که دربرگیرنده ی مواضع مهم بودند، و یا آنچه که در برخی مقالات این مجموعه به آنها اشاره شده است؛ اگر چه ربط مستقیمی با "اتحاد ملی زنان" ندارند. امیدواریم در فرصتی دیگر، موفق به چاپ تمامی اسنادی شویم که گردآورده ایم.

در پایان مجموعه و در "پی گفتار"، کوشش کرده ایم در پرتو آنچه در جریان این پژوهش به دست آورده ایم، زمانه و زمینه ای را بازسازی کنیم که "اتحاد" در آن موجودیت یافت و به مبارزه پرداخت. "پی گفتار" را نمی توان جمع بندی این مجموعه تلقی کرد. تنها روایتی دیگر است از این تجربه ی تاریخی و نگاهی دیگر به آن؛ نگاهی از بیرون.

***

در تهیه این مجموعه، از کمک و یاری بسیاری کسان بهره مند شدم و در اینجا مایلم مراتب سپاسگزاری ام را به آنها اعلام کنم:

به دوست خوب و مهربانم میهن روستا؛ به پاس محبت های دلگرمی بخشش و نیز به خاطر کوشش های بی شائبه اش برای تهیه ی هزینه انتشار این کتاب. بدون کمک های صمیمانه ی او در تمامی مراحل این پروژه، مشکلات این کار بی تردید صدچندان می شد.

به گروه Umverteilen Für eine Solidarichen welt (Berlin) که هزینه ی ترجمه نوشته ی هایده مغیثی و همچنین هزینه ی چاپ کتاب را پذیرفت. وجود این همبستگی جهانی میان زنان، قوت بخش گام های تمام زنانی است که در راه آزادی و برابری مبارزه می کنند.

به تک تک نویسندگان مقالات و نیز آنها که محبت کردند و گفتگو با مرا پذیرفتند.

به فروز-آ. که طرح روی جلد را با صمیمیت و مهربانی تهیه کرد.

به دوست عزیزم شهلا شفیق که در کار تنظیم بخش "نظرخواهی" مرا یاری کرد .

به همگی دوستانی که کار تایپ، بازخوانی و غلط گیری کتاب را انجام دادند: قاصدک،

نرگس، شعله تهرانی، شراره هادوی، آفتابگردان، بهزاد لادبن، علیرضا یاوری، سمندر، محمد مبارکه، کیوان آینده و به ویژه شهره محمود که سازماندهی این کار را عهده دار شد.

به پروانه هدایت که صفحه آرائی کتاب را با دقت و وسواس به انجام رساند.

و سرانجام به ناصر مهاجر، به خاطر کمک های صمیمانه و توصیه های ارزشمندش.

همچنین مایلم از کسانی که کارشان را به موقع و از ماه ها پیش به انجام رساندند و تأخیر زیاد در چاپ این کتاب را بردبارانه تحمل کردند، به خاطر این تأخیر پوزش بخواهم.

سخن آخر اینکه گردآوری این مجموعه، در بیستمین سالگرد تأسیس "اتحاد ملی زنان"، قدردانی از کوشش تمام زنانی است که این سازمان را بنیان گذاشتند و به موجودیتش در دوره ای هرچند کوتاه، تداوم بخشیدند. انتشار این کتاب، ادای دینی است به آنها که حتی پس از پایان عمر کوتاه "اتحاد"، مبارزه را ادامه دادند، بسیاری ـ از جمله خود مرا ـ جذب مبارزه ی رهائی بخش زنان کردند و اهمیت این مبارزه را به چشم مان جلوه گر نمودند.

مهناز متین

مارس ۱۹۹۹

بخش اول:

گزارش

۱

فهرست

گزارشی از
فعالیت سه ساله ی "اتحاد ملی زنان"

دوره اول (اسفند ماه ۱۳۵۷ ـ مرداد ماه ۱۳۵۸)

سازمان "اتحاد ملی زنان" در زمستان ۵۷، مدت کوتاهی پس از پیروزی قیام بهمن و سرنگونی رژیم شاه پایه گذاری شد. تأسیس این سازمان در شرایطی صورت گرفت که هنوز شور و شعف ناشی از پیروزی قیام رنگ نباخته بود و توده های وسیع مردم، اعم از زن و مرد، سرمست از پیروزی و قدرت خود و امیدوار به آینده، در انتظار تحولات اساسی بودند. در این زمان اعتماد مردم به رهبری جنبش، علیرغم سیاست های قشری و انحصارطلبانه ی آن که گهگاه در جریان تظاهرات قبل از قیام و در اقداماتی از قبیل حمله به گروه های دموکراتیک و چپ و جدا کردن صف زن ها و مردها تجلی می کرد، خدشه ناپذیر به نظر می رسید و توده های مردم توهمی عمیق نسبت به این رهبری داشتند. قشر روشنفکر جامعه و منجمله زنان روشنفکر نیز از این توهم بی بهره نبودند. این امر در شرایطی که جریان های "انقلابی" و "پیشرو"ی جنبش، خود درکی از اوضاع و احوال سیاسی_اجتماعی و ماهیت جریان های قشری مذهبی و تأثیرات مخرب و ویژگی های ضددموکراتیک و ارتجاعی رهبری جنبش نداشتند، چندان غیرطبیعی به نظر نمی رسید.

مسلماً فقدان درک روشن از وضعیت اجتماعی-سیاسی جامعه در سازماندهی و برنامه ریزی گروه های سیاسی، منجمله سازمان مورد نظر ما یعنی "اتحاد" تأثیرات وسیعی بر جای گذاشت. اما برای ارائه ی تصویر روشن تری از زمینه های سیاسی-اجتماعی شکل گیری سازمان های زنان و نیروهای متشکل در آنها، لازم است کمی به عقب بازگردیم و به طور خلاصه به قشربندی زنان

ایران در دوران سلطنت پهلوی و وضعیت آگاهی سیاسی-اجتماعی آنها اشاره کنیم.

تحولات تدریجی که به تغییر وضعیت اجتماعی و قشر بندی جدید جامعه ی زنان ایرانی منجر شد، از زمان انقلاب مشروطه آغاز گردید. رد پای این تحولات را در آثار متفکران مشروطه، نظیر آخوندزاده و طالبوف... که ندای ترقی خواهی و رهایی زنان را از قید رسومات فئودالی و اسلامی سر داده بودند، می توان یافت. اولین مدارس دخترانه و روزنامه های زنان در همین زمان شکل گرفت.

رضاشاه پس از رسیدن به قدرت، علیرغم اقدامات وسیع سرکوبگرانه و سلب حقوق و آزادی های دموکراتیک که انجمن های زنان را نیز شامل شد، همراه با اقداماتی که برای تحکیم سلطه سرمایه داری انجام داد، به اشاعه ی فرهنگ بورژوائی همت گماشت. پس از تبعید رضاشاه در سال ۱۳۲۰ و آغاز دوران نسبتاً طولانی تنفس، گروه های سیاسی عمده ی آن دوره، یعنی حزب توده و جبهه ی ملی، موادی مربوط به برابری زنان و مردان را در برنامه های سیاسی خود گنجاندند و هر دو، به ویژه حزب توده، بخش وسیعی از زنان تحصیلکرده و کارگر را که طی سالیان سلطنت رضاشاه به صحنه ی تولید اجتماعی کشانده شده بودند، جذب کردند. پس از کودتای ۲۸ مرداد و سرکوب حزب توده و جبهه ی ملی و رشد وسیع و همه جانبه ی سرمایه داری در ایران، به تدریج بخش های وسیع تری از زنان به صحنه ی تولید اجتماعی گام نهادند. این جریان پس از اصلاحات ارضی در سال ۴۲، سرعت باز هم بیشتری یافت.

ماحصل این دوره ی هفتاد ساله برای زنان ایرانی، از طرفی شراکت نسبی در صحنه اقتصاد و تولید و کسب حقوق اجتماعی-سیاسی پیشرفته تری نسبت به قوانین شرع اسلام و از طرف دیگر فراموشی نسبتاً کامل تجربه ی مربوط به دوران سلطه ی فرهنگ های ماقبل سرمایه داری و فرهنگ اسلامی بود. این امر در میان تمامی اقشار زنان ایران، اعم از زنان روستا که بیش از آنچه به قوانین مذهبی دل سپرده باشند سنت های پدرسالاری آموخته بودند، زنان کارگر که قشر جدیدی را تشکیل می دادند، زنان اقشار متوسط که عمدتاً به مشاغل اداری و فرهنگی اشتغال داشتند و بالاخره زنان طبقه ی مرفه که به تدریج فرهنگ غربی را جذب کرده و پایه ی توده ای رژیم پهلوی را تشکیل می دادند، مشترک بود. در این میان تنها قشر کوچکی از زنان خانواده های خرده بورژوازی سنتی شهر و روستا که شدیداً پای بند مذهب بودند را می توان مجزا کرد.

مسئله ی دیگری که کلیه اقشار زنان در آن مشترک بودند، عدم آگاهی سیاسی ناشی از سالیان دراز سلطه ی دیکتاتوری و سیاست های نادرست احزابی نظیر حزب توده بود که نتوانسته بودند از دوره های نسبتاً دموکراتیک برای تعمیق آگاهی مردان و زنان جامعه بهره برند. متأسفانه آثار

مدون تجربه های این دوره ها موجود نیست تا بتواند پایه ای برای بررسی، تحقیق، جمع بندی و درس آموزی از شکست ها گردد.

پس از شکست تاریخی ۲۸ مرداد، طی رکود نسبتاً طولانی فعالیت های سیاسی و سپس در سال ۴۲ و پس از آن، یعنی شکل گیری مبارزه ی مسلحانه در سال ۴۹ و سال های بعد از آن نیز فعالیت آگاه گرایانه ای از سوی گروه های سیاسی برای تعمیق بخشیدن به آگاهی توده های وسیع مردم، منجمله زنان صورت نگرفت. سازمان های مسلح، گروه هایی بسیار کوچکی بودند که اساساً نیروی خود را در عملیات نظامی بر علیه رژیم متمرکز کرده بودند. دستآورد اصلی آنها، به ویژه سازمان "فدائی"، پاک کردن آثار شوم خیانت های رهبران حزب توده و ارائه ی نمونه های قهرمانی و از خود گذشتگی بود که عامل اصلی محبوبیت نسبی آنها در میان مردم و به ویژه اقشار میانی جامعه پس از قیام گردید. اما این سازمان ها در طول تمامی سال های مبارزه خود به علت عدم فعالیت در زمینه ی تبلیغ سیاسی و سازماندهی توده ای پیگیر، جدا از مردم باقی ماندند. از همین رو آنها در آستانه ی قیام، عمیقاً جدا از مردم، عمیقاً ناآگاه از وضعیت سیاسی_اجتماعی و ماهیت واقعی جریان های سیاسی حاضر در صحنه، اعم از لیبرال ها و روحانیت و عمیقاً بی اطلاع از مبانی ایدئولوژیک_تئوریک فعالیت های سیاسی_مبارزاتی، از خانه های تیمی بیرون آمدند.

درزمینه ی مسائل مربوط به زنان نیز همچون سایر زمینه ها، دستآورد جنبش مسلحانه بسیار فقیر و محدود به حضور زنان در سازمان ها و فعالیت های نظامی بود. خاطرات اشرف دهقانی، داستان ها و اشعار مرضیه اسکویی، سرگذشت شهدای زن "مجاهدین" و "فدائیان" و چند مقدمه با اشاراتی به مسئله برابری زن و مرد در کتاب های فوق الذکر تنها متونی بود که طی ده سال مبارزه ی مسلحانه انتشار یافت. (لازم است در اینجا به کتابی به نام "نامه ی پارسی" از انتشارات یکی از کنفدراسیون های خارج از کشور و متون محدود دیگری که در زمینه ی مسائل زنان در خارج ترجمه و چاپ شد اشاره کنیم. این متون پس از قیام در ایران مجدداً انتشار یافتند).

فقدان آگاهی سیاسی در میان توده های زحمتکش و اقشار میانی جامعه و بدتر از آن در میان "پیشروان"، نردبانی بود که خمینی با تکیه بر آن به قدرت صعود کرد.

در چنین شرایطی بود که سازمان های زنان و منجمله سازمان "اتحاد ملی زنان"، به همت عده ای از زنان روشنفکر هوادار گروه های چپ و اساساً سازمان "فدائی" شکل گرفت. اکثر مؤسسان اولیه ی این سازمان، روشنفکرانی بودند که در خارج از کشور به مبارزه ی سیاسی علیه رژیم شاه اشتغال داشتند و پس از قیام به ایران بازگشتند. این عده در وهله اول، تلاش پیگیری

را برای جلب حمایت "فدائیان" و "مجاهدین" از تشکیل یک سازمان دموکراتیک زنان آغاز کردند (چرا که این جریان ها به برکت چندین سال فعالیت مسلحانه و شهادت قهرمانانه ی بسیاری از اعضایشان و همچنین شرکت در جریان قیام، از وجهه نسبتاً خوبی در میان اقشار متوسط جامعه برخوردار بودند). آنها در تلاش خود برای جلب نظر این سازمان ها، بر اهمیت نقش زنان در صحنه سیاسی و شرکت وسیع زنان در جریان انقلاب تکیه می کردند و نمونه مورد علاقه ی آنها برای اثبات این اهمیت، وضعیت شیلی و نقش ضدانقلابی ی بود که به ویژه زنان متوسط جامعه ی شیلی بر علیه آلنده و بر له کودتای آمریکایی بازی کردند. آنها در این رابطه به عقاید قشری روحانیت و خمینی در مورد زنان که به عکس العمل منفی زنان اقشار متوسط می انجامید، اشاره می کردند. این استدلال خود نشانگر دید مثبت نسبت به جریان انقلاب و حاکمیت پس از قیام و در واقع دید مثبت نسبت به خمینی بود. به همین جهت در منشور "اتحاد" بر حفظ دستآوردهای انقلاب و حاکمیت ملی تأکید زیادی گذارده شده بود؛ در حالی که از تکیه بر ضرورت مقابله با عقاید عقب گرا و ارتجاعی نسبت به زنان هنوز خبری نبود. در واقع هنوز مسئله زنان نیز مانند بسیاری از مسائل دموکراتیک، در رابطه با سیر انقلاب عمومی و همگانی و مسئله استقلال و مبارزات ضدامپریالیستی که به طور مکانیکی از مبارزه برای حقوق و آزادی های دموکراتیک تفکیک می شد، مورد نظر قرار می گرفت. در فصول بعد تأثیر این تلقی را در برنامه های "اتحاد" مشخص خواهیم کرد.

عکس العمل دو سازمان فوق الذکر در مقابل این تلاش ها، گویای ناپختگی و عدم توجه آنها به نیروهای دموکراتیک جامعه، منجمله زنان بود. سازمان "مجاهدین" تنها به قول ظاهری حمایت اکتفا کرد و سازمان "فدائیان" پس از تلاش های بسیار مؤسسان "اتحاد"، بدون پذیرش هیچ گونه مسئولیتی، یک رابط معین کرد تا فعالیت های "اتحاد" را مورد بررسی قرار دهد و پس از آن در مورد این سازمان تصمیم گرفته شود. استدلال آنها در مورد این بی توجهی، فرعی بودن مسئله ی زنان بود. این استدلال بعدها همواره در برخورد به مسائل مهم دیگری نظیر آزادی های دموکراتیک نیز مطرح می شد. بر اساس این استدلال، فعالیت در جهت حفظ آزادی های دموکراتیک لیبرالی و فرعی بود. عدم آگاهی مسئولان سازمان های چپ نسبت به مسئله زنان و مبانی تئوریک آن، از همان آغاز فعالیت برای تشکیل "اتحاد" آشکار شد؛ عدم آگاهی ی که جنبه های دیگر آن نیز به تدریج مشخص شد و نتایج وخیم آن را امروز به خوبی می بینیم. اما این عدم آگاهی در آن زمان، در پرده ای از افسانه های وسیعاً رایج در مورد سازمان "فدائی" یا چریک ها پوشانده شده بود. همین بی اعتنائی سازمان "فدائی" به مسئله زنان یکی از عواملی بود که مانع شد تا "اتحاد" از آغاز تأسیس به شکل سازمان "پیشگام" یعنی سازمان دانشجویان

وابسته به سازمان "فدایی" درآید. البته از همان آغاز کار، کنترل همه جانبه ای از سوی سازمان بر آن اعمال می شد؛ ولی این کنترل بیش از آنچه به یک رابطه سازمان یافته متکی باشد، بر حیثیت عمومی سازمان و در نتیجه رابطین آن استوار بود.

در اسفند ماه ۵۷، قبل از اعلام موجودیت "اتحاد"، مؤسسان اولیه، تشکیل جلساتی را از طریق انتشار در روزنامه اعلام کردند. هدف آنها از اعلام این جلسات، بحث آزاد درباره مسئله ی زنان و جلب هرچه بیشتر زنان علاقمند بود. این اقدام یکی از گام های مثبتی بود که از طرف مؤسسان برداشته شد. تعدادی از هواداران گروه های دیگر، منجمله "اتحاد چپ" و بعضی گروه های "خط ۳" و عده ای از زنان منفرد غیرسیاسی در این جلسات شرکت کرده و این سازمان زنان را پایه ریزی کردند. این اقدام خود نشانگر وجود حداقلِ درک صحیح از کار دموکراتیک در میان مؤسسان اولیه بود. در این جلسات، مشکلات زنان ایرانی و لزوم تشکیل سازمان های مستقل زنان به طور خلاصه مورد بحث قرار گرفت و منشور سازمان نیز توسط افراد علاقمند و فعالی که پس از ختم جلسات بحث آزاد، همکاری با یکدیگر را آغاز کرده بودند، تدوین شد. اعلام موجودیت "اتحاد" به فروردین ماه موکول گردید.

قبل از اعلام موجودیت "اتحاد"، جریان اعتراض زنان در اسفند ماه ۵۷ که پس از نطق خمینی مبنی بر لزوم رعایت حجاب اجباری در ادارات به راه افتاد، مسئله را کمی جدی تر کرد. طبعاً این اعتراض عمدتاً از جانب زنان طبقه متوسط و شاغل صورت گرفت. زنان زحمتکش که نسبت به جریان انقلاب و رهبری آن توهم داشتند و از نظر فرهنگی نیز با حجاب ضدیتی نداشتند و اهمیت و نتایج این اقدام را نیز درک نمی کردند، از این اعتراض حمایتی نکردند. پس از به راه افتادن خود به خودی این جریان، یعنی تعطیل شدن ادارات و سرازیر شدن زنان به سوی نخست وزیری، تازه سازمان های زنانِ شکل گرفته و یا در حال تشکیل نظیر "اتحاد" به فکر حرکت افتادند. در این زمان، هر نوع حرکت اعتراضی مانند اعتراض به حجاب اجباری یا انتصاب فرماندهان ارتش و... بجا یا بی جا به "فدائیان" نسبت داده می شد. در واقع این سرآغاز شدت گرفتن مبارزه ای بود که میان گروه های چپ و حکومت نورسیده از همان ماه های قبل از قیام نطفه بسته بود. در جریان اعتراض به حجاب اجباری نیز شعارهای ضدیت با "فدائی" از سوی حزب الله مطرح شد و سازمان "فدائی" را واداشت برخورد جدی تری به مسئله کند و به همین جهت از یکی از هواداران خود خواست که در دادگستری (یا نخست وزیری؟) حاضر شود و در مورد حجاب برای زنان سخنرانی کند تا حرکت آنها مهار گردد و به ضرر سازمان تمام نشود. پس از این سخنرانی و پس گرفتن حجاب اجباری از سوی طالقانی، حرکت اعتراضی پایان گرفت.

در برخورد به این جریان دو نظر در مقابل هم قرار گرفتند. نظری مبتنی بر اینکه علیرغم پایین بودن سطح آگاهی توده های وسیع و توهم آنها نسبت به خمینی، باید از این حرکت اعتراضی حمایت همه جانبه ای صورت می گرفت و دوم نظر رایج تر در میان "چپ" مبنی بر اینکه به علت فرعی بودن مسئله و با توجه به اینکه حجاب مسئله ی زنان مرفه است، نباید این حرکات مورد تأیید قرار گیرند. اگر در نظر اول بی توجهی به سطح آگاهی توده ها غالب بود، در نظر دوم نیز همان استدلال غلط که بعدها در مورد بسیاری از مسائل مهم و اساسی نظیر آزادی های دموکراتیک به کار گرفته شد و نتایج وخیمی به بار آورد، غلبه داشت. در حالی که سازمان های زنان باید در این رابطه تلاش همه جانبه ای را برای توجیه نقطه نظر خود، با توجه کافی به سطح آگاهی توده ی زنان زحمتکش و زنان کارمند و معلم و تحصیلکرده آغاز می کردند و رابطه ی حفظ حقوق فردی را با حقوق و آزادی های دموکراتیک و مسائل ملموس تر زنان زحمتکش توضیح می دادند. این کار از طریق انتشار اعلامیه هایی که ماهیت عقاید مطرح کنندگان حجاب اجباری را در مورد مشکلات و مسائل عمومی زنان زحمتکش از قبیل تعدد زوجات، حق یک جانبه طلاق، حق سرپرستی کودکان و غیره افشاء می کرد، امکان پذیر بود. حتی اگر زنان عادی قادر به درک فوری مسئله نبودند، اشاراتی در مورد مسائلی که بعدها مطرح شد (از قبیل لغو قانون حمایت خانواده و...) برای اشاعه ی آگاهی در میان آنها و جلب تدریجی نظر مساعدشان نسبت به سازمان های زنان لازم بود. در اینجا در واقع به نظر توده ی زنان بی توجهی نمی شد و احتمالاً توضیحات ساده و آگاهی دهنده می توانست از عکس العمل منفی و طبیعی آنها نسبت به زنان طبقه متوسط بکاهد. به ویژه آنکه مسلماً در هر خانواده ای زن کارمند، معلم و کارگری یافت می شد که با حجاب موافقتی نداشت. مهم این بود که آنها به تدریج طی تجربیات خود و همراه با هشدارهای آگاهی دهنده، به رابطه میان مسائل "اصلی" و "فرعی" پی ببرند و درواقع ذهن سیاسی پیدا کنند. این امر نه تنها در مورد زنان زحمتکش، بلکه در مورد توده ی وسیعی از زنان کارمند و معلم که به طور طبیعی میل نداشتند خود را با اقشار مرفه زنان ادارات که به شدت تحت تأثیر فرهنگ مصرفی غرب بودند بیامیزند نیز صادق بود. آنها باید درک می کردند که طرح حجاب اجباری، طلیعه اقدامات بعدی رژیم مانند اخراج زنان، بستن مهد کودک و غیره است و کم بها دادن به مسئله ی حجاب در واقع نوعی کمک به گشودن راه برای اقدامات بعدی خواهد بود.

این گونه فعالیت های تبلیغی یکی از وظایف مهم سازمان های سیاسی برای اشاعه ی آگاهی و جلب نظر زنان به شمار می آمد. اصل مهم تبلیغ آن است که در زمان مناسب و در رابطه با مسائل روز صورت گیرد و به مردم یاری کند تا مسائل را با یکدیگر ربط دهند و سیستم فکری منسجم و

آگاهانه ای پیدا کنند. بی توجهی به مسئله ی تضییق حقوق فردی (نظیر حق پوشش) در واقع نفی وظیفه ی اصلی یک سازمان زنان و حتی سازمان های سیاسی یعنی تعمیق و ارتقاء آگاهی سیاسی توده ها بود. اصلی و فرعی کردن های بی جای گروه های چپ در این موارد، شمای کوچکی از نظریه تضاد اصلی و عمده بود که درواقع به جز نفی دیالکتیک و رابطه متقابل پدیده ها، معنای دیگری نداشت و سرانجام نیز به حمایت بخش وسیعی از گروه های چپ از حکومت خمینی (که بر اساس نظریه تضاد عمده با آمریکا تضاد داشت) انجامید. بر طبق این نظریه، وظیفه سازمان های سیاسی این بود که صرفاً در رابطه با آمریکا و امپریالیسم به مردم آگاهی دهند و آنها را به حرکت درآورند. آنها به این واقعیت توجهی نداشتند که ضدیت توده های وسیع با آمریکا، در رابطه با مسائل مادی و ملموس زندگی شان و بر اساس تمایل شدید آنها برای نیل به یک زندگی بهتر، مرفه تر، آسوده تر و آزاد تر شکل گرفته و وظیفه ی گروه های سیاسی آن است که با تکیه بر این تمایلات، آگاهی سیاسی توده ها را در رابطه با چگونگی دستیابی به این زندگی بهتر ارتقاء دهند و به آنها بیاموزند که چه راهی را انتخاب کنند. آنها توجه نمی کردند که مردمی که نیاموزند برای دفاع از منافع ملموس و روزمره خود به پاخیزند، بر علیه آمریکا نیز به پا نخواهند خاست و نمی توان در مورد یک مسئله به آنها آگاهی داد، اما در مورد مسائل دیگر سکوت کرد یا بی توجه از آنها گذشت و چنین سیاستی موجب خواهد شد توده های وسیع که بر اساس تمایلات دموکراتیک شان و در جهت تحقق آنها می توانند در مسیر دموکراتیسم، پیشرفت اجتماعی و سوسیالیسم گام نهند، تحت تأثیر خلاء سیاسی به سمت نظریات رایج تر و سنتی تر رو کنند و به علت ناآگاهی سیاسی، به آلترناتیوهای نامطلوب تر ولی آشناتر تمایل یابند. نتیجه ای که سه سال پس از انقلاب با جهت گیری نسبتاً مثبت مردم نسبت به خانواده ی پهلوی حاصل شد.

سیاست سازمان "فدائی" و اکثر گروه های چپ نیز بر این گونه نظریه ها استوار بود. طبعاً هواداران این گروه ها نیز که در سازمان های زنان، دانشجویان، دانش آموزان، معلمان و... متشکل بودند، همین گونه می اندیشیدند و از همین رو، از همان فردای روز قیام با کج روی، فرصت های مناسبی را برای ایجاد پیوند با توده های وسیع زنان، دانشجویان، دانش آموزان و... از دست دادند.

اعلام موجودیت و انتشار منشور در فروردین ۱۳۵۸

همانطور که قبلاً اشاره کردیم، هیئت مؤسس "اتحاد ملی زنان" پس از تشکیل جلساتی از علاقمندان و تدوین منشور، موجودیت این جریان را در فروردین ماه ۱۳۵۸، از طریق انتشار منشور در روزنامه های کثیرالانتشار اعلام کرد. اکثریت اعضایی که پس از اعلام موجودیت

"اتحاد" به آن پیوستند، از هواداران سازمان "فدائی" بودند که از طریق آشنایی با اعضاء و هواداران سازمان به "اتحاد" مراجعه می کردند. تعدادی از افراد منفرد، غیرسیاسی و یا هواداران سایر گروه ها نظیر "اتحاد چپ" و "خط ۳" نیز در این سازمان عضویت یافتند.

مفاد منشور اعلام شده، بیانگر دیدگاه سیاسی مؤسسان و درک آنها از سازماندهی زنان بود. در این منشور که در واقع یک نوع قطعنامه ی سیاسی بود، گفته شده بود که "اتحاد ملی زنان" سازمانی است دموکراتیک که به هیچ حزب، گروه و یا دسته ای وابسته نیست و با هدف دفاع از دستآوردهای انقلاب، حاکمیت ملی و دفاع از منافع زنان زحمتکش و متوسط جامعه ی ایران بر پایه ی اصل برابری زن و مرد تشکیل شده است. در این منشور، پس از ذکر نمونه هایی از جانبازی های زنان در راه انقلاب، اعم از شهدای زن سازمان "فدائی" و "مجاهد" و زنان گمنامی که در ۱۷ شهریور به خاک افتادند، طرح شده بود کسانی که به مبارزه در راه برابری حقوق زن و مرد اعتقاد دارند، کسانی که هیچ گونه وابستگی به بیگانه اعم از چین و شوروی ندارند، می توانند در این سازمان عضویت یابند. بند مربوط به وابستگی به چین و شوروی برای ممانعت از ورود هواداران حزب توده و سازمان انقلابی و منحصر کردن عضویت به هواداران گروه های موسوم به "خط ۲" (که در آن هنگام تنها سازمان "فدائی" را در بر می گرفت و بعدها "راه کارگر" نیز به آن اضافه شد) آورده شده بود. روشن بود که این بند به زنان غیرسیاسی که اساساً علاقه ای به مسئله چین و شوروی نداشتند، مربوط نمی شد. در واقع این بند از طرفی بازتاب مبارزه ی سیاسی وسیعی بود که میان سازمان "فدائی"، "حزب توده" و "سازمان پیکار" برای ایجاد اوتوریته در سطح نیروهای فعال جنبش چپ در آن مقطع جریان داشت ـ که در منشور اتحاد به طور پوشیده تر و در منشور سازمان دانشجویی "پیشگام" به طور صریح تری تجلی پیدا کرده بود ـ و از سوی دیگر نشانه ی عدم توجه مؤسسان این سازمان به اصول فعالیت دموکراتیک توده ای بود. تنها بعدها و پس از فراز و نشیب های بسیار، آنها به تجربه به این اصل پی بردند که تمایز میان سازمان ها و گروه های دموکراتیک نه در بندهایی که موضع گیری ایدئولوژیک معینی را بیان می کند، بلکه در مضمون برنامه ی سیاسی و عملی آنها نهفته است و با تدوین یک برنامه ی مشخص، کسانی که با آن برنامه ی سیاسی مخالفند ـ و مسلماً مخالفت آنها بر پایه مبانی تئوریک معینی منجمله نقطه نظرات نزدیک به نقطه نظرهای دستگاه رهبری شوروی یا چین استوار است ـ وارد این سازمان ها نمی شوند.

پس از اعلام موجودیت و انتشار رسمی منشور، سازماندهی تشکیلات آغاز شد. این سازماندهی بدون اتکاء به یک برنامه ی مشخص انجام گرفت. به این معنی که اگر طرح تشکیلاتی باید منطبق بر وظایف مرحله ای و نیازهای مربوط به انجام وظایف مشخص می شد، در آن زمان به

علت دقیق نبودن برنامه و مشخص نشدن اهداف کوتاه مدت و دراز مدت، طرح تشکیلاتی نیز چندان دقیق نبود.

در اولین جلسات هیئت مؤسس، یک هیئت اجرایی موقت برای اداره ی امور "اتحاد" بر گزیده شد. قرار بود این هیئت اجرایی تا زمان تدوین اساسنامه و انجام انتخابات، این وظیفه را بر عهده داشته باشد. در این زمان علاوه بر هیئت اجرایی موقت، شورایی نیز به نام شورای مسئولین و فعالین شامل اعضای هیئت مؤسس، هیئت اجرایی موقت و مسئولین کمیته ها و بعضی از افراد فعال نیز تشکیل شد. کمیته هایی که در این زمان شکل گرفته بودند عبارت بودند از: زحمتکشان (شامل امداد و سواد آموزی)، حقوقی و ترجمه. شورای مسئولین و فعالین در واقع هماهنگ کننده فعالیت ها بود.

کمیته ی ترجمه، همچنان که از نام آن پیداست، وظیفه ی ترجمه متون مربوط به مسائل زنان و انتشار آنها را بر عهده داشت. وظیفه ی کمیته ی زحمتکشان، تلاش در جهت برقراری رابطه با زنان محلات جنوب شهر از طریق تأسیس کلاس های سواد آموزی، مطب، مهد کودک و... بود. برای تأسیس این مراکز، بخش مهمی از نیروی کمیته در بخش تحقیق متمرکز شده بود. این عده با مراجعه به محلات جنوب و جمع آوری اطلاعات مربوط به موقعیت و جّو محل، مناطق مناسب برای ایجاد کلاس یا مطب را مشخص می کردند. وظیفه ی اصلی کمیته ی حقوقی، بررسی مسائل حقوقی زنان یا تأکید بر افشای نابرابری در شرع اسلام تعیین شده بود. علاوه بر فعالیت این کمیته ها، نشریه ای نیز تحت نظر هیئت اجرایی موقت انتشار می یافت و هنوز هیئت تحریریه ی جداگانه ای شکل نگرفته بود.

در اینجا باید اشاره کنم که فعالیت های "اتحاد" تحت نظر یکی از رابطین سازمان "فدائی" که عضو هیئت اجرایی موقت نبود و با وجود این به نوعی حق وتو داشت انجام می گرفت. خود وی مسئولیت یکی از کمیته ها را به عهده داشت. این شخص فاقد کم ترین اطلاعات تئوریک و تجربه ی عملی در رابطه با مسئله ی زنان بود. در واقع نقش وی بیش از آنچه اداره ی امور "اتحاد" و برنامه ریزی و... باشد، کنترل مواضع سیاسی برای محدود نگه داشتن "اتحاد" در چهارچوب مواضع سیاسی سازمان "فدائی" بود و همین امر موجب اصطکاک دائم وی با اعضای منفرد، هواداران گروه های سیاسی دیگر و حتی هواداران خود سازمان می شد. به موارد این اصطکاک در بخش توضیح فعالیت های پنج ماهه ی "اتحاد" اشاره خواهیم کرد.

در پنج ماهه ی اول سال ۵۸، عمده فعالیت های "اتحاد" در انتشار چند شماره ی روزنامه، انتشار اعلامیه های سیاسی، اقداماتی در جهت حمایت از زنان کار آموز قضایی، تلاش هایی در جهت ایجاد مراکز ارتباط با زنان در محلات جنوب شهر، ترجمه یک کتاب و... خلاصه می شد.

ابتدا به توضیح فعالیت کمیته ی زحمتکشان می پردازیم:

کمیته زحمتکشان (امداد و سواد آموزی)

بسیاری از اعضای این کمیته در چند ماه اول فعالیت، به محلات مراجعه و فرم های اطلاعاتی ی را از طریق گفتگو با زنان محلات و مراجعه به مدارس و درمانگاه ها پُر می کردند. اما پُر کردن این فرم ها و کسب اطلاعات، ملازم با تشکیل کلاس های سوادآموزی و یا تأسیس مطب در این محلات نبود. زیرا مشکلات بی شماری در رابطه با ایجاد این مراکز وجود داشت. به طور مثال "اتحاد" فاقد نیروی کافی برای تأسیس مطب بود. در آن زمان تنها دو پزشک و تعداد محدودی پرستار در "اتحاد" عضویت داشتند. در آغاز فعالیت، یک مطب در یکی از محلات جنوب شهر اجاره شد و به کار پرداخت؛ اما به علت کم کاری پزشک و کم کاری مسئول امداد و به علت وجود درمانگاه عمومی در محل، این مطب عملاً پا نگرفت. گذشته از این مشکل اصلی، روشن نبودن وظایف و عدم برنامه ریزی مناسب برای فعالیت، موجب عدم تحرک افراد می شد. اعضای تیم پزشکی نمی دانستند چگونه فعالیت های پزشکی و سیاسی را تلفیق کنند و به همین جهت نیز عملاً کم کاری می کردند. یک پزشک دیگر نیز که به "اتحاد" پیوسته بود، تا مرداد ۵۸ به علت ندانم کاری و کم کاری مسئول امداد بیکار ماند. پیدا کردن محل مناسب برای مطب، جمع آوری منابع مالی لازم و وسایل پزشکی، نیاز به فعالیت همه جانبه و گسترده ای داشت که متأسفانه صورت نمی گرفت. اکثر افراد این بخش، فاقد درک درست از اهمیت ایجاد رابطه با توده ی زنان بودند و به علت عدم وجود این درک، برای انجام کار توده ای که به صبر و حوصله ی بسیار نیاز دارد و کاری بطئی و آرام است انگیزه ای قوی نداشتند.

در مورد کمیته سوادآموزی نیز ندانم کاری و روشن نبودن وظایف، موجب هدر رفتن همه ی نیرویی شد که طی چند ماه به کار گرفته شده بود. با توجه به حضور تعداد قابل توجهی معلم در این کمیته، بدون اتکاء به فرم های اطلاعاتی، کلاس های تقویتی برای دختران دبیرستان ها برگزار شد، بدون آنکه روشن باشد هدف از تأسیس این کلاس ها چیست و چه برنامه ی سیاسی-تبلیغی برای جذب دختران و یا ایجاد رابطه با مادران آنها باید انجام گیرد. طی این مدت حتی یک کلاس سوادآموزی برای زنان تشکیل نشد. مسلماً ایجاد این کلاس ها به علت عدم علاقه ی زنان به آموختن سواد مشکل تر بود؛ اما اگر انگیزه ای قوی و برنامه ای روشن وجود داشت، این مشکلات نمی توانستند مانع انجام این کار شوند. درواقع در اینجا نیز همان عواملی که مانع پیشرفت کار امداد می شد، یعنی نبود درک روشن از اهمیت کار توده ای و انگیزه ی قوی برای این کار و نبود یک برنامه ی مشخص توجیه شده که رابطه ی آن با اهداف مورد نظر "اتحاد"

روشن باشد، مانع پیشرفت کار می گردید. خلاصه آنکه بعداز تعطیل مدارس در خرداد ماه، فعالیت های کمیته ی سوادآموزی برای تشکیل کلاس های تقویتی خاتمه یافت، بدون آنکه کوچک ترین رابطه ی سیاسی ی با دختران شرکت کننده در کلاس ها ایجاد شده باشد. مشکل دیگر جّو ظاهراً شدید مذهبی محلات جنوب شهر بود که به طور کاذب با هوچی گری اعضای کمیته ها و مساجد و افراد حزب الهی به وجود می آمد، بدون آنکه لزوماً توده زنان یا مردان تمایلات انحصارطلبانه مذهبی داشته باشند. این مسئله در توزیع اعلامیه های "اتحاد" مشکل ایجاد می کرد چون مکرراً از طرف حزب الهی ها مطرح می شد که چرا اعلامیه ها با نام خدا شروع نشده پس مربوط به گروه های چپ است. توده ی وسیع مردم نیز که علیرغم تمایلات نهفته ی دموکراتیک، در مورد نهادها و سازمان های دموکراتیک اطلاعی نداشتند و اصولاً فاقد تصویر روشنی از دموکراسی بودند، تسلیم جّو می شدند و در برخوردهایی که پیش می آمد، منفعل می ماندند. اکثر توزیع کنندگان اعلامیه ها نیز به علت عدم آگاهی همه جانبه از اصول سازمان های دموکراتیک و معیارهای آن، نمی توانستند به خوبی پاسخگوی اعتراضات حزب الهی ها باشند.

وجود چنین جّوی اعضای "اتحاد" را دلسرد می کرد. در این مقطع تصمیم گرفته شده بود که فعالیت های پزشکی و سوادآموزی و غیره تحت نام "اتحاد" صورت نگیرد. اما این مسئله به کرات از سوی اعضاء مطرح می شد که در این صورت کار ما با مؤسسات خیریه تفاوتی ندارد و همین امر خود موجب ضعیف شدن انگیزه ی آنها برای فعالیت توده ای می شد. همین افراد که برای پخش روزنامه کار در خیابان ها، علیرغم جو ضد کمونیستی، آمادگی بسیاری از خود نشان می دادند، قادر نبودند با صبر و حوصله کار ظریف و دشوار ایجاد رابطه با توده ها و به خصوص توده عقب مانده ی زنان انجام دهند. اکثریت افراد کمیته های امداد و سوادآموزی، مانند سایر اعضای "اتحاد" عموماً دانشجو و هوادار سازمان های چپ و متعلق به خانواده های قشر متوسط بودند که حتی در زندگی شخصی خود نیز با مردم زحمتکش، مکانیزم روانی آنها، خواسته ها و آرزوهای شان و سطح آگاهی سیاسی و مناسبات فرهنگی حاکم بر زندگی این طبقات آشنایی چندانی نداشتند. علاوه بر این، آنها فاقد آموزش لازم برای کار توده ای بودند و به علت ماهیت جدا از مردم تفکرشان و آموزش سیاسی سکتاریستی که در حول و حوش سازمان های چپ کسب می کردند، به کار توده ای در میان زنان زحمتکش، کارمندان و معلمان بهایی نمی دادند و در واقع علاقه ی شدیدی که به شرکت در کمیته زحمتکشان نشان می دادند، صرفاً ظاهری بود.

در زمینه ی ایجاد مهد کودک نیز اقداماتی تحت نظر سازمان "فدائی" انجام گرفت و حتی محلی نیز اجاره شد و انواع اسباب بازی ها نیز تهیه گردید. اما سرانجام معلوم نشد که کار تأسیس آن به کجا انجامید. بعدها رابط سازمان در یک مذاکره ی خصوصی گفت که این

مهد کودک را به بخش کارگری سازمان سپرده است.

به طور خلاصه، در این مقطع به علت روشن نبودن وظایف و کم کاری مسئولین، اقدامات اساسی در جهت ایجاد رابطه با زنان محلات جنوب انجام نگرفت؛ در حالی که با توجه به وجود فضای نیمه دموکراتیک، فرصت مناسبی برای این گونه فعالیت ها وجود داشت. پس از چند ماه فعالیت، به علت به بن بست رسیدن فعالیت کمیته های مختلف به دلیل روشن نبودن وظایف و طرح تشکیلاتی و بی انضباتی و درهم ریختگی موجود، طرح جدید تشکیلاتی با توجه به وظایف و اهداف کوتاه مدت هر کمیته تهیه شد.

در مقدمه ی کوتاه این طرح، وظیفه ی اصلی "اتحاد"، ارتقاء آگاهی سیاسی و جذب زنان زحمتکش و ارتقاء و آگاهی و جذب زنان اقشار متوسط برای جلوگیری از سمت گیری آنها به سوی ضدانقلاب و امپریالیسم تعیین شده بود. در رابطه با هدف اول، یعنی ایجاد رابطه با زنان زحمتکش، کمیته های امداد، سوادآموزی، مهد کودک و کارگری پیش بینی شده بود. در برنامه ی کوتاه مدت، صرفاً تأمین مراکز درمانی و تشکیل کلاس های سوادآموزی برای ایجاد رابطه ی وسیع با زنان در نظر گرفته شده و جزئیات تأسیس این مراکز و فعالیت هایی که برای آن لازم بود، مشخص گردیده بود. اما قبل از اجرای این برنامه با هجوم رژیم به آزادی های دموکراتیک و سپس حمله به کردستان، فعالیت "اتحاد" برای مدت کوتاهی متوقف شد و اقدامات بخش زحمتکشان به آنچه در بالا آمد محدود ماند.

کمیته ی ترجمه

در کمیته ی ترجمه، در مدت پنج ماه، تنها یک کتاب ترجمه و منتشر شد. مضمون این کتاب بیانگر روشن نبودن خط مشی کمیته ی ترجمه بود. مشی سیاسی بر اساس شناخت نیاز های-سیاسی جنبش زنان تعیین نشده بود. ترجمه و انتشار اولین کتاب شتاب زده صورت گرفت و استقبال چندانی هم از آن نشد.

کمیته ی حقوقی

در کمیته ی حقوقی نیز تحقیقاتی در زمینه حقوق زن در اسلام صورت گرفت. عمده ی افراد این کمیته از غیر هواداران سازمان تشکیل شده بود. تمایلات ضد مذهبی شدید آنها مورد مخالفت هواداران سازمان قرار گرفت که تمایلات سیاسی خود را با عنوان در نظر گرفتن عرف عام و سنت های مردمی توجیه می کردند. برنامه ی کمیته ی حقوقی، تحقیق درباره ی نابرابری های موجود بین زن و مرد در دین اسلام و انتشار جزوه هایی در این باره بود. البته روشن بود که انتشار این جزوه از سوی "اتحاد" در آن زمان به طور علنی امکان پذیر نبود. اما تهیه چنین جزوه ای در

مورد حقوق زنان به طور کلی و طرد قوانین قرون وسطایی شرع اسلام، بدون آنکه اسمی از مذهب معینی برده شود و بدون ذکر نام "اتحاد" امکان پذیر بود و باید انجام می شد. درست است که استدلال اعضای کمیته ی حقوقی و بی توجهی آنها به سطح آگاهی توده ی زنان و توهم مردم نسبت به خمینی و اسلام غلط بود و استدلال مخالفین آنها مبنی بر اینکه در این مرحله به اسلام نباید کاری داشت، به خودی خود نادرست نبود، اما مسلماً این دو استدلال از دیدگاه های سیاسی متفاوت دو طرف ناشی می شد. یک نظر با ادعای اینکه این رژیم نیز شکلی دیگر از حاکمیت بورژوازی است، به شدت مخالف آن بود؛ در حالیکه نظر دیگر با ادعای اینکه رهبری حکومت با خرده بورژوازی است و خرده بورژوازی نیز در صف خلق قرار دارد و خطر عمده، امپریالیسم و سرمایه داری وابسته است، نسبت به حکومت نظر مثبتی داشت. این استدلال که بعدها روشن شد استدلال حزب توده است، به طور نهفته در تحلیل های یک در میان روزنامه ی "کار" به چشم می خورد. البته در آن هنگام به علت کم سوادی عمومی، نه تنها کسی از ریشه های ایدئولوژیک-تئوریک چنین درک هایی آگاه نبود، بلکه از مشابهت آنها با نظریات حزب توده نیز که مرتباً انتشار می یافت چیزی نمی دانست. اکثر هواداران اساساً روزنامه ی دیگری به جز روزنامه ی "کار" نمی خواندند و اهمیتی برای حزب توده قائل نبودند. البته در این زمان هنوز تحلیل مشخصی از ماهیت انقلاب اخیر، ماهیت حکومت و دورنمای آن و... از سوی سازمان "فدائی" ارائه نشده بود. از طرفی نامه ی محبت آمیز به پاسداران انتشار می یافت و از طرف دیگر در مقاله ای مربوط به درگیری های انزلی، پاسداران مزدوران سرمایه نامیده می شدند. از یک طرف نامه به بازرگان و شکایت از پاسداران انتشار می یافت و از طرف دیگر از لیبرال های وابسته به آمریکا در مقالات گفتگو می شد. (جالب است در اینجا اشاره کنیم که پس از نامه ی سازمان به بازرگان، "اتحاد" نیز موظف شد که در رابطه با تضییع حقوق دموکراتیک مردم توسط اوباش حزب الله نامه ای به بازرگان بنویسد). البته این مناقشات نمایانگر تشتت درونی سازمان "فدائی" و سرآغاز شدت گرفتن اختلافاتی بود که تاکنون تحت شعار مبارزه ی مسلحانه و ضدیت با حزب توده پنهان مانده بودند و اکنون با شدت گرفتن مبارزه عریان می شدند. مواضع دوپهلوی سازمان در رابطه با جنگ گنبد، کردستان و غیره نیز از این اختلافات ناشی می شد. اما هواداران در آن زمان چیزی از این جریان ها نمی دانستند و بیشتر بر اساس موضع رسمی اعلام شده در "کار" یا اعلامیه ها موضع گیری می کردند و در نتیجه، در کلاف سردرگم تناقضات آن نیز گرفتار می آمدند. "اتحاد" نیز زیگزاک های سازمان را در اعلام مواضع منعکس می کرد. این روند در جریان کار کمیته ها، نظیر کمیته ی حقوقی، نیز تبلور می یافت. به هر حال فعالیت کمیته حقوقی با توجه به مخالفت با برنامه آن عملاً متوقف ماند.

در همین زمان، مسئله ی تشکیل کمیته ی کارمندی نیز مطرح شد. به نظر می رسید مسئله ی برابری حقوقی زن و مرد عملاً بیشتر مورد توجه زنان کارمند است و به همین جهت بیشتر زنان کارمند که با "اتحاد" تماس می گرفتند، به کمیته حقوقی فرستاده می شدند. اما مسئله ی تشکیل کمیته کارمندی تا هنگام آغاز دوره ی دوم فعالیت "اتحاد" معوق ماند. در برنامه ی جدیدی که در اواخر فعالیت این دوره تهیه شد و قبلاً به آن اشاره کردیم، تشکیل کمیته ی کارمندی، پرستاری و معلمین تحت عنوان بخش شاغلین پیش بینی شده بود. ولی همانطور که گفتیم این برنامه در این دوره به علت توقف فعالیت های دموکراتیک اجرا نشد. در این برنامه، علاوه بر کمیته های شاغلین و زحمتکشان، ادامه ی کار کمیته ی ترجمه و حقوقی با برنامه ای متفاوت و تشکیل کمیته های تحقیق و انتشارات نیز مّد نظر قرار گرفته بود.

لازم به تذکر است که در این دوره، علاوه بر فعالیت کمیته های فوق، یک کمیته ی جنبی به نام آرشیو و کتابخانه نیز تشکیل شده بود که روزنامه های پُر تیراژ روز و روزنامه های سیاسی گروه ها و اخبار مربوط به زنان را آرشیو و کتاب های مربوط به مسئله ی زنان را در کتابخانه ای جمع آوری می کرد. در واقع بدون آنکه روشن باشد چه استفاده ای از این آرشیو به عمل خواهد آمد، نیروی زیادی در آرشیو کردن این اخبار وسیع به هدر رفت و حتی در مرحله ی بعدی فعالیت، از این آرشیوها استفاده ای نشد. سود بردن از این آرشیو نیازمند برنامه ی تحقیقی وسیعی بود که نه در آن هنگام و نه بعدها در "اتحاد" انجام نگرفت.

رابطه ی این کمیته ها با یکدیگر، همانطور که قبلاً اشاره کردیم، توسط شورای مسئولین و فعالین برقرار می شد و تقسیم کار روشنی میان هیئت اجرایی موقت و شورای مسئولین وجود نداشت. این امر موجب تداخل وظایف و درهم ریختگی برنامه ها می شد. سر و سامان دادن به این وضع به تدوین اساسنامه و انتخابات موکول شده بود. همانطور که گفتیم، قبل از تدوین اساسنامه، طرح تشکیلاتی و برنامه توسط یکی از اعضاء تهیه شده بود که در آن تا حدودی ارتباط کمیته ها با یکدیگر و وظایف هریک از ارگان ها نظیر هیئت تحریریه و اجرایی و شورای مسئولین مشخص شده بود. این برنامه در دوره ی بعد اجراء شد که در توضیح فعالیت آن دوره به تفصیل آن را بررسی خواهیم کرد. در اواخر این دوره ی فعالیت، اساسنامه نیز تدوین گردید و به تصویب رسید. قرار بود انتخابات بر مبنای این اساسنامه صورت گیرد. در این اساسنامه، انتخاب یک شورای نمایندگان به نسبت تعداد اعضاء که نقش کنگره را ایفا کند، پیش بینی شده بود. این شورا باید برنامه ی عمل یک ساله را تصویب و یک شورای مرکزی ۲۱ نفره که مسئولیت تصمیم گیری های اساسی را در فاصله ی دو کنگره به عهده بگیرد، انتخاب می کرد. این شورای مرکزی نیز باید از میان اعضاء خود، مسئولین کمیته ها، اعضای هیئت اجرایی و تحریریه را

انتخاب می کرد. این اساسنامه در بندهای دیگر، شرایط عضویت، انحلال و موارد دیگر را تعیین کرده بود. اما قبل از آنکه انتخاباتی بر اساس این اساسنامه صورت گیرد، یورش به کردستان فعالیت علنی را متوقف کرد.

انتشار روزنامه دراین دوره

همانطور که قبلاً اشاره کردیم، مواضع سیاسی که در روزنامه و اعلامیه ها منعکس می شد، تحت تأثیر رابطه با سازمان "فدائی" و نحوه ی تلقی اش از چگونگی اعلام مواضع سیاسی یک سازمان دموکراتیک و همچنین تحت تأثیر تمایلات سیاسی توده ی متشکل در درون "اتحاد" که عمدتاً هواداران "فدائی" بودند تعیین می شد. در واقع این مواضع بیش از آنکه متأثر از وضعیت عینی توده ی زنان، اعم از زحمتکش، کارمند، معلم و... و با هدف ارتقاء آگاهی سیاسی آنها اتخاذ شود، تحت تأثیر مواضع سیاسی سازمان تعیین می شد. این مسئله در واقع از عدم آگاهی رهبران سازمان "فدائی"، اعضاء و هواداران آنها در همه سطوح از چگونگی کار دموکراتیک و توده ای ناشی می شد و همین عدم درک نیز موجب شده بود که سازمان های مختلفی تحت نام "پیشگام" معلمین، دانشجویان و دانش آموزان تأسیس شوند. وظیفه عمده ی این سازمان ها نه جذب و تشکل توده های مبارز و ارتقاء آگاهی دموکراتیک و سیاسی آنها بلکه تشکل هواداران گروه های سیاسی برای بازی کردن نقش مدافع و به عهده گرفتن بخشی از کار توزیع اعلامیه ها و تبلیغ نظرات سیاسی این سازمان ها بود. تمایلات به شدت سکتاریستی و غیره توده ای رایج در چپ (که خود تا حدودی ناشی از فقدان ایده های دموکراتیک و نهادهای دموکراتیک در فرهنگ سنتی جامعه از یک سو و بدآموزی های استالینی رایج در جنبش کمونیستی از سوی دیگر بود)، ناپختگی سیاسی و عدم وجود حداقل پیوند با توده ها، زمینه ای بود که این سازمان های به اصطلاح دموکراتیک در آن شکل گرفتند. وضعیت "اتحاد" تا حدودی با سازمان های "پیشگام" متفاوت بود. علت اساسی این امر این بود که اکثر اعضای هیئت مؤسس که دانشجویان عضو کنفدراسیون های خارج از کشور بودند، در مورد چگونگی کار دموکراتیک و سازمان های دموکراتیک تجربه داشتند و می کوشیدند ظاهر دموکراتیک "اتحاد" را حداقل در همان حد ظاهر دموکراتیک کنفدراسیون خارج از کشور حفظ نمایند. علاوه بر این، بی توجهی سازمان "فدائی" به مسئله ی زنان، خود عاملی شد که دیرتر به فکر "اتحاد" بیفتد و هنگامی هم که به این فکر افتاد، با مقاومت شدید اعضای فعال "اتحاد" که به تجربه به لزوم کار دموکراتیک پی برده بودند مواجه شد. (توضیح کشمکش های مربوط به وابسته کردن اتحاد به سازمان در بخش بعدی خواهد آمد). "مجاهدین خلق" هم در این درک از سازمان های

دموکراتیک شریک بودند. آنها نیز انواع و اقسام سازمان های دانشجویی، دانش آموزی و هواداران و... وابسته به "مجاهدین" را تأسیس کردند که وظیفه ی اصلی آنها حمایت از مواضع سیاسی اعلام شده "مجاهدین"، توزیع نشریه ی "مجاهد" و تبلیغ نظرات سیاسی این سازمان بود.

با توجه به آنچه که در بالا آمد، می توان دریافت که چرا اکثر مقالات روزنامه ی "اتحاد" به جای پرداختن به مسائل ملموس و مشخص برای جلب توده ی زنان و ارتقاء آگاهی آنها در مورد نابرابری های اجتماعی میان زن و مرد، به طرح مسائل سیاسی روز از قبیل جنگ کردستان، جنگ گنبد، انتخابات، حمله به میتینگ ها و غیره اختصاص داشت و اعلامیه های بسیاری درباره ی این حوادث از طرف "اتحاد" منتشر می شد؛ بیان این انتقاد به این معنی نیست که درباره ی این وقایع نباید چیزی نوشته می شد. بلکه مسئله اصلی این است که این مسائل چگونه طرح می شد و چه حجمی از مطالب نشریه را به خود اختصاص می داد. البته در کنار طرح مکرر این گونه مسائل سیاسی روز، مقالاتی نیز در رابطه با مسائل خاص زنان از قبیل مسئله کارآموزان قضائی زن و تحصن آنها در دادگستری، یا اعتراض به لغو قانون حمایت خانواده نیز انتشار می یافت. اما واقعیت انکارناپذیر آن است که در آن زمان "اتحاد" تحت فشار رابطین و هواداران سازمان، بیش از آنچه به طرح مسائل مشخص زنان بپردازد و یا وقایع سیاسی روز را با توجه به سطح آگاهی توده ی زنان و در ارتباط با منافع مشخص آنها توضیح دهد، به انتشار مقالات و اعلامیه های مجرد سیاسی و موضع گیری صرف به تبعیت از موضع سیاسی یک گروه مشخص می پرداخت. در واقع مخاطب این نشریه و اعلامیه های منتشره، نه زنان کارمند، معلم، کارگر، خانه دار و غیره، بلکه زنان هوادار گروه های سیاسی چپ بودند که با یکدیگر رقابتی سکتاریستی داشتند. مراکز فروش نشریه و پخش اعلامیه نیز با توجه به غالب بودن این درک از کار دموکراتیک جز در مقابل دانشگاه و محل برگزاری میتینگ های سیاسی نبود. مضمون مقاله ها و اعلامیه ها هم باید با نظرات مطروحه در "کار" می خواند، وگرنه مورد اعتراض رابط سازمان "فدائی" قرار می گرفت. او در تعیین مواضع و مضمون مقاله ها و تصحیح آنها حق وتو داشت و جایی برای بحث و گفتگو نیز نبود. چون هوادار به زعم آنها یعنی کسی که آنچه را به او می گفتند می پذیرفت. البته اگر انتقادی داشت می توانست بنویسد و یا به رابط بگوید؛ اما حق نداشت این انتقاد را در حضور جمع و یا افراد "نامحرم" یا حتی هواداران پایین تر عنوان کند.

در اینجا لازم است در باره ی درک سازمان "فدائی" از نحوه ی فعالیت سازمان های دموکراتیک و برنامه آنها سخن گفته شود. مدتی پس از تأسیس "اتحاد"، سازمان "فدائی" نظریه ای را در مورد سازمان های دموکراتیک مطرح کرد مبنی بر اینکه سازمان های دموکراتیک سازمان هایی هستند که آن مواضع دموکراتیکی را که خود سازمان نمی تواند اتحاذ کند، اعلام

کنند. اعلام حمایت از ریاست جمهوری طالقانی که موجب اختلاف نظر شدید در "اتحاد" شد، یک نمونه از این گونه مواضع بود که در آن هنگام بر اساس این نظریه از طرف "اتحاد" اتخاذ گردید. بی پایه بودن این نظر به عیان روشن است. روشن نبود که چرا یک سازمان چپ نمی تواند موضعی را که درست می داند اعلام کند و اگر آن را نادرست می داند چرا یک سازمان دموکراتیک باید آن را اتخاذ کند. مگر نه اینکه مواضع سیاسی یک سازمان دموکراتیک باید با توجه به منافع توده های مورد نظر آن و سطح آگاهی سیاسی آنان و با هدف ارتقاء این آگاهی اتخاذ شود؟ پس این نظریه ی عجیب و غریب در باره ی وظایف سازمان های دموکراتیک از کجا ناشی می شد؟

مسئله ی حمایت از ریاست جمهوری طالقانی که از طرف "مجاهدین" طرح شده بود، موجب بروز اختلاف شدیدی در "اتحاد" شد و فرصت مناسبی به مخالفان ـ که عموماً از هواداران سایر گروه ها بودند ـ داد تا ثابت کنند مضمون فعالیت های "اتحاد" غیردموکراتیک است و "اتحاد" به سازمان "فدائی" وابسته می باشد. این اختلاف منجر به خروج بعضی از این افراد گردید. اما مسئله به همین جا ختم نشد. حق وتوی رابط سازمان و استدلال های غیرمنطقی ی که ابراز می شد، حتی موجب برانگیختگی خود هواداران سازمان که عضو هیئت اجرایی موقت بودند و یا مسئولیت های مهمی داشتند نیز می گردید. این افراد حداقل دارای تجربه ای مختصر از کار دموکراتیک بودند و به تدریج در می یافتند که با چه عناصر ناآگاهی به نام عضو سازمان "فدائی" روبرو هستند. البته در آن زمان این ضعف را به عناصر رابط محدود می کردند و این اصطکاک ها تحت تأثیر موقعیت عمومی خوب سازمان چندان شدت نمی گرفت. هنوز مدت زمانی دیگر لازم بود تا این افراد واقعیت تلخ را به طور کامل درک کنند و البته باید گفت که آنها نیز به هر حال در آن زمان درک استالینی از نظریه سانترالیزم دموکراتیک را در تشکیلات کمونیستی که طبعاً دامنه ی آن به سازمان های دموکراتیک تحت رهبری این سازمان ها نیز کشانده می شد، می پذیرفتند و حقوق بی چون و چرای رهبری و مسئولینِ بالاتر و بی حقوقی صرف خود را قابل قبول می دانستند. در آن زمان حتی این سئوال مطرح نمی شد که این حقوق بر اساس کدام انتخابات دموکراتیک و بر اساس کدام مباحث ایدئولوژیک و انتخاب نمایندگان نظری به عده ای به نام مرکزیت و اعضای رهبری داده شده است. صرف اینکه این افراد در سال های گذشته، در مبارزه ی مسلحانه علیه رژیم شرکت داشتند برای آنها کافی بود. با توجه به این درک، هر نوع ابراز مخالفت یا ارائه ی نظر مستقل، نقض انضباط تشکیلاتی یا ایجاد اغتشاش و اختلاف تلقی می شد. به خصوص اگر در حوزه های پایین تر و یا در حضور افراد خارج از تشکیلات عنوان می شد. این انضباط در همه سطوح به شدت رعایت می گردید.

به هر حال، همانطور که گفته شد، در موضع گیری های "اتحاد" در این دوره، آنچه که مورد

نظر یا حداقل در ردیف اول توجه نبود، وضعیت عینی توده ی زنان و وظایف "اتحاد" در قبال آنها بود. طبعاً نیروی بسیاری نیز در باند بازی ها، جلسات مخفی بعضی از اعضاء با رابطین، توجیه مواضع نادرست سازمان و درگیری مداوم با مخالفین به هدر می رفت و اذهان اعضای "اتحاد" را که باید متوجه کسب تجربه، مطالعه ی منابع تئوریک، تلاش در جهت یافتن راه های مناسبِ ایجاد رابطه با زنان محلات، کارمند، معلم و... و آزمایش انواع و اقسام شیوه های تبلیغی و اشکال تشکل زنان بر حسب موقعیت هر قشر و بسیاری فعالیت های مفید دیگر می شد، به خود مشغول می داشت.

در این مرحله، سازمان هنوز هیچ برنامه ی مشخصی را در رابطه با "اتحاد" مطرح نکرده بود و طرح برنامه ای هم که توسط یکی از اعضاء تهیه شده بود، بدون بحث پذیرفته شد. در آن زمان، از طرف سازمان فقط یک رابط در "اتحاد" حضور داشت. کمی بعد، تعداد رابطین به دو نفر افزایش یافت. آن دو نیز به علت نبود برنامه ی مشخصی از طرف سازمان، صرفاً به کنترل مواضع سیاسی اکتفا می کردند. سخنرانی شخصیت های معروف زن و تشکیل جلسات آموزشی سیاسی، تنها پیشنهاداتی بود که از طرف سازمان طرح شد. هدف از تشکیل جلسات سیاسی، توجیه و تبلیغ نظرات سیاسی روز سازمان بود و رابطین این استدلال را نپذیرفتند که این برنامه به علت وجود افراد هوادار سایر گروه های سیاسی با اشکال روبرو می شود. مضمون دیگر جلسات آموزش سیاسی را اقتصاد سیاسی معین کردند که خود نشانگر عدم درک آنها از کار دموکراتیک بود. آنها در واقع "اتحاد" را کانالی برای آموزش هواداران خود می دانستند و نه کانالی برای تشکل توده ی زنان و تبلیغ در میان آنها (در "پیشگام" دانشجویی، معلمین و دانش آموزی نیز طرح جلسات آموزش م-ل پیاده شد).

مسئله ی جالب دیگری نیز که از سوی رابطین سازمان عنوان می شد این بود که "اتحاد" کانالی دموکراتیک برای جذب زنان زحمتکشِ مستعد و تحویل آنها به هسته های سرخ سازمان یا شناسایی محلات مناسب برای فعالیت سازمان است (در همین رابطه بود که مهد کودک "اتحاد" در یکی از محلات کارگری، به سازمان تحویل داده شد).

به جز این پیشنهادات، برنامه ی مشخص دیگری از طرف سازمان مطرح نشد.. همین امر موجب نارضایتی اعضای فعال "اتحاد" می شد که خود اختیار حرکت نداشتند و هر حرکتی را باید با موافقت رابطین سازمان انجام می دادند. این رابطین نیز به علت ناتوانی خود، ناچار به مراجعه ی مکرر به اعضای بالاتر بودند و غالباً نیز پاسخی دریافت نمی داشتند. در اثر بالا گرفتن انتقادات و تحت فشار قرار گرفتن رابطین، هسته ی "سرخ" سازمان در "اتحاد" در کنار و جدا از هیئت اجرایی موقت شکل گرفت. در جلسات این هسته به خوبی روشن شد که سازمان نه تنها

فاقد برنامه است، بلکه توان لازم برای برنامه ریزی و اداره ی امور یک سازمان دموکراتیک را نیز ندارد و ترجیح می دهد روز به روز و بدون برنامه حرکت کند. در همین زمان، برنامه ی تدوین شده توسط یکی از اعضای "اتحاد" که قبلاً مورد قبول سایر اعضاء قرار گرفته بود، به همراه نوشته ای در مورد ماهیت و وظایف سازمان های دموکراتیک زنان، به مسئول کل بخش های دموکراتیک سازمان "فدائی" تحویل داده شد تا از او نظرخواهی شود. اما مطالعه و پاسخ مسئولین تا زمان پایان گرفتن این دوره از فعالیت "اتحاد" معوق ماند و پس از آن هم مشمول مرور زمان شد و تحت الشعاع اختلافات بعدی قرار گرفت.

با شکل گرفتن رابطه ی نزدیک تر، مسائل بیشتری از وضعیت درونی سازمان روشن شد. به طور مثال معلوم شد که رابطین سازمان در "اتحاد" به علت بی اهمیت دانستن مسئله ی زنان و جّو تحقیری که در سازمان نسبت به این مسئله وجود دارد، شدیداً از کار در "اتحاد" ناراحت اند و خواهان توجه بیشتری از سوی سازمان می باشند. آنها در واقع خود را با "پیشگام" که مسئولیت های مهم تری داشت و مورد توجه بیشتری بود، در رقابت می دیدند و آنچه برای آنها مطرح نبود، اهمیت کار در میان زنان در رابطه با اهداف سوسیالیستی بود که می بایست طبعاً مّد نظر داشته باشند. علاوه بر این، هیچ نظم و ترتیبی در کار سازمان موجود نبود و همه چیز خود به خود و روز به روز انجام می شد و این وضع به علت مغشوش بودن همه ی مواضع سیاسی-تئوریک و ناآگاهی عمیق در همه ی سطوح و اختلافات درونی بسیار، ایجاد شده بود.

این دریافت ها نشان می داد که برخلاف تصور قبلی، نباید منتظر ارائه ی برنامه از طرف سازمان ماند، بلکه باید دست ها را بالا زد و حرکت کرد. اما حتی با روشن شدن این نکات نیز بر تصور عمومی اعضای فعال "اتحاد" نسبت به سازمان خدشه ای وارد نیامد. این مسائل ناخوش آیند چنین توجیه می شد که عموم اعضای سازمان مدت زیادی در زندان بسر برده اند و ضعف تئوریک و سیاسی آنها طبیعی است و این مسئله موجب خدشه دار شدن رجحان رزمندگی آنها نسبت به دیگران نمی شود و ما همه باید با هم کمک کنیم تا به تدریج این ضعف برطرف شود. در واقع در آن زمان، ما با توجه به جّو عمومی حاکم بر جنبش مبنی بر پرستش اسطوره ی سازمان چریک های "فدائی"، خود و هر کس دیگر جز اعضای سازمان را کوچک شمرده و احساس خاصی نسبت به سازمان داشتیم. به علت همین احساس و دیدگاه عمومی بود که همه ی علایم ناخوشایند را عقب می راندیم و در مقابل نقطه نظرات نادرست تمکین می کردیم و اوتوریته رابطین و مسئولین سازمانی را، علیرغم همه ی ضعف های شان (که در آن زمان صرفاً تئوریک-سیاسی می دانستیم و بعدها ضعف های شخصیتی نیز به آن اضافه شد) می پذیرفتیم و حاضر به هرگونه مماشات و توجیه نظرات نادرست آنها می شدیم. در واقع پیوند ما و سازمان، نه

بر اساس ایدئولوژی یا تئوری یا نقطه نظر معین، بلکه بر اساس یک احساس کاذب و دروغین، که در برخورد به واقعیت های جنبش به تدریج شکست و از بین رفت، استوار بود.

در این زمینه لازم است به یکی دیگر از نظرات غیردموکراتیک سازمان و تمکین ما به آن اشاره کنیم که به روشن تر کردن تصویر وضعیت "اتحاد" در آن مقطع یاری می رساند. قبل از حمله به کردستان، مسئله ی انتخابات مجلس خبرگان به موضوع روز تبدیل شده بود. پس از بحث های زیادی که بر له و علیه شرکت در این مجلس غیردموکراتیک از سوی گروه های سیاسی صورت گرفت، عموم سازمان ها و گروه ها تصمیم به شرکت در انتخابات گرفتند و تعیین لیست کاندیداها در "اتحاد" مسئله ساز شد. "اتحاد" باید طبق نظر سازمان عمل می کرد و تصمیم گرفته شده بود که به کاندیداهای زن سازمان "فدائی" و "مجاهد" رأی داده شود. این مسئله مورد اعتراض عده ای قرار گرفت که استدلال می کردند باید به همه ی زنان کاندیدای گروه های مترقی رأی داده شود و "اتحاد" خود نیز کاندیدا معرفی کند. مسئله ی کاندیدا معرفی کردن "اتحاد" را به سادگی می شد با استدلال نوپا و ناشناخته بودن "اتحاد" رد کرد. ولی پاسخگویی به این مسئله که چرا فقط به کاندیداهای زن "مجاهد" و "فدائی" رأی داده می شود، چندان آسان نبود. جلسات بحث و گفتگو پیرامون این مسئله به شدت داغ شد. ما در آغاز به سفسطه های عجیب و غریب برای توجیه این اقدام دست زدیم و سپس برای به کرسی نشاندن نظرمان، به رأی گیری متوسل شدیم و طبعاً رأی هم آوردیم. لیست کاندیداها نیز بر اساس همین نظرات انتشار یافت. این جریان موجب خروج تعدادی دیگر از اعضای "اتحاد" شد. آنها به وجود روابط غیردموکراتیک اعتراض داشتند. اما این مسئله چندان موجب نگرانی هواداران سازمان و مسئولین و رابطین نبود؛ چرا که در محیط خالی از اغیار، احساس امنیت بیشتری می کردند. آنها متوجه نبودند که وجود نیروهای دموکرات تا چه حد در گسترش امکانات یک سازمان دموکراتیک مؤثر است و اساساً متشکل کردن این نیروها از ویژگی های اساسی این سازمان ها است. البته در این مقطع، چون به جز تبلیغ مواضع سیاسی سازمان، کار دموکراتیک و توده ای مورد نظر نبود، طبعاً به نارضایتی و خروج این افراد اهمیتی داده نمی شد. با توجه به آنچه که گفته شد، می توان حدس زد که جلسات "اتحاد" در چه فضایی برگزار می شد و تا چه حد نیرو و توان اعضاء در این اصطکاک ها به هدر می رفت.

مثال دیگری در این رابطه، روشنگر وضعیت "اتحاد" در آن مقطع است. در آغاز فعالیت های کمیته ی سوادآموزی در یکی از محلات، عده ای از دختران جوان آن محل که دارای حداقل آگاهی سیاسی بودند، علاقمند شدند که به "اتحاد" بپیوندند. ولی تنها یک بار شرکت در جلسات "اتحاد" آنها را به شدت سردرگم کرد و ترساند به نحوی که دیگر به ما نزدیک

نشدند.

پایان کار

این دوره از فعالیت "اتحاد"، با فرا رسیدن دومین جنگ کردستان و دستور حمله ی سراسری خمینی و توقیف همه ی روزنامه های اپوزیسیون، از جمله نشریه ی "اتحاد" و توقف فعالیت کلیه ی سازمان های دموکراتیک به پایان رسید. قبل از حمله به مراکز فعالیتِ سازمان های سیاسی و دموکراتیک، روزنامه ی "آیندگان" توقیف شد و جبهه ی دموکراتیک که در اساس با حمایت سازمان "فدائی" و "مجاهدین" تشکیل شده بود، پس از آنکه روشن شد سازمان "فدائی" و "مجاهدین" از هرگونه حرکت مشخص و صریحی در این راستا پرهیز می کنند، برای اعتراض به اقدامات ضددموکراتیک رژیم یک راه پیمایی اعتراضی را سازمان داد. قبل از راه پیمایی، تظاهرات موضعی کوچکی در مقابل دفتر روزنامه برگزار شد که طبق معمول با هجوم نیروهای حزب الله منجر به زد و خورد گردید. در مورد این ماجرا در "اتحاد" نیز بحث های مفصلی به راه افتاد. عده ای با موضع گیری رسمی بر علیه توقیف روزنامه "آیندگان" موافق و هواداران سازمان به تبع موضع "فدائیان" مخالف بودند. در آن زمان در سطح شهر جّو به شدت متشنج بود و در بحث های خیابانی و تظاهرات کوچک، درگیری به وجود می آمد. نیروهای حزب الله که از اولین روزهای پس از قیام و حتی قبل از آن نیز به صورت گروه های سازمان یافته عملیات ایذایی ضد نیروهای چپ و دموکرات و علیه روزنامه هایی نظیر "آهنگر"، "پیغام امروز" و "آیندگان" را سازمان می دادند، فرصت مناسبی برای ابراز وجود پیدا کرده بودند. قبل از توقیف "آیندگان"، تلاش های ضددموکراتیک وسیعی که از طرف "حزب جمهوری اسلامی" با تأیید خمینی صورت می گرفت، با وجود گسترش تدریجی، جدی گرفته نمی شد. امروز نگاهی به لیست این اقدامات، طی فقط پنج ماه، نشانگر عمق خواب خرگوشی گروه های سیاسی و دموکرات است. جنگ داخلی در کردستان و گنبد در اسفند ۵۷ و فروردین ۵۸، حملات مکرر و مداوم به تظاهرات و میتینگ های "مجاهدین"، "فدائی" ها و سایر سازمان های چپ و دموکرات نظیر "جبهه ی دموکراتیک ملی" و روزنامه هایی نظیر "آهنگر"، "پیغام امروز" و... که همواره به مجروح شدن عده ی زیادی توسط قمه و سنگ و کتک کاری منجر می شد (نیروهای انتظامات "فدائیان" و "مجاهدین" که به صورت زنجیر چند ردیف اطراف تظاهرات و میتینگ ها حلقه می زدند، پدیده ویژه ی این دوران بودند!)، دستگیری حماد شیبانی و عده ای از مسئولین و هواداران سازمان "فدائی" در خوزستان، جنگ داخلی در خوزستان، درگیری های خونین در بندر انزلی، حمله به زنان بی حجاب در خیابان ها، لغو حق قضاوت و تحصیل زنان در رشته های فنی، لغو

قانون حمایت خانواده، تشکیل مجلس خبرگان به جای مؤسسان، تصفیه ی روزنامه ی "کیهان" و "اطلاعات" و مشخص کردن سرپرست برای آنها از طرف خمینی، دستگیری و محاکمه ی تقی شهرام و سعادتی، دستگیری پسران طالقانی و بسیاری موارد دیگر، برای شناخت ماهیت "حزب جمهوری اسلامی" و خمینی و درک ابعاد عظیم اختناقی که در صورت موفقیت این حزب حاکم می شد، کافی به نظر می رسید. ولی سردرگمی، اغتشاش، بی برنامگی، بی تجربگی و پراکندگی، چنان بر نیروها غالب بود که هنوز پس از این همه، مسئله ی روزنامه ی "آیندگان" را یک مسئله فرعی تلقی می کردند و جرأت اعتراض سیاسی صریح بر علیه این اقدام را نداشتند. استدلال رایج نیز این بود که این مسئله مورد توجه توده ی مردم نیست و به علت تبلیغات منفی رژیم در مورد صهیونیستی بودن روزنامه ی "آیندگان"، جّو بدی نسبت به آن وجود دارد. در واقع این همان استدلالی بود که قبلاً در مورد مسئله ی حجاب اجباری عنوان می شد. مسئله اصلی نه خود روزنامه ی "آیندگان" بلکه لزوم تلاش همه جانبه ی همه ی نیروها برای حفظ آزادی مطبوعات تا حد ممکن بود. اهمیت این آزادی باید به طور مشخص و به طور وسیع در میان اقشار مختلف مردم توضیح داده می شد. باید توده ی وسیع هواداران گروه های سیاسی، با اعلامیه های قابل فهم در توضیح این مسئله، به میان مردم همه ی نقاط شهر و کشور فرستاده می شدند. باید لیستی از همه ی اقدامات ضددمدکراتیک رژیم و پیش بینی وضعیت آینده، همراه با توضیح رابطه ی آزادی های دموکراتیک با حفظ منافع مادی و ملموس مردم و توضیح این واقعیت که اختناق همواره در خدمت نابودی کامل حقوق دموکراتیک و منافع مادی مردم قرار می گیرد، تهیه و به طور وسیع منتشر می شد. باید همه ی عناصر هوادار گروه های سیاسی، تبلیغ ضرورت و اهمیت حفظ آزادی ها را در کارخانه ها، مدارس، محلات و حتی روستاها به عهده می گرفتند و می کوشیدند آثار زهرآگین تبلیغات رژیم را خنثی کنند. این فعالیت های تبلیغی خود آموزشی برای توده ی مردم محسوب می شد که به طور سنتی و فرهنگی با ایده ها و نهادهای دموکراتیک آشنایی نداشتند و اگرچه اهمیت آنها را به طور غریزی احساس می کردند، اما ادارک روشن و صریح آن برایشان میسر نبود. نیروهای چپ دموکرات، در مقابل نیروی پراکنده و سازمان نیافته ی رژیم در آن زمان، مسلماً قادر به مقابله نیز بودند. سکوت در برابر این اقدامات، منفعل گذاشتن نیروها، محدود کردن حوزه ی فعالیت به اطراف دانشگاه ها و میتینگ ها و در میان عده محدودی از روشنفکران و تحصیلکرده ها، به آنجا کشید که با تک تک از میدان به در رفتن مخالفین از قبیل "جبهه ملی"، "جبهه دموکراتیک"، "حزب جمهوری خلق مسلمان" و... میدان وسیعی برای تاخت و تاز علیه "مجاهدین" و "فدائیان" و سایر گروه های سیاسی به وجود آمد و مردم نیز در سکوت نظاره گر ماجرا شدند.

باری، تظاهرات "جبهه ی دموکراتیک"، علیرغم عدم حمایت "مجاهدین" و "فدائیان"، با حضور عده ی زیادی از هواداران این دو سازمان و حتی گروه هایی نظیر "پیکار" که از شدت اختناق به جان آمده بودند، برگزار شد و به زد و خورد خونینی که تا پاسی از شب ادامه داشت انجامید. حزب الله در این تظاهرات هم ابعاد واقعیت دهشتناک خود را به تماشا گذارد. اوباشی تا کمر برهنه، با میله های آهنی و سنگ هایی که بر سر تظاهرکنندگان می ریختند، دورنمای زنده ای از آینده را نشان دادند. فردای این تظاهرات، حمله به ستاد سازمان "فدائی" و گروه ها و سازمان های دیگر از قبیل جبهه دموکراتیک، کانون معلمین، وکلا، حقوق دانان، نویسندگان، سازمان معلمین "پیشگام" و... و حتی "مجاهدین" صورت گرفت. "جبهه ی دموکراتیک" غیرقانونی اعلام شد و ستاد سازمان "فدائی" و مراکز فعالیت سازمان های دموکراتیک تعطیل گردید. تنها "مجاهدین"، با پا در میانی طالقانی، موقتاً نجات یافتند. جالب است که "فدائیان" علت حمله به ستاد را تظاهرات غیرمسئولانه ی "جبهه ی دموکراتیک" دانستند. شرکت وسیع هواداران سازمان "فدائی" و سایر گروه های چپ و حتی "مجاهدین" در این تظاهرات، علیرغم آنکه روز قبل از تظاهرات از طرف سازمان "فدائی" اعلامیه ای مبنی بر عدم شرکت در این برنامه منتشر شده بود، نشان داد که توده ی هواداران به طور غریزی درست تر از رهبران عمل کرده اند.

بهرحال، این ماجرا نقطه ی ختمی بر یک دوره ی مبارزه ی علنی "اتحاد" و سازمان های دموکراتیک دیگر بود. فعالیت ها متوقف و نیروها پراکنده شدند. این وضعیت با اعلام حمله به کردستان در ۲۸ مرداد، یعنی شش روز بعد، حادتر شد. اعدام های وسیع و وحشیانه خلخالی در کردستان، دستگیری های وسیع خیابانی، خانه گردی ها، همه و همه جّوی از وحشت و ارعاب به وجود آورد. در این شرایط بالطبع دفتر "اتحاد" نیز تعطیل شد و نیروها بدون برنامه ریزی برای ادامه ی فعالیت پراکنده شدند. در این زمان هنوز گهگاه جلسات فعالین در خانه ی بعضی اعضاء تشکیل می شد، اما چون دورنمای فعالیت سیاسی کشور روشن نبود و هیچ کس نمی دانست چه می شود، این جلسات بدون هر گونه تصمیم گیری برای ادامه فعالیت به پایان می رسید. آیا اختناق کامل دررسیده و پایدار می ماند؟ در این صورت چه باید کرد؟ آیا اتحاد می تواند در شرایط غیردموکراتیک نیز به حیات خود ادامه دهد؟ در آن صورت فعالیت هایش چگونه خواهد بود؟ هیچ کس چیزی نمی دانست. تنها نظری که در آن زمان مطرح شد، این بود که اگر "اتحاد" توده ای یا به یک جریان قوی سیاسی متکی بود، می توانست مانند سازمان های زنان احزاب کمونیست، مثلاً در فرانسه یا سازمان های جبهه آزادیبخش در ویتنام، عمان و اریتره به حیات مخفی خود ادامه دهد. مسئولین سازمان و رابطین آن نیز برنامه ای نداشتند و سردرگم مانده

بودند. آنها حتی نتوانستند در مورد دفاع از ستاد خود و دفتر معلمین "پیشگام" و برنامه ریزی برای فعالیت های آتی شان تصمیمی بگیرند، تا چه رسد به رسیدگی به وضع "اتحاد". به این ترتیب تا زمان پیروزی کردها در کردستان و شکست هجوم جمهوری اسلامی، اشغال سفارت و بازگشت جّو نیمه دموکراتیک، کلیه ی فعالیت های "اتحاد" راکد ماند. تنها رابطه ی میان مسئولین و فعالین به همت عده ای از فعالین همچنان برقرار ماند. جلساتی نیز با مسئولین سازمان "فدائی"، در فاصله ها یی طولانی، بدون نتیجه گیری برگزار شد. در این جلسات کاملاً مشخص شد که در سازمان "فدائی" هیچ کس نمی داند چه باید کرد و هیچ تحلیلی از شرایط در دست نیست. نشانه ی صریح و مشخص این سردرگمی را در موضع گیری سازمان "فدائی" نسبت به جنگ کردستان می توان دید. موضع سازمان این بود که شرکت در جنگ کردستان باید بدون نام صورت گیرد. معلوم نبود که اگر شرکت در جنگ درست است چرا باید بدون نام صورت گیرد و اگر اعلام رسمی آن غلط است چرا باید در آن شرکت کرد. این موضوع در واقع برآیند کشاکش دو نیروی چپ و راست درون سازمان بود. اما هر دو جریان علیرغم اختلاف نظر با یکدیگر، به علت گرایشات سکتاریستی حاد، در مورد عدم شرکت در شورای هماهنگی خلق های ایران که به همت "جبهه ی دموکراتیک" و با شرکت سازمان های سیاسی کُرد، آذربایجانی، ترکمن، عرب و بلوچ تشکیل شده بود، توافق داشتند. اقداماتی نیز از طرف "جبهه ی دموکراتیک" برای گردآوردن نمایندگانِ گروه های سیاسی چپ و دموکرات، از جمله "مجاهدین"، برای تنظیم یک برنامه ی عملِ واحد در مقابل "حزب جمهوری اسلامی" و خمینی و انتشار یک روزنامه ی آزادی خواهانه صورت گرفت؛ اما به علت تمایلات سکتاریستی اکثر گروه ها و عدم درک آنها از لزوم حفظ آزادی های دموکراتیک به جایی نرسید. اکثر گروه ها، به جای تحلیل مشخص از شرایط و دورنمای آن و اعلام یک برنامه ی دقیق، به انتشار روزنامه و عکس های فجیع تیرباران مبارزین کُرد و اعلامیه های تهییجی اکتفا کردند.

دوره ی دوم (مهرماه ۵۸ تا مهر ماه ۵۹)

در مهرماه سال ۵۸، پس از شکست جمهوری اسلامی در کردستان و بالا گرفتن اختلاف های درونی رژیم اسلامی (اختلاف جناح نهضت آزادی و حزب جمهوری اسلامی)، در شرایطی که هنوز سازمان های سیاسی از گیجی ناشی از ضربات ارتجاع بیرون نیامده بودند و نمی دانستند چه کنند، به تدریج جّو اختناق شکست و فعالیت های سیاسی مجدداً آغاز شد. فعالیت "اتحاد" نیز با تعویض محل قدیم در مهرماه از سر گرفته شد. در اولین جلساتِ مسئولین، تصمیم گرفته شد که امکانات فعالیت علنی با به ثبت رساندن نشریه و سازمان با نام جدید حفظ شود. ما تصور

می کردیم ثبت نام نشریه و سازمان می تواند عمر فعالیت های علنی را طولانی تر کند. گویا به حفظ نسبتاً دیرپای دستآوردهای انقلاب خوشبینی زیادی داشتیم. به هرحال، کوشش ما در این زمینه تا خرداد سال ۶۰، یعنی آغاز اختناق کامل به جایی نرسید و وزارت ارشاد اسلامی از همان آغاز در این مورد کاری انجام نداد.

در اولین جلسات دوره ی دوم فعالیت، برنامه ای برای جستجوی اعضای قبلی طرح ریزی شد. در ضمن تصمیم بر آن شد که در محل جدید، تا حد امکان از جلب توجه خودداری کنیم و در مورد وضعیت لباس پوشیدن اعضاء که عموماً به سبک دانشجویان "پیشگام" لباس می پوشیدند، هشدار بدهیم. و بدین ترتیب تا حد امکان از آسیب حزب الله در امان باشیم. پس از ایجاد ارتباط مجدد با تعدادی از اعضای سابق، تصمیم گرفته شد که انتخابات برگزار شود. اما به علت کم بودن تعداد اعضاء، قرار بر این شد که تنها شورای مرکزی و اجرایی انتخاب شوند تا پس از پا گرفتن تشکیلات بتوانیم به طور کامل به مفاد اساسنامه (یعنی انتخاب شورای نمایندگان در مرحله اول) عمل کنیم. در ضمن تصمیم بر آن شد که به همان برنامه ی قبل از توقف فعالیت "اتحاد" عمل کنیم.

در هنگام رأی گیری برای انتخابات شورای مرکزی و اجرایی، مجدداً اختلاف بروز کرد. چند نفر از فعالین قدیمی به علت مسافرت یا به علت تجربه ی چند ماهه اختناق، نمی خواستند در هیئت اجرایی عضو شوند. رابطین سازمان هم علیرغم اصرار ما مبنی بر اینکه باید به طور مشخص مسئولیت اجرائی به عهده بگیرند، از قبول عضویت در هیئت اجرایی طفره رفتند. البته آنها در هرحال خواهان کنترل همه جانبه و کامل بر "اتحاد" و در واقع یک نوع حق وتو بودند؛ اما می خواستند این کار مخفیانه و در جلسات پنهانی و مجزا صورت گیرد. به همین جهت اصرار داشتند که از ۵ نفر عضو اجرایی، ۳ نفر از هواداران سازمان باشند و ۲ نفر "غیر" را برای حفظ ظاهر دموکراتیک لازم می دانستند. اما در جریان انتخابات معلوم شد که از هواداران فعال قدیمی، به جز رابطین سازمان، تنها دو نفر مورد تأیید همه اعضاء هستند و دو نفر دیگری که مورد تأیید اعضاء بودند و میل داشتند کاندیدا شوند، هواداران "اتحاد چپ" و "خط ۳" بودند. در مورد کاندیداتوری یکی از آنها توافق وجود داشت؛ اما در مورد فرد دیگر، به علت عدم شناخت سابقه ی وی، اختلاف به وجود آمد. بحث و گفتگو در این مورد موجب اختلاف شدید شد. سرانجام پس از کشاکش های بسیار، ۵ نفر انتخاب شدند که ۴ نفر از آنها از هواداران سازمان بودند و نفر آخر منفرد بود. در جریان این انتخابات روشن شد که تعداد افراد فعال و شایسته ای که بتواند در رأس یک جریان دموکراتیک قرار گیرند، بسیار محدود است و اکثر افراد فاقد تجربه و توان لازم برای احراز مسئولیت در هیئت اجرایی و یا حتی سرپرستی کمیته ها هستند. در

این انتخابات علاوه بر اعضای هیئت اجرایی، دو نفر عضو علی البدل نیز انتخاب شدند. دو نفر رابطین سازمان این مسئولیت را پذیرفتند. اعضای شورای مرکزی و تحریریه و مسئولین نیز در همین جریان انتخاب شدند. جالب این که رابطین سازمان اصرار داشتند حتماً در هیئت تحریریه عضویت یابند تا بتوانند مواضع سیاسی را کنترل کنند. در صورتی که در واقع هیچ یک از این افراد شایستگی عضویت در هیئت اجرایی و تحریریه را نداشتند و مخالفین نیز بر این مسئله انگشت گذاشته و انتخابات را غیردموکراتیک می نامیدند. قبل از انتخابات، هواداران هر گروه با اعضای خود در باره ی رأی گیری صحبت کرده بودند، اما اعضای ساده و منفرد و یا حتی هوادار با توجه به عدم تجربه در مورد انتخابات سازمان های دموکراتیک که جناح های مختلف نظری در آن فعالیت می کنند، نسبت به گروه بندی اعتراض داشتند.

به هر حال انتخابات در اوایل آبان ماه به پایان رسید و فعالیت های مجدد "اتحاد" آغاز شد. همانطور که قبلاً اشاره کردیم، مسئولیت اداره ی "اتحاد" در فاصله ی میان دو انتخابات اساساً بر عهده هیئت اجرایی بود. شورای مرکزی نیز در جلسات دو هفته یک بار خود، به وضعیت کمیته ها رسیدگی می کرد و در واقع هماهنگ کننده ی فعالیت کمیته ها بود. در ضمن رأی شورا در موارد مورد اختلاف در میان اعضای هیئت اجرایی قاطع بود.

کمیته هایی که در این دوره تشکیل شدند عبارت بودند از کمیته ها ی امداد، سوادآموزی (در بخش زحمتکشان)، کارمندی و معلمین (در بخش شاغلین)، ترجمه، تحقیق، هنری، توزیع و انتشارات، ارتباطات، آرشیو و کتابخانه، تدارکات و مالی (در بخش خدمات). در ضمن تشکیل کمیته های مهد کودک، خیاطی و کارگری در بخش زحمتکشان و پرستاری در بخش شاغلین پیش بینی شده بود. در مورد ایجاد کمیته ی دانش آموزی نیز در اوایل توافق نظر وجود داشت، ولی به تدریج با کسب تجربه و پیشرفت بحث ها در مورد وظایف یک سازمان دموکراتیک و سازماندهی آن، این نظر مطرح شد که وظیفه ی اصلی "اتحاد"، تبلیغ و توضیح مسائل عمومی مبتلا به زنان، علیرغم تفاوت های صنفی میان اقشار مختلف آنها است و دختران دانش آموز با توجه به سن و موقعیت شان باید از طریق معلمان خود به مسایل زنان آشنا شوند و ما نمی توانیم بر اساس تفاوت های صنفی میان اقشار مختلف زنان، تشکیلات را سازمان دهیم. البته همین استدلال بعدها در مورد معلمان نیز طرح شد و می توانست در باره کارمندان و پرستاران هم صادق باشد. بحث های مربوط به این دو کمیته را بعداً مطرح خواهیم کرد. اما تذکر این نکته ضروری است که در آغاز فعالیت "اتحاد"، با توجه به جّو حاد سیاسی حاکم بر تشکل های دموکراتیک، موضع گیری سیاسی در مورد مسائل عمومی جامعه، از قبیل خلق ها یا دانش آموزان، کارگران و حتی ارتش بسیار مورد توجه بود و تقسیم بندی صنفی کمیته ها که در ابتدای فعالیت

"اتحاد" مورد نظر قرار گرفت، تا حدود زیادی ناشی از این دیدگاه بود تا یک دید درست در مورد سازماندهی فعالیت با توجه به محیط فعالیت اقشار مختلف زنان. مسائل عمومی محیط فعالیت که هم شامل مردان و هم زنان می شد، مثلاً نقض حقوق دموکراتیک، پاکسازی، اعمال خلاف انجمن های اسلامی و غیره بیشتر مورد توجه و تبلیغ قرار می گرفت تا مسائل عمومی زنان که می توانست لزوماً مسئله ی روز نباشد.

در اوایل دوره ی دوم فعالیت "اتحاد"، هنوز کمیته ی کارگری و پرستاری تشکیل نشده بود و به علاوه کمیته های تحقیق و ترجمه تحت نظر هیئت تحریریه فعالیت می کردند. ارتباط میان هیئت تحریریه و اجرایی عملاً توسط شورای مرکزی برقرار می شد و هنوز مسئولیت های هریک از این دو هیئت به طور کامل مشخص نشده بود. به طور مثال، در ماه های اولیه ی فعالیت، انتشار اعلامیه ها و اتخاذ مواضع سیاسی به عهده هیئت تحریریه بود. پس از مدتی بحث و گفتگو، پذیرفته شد که مسئولیت اتخاذ مواضع سیاسی به عهده هیئت اجرایی باشد. ارتباط میان کمیته ها نیز از طرفی توسط هیئت اجرایی و از طرفی توسط شورای مرکزی برقرار می شد. هریک از اعضای هیئت اجرایی، مسئولیت اداره ی یک یا چند کمیته را به عهده داشت. جلسه ی هیئت اجرایی هر هفته دو بار تشکیل می شد. در این جلسات هریک از اعضاء، گزارشی از مشکلات کمیته های تحت نظر خود را ارائه می داد و این گزارش ها مورد بحث قرار می گرفتند. البته هر دو هفته یک بار، مشکلات کمیته ها در جلسات شورای مرکزی نیز بررسی می شد. در واقع هنوز در این مرحله مسئولیت ها به درستی تقسیم نشده بود و همین امر موجب تداخل وظایف و دوباره کاری می شد. لازم به تذکر است که طبق توافق نامه ی گروه ها، تصمیم گرفته شده بود که در جلسات شورای مرکزی در باره ی مسائل سیاسی نیز بحث و گفتگو صورت گیرد تا نظرات سیاسی افراد یا جناح های مختلف به تدریج روشن شود و انتخابات بعدی مانند گذشته بدون شناخت واقعی افراد شایسته و بر اساس باندبازی صورت نگیرد. اما جلسات بحث سیاسی تنها دو بار برگزار شد و مسائل اجرایی و اختلافات چنان اوقات شورای مرکزی را می گرفت که وقتی برای بحث سیاسی باقی نمی ماند و حتی قرار بود علاوه بر بحث سیاسی، مسئله زنان نیز در شورای مرکزی مورد بحث قرار گیرد تا حداقل مسئولین کمیته ها در این مورد اطلاعاتی کسب کنند. اما این کار نیز به همان دلایل فوق الذکر صورت نگرفت. توضیح مفصل تر چگونگی فعالیت شورای مرکزی و اجرایی را به بعد موکول می کنیم. در ابتدا به توضیح فعالیت کمیته ها می پردازیم:

بخش زحمتکشان

همانطور که قبلاً گفتیم بخش زحمتکشان در ابتدا شامل کمیته های امداد و سواد آموزی بود.

به همین دلیل ما هم ابتدا به توضیح فعالیت این دو کمیته می پردازیم و سپس به کمیته های خیاطی و کارگری اشاره می کنیم.

کمیته های امداد و سواد آموزی هریک مسئول جداگانه ای داشتند که از میان اعضای شورای مرکزی انتخاب شده بودند. هریک از کمیته ها در هفته یک جلسه چهار ساعته داشتند. دو ساعت به آموزش سیاسی اختصاص داشت که مشترکاً با شرکت اعضای هر دو کمیته برگزار می شد. یک ساعت از وقت آموزش طبق روال گذشته به آموزش اقتصاد و یک ساعت دیگر به بحث پیرامون مسائل روز اختصاص داشت. پس از مدتی، بحث درباره ی مسائل زنان جایگزین بحث اقتصاد شد (توضیح مربوط به این تغییر برنامه در صفحات بعدی خواهد آمد). در دو ساعت بعد، کمیته ها هریک جداگانه به مسائل ویژه ی خود می پرداختند. در ابتدا به توضیح فعالیت کمیته امداد می پردازیم.

کمیته ی امداد

برنامه

وظیفه ی کمیته ی امداد، طبق برنامه ای که تدوین شده بود، ایجاد مراکز درمانی در جنوب شهر بود تا به تدریج و پس از شناخت محیط، زمینه ی فعالیت آگاه گرانه را فراهم کند. البته در برنامه ی کوتاه مدت، به علت عدم وجود تجربه، کمبود امکانات و نبود حداقل رابطه با مردم، صرفاً ایجاد این مراکز مورد نظر بود. در این زمان تعداد بیشتری از هواداران سازمان از جمله چند پزشک، عده ای پرستار و عده ای از دانشجویان پزشکی و پرستاری، یک ماما و عده بیشتری افراد عادی که دوره های کمک های اولیه را گذرانده بودند، در این کمیته متشکل شده بودند. عموم این افراد، به جز پزشکان، دختران جوانی بودند که با شور و شوق بسیار برای فعالیت سیاسی به "اتحاد" آمده بودند و مانند اکثریت اعضاء، اهمیت مسئله زنان را درک نمی کردند. هدف اصلی آنها فعالیت در جهت هواداری از سازمان بود و بس. برخلاف دوره ی قبل، ما در آغاز فعالیت از نظر پزشک و پرستار کمبودی نداشتیم. اما به علت ندانم کاری و بی مسئولیتی عضو هیئت اجرایی که کمیته ی امداد زیر نظر او فعالیت می کرد (علیرغم فعالیت پیگیر و مسئولانه مسئول خود کمیته) تا آذر ماه هیچگونه فعالیت مثبتی در زمینه ایجاد مراکز درمانی صورت نگرفت. در این ماه پس از تعویض مسئول اجرایی، فعالیت کمیته امداد آغاز شد.

در جلسات اول، مشکلات تأسیس مطب بررسی شد. پزشکان ما به علت آنکه دوره ی سه ساله خارج از مرکز را نگذرانده بودند، اجازه نداشتند به نام خود مطب بزنند و تنها مجاز بودند در مراکز درمانی به کار مشغول شوند. تأسیس مطب، هزینه ی سنگینی نیز در بر داشت که "اتحاد"

فاقد توان تأمین آن بود. به همین جهت تصمیم گرفته شد که پزشکان و پرستاران با تشکیل یک گروه تحقیق در درون خود کمیته، سعی کنند امکان فعالیت در درمانگاه های عمومی، خانه های بهزیستی و مراکز بیمه های اجتماعی و خدمات درمانی را که داوطلب می پذیرند فراهم کنند. به همین جهت در وهله ی اول در درون کمیته، گروه های کوچک ۳ ـ ۴ نفره ی تحقیق تشکیل شد. هریک از گروه ها، پس از یافتن کار، به فعالیت مشغول می شدند و تحقیق در باره ی مراکز جدید به اعضای جدید کمیته محول می شد. در این دوره از فعالیت کمیته امداد حدود یک سال)، گروه های امداد به تدریج در شش منطقه ی شهر به کار درمانی و تزریقات مشغول شدند. در ضمن برای حل مشکل مربوط به ایجاد رابطه با زنان محل، قرار بر این شد که به جز پرستار که معمولاً گرفتارتر از آن بود که بتواند با مردم حرف بزند، یک کمک پرستار که وظیفه تهیه و تنظیم پرونده های بیماران و صحبت و گفتگوی نزدیک تر با زنان را به عهده داشته باشد به اعضای گروه اضافه شود.

طبق برنامه ی مرحله ی بعد، افراد گروه باید به تدریج با نزدیک تر شدن به زنان محل و انجام خدماتی از قبیل تزریقات در خانه، روابط دوستانه و مبنی بر اعتمادی را پایه ریزی کنند. این کار در طول مدت فعالیت کمیته ی امداد در اکثر گروه هایی که افراد منضبط و علاقمند در آن به کار مشغول بودند، انجام شد و آنها توانستند با ایجاد یک محیط دوستانه، رابطه نزدیکی با زنان محل پیدا کنند.

برنامه ی مرحله ی دوم این بود که هر تیم پزشکی با ایراد سخنرانی هایی در زمینه ی پزشکی و تهیه ی جزوه های مصور ساده مربوط به بیماری ها و مشکلات درمانی و بهداشتی مردم محل، ارائه ی خدمات جنبی از قبیل معرفی پزشکان متخصص یا معرفی بیماران به بیمارستان ها و آزمایشگاه ها، در عین ایجاد رابطه ی نزدیک تر، زمینه ی فعالیت تبلیغی را در مورد مشکلات عمومی مردم و به ویژه مشکلات زنان فراهم نماید و در این ضمن به تدریج نام "اتحاد" به عنوان مرکزی که این گونه خدماتِ رایگان را در اختیار زنان قرار می دهد، مطرح شود تا به تدریج ایده ی یک سازمان زنان، وظایف و ماهیت آن در ذهن زنان شکل بگیرد. در این موارد چند فعالیت مشخص هم صورت گرفت: جزوه ای مصور راجع به بیماری های روده که بیشتر اطفال محلات جنوب شهر به آنها مبتلا بودند، تهیه شد؛ چندین بار زنان محل به آزمایشگاه ها و متخصصان معرفی شدند؛ آب محل به رایگان آزمایش شد و برنامه هائی برای حفظ بهداشت در بعضی از محلات اجراء شد.

در این مقطع، فرم های گزارشی تهیه شده بود که افراد هر گروه ملزم به پر کردن آن بودند. در این فرم ها، اطلاعاتی از قبیل وضعیت سیاسی و مشکلات عمومی محل، مسائل زنان محل،

وضعیت آگاهی سیاسی و مراکز تشکل و تجمع آنها، برخوردشان به مسئله ی زنان و همچنین به روزنامه ها، مسائل سیاسی روز و بسیاری مطالب دیگر خواسته شده بود. پر کردن این فرم ها، مستلزم مدتی طولانی برخورد دائم و ایجاد حداقل رابطه با زن ها بود. اطلاعات مندرج در این فرم ها، اگر به طور منظم و با احساس مسئولیت جمع آوری می شد، می توانست پایه ی مناسبی برای تنظیم شیوه های تبلیغی و سازماندهی زنان بر اساس میزان آگاهی اجتماعی و سیاسی شان باشد. متأسفانه هیچگاه استفاده درستی از این فرم ها نشد. دلایل این امر را در بخش مشکلات طرح خواهیم کرد.

علاوه بر این فرم های کلی، هر هفته افراد گروه ملزم بودند در مورد اوضاع عمومی محل، برخورد زنان به مسائل روز از قبیل انتخابات و غیره گزارش دهند. علاوه بر گزارش سیاسی، یک گزارش اجرائی نیز توسط مسئول گروه تهیه می شد. مسئول کمیته به این طریق فعالیت های اجرائی را کنترل می کرد. در این گزارش ها باید چگونگی فعالیت کمیته در زمینه ی ایجاد رابطه با زنان، برگزاری سخنرانی، نمایشگاه، رفع نیازمندی های محل و... مطرح می شد. علاوه بر این، مسائل مبتلا به زنان در محل و ارائه ی راه حل برای آنها و پیشنهاد یک نوع فعالیت مشخص در آن رابطه، در این گزارش می آمد.

برنامه ی مرحله ی سوم این بود که اعضای گروه، پس از جلب اعتماد و دوستی مردم در حل مشکلات عمومی محل از قبیل آلودگی آب، آلودگی محیط، کمبود مواد غذائی و گرانی و غیره، به طور مستقیم و با اتکاء به نیروهای فعال زنان محل، بکوشند تا به تدریج ایده ی عمل مشترک، همکاری جمعی و در واقع ایده های اولیه ی سازماندهی و تشکل در ذهن زنان ایجاد شود. این کار در چند محل و بیشتر در محلاتی که اعضای گروه آن دارای تجربه و علاقمندی بیشتری بودند، انجام گرفت. گروه هائی هم بودند که طی شش ماه، هیچیک از برنامه ها را نتوانستند اجراء کنند.

تشکیلات کمیته ی امداد

برای درک چگونگی انجام برنامه ها، باید تشکیلات کمیته ی امداد نیز مورد بررسی قرار گیرد. فعالیت کمیته تحت نظر یکی از مسئولین اجرائی انجام می شد که هر دو هفته یک بار با مسئول اصلی کمیته جلسه داشت. مسئول کمیته در شورای مرکزی انتخاب می شد. در کمیته تقسیم کار به وجود آمده بود. به طور مثال، در کمیته ی امداد، یک فرد، مسئول مالی بود که وظیفه ی جمع آوری حق عضویت اعضاء، کمک های مالی و نگاهداری حساب و کتاب هزینه های کمیته را بر عهده داشت. این فرد در عین حال در ارتباط با کمیته ی مالی "اتحاد" نیز قرار داشت و باید در جلسات هفتگی آن شرکت می کرد. تأمین تدارکات کمیته بر عهده ی فرد

دیگری بود که او نیز در ارتباط با کمیته ی تدارکات "اتحاد" قرار داشت. فردی هم به عنوان مسئول خبری، جمع آوری اخبار و گزارشات هفتگی و سیاسی محل را انجام می داد. وی رابط کمیته ی امداد با کمیته ی تحقیق و نشریه بود و اخبار و گزارشات را برای تنظیم در مجله به این بخش تحویل می داد. مسئولیت توزیع نشریه و اعلامیه در میان اعضای کمیته (در آن مقطع هر عضو کمیته موظف بود ده شماره از نشریه را بفروشد) و ثبت نام افراد کمیته برای شرکت در توزیع اعلامیه ها و فروش نشریه در خیابان ها و شرکت در جلسات کمیته ی توزیع "اتحاد" نیز به یکی دیگر از اعضای کمیته محول شده بود. فرد دیگری نیز رابط کمیته ی امداد با کمیته ی تبلیغ و هنری، برای برگزاری نمایشگاه ها و تهیه ی جزوه های مصور بود. در ضمن با پیشرفت کار نشریه، وظیفه ی تهیه ی مقالات بخش بهداشتی مجله نیز به عهده ی کمیته ی امداد گذارده شد.

با توجه به آنچه گفته شد می توان دریافت که ارتباط های عمودی و افقی تشکیلاتی در کمیته و در کل "اتحاد" تا چه حد مغشوش بود و این اغتشاش با بی نظمی و بی مسئولیتی افراد کمیته و مسئولان مختلف همواره تشدید می شد. همین ارتباطات مغشوش و چندجانبه، موجب شد که طرح تشکیلاتی غیرمتمرکز، به صورت دبیرخانه ای، برای جلوگیری از تداخل وظایف و کاهش ارتباطات گوناگون پیشنهاد شود. این طرح در دوره ی بعدی فعالیت "اتحاد" مورد تصویب هیئت نمایندگان قرار گرفت و اجراء شد. توضیح چگونگی این طرح در بخش بعدی خواهد آمد.

مشکلات و دستآوردها

مشکلات

[۱ـ اکثر اعضای کمیته جوان و بی تجربه بودند و کار توده ای درازمدت برایشان مشکل بود.]*

۲ـ مشکل بعدی ما نقطه نظرات مبهم و متناقص سازمان و بالا گرفتن اختلافات درونی میان "اقلیت" و "اکثریت" بود (اگرچه هنوز علنی نشده بود) که موجد اختلاف میان افراد کمیته ی امداد می شد. با پیشرفت کار کمیته و ایجاد ارتباط نزدیک تر با زنان که موجب گسترش گفتگوها و تعلیمات شفاهی در میان آنها می شد، اختلاف نظرات سیاسی حتی در میان هواداران نیز بروز کرد. به همین جهت اعضای گروه می خواستند روشن شود که مواضع "اتحاد" در مورد مسائل

---

* متأسفانه در متنی که در اختیار داشتیم، این قسمت افتاده بود. با توجه به تاکید نویسنده در قسمت بعد، (مشکلات و دستآوردهای کمیته سوادآموزی) این چند خط که در کروشه قرار گرفته، اضافه شده است.

سیاسی روز دقیقاً چیست تا هر فردی بر حسب تمایلات خود اظهار نظر نکند. همین مسئله باعث شد که بحث مربوط به چگونگی موضع گیری یک سازمان دموکراتیک اوقات زیادی از جلسات کمیته را به خود اختصاص دهد. در آن زمان (و شاید هنوز هم) درک رایج در مورد مواضع سیاسی یک جریان سیاسی و یا دموکراتیک آن بود که باید کلیه ی اعضاء تا پایین ترین سطوح بر اساس آنچه رهبری سازمان معین می کند، موضع گیری کنند و مخالفین نظرات تعیین شده حق ابراز علنی نظر خود را ندارند. افراد می توانستند مخالفت خود را در نامه های اعتراضی و یا در جلسات حوزه مطرح کنند. در سازمان های دموکراتیک هم ابراز نظر مخالف به جلسات بحث سیاسی محدود می شد و لازم بود که در میان مردم و افراد خارج از سازمان دموکراتیک نظر سازمانی مطرح شود. در "اتحاد"، تا زمانی که حداقل ارتباط توده ای ایجاد نشده بود، مشکلی وجود نداشت. به خصوص اینکه در جلسات بحث سیاسی نظرات مختلف حق ابراز وجود داشتند. در جلسات هیئت اجرائی نیز رأی اکثریت قاطع بود. به طور مثال، در رابطه با اشغال سفارت نیز علیرغم وجود نظرات مخالف در مورد حمایت مشروط از این اقدام، به علت وجود نظر اکثریت بر له این اقدام، مشکل حادی ایجاد نشد. در این مقطع این نظریه پذیرفته شده بود که اعضاء در ارتباط های توده ای باید نظر رسمی "اتحاد" را ابراز کنند؛ حتی اگر با آن مخالف باشند.

بعدها با حاد شدن اختلاف "اقلیت" و "اکثریت" و اقدام هواداران "اکثریت" برای احراز نیروی بیشتر و قبضه کردن تشکیلات "اتحاد"، این نظر پذیرفته شد که اتخاذ موضع باید در چارچوب مفاد و مضمون منشور سازمان باشد و صرف داشتن اکثریت برای اتخاذ موضع کافی نیست. (این نظر قبلاً هم از طرف یکی از هواداران "اتحاد چپ" مطرح شده بود). کمی دیرتر، پس از خروج هواداران "اکثریت" از "اتحاد"، این نظر پذیرفته شد که جریان اقلیت در یک سازمان دموکراتیک، علاوه بر حق ابراز نظر و بحث در جلسات سیاسی، می تواند نظرات خود را در جزواتی بیرونی و درونی انتشار دهد. اما فعالیت های اجرایی باید بر اساس تصمیمات نمایندگان اکثریت صورت پذیرد. این مسئله در دوره ای که هم اکنون از آن گفتگو می کنیم، به هیچ وجه قابل پذیرش نبود و این استدلال طرح می شد که ابراز نظرات مخالف در میان مردم موجب اغتشاش و سردرگمی می شود. در صورتی که تجارب فعلی ما نشان می دهد که درست برعکس، طرح نظرات مختلف حتی در میان عقب مانده ترین اقشار، موجب ارتقاء آگاهی آنها و گسترش درک شان از مسائل پیچیده سیاسی می شود و مسئله مهم این است که طرح نظرات مختلف باید بدون تحریف و جدال و کشمکش صورت گیرد تا موجب رمیدگی افراد نشود و در آنها عکس العمل منفی ایجاد نکند. البته کاملاً روشن است که در تمامی این بحث ها و حتی آخرین نظر، یعنی قائل شدن حقوقی برای جریان اقلیت در یک سازمان دموکراتیک، یک نوع

الگوبرداری و تعمیم دادن روابط و مناسبات مرسوم و جریان های سیاسی چپ به سازمان های دموکراتیک دیده می شود. در حالی که حتی اگر فرضاً وجود چنین روابطی را در درون سازمان های سیاسی بپذیریم (که نادرستی آن هم اکنون به وضوح ثابت شده است) چنین روابطی در یک سازمان دموکراتیک که اعضای آن هیچگونه تعهدی در قبال نظرات ایدئولوژیک و سیاسی اعضاء هیئت اجرایی ندارند، کاملاً نادرست و غیر اصولی است.

۳ـ مشکل سوم ما عدم هماهنگی کار کمیته امداد و سوادآموزی در محلات واحد بود. در این مقطع ارتباط این دو کمیته توسط مسئولین کمیته ها برقرار می شد و همانطور که قبلاً گفتیم، یک گروه امداد موظف بود که امکان تشکیل کلاس در محل را نیز بررسی کند و بالعکس. اما رابطه ی فعال در همین حد متوقف می ماند. این ناهماهنگی تا زمانی که وظیفه ی اصلی کمیته های امداد و سوادآموزی تهیه ی امکانات تشکیل مراکز امداد و سوادآموزی بود، مشکل چندانی ایجاد نمی کرد. اما به تدریج، با شکل گرفتن مراکز فعالیت، عدم هماهنگی برنامه های تبلیغی و تداخل وظایف و دوباره کاری بارز شد و منجر به تغییر طرح تشکیلاتی گردید. طرح تشکیلاتی بر اساس سازماندهی محلی در انتهای این دوره مورد تصویب قرار گرفت. ناهماهنگی میان فعالیت کمیته ی امداد و سوادآموزی، در اساس ناشی از این امر بود که در واقع گروه امداد و سوادآموزی یک محله باید در ارتباط نزدیک با یکدیگر فعالیت های سیاسی-تبلیغی را در محل واحد پیگیری می کردند. در حالی که در آن زمان شناخت وضعیت محل و مسائل آن و برنامه ریزی برای فعالیت سیاسی در هر دو گروه انجام می گرفت و این مسئله موجب اتلاف نیروها می شد. به همین جهت لازم بود که جلسات مشترکی برای مشورت و هم نظری و برنامه ریزی بر اساس جمع بندی از اطلاعات جمع آوری شده تشکیل شود. تشکیل این جلسات موجب می شد که در وقت و نیرو صرفه جویی شود و با گسترش کار در یک محله، مشارکت افراد بیشتری در کار و جمع بندی از تجارب آنها، نتایج بهتری حاصل گردد. طرح محلی از دستآوردهای مثبت "اتحاد" بود که صرفاً بر اساس تجربه ی عینی خود ما به دست آمد. در بررسی فعالیت های دوره ی بعد، به تفصیل راجع به این طرح صحبت خواهیم کرد.

۴ـ یکی دیگر از مشکلات ما کمبود پزشک، وسایل و دارو بود. گذشته از خود شغل پزشکی، موقعیت متمایز پزشکان نیز در جلب اعتماد زنان مؤثر بود. اما متأسفانه تا هنگامی که فعالیت های این دوره پایان یافت، تنها دارای سه پزشک بودیم که یکی از آنها نیز عملاً کاری انجام نمی داد. تمامی کوشش های ما برای جلب پزشکان هوادار گروه های چپ بی حاصل ماند. درهم ریختگی و بی برنامگی این گروه ها موجد این امر بود. چرا که آنها با توجه به نبود یک برنامه ی منسجم و روشن، قادر نبودند نیروهای وسیعی را که در اطراف آنها حضور داشتند، سازمان دهند و این

مشکل تا سال ۶۰، یعنی پایان دوره ی سوم فعالیت و در واقع پایان فعالیت علنی همچنان لاینحل باقی ماند. نیازهای پزشکی و دارویی نیز تنها از طریق اعلام این نیازمندی ها به کل اعضاء و جمع آوری دفترچه های بیمه آنها تأمین می شد؛ که با توجه به بی اعتنایی عمومی اعضاء به این گونه فعالیت های توده ای، کافی نبود و تکافوی احتیاجات ما را نمی کرد. جالب آنکه خود ما تجربه کرده بودیم که جمع آوری دارو برای کردستان بسیار سریع انجام می گیرد چون اکثر افراد به مسئله ی کردستان بیش از فعالیت "اتحاد" علاقمند بودند. در رابطه با مشکل تأمین دارو، ما توسط رابطین سازمان درخواست کمک کردیم که این بار هم به علت بی برنامگی و بهم ریختگی سازمان هیچگاه این کمک ارسال نشد. در حالی که بعدها به دفعات انبارهای مملو از داروی سازمان یا "مجاهدین" توسط پاسداران کشف شد. بی توجهی سازمان های سیاسی به فعالیت توده ای سازمان های دموکراتیک، در میان هواداران آنها نیز منعکس می شد. بسیار کم اتفاق می افتاد که اعضای سایر کمیته ها، حتی اگر امکان لازم را نیز می داشتند، به خود زحمت جمع آوری دارو را بدهند. این مشکل در رابطه با تأمین کلیه ی نیازمندی ها و تدارکات "اتحاد" به چشم می خورد. به طور مثال جمع آوری حق عضویت ها و کمک های مالی با بی اعتنایی و عدم همکاری فعال اعضاء روبرو می شد و مشکلات بسیار به وجود می آورد.

۵ـ مشکل پنجم بی انضباطی اعضای کمیته بود که موجب اخلال وسیع در جریان کارها می گردید. اعضای کمیته به صورت یک گروه بهم پیوسته کار می کردند و بی انضباطی هر یک از آنها به فعالیت کلیه کمیته لطمات جبران ناپذیری می زد. ما کوشیدیم این مشکل را با حضور و غیاب مرتب و اخراج افراد بی انضباط از کمیته حل کنیم. البته خود ما می دانستیم که بی انضباطی رایج در میان اعضای "اتحاد" ناشی از بی توجهی آنها به اهمیت کار توده ای و طرز تفکر حاکم بر آنها است. اکثریت افراد کمیته از خانواده های متوسط بودند و مبارزه ی سیاسی برای آنها یک تفنن محسوب می شد. متأسفانه حتی به عنوان یک روشنفکر نیز فاقد آگاهی و انگیزه های کافی برای مبارزه پیگیر بودند. به علاوه نظر عمومی اعضاء نسبت به مسئله ی زنان و بی توجهی آنها نسبت به این امر، خود موجب تشدید بی انضباطی و بی مسئولیتی گردید.

و اما دستآوردهای این دوره از فعالیت امداد عبارت بودند از:

۱ـ کسب تجربه در رابطه با یافتن کانال های مناسب برای ایجاد مراکز درمانی در محلات جنوب شهر.

۲ـ بارز شدن اهمیت تجربه ی طولانی مدت کار توده ای و مشخص شدن ضرورت آموزش مشخص در رابطه با کار توده ای و نفی تبلیغات ظاهری و تجریدی سیاسی که به شدت رایج بود.

۳ـ کسب حداقل تجربه و شناخت از مکانیزم های روانی و سطح آگاهی سیاسی توده ی زنان.

۴- پی بردن به ضرورت اجرای طرح محلی و تمرکز فعالیت ها در یک محل واحد و درک نادرستی تشکیلات گذشته.

کمیته ی سوادآموزی

در بررسی فعالیت این کمیته نیز مانند کمیته ی امداد ابتدا به توضیح برنامه ی کار، سپس تشکیلات و در آخر به توضیح دستآوردها و مشکلات آن خواهیم پرداخت. اما با توجه به اینکه طرح تشکیلاتی و مشکلات و دستآوردهای کمیته سوادآموزی مشابهت بسیاری با کمیته امداد داشت، در بررسی کار این کمیته و همچنین کمیته های بعدی به اختصار بیشتری برخورد خواهیم کرد.

برنامه

برنامه ی مرحله ی اول این کمیته، تأسیس کلاس های سوادآموزی برای زنان بی سواد محلات جنوب شهر و کارگران کارخانه ها بود. قبل از تشکیل نهضت سوادآموزی و فرمان خمینی مبنی بر واجب بودن آموختن سواد، تشکیل کلاس های سوادآموزی به طور مستقیم و بدون واسطه امکان پذیر بود. یعنی صرفاً با ابراز تمایل افراد داوطلب و آمادگی زنان یک محل و مراجعه به کانون آموزش بزرگسالان برای دریافت کتاب، می توانستیم کلاس تشکیل دهیم. اما پس از پا گرفتن نهضت سوادآموزی و کنترل مساجد بر محل، این کار دشوارتر شد. در شرایط جدید، افراد داوطلبی که مایل به تشکیل کلاس سوادآموزی بودند، باید در کلاس های یک ماهه نهضت سوادآموزی شرکت می کردند و پس از گذرندان امتحان ایدئولوژیک، کارت تشکیل کلاس را می گرفتند. بازرسان نهضت سوادآموزی نیز به طور مرتب به این کلاس ها سر می زدند و چگونگی پیشرفت کار را کنترل می کردند. البته در اوایل کار، یعنی پاییز ۵۸، هنوز سختگیری چندان شدید نبود و اکثر اعضای کمیته ی سوادآموزی به این کلاس ها رفتند و موفق به دریافت کارت شدند. اما این برنامه یعنی گرفتن کارت، چند ماه از اوقات کمیته سوادآموزی را به خود اختصاص داد. کلیه ی اعضای جدید نیز الزاماً باید این مقدمات را طی می کردند.

داوطلبین تشکیل کلاس، پس از دریافت کارت باید به محلات جنوب شهر می رفتند و ضمن مراجعه به خانه ها و صحبت با زنان آنها را به شرکت در کلاس ها دعوت می کردند. اکثر زنان در اولین مراجعه اسم نویسی می کردند و زمانی که تعداد ثبت نام کنندگان به ده نفر می رسید، نهضت اجازه ی تشکیل کلاس را می داد. اما صرف اسم نویسی لزوماً با شرکت زن ها در کلاس همراه نبود. چون آنها عموماً علاقه ای به آموختن سواد نداشتند و لزوم آن را درک نمی کردند. در واقع به علت فقدان انگیزه ی قوی در آنها، به ویژه با توجه به مشکلاتی از قبیل خرید روزانه،

نگهداری فرزندان، رسیدگی به کارِ خانه و مخالفت شوهران شان، گرم نگه داشتن محیط کلاس و جلب زنان به شرکت دائم در جلسات، به مبارزه ای پیگیر و بسیار ظریف و پُرحوصله نیاز داشت. این مشکلات موجب دلسردی اعضای کمیته ی سواد آموزی می شد. باید توجه کرد که عضویت در کمیته ی امداد، کارمندی، هنری و... متضمن تخصص، شغل معین و یا هنری بود؛ اما برای شرکت در کمیته ی سواد آموزی، تنها سواد کافی بود. به همین جهت نیز سواد آموزی، پُرجمعیت ترین کمیته ی "اتحاد" بود و اکثر اعضای آن، دختران دانشجو و کاملاً سیاسی بودند. آنها هنگام ورود به "اتحاد" بسیار مشتاق بودند که در بخش زحمتکشان فعالیت کنند و به قول خودشان در ارتباط با توده ها قرار گیرند. اما پس از شرکت در این کمیته ها و روبرو شدن واقعی با زنان زحمتکش، بروز مشکلات و فروکش شور و شوق شان، به تدریج در می یافتند که جلب نظر این زنان تا چه حد دشوار است. همین واقعیت، ضرورت کار مداوم، پیگیر و همه جانبه در میان زنان را به اثبات می رساند و نشان می داد که تا چه حد این مسئله که نیمی از جمعیت ایران در چنین سطح نازلی از آگاهی سیاسی و فرهنگی قرار دارد، واجد اهمیت است. اما در عین حال، همین مشکلات موجب دلسردی اعضای کمیته می شد. سر و کله زدن با زنان، لزوم مراجعه ی مکرر به خانه های آنها برای شرکت در کلاس ها، گرم نگه داشتن محیط کلاس و خلاصه جلب توجه زنان عقب مانده ی محلات به آموختن سواد و مسائل سیاسی، برای آنها بسیار دشوار بود. این مشکلات با تصور ساده گرایانه ای که قبلاً از ارتباط با توده ها در ذهن داشتند، مطابقتی نداشت. اجبار به سکوت و پرهیز از چپ روی در برابر عقب ماندگی عمیق زن ها، با علاقه و گرایش اعضای کمیته به تبلیغ نظریات سازمان به طور مستقیم و صریح (یعنی تنها شیوه ای که آنها قادر به انجام آن بودند) تفاوت بسیار داشت.

همان مشکلاتی که در مورد اعضای کمیته ی امداد به آنها اشاره کردیم، یعنی جوان بودن، بی تجربگی، عدم شناخت روحیات و فرهنگ مردم و درک نادرست و سکتاریستی از تبلیغ سیاسی، مانع شد که راه دیگری برای نزدیک تر شدن به زنان پیدا کنند. به همین جهت چه بسا افرادی بودند که با شور و شوق به این کمیته می آمدند و پس از مدتی درخواست عضویت در سایر کمیته ها را طرح می کردند؛ یا به طور کلی از "اتحاد" بیرون می رفتند. این مسئله در مورد رابطین سازمان نیز صدق می کرد. آنها نیز می کوشیدند مسئولیت این کمیته ها را به عهده بگیرند؛ اما عملاً پس از مدتی به علت مشکلات کار و ناتوانی در برخورد به مشکلات، ناگزیر می شدند مسئولیت را به دیگران واگذار و خود به همان هیئت تحریریه و کنترل مواضع سیاسی اکتفا کنند.

برنامه ی مرحله ی بعد (پس از تشکیل کلاس ها) ایجاد رابطه ی وسیع با زنان از طریق مراجعه به خانه هایشان، گفتگو با آنها و تلاش در جهت رفع مشکلات مالی، حقوقی و درمانی شان بود.

معلمان کلاس ها باید در ضمن آموزش، رفت و آمد به خانه ها و ایجاد رابطه ی نزدیک تر، سعی می کردند از مشکلات زنان سر در آورند و این مشکلات را به ترتیبی در ارتباط با "اتحاد" رفع کنند (مانند امداد). مثلاً زنان را نزد پزشک متخصص بفرستند؛ برای حل مسائل حقوقی آنها وکیل معرفی کنند؛ برای بچه های شان کلاس های تقویتی تشکیل دهند و... و بکوشند تا نام "اتحاد" را به عنوان سازمان ارائه دهنده ی این خدمات به تدریج مطرح کنند. به علاوه آنها نیز مانند مسئولین کمیته ی امداد، باید فرم های گزارشی و گزارش سیاسی هفتگی تهیه می کردند و در رابطه با مشکلات محل به تشکیل نمایشگاه عکس، سخنرانی، فیلم و انتشار اعلامیه در مورد این مشکلات می پرداختند. برنامه ی مرحله ی سوم نیز بررسی امکان فعالیت جمعی زنان محل برای رفع مشکلاتی از قبیل آب و برق و مسئله مسکن و تشکیل تعاونی و غیره، با تکیه بر نیروهای فعال خود آنها بود؛ تا زمینه های تشکل در محل برای زنان به تدریج فراهم گردد. علاوه بر این، اعضای کمیته ی سوادآموزی نیز باید امکان تشکیل مراکز درمانی و یا کلاس خیاطی را در محل سنجیده و به کمیته ی امداد اطلاع می دادند.

طی حدود یک سال فعالیت سوادآموزی، مجموعاً در شانزده محل کلاس های سوادآموزی تشکیل شد و در بعضی از این محلات، گروه ها توانستند با زنان محل رابطه ای نزدیک ایجاد کنند و حتی در روز جهانی زن نیز ترتیب برگزاری نمایشگاه و نمایش فیلم را بدهند. در ضمن، در بعضی محلات، حرکت های دسته جمعی زنان برای آب و مسکن نیز سازمان داده شد. این اقدامات با توجه به برنامه ی تنظیم شده، بسیار ناچیز و محدود به چند گروهی بود که افرادی فعال، با انضباط و نسبتاً با تجربه داشتند. در واقع مشکلاتی که در بخش های بعدی به آن اشاره می کنیم، مانع اجرای کامل برنامه ها شدند. در عین حال باید در نظر داشت که این اقدامات فقط ماحصل فعالیت هفت ماهه (آبان ۵۸ تا اردیبهشت ۵۹) بود و از این نظر می توان آنها را مثبت ارزیابی کرد.

تشکیلات

تشکیلات کمیته ی سوادآموزی نیز نظیر کمیته ی امداد بود و تفاوت زیادی با آن نداشت. به جز آنکه در ابتدای فعالیت این کمیته، معلمان نیز در آن حضور داشتند و سپس به علت ضرورت طرح مسائل خاص معلمان، آنها از کمیته ی سوادآموزی بیرون رفتند و کمیته ی معلمان را تشکیل دادند. در دوره ای که معلم ها نیز در کمیته ی سوادآموزی عضویت داشتند، وظیفه ی بررسی و نقد کتاب های درسی جمهوری اسلامی نیز جزء وظایف کمیته ی سوادآموزی بود که پس از جدا شدن معلم ها به کمیته ی معلمین ارجاع شد.

مشکلات و دستآوردها

اکثر اعضای این کمیته نیز مانند اعضای کمیته ی امداد، جوان و بی تجربه بودند و تمایلی به کار توده ای درازمدت نداشتند. آنها در ماه های نخست فعالیت، با عصبانیت مطرح می کردند که اگر امکان طرح مسائل سیاسی به صورت مستقیم در کلاس ها نیست، پس کار ما با کار خیریه چه تفاوتی دارد. برای پاسخگویی به این اعتراض ها در اواخر سال ۵۸ جلساتی تشکیل شد تا اهمیت کار توده ای، چگونگی انجام آن و ظرافت های طرح مسائل سیاسی به طرق غیرمستقیم بحث شود. مسائل طرح شده در این جلسات، به ظاهر اعضای کمیته را قانع کرد. در خاتمه ی این جلسات تصمیم گرفته شد کلاس های آموزش اختصاصی تشکیل شود و در این کلاس ها چگونگی طرح مشکلات مسکن، گرانی، بیکاری و اعتیاد، به زبان عامه فهم و با ذکر مثال های ملموس برای زنان، به اعضای کمیته آموزش داده شود. زیرا غالب اوقات، این مسائل در کلاس های سوادآموزی از طرف زنان مطرح می شد. جالب آنکه اعضای کمیته ی سوادآموزی، با آنکه "سیاسی"ترین اعضای "اتحاد" بودند، از علل بحران مسکن، تورم، بیکاری و غیره، یعنی از ابتدایی ترین اصول اقتصادی بی اطلاع بودند و حتی لازم شد در این جلسات مسئله ی امپریالیزم نیز به بحث گذاشته شود. به علت همین کم سوادی مفرط، این افراد روحیه ای به شدت سکتاریستی داشتند و هیچ گروهی را جز سازمان "فدائی" به رسمیت نمی شناختند و هیچ منبع دیگری جز روزنامه ی "کار" را شایسته ی کسب اطلاعات نمی دانستند.

تشکیل کلاس های اختصاصی مقارن بود با زمان اوج گرفتن اختلاف ها و انشعاب "اقلیت" و "اکثریت". به همین جهت، پس از تشکیل چند جلسه، این کلاس ها تعطیل شدند و تا زمانی که هواداران "اکثریت" از "اتحاد" خارج شدند، بحث پیرامون وظایف و ماهیت سازمان های دموکراتیک و مسائل سیاسی، جایگزین آن شد. پس از خروج آنها، ترتیب دیگری برای آموزش تخصصی داده شد که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

به هرحال، همزمان با اوج گیری اختلافات و انشعاب "اقلیت" و "اکثریت"، گروهی از اعضای سوادآموزی، پس از هفت ماه فعالیت در این کمیته و عدم موفقیت در جلب زنان و روبرو شدن با کلاس های خالی، مطرح کردند که این نحوه ی کار امکان پذیر نیست و با اشاره به موفقیت سازمان "فدائی" و "پیشگام" در پخش اعلامیه، خواهان برنامه ریزی فعالیت به سبک سازمان های سیاسی و به روش "پیشگام" که مستقیماً به پخش و توزیع اعلامیه های سازمان اشتغال داشتند شدند. البته این نظرات در زمانی طرح می شد که رابطین سازمان برای جلب نظر اعضاء برای وابسته کردن "اتحاد" به سازمان "فدائی" می کوشیدند؛ توضیح آن را در فصول

بعدی خواهیم داد. اما در شرایط عدم موفقیت اعضای کمیته ی سواد آموزی در مورد جذب زنان و ایجاد رابطه با آنها، این تحریکات مؤثر می افتاد. عده ای از اعضای این کمیته، کوچک ترین اهمیتی به تبلیغ مسئله ی زنان و آشنایی به مشکلات خاص توده ی زنان تحت ستم ایرانی نداشتند و این نکته را درک نمی کردند که آگاهی زنان به حقوق اجتماعی خود تا چه حد اهمیت دارد و تا زمانی که زنان در زندگی اجتماعی و حتی خانوادگی، عملاً در حاشیه قرار گرفته اند، حتی ضرورت آموزش سواد را هم درک نمی کنند، چه رسد به مسائل سیاسی روز. این افراد مرتباً بر این مسئله تأکید می کردند که زنان زحمتکش علاقه ای به برابری حقوقی با مردان ندارند و این نابرابری را پذیرفته اند؛ اما برای مسائل اقتصادی اهمیت قائل هستند و به همین جهت تبلیغ مستقیم مسائل سیاسی برایشان جذابیت دارد. پس از این مقدمات، چنین نتیجه گیری می کردند که کار مستقل در مورد زنان امکان پذیر نیست و سازمان های زنان باید به جریانات سیاسی وابسته شوند و به تبلیغ سیاسی بپردازند. منظور آنها از تبلیغ سیاسی نیز صرفاً پخش اعلامیه در مورد مسائل سیاسی روز بود. از نظر آنها سازمان زنان فقط به عنوان بخش زنان فلان یا بهمان سازمان سیاسی مفهوم داشت (درست مانند "پیشگام" که بازوی! دانشجویی سازمان "فدائی" بود) و وظیفه ی آن نیز صرفاً تبلیغ مواضع سیاسی در میان قشر زنان بود.

البته این نکته که زنان زحمتکش برای مسائل اقتصادی نظیر مسکن، گرانی، کمیابی و غیره اهمیت بسیار قائل بودند، صحیح بود، ولی مسئله ی مورد اختلاف ما این بود که ارتقاء آگاهی سیاسی زنان در رابطه با این مسائل عمده ی اقتصادی چگونه باید صورت گیرد. آیا این آموزش صرفاً از طریق پخش اعلامیه امکان پذیر است، یا اینکه باید از طریق یک رابطه ی نزدیک همه روزه و شرکت در زندگی روزمره ی آنها صورت گیرد؟ در آن مقطع، ما برای ایجاد رابطه ی تدریجی با زنان از طریق حل مسائل و مشکلات شان در مراکزی نظیر کلاس های سوادآموزی و خدمات درمانی و خیاطی و... اهمیت زیادی قائل بودیم؛ هر چقدر هم که این روش طولانی، خسته کننده و غیرمستقیم می بود.

گذشته از این، طرح این مسئله که زنان زحمتکش به کسب حقوق اجتماعی برابر با مرد اهمیت نمی دهند کاملاً غلط بود. چنانکه در طول فعالیت کمیته ی سوادآموزی، مسئله ی تعدد زوجات و "هوو"، طلاق یک جانبه و سلب حق سرپرستی (حضانت) کودکان از مادر به کرات در کلاس ها مطرح می شد. در واقع خود مسئولین کلاس ها بودند که به این گونه مسائل اهمیتی نمی دادند.

جالب اینکه طرح نقطه نظرات مخالف فعالیت های دموکراتیک، در کمیته ی سوادآموزی نسبت به سایر کمیته ها از شدت و حدت بیشتری برخوردار بود. زیرا اکثر اعضای آن دانشجو بودند و

سابقه ی تماس نزدیک با مردم را نداشتند. اعضای کمیته ی امداد به علت نزدیکی بیشتر با مردم در بیمارستان ها و مراکز درمانی، موفقیت بیشتری داشتند و کمیته های دیگر نظیر کارمندی و پرستاری و... وضعشان از کمیته ی امداد نیز بهتر بود.

پس از طرح این گونه مباحث در کمیته ی سوادآموزی بود که ما فرمی حاوی پرسش هایی نظیر دلایل پیوستن به "اتحاد"، هدف اعضاء از فعالیت در این جریان، میزان آگاهی نسبت به مسئله ی زنان و غیره تنظیم کردیم. پس از جمع بندی پاسخ ها، دریافتیم که حدود ۹۰ درصد از اعضای "اتحاد" دلایل پیوستن خود را به این جریان، علاقه به مبارزه ی سیاسی، هواداری از سازمان "فدائی" و یا علاقه به ارتباط با زحمتکشان و تنها ۱۰ درصد به نوعی انگیزه ی خود را علاقه به مسئله ی زنان عنوان کرده اند. در آن مقطع، اکثریت اعضاء "اتحاد" در کمیته ی زحمتکشان متشکل بودند و تنها تعداد معدودی معلم و کارمند در "اتحاد" حضور داشتند. جالب اینجاست که ۹۰ درصد فوق الذکر، اصولاً کار در مورد مسئله ی زنان را تحقیر می کردند و تنها به خاطر تأیید سازمان "فدائی" و توصیه هواداران و اعضاء آن به آنجا آمده بودند. پس از این جمع بندی بود که ما در جلسات سیاسی، آموزش مسئله ی زنان را جایگزین آموزش اقتصاد کردیم.

اما همانطور که قبلاً اشاره کردیم، مشکل ما تنها عدم درک اعضاء از مسئله زنان نبود؛ بلکه درک نادرست آنان از کار دموکراتیک توده ای نیز مشکلات فراوانی ایجاد می کرد. نقطه نظرات انحرافی در مورد کار دموکراتیک، خود در سکتاریسم پیگیر جریانات سیاسی، عدم شناخت شان از جامعه به علت فقدان ارتباط توده ای و فقدان درک صحیح از مکانیزم کار سیاسی و تبلیغی در میان توده ها ریشه داشت. طرح مسئله ی وابسته شدن "اتحادیه" به سازمان هایی نظیر "پیشگام" نیز ناشی از غلبه ی این درک های انحرافی بود. مواجه شدن با عدم آگاهی عموم اعضاء، به ویژه اعضای کمیته ی سوادآموزی، ما را مجبور کرد که به مسئله ی آموزش اصول فعالیت های سازمان های دموکراتیک اهمیت بیشتری بدهیم. اما از همان ابتدای طرح مباحث مربوط، اختلافات میان هواداران سازمان بروز کرد توضیح این اختلافات و چگونگی آن در بخش های بعدی خواهد آمد). این اختلافات مانع تشکیل جلسات عمومی بحث پیرامون وظایف و ماهیت سازمان های دموکراتیک شد و به همین علت مشکلات ناشی از عدم وجود درک واحد از اصول فعالیت های دموکراتیک تا پایان این دوره ی "اتحاد" و به ویژه در کمیته ی سوادآموزی باقی ماند و موانعی اساسی در پیشبرد وظایف این کمیته ایجاد کرد. زیرا اکثر اعضای این کمیته به علت عدم اعتقاد به کار دموکراتیک، پیگیری لازم را در انجام وظایف محوله نشان نمی دادند.

یکی دیگر از مشکلات کمیته ی سوادآموزی، مانند کمیته ی امداد، عدم هماهنگی کافی میان فعالیت های این کمیته با سایر کمیته های بخش زحمتکشان، یعنی امداد و کارگری که در اواخر

این دوره تشکیل شد، بود. تشکیل کلاس سوادآموزی در کارخانه ها، به علت محدودتر بودن محیط و کنترل بیشتر انجمن های اسلامی، مشکل تر بود. در تمام طول مدت فعالیت کمیته ی سوادآموزی، تنها دو کلاس در دو کارخانه تشکیل شد. تشکیل کمیته ی کارگری نیز کمکی به تسهیل تشکیل این کلاس ها نکرد. بهرحال مسئله ی هماهنگی میان کمیته های بخش زحمتکشان همواره مورد نظر بود و همانطور که در بررسی فعالیت کمیته ی امداد مطرح شد، در اواخر این دوره از فعالیت، طرح محلی تدوین و تصویب شد. اما هنگام خروج هواداران "اکثریت"، به علت توقف فعالیت ها، این طرح پیاده نشد. در این زمان هر دو جریان یعنی هواداران "اکثریت" و مخالفین آنها، به جای انجام هر کاری، مشغول جمع آوری نیرو و امکانات بودند تا پس از جدا شدن سهم بیشتری را به خود اختصاص دهند.

مشکلات دیگر همانطور که در مورد کمیته ی امداد تذکر داده شد، بی انضباطی اعضای کمیته، اختلافات سیاسی میان هواداران گروه های مختلف، مشکلات تدارکاتی و مالی و سرانجام تعداد کثیر شرکت کنندگان در این کمیته و رفت و آمد مداوم در آن بود.

دستآوردهایی نیز که در بررسی فعالیت کمیته امداد مطرح شد، در واقع دستآورد کل بخش زحمتکشان محسوب می شود. در ضمن لازم است تذکر دهیم که در اواخر این دوره، کلاس های خیاطی نیز در چند محل تشکیل شد. زنان از این کلاس ها استقبال بیشتری کردند؛ زیرا برخلاف سوادآموزی، منافع فراوانی در یادگیری خیاطی می دیدند و به همین جهت تعداد شرکت کنندگان در کلاس های خیاطی به مراتب بیشتر از کلاس های سوادآموزی بود. در نتیجه ی موفقیت کلاس های خیاطی تصمیم گرفته شد که تعدادی از اعضاء بخش زحمتکشان "اتحاد" تعلیم خیاطی ببینند تا برای تشکیل کلاس ها آماده شوند (این کلاس ها در هفته دو بار برگزار می شد). کلاس های خیاطی از موفق ترین بخش های فعالیت توده ای "اتحاد" بود.

کمیته ی کارگری

کمیته ی کارگری در اوایل سال ۵۹ تشکیل شد. علت تأخیر در جریان تشکیل این کمیته، مخالفت رابطین سازمان بود. استدلال آنها برای مخالفت با تشکیل این کمیته بسیار عجیب بود. از نظر آنان، تبلیغ در مورد ستم مضاعف بر زنان و ایده های دموکراتیک برابری طلبانه در مورد حقوق زنان، در میان زنان کارگر نادرست بود؛ زیرا از نظر آنها مضمون تبلیغات سیاسی میان کارگران باید اساساً سوسیالیستی می بود، در تبلیغات سوسیالیستی نیز تفاوتی میان زن و مرد وجود ندارد. در واقع این همان استدلالی بود که مخالفین تشکیلات مستقل زنان برای مبارزه مستقیم در جهت کسب حقوق برابر اجتماعی و سیاسی زنان مطرح می کردند. از نظر آنان با توجه

به آنکه برابری زن و مرد در ایدئولوژی سوسیالیسم منظور است و طبعاً پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی نیز مشکلات زنان حل می شود، پس مبارزه ی مستقل و جداگانه برای حقوق دموکراتیک زنان لازم نیست و مبارزه ی عمومی برای سوسیالیسم حاوی همان نتایج می باشد. این نظریه را رقیه دانشگری در مصاحبه با "کتاب جمعه" و در سخنرانی خود در مراسم روز جهانی زن به صراحت مطرح کرد که در واقع چکیده ی نظرات رایج در میان نیروهای چپ بود. ما در تقابل با این نظریه عنوان می کردیم که همین استدلال را می توان در مورد خواست های دموکراتیک اقشار مختلف جامعه یعنی دهقانان، خرده بورژوازی، ملیت ها و... نیز به کار برد؛ چون مسئله ی زمین، خلق ها و بسیاری مسائل دموکراتیک دیگر پس از پیروزی سوسیالیسم حل خواهد شد و مبارزه ی مستقل برای هر یک از آنها ضرورتی ندارد. البته آنها تشابه به این مسائل را با مسئله زن نمی پذیرفتند. از نظر آنان جمعیت دهقانی با جمعیت زنان تفاوت داشت و دهقانان از اهمیت و وزن بیشتری برخوردار بودند. در واقع به عبارت صحیح تر، آنها اصولاً به وجود مسئله ای به نام مسئله ی زن اعتقاد نداشتند. البته به نظر ما اگر پیگیری کافی در نظر و استدلال شان به خرج می دادند، به بی توجهی کامل نسبت به دهقانان، خلق ها و سایر اقشار متوسط جامعه نیز می رسیدند و در واقع در بطن نظریه آنها، بی اعتقادی به مبارزه برای حقوق دموکراتیک اقشار گوناگون جامعه به چشم می خورد.

اما نظر رابطین سازمان "فدائی" معجون غریبی بود. بدین معنا که آنها به ضرورت تبلیغ حقوق دموکراتیک زنانِ اقشار متوسط معتقد بودند و تنها زنان کارگر را مستثنی می کردند. سرانجام پس از بحث های بسیار پیرامون این مسئله و بررسی نمونه های سازمان های زنان ویتنام، عمان، سازمان های ضدفاشیستی زنان و حتی سازمان های زنانی که در شوروی، پس از انقلاب تشکیل شدند و نظرات کولنتای در مورد آنها، مجبور شدند نظر مخالف را بپذیرند. کمیته ی کارگری در زمانی تشکیل شد که انشعاب "اقلیت" و "اکثریت" صورت گرفته، بحران داخلی "اتحاد" نیز آغاز شده بود و همکاری جریان هوادار "اکثریت" و جریانات دیگر در "اتحاد" پس از آن امکان نداشت. طبعاً در کمیته ی کارگری نیز به خاطر برخوردهای مداوم میان دو گروه، کاری جدی صورت نمی گرفت. حتی تعیین مسئول برای این کمیته نیز با اشکال روبرو شد؛ چون هواداران "اکثریت" در هیئت اجرایی و شورای مرکزی تمامی فعالیت خود را بر کنترل کمیته ها و آماده کردن زمینه برای احراز رأی اکثریت در انتخابات آتی متمرکز کرده بودند. آنها در مورد تعیین مسئول برای کمیته شکست خوردند. اما نیروی زیادی را بدون توجه به موقعیت و مشخصات آنان، به کمیته کارگری فرستادند. طبق تصمیم هیئت اجرایی و شورای مرکزی، شرط عضویت در این کمیته این بود که اعضای آن یا خود کارگر باشند یا در کارخانه به کار اشتغال

داشته باشند و یا حداقل دارای رابطه با کارگران باشند. اما این ضابطه در عمل اجراء نمی شد و امکان نیز نداشت که کنترل صحیحی از این بابت صورت گیرد، چون همه ی درخواست کنندگان عضویت، مدعی رابطه با کارگران زن بودند. همین مسئله موجب اتلاف اوقات کمیته می گردید؛ چون کسانی که کوچک ترین اطلاعی از وضعیت زنان کارگر نداشتند، در بحث ها شرکت می کردند.

جلسات اول کمیته ی کارگری، به بحث پیرامون برنامه های پیشنهادی اختصاص یافت. گروه هواداران "اکثریت" برنامه ای ارائه نداد و تنها به انتقاد از برنامه ی طرف مقابل اکتفا کرد. بحث پیرامون برنامه، اوقات زیادی از کمیته را به خود اختصاص داد. برنامه ی گروه مخالف "اکثریت" بر تجارب فعالیت کمیته های کارمندی و پرستاری و معلمین استوار بود. طبق این برنامه، فعالیت اصلی کمیته ی کارگری تبلیغ پیرامون مسائل ویژه ی زنان کارگر بود و تبلیغ سیاسی پیرامون مشکلات عمومی کارگران، اعم از زن و مرد جنبه ی فرعی داشت. هواداران "اکثریت" این نظریه را راست ارزیابی کردند. آنها اعتقاد داشتند که مخاطب اعلامیه های "اتحاد" نباید تنها زنان کارگر باشند و اعلامیه ها باید خطاب به کل کارگران اعم از زن و مرد نوشته شود.

بهر حال، بحث پیرامون برنامه ی کمیته ی کارگری به توافق نیانجامید، ولی به علت آنکه هواداران "اکثریت" خود هیچ برنامه ای ارائه نداده بودند، برنامه ی مخالفین آنها عملاً پذیرفته شد. مفاد دیگر برنامه ی پذیرفته شده ی کمیته، نظیر کمیته های امداد و سوادآموزی، عبارت بودند از: جمع آوری اخبار و گزارشات کارگری و نوشتن مقالاتی در مورد مسائل زنان کارگر برای نشریه، تهیه ی اعلامیه برای فعالیت های مختلف، از قبیل اول ماه مه و اعلامیه هایی در رابطه با مسائل ویژه ی زنان کارگر، تشکیل گروه توزیع کارگری برای توزیع اعلامیه ها و فروش نشریه در مقابل کارخانه ها و یا در مقابل مراکز تجمع کارگران برای سوار شدن به اتوبوس های سرویس، تهیه فرم گزارش برای جمع آوری اطلاعات در مورد موقعیت زنان کارگر، خواست ها و مشکلات آنها و... این برنامه تنها مختص مرحله ی اول فعالیت کمیته کارگری بود و تهیه و تنظیم برنامه های مراحل بعدی منوط به کسب تجربه ی بیشتر و ایجاد حداقل رابطه با زنان کارگر شد. در ضمن به تمام کمیته ها گفته شده بود که زنان کارگرِ آشنای خود را به کمیته ی کارگری معرفی کنند.

با توجه به وضعیت درونی کمیته ی کارگری و وضع کل "اتحاد"، این برنامه ها اجراء نشد. تنها یک اعلامیه برای اول ماه مه انتشار یافت و یک اعلامیه چند صفحه ای برای معرفی "اتحاد"

به زنان کارگر تهیه گردید که توزیع آنها چندان وسیع صورت نگرفت. حتی جمع آوری اخبار و گزارش ها و تهیه فرم های تحقیق نیز به علت عدم تمایل دو گروه با یکدیگر انجام نشد.

مشکلات و دستآوردها

مشکلات این کمیته (گذشته از اختلافات حاد دو گروه که مانع از انجام فعالیت ها می شد) همان مشکلاتی بود که در مورد سایر کمیته ها برشمردیم. یعنی عدم آگاهی اعضاء به ضوابط فعالیت دموکراتیک در میان زنان کارگر و بی تجربگی آنها وحتی مسئولان در این رابطه و عدم شناخت آنان از موقعیت اجتماعی و سیاسی و فرهنگی زنان کارگر؛ بی انضباطی و بی مسئولیتی اعضای کمیته و بالاخره مشکلات مالی و تدارکاتی. البته مشکلاتی نیز وجود داشت که مختص کمیته ی کارگری بود. به طور مثال تشکیل جلسه ی زنان کارگر در دفتر، با توجه به جّو حاکم بر "اتحاد" و اختلافات درونی، بسیار مشکل می نمود و لازم بود محل دیگری برای تشکیل جلسات کارگری در نظر گرفته شود. البته این مشکلات در مورد کلیه ی کمیته های بخش زحمتکشان وجود داشت، اما به علت آنکه کلاس های سوادآموزی و خیاطی و مراکز درمانی، مراکز اصلی تجمع زنان محلات جنوب شهر محسوب می شدند، نیازی به حضور آنان در "اتحاد" نبود. با توجه به این مسئله، تصمیم گرفته شد که محل دیگری برای کمیته ی کارگری در نظر گرفته شود ولی به علت جّو اختناق حاکم بر فضای سیاسی کشور و محدودیت امکانات علنی فعالیت، لازم بود این محل پوششی علنی نظیر کلاس خیاطی و غیره داشته باشد. اما این کار نیز به علت توقف کلیه ی فعالیت های کمیته، صورت تحقق به خود نگرفت.

مسئله ی دیگر، مشکل ایجاد ارتباط با زنان کارگر بود. محیط های کارگری نسبت به محلات، تحت کنترل بیشتری قرار داشتند و نسبت به فعالیت کمونیست ها در کارخانه ها حساسیت بیشتری وجود داشت. در اینجا دیگر امکان تشکیل کلاس های سوادآموزی، خیاطی و مراکز پزشکی نبود و ایجاد رابطه، نیازمند یک دوره ی طولانی کسب تجربه و آزمایش انواع و اقسام اشکال بود که متأسفانه هیچگاه فرصت کسب آن به دست نیامد. مسئله ی دیگری که در همین رابطه ایجاد اشکال می کرد، ساعات کار زنان کارگر (تا ساعت ۵ بعداظهر) بود که مانع شرکت آنان در جلسات می شد و لازم بود که جلسات در روزهای پنج شنبه تشکیل شود. روزهای پنج شنبه نیز ساختمان محل فعالیت "اتحاد" تعطیل بود. به همین علت جلسات کمیته ی کارگری دو روز در هفته و هر بار یک ساعت تشکیل میشد . بدین ترتیب، به همان دلایلی که گفته شد، در این دوره از فعالیت کمیته ی کارگری، جز روشن شدن مشکلات عملی که بر سر راه ایجاد رابطه با زنان کارگر وجود دارد، حاصلی به بار نیامد. با بررسی فعالیت کمیته ی کارگری، جمع بندی

فعالیت های یک ساله بخش زحمتکشان به پایان می رسد.

بخش شاغلین

بخش شاغلین در ابتدای فعالیت دوره ی دوم، شامل کمیته های کارمندی و معلمین بود. اما پس از مدتی، کمیته ی پرستاری نیز برای دوره ای کوتاه به آن اضافه شد. در ابتدا، به توضیح فعالیت کمیته کارمندی می پردازیم.

کمیته ی کارمندی

وضعیت این کمیته با کمیته های بخش زحمتکشان تفاوت بسیاری داشت. اعضای شرکت کننده در آن عمدتاً کارمند و تعدادشان نسبت به اعضای سوادآموزی و امداد بسیار کم بود. اعضای این کمیته، اگرچه مانند اعضای کمیته های فوق الذکر، عمدتاً هوادار سازمان "فدائی" بودند، اما به علت موقعیت سنی و تجربه ی بیشتر و با توجه به اینکه بهرحال در زندگی واقعی به جایی اتکاء و تماس بیشتری با واقعیت داشتند (دختران دانشجو فاقد این نقطه اتکاء بودند)، دارای آن تعصب کورکورانه نبودند. البته آنها نیز مانند دیگران، فاقد آگاهی و تجربه ی لازم برای فعالیت های سیاسی و دموکراتیک بودند. اما حداقل از محیط کار خود شناخت ملموس تری داشتند.

جنبه ی منفی کمیته ی کارمندی نسبت به کمیته های سوادآموزی و امداد، فقدان شور و علاقه و تحرک در میان اعضای آن بود. این عدم تحرک از یک سو ناشی از محیط راکد و جّو محافظه کارانه ادارات و از سوی دیگر ناشی از جّو حاکم بر "اتحاد" مبنی بر بی اهمیت دانستن فعالیت در میان زنان اقشار متوسط بود. اگرچه اعضای کمیته ی کارمندی خود نیز در اوایل فعالیت، تبلیغ سیاسی میان زنان طبقه ی متوسط را تحقیر می کردند، اما پس از چندماه سرانجام به عدم توجه "اتحاد" نسبت به وضعیت کمیته ی کارمندی اعتراض کردند و خواهان توجه بیشتری شدند. لازم به یادآوری است که اصولاً تعداد اعضای این کمیته بسیار کم بود و حتی بسیاری از کارمندان حاضر به شرکت در این کمیته نبودند و ترجیح می دادند در سایر کمیته ها فعالیت کنند و پس از چند ماه، تعداد کسانی که از این کمیته خارج شدند و به سایر کمیته ها پیوستند رو به افزایش گذاشت. در همین رابطه جلساتی برای توجیه برنامه ی این کمیته و روشن شدن جوانب مناسب آن تشکیل شد. در این جلسات، برنامه ی کوتاه مدت کمیته مورد بحث و توافق قرار گرفت و فعالیت عملی آن پس از چند ماه آغاز شد.

برنامه

طی چند ماه اولِ پس از شکل گیری کمیته ی کارمندی، در جلسات این کمیته صرفاً بحث هایی پیرامون شوراهای کارمندی در ادارات (که پس از قیام پا گرفته بود) و تشویق اعضای کمیته به فعالیت در آنها و جلب زنان به شوراها صورت گرفته بود. در واقع در کمیته ی کارمندی نیز همان درک انحرافی که قبلاً به آن اشاره کردیم حاکم بود. بر اساس این درک، هدف اصلی فعالیت سازمان زنان، بیش از آنکه تبلیغ در مورد مسائل ویژه ی زنان و تبعیضات اجتماعی و سیاسی در مورد آنان باشد، تبلیغ سیاسی در مورد مسائل صنفی مبتلا به هر قشر اجتماعی (بدون توجه به جنسیت) بود.

در اولین جلسات بررسی برنامه ی کمیته، این درک انحرافی مورد بحث قرار گرفت. در این جلسات، اهمیت فعالیت آگاه گرانه در میان زنان کارمند، با توجه به اینکه زنان کارمند نسبت به زنان زحمتکش حساسیت بیشتری در مورد کسب حقوق برابر اجتماعی- سیاسی از خود نشان می دهند، مورد تأیید قرار گرفت. درک اهمیت کار تبلیغی در این زمینه برای اعضای کمیته ی کارمندی آسان تر بود. به همین جهت نیز آموزش مبانی تئوریک مسئله ی زنان در این کمیته، زودتر از سایر کمیته ها آغاز شد. آموزش این مبانی با این هدف صورت گرفت که اعضای کمیته بتوانند با این آموزش، تبلیغات شفاهی در میان زنان کارمند را آغاز کنند. در ضمن لیست رمان های مناسب در مورد این مسئله نیز تهیه شد تا اعضای کمیته خود آنها را مطالعه و سپس آنها را به کارمندان زن توصیه کنند. به علاوه، ساعاتی از جلسات کمیته به بحث پیرامون وضعیت مشخص زنان در ادارات، خواست ها و مشکلات آنها اختصاص می یافت. در عین حال تصمیم گرفته شد فرم هایی نیز برای تحقیق در این زمینه ها تهیه و به وسیله اعضای کمیته تکمیل شود.

در همین دوره، لیستی از اداره ها وزارتخانه ها و بانک های اصلی که دارای تعداد متنابهی کارمند زن بودند، تهیه شد. وظیفه کلیه ی اعضاء کمیته در این مرحله، تلاش برای ایجاد رابطه با حداقل یک کارمند زن در هر یک از این مراکز اصلی و سپس جلب آنها به سوی "اتحاد" بود. علاوه بر تبلیغ در مورد مسئله ی زنان در میان زنان کارمند و معرفی کتاب های مناسب به آنها، تبلیغ در مورد مهد کودک، حجاب اجباری و اخراج زنان، توزیع اعلامیه و فروش نشریات در مقابل اداره ها نیز برنامه ریزی شد. اکثر اعضای کمیته، به علت جوّ اختناق حاکم بر محل کار خود، تمایلی به توزیع علنی اعلامیه و فروش نشریه در اداره شان نداشتند. به همین جهت تصمیم گرفته شد که اعضای کمیته دو بار در هفته و هر بار یک ساعت مرخصی بگیرند و در این ساعت به فروش نشریه و توزیع اعلامیه در مقابل اداره های دیگر بپردازند. این برنامه که چند ماه ادامه

داشت، بسیار موفقیت‌آمیز بود. سایر برنامه های پیش بینی شده در این مرحله، جمع آوری اخبار و گزارش های مربوط به وضعیت زنان در اداره ها، تهیه ی مقاله برای نشریه، ایراد سخنرانی هایی در مورد مسائل حقوقی زنان در محل کار، به ویژه به مناسبت‌هایی نظیر روز جهانی زن و... بود. جمع آوری اخبار و گزارش ها در این کمیته منظم تر بود. در روز جهانی زن نیز در چند اداره سخنرانی هایی تحت نام "اتحاد" انجام گرفت که نتایج آن موفقیت‌آمیز بود.

برنامه ی مرحله بعد، یعنی چگونگی تشکل و سازماندهی زنان کارمند، اساساً مورد بحث و گفتگو قرار نگرفت؛ زیرا پس از فعالیت چند ماهه ی کمیته ی کارمندی، با بالاگرفتن اختلافات از اردیبهشت ۱۳۵۹، کار کمیته نیز عملاً متوقف شد. در این زمان به علت پیش بینی جدایی قریب‌الوقوع میان "اکثریت" و سایر جریانات، کسی دل به کار نمی‌داد. این مسئله هنگام تصویب برنامه ی کمیته ی کارمندی در هیئت نمایندگان منتخب در دوره ی بعد مورد بحث قرار گرفت که به آن خواهیم پرداخت.

آخرین مسئله ای که مورد فعالیت این کمیته در دوره ی دوم باید توضیح دهیم، طرح حجاب اجباری و عکس العمل "اتحاد" و کمیته ی کارمندی در این مورد است. مسئله ی حجاب اجباری در اداره ها، در تابستان ۵۹، یعنی در زمانی که بحران داخلی "اتحاد" به اوج خود رسیده بود، طرح و اجراء شد. در مورد چگونگی عکس العمل در مقابل این اقدام و اعتراض زنان نیز اختلافات شدیدی به وجود آمد. هواداران "اکثریت" مخالف هرگونه اقدامی در این مورد بودند. البته این نظر را هواداران ساده "اکثریت" در کمیته ها طرح کردند؛ مسئولان آنها در هیئت اجرایی و شورای مرکزی، جرأت نداشتند این نظر را صراحتاً عنوان کنند. مسلماً بسیاری از دوستان به خاطر دارند که یکی از هواداران "اکثریت" با چه شور عجیبی درباره ی مبارزات ضدامپریالیستی زنان چادری پیرو خمینی دادِ سخن داد و زنان کارمند را زیر بار شماتت گرفت! اگرچه هواداران "اکثریت" در هیئت اجرایی و شورای مرکزی در اقلیت بودند و موضع سیاسی آنها در "اتحاد" تأثیری نداشت، اما عوامل دیگری مانع از آن شد که "اتحاد" و کمیته ی کارمندی آن بتوانند به اقدام دیگری جز انتشار یک اعلامیه ی تقبیحی دست بزنند. در هنگام پخش اعلامیه که اتفاقاً به طور وسیع هم صورت گرفت، اکثر زنان می گفتند اینها را می دانیم، حالا چه باید بکنیم؟ اعتصاب کنیم؟ تظاهرات به راه بیندازیم؟ البته تظاهراتی نیز در مقابل نخست‌وزیری صورت گرفت که توده ی زنان اداری در آن شرکت نکردند. کل تظاهرات در جریان مذاکره با بنی صدر به صورت مفتضحی پایان گرفت. ناتوانی ما در مقابل این اقدامات رژیم که با زیرکی تمام صورت می گرفت، از یک طرف ناشی از آن بود که ما فاقد هسته ها و سازماندهی لازم در میان زنان شاغل، اعم از کارمند، معلم، پرستار و کارگر، یعنی سازماندهی ی بودیم که ما را قادر می ساخت حداقل اطلاعات

در مورد عکس العمل زنان در مقابل این اقدامات و پتانسیل آنها را برای انواع گوناگون حرکت های اعتراضی بسنجیم و بر اساس آن به اقدام مشخصی دست بزنیم. کمیته ی کارمندی، پرستاری و معلمین در طی فعالیت ۶ ماهه ی خود نتوانسته بودند این هسته ها را سازماندهی نمایند. از طرف دیگر، جّو عمومی، بی تفاوتی و عدم تحرک در مقابل سلب حقوق دموکراتیک توسط رژیم و عدم توجه سازمان های سیاسی به این اقدامات (نمونه ی "آیندگان" و حمله به کانون های دموکراتیک) و یا عکس العمل نامناسب و ناپخته و سکتاریستی در این موارد (نظیر مسئله ی تعطیل دانشگاه ها) در شرایطی که آنها توان کافی و زمینه ی مناسب در میان مردم برای مقابله با اقدامات ضددموکراتیک را در اختیار نداشتند، رژیم را مطمئن می ساخت که گام های تدریجی در جهت سلب حقوق مردم، با اقدامات قاطعی مواجه نخواهد شد. این رکود مبارزاتی در طی سه سال بعد از انقلاب، به تدریج روحیه ای منفعل در میان مردم و همچنین در میان زنان به وجود آورده بود که مانع حرکت یکپارچه ی آنان می شد؛ زیرا نمی دانستند در صورت حرکت، با چه حمایتی روبرو می شوند و پیش بینی می کردند که هرگونه حرکت اعتراضی آنها، به اخراج از اداره و حتی توقیف منجر خواهد شد. مجموعه ی این شرایط موجب شد که "اتحاد" به هیچ حرکت مشخصی تن ندهد و تنها به پخش اعلامیه اکتفا کند.

مشکلات و دستآوردها

مشکلات این کمیته نیز تا حدود زیادی مشابه کمیته های امداد و سوادآموزی بود. این مشکلات را به ترتیب زیر خلاصه می کنیم:

۱ـ افراد این کمیته فاقد آگاهی لازم درباره ی موقعیت زن به طور کلی و موقعیت زنان کارمند به طور اخص و فاقد تجربه ی لازم برای تبلیغ سیاسی در بین این گروه از زنان بودند. اگرچه وضعیت آنها نسبت به اعضای چند کمیته ی قبلی بهتر بود، اما این امتیاز به خاطر وجود موانع دیگری که تا حدود زیادی ویژه این کمیته بود، خنثی می شد. برای مثال، اعضای کمیته به درستی مطرح می کردند که زنان کارمند دارای روحیه ای بسیار محافظه کار هستند و از ترس از دست دادن شغل شان، از هر نوع تماس سیاسی اجتناب می کنند. به علاوه آنها عموماً نسبت به مسائل سیاسی بی تفاوت اند و به شدت تحت نفوذ فرهنگ مصرفی غربی هستند. آنها ادعا می کردند که تبلیغ سیاسی میان زنان کارمند اساساً بی فایده است. در طی جلسات اولیه ی بحث در کمیته، برای اعضاء روشن شد که هدف اصلی فعالیت "اتحاد" در میان کارمندان، نه بخش مرفه زنان، بلکه اقشار متوسط و دون پایه هستند. آنها پذیرفتند که اگرچه تبلیغ حتی در میان این گروه ها نیز بسیار مشکل است، ولی در نتیجه ی استمرار و پیگیری، بهر حال اثراتی خواهد داشت.

در میان اعضای کمیته ی کارمندی نیز همان بی صبری و بی حوصلگی در مورد کار بلند مدت توده ای به چشم می خورد. به ویژه آنکه این بی صبری با نفرت غریزی اعضای کمیته (که عموماً سیاسی و چپ بودند) از زنان متأثر از فرهنگ سرمایه داری آمیخته می شد. اعضای این کمیته نیز انتظار داشتند با اولین فعالیت های تبلیغی آنها، کارمندان تحت تأثیر قرار گیرند و حاضر به رودررویی با انجمن های اسلامی و مدیریت شوند. در حالیکه حتی از زنان کارگر و زحمتکش نیز نمی شد چنین انتظاری داشت، چه رسد به زنان کارمند که به علت موقعیت طبقاتی شان دارای تنگ نظری و محافظه کاری ویژه ای بودند.

۲ـ مشکل دیگری که در رابطه با فعالیت های تبلیغی و سازمان دهنده در میان زنان کارمند وجود داشت، اختناق حاکم بر ادارات و کنترل مؤثر انجمن های اسلامی بود. حتی اعضای خود کمیته نیز از ترس اخراج و زندان، جرأت فعالیت علنی به نفع "اتحاد" را نداشتند. در این زمینه برخورد آنها با برخورد اعضای بخش زحمتکشان که عموماً دانشجو و بسیار چپ رو بودند، تفاوت چشمگیری داشت. البته ناگفته نماند که به علت فقدان سابقه ی فعالیت سازمان های دموکراتیک در جامعه ی ایران، اساساً مفهوم سازمان های دموکراتیک غیروابسته به جریانات سیاسی برای مردم قابل هضم نبود و با توجه به جّو مذهبی و ضد کمونیستی و عملکرد بد خود سازمان های سیاسی و دموکراتیک، مردم عادی اعم از کارمند، معلم، کارگر و... تفاوت زیادی میان سازمان های دموکراتیک و سازمان های سیاسی قائل نبودند. در نتیجه ی وجود چنین شرایطی بود که به ناچار، به جای توزیع مستقیم اعلامیه ها و فروش نشریات در محل کار کارمندان، به توزیع در مقابل در اداره ها و در ساعات تعطیل کار دست زدیم. اما مشکلی که در اواخر این دوره از فعالیت کمیته ی کارمندی مطرح شد این بود که تعدادی از زنان کارمند آدرس "اتحاد" را از توزیع کنندگان نشریه درخواست می کردند و ما به علل امنیتی آنها را از دادن آدرس به افراد ناشناس منع کرده بودیم؛ در حالی که در واقع هدف توزیع اعلامیه و فروش نشریات چیزی جز جذب افراد عادی و کارمند نبود. البته پس از بحث بسیار، به توزیع کنندگان اجازه داده شد که بر اساس برداشت خودشان، آدرس را به افراد مناسب بدهند. ولی همین مسئله، محدویت های ما و ضرورت تلفیق کار علنی و مخفی را بارز می ساخت. به علاوه، ما می دانستیم زنان عادی ی که از این طریق به "اتحاد" مراجعه می کنند، با توجه به محدودیت مکان و جّو چپ حاکم بر جلسات و وجود اختلاف نظر شدید، رمیده خواهند شد. مسئله ی جذب افراد عادی و سازماندهی و تشکل آنها در دوره ی بعدی فعالیت، در جلسات هیئت نمایندگان نیز طرح شد که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

۳ـ در این کمیته نیز مانند سایر کمیته ها، مشکل بی انضباطی و بی مسئولیتی اعضاء وجود داشت. زیرا حتی در میان اعضای کمیته ی کارمندی نیز اهمیت کار در میان زنان قشر متوسط

دست کم گرفته می شد.

۴ـ در این کمیته نیز مانند سایر کمیته ها، روابط افقی و عمودی تشکیلاتی بسیار مغشوش بود. بدین ترتیب که در این کمیته نیز مسئولیت های توزیع، جمع آوری اخبار و گزارشات، تهیه مقالات، مسئولیت های مالی و تدارکاتی و... بین اعضاء تقسیم شده بود و این افراد ناچار بودند در جلسات کمیته های مالی، تدارکات، توزیع و... شرکت کنند. همانطور که اشاره کردیم در دوره ی بعدی فعالیت، با تصویب طرح غیرمتمرکز که آن را توضیح خواهیم داد، تلاش کردیم این مشکل تشکیلاتی را حل کنیم.

۵ـ مشکل دیگری که ویژه ی کمیته ی کارمندی محسوب می شد، کمبود وقت اعضای آن برای تشکیل جلسه بود. زیرا اعضای کمیته به علت ساعات کار خود، تنها بعد از ساعت ۴ می توانستند در جلسه شرکت کنند و با فرا رسیدن زمستان و به خصوص پس از آغاز جنگ ایران و عراق و برنامه های خاموشی شبانه، کار کمیته عملاً مختل گردید.

دستآوردهای یک سال فعالیت این کمیته، مانند سایر بخش ها عبارت بود از: مشخص شدن ضرورت طرح تشکیلات غیرمتمرکز و به ویژه توزیع غیرمتمرکز که برای اولین بار در کمیته ی کارمندی با موفقیت به اجراء درآمد. در طول این دوره از فعالیت، مشخص شد که بدون ایجاد امکانات علنی برای جذب زنان کارمند، امکان سازماندهی آنها عملاً وجود ندارد و همین تجربیات، توجه ما را به ضرورت دستیابی به شیوه های مناسب تشکل علنی و نیمه علنی جلب کرد که در بررسی فعالیت دوره ی بعد توضیح خواهیم داد.

کمیته ی معلمان

قبلاً اشاره شد که در ابتدای فعالیت "اتحاد"، معلم ها نیز در کمیته ی سوادآموزی عضویت داشتند و وظیفه ی آنها در این کمیته عبارت بود از بررسی کتاب های درسی جمهوری اسلامی و همچنین تهیه ی امکانات تشکیل کلاس های سوادآموزی و تقویتی در محلات. در دوره ی دوم فعالیت نیز آنها برای مدت چند ماه همچنان به کار در کمیته ی سوادآموزی ادامه دادند. اما با حاد شدن درگیری معلم ها با آموزش و پرورش، تحمیل حجاب اجباری بر آنها و دختران دانش آموز و آغاز اخراج های وسیع معلمان چپ و "مجاهد" و حتی لیبرال، معلم های عضو کمیته ی سوادآموزی اعتراض کردند که فرصت کافی برای رسیدگی به مسائل صنفی معلمان وجود ندارد و خواهان تشکیل کمیته ی جداگانه ای شدند. بدین ترتیب مدتی پس از آغاز فعالیت دوره ی دوم "اتحاد"، کمیته ی معلمان تشکیل شد. در این کمیته نیز همان درک نادرست که قبلاً اشاره کرده ایم غالب بود. یعنی معلمان این کمیته به مسائل صنفی قشر معلم، اعم از زن و مرد بیشتر

توجه داشتند و طرح مسئله ی زنان در میان زنان معلم اساساً مورد نظر آنها نبود. در این کمیته نیز مانند سایر کمیته ها، توجه اصلی معطوف به مسائل سیاسی روز و اقدامات ضددموکراتیک رژیم در آموزش و پرورش بود. در واقع مشخص نبود که تفاوت کمیته ی معلمان "اتحاد" با "کانون مستقل معلمان" چیست؟ با توجه به این درک، ماحصل فعالیت چند ماهه ی کمیته ی معلمان، در صدور چند اعلامیه در مورد اقدامات ضددموکراتیک رژیم در آموزش و پرورش، صدور اعلامیه به مناسبت روز معلم و شرکت در جلسات اعتراضی معلمان اخراجی خلاصه شد.

این نحوه ی تلقی از وظایف و ماهیت کمیته ی معلمان یک سازمان زنان، مورد اعتراض عده ای از اعضای اجرایی قرار گرفت و به منظور مشخص کردن وظایف کمیته ی معلمان، جلسات متعددی تشکیل شد. در این جلسات، این نظر مطرح شد که در وظیفه ی اساسی کمیته ی معلمان یک سازمان زنان، طرح نابرابری های اجتماعی میان زن و مرد، مبنای پیدایش این نابرابری ها و ضرورت مبارزه برای کسب حقوق برابر در میان زنان معلم و با توجه به مسائل مشخصی است که برای آنها به عنوان یک زن وجود دارد؛ و اینکه در مورد مسائل سیاسی روز جامعه معلمان و دانش آموزان نیز این کمیته می تواند از طریق کانون مستقل معلمان عمل کند و از آنها حمایت به عمل آورد و در مبارزاتشان شرکت جوید. پس از چند جلسه گفتگو، این نحوه ی تلقی از وظایف کمیته ی معلمان به طور ضمنی پذیرفته شد و برنامه ی آن نیز تقریباً مشابه برنامه ی کمیته ی کارمندی تنظیم گردید.

برنامه و تشکیلات:

پس از روشن شدن ماهیت و وظیفه ی اصلی این کمیته، برنامه ی عملی کمیته برای مرحله ی اول به ترتیب زیر معین شد:

۱ـ اعضای کمیته باید حداکثر تلاش خود را برای جذب معلمان در مدارس مهم تهران به کار گیرند و با این مدارس تماس حاصل کنند.

۲ـ اعضای کمیته باید توزیع اعلامیه و فروش نشریه ی "اتحاد" را در میان دانش آموزان، معلمان و در "کانون مستقل معلمان" به عهده گیرند و مانند کمیته ی کارمندی، توزیع در مقابل مدارس را گسترش دهند.

۳ـ بررسی و نقد کتاب های درسی، از جمله تعلیمات دینی در رابطه با دیدگاه عقب گرا و قشری نسبت به زنان و همچنین جمع آوری اخبار و گزارش ها و تهیه ی مقالات مربوط به وضعیت معلمان و دانش آموزان و تهیه ی مقالات بخش تربیت کودک نشریه و تدوین اعلامیه به مناسبت روز معلم، روز دانش آموز و... از وظایف دیگر این کمیته بود.

تقسیم کار در این کمیته نیز مانند سایر کمیته ها صورت گرفت. اما علاوه بر مسئولین مالی، تدارکات، خبر و توزیع و...، یک رابط با کمیته ی سوادآموزی، برای یاری رساندن به آنها در زمینه ی تشکیل کلاس های سوادآموزی نیز معین شد. در طول ۸ ماه فعالیت این کمیته، به علت محدود بودن تعداد اعضای آن، به جز توزیع محدود اعلامیه ها و نشریه، صدور چند اعلامیه و تهیه چند مقاله برای درج در نشریه و تحقیقاتی در مورد نقد کتاب های تعلیمات دینی و ایجاد یک رابطه ی منظم با "کانون مستقل معلمان"، فعالیت چندانی صورت نگرفت. به همان دلایلی که در مورد کمیته ی کارمندی ذکر شد، این کمیته نیز نتوانست نقش فعالی در مبارزه علیه تحمیل حجاب اجباری بازی کند.

مشکلات و دستآوردها

علت عدم موفقیت در اجرای برنامه ی طرح ریزی شده برای مرحله ی اول فعالیت کمیته، همان مشکلاتی بود که در مورد سایر کمیته ها بر شمردیم. عدم تجربه ی اعضای کمیته در مورد چگونگی تبلیغ و سازماندهی توده ای، عدم شناخت آنان از موقعیت زنان معلم، عدم توجه آنها به اهمیت مسئله ی زنان و ضرورت تبلیغ پیرامون آن، بی مسئولیتی و بی انضباطی اعضای کمیته و بالاخره جَو شدیداً ضددموکراتیک در آموزش و پرورش، موانع اصلیِ اجرای برنامه بودند. علاوه بر این، تعداد محدود اعضای کمیته نیز یکی از موانع مهم گسترش توزیع و فروش نشریه در میان دانش آموزان و معلمان بود. مهم تر از همه اینکه در کمیته ی معلمان نیز مانند کمیته ی کارمندی، دورنمای سازماندهی و تشکل زنان معلم در "اتحاد" چندان روشن نبود. در حالی که زنان معلم، با توجه به زمینه ی فرهنگی مناسب آنان، قشر مهمی برای تبلیغ و نفوذ ایده های برابری طلبانه محسوب می شدند. نیروی کمیته ی معلمان "اتحاد" برای تحت پوشش گرفتن این قشر مهم کافی نبود و توزیع و فروش نشریه و اعلامیه عملاً به "کانون مستقل معلمان" محدود می ماند. در "کانون مستقل معلمان" نیز که اکثریت اعضای آن دارای تمایلات چپ بودند، توجه چندانی به مسئله ی زنان و طبعاً به مسئله ی توزیع و فروش نشریه ی "اتحاد" به چشم نمی خورد. پراکندگی معلمان در مدارس متعدد تهران نیز مشکلی در جهت گسترش فعالیت "اتحاد" به شمار می رفت.

تنها دستآورد این دوره از فعالیت کمیته ی معلمان، پی بردن به تفاوت میان فعالیت "کانون مستقل معلمان" و کمیته ی معلمان یک سازمان زنان بود. متأسفانه با بالا گرفتن اختلافات در "اتحاد" و اختناق روز افزون و اخراج تعداد بیشتری از معلمان کمیته ی معلمان "اتحاد" از مدارس، حتی همان امکانات محدود تبلیغ در مدارس نیز کاهش یافت.

در پایان بحث پیرامون فعالیت کمیته ی معلمان بی فایده نمی دانیم به دو نمونه ی کاملاً متفاوت

متفاوت از فعالیت های این کمیته اشاره کنیم. فعالیت یکی از معلمین عضو کمیته در رابطه با دانش آموزان مدرسه اش یکی از این دو نمونه است. وی با این فعالیت خود نشان داد که در صورت اتخاذ روش صحیح و تداوم نسبی جّو دموکراتیک، واقعاً امکان جذب دختران جوان و زنان محلات جنوب شهر وجود دارد. وی دختران کلاس خود را به خواندن نشریه ی "اتحاد" ترغیب کرد و آنها را واداشت تا خود به بررسی مسائلی نظیر طلاق و فحشا و اعتیاد بپردازند و نتیجه ی تحقیقات خود را برای نشریه تدوین کنند. مقاله ای که آنها تهیه کردند، نسبتاً خوب بود و در نشریه نیز به چاپ رسید. متأسفانه این مقاله در شماره ای درج شد که یکی از رابطین سازمان "فدائی" که مسئول چاپ نشریه نیز بود، برخلاف نظر اعضاء تحریریه، خودسرانه عکس چهار شهید ترکمن یعنی توماج، مخدوم و... برای جلد آن انتخاب کرد. چاپ این عکس ها موجب شد که دختران تهیه کننده ی مقاله (که عده ای از آنها مذهبی بودند) تصور کنند که این نشریه متعلق به سازمان "فدائی" است و همین حادثه موجب قطع رابطه ای شد که طی مدتی طولانی میان این دختران و معلم شان ایجاد شده بود.

این نمونه از کار تبلیغی و سازمانگرانه را می توان با برنامه ی دیگری که توسط بعضی معلمین و اعضای کمیته ی سوادآموزی (در زمانی که معلمان هنوز در کمیته ی سوادآموزی عضویت داشتند) به اجراء درآمد مقایسه کرد. برای این برنامه، فیلم محاکمه گلسرخی و وضعیت زندانیان سیاسی رژیم شاه برای نمایش در یکی از مدارس جنوب شهر تهران انتخاب شد. در جریان نمایش فیلم، حزب الهی های مدرسه و پاسداران کمیته ی محل به مدرسه حمله کردند و فیلم و نمایش دهندگان آن را توقیف کردند. البته چون در آن شرایط هنوز فضای نیمه دموکراتیکی برای حرکات اعتراضی وجود داشت، عده ای از شاگردان مدرسه با مراجعه به آموزش و پرورش ناحیه، خواهان آزادی دستگیرشدگان شدند و آنها هم آزاد شدند. ولی نمایش این فیلم جز تحریک زودگذر احساسات دختران دانش آموز که تا آن هنگام نیز به اندازه ی کافی با انواع پوسترهای شهدای سازمان "فدائی" و "مجاهد" و انواع و اقسام گزارش هایی که درباره زندگی این شهدا در تهران مصور، جوانان، اطلاعات هفتگی و... چاپ می شد برانگیخته شده بودند ماحصلی نداشت. البته نتیجه ی کاملاً منفی آن هم این بود که نام "اتحاد" را به عنوان یک جریان چپ در میان دانش آموزان و معلمان این ناحیه مطرح کرد.

کمیته ی پرستاری

این کمیته در زمستان ۵۸، چندماه بعد از آغاز فعالیت مجدد "اتحاد" تشکیل شد. اکثر اعضای آنرا پرستاران و دانشجویان پرستاری کمیته ی امداد تشکیل می دادند که در بیمارستان ها

به کار یا کارآموزی اشتغال داشتند. این کمیته با توجه به وجود زمینه ی مناسب برای تبلیغ ایده های دموکراتیک پیرامون مسئله ی زنان در میان زنان پرستار به وجود آمد. اما دیدگاه حاکم بر اعضای این کمیته در آغاز تشکیل، همان دیدگاه حاکم بر اعضای کمیته های کارمندی و معلمین بود. به همین جهت اولین اقدام کمیته ی پرستاری جمع آوری اطلاعاتی در مورد گروه های صنفی پرستاری و بهیاری و شرکت اعضای کمیته ی پرستاری در این گروه ها بود. این کار نه از زاویه ی مطرح کردن مسائل زنان، بلکه با هدف گسترش دادن فعالیت های صنفی این انجمن ها صورت گرفت. در تعقیب همین هدف بود که اعضاء کمیته با شرکت فعال در یکی از انجمن های پرستاری، زمینه ی انتشار نشریه ای را برای این انجمن فراهم آوردند. مقالات اولین نشریه نیز در کمیته ی پرستاری "اتحاد" تنظیم شد. این نشریه طبعاً می بایست به طرح مسائل صنفی پرستاران اختصاص یابد. انجام این وظایف، اوقات بسیاری از کمیته ی پرستاری را به خود اختصاص می داد.

پس از تجدید نظر در اهداف کمیته های کارمندی و معلمین، اهداف کمیته ی پرستاری نیز تغییر کرد و هدف اصلی آن تبلیغ پیرامون مسئله ی زنان در میان پرستاران زن معین گردید و برنامه ی عمل کمیته نیز بر اساس همین هدف، مشابه برنامه ی کمیته های کارمندی و معلمین تدوین شد.

وظایف این کمیته برای مرحله ی اول فعالیت آن، عبارت بودند از: ایجاد رابطه با پرستاران بیمارستان های بزرگ، توزیع نشریه و اعلامیه های "اتحاد" در میان پرستاران و در انجمن های صنفی پرستاری و بهیاری، تهیه ی اخبار و گزارش های مربوط به پرستاران و تهیه ی مقالاتی در این رابطه برای نشریه ی "اتحاد" وسرانجام ایجاد یک رابطه ی منظم با انجمن های صنفی پرستاری و بهیاری.

تهیه ی یک مقاله و تعدادی گزارش و خبر برای نشریه که بسیار مورد استقبال پرستاران قرار گرفت، توزیع بسیار محدود اعلامیه و نشریه در چند بیمارستان و پیگیری ارتباط با انجمن های صنفی پرستاری و بهیاری، بیلان کار کمیته ی پرستاری در مدت فعالیت چند ماهه ی آن بود. لازم به تذکر نیست که همان مسائل و مشکلات مبتلا به سایر کمیته ها در این کمیته نیز وجود داشت. علاوه بر این، به علت تعداد بسیار محدود اعضای کمیته که اکثراً عضو کمیته ی امداد بودند و به همین جهت وقت کافی برای انجام وظایف کمیته ی پرستاری را نداشتند، کار به مراتب کندتر از کمیته ی کارمندی پیش می رفت. بی مسئولیتی و بی انضباطی بسیاری از اعضای کمیته نیز مانع فعالیت مستمر و پیگیر آنان در جذب زنان پرستار بود. در واقع مشکل اصلی اعضای کمیته که اکثراً دختران جوان دانشجوی پرستاری بودند، عدم شناخت کافی از وضعیت پرستاران در

بیمارستان ها و روحیات و فرهنگ آنان بود و به همین جهت نمی توانستند با پرستاران و بهیاران رابطه ای برقرار کنند. به ویژه آنکه زنان پرستار و بهیار شدیدتر از کارمندان تحت نفوذ فرهنگ غربی بودند و گرایشات آنها، دختران جوان کمیته ی پرستاری را به شدت دلزده می کرد. مشکل چگونگی سازماندهی و تشکل زنان پرستار نیز اگرچه هنوز به علت کمبود تبلیغ و فعالیت ما در میان پرستاران، به مسئله ی مبرمی تبدیل نشده بود، ولی بهرحال برای اعضای کمیته مطرح بود و این مسئله به ویژه در هنگام طرح حجاب اجباری و شکل گیری اعتراضات خودبه خودی که در بیمارستان ها به مراتب شدیدتر از ادارات و مدارس بود، با شدت بیشتری مطرح می شد. در واقع مشکل تأمین مکان و محل مناسب برای اعضای جدید و به خصوص اعضای ساده، با افزایش تعداد اعضای "اتحاد" که اکنون به چند صد نفر رسیده بود، روز به روز حادتر می شد و ضرورت پرداختن به چگونگی ارتباط و تشکل زنان اقشار مختلف در "اتحاد" به شدت محسوس شده بود. این مسئله در جریان جلسات هیئت نمایندگان که پس از خروج هواداران "اکثریت" از "اتحاد" تشکیل شد، مورد بحث و گفتگوی فراوان قرار گرفت که در بخش های بعدی به آن خواهیم پرداخت. اما بهرحال لازم به یادآوری است که در جریان اعتراض به حجاب اجباری، بسیاری از زنان کارمند و پرستار خواهان مراجعه به "اتحاد" بودند و مرتب تأکید می کردند که باید مرکزی برای تجمع زنان و تصمیم گیری وجود داشته باشد. "اتحاد" با توجه به عدم وجود امکانات مناسب علنی و عدم وجود برنامه ریزی مشخص برای مقابله با این حوادث، نمی توانست در این مورد کاری انجام دهد و بدین ترتیب یکی از بهترین فرصت ها را برای مطرح کردن خود در میان زنان کارمند و پرستار از دست داد. اعتراضات خود به خودی و حاد پرستاران نیز به تدریج خاموش شد و به شکل فردی و انفعالی درآمد.

پس از چند ماه فعالیت، مسئول کمیته ی پرستاری در هیئت اجرایی تغییر کرد و یکی از رابطین سازمان "فدائی" مسئولیت این کمیته را داوطلبانه به عهده گرفت و به تدریج با کم کاری و عدم پیگیری وی، زمینه ی انحلال قطعی کمیته فراهم شد. بعضی از اعضای فعال کمیته، به بهانه ی اینکه به علت فعالیت در کمیته ی امداد وقت کافی ندارند، از عضویت کمیته ی پرستاری استعفا دادند و تعداد کمیته به ۲ ـ ۳ نفر رسید. اعضای جدید هم با توجه به بی علاقگی مسئول کمیته، دیگر مراجعه نکردند. انحلال کمیته ی پرستاری در زمانی صورت گرفت که اختلافات به شدت حاد شده بود و اصولاً رابطین سازمان به نحوه ی فعالیت ما و به خصوص تأکید ما بر مسئله ی زنان انتقاد فراوان داشتند. ضمناً به نظر می رسید که پس از انتشار نشریه ی پرستاری فوق الذکر، توجه بعضی در سازمان "فدائی" به انجمن پرستاری مزبور جلب شده بود و آنها ترجیح می دادند خود کار را به دست گیرند و "اتحاد" را کنار بگذارند. این عمل را قبلاً نیز

رابطین سازمان در رابطه با مهد کودک کرج و بسیاری از ارتباط های کارگری انجام داده بودند.

پس از بیرون رفتن هواداران "اکثریت" از "اتحاد"، اطلاع یافتیم که انجمن پرستاری مزبور و نشریه ی آن دربست در اختیار هواداران "اکثریت" قرار گرفته و حتی پرستاران ساده ای که در تشکیل انجمن دست داشتند نیز کنار رفته اند. بهرحال همانطور که گفتیم کمیته پرستاری "اتحاد" پس از چند ماه فعالیت، عالماً توسط رابطین سازمان منحل شد. متأسفانه در دوره های بعدی نیز به علت مشکلاتی که به آنها اشاره خواهیم کرد، هیچگاه دو باره تشکیل نشد.

بخش خدمات

بخش خدمات شامل کمیته های توزیع، تبلیغ، تدارکات، مالی، ارتباطات و آرشیو و کتابخانه بود. کمیته های تحقیق و ترجمه، تحت نظر هیئت تحریریه اداره می شد. در توضیح فعالیت های این بخش، از بررسی فعالیت کمیته ی توزیع آغاز می کنیم:

کمیته توزیع و انتشارات

در آغاز فعالیت "اتحاد"، توزیع اعلامیه ها و فروش نشریات به صورت غیرمتمرکز در کمیته ها صورت نمی گرفت، بلکه در کمیته ای به نام کمیته ی توزیع سازمان داده شده بود. وظیفه ی این کمیته تحویل گرفتن نشریه و اعلامیه ها از چاپخانه و توزیع آنها بود. بخشی از نشریات و اعلامیه ها توسط مسئولین توزیع کمیته که خود عضو کمیته ی توزیع نیز بودند، در میان اعضای کمیته تقسیم می شد (حدود ۱۰ نشریه برای هر عضو) و بقیه نیز بر اساس نیروی موجود در کمیته ی توزیع، برای پخش و فروش در مراکز پُر رفت و آمد شهر نظیر مقابل دانشگاه، پارک دانشجو، محل خرید زنان، میتینگ های جریانات سیاسی مختلف و... در نظر گرفته می شد. با گسترش فعالیت "اتحاد"، مسئله ی ضرورت توزیع اعلامیه ها و نشریات میان کارمندان، معلمان، پرستاران و در مقابل کارخانه ها مد نظر قرار گرفت. اما کمیته ی توزیع به علت کمبود نیرو و داوطلب، قادر به تحت پوشش قرار دادن این بخش های وسیع نبود. با توجه به این مشکل، سرانجام طرح توزیع غیرمتمرکز توسط گروه های توزیع در کمیته ها، با در نظر گرفتن تجربه ی مفید کمیته ی کارمندی پذیرفته شد و به استثنای بخش زحمتکشان، هر کمیته خود گروه توزیع جداگانه ای تشکیل داد و کمیته ی توزیع عملاً به کمیته ی انتشارات تبدیل شد.

در دوره ی اول فعالیت کمیته توزیع، مشکل اصلی آن کمبود افراد بود. اعضای کمیته ها به ندرت حاضر به همکاری با کمیته توزیع می شدند. این امر نه فقط به علت ترس اعضای کمیته از حملات حزب الهی ها و سؤال و جواب هایشان، بلکه در بسیاری از موارد اساساً از بی علاقگی آنان به طرح مسئله ی زنان ناشی می گردید که خودِ این احساس بی علاقگی نیز ناشی از جوّ تحقیر

عمومی در جامعه ایران نسبت به این مسئله بود. در واقع عده ی زیادی از دختران عضو "اتحاد" از پخش اعلامیه ها و بحث و گفتگو در مورد مسئله ی زنان احساس خِفّت داشتند. اما از فروش نشریه، به طور مثال نشریه ی "کار"، علیرغم تمام خطرات آن، استقبال می کردند. علاوه بر این مشکل اصلی، چه در این دوره و چه در دوره ی بعد، مسئله محل چاپ و مشکلات امنیتی مربوط به آن، همواره موجب تأخیر در انتشار نشریه و اعلامیه ها می شد و مشکلات بسیاری برای ما به وجود می آورد. مسئله ی تأمین محل و وسایل چاپ نه تنها از نظر مسائل امنیتی و فقدان فضای دموکراتیک برای فعالیت های انتشاراتی علنی، بلکه از نظر تأمین منابع مادی و مالی لازم برای هزینه های چاپ و خرید ماشین های لازم و تهیه محل مناسب با پوشش علنی قابل اتکاء نیز برای ما مشکل اساسی به وجود آورده بود که موجب می شد تا ما به امکانات سازمان "فدائی" در این رابطه متکی شویم. به طور مثال، در ابتدای فعالیت، ما نشریه ی "اتحاد" را به یک چاپخانه ی علنی سفارش می دادیم و به راحتی آن را چاپ و توزیع می کردیم. پس از حمله به کردستان و در پی آن بسته شدن ستادهای سازمان های چپ و توقیف بسیاری از روزنامه های اپوزیسیون، انتشار و چاپ علنی با مشکلات بیشتری روبرو شد. ما در همین مقطع، یک ماشین پلی کپی برای چاپ اعلامیه ها داشتیم، ولی در استفاده از این ماشین نیز با مشکلات عدیده ای روبرو بودیم. به طور مثال، تهیه ی محل مناسب برای ماشین و استفاده از آن و حمل و نقل کارتون های اعلامیه برای ما مسئله بزرگی بود. بسیاری از اعضای قابل اعتماد، به علت مشکلات سیاسی خود، شوهر یا برادرشان نمی توانستند ماشین را در محل زندگی شان نگاه دارند و اعضای دیگر نیز خود از ترس مسائل امنیتی، حاضر به قبول ماشین نبودند. به علت وجود همین مشکلات بود که در دوره ی دوم و بعدها در دوره ی سوم، به جز دوره های کوتاهی، نتوانستیم از ماشین استفاده کنیم و به خصوص در دوره ی دوم، قبل از خروج هواداران "اکثریت" از "اتحاد" در شرایطی که هنوز فضای نیمه دموکراتیکی موجود بود، ما از نظر چاپ نشریه و حتی اعلامیه ها به سازمان "فدائی" متکی شدیم و چاپخانه نیز با توجه به دیدی که نسبت به مسئله ی زنان وجود داشت و اولویتی که برای سفارشات سازمان قائل بود، در اکثر مواقع کار ما را با تأخیرهای مکرر انجام می داد و عملاً نشریه در زمانی انتشار می یافت که مطالب آن تماماً کهنه شده بود. رویهم رفته از این نظر ما همیشه در مضیقه بودیم و هیچگاه نتوانستیم از فعالیت هایمان نتیجه مطلوبی به دست آوریم.

کمیته ی تبلیغ و هنری

پس از تغییر وظایف توزیع و انتشارات و گسترش فعالیت های "اتحاد"، ضرورت ایجاد

کمیته ای به نام تبلیغ جهت تهیه ی امکانات مورد نیاز هر کمیته برای انجام فعالیت های فرهنگی و تبلیغی احساس گردید. در واقع نحوه ی شکل گیری این کمیته از این قرار بود که برای برگزاری مراسم روز جهانی زن، یک کمیته ی فوق العاده برای برنامه ریزی فعالیت های تبلیغی شکل گرفت که بعدها همین گروه، کمیته ی تبلیغ را تشکیل داد. وظایف این کمیته عبارت بودند از: تهیه ی پوستر، تدارک بساط فروش کتاب و نشریه و پوستر و توزیع اعلامیه ها در مناطق مناسب، به ویژه در محلات که هنوز توزیع غیرمتمرکز در آنها صورت نمی گرفت؛ برگزاری مراسم سخنرانی، نمایش فیلم، تهیه ی نمایشگاه عکس و برگزاری مراسم به مناسبت هایی از قبیل اول ماه مه و روز جهانی زن. به طور مثال اگر کمیته سوادآموزی درخواست نمایش فیلم و برگزاری نمایشگاه در یک محله را می کرد، کمیته ی تبلیغ می بایست انجام این برنامه را تدارک ببیند و به همین جهت در اواخر این دوره از فعالیت "اتحاد"، در هر کمیته یک نفر مسئول تبلیغ انتخاب گردید که رابط کمیته ی تبلیغ و کمیته ی مزبور به شمار می رفت و وظیفه ی ابلاغ نیازمندی های کمیته را به کمیته ی تبلیغ و همچنین نام نویسی افراد داوطلب هر کمیته برای فروش و توزیع و سایر فعالیت های کمیته ی تبلیغ را به عهده داشت. با گسترش فعالیت ها، کمیته ی تبلیغ، وظیفه ی تهیه آرشیو عکس، تشکیل کلاس عکاسی در "اتحاد"، تشکیل یک گروه کُر و تئاتر برای تدارک برنامه های آتی روز جهانی زن و اول ماه مه را نیز به عهده گرفت. اعضای این کمیته از فعال ترین اعضای "اتحاد" محسوب می شدند و به همین جهت، علیرغم مشکلات بسیار، کمیته ی تبلیغ از بهترین و فعال ترین کمیته های "اتحاد" به شمار می رفت. سازماندهی تبلیغی فوق العاده در مورد تحمیل حجاب اجباری که به نحو رضایت بخشی انجام گرفت، از نمونه فعالیت های مفید این کمیته بود.

مشکلات و دستآوردها

مشکلات اصلی این کمیته عبارت بودند از: کمبود منابع مالی برای تهیه ی کتاب، پوستر، فیلم، عکس و کمبود افراد متخصص و هنرمند و بالاخره مشکل ارتباط فعال و منظم با کمیته ها برای تأمین افراد مورد نیاز جهت فروش و توزیع و انجام مراسم تبلیغی، یعنی در واقع همان مشکل قبلی کمیته ی توزیع. در ضمن لازم به یادآوری است که قبل از تشکیل کمیته ی تبلیغ، یک کمیته ی هنری در "اتحاد" شکل گرفت که وظیفه ی تهیه ی آرشیو عکس، صفحه بندی مجله، تهیه ی پوستر و فیلم و نمایشگاه عکس را به عهده داشت. پس از تشکیل کمیته ی تبلیغ، تا مدت زیادی کمیته ی هنری نیز به صورت جداگانه وجود داشت. اگرچه در هرحال اکثر اعضای آن، همان اعضای کمیته ی تبلیغ بودند، ولی جلسات جداگانه ای داشتند. تنها در اواخر دوره ی دوم

و مطرح شدن طرح تشکیلاتی غیرمتمرکز، به تدریج زمینه های ادغام این دو کمیته در یکدیگر و تشکیل کمیته ی واحد تبلیغ و هنری فراهم آمد.

بیلان فعالیت های کمیته ی هنری و تبلیغ در طول یک سال فعالیت آنها عبارت بود از: صفحه بندی شش شماره ی مجله؛ تهیه ی چند پوستر؛ تهیه انواع و اقسام نمایشگاه های عکس برای فعالیت های مختلف؛ نمایش چند فیلم در چند محله و اداره و کانون ارامنه؛ تهیه ی یک نمایشگاه عکس همراه با نوار موسیقی و دِکلمه در مورد مسئله ی زنان؛ تهیه ی آرشیو عکس، برگزاری موفقیت آمیز مراسم روز جهانی زن و اول ماه مه؛ تبلیغ وسیع بر علیه حجاب اجباری و بالاخره تشکیل کلاس های تعلیم عکاسی در "اتحاد" و تشکیل یک گروه کُر که به علت عدم استفاده از آنها، پس از مدتی عملاً منحل شدند.

برای حل مسئله ی اصلی کمیته ی توزیع، یعنی تهیه ی امکانات مالی و تأمین ارتباط مناسب با سایر بخش ها نیز طرح غیرمتمرکز مطرح شد که در توضیح فعالیت های دوره ی بعد خواهد آمد.

کمیته ی آرشیو کتابخانه

در بررسی فعالیت های دوره ی اول اشاره کردیم که کمیته ی آرشیو وظیفه ی تهیه ی اخبار روزنامه ها را به عهده داشت. این کار در دوره ی دوم فعالیت نیز ادامه یافت. در این کمیته، اخبار روزنامه ها برحسب موضوعاتی از قبیل مسکن، اقتصاد، بهداشت، مسائل زنان، سیاست های داخلی و خارجی و... و بسیاری مطالب دیگر آرشیو می شد. وسعت موضوعات باعث شد که حجم پرونده های آرشیو افزایش یابد و نیروی وسیعی را در تهیه آنها به خود مشغول دارد، بدون آنکه موارد استفاده از آنها روشن باشد. به همین جهت اعضای این کمیته مرتباً به خشک بودن و غیرمفید بودن کار خود اعتراف می کردند. در پاسخ به این اعتراضات، تصمیم گرفته شد این کمیته تنها به جمع آوری اخبار مربوط به زنان اکتفا کند و در ضمن از این اخبار، یک روزنامه ی دیواری برای اعضای "اتحاد" تهیه نماید. لازم به تذکر است که تهیه ی کتاب برای کتابخانه و رسیدگی به آنها به عهده ی این کمیته بود. در اواسط دوره ی دوم، زمانی که تهیه ی اخبار و گزارشات مربوط به هر قشر از زنان به اعضای کمیته ها محول شد و هریک از کمیته ها دارای آرشیو اخبار و گزارشات تخصصی خود شد و همچنین تهیه ی کتاب برای کتابخانه و بساط ها نیز به عهده ی کمیته ی تبلیغ گزارده شد، کمیته ی آرشیو منحل گردید.

کمیته ی مالی و تدارکات

وظیفه ی کمیته ی مالی جمع آوری کمک های مالی، حق عضویت اعضاء و وجوهات فروش نشریه و پرداخت مخارج بود. همانطور که قبلاً اشاره شد، کمیته ی مالی شامل کلیه ی مسئولین

مالی کمیته ها بود که این وظایف را در کمیته مربوط به خود انجام می دادند. اما علیرغم تلاش مسئولین مالی، "اتحاد" همواره با کمبود مالی روبرو بود و اگر چند فقره کمک های بزرگ در ابتدای فعالیت نبود، با مشکل اساسی روبرو می شد. این مشکل در واقع جلوه ی دیگری از مشکل عمومی "اتحاد" در مبارزه بر علیه دیدگاه هایی بود که به اهمیت مبارزه در جهت ارتقاء آگاهی زنان و کسب برابری های اجتماعی پی نبرده و به آن با نظر تحقیر می نگریستند. عموم اعضای "اتحاد" که همواره در مورد پرداخت پول سازمان های سیاسی دست و دل بازی بسیاری از خود نشان می دادند، حتی در مورد پرداخت حق عضویت خود در "اتحاد" نیز بی توجهی می کردند. با توجه به کمبود امکانات مالی، در اواسط دوره ی دوم تصمیم گرفته شد که کمیته ی مالی تنها به جمع آوری حق عضویت اکتفا نکند، بلکه به اقداماتی نظیر فروش غذای سرد و چای و نوشابه و خوراکی های دیگر نیز دست بزند. این برنامه تا مدتی اجرا شد، ولی به علت عدم همکاری اعضاء با مسئولین بخش مالی برای تعیین مسئول بوفه و رسیدگی به آن و تهیه غذای بوفه، پس از مدتی تعطیل گردید.

همین مشکلات در مورد کمیته ی تدارکات که وظیفه ی تأمین نیازمندی های کمیته ها را بر عهده داشت نیز وجود داشت. زیرا به علت محدود بودن منابع مالی، نیازمندی هایی از قبیل میز خیاطی، چرخ خیاطی، پارچه، فرش و موکت برای کلاس های سوادآموزی، وسایل پزشکی، دارو و... باید از طریق کمک های داوطلبانه ی اعضای کمیته ها تأمین می شد. اما اعضای "اتحاد" در این زمینه نیز علاقه زیادی از خود نشان نمی دادند. بر این مشکلات، باید مشکل مغشوش بودن رابطه ی این دو کمیته با کمیته های دیگر را افزود که موجب تأخیر در انجام وظایف آنها می شد. در دوره ی سوم فعالیت "اتحاد" ما کوشیدیم با تصویب طرح غیرمتمرکز، این مشکل را حل کنیم که در توضیحات مربوط به دوره ی سوم به آن خواهیم پرداخت.

کمیته ی ارتباطات

وظیفه ی این کمیته برقراری ارتباط میان "اتحاد" و گروه های سیاسی و همچنین سازمان های دموکراتیکی نظیر "کانون نویسندگان"، "جمعیت حقوقدانان" و سایر سازمان های زنان بود. علاوه بر این، برقراری ارتباط با شهرستان ها و خارج نیز به عهده ی این کمیته بود. با توجه به این وظایف، روشن است که این کمیته اهمیت خاصی داشت و به همین جهت نیز در ابتدای فعالیت این کمیته، برای ارتباط با گروه های سیاسی به جای یک نفر، دو نفر تعیین شدند و حتی در بسیاری موارد یکی از رابطین سازمان خود نیز در جلسات مذاکره شرکت می کرد. در زمینه ی ارتباط با خارج، هدف اصلی تهیه ی کمک مالی، تهیه ی منابع لازم برای ترجمه و فعالیت و

سازماندهی یک بخش خارجی برای ارتباط با سازمان های بین المللی زنان بود. اما مشکلات درونی "اتحاد" در طول یک سال فعالیت، این رابطه را به دریافت مقداری کمک مالی و ارسال نشریات و اعلامیه ها محدود کرد.

در صفحات گذشته به ارتباط "اتحاد" با سازمان "فدائی" که اصولاً از چهارچوب رابطه ی یک سازمان دموکراتیک با سازمان های سیاسی فراتر می رفت، بارها اشاره کردیم. کمیته ی ارتباطات "اتحاد" با سازمان "مجاهدین" نیز مرتباً تماس داشت. اگرچه آنها از هر نوع همکاری با "اتحاد" مضایقه می کردند و حتی درخواست ما را برای شرکت یکی از اعضایشان در مراسم روز جهانی زن رد کردند، اما همواره انتظار داشتند ما نیز مانند سایر گروه های وابسته به خودشان، به تبع اعلام مواضع سازمان "مجاهدین" اعلام موضع کنیم. این درخواست ها موجب عصبانیت رابطین سازمان "فدائی" می شد که خود را در رقابتی سخت با "مجاهدین" می دیدند. به خصوص پس از علنی شدن اولین نشانه های گرایش سازمان "فدائی" به سوی حزب توده، این اختلافات حادتر شد. در طول یک سال فعالیت، رابطه ی "اتحاد" با سازمان های دموکراتیک نظیر "کانون نویسندگان" و... در شرکت گاه به گاه در جلسات این کانون ها و ارسال نشریات و اعلامیه ها به مراکز فعالیت آنها خلاصه می شد و تنها در دوره ی بعدی بود که ابعاد این رابطه گسترش یافت.

اما در مورد شهرستان ها نیز اقداماتی صورت گرفت. شاخه ی "اتحاد" در گیلان و اصفهان چند ماه پس از آغاز فعالیت مجدد "اتحاد"، در زمستان تشکیل شد. آغاز فعالیت در رشت با برنامه ریزی قبلی صورت گرفت و مسئول ما در آنجا، یکی از اعضای قدیمی "اتحاد" بود. برای جلسه ی افتتاحیه شاخه ی "اتحاد" در گیلان، از تهران یکی از زنانی که پس از انقلاب از نام درخور اعتنایی برخوردار گردیده بود، انتخاب شد. اما جالب آنکه خود وی اعتقادی به تشکیلات زنان نداشت و تنها به خاطر همکاری با "اتحاد" این کار را پذیرفته بود! فیلم محاکمه ی گلسرخی نیز در مراسم نمایش داده شد! البته روشن است که رابطه ی نمایش این فیلم با اعلام موجودیت یک جریان دموکراتیک زنان به هیچ وجه مشخص نبود. انتخاب این سخنران از طرف تهران، با توجه به تمایلات سیاسی وی که مخالف جریان غالب در سازمان "فدائی" بود، موجب ایجاد اختلاف، ابتدا در رشت و سپس در تهران شد. رابطین سازمان "فدائی" به انتخاب سخنران اعتراض کردند و بدون توجه به وجهه ی وی در میان مردم، صرفاً عقاید سیاسی اش را مورد حمله قرار دادند و البته روشن نمی کردند که از نظر ایشان چرا عقاید وی در یک سازمان دموکراتیک نمی تواند بگنجد. تمایلات سکتاریستی و عقب مانده که در شهرستان ها به مراتب قوی تر از تهران بود، طبعاً باعث شد که پس از تشکیل شاخه ی "اتحاد" در رشت، به جز

مسئله ی انتخاب سخنران برای مراسم افتتاحیه، بسیاری مسائل دیگر مطرح شود و موجب اختلاف بین مسئول "اتحاد" در رشت و بعضی از هواداران سازمان گردد. به همین جهت پس از مدتی عده ای از این هواداران، بدون توجه به رابطه ی رسمی با شاخه "اتحاد" در رشت که توسط همان عضو قدیمی برقرار می شد، به تهران آمدند و نظر ما را نسبت به سازمان های دموکراتیک، به ویژه سازمان مستقل زنان پرس و جو کردند. جالب آنکه دختران شمالی مراجعه کننده مطرح می کردند که این سؤالات را رفقای پسر مطرح کرده اند و می خواستند خودشان مراجعه کنند ولی چون نمی دانستند آیا مردان هم در دفتر مرکزی "اتحاد" در تهران رفت و آمد می کنند یا نه، ما را فرستادند!! آنها می خواستند بدانند که چرا ما مانند "پیشگام" دانشجویی و دانش آموزی و معلمین، فقط هواداران سازمان را متشکل نمی کنیم و افرادی نظیر سخنران مراسم افتتاحیه را نیز به عضویت می پذیریم. مضمون سئوالات به خوبی نشان می داد که آنها تا چه حد از مفاهیم مربوط به فعالیت و کار سازمان های دموکراتیک بی خبر هستند. البته آنها می توانستند این سئوالات را از خود شاخه ی گیلان سازمان "فدائی" بپرسند. اما به علت نبود یک سیاست و خط مشخص در سازمان و نبود تلقی یکسان و برنامه ی مشخص در مورد "اتحاد" و به طور کلی سازمان های دموکراتیک و بالاخره اختلاف نظر میان "اقلیت" و "اکثریت" سازمان "فدائی" در مورد مضمون و ماهیت فعالیت سازمان های دموکراتیک ("اقلیت" در آن مقطع خواستار حفظ ماهیت دموکراتیک این سازمان ها و "اکثریت" طرفدار نظریه ی وابستگی بود) شاخه ی گیلان نمی توانست به آنها پاسخ روشنی بدهد. گویا طرفداران "اکثریت" در رشت که در واقع تمایل داشتند "اتحاد" را مانند "پیشگام" بازسازی نمایند و جواب مشخصی نیز از تهران دریافت نمی کردند، می خواستند به این وسیله انتقادات خود را نسبت به مسئول "اتحاد" در رشت به گوش ما برسانند و پس از آنکه نظریات ما را مخالف نظرات خود دیدند، تصمیم گرفتند به تدریج با تبلیغات منفی و شایعه پراکنی پیرامون مسئولین اجرایی در تهران و رشت، نظر خودشان را پیش ببرند. این برخوردها در زمانی صورت می گرفت که اختلاف میان ما و رابطین سازمان در مورد وابستگی "اتحاد" به سازمان "فدائی" اوج گرفته بود و رابطین سازمان طی تماس های مخفی با رشت و سایر شهرستان ها، می کوشیدند جّو نامساعدی در مورد مسئولین اجرایی "اتحاد" در تهران ایجاد کنند.

اما شاخه ی "اتحاد" در اصفهان، برخلاف رشت، بدون برنامه ریزی قبلی و حتی بدون اطلاع خود ما اعلام موجودیت کرد!! بدین ترتیب که عده ای از هواداران سازمان، با موافقت شاخه ی اصفهان سازمان "فدائی"، بدون مذاکره با تهران و اعلام موجودیت قبلی و سازماندهی تشکیلاتی، با انتشار اعلامیه ای با مضمون حمایت از اشغال سفارت تحت نام شاخه ی "اتحاد" در اصفهان،

حرکت خود را آغاز کردند. این واقعه باز هم نشانگر عمق بی‌خبری هواداران و اعضاء سازمان "فدائی" از اصول تشکیل سازمان های دموکراتیک بود. تنها پس از انجام این کار و اعتراض ما به آن، نمایندگان آنها به تهران آمدند و در جلسات مذاکره، ضمن انتقاد به انتشار اعلامیه تحت عنوان شاخه ی اصفهان، تصمیم گرفته شد برنامه ی کار "اتحاد" به مسئولین شهرستان ها داده شود و این مسئولین حداقل به مدت یک ماه در جلسات کمیته های مختلف "اتحاد" در تهران شرکت کنند و به اصطلاح دوره ی کارآموزی را بگذرانند.

اما در سایر شهرستان ها، علیرغم وجود زمینه ی مناسب، فعالیت سازمان یافته و پیگیر صورت نگرفت؛ زیرا مسئله ی فعالیت در شهرستان ها در زمانی مطرح گردید که پلنوم سازمان "فدائی" خاتمه یافته و مسئله ی "اقلیت" و "اکثریت" علنی شده بود. در همین حال، رابطین سازمان نیز در پی تشکیل هسته های به اصطلاح سرخ هوادار سازمان در "اتحاد" برآمده بودند. در واقع، به علت بالا گرفتن اختلافات "اقلیت" و "اکثریت" و باند بازی های رایج از یک سو و بالا گرفتن اختلافات درونی "اتحاد" در مورد وابستگی به سازمان "فدائی" از سوی دیگر، رابطین سازمان میل داشتند کنترل شهرستان ها، را مخفیانه به دست گیرند و از همین رو، در شرایطی که هنوز سازماندهی هسته های هواداران سازمان "فدائی" در "اتحاد" به پایان نرسیده بود، به گسترش کار در شهرستان ها علاقه ی چندانی نشان نمی‌دادند. آنها حتی با فرستادن پیغام به شهرستان ها و اعمال نظر از طریق مسئولین و کادرهای سازمان "فدائی" در شهرستان ها، در جریان ارتباط "اتحاد" با شهرستان ها اخلال می کردند. البته در مجموع، اعضاء، مسئولین و هواداران سازمان، از سازمان زنان تصویری مانند "پیشگام" داشتند و طبعاً با چنین نقطه نظری از حرکت "اتحاد" به عنوان یک سازمان دموکراتیک و غیر وابسته استقبال نمی کردند. به طور مثال، در این مقطع عده ای از هواداران سازمان در تبریز نامه ای برای ما نوشتند و در این نامه نظرات خود را مبنی بر نادرست بودن ایده ی تشکیلات مستقل زنان و به طور کلی سازمان های دموکراتیک ابراز داشتند. آنها در این نامه به صراحت توضیح دادند که تنها با تشکیل کمیته ی زنان در سازمان "فدائی" موافق هستند. وظیفه ی این کمیته نیز از نظر ایشان محدود به فعالیت در میان کارگران زن بود (لازم به تذکر است که این افراد کسانی بودند که در آن مقطع به تز مرحله ی انقلاب سوسیالیستی در ایران معتقد بودند و تنها در فاصله ی چند ماه به طرفداران نظریه انقلاب ملی و دموکراتیکِ مطرح شده از سوی حزب توده پیوستند). پس از دریافت نامه، ما تصمیم گرفتیم جلسات بحث و گفتگویی با این افراد برگزار کنیم. حتی یکی دوستان نیز سفری به تبریز کرد. اما به علت بالا گرفتن اختلافات و انشعاب "اقلیت" و "اکثریت"، تشکیل جلسات پی گیری نشد.

با وجود تمامی این موانع، مراسم بزرگداشت روز جهانی زن تحت نام "اتحاد" در گیلان، مشهد، اصفهان و اهواز و حتی تبریز برگزار شد. اما متأسفانه این مراسم در تمام شهرها به جز ـت و مشهد به نحوی انجام شد که گویا "اتحاد" به طور رسمی به سازمان "فدائی" وابسته است. در واقع تنظیم و تدارک برنامه ها به عهده ی هواداران سازمان و حتی پسران هوادار در شهرستان ها قرار داشت. در این مراسم، با اجرای سرودهای مربوط به "فدائیان" و نحوه ی خاص تزئین سالن ها، کوشش شده بود به همه فهمانده شود که این سازمان و برنامه، متعلق به سازمان "فدائی" است. انتقادات ما نیز پس از مراسم نه تنها به جایی نرسید، بلکه فقط موجب تشدید اختلافات درون "اتحاد" گردید. خلاصه آنکه به علت تشدید همین اختلافات، تا پایان این دوره از فعالیت و خروج هواداران "اکثریت" از "اتحاد"، فعالیت در شهرستان ها پی گیری نشد (در توضیح چگونگی رابطه ی سازمان "فدائی" با "اتحاد" باز هم در مورد مسئله ی شهرستان ها صحبت خواهیم کرد).

اما مسئله ی ارتباط با دیگر سازمان های زنان، باعث اختلافات شدیدی در "اتحاد" شد که به استعفای یکی از اعضای منفرد اجرایی منجر گردید. وی از آغاز فعالیت مجدد "اتحاد"، مسئولیت کمیته ی ارتباطات و طبعاً مسئولیت ارتباط با سایر سازمان های زنان را به عهده داشت و به علت تمایلات دموکراتیک خود، برای گسترش رابطه با این گروه ها و اجرای برنامه های مشترک، اهمیت بسیار قائل بود. البته این گرایش تا زمانی که هنوز مسئله ی وابستگی "اتحاد" به سازمان "فدائی" از طرف رابطین سازمان و عده ای از اعضاء مطرح نشده بود، مورد تأیید اکثریت اعضای هیئت اجرایی و شورای مرکزی قرار داشت. به همین جهت نیز در جریان تصویب قانون اساسی ضددموکراتیک جمهوری اسلامی، برنامه ی مشترکی توسط کلیه ی سازمان های زنان، از جمله "اتحاد" برگزار شد که مورد استقبال زیادی قرار گرفت. در واقع به علت آنکه تمامی سازمان ها و گروه های زنان در این برنامه شرکت داشتند، تعداد شرکت کنندگان در مراسم و تبلیغات بعدی در باره ی آن از وسعت بیشتری برخوردار گردید. در نتیجه ی موفقیت این برنامه، تصمیم بر آن شد که مراسم روز جهانی زن نیز به طور مشترک برگزار شود. حتی جلساتی نیز برای تدارک برنامه های آن تشکیل شد و تقسیم کار نیز صورت گرفت. اما با اوج گرفتن اختلافات داخلی "اتحاد" در رابطه با طرح مسئله ی وابستگی "اتحاد" به سازمان "فدائی"، برگزاری مراسم مشترک با سایر سازمان های زنان مورد اعتراض رابطین سازمان "فدائی" و عده ای از هم نظران آنها قرار گرفت و آنها خواستار اجرای برنامه ای جداگانه و مستقل گردیدند. این مسئله حتی در درون هسته های هوادار سازمان در "اتحاد" موجب بروز اختلافات شدیدی شد و رابطین سازمان با استفاده از اوتوریته ی سازمانی و تذکر این نکته که این نظر سازمان

است و باید همه انضباط تشکیلاتی را مراعات کنند، اکثریت اعضای هیئت اجرایی "اتحاد" را مجبور به تمکین به این نقطه نظر کردند. استدلال رابطین سازمان این بود که ارتباط "اتحاد" با سازمان های زنان، منوط و متکی است به چگونگی رابطه ی سازمان "فدائی" با سایر سازمان های سیاسی. در مقابل، مخالفین این نظریه ـ از جمله عضو منفرد هیئت اجرایی و بعضی دیگر از اعضای آن که خود هوادار سازمان بودند ـ مطرح می کردند که خط مشی سیاسی سازمان "فدائی" در رابطه با سایر گروه ها اساساً روشن نیست و مواضع سیاسی آن مبهم و مغشوش است و تا زمانی که این مواضع روشن نشده، نباید برنامه ی مشترک را پذیرفت. مضمون این استدلال نشان می داد که خود این افراد نیز در واقع مخالف این مسئله نبودند که خط مشی سیاسی یک سازمان دموکراتیک به تبع خط مشی یک سازمان سیاسی تعیین شود. از نظر آنها، صرفاً چون سازمان "فدائی" مواضع روشن نداشت، "اتحاد" ناچار بود به طور دموکراتیک تصمیم گیری کند و اگر این مواضع روشن بود احتیاجی به تصمیم گیری دموکراتیک در "اتحاد" نبود! به علت همین اعتقاد بود که آنها در نهایت امر ناچار به نظر رابطین سازمان تمکین کردند و علیرغم مخالفت با آن، حتی این نظریه را در جلسات عمومی اعضاء "اتحاد" توجیه کردند. علاوه بر این، رابطین سازمان از حمایت هواداران سازمان در "اتحاد" که عموماً دارای تمایلات سکتاریستی شدید بودند نیز برای پیشبرد نظراتشان سود بردند و ضمناً از فرصت استفاده کردند و حمایت بعضی از اعضای اجرایی از برنامه ی مشترک با سایر سازمان های زنان را یک نوع جهت گیری مخالف با سازمان و تمایل مثبت نسبت به سایر گروه های سیاسی جلوه گر ساختند و به تبلیغ علیه آنها دست زدند. به ویژه آنکه در همین زمان مسئله ی چگونگی رأی دادن برای کاندیداهای مجلس شورای اسلامی نیز مطرح بود و بعضی از اعضای اجرایی "اتحاد"، مانند بسیاری از اعضاء و هواداران سازمان "فدائی"، به شدت به نظریه سازمان مبنی بر عدم همکاری با سایر سازمان های چپ در انتخابات مجلس اعتراض داشتند. همه ی کسانی که فضای حاکم بر فعالیت های سیاسی و نقش و موقعیت ویژه ی سازمان "فدائی" را در آن مقطع به خاطر دارند، می توانند تصور کنند که اعضاء اجرایی مورد انتقاد رابطین سازمان در چه وضعی قرار داشتند. به ویژه آنکه اکثر اعضای ساده ی هوادار سازمان، از قطع همکاری مشترک بسیار راضی بودند و از این عمل شدیداً حمایت می کردند. در چنین شرایطی بود که به ویژه یکی از آنها روش نادرستی را در پیش گرفت و تحت عنوان انضباط تشکیلاتی و اطاعت از دستور مافوق، علیرغم عدم توافق با آنها، به همه گونه سفسطه گری و توجیهات نادرست برای توجیه این روش دست زد. در حالی که خود رابطین سازمان علیرغم اعتراض خود این فرد و سایر هیئت اجرایی، حاضر به شرکت درجلسات عمومی و توجیه نظرشان نبودند.

بهرحال، همین مسئله موجب استعفای یکی از اعضای منفرد اجرایی شد. وی استدلال اکثریت اعضای هیئت اجرایی (و در واقع استدلال رابطین سازمان) در مورد اینکه هنوز چهارچوب نظرات سیاسی ما روشن نیست و نمی توانیم با سایر گروه ها همکاری داشته باشیم را نپذیرفت. استدلال وی این بود که اگر چهارچوب نظرات سیاسی شما روشن نیست، پس چگونه قادر به فعالیت سیاسی و تدوین برنامه و اجرای آن هستید؟ شما باید تا هنگامی که چهارچوب نظرات سیاسی تان روشن نشده، فعالیت سیاسی را متوقف کنید. وی علیرغم توضیحات بعضی از اعضای هیئت اجرایی در مورد اختلافات درونی میان هواداران سازمان و نظر واقعی خود آنها، حاضر به پس گرفتن استعفای خود نشد.

بدین ترتیب، برنامه ی روز جهانی زن بدون حضور عده ای از اعضای "اتحاد" که مخالف اجرای برنامه ی جداگانه و مستقل بودند برگزار گردید. این برنامه یکی از بدترین اقداماتی بود که "اتحاد" در طی دو سال فعالیت خود انجام داد. در این برنامه، از زنان کاندیدای نمایندگی مجلس شورا که از سوی سازمان پیکار، "فدائی" و "مجاهد" معرفی شده بودند، برای سخنرای دعوت به عمل آمد. کاندیدای "مجاهدین" در این برنامه شرکت نکرد و طبعاً با عدم شرکت خود، فضای دموکراتیک مراسم را برهم زد. علاوه بر این، کنترل کمیته ی برگزاری مراسم در دست رابطین سازمان بود و آنها با توجه به اختیارات خود، برنامه ی گروه کُر سازمان "فدائی" را نیز در مراسم گنجاندند. در واقع آنها در این مقطع می کوشیدند که با توجه به اختلافات درونی "اتحاد" و ناتوانی خود برای پیشبرد سهل و ساده ی نظراتشان در "اتحاد"، از اقداماتی از قبیل انتشار عکس توماج و... (چهار شهید ترکمن) روی جلد مجله، فشار برای اعلام شرکت "اتحاد" در مراسم یادبود سیاهکل و ترتیب دادن برنامه ی مراسم روز جهانی زن به نحوی که شبه وابستگی "اتحاد" را به سازمان "فدائی" قوت بخشد، سود ببرند. مراسم روز جهانی زن در همان روزی برگزار شد که سازمان "فدائی" نیز میتینگی در میدان آزادی برای معرفی کاندیداهایش برگزار کرده بود. پس از میتینگ سازمان "فدائی"، سیل هواداران سازمان "فدائی" و پیکار به سوی مراسم روز جهانی زن سرازیر شد. سخنرانان اصلی مراسم، رقیه دانشگری و مهری حیدرزاده بودند. شور و هیجان مبالغه آمیز شرکت کنندگان در مراسم، اعم از دختر و پسر (که اکثر آنان را دانش آموزان هوادار سازمان "فدائی" تشکیل می دادند)، کف زدن های ممتد یک ربعه برای رقیه دانشگری و شعارهای "فدایی، "فدائی" ارتش خلق مایی"، پرتاب گل به سوی رقیه دانشگری و حمله برای دیدنش، بیشتر به مراسم استقبال از یک هنرپیشه شبیه بود تا یک میتینگ سیاسی-فرهنگی جدی. خود رقیه دانشگری نیز کوششی برای جلوگیری از این ابراز احساسات مبتذل نمی کرد. مسخره آنکه، وی در سخنرانیش، به طور ضمنی به عدم

ضرورت وجود تشکیلات مستقل زنان اشاره کرد؛ در حالی که مراسم از طرف یکی از سازمان های مستقل زنان برگزار شده بود. همین امر موجب تمسخر مخالفین اجرای برنامه ی جداگانه قرار گرفت. رابطین سازمان در مقابل اعتراض اعضای هیئت اجرایی گفتند که نظر خود دانشگری این بوده و ما نمی توانستیم مانع ابراز نظراتش شویم. در صورتی که کاملاً روشن بود آنها با توجه به محبوبیت رقیه دانشگری در میان هواداران ساده دل، می خواستند پشتوانه ای برای استدلال سست خودشان مبنی بر ضرورت وابستگی "اتحاد" به سازمان "فدائی" در میان اعضای "اتحاد" ایجاد کنند.

پس از اجرای مراسم، بحث و گفتگو پیرامون برنامه درگرفت و عده ای اعتراض می کردند که این برنامه عملاً شبه وابستگی "اتحاد" به سازمان "فدائی" را القاء کرده است. بهرحال، رابطین نظر خود را پیش برده بودند و از این بابت نیز بسیار خوشحال بودند. البته در حاشیه ی این برنامه، نمایشگاه های عکسی در بعضی از محلات، برنامه ی مختصری در کانون فرهنگی ارامنه و چند سخنرانی در چند اداره نیز از سوی "اتحاد" انجام گرفت. اما همه ی این برنامه ها تحت الشعاع برنامه اصلی قرار گرفتند. در حالی که اگر هدف اصلی انجام مراسم، یعنی تبلیغ مسائل مبتلا به زنان در میان اقشار مختلف و معرفی روز جهانی زن به زنان مورد نظر بود، به جای اجرای یک برنامه پُرسروصدا، برگزاری مراسم کوچک در اداره ها، محلات، مدارس و... مسلماً کارسازتر می بود و ما را در رسیدن به اهدافمان بیشتر یاری می کرد. لازم به تذکر است که عده ای از معلمین کمیته ی معلمان که با توجه به امکان برگزاری برنامه ی مشترک با سایر سازمان های زنان، برنامه هایی را در بعضی از مدارس در نظر گرفته بودند، پس از لغو همکاری، به عنوان اعتراض از اجرای برنامه تحت نام "اتحاد" خودداری کردند. پس از این برنامه، ارتباط "اتحاد" با سایر سازمان های زنان کاملاً قطع شد. این ارتباط پس از خروج هواداران "اکثریت" از "اتحاد" نیز مجدداً برقرار نشد. چون در این فاصله اکثر سازمان های زنان عملاً منحل شده بودند. در حالی که پس از خروج هواداران "اکثریت" و جمع بندی دیدگاه های سیاسی فعال در "اتحاد" در مورد ماهیت و وظایف سازمان های دموکراتیک، زمینه ی مناسبی برای همکاری میان سازمان های مختلف زنان و یا حتی ادغام آنها به وجود آمده بود.

کمیته های تحقیق و ترجمه

این دو کمیته در ماه های اول فعالیت مجدد "اتحاد"، زیر نظر هیئت تحریریه قرار گرفتند، در حالیکه وظایف آنها از نظر ماهیت در ردیف وظایف کمتیه های هنری و تبلیغ و سایر بخش های خدمات قرار داشت.

وظایف کمیته ی تحقیق

در این دوره از فعالیت، علیرغم تعداد محدود اعضای کمیته، وظایف آن متعدد بود. مسئول این کمیته به علت آنکه تحت نظر هیئت تحریریه کار می کرد، از میان اعضای این هیئت انتخاب شد. وظایف این کمیته عبارت بود از:

۱ـ جمع آوری فرم های اطلاعاتی از کلیه ی کمیته ها و جمعبندی و تحلیل آنها. به طور مثال این کمیته وظیفه داشت نتایج گزارش های مربوط به موقعیت زنان محلات جنوب شهر، کارمندان و... را جمع آوری و جمعبندی کند. این کار به علت آنکه فرم های اطلاعاتی هیچگاه به طور مرتب در کمیته ها تهیه نشد، انجام نگردید.

۲ـ تحقیق و انتشار جزوه هایی در مورد مبانی تئوریک مسئله ی زنان و همچنین مسائل جامعه ی زنان ایران، مثلاً وضع اشتغال زنان. در این زمینه تحقیق هایی در کمیته صورت گرفت و آمارهای مفصلی نیز در مورد وضع اشتغال زنان جمع آوری شد. ولی هنگامی که کار به مرحله ی تحلیل آماری رسید، مشخص شد که کیفیت لازم برای تحلیل و نتیجه گیری از آمار وجود ندارد. اگرچه با اتکاء به این آمارها یکی دو مقاله نیز برای انتشار در مجله تهیه شد، اما برای پیشبرد کار لازم آمد که بحث و گفتگو پیرامون مبانی تئوریک مسئله ی زنان و تحلیل ساخت اقتصادی-اجتماعی جامعه ی ایران صورت گیرد. در این جلسات روشن شد که حتی اگر اعضای کمیته به مبانی تئوریک مسئله ی زنان آگاهی یابند، عدم وجود تحلیل های نسبتاً صحیح در مورد ساخت جامعه ی ایران، مانع بزرگی برای تحلیل موقعیت زنان ایران است. با توجه به همین مسئله، فعالیت کمیته ی تحقیق در این زمینه، در مرحله ی پایان گرفتن جمع آوری آمار مربوط به وضعیت اشتغال زنان متوقف گردید و با بالا گرفتن اختلافات، فرصت تجدید فعالیت در این زمینه دیگر به دست نیامد.

۳ـ تهیه ی مقالاتی برای بخش ترویجی و گزارشی مجله. در این رابطه کمیته ی تحقیق توانست مقالاتی درباره ی تاریخچه ی سازمان های زنان ایران و چند مقاله ی کوتاه دیگر تهیه کند. همچنین گزارش هایی درباره ی مسئله ی مسکن، گرانی و... تهیه شد. نحوه ی کار کمیته ی تحقیق در مورد گزارش ها این بود که بر اساس گزارش های هفتگی کمیته های سوادآموزی، امداد، کارمندی و یا اخبار روزنامه ها، گروهی برای مصاحبه و تحقیق در مورد موضوع مورد نظر فرستاده می شد. این گروه در واقع نقش خبرنگارهای مجله را ایفا می کردند. اما این گزارش ها به علت تأخیر در ارسال گزارش ها و اخبار کمیته ها و تصمیم گیری راجع به آنها و مشکلات مربوط به چاپ مجله، معمولاً با تأخیر بسیار منتشر می شد. این مسئله باعث می شد موضوع تازگی خود را از دست

بدهد. در انتهای این دوره، به علت مشکلات موجود، تصمیم گرفته شد که این وظیفه در خود تحریریه به صورت تشکیل یک گروه از خبرنگارهای نشریه انجام شود. اما این کار عملاً به علت بالا گرفتن اختلاف های درونی و توقف انتشار نشریه برای مدتی انجام نشد.

در ضمن، کمیته ی تحقیق، وظیفه ی جمع آوری اخبار کمیته ها از مسائل زنان محلات، کارمند، معلم و... برای درج در مجله را بر عهده داشت. یعنی مسئولین اخبار و گزارش ها در هر کمیته، پس از جمع آوری خبرها، آن را به مسئول تحقیق تحویل می دادند. این کار به علت بی انضباطی و بی مسئولیتی اعضای کمیته ها معمولاً با تأخیر صورت می گرفت. به همین جهت، صندوقی نصب شد تا اخبار کمیته ها مستقیماً در آن ریخته شود و گروه خبر کمیته ی تحقیق بتواند سریعاً به آنها دست پیدا کند. اما این کار نیز چندان مؤثر واقع نشد. جمع آوری اخبار از کمیته ها پس از مدتی به ویژه پس از رکود فعالیت ها به علت بالا گرفتن اختلاف ها عملاً متوقف شد.

تشکیلات، دستآوردها و مشکلات این کمیته

با توجه به تعدد وظایف این کمیته، تشکیلات آن با سایر کمیته ها متفاوت بود. گروه های متعددی در درون آن شکل گرفته بودند؛ از قبیل گروه های مختلف تحقیق، جمع آوری آمار و خبر. هریک از گروه های تحقیق، جمع آوری آمار مربوط به موضوع مورد نظر خود را انجام می دادند. کمیته ی تحقیق در طول یک سال فعالیت خود، علیرغم همه ی موانع و مشکلات، سهم مهمی در تهیه ی مقالات نشریه داشت، اما تعدد وظایف آن موجب کندی کار می شد. مشکلات دیگر این کمیته عبارت بودند از:

ـ کمبود افراد ورزیده ای که با آشنائی به مبانی تئوریک مسئله ی زنان و آشنائی به اصول و روش تحقیق بتوانند در این زمینه فعالیت کنند. حتی مسئولین بالاتر "اتحاد" نیز فاقد توان چنین کاری بودند. اگرچه این افراد با توجه به سطح آگاهی تئوریک به مراتب بالاتر، زمینه ی مناسبی برای فعالیت داشتند، اما حجم کار و مسئولیت های متعدد، فرصتی برای فعالیت در این زمینه برایشان باقی نمی گذاشت. علاوه بر این، نباید فراموش کرد که اصولاً کارهای تحقیق در جوامعی مانند ایران، به علت فقر آگاهی و کمبود منابع لازم برای تحقیق و همچنین فقدان دیدگاه های روشن در مورد مسائل عمومی و کلی، نظیر مسائل اقتصادی-اجتماعی، بسیار بسیار دشوار است. البته نمی توان انکار کرد که صرف جمع آوری آمار و نتیجه گیری از آنها نیز در آن شرایط بسیار با اهمیت بوده و کمیته ی تحقیق، علیرغم کمبودها می توانست فعالیت اصلی خود را در تهیه و تنظیم آمار مربوط به وضع اشتغال، وضع بهداشتی زنان، مسئله ی فحشا، اعتیاد، طلاق و... و موضوع هایی نظیر آنها متمرکز کند.

ـ فقدان حداقل معیارهای لازم برای افرادی که در این کمیته فعالیت می کردند. اغلب آنها صرفاً با انگیزه ی علاقه به آموختن، در این کمیته شرکت و اوقات زیادی از جلسات کمیته را در بحث های بیهوده و سؤال و جواب تلف می کردند. به همین جهت، پس از چند ماه فعالیت، اعلام شد که تنها کسانی به این کمیته مراجعه کنند که توان لازم برای فعالیت در آن را در خود می بینند. اما با کمال تعجب این اعلام مانع از مراجعه ی افراد نامناسب به کمیته نشد. اخراج و کنار گذاشتن این افراد نیز چندان درست نبود. به همین جهت با توجه به کمبود افراد آگاه از روش های استخراج آمار و تحقیق، قرار بر این شد که افراد کمیته در این زمینه آموزش ببینند. البته تشکیل جلسات آموزش روش تحقیق تا پس از خروج هواداران "اکثریت" از "اتحاد" انجام نشد.

در انتهای این بخش لازم به تذکر است که با کمال تأسف هواداران "اتحاد" که هنگام خروج از "اتحاد" می بایست نسخه هائی از کارهای جمع آوری شده، مقالات، بخش هائی از تحقیقات مربوط به موقعیت زن در تاریخ جوامع را که نزد مسئول آن (از هواداران "اکثریت") بود به ما تحویل می دادند، از این کار خودداری کردند. بدین ترتیب، ماحصل یک سال فعالیت کمیته ی تحقیق عملاً از میان رفت.

کمیته ی ترجمه

وظیفه ی اصلی کمیته، ترجمه ی کتاب و انتشار آن به نام "اتحاد"، ترجمه ی مقالاتی برای انتشار درونی و همچنین ترجمه ی مقاله هائی برای درج در نشریه بود. در طول مدت انتشار نشریه، در هر شماره یک مقاله ی کوتاه در مورد جنبش های بین المللی زنان چاپ شد. در همین مدت، جزوه هایی در مورد جنبش بین المللی زنان برای مطالعه ی اعضاء منتشر گردید که از کیفیت چندان خوبی برخوردار نبود. علاوه بر این، در مدت شش ماه [کتابی در مورد *] زنان ویتنام نیز ترجمه شد که هنگام بیرون رفتن هواداران "اکثریت" از "اتحاد" در مرحله ی تصحیح هائی برای چاپ بود. آنها دستنوشته ی بخش هائی از ترجمه را همراه بردند و بعدها با ترجمه ی بقیه ی بخش های آن که نزد ما بود، آن را به نام دیگری منتشر کردند. در حالیکه کار اصلی آن توسط مسئول ترجمه انجام گرفته بود و تنها برای تصحیح به یکی از آنها داده شده بود.

تشکیلات و دستآوردها

مشکلات این کمیته نسبت به سایر کمیته ها به مراتب کمتر بود. افراد آن از سطح آگاهی

* متأسفانه در متنی که در اختیار داشتیم، این قسمت افتاده بود. آنچه را که به نظر می رسید درست باشد، در میان کروشه اضافه کرده ایم.

بهتری برخوردار بودند. اما در همین حال باز هم از نظر افراد مجرب و ورزیده در مضیقه بود. اغلب اوقات، بی مسئولیتی برخی از اعضای آن موجب تأخیرهای طولانی در ترجمه ی کتاب ها و مقالات می شد. اما مشکل اصلی کمیته، فقدان خط مشی مشخصی برای انتخاب متون بود. متن های مورد ترجمه، با توجه به نیازهای تشکیلات و جنبش زنان برگزیده نمی شدند. در حالی که این کمیته با توجه به کمبودهای تئوریک موجود، باید در درجه ی اول، ضمن ارتباط وسیع و همه جانبه با خارج کشور، به جمع آوری منابع مورد نیاز و ترجمه ی آنها می پرداخت. به هر حال، نباید فراموش کرد که کمیته ی ترجمه نمی توانست از مشکلات عمومی ناشی از نبود برنامه ا ی دقیق و روشن بی بهره بماند.

هیئت تحریریه

در بررسی فعالیت دوره ی اول "اتحاد ملی زنان" به چگونگی انتشار روزنامه و مضمون آن اشاره کردیم. پس از آغاز فعالیت مجدد، با توجه به انتقادهایی که در مورد مضمون و خط مشی حاکم بر روزنامه مطرح گردید، تصمیم بر آن شد که به جای روزنامه، به انتشار یک مجله دست بزنیم. مجله ای که تا حد امکان برای زن های غیرسیاسی نیز قابل استفاده باشد. این تغییر مورد پذیرش قرار گرفت و حتی رابطین سازمان هم مخالفتی با آن نکردند. اختلاف ها در مورد مضمون مقاله ها زمانی شکل گرفت که چند شماره از مجله انتشار یافته بود و آنها دیگر قادر به ایجاد تغییرات کلی در آن نبودند. به هرحال، در بحث های اولیه پذیرفته شد که مجله شامل بخش هایی از قبیل سرمقاله، معرفی کتاب و شعر، ادبیات کودکان، بهداشت خانواده، آشپزی و خیاطی، بررسی مسائل حقوقی زنان، گزارش های مربوط به مسائل روز از قبیل مسکن، گرانی و... مقاله های ترویجی درباره ی مسئله ی زنان، ترجمه ی مقاله هایی در مورد جنبش های جهانی زنان، تعلیم و تربیت کودک و اخبار ایران و جهان و بالاخره بخش های متفرقه نظیر مصاحبه باشد.

اعضای هیئت تحریریه در شورای مرکزی انتخاب شدند و قبلاً اشاره کردیم که دو نفر رابطین سازمان هم در میان انتخاب شدگان بودند. در هیئت تحریریه، تقسیم کار صورت گرفت و هر یک از اعضاء بر حسب تمایل و توان خود، تهیه ی مطالب بخش هایی از مجله را بر عهده گرفت. البته آنها این کار را در رابطه با کمیته ها انجام می دادند. به طور مثال مقالات بهداشتی با همکاری کمیته ی امداد، بخش خیاطی با همکاری کمیته ی سوادآموزی و خیاطی و گزارش ها و اخبار و مقاله های ترویجی با همکاری کمیته ی تحقیق، مقاله های مربوط به جنبش های جهانی زنان با همکاری کمیته ی ترجمه و بخش تعلیم و تربیت کودک با همکاری کمیته ی معلمین و... تهیه می شدند. تهیه ی مطالب سایر بخش ها نیز بنا بر امکانات و موقعیت، به عهده ی عده ای از

اعضاء تحریریه محول می شد.

البته همانطور که در توضیح فعالیت های کمیته ها گفتیم، مشکلات کمیته ها و مغشوش بودن روابط تشکیلاتی در سطح کل "اتحاد"، اغلب موجب تأخیر در تهیه ی مطالب می شد. با همه ی اینها، در مدت یک سال، قبل از اوج گرفتن اختلافات درونی و دشوارتر شدن امکان چاپ مجله، توانستیم شش شماره انتشار دهیم. مهم ترین عامل در تأخیر انتشار هر شماره، مشکلات چاپ بود که در واقع می توان گفت از کنترل ما خارج بود. مسئولین چاپخانه که از هواداران سازمان بودند، حتی در صورت تحویل نسخه ی صفحه بندی شده و آماده ی مجله، انتشار اعلامیه ها و جزوه های سازمان را بر آن مقدم قرار می دادند و تعهدی در مورد کار ما احساس نمی کردند. تنها راه حل این مسئله، خودکفائی ما از لحاظ چاپ بود که نه از نظر امکانات مالی و نه از نظر شرایط امنیتی امکان پذیر نبود.

در ابتدای کار، اختلاف نظر چندانی درباره ی مضمون مقاله ها و خط مشی سیاسی بروز نکرد. رابطین سازمان به علت عدم توانائی، مسئولیت چندانی در تهیه ی مطلب نداشتند. یکی از آنها مسئول چاپخانه و دیگری مسئول تهیه ی مطلب بخش بهداشت مجله در ارتباط با کمیته ی امداد بود. نقش واقعی آنها شرکت در جلساتی بود که مقاله ها برای تصویب نهائی در آنها خوانده می شد. در شماره ی دوم، تنها اختلافی که به وجود آمد، مربوط به معرفی کتاب "جای خالی سلوچ" اثر ارزشمند محمود دولت آبادی و مصاحبه با عاطفه گرگین بود. در زمان تصویب این مطالب برای چاپ در نشریه، اعتراضی از سوی آنها صورت نگرفت. اما پس از شنیدن انتقادهایی از گوشه و کنار سازمان، تحت تأثیر قرار گرفتند و به انتقاد از چاپ این دو مطلب پرداختند. استدلال آنها برای مخالفت با مصاحبه با عاطفه گرگین، خط مشی سیاسی و مخالفت علنی وی با مرکزیت سازمان "فدائی" بود. گویا نظرشان این بود که حتی مصاحبه ها باید تنها با کسانی صورت گیرد که هم نظر آنها هستند. در پاسخ انتقاد آنها گفته شد که مصاحبه با سیمین دانشور و حتی طاهره صفارزاده نیز در دستور کار است؛ البته اگر خود آنها حاضر باشند (بعدها سیمین دانشور روی موافقی نشان نداد) و مسئله ی خط سیاسی آنها نیز مطرح نیست. به هرحال، زنان خوبست از نقطه نظرهای آنها و همه ی صاحب نظران دیگر در جامعه ی ایران باخبر شوند. گذشته از این، مجله ی متعلق به یک سازمان دموکراتیک زنان می تواند نظرات مختلف سیاسی را، اگر خلاف موارد منشور نباشد، درج کند. البته باید گفت سطح آگاهی سیاسی و دموکراتیک اکثر اعضاء و هواداران سازمان چنان نازل و تمایلات سکتاریستی شان (که در واقع تا حد زیادی ناشی از همین ناآگاهی بود) چنان نیرومند بود که این بحث ها تأثیر چندانی نداشت.

در مورد معرفی کتاب "جای خالی سلوچ" اثر دولت آبادی هم در واقع اصل استدلالشان

نظرات سیاسی دولت‌آبادی بود. اما پس از پاسخ ما به اعتراض مربوط به مصاحبه با عاطفه گرگین، آنها تنها مسئله ی عفونامه نوشتن در زندان رژیم شاه را علت مخالفت خود ذکر کردند. در این زمینه نیز بحث‌های مفصلی درگرفت مبنی بر اینکه معیارهای ارزیابی یک هنرمند با یک انقلابی حرفه ای متفاوت است و نباید مرزها را مخدوش کرد. در غیر این صورت به ناچار باید بسیاری از هنرمندان، آکادمیسین ها و بسیاری از افراد دیگر را که هر یک واجد استعدادها و ارزش های خاص خود هستند، کنار گذارد و به حساب نیاورد. صد البته که آنها این استدلال ها را نمی پذیرفتند و بر آن برچسب لیبرالیسم و روشنفکربازی می زدند. این دیدگاه سکتاریستی به خوبی نشان می داد که تا چه حد درک از زندگی واقعی و انسان های واقعی و حقیقی در میان عناصر جنبش ضعیف است. آنها نه از مردم، نه از هنر و نه از سیاست و ظرافت های کار سیاسی و مردمی کوچک ترین درکی نداشتند. اما به خود اجازه می دادند تنها با تکیه بر نام "فدائی" و گذشته ی مبارزاتی آن، در مورد همه ی افراد نظر دهند و حکم نهائی را صادر کنند. اغلب آنها جز رمان "مادر" و "چگونه فولاد آبدیده شد" و چند کتابِ مهر تأئید خورده ی دیگر، چیزی نخوانده بودند؛ اما به خود حق می دادند در مورد شایستگی هر هنرمند و هر نویسنده ای اظهار نظر نمایند.

علیرغم همه ی اختلاف سلیقه ها، تا هنگام شدت گرفتن اختلاف های مربوط به وابسته شدن "اتحاد" به سازمان "فدائی"، انتشار نشریه با آرامش ادامه یافت. تنها در این زمان بود که نغمه های مخالفت‌خوانی با موضوعات تهیه شده برای مجله آغاز شد. آنها بر اساس اعتقادشان به وابستگی "اتحاد" به سازمان "فدائی"، می خواستند نشریه ی ما نیز به صورت نشریه ی سازمان دانشجویان و دانش‌آموزان "پیشگام" یا در واقع نسخه ی بدل روزنامه ی "کار" درآید و تنها چیزی که مورد نظر آنها نبود، مسائل زنان اقشار مختلف و سطح آگاهی شان بود. آنها می خواستند بخش زیادی از مجله به مقالات سیاسی در مورد مسائل به اصطلاح روز، از قبیل شرکت ایران در کنفرانس پاکستان، مسئله ی گروگان ها، اختلاف های بنی صدر و حزب جمهوری، طغیان حزب خلق مسلمان در تبریز، جنگ گنبد و "دخالت عوامل شریعتمداری در سرکوب ترکمن ها"! و غیره اختصاص یابد. این نظر آنها با مخالفت سایر اعضای تحریریه روبرو شد و آنها عملاً نتوانستند کاری از پیش ببرند. ولی به انتقاد مداوم از مطالب نشریه و درخواست مکرر برای حذف بخش خیاطی و بهداشت و تحریک کردن هم نظران شان و حتی اقداماتی نظیر چاپ خودسرانه ی عکس چهار شهید ترکمن بر روی جلد مجله که قبلاً به آن اشاره کردیم، ادامه دادند.

با انشعاب "اقلیت" و "اکثریت"، اختلاف ها شدت گرفت. پس از انشعاب، تنها یک شماره ی نشریه در تابستان ۵۹ انتشار یافت و به این ترتیب اختلاف های سیاسی در نشریه کمتر

انعکاس یافت. به خصوص آنکه هنوز استحاله ی کامل به حزب توده انجام نگرفته بود و نظرات توده ای به طور علنی از طرف آنها ابراز نمی شد.

در انتهای بررسی فعالیت یک ساله ی هیئت تحریریه باید به این نکته مهم اشاره کنیم که علیرغم همه ی تلاش های ما برای همگانی کردن نشریه و گذشته از همه ی اختلاف های سیاسی موجود که مانع پیشرفت کار می شد، ما در انتشار یک نشریه ی مناسب برای زن ها ناموفق بودیم. پس از انتشار چند شماره ی مجله، در مورد مضمون و کیفیت نشریه یک نظرخواهی جمعی صورت گرفت. اعضای کمیته ها به درستی طرح می کردند که معلوم نیست مخاطب مجله چه کسی است؛ زیرا زنان کارمند، معلم، پرستار و به طور کلی زنان اقشار متوسط طالب مجلاتی نظیر "زن روز" هستند و به سوی مجله ی ما جلب نمی شوند و زنان طبقات پائین تر نیز اصولاً مجله نمی خوانند. این بحث چند جلسه ادامه یافت. اگرچه جمعبندی مشخصی از آن صورت نگرفت، اما به نظر می رسید که اکثریت پذیرفته اند که مخاطب اصلی مجله زنان کارمند، معلم یا کارگری هستند که دارای حداقل آگاهی اجتماعی اند و در مورد مسائل زنان حساسند (منظور هواداران جریان های سیاسی نبودند، چون اکثریت آنها اساساً به مسئله ی ویژه ی زنان اعتقادی نداشتند). البته در همین زمان پیشنهاد انتشار چند نشریه ی کم ورق تر جداگانه برای زن های کارمند و معلم و زنان محلات و کارگر، به صورت بولتن، داده شد که مورد قبول قرار نگرفت و در دوره ی بعد، با اجرای طرح غیرمتمرکز تشکیلاتی تصویب شد.

به نظر می رسد که علت عدم موفقیت ما در انتشار یک نشریه ی مناسب، عدم ارتباط کافی با اقشار مختلف زنان و جامعه و فقدان تجربه در امر تبلیغ و کار فرهنگی بود. برای انتشار یک نشریه ی همگانی با تیراژ بالا، آگاهی از مسائل ملموس و مشخص جامعه، شناخت از مکانیزم روانی زنان اقشار مختلف، خط و برنامه ی روشن فکری، کادرهای ورزیده و با تجربه ضروری بود. بدیهی است که "اتحاد" هنوز در آغاز راه بود و هیچیک از این عوامل ضروری را دارا نبود و به همین علت نمی توانست در این راه موفقیت چندانی کسب کند.

دوره ی سوم (آذر ۵۹ ـ خرداد ۶۰)

پس از خروج هواداران "اکثریت" از "اتحاد" در اواخر آبان ماه، تدارک انتخابات سالیانه بر اساس اساسنامه ی تصویب شده آغاز شد. بر اساس تجارب گذشته، تصمیم بر آن گرفته شد که قبل از انتخابات، کاندیداهای عضو هیئت نمایندگان که وظیفه ی تصویب برنامه و خط مشی کلی "اتحاد" را بر عهده داشتند، در همه ی کمیته ها حضور یابند و در مورد برنامه ی مورد نظر خود توضیح دهند؛ تا این بار، برخلاف گذشته، تا حد امکان انتخابات آگاهانه انجام پذیرد.

بدین ترتیب در مرحله ی اول، لیست اعضای "اتحاد" تهیه شد. معیار عضویت، سه ماه فعالیت مستمر و پرداخت حق عضویت بود. پس از سرشماری اعضاء، تعداد اعضای هیئت نمایندگان (متناسب با عده ی کل اعضاء) ۴۰ نفر تعیین شد. در این مقطع، اعضاء فعال "اتحاد" عبارت بودند از: هواداران "اقلیت"، "راه کارگر"، "جناح چپ"، "اتحاد چپ"، "جنبش کارگری" و تعداد نسبتاً زیادی از افراد عادی که تمایلات سیاسی خاصی به هیچیک از گروه ها نداشتند. در نتیجه ی بحث های طولانی چندماهه با هواداران "اکثریت" و روشن شدن نظرات جریان های سیاسی فعال در "اتحاد" در مورد ماهیت و وظایف سازمان های دموکراتیک، اختلاف نظر چندانی میان کاندیداهای گروه ها به چشم نمی خورد. طبق روال معمول در سازمان های دموکراتیک، گروه ها لیست کاندیداهای مورد نظر خود را ارائه دادند. در این لیست طبعاً به علت فضای نسبتاً مساعد حاکم بر روابط درونی "اتحاد"، علاوه بر نظرات سیاسی، شایستگی های افراد نیز مورد نظر قرار داده شده بود. انتخابات مرحله ی اول، یعنی انتخاب هیئت نمایندگان، روشن کرد که به علت حاکم بودن جّو سیاسی بر جریان انتخابات و نبود گفتگوی قبلی میان فعالین جریان های مختلف، عده ای از اعضاء فعال که از نظر سیاسی در اکثریت قرار نداشتند، حذف شدند. در عین حال عده ی نسبتاً زیادی از افراد منفرد برای هیئت نمایندگان برگزیده شدند که نتیجه اش مثبت بود. نتایج مرحله ی اول انتخابات تا حدی مورد اعتراض عده ای از اعضاء قرار گرفت. آنها به سیاسی بودن کامل انتخابات اعتراض داشتند و معتقد بودند شایستگی های فردی در نظر گرفته نشده.

به هرحال، مرحله ی اول انتخابات دوره ی سوم بدین ترتیب پایان گرفت. از اولین جلسه ی هیئت نمایندگان، دو تن از اعضای هیئت اجرائی قبلی، گزارشی از فعالیت یک ساله ی "اتحاد" ارائه دادند. پس از انتقاد به این دو ـ و به ویژه یکی از آنها ـ در رابطه با عملکردشان در گذشته، رابطه با سازمان "فدائی" و "اکثریت" و جریان برگزاری روز جهانی زن و رابطه با سایر جریان های زنان، بحث های مختصری در مورد تجارب گذشته، ضرورت تشکیلات غیرمتمرکز برای رفع موانع و مشکلات دوره ی قبل صورت گرفت. در این جلسه پذیرفته شد که برای جلوگیری از تداخل وظایف و حذف روابط مغشوش، لازم است شکل تشکیلاتی دبیرخانه ای را به آزمایش بگذاریم. برحسب نوع وظایف و فعالیت ها، دبیرخانه های مجزائی تشکیل دهیم که هریک تا حد امکان به صورت غیرمتمرکز و خودکفا عمل کنند و هماهنگی میان آنها از طریق مسئولین هر دبیرخانه، که اعضاء هیئت اجرائی را تشکیل می دهند، برقرار شود (لازم به تذکر است که طرح دبیرخانه ای بر اساس تشکیلات کنفدراسیون دانشجویان در خارج از کشور بود). بر اساس این طرح، در "اتحاد" باید ۵ دبیرخانه تشکیل می شد که عبارت بودند از:

دبیرخانه ی محلی (شامل کمیته های محلات و کارگری). در مورد این دبیرخانه، طرح محلی نیز در نظر گرفته می شد. یعنی کمیته های امداد و سوادآموزی در هم ادغام می شدند و کل منطقه ی تهران به ۳ بخش شرقی، غربی و جنوبی تقسیم می شد و کلیه ی فعالیت های امداد و سوادآموزی و خیاطی در گروه های محلی هر یک از بخش ها متمرکز می گردید و ارتباط میان بخش های مختلف توسط مسئولین آنها که تحت نظر مسئول کل (عضو هیئت جرائی) فعالیت می کردند، برقرار می شد.

چهار دبیرخانه ی دیگر عبارت بودند از: دبیرخانه ی شاغلین (شامل کمیته های کارمندی، معلمی، پرستاری)، دبیرخانه ی تبلیغات (شامل کمیته های تبلیغ و هنری)، دبیرخانه ی انتشارات (شامل کمیته های تحقیق، ترجمه، حقوقی و تحریریه) و دبیرخانه ی تشکیلات (شامل کمیته های مالی، ارتباطات، تدارکات).

هر دبیرخانه باید مسائل مالی، تبلیغی، توزیعی، تدارک محل و حتی در مواردی انتشار نشریه ی ویژه ی خود را سازمان می داد. هیئت دبیران یا اجرائی، تنها هماهنگ کردن فعالیت دبیرخانه ها را برعهده داشت. در این جلسات تصمیم گرفته شد که هر دبیرخانه، خود امکانات فعالیت علنی خود را از طریق تشکیل کلاس های سوادآموزی، خیاطی، مراکز درمانی، مراکز تهیه و فروش صنایع دستی و هنری یا عکاسی، دفتر وکالت و غیره، تدارک ببینند.

پس از مباحث اولیه پیرامون این مسائل و حصول توافق در مورد آنها، کمیسیون هایی برای بحث پیرامون برنامه ی هر دبیرخانه و ارائه ی طرح برنامه برای تصویب نهائی در هیئت نمایندگان تشکیل شد. تهیه ی برنامه ها در کمیسیون ها و تصویب آنها در هیئت نمایندگان، انتخابات شورای مرکزی و اجرائی یا هیئت دبیرخانه، حدود ۲ ماه یعنی تا بهمن ۵۹ به طول انجامید. برنامه های مصوب هیئت نمایندگان در رابطه با هر دبیرخانه را در بررسی فعالیت هریک از دبیرخانه ها توضیح خواهیم داد. اما قبل از آن لازم است به چند مورد اختلاف کلی در جریان انتخابات و تصویب منشور جدید اشاره کنیم.

در جریان تهیه پیش نویس منشور، در یکی از کمیسیون ها، طرح مسئله ی سرمایه داری وابسته در منشور مورد اختلاف قرار گرفت. عده ای اعتقاد داشتند که مسئله ی سرمایه داری وابسته و لزوم مبارزه علیه آن، هم سطح مبارزه بر علیه امپریالیسم و یک مسئله ی عمومی و دموکراتیک است. هواداران "اقلیت" شدیداً طرفدار این نظریه بودند و می خواستند بند مربوط به ضرورت مبارزه علیه سرمایه داری وابسته در منشور مطرح گردد اما گروه های دیگر از جمله "جناح چپ" و "راه کارگر" و عده ای از اعضاء منفرد معتقد بودند این مسئله یک موضع گیری ایدئولوژیک است و در منشور یک سازمان دموکراتیک نمی تواند مطرح گردد. البته اختلاف ها در مورد این

بند چندان شدید نبود و جدی هم گرفته نشد.

به هرحال، با توجه به جّو سیاسی حاکم در جلسات کمیسیون تدوین منشور، در این مورد که منشور باید کلی ترین چهارچوب های سیاسی یک جریان دموکراتیک را ترسیم نماید و تعیین موارد جزئی تر و دقیق تر به توافق های سیاسی میان جناح ها موکول شود، تا حدی توافق وجود داشت. به همین جهت علاوه بر منشور، موارد یک پلاتفرم سیاسی نیز مورد بحث قرار گرفت و تعیین شد.

یک مورد اختلاف دیگر، هنگام انتخاب اعضاء هیئت اجرائی بروز کرد و دلیل آن مخالفت هواداران "اقلیت" با انتخاب یکی از هواداران "راه کارگر" بود. پس از بحث و گفتگوی بسیار، اعضاء ۵ نفره ی هیئت اجرائی (دبیران) انتخاب شدند که دو تن از هواداران "اقلیت"، یک نفر هوادار "جناح چپ" و دو نفر منفرد بودند. پس از آن، هفت عضو تحریریه نیز انتخاب شدند.

پس از پایان انتخابات، در بهمن ماه ۵۹، فعالیت کمیته ها بر اساس برنامه های مصوب در هیئت نمایندگان آغاز گردید. این دوره از فعالیت تنها ۵ ماه به طول انجامید (از بهمن ۵۹ تا خرداد ۶۰) و با تهاجم سراسری رژیم اسلامی در ۳۰ خرداد ۶۰، نقطه ی ختمی به فعالیت این دوره گذارده شد. ۵ ماه، مدت بسیار کوتاهی برای اجرای برنامه ها، جمعبندی و کسب تجربه بود. اما ماحصل کار نسبت به دوره های قبلی به مراتب بهتر بود. این واقعیت در بررسی فعالیت دبیرخانه های مختلف در طول ۵ ماه فعالیت آنها روشن خواهد شد.

دبیرخانه ی محلی

این دبیرخانه شامل دو بخش محلی و کارگری بود. برنامه ی این دو بخش در کمیسیون محلی هیئت نمایندگان مورد بحث قرار گرفت. برنامه ی محلی که در انتهای دوره ی قبل مورد تأئید و توافق قرار گرفته بود، بدون بحث و گفتگوی زیاد تصویب شد. بر اساس این برنامه، منطقه ی تهران به سه بخش شرق، غرب و جنوب تقسیم شد. اما با توجه به نیروی موجود در بخش محلی که پس از بیرون رفتن هواداران "اکثریت" به نصف تقلیل یافته بود و با توجه به آن که در دوره ی قبلی عمده ی نیروی "اتحاد" در محلات جنوب تمرکز یافته بود، در بخش جنوب فعالیت بیشتری انجام شد و اقداماتی برای ایجاد مراکزی در شرق تهران نیز صورت گرفت. در غرب عملاً کاری انجام نشد. بر اساس طرح محلی، برای بخش جنوب و شرق یک مسئول تعیین شد. در بخش جنوب نیروهای "اتحاد" در چند محله فعالیت داشتند و برای هر یک از محلات نیز یک مسئول تعیین شده بود. اعضای هر گروه محلی جز مسئول گروه عبارت بودند از: خیاط و

دستیارش، پزشک و پرستار و دستیار آنها، معلم کلاس سوادآموزی و دستیارش، مسئول تبلیغ و توزیع و چند عضو توزیع، مسئول تدارکات و مالی گروه. اعضای این گروه در طی هفته، یک جلسه داشتند و مسائل و مشکلات محلی را بررسی می کردند و مورد بحث قرار می‌دادند. در بررسی فعالیت دوره ی قبل توضیح دادیم که طرح توزیع و تبلیغ غیرمتمرکز مورد بحث و تأئید قرار گرفته بود. از همین رو، در دوره ی جدید، پیش بینی شد که هر گروه محلی، خود افرادی برای توزیع و تبلیغ داشته باشد و آنها اعلامیه ها و نشریات را در محل مورد نظر توزیع کنند و یا بساط فروش کتاب و پوستر و غیره برپا کنند. حضور آنها در جلسات گروه محلی از نظر آشنائی به محل و اوضاع آن ضروری دانسته شد. فعالیت هر محله، جداگانه صورت می گرفت و تنها یک جلسه ی مشترک منطقه ای با هم داشتند. وظایف کلی هر گروه همان بود که در بررسی وظایف و برنامه های کمیته های سوادآموزی گفتیم. اما در طرح جدید، جزئیات چگونگی اجرای برنامه ها و چگونگی ایجاد رابطه با زنان محل نیز بحث شده بود. به طور مثال در مورد سوادآموزی لزوم استفاده از شیوه ی فرر طرح شد و جزوه ای نیز که در مورد این شیوه ترجمه شده بود، تکثیر شد و در اختیار گروه های محلی قرار گرفت. بر اساس این شیوه، سوادآموزی با استفاده از کلمات خاصی، مانند فقر و ثروت، کاخ و کلبه و حتی تصاویر جهت‌دار، داستان های کوتاه، تکه های بریده ی مجله ها صورت می گرفت. به کار گرفتن این شیوه موجب می شد که از سوئی علاقه ی زنان به کلاس افزایش یابد؛ چرا که مسائل مورد علاقه ی آنها، با به کار گرفتن کلمات معین، خودبخود طرح می شد و از سوی دیگر، شیوه ای مناسب برای آموزش سیاسی زنان به شمار می رفت.

وظایف گروه پزشکی نیز همان بود که قبلاً در مورد کمیته ی امداد شرح دادیم.

در این دوره، کلاس های خیاطی به علت استقبال زنان محلات بیشتر مورد توجه قرار گرفت. عده ای از اعضای "اتحاد"، آموزش خیاطی دیدند و متصدی دوره ی کلاس های خیاطی در محلات شدند. وظیفه ی آنها در این کلاس ها، علاوه بر آموزش خیاطی، همان وظایف مسئولان کلاس های سوادآموزی بود. در ضمن، پیش بینی شده بود که به تدریج امکاناتی برای تهیه ی چرخ خیاطی و بافتنی برای کلاس ها تدارک دیده شود تا زن های محل پس از طی دوره ی آموزشی، باز هم به آنجا رفت و آمد داشته باشند. به علاوه، تهیه ی گوبلن و آموزش کاردستی نیز در دستور کار قرار گرفت. قرار شد کاردستی زنان از طریق "اتحاد" به فروش برسد تا بدین وسیله ممر معاش برای آنها فراهم گردد. خواندن داستان های مجلات، برپا کردن بحث در مورد مسائل سیاسی روز و مسائل زنان، کمک به زن ها در امور خانوادگی و حقوقی و درمانی، از جمله وظایف مسئولان کلاس های خیاطی بود.

در ضمن، همه ی گروه ها موظف بودند در جلسات هفتگی در مورد مسائل محل گفتگو کنند و گزارش های سیاسی و خبرهای محلات را برای درج در نشریه ی محلی و کارگری ارائه دهند و در صورت لزوم، انتشار اعلامیه به نام "اتحاد" در مورد مسائل و مشکلات مبتلابه محل را درخواست کنند. این اعلامیه ها و نشریات می بایست در هیئت تحریریه دبیرخانه ی محلی- کارگری تهیه و تا حد امکان سریعاً برای توزیع در اختیار گروه توزیع و تبلیغ محلی قرار می گرفت.

علاوه بر این، هر گروه باید نیازهای خود را، اعم از وسائل کار نظیر چرخ خیاطی، میز، دارو و... و همچنین نمایشگاه عکس، فیلم، پوستر و... را مشخص می کرد تا دبیرخانه های دیگر -مثلاً تشکیلات و تبلیغات- آنها را تهیه کنند. البته مطابق با طرح غیرمتمرکز، باید هر دبیرخانه، خود بخش تبلیغات و تدارکات جداگانه و حتی نشریه ی جداگانه ای می داشت. اما در مراحل اولیه، هنوز این کار با توجه به محدود بودن نیروی انسانی و وسائل امکان پذیر نبود.

آموزش سیاسی اعضای دبیرخانه ی محلی و سایر دبیرخانه ها، شامل آموزش مسئله ی زنان و بحث سیاسی روز بود. مسئولین آموزش سیاسی در جلسه ی شورای مرکزی انتخاب شدند و برای جلوگیری از دوباره کاری، پیشنهاد شد که کلیه ی اعضای جدید "اتحاد"، قبل از ورود به دبیرخانه، به مدت یک ماه در کلاس های آموزشی جداگانه حضور پیدا کنند تا چهارچوب های کلی سازمان های دموکراتیک را بشناسند، تا حد امکان به جنبه های گوناگون مسئله ی زنان آشنائی یابند و پس از آن به گروه ها منتقل شوند.

چند ماه اول فعالیت محلی، از بهمن ماه تا اواسط اردیبهشت، به جابجائی افراد، تشکیل گروه های جدید از باقیمانده ی افراد کمیته های محلی و رسیدگی به وضعیتی که پس از خروج هواداران "اکثریت" از "اتحاد" به وجود آمده بود گذشت. در عین حال در این مدت آشکار شد که دیگر مشکل قبلی، یعنی نبود برنامه، مطرح نیست. بلکه مشکل اصلی کمبود افراد مجرب و آموزش دیده و امکانات مالی و تدارکاتی از قبیل پول برای اجاره ی محل های جدید، چرخ خیاطی و بافتنی و سایر وسایل لازم برای به راه انداختن کلاس ها، کمبود پزشک و پرستار و... است. به طور مثال، در همین دوره در نتیجه ی فعالیت نسبتاً جالب یکی از گروه های خیاطی و ایجاد رابطه ی وسیع با زنان محل، انتشار اعلامیه ای در مورد مسئله ی مسکن، طرح گردید. اما به علت نبود محل مناسب برای تکثیر اعلامیه و خرابی دستگاه چاپ، این کار با تأخیر بسیار انجام گرفت و عملاً بی فایده گردید. علاوه بر این، طی چند ماه فعالیت مشخص گردید که اگرچه جزئیات برنامه روشن است و نسبت به آن پذیرش همگانی وجود دارد، اما بعضی از اعضای دبیرخانه ی محلی، به علت کمبود تجربه و اطلاعات، چندان در اجرای آن موفق نیستند. به همین جهت تصمیم گرفته شد جزوه های متعددی مربوط به مسئله ی مسکن، تورم، بیکاری، امپریالیسم

به زبان ساده، با ذکر مثال های زنده، در گروه آموزش سیاسی تهیه شود و در اختیار اعضای گروه ها گذاشته شود. از طرف دیگر، تشکیل جلسات جمعبندی از تجارب کار توده ای برای آموزش مسئولین و فعالین گروه ها نیز مورد نظر قرار گرفت. این جلسات سه بار تشکیل شد و نتایج بحث های آن به صورت نکات آموزشی تدوین گردید. اما با توقف فعالیت "اتحاد" در خرداد ۶۰ کار ادامه نیافت.

در چند ماه اول، آموزش سیاسی به شیوه ی سابق در جلسات دو ساعته انجام می گرفت. اما پس از مدتی، به علت اتلاف وقت و رفت و آمد اعضای جدید به گروه ها، تصمیم گرفته شد به جای برگزاری جلسات، جزوه های آموزشی تهیه شود و در هر دبیرخانه نیز جلسات بحث و آموزش صرفاً تخصصی در رابطه با کار گروه ها تشکیل شود. تهیه ی جزوه های مربوط به مسئله ی زنان نیز در گروه آموزش سیاسی آغاز شد و در انتهای تابستان تقریباً به اتمام رسید.

در اواخر این دوره، مطالب اولین نشریه ی محلی و کارگری نیز تهیه شد و اولین گروه های تبلیغ محلی به توزیع و فروش نشریات گذشته "اتحاد" و اعلامیه ها مشغول شدند. اما متأسفانه فرصت ما برای فعالیت علنی به اتمام رسید و کار متوقف شد. روند کار ما در این دوره نشان می دهد که به تدریج و در نتیجه ی تجارب طاقت فرسا، به طرح نسبتاً درستی از سازماندهی و تشکیلات یک سازمان سیاسی دموکراتیک دست یافتیم. اما به علت آگاهی نداشتن به تجربه های مشابه و اصول سازماندهی این گونه سازمان ها، به خصوص در غرب، ما در واقع صرفاً با تکیه بر تجارب خودمان و صرف اوقات بسیاری که می توانست برای فعالیت های بیرونی صرف گردد، به این نتایج رسیدیم.

قبل از پایان دادن به بررسی فعالیت ۵ ماهه ی بخش محلی، لازم است به فعالیت کمیته ی خانه داری که عملاً وابسته به بخش محلی بود اشاره کنیم.

در اواخر سال ۵۹، اولین جلسات کمیته ی خانه داری با حضور عده ای از زنان خانه دار (حدود ۵ نفر) که توسط اعضای "اتحاد" معرفی شده بودند و مادران بعضی هواداران جریان های سیاسی بودند، تشکیل شد. در جلسات اولیه، بحث هایی کلی پیرامون وظایف و ماهیت سازمان های دموکراتیک و مسئله ی زنان صورت گرفت و چند کتاب در مورد مسئله ی زنان مطالعه شد. اکثر آنها بسیار علاقمند به فعالیت بودند و به خوبی مشکلات و مسائل زنان را درک می کردند. به جرأت می توان ادعا کرد که هریک از آنها به اندازه ی چندین نفر از اعضای جوان "اتحاد" فعالیت می کردند؛ به طور فعال در توزیع و پخش اعلامیه ها در میان آشنایان و محل خود شرکت داشتند و پس از آشنائی کلی به وضع "اتحاد"، تقریباً همه ی آنها در کلاس های خیاطی مشغول

به کار شدند. رشد آنها در زمینه ی درک مسائل سیاسی و مبارزه در راه کسب حقوق زن ایرانی، با توجه به خالی بودن ذهن شان از پیشداوری های روشنفکرانه، حیرت آور بود. انضباط و شور و شوق آنها برای شرکت در همه ی جلسات و برنامه های تبلیغی، الگوی جالبی برای اعضای دیگر شده بود. نتایج کار آنها در کلاس های خیاطی محلات نیز بسیار خوب بود. اکثر آنها به علت بالا بودن سن و تجربه ی قبلی، به شناخت نسبی از وضعیت زن ها (تقریباً تمامی آنها از خانواده های فقیر یا متوسط خرده پا بودند) می توانستند به سرعت با زنان کلاس رابطه ایجاد کنند. متأسفانه فعالیت آنها در "اتحاد" بیش از چند ماه به طول نیانجامید. اما حتی پس از پایان یافتن کار علنی "اتحاد" در خرداد ۶۰، آنها هنوز به تماس با اعضاء ادامه دادند و از هیچ نوع یاری کوتاهی نکردند.

کمیته ی کارگری

کمیته ی کارگری در این دوره نیز مانند دوره ی قبل با مشکلات بسیاری روبرو شد. اولین اختلاف نظرها در مورد برنامه ی این کمیته در جلسات کمیسیون محلی- کارگری هیئت نمایندگان شکل گرفت. یکی از اعضای کمیته ی کارگری که در جلسه ی شورای مرکزی به مسئولیت این کمیته نیز برگزیده شد، برنامه ی عجیبی را به کمیسیون محلی- کارگری پیشنهاد کرد که در این برنامه تشکیل کلاس های سوادآموزی و خیاطی برای کارگران زن، نمایش فیلم و برگزاری نمایشگاه های عکس در کارخانه ها، تشکیل هسته های سرخ میان زنان کارگر و... پیش بینی شده بود. جالب اینکه، مطرح کننده ی آن از هواداران متعصب "اقلیت" بود! طرح این برنامه موجب خنده و اعتراض کمیسیون شد و حتی یک نفر به شوخی مطرح کرد که گویا نویسنده ی برنامه باید یکی از هواداران "اکثریت" باشد که تصور می کند در یک جامعه ی انقلابی و تحت یک حکومت دموکرات خلقی زندگی می کند. به هر حال، این برنامه در کمیسیون مورد قبول قرار نگرفت و برنامه ی مختصر یکی دیگر از اعضای کمیسیون به بحث گذارده شد که در واقع همان برنامه ی قبلی کمیته ی کارگری بود که در اواخر دوره ی قبل تدوین شده و به علت بالا گرفتن اختلافات به طور کامل اجراء نشده بود. در این برنامه ی کوتاه مدت، تدارک محلی با پوشش علنی (مثل کلاس خیاطی) برای تشکل زن های کارگر، در یک محله که آنها در اوقات فراغت خود بتوانند در آنجا جمع شوند، توزیع و پخش اعلامیه های "اتحاد" در کارخانه ها و یا در مقابل سرویس های کارخانه، تهیه ی اعلامیه های ویژه در مورد مسائل زنان کارگر و توزیع حتی محدود آن در کارخانه ی مورد نظر، تهیه ی مقاله و خبر برای درج در نشریه ی کارگری- محلی، جلب زنان کارگر به شرکت در کلاس های خیاطی محلات و... پیش بینی شده بود. این برنامه ی

مختصر در جلسه ی هیئت نمایندگان مورد بحث قرار گرفت. اما به علت ادامه یافتن بیش از حد جلسات و خستگی اعضاء، وقت کافی برای بررسی کامل برنامه دست نداد و هیئت نمایندگان به طور سرسری از آن گذشت.

پس از تشکیل کمیته ی کارگری و پس از گذشت چند جلسه، اختلاف میان دو نظر آغاز شد و اوقات زیادی را هدر داد. در عین حال، در این دوره به علت کمبود وقت کارگران و برنامه ی خاموشی مربوط به جنگ، عملاً کار دیگری جز مباحثه در مورد برنامه نمی شد انجام داد. طی این مدت، یک اعلامیه در مورد اول ماه مه، یک اعلامیه ی کوچک در مورد مشکل زنان یکی از کارخانه ها و توزیع اعلامیه مربوط به معرفی "اتحاد" صورت گرفت که هر دو تأثیر بسیار مثبتی داشتند.

به علت جدیدالتاسیس بودن کمیته ی کارگری، آموزش سیاسی آن به سازمان های دموکراتیک اختصاص داشت. در برنامه ی آموزشی تخصصی اعضاء کمیته، میان مسئول کمیته و دبیر دبیرخانه ی محلی- کارگری اختلاف به وجود آمد. مسئول کمیته معتقد بود که کتب مربوط به سندیکاها و شوراها که توسط لنین و رهبران کمونیست تدوین شده، باید متون اصلی آموزش تخصصی باشند. اما دبیر معتقد بود که فعالیت اصلی کمیته ی کارگری سازمان زنان "اتحاد"، طرح مسائل ویژه ی زنان کارگر است و بقیه ی مسائل حاشیه ای هستند و نباید آموزش تخصصی به آنها اختصاص یابد. جالب آنکه نظر مربوط به آموزش کتاب های لنین، از طرف مسئول کمیته که هوادار "اقلیت" بود طرح شده بود. همین امر نشان می داد که او تا چه حد اصول سازمان دموکراتیک را پذیرفته است. به هرحال، این اختلاف به هیئت دبیران ارجاع داده شد، اما فرصتی برای حل آن به دست نیامد.

دبیرخانه ی شاغلین

همانطور که قبلاً اشاره شد، این دبیرخانه شامل کمیته های کارمندی، معلمین و پرستاری بود. اما طی ۵ ماه فعالیت این دوره، امکان تشکیل کمیته ی پرستاری، به علت تعداد محدود پرستاران به وجود نیامد و تنها کمیته های کارمندی و معلمین به فعالیت خود ادامه دادند.

کمیته ی کارمندی

برنامه ی این کمیته، در کمیسیون شاغلین هیئت نمایندگان مورد بررسی قرار گرفت. اما نظرات اعضای هیئت نمایندگان در مورد کمیته ی نمایندگی هماهنگ نبود. در بررسی فعالیت کمیته ی کارمندی در دوره ی قبل، به برنامه ی آن اشاره کردیم که شامل جذب کارمندان زن به "اتحاد"، توزیع اعلامیه ها و فروش نشریات در میان زنان کارمند، بررسی امکان برگزاری

نمایشگاه عکس و جلسات سخنرانی در ادارات، تهیه ی مقاله ها و اعلامیه های مشخص در مورد مسائل زنان کارمند، جمع آوری اخبار و گزارش های مربوط به آنها برای نشر در مجله ی "اتحاد" و... بود. در این مورد تصمیم گرفته شد که یک نشریه یا بولتن کوچک تر، خاص زنان شاغل، تهیه شود و توزیع این بولتن و اعلامیه ها به شیوه ی سابق توسط اعضای کمیته ی کارمندی صورت گیرد. یعنی در دبیرخانه ی شاغلین نیز مانند دبیرخانه ی محلی- کارگری، هیئت تحریریه ای تشکیل شود که این بولتن را پس از تأئید تحریریه ی دبیرخانه ی انتشارات کل "اتحاد" به چاپ برساند. اما مشکل اصلی کمیته ی کارمندی، همانطور که قبلاً اشاره کردیم، چگونگی ایجاد ارتباط وسیع تر با زنان کارمند و چگونگی تشکل آنها در "اتحاد" بود. زیرا به طور کلی با افزایش تعداد اعضای عادی "اتحاد" و گسترش فعالیت ها، مسئله ی محل تجمع و تشکل زنان در "اتحاد" به تدریج حادتر می شد. در این دوره عده ی بیشتری از زنان کارمند به "اتحاد" مراجعه کرده بودند و مسئله ی محل تشکیل جلسه برای این عده و کسانیکه در آینده جذب می شدند، با توجه به فضای غیردموکراتیک حاکم بر جامعه و فقدان امکانات علنی، به یکی از مشکلات اساسی تبدیل شده بود. به ویژه آنکه پس از جریان تحمیل حجاب اجباری، علاقه ی زنان کارمند به سازمان های زنان تا حد معینی افزایش یافته و بسیاری خواهان تماس با "اتحاد" شده بودند. البته قبلاً به طور کلی پذیرفته شده بود که در این دوره، تلاش وسیعی برای تهیه ی امکانات و پوشش های علنی فعالیت صورت گیرد؛ اما در مورد کمیته ی کارمندان، یافتن پوشش های علنی برای فعالیت تا حدود زیادی مشکل تر از سایر دبیرخانه ها بود. در این رابطه، دو نظر در هیئت نمایندگان طرح شد. یک نظر عنوان می کرد که تشکل زنان کارمند باید در خارج از جلسات "اتحاد" صورت گیرد. بدین طریق که هر یک از اعضای کمیته، با تلاش پیگیر و همه جانبه، با تعدادی از زنان کارمند ارتباط حاصل کند و ضمن ایجاد رابطه و رفت و آمد به خانه های آنها، به فعالیت و بحث پیرامون مسائل زنان و "اتحاد" دست بزنند. البته زن هایی که با آنها ارتباط گرفته می شد، می توانستند در جلسات و برنامه های رسماً اعلام شده ی "اتحاد" شرکت کنند و یا حتی موظف به شرکت در انتخابات شوند و پس از مدتی دارای کلیه ی حقوق اعضاء گردند. البته اگر امکان مجمع علنی وجود داشت، مسئله به این صورت طرح نمی شد. بحث مربوط به چگونگی تشکل زنان، در "اتحاد" در دوره ی قبل و در دوره ی جدید در هیئت نمایندگان طرح شده بود و همه تا حدودی این نکته را پذیرفته بودند که اصولاً توده های وسیع تر زنان که مورد توجه "اتحاد" هستند، بنا به موقعیت، سطح آگاهی و تمایلات خود نمی توانند مانند اعضاء فعال سازمان های دموکراتیک که در انتخابات برگزیده می شوند، عمل کنند و خواستن از آنها که در همه ی جلسات شرکت کنند، معقول نیست. مطالعه ی نشریات و اعلامیه ها، شرکت در

تظاهرات و میتینگ ها و شرکت در جلسات ماهانه و سخنرانی ها و انتخابات، برای آنها کافی و بسیار مثبت است. اما با توجه به اینکه امکان تجمع علنی برای تعداد زیاد زنان و شرکت دلخواه آنها در جلسات و سخنرانی ها، به علت جّو غیردموکراتیک حاکم بر جامعه امکان پذیر نبود، ارتباط نیمه علنی با زنان کارمند و کارگر و غیره طرح گردید.

فعالیت های چند ماهه ی کمیته ی کارمندی به طور خلاصه عبارت بودند از: مشخص نمودن خطوط و جزئیات برنامه ی کمیته ی کارمندی و توجیه اعضاء نسبت به آن، تهیه ی اخبار و گزارش های مربوط به زنان کارمند برای بولتن خبری که در این چند ماه به جای نشریه ی "زنان در مبارزه" چاپ می شد، توزیع اعلامیه ها و بولتن ها در مقابل ادارات و همچنین فعالیت های تبلیغی در مورد روز جهانی زن در ادارات و چند سخنرانی درباره ی قانون قصاص توسط یکی از اعضای کمیته ی حقوقی در دو اداره.

کمیته ی معلمان

برنامه ی کمیته ی معلمان تا حدود زیادی به برنامه ی کمیته ی کارمندی شباهت داشت. تعداد بسیار کم اعضای این کمیته پیشبرد این برنامه را دچار اشکال بسیار می کرد. به طور مثال، توزیع اعلامیه ها و بولتن خبری در مقابل دبیرستان ها و در میان معلم ها بسیار دشوار بود و اعضای کمیته اغلب ناچار بودند به توزیع بولتن "اتحاد" در کانون مستقل معلمان اکتفا کنند. جمع آوری اخبار مربوط به معلم ها، شرکت فعال در برنامه های تبلیغی ضد قانون قصاص و روز جهانی زن که به علت کمبود فرصت، بسیار مختصر اما مفیدتر از برنامه های سال قبل اجراء شد، از جمله فعالیت های اعضای معدود کمیته ی معلمان بود.

دبیرخانه ی تبلیغات و هنری

همانطور که در توضیحات کلی تغییر شکل تشکیلاتی "اتحاد" آمد، در شورای نمایندگان، طرح کلی دبیرخانه ای و یا به عبارت دیگر، طرح غیرمتمرکز برای کل تشکیلات "اتحاد" و منجمله کمیته ی تبلیغاتی و هنری، تصویب شد. البته با توجه به عملکرد خوب کمیته ی تبلیغ و هنری، روشن بود که این واحد همچنان به وظایف خود ادامه می دهد؛ اما تا حدودی از استقلال بیشتری برخوردار خواهد شد. وظیفه ی اساسی این دبیرخانه، ارائه ی خدمات تبلیغی و هنری به دبیرخانه های دیگر و همچنین انجام فعالیت های تبلیغی و هنری در رابطه با اهداف کلی "اتحاد" بود. در این دوره و طبق برنامه ی مصوبه ی جدید، تصمیم بر این گرفته شد که واحد تبلیغ و هنری ضمن ادامه ی فعالیت های گذشته ی خود، از جمله صفحه بندی بولتن، تهیه ی پوستر برای

فعالیت های مختلف، تشکیل نمایشگاه های عکس و برگزاری نمایش فیلم در محله ها و اداره ها، تهیه ی آرشیو عکس، برگزاری مراسم روز جهانی زن، آموزش آواز و سایر فعالیت های هنری به اعضاء و علاقمندان و... با توجه به مشکلات مالی و تدارکاتی و محل و مکان آموزش و فعالیت، بکوشد محلی علنی برای فعالیت های خود بیابد. مثلاً مغازه ی عکاسی یا کلاس نقاشی و طراحی. روشن بود که سرمایه ی لازم برای چنین کاری از حیطه ی توان "اتحاد" خارج است. اما تصور می شد که این محل در عین حال محل فعالیت و کسب درآمد برای افراد علاقمند نیز می تواند باشد. بهرحال، فرصت ما برای تحقق این برنامه و ارزیابی عملی بودن آن چندان نبود و در فرصت چند ماه فعالیت علنی باقیمانده، دبیرخانه ی تبلیغاتی و هنری تنها توانست فعالیت های معمول خود را ادامه داده و در عین حال برنامه ی وسیع تبلیغاتی و بسیار موفقی را در مورد قانون قصاص سازمان دهد. در واقع می توان گفت "اتحاد" تنها جریانی بود که توانست با شیوه ی مناسب و نسبتاً گسترده، تا حدی توجه مردم را به این لایحه جلب کند.

دبیرخانه ی انتشارات، تحقیق، ترجمه، حقوقی و تحریریه

همچنانکه در توضیح فعالیت های دوره ی قبل آمد، پس از بیرون رفتن هواداران "اکثریت"، "اتحاد" در مورد چاپ نشریه و حتی اعلامیه با مشکلات بسیاری که عمده ترین آنها عدم دسترسی به چاپخانه بود، روبرو شد. به همین جهت چاپ نشریه عملاً متوقف شد و تنها به انتشار بولتنی عمدتاً خبری که حاوی یک مقاله ی اصلی بود اکتفا شد. طبق برنامه ی مصوب در شورای نمایندگان دوره ی سوم، هر دبیرخانه ای موظف به انتشار بولتن مربوط به خود بود و چاپ مجله نیز به زمان مناسب و گرفتن امتیاز مجله ی علنی که به نظر نمی رسید امکان پذیر باشد موکول شد. بدین ترتیب کمیته ی انتشارات این دبیرخانه در این دوره ی بسیار کوتاه چند ماهه، علیرغم مشکلات بسیار، از جمله نداشتن محل مناسب برای ماشین پلی کپی، موفق به انتشار دو بولتن برای دبیرخانه ی شاغلین و تعدادی اعلامیه و همچنین چاپ لایحه ی قصاص و اعلامیه های مربوط به آن شد.

در این دوره، فعالیت های کمیته ی ترجمه همچنان به روال سابق ادامه داشت و ترجمه ی نوشته های کولنتای در مورد مسئله ی زنان در دستور کار کمیته ی ترجمه قرار گرفت. مطالب ترجمه شده در مورد جنبش های زنان در کشورهای مختلف که در دوره ی قبل پایان یافته بود نیز در اختیار اعضاء گذاشته شد. فعالیت های این کمیته و همچنین کمیته ی تحقیق که همان برنامه ی دوره ی قبل را ادامه می داد، به علت توقف انتشار مجله تا حدی با رکود روبرو بود. در عین حال فرصت بسیار کوتاه باقیمانده برای فعالیت علنی، امکان بهره برداری و تداوم کار این دو کمیته

را نداد. به ویژه آنکه هواداران "اکثریت" بخش مهمی از کارها و مطالب تحقیقی تهیه شده در کمیته ی تحقیق را با خود برده بودند. پایان فعالیت علنی، نقطه ختمی بر فعالیت های این دو کمیته گذاشت.

کمیته ی حقوقی که بخشی از دبیرخانه ی انتشارات تلقی می شد، در این دوره به همان شکل دوره ی قبل به کار خود ادامه داد. در جلسات شورای نمایندگان، تصمیم گرفته شده بود که هر دبیرخانه محل فعالیت خاص خود را داشته باشد و با استفاده از امکانات ویژه ی خود، تا حدودی پوششی علنی برای فعالیت هایش پیدا کند. در همین رابطه، قرار شد با استفاده از امکان تأسیس دفتر وکالت برای کمیته ی حقوقی، فعالیت های این دبیرخانه جریان و ادامه یابد. با توجه به اینکه انجام چنین کاری در نتیجه ی تغییرات روابط تشکیلاتی بر اساس طرح جدید غیرمتمرکز به زمان نیاز داشت، فعالیت کمیته های این دبیرخانه به همان شکل سابق ادامه یافت. کمیته ی حقوقی نیز به اجرای برنامه ی دوره ی گذشته که توضیح آن در صفحات قبل آمد، ادامه داد. این کمیته علاوه بر فعالیت های معمول، بخش مهمی از نیروی خود را در چند ماه فرصت باقیمانده، صرف توضیح و افشاء لایحه ی قصاص کرد. جزوه ی بسیار خوبی که بند بند این لایحه را مورد تفسیر و توضیح قرار می داد، تهیه شد که توسط دبیرخانه ی تبلیغات در فعالیت های تبلیغی به صورت وسیعی در میان مردم و به خصوص زنان توزیع شد.

دبیرخانه ی تشکیلات(مالی، ارتباطات، تدارکات)

وظیفه ی این دبیرخانه، متمرکز ساختن فعالیت های مربوط به تأمین منابع مالی و رسیدگی به دخل و خرج "اتحاد"، تدارک وسایل مورد نیاز بخش های مختلف و همچنین تنظیم ارتباطات خارجی "اتحاد" بود. در واقع این دبیرخانه ضمن ادامه ی فعالیت های گذشته ی کمیته های مربوطه، موظف شده بود بخش مهمی از وقت و انرژی خود را مصرف فعالیت هایی کلی تر و فراگیرنده تر کند. یعنی با مستقل شدن تدریجی دبیرخانه های محلی، تبلیغ و هنری و شاغلین و خودکفا شدن آنها از لحاظ هزینه ها و تأمین وسایل مورد نیاز خود که در برنامه های مصوب شورای نمایندگان در دوره ی سوم پیش بینی شده بود، وظایف دبیرخانه ی تشکیلات محدود به رسیدگی کلی به وضعیت مالی و وسایل و امکانات "اتحاد" و همچنین تأمین ارتباط "اتحاد" با سایر جریان های داخلی و خارجی می شد. طبعاً در چند ماهه ی کوتاه فعالیت پس از پایان یافتن جلسات شورای نمایندگان و آغاز فعالیت مجدد، هنوز محدود کردن وظایف و تغییر تشکیلات مطابق با طرح جدید امکان پذیر نبود. بنابراین کمیته های مالی، ارتباطات و تدارکات به ناچار به انجام وظایف گذشته ی خود و تغییر تدریجی شکل تشکیلاتی و منطبق کردن آن با

وظایف جدید پرداختند؛ تا زمانی که ۳۰ خرداد ۶۰ نقطه ی پایانی بر فعالیت علنی "اتحاد" در دوره ی سوم گذاشت.

دوره ی چهارم (۳۰ خرداد ۶۰ تا پایان سال ۶۰)

پس از بالا گرفتن بحران سیاسی و شدت یافتن تشنج و سرانجام سرکوب کامل آزادی های فردی و سیاسی در ۳۰ خرداد ۶۰، علیرغم اینکه حمله ای و هجومی به دفتر "اتحاد" صورت نگرفته بود، به علت درآمیختگی این جریان با گروه های سیاسی، به خصوص اعضای آن که عمدتاً از هواداران گروه های سیاسی بودند و وضعیت عمومی آنها به شدت از روند بحران های سیاسی تأثیر می پذیرفت، عملاً فعالیت علنی "اتحاد" پایان گرفت و ما ناچار به تعطیل دفتر "اتحاد" شدیم. عده ای از اعضاء فعال سیاسی، بنا به مصالح امنیتی، به ناچار رابطه ی خود را با "اتحاد" قطع کردند. عده ای از اعضاء عادی نیز مرعوب شرایط جدید شدند. البته عده ی نسبتاً زیادی از اعضای عادی که هراسی از خفقان سیاسی نداشتند و آن را خطری برای خود تلقی نمی کردند، همچنان مایل به ادامه ی فعالیت بودند. اما از آنجا که اکثر اعضای فعال "اتحاد" با جریان های مختلف سیاسی ارتباط داشتند، ادامه ی فعالیت علنی و در معرض خطر قرار گرفتن شان که در عین حال به معنای ایجاد خطر برای جریان سیاسی مربوطه بود، امکان پذیر نبود. بدین ترتیب، به علت همین درآمیختگی، امکان ادامه ی فعالیت و پیوند با آن عده ی زنان غیرسیاسی که صرفاً به انگیزه ی مسئله ی زنان به "اتحاد" آورده بودند، وجود نداشت. حتی هسته ی مرکزی "اتحاد" و کمیته ها که هنوز با هم ارتباط داشتند و می کوشیدند به نوعی فعالیت خود را ادامه دهند، به نحوی متناقض با فعالیت ها و اهداف سازمان دموکراتیک زنان، ناچار شدند ارتباط را تا حد ممکن به عده ای افراد فعال تر سیاسی و قابل اطمینان تر از نظر توجه به مسائل امنیتی و آشنائی به فعالیت مخفی محدود کنند.

در این دوره، پس از برگزاری چند جلسه با شرکت اعضای فعال و مسئولان امنیتی "اتحاد"، تصمیم گرفته شد که در هر دبیرخانه هسته های کوچکی با توجه به مسائل امنیتی شکل بگیرند و به فعالیت های گذشته، به صورتی محدودتر، ادامه دهند تا وضعیت کمی روشن تر شود. به طور مثال کلاس های سوادآموزی، خیاطی و همچنین گروه های امداد تا مدتی همچنان به کار خود ادامه دادند و با تشکیل جلسات محدود در خانه ها، کوشیدند فعالیت های خود را تنظیم کنند. در سایر دبیرخانه ها نیز با تعداد محدودتر اعضاء، همین وضعیت ادامه یافت.

در این دوره علاوه بر ادامه ی فعالیت ها به صورت محدود، خبرنامه های حاوی اخبار مربوط به سرکوب، به صورت دست نویس توزیع شد و وظیفه ی شعارنویسی بر در و دیوارها هم در دستور

کار قرار گرفت.

اما به تدریج، با گسترش یافتن سرکوب، بازداشت‌های وسیع و در خطر قرار گرفتن بیشتر افراد و حاکم شدن جّو پلیسی بر کشور، فعالیت‌ها محدود و محدودتر و تعداد افرادی که حاضر به ادامه ی فعالیت در این جّو بودند، کمتر و کمتر شد. علاوه بر این، شکست جریان های سیاسی در مقابله با سرکوب و مصاحبه های تلویزیونی و حاکم شدن فضای ارعاب و دلسردی و همچنین سردرگمی اعضاء که عمدتاً به شدت از فعالیت سیاسی و انقلابی و مترقی سر خورده بودند، عاملی بسیار مؤثر در پایان یافتن ارتباط ها و فعالیت‌ها شد. پس از مدتی، در نیمه ی دوم سال ۶۰، در واقع آنچه از "اتحاد" باقی مانده بود، دیدارهای گاه به گاه افراد و مسئولین با یکدیگر و رد و بدل کردن اخبار بود و در پایان سال ۶۰ دیگر اثری از همین ارتباط ها نیز باقی نماند.

* * *

بدین ترتیب با پایان گرفتن سال ۶۰، فعالیت سه ساله ی "اتحاد"، یکی از فعال ترین یا می توان گفت فعال ترین جریان های زنان پس از انقلاب نیز به پایان رسید. با مروری بر این سه سال فعالیت، به جرأت می توان ادعا کرد که علیرغم نارسائی ها و نقصان هایی که در ذات این جریان متناقض بود، عملکرد آن رویهم رفته مثبت و تجربه ای با ارزش در زمینه ی فعالیت های مربوط به مسئله ی زنان بوده است. تهیه ی این جزوه، آخرین تلاش عده ای از مسئولین این جریان برای بهره برداری از این تجارب و شناخت نواقص و کمبودها و مهم تر از همه تناقض های ماهوی آن است. باشد که این نوشته برای کسانی که می خواهند از "گذشت روزگار" بیاموزند، یاری دهنده باشد.

نقدی بر "گزارشی از فعالیت سه ساله‌ی اتحاد ملی زنان"

گفتگو با شهین نوائی *

شهین نوائی، متولد ۱۳۲۱، دکترای حشره‌شناسی از آمریکا. عضو کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در آمریکا، پس از بازگشت به ایران در مقطع انقلاب، به کار تدریس در دانشگاه، در گروه پزشکی دانشگاه تهران پرداخت. او از بنیانگذاران "اتحاد ملی زنان"، عضو "شورای مرکزی"، "هیئت اجرائی"، "هیئت تحریریه" و نیز در تمام طول فعالیت این سازمان، مسئول ارتباطات بود. پس از انشعاب در "سازمان چریک‌های فدائی خلق"، در زمینه‌ی مسائل زنان با "اقلیت" همکاری کرد. در خارج از کشور، در هیچ تشکیلاتی عضو نبوده، ولی همواره در مورد مسائل زنان کار متشکل کرده است. شهین نوائی در پنجمین کنفرانس "بنیاد پژوهش‌های زنان ایران" تحت عنوان "زن و سیاست در ایران" (لس‌آنجلس، ۱۹۹۴)، سخنرانی‌ای در مورد "تجربه‌ی سازمان‌های زنان ایرانی بعد از انقلاب" ایراد کرد که بخشی از آن به "اتحاد ملی زنان" اختصاص داشت.

س: آیا به نظر تو این "گزارش"، در مجموع، فعالیت سه ساله‌ی "اتحاد" را به درستی گزارش می‌دهد یا نه؟ اگر نه چرا؟ ضعف عمده‌ی آن را در چه می‌بینی؟

---

* در مورد "گزارشی از فعالیت سه ساله‌ی اتحاد ملی زنان" که بخش نخست این مجموعه را به خود اختصاص داده، در میان دست‌اندرکاران "اتحاد" اتفاق نظر وجود ندارد (ن. ک. به پیشگفتار). گفتگوی‌مان با شهین نوائی با این هدف صورت می‌گیرد که هم نظرات او را در مورد "گزارش" بشنویم و هم نگاهی متفاوت به تجربه‌ی "اتحاد" را بازتاب دهیم.

ج: این نوشته، تا آنجا که شکل تشکیلاتی "اتحاد"، یعنی ساختار، کارکرد کمیته ها و... را بررسی می کند، درست است. البته در جزئیات بعضی مسائل وارد نمی شود؛ از جمله نحوه ی کارکرد "شورای مرکزی" و بعضی بخش های دیگر. هدف گزارش این است که این مسائل را منعکس کند. اما جا به جای آن، درباره ی مسائل مختلف تحلیل ارائه می شود. البته، این یک نوشته ی تحلیلی نیست. بلکه اظهارنظر است و نکته وار مسائل را طرح می کند و من با اکثر قریب به اتفاق تحلیل هائی که ارائه می شود، توافق ندارم. چند نمونه می آورم. یکی در مورد نظری که درباره ی زنان کارمند و نحوه ی کارشان ارائه شده. مثلاً گفته شده که زنان کارمند فاقد آگاهی و تجربه ی لازم در زمینه های سیاسی و دموکراتیک بودند؛ یا اینکه فاقد شور و علاقه و تحرک بودند.[1] در حالیکه اصلاً این طور نبود. یا در مورد کمیته ی زحمتکشان می گوید چون اعضای آن از خرده بورژوازی بودند، درک مبارزاتی نداشتند.[2] این نظر را هم من قبول ندارم. یک نمونه ی دیگر، در مورد جریانات سیاسی مانند "حزب توده" یا "اکثریت" است و گفتن اینکه برخوردهای آنان به خاطر عدم آگاهی بود. من با این نظر نیز توافق ندارم. این مسئله ربطی به عدم آگاهی و شناخت نداشت. بلکه به علت نگاه و برخورد آنها به حکومت و بهای کمی بود که به کار دموکراتیک، به ویژه مسئله ی زنان می دادند. یا یک نمونه ی دیگر، بحث در مورد فرهنگ غربی است. هیچوقت بحث "اتحاد" این نبود که زنان اقشار متوسط تحت نفوذ فرهنگ مصرفی غرب هستند. شاید عده ای از کسانیکه با اتحاد" کار می کردند، چنین درکی داشتند. ولی ما برعکس، شدیداً پافشاری می کردیم که زنانی که به "اتحاد" می آیند، روسری به سر نکنند و...؛ در حالیکه آن روزها این کارمُد بود. از آنها می خواستیم که نحوه ی لباس پوشیدن شان از آنچه که آن روزها میان چپ ها رایج بود، متفاوت باشد.

س: اما در محلات با روسری می رفتند.

ج: از یک زمانی به بعد. اوایل نه. اتفاقاً در محلات، آن جاهائی کار موفق بود که زنان با سر و وضع معمولی خودشان می رفتند. موفق ترین کلاس ها را ـ سوادآموزی یا خیاطی ـ کسانی داشتند که با لباس معمولی ـ مثل کارمندها ـ به محلات می رفتند و نه به شکل "پیشگامی". در مورد کار در کارخانه ها هم همینطور بود. آن زمانی کار موفق بود و آدم ها جلب می شدند که زنان لباس مرتب و حتی شیک می پوشیدند. آنها بساط می گذاشتند، با کارگرها بحث می کردند و... خیلی از زنان کارگر خودشان هم آرایش داشتند. اینها را ما در تجربه ی شخصی خودمان دیدیم.

۱ـ برای مثال، ن. ک. به "گزارش"، دوره ی سوم، بخش شاغلین، کمیته ی کارمندی و کمیته ی پرستاری
۲ـ برای مثال، ن. ک. به "گزارش"، بخش زحمتکشان، کمیته ی امداد

بحثی که در "اتحاد" وجود داشت این نبود که این چیزها (آرایش، لباس شیک...) فرهنگ منحط غربی است. من خودم این بحث را قبول نداشتم. شاید اینجا و آنجا، این حرف ها نکته وار مطرح می شد؛ و کسانی هم بودند که به چنین چیزهائی اعتقاد داشتند. ولی این نظر، برخلاف آنچه در این نوشته آمده، نظرِ غالب بر "اتحاد" نبود. این ها، و مواردی مشابه، از اشکالات این گزارش است.

س: نسرین بصیری می گوید که سه چهار نفر از اعضای اجرائی در نوشتن این متن شرکت داشته اند.

ج: این نوشته مربوط به آن دوره ای است که دیگر من در ایران نبودم. اواخر سال ۶۰ و اوایل سال ۶۱ که ما جمع می شدیم که (نسرین هم به آن اشاره می کند) روی "خبرنامه" کار می کردیم، نه روی این گزارش. این گزارش مربوط به دوران بعد است. درست به یاد دارم چه تاریخی آن را دریافت کردم. در نتیجه همزمان کردن این نوشته با "خبرنامه" ها ـ آنطور که نسرین مطرح می کند ـ صحیح نیست. من نمی توانم بگویم چه کسانی آن را نوشته اند. حتی خود نسرین هم درست یادش نیست. بخش آخر متن با تأخیری چند ساله نوشته شده. نویسنده ی "گزارش" در نامه ای که همراه این بخش آخری برای من فرستاد، تأکید می کند که این قسمت توسط چند نفر نوشته شده است.[۳]

س: نظرات خود نویسنده هم در طرح مسائل تأثیر داشته؟

ج: مسلماً نظر نویسنده در اینجا و آنجا آمده. اگر من هم می خواستم بنویسم، اینجا و آنجا نکاتی می آوردم. اما مشکل اصلی این است که این متن به برخی مسائل خیلی کم می پردازد، مثلاً به کار "کمیته ی کارمندی"، یا "کمیته ی هنری". گفته می شود که ما با زنان کارمند رابطه نداشتیم. در حالیکه این درست نیست. از ابتدا، بیشترین گروهی که به ما مراجعه کردند، زنان کارمند بودند. در "سمینار پیش نویس قانون اساسی" که یک کار مشترک با سایر گروه ها بود و از موفق ترین برنامه های "اتحاد" ـ که در گزارش به آن اشاره نشده ـ زنان کارمند بسیاری، حتی از ادارات کوچک هم شرکت کرده بودند. از نزدیک به چهل گروه زنانی که در ادارات شکل گرفته بودند، نماینده فرستاده شد که بسیار هم فعال بودند. کافیست به پیام هایی که فرستاده شد و یا به کسانی که آمدند و متنی را خواندند، توجه شود تا وسعت این جریان روشن گردد. ما به عنوان مسئولین "اتحاد ملی زنان" کفایت این را نداشتیم که این زنان را جذب کنیم.

۳ـ ن. ک. به یادداشت ویراستار

س: چرا؟ چون نیرو وجود نداشت و یا اینکه درک این بود که عمدتاً باید به زنان زحمتکش پرداخت؟

ج: من از شخص خودم می گویم که با همه ی این زن ها مصاحبه کرده ام؛ زیاد هم مورد برخورد بودم که چرا اصلاً با کسانیکه "شیک" لباس می پوشند و می آیند به "اتحاد" حرف می زنم...

س: وقتی این تیپ زنان به "اتحاد" می آمدند، به آنها بد برخورد می شد؟

ج: بله. نمی گویم از سوی همه. مثلاً اگر کسی آرایش کرده بود، برخورد نادرستی می کردند. به خصوص بچه های جوان تر. یا وقتی زنی سیگار می کشید، اوایل به او اعتراض می کردند؛ حتی به خود ما که از مسئولین بودیم. در حالیکه به نظر من کارمندان زن آماده ترین زنان بودند برای فعالیت. در این مورد ما همیشه اختلاف نظر داشتیم. من نظرم این بود (البته تنها من نبودم) که باید آماده ترین بخش را جذب کنیم که اتفاقاً زنان کارمند و معلم هستند. عده ای کارگرزده بودند (که اغلب هم دانشجو بودند و کارگر نبودند) و می خواستند با کارگران ارتباط پیدا کنند. در حالیکه کار کردن در جهت خواسته های زنان کارگر به این معنی نیست که باید به دنبال عقب مانده ترین زنان جامعه راه افتاد. باید آماده ترین بخش جامعه را جذب کرد و یک برنامه ی مترقی را پیش برد. این برنامه، خواه ناخواه، خواسته های زنان کارگر را نیز دربر می گیرد. زنان کارمندی که به "اتحاد" مراجعه می کردند، بسیار بودند و زنان بسیار باکفایتی هم بودند. بسیاری شان در شرکت نفت، سازمان برنامه و... کار می کردند. برخی مترجم های زبردستی بودند و...

س: آیا در "اتحاد" می ماندند؟

ج: نه نمی ماندند. چرا که اصولاً ما امکان و کیفیت جذب شان را نداشتیم.

س: چرا؟

ج: نیرو کم بود و تجربه نداشتیم. این زنان در واقع می خواستند که سازمان پیدا کنند؛ می خواستند تکیه گاهی داشته باشند. وقتی با آنها مصاحبه می کردم، می گفتم شما خودتان هستید که باید این تکیه گاه و سازمان را بسازید. این زنان با کیفیت بودند، ولی سازمان ده نبودند. ما هم نتوانستیم و ظرفیت نداشتیم که رابطه با آنها را ادامه بدهیم. تجربه نداشتیم. خودمان، روز به روز، تجربه می کردیم و یاد می گرفتیم. هیچ کدام مان، وقتی کار در "اتحاد" را شروع کردیم، با وجودی که مسئله برایمان مهم بود، تجربه ی کاری نداشتیم. از گذشته هم تجربه ای به ما منتقل نشده بود که بتوانیم از آن استفاده کنیم. تازه ما بهترین ها بودیم. چون تجربه ی کار در "کنفدراسیون دانشجوئی" را داشتیم. تعدادی از اعضای اولیه ی "اتحاد" این تجربه را داشتند و این خیلی باارزش بود. از همان ابتدای کار، حتی در چگونگی تشکیل "اتحاد" هم تجربه ی

"کنفدراسیون" تأثیر داشت. ولی ما بیش از این چیزی نداشتیم. خیلی وقت ها بحث هایی نظری پیش می آمد که به نظرم خیلی مسخره بود. فکر می کردم ما داریم بهترین روزها و فرصت ها را از دست می دهیم. باید سعی کنیم هرچه بیشتر در این دوره تجربه کسب کنیم. برای بعضی ها این بحث ها حیاتی بود؛ در حالیکه نمی بایست برای یک تشکل زنان چنین باشد. اگر با فاصله ی بیشتری به قضیه نگاه می کردیم و با یک چشم انداز گسترده تر، این بحث ها اصلاً تعیین کننده نبود. خصوصاً اینکه برخی از افراد با این بحث ها، کار را رها می کردند و می رفتند. مثلاً بحث زیادی درمی گرفت بر سر اینکه آیا در این اعلامیه گفته شود حجاب ارتجاعی است یا اینکه به جای ارتجاعی واژه ی دیگری را باید به کار گرفت. بحث ها در این حد بود. واقعاً مسخره بود. البته اگر به آن روزها فکر کنیم، می بینیم که این بحث ها برای برخی چنان حیاتی بود که طرح نشدن شان امکان نداشت.

س: "اتحاد" اتفاقاً زیاد به حجاب برخورد نکرد. چرا؟

ج: برای اینکه باید اکثر بچه های "اتحاد" را مجبور می کردی که روسری شان را بردارند! می گفتند این مسئله ی زنان نیست. ما می گفتیم اولاً که هست و ثانیاً شما باید با هر اجباری برخورد کنید. درگیری هایی که وجود داشت، از این نوع بود. حساسیت کافی وجود نداشت و عدم برخورد هم از همین جا ناشی می شد. مسئله ی دیگر این بود که زن های "اتحاد ملی زنان" نمی دانستند به چه چیزهایی باید جواب بدهند. خُب، مسئله ی حجاب مهم بود. ولی چه می بایست می کردیم؟ چه برنامه ای باید اجرا می کردیم؟ یادم هست وقتی که تظاهرات جلوی نخست وزیری پیش آمد (تیر ۵۹)، عده ای مخالفت می کردند و می گفتند تحت عنوان "اتحاد" شرکت نکنیم. فردی شرکت کنیم (اینها کسانی بودند که بعداً با "اکثریت" رفتند). برایشان مهم این بود که علیه دولت موضع گیری نشود. اما مسئله ی بسیار مهم تر این بود که حتی آنها هم که شدیداً موافق شرکت بودند، نمی دانستند چه باید بکنند. در تظاهرات شرکت می کردیم برای چه کاری؟ برنامه نداشتیم. سردرگم بودیم. اگر برای خود ما مسائل روشن بود، به هیچ وجه موضع گیری "فدائی" ها نمی توانست تعیین کننده باشد. ما اگر به اندازه ی کافی کارآئی داشتیم، خودمان مسائل را پیش می بردیم. ممکن بود بین مان درگیری و بحث هم پیش بیاید. طبیعی است. اما حالا که به این تجربه نگاه می کنیم، باید به خودمان هم برخورد کنیم و ببینیم مشکل چه بود؟ مشکل ما این بود که در مورد این مسائل نه برنامه ی روشنی داشتیم و نه سیاست روشنی برای پیشبردش. حتی در مورد مسئله ی حجاب.

س: چرا در متن گزارش به این نکاتی که تو مطرح می کنی کم برخورد شده؟

ج: نویسنده با برخی کمیته ها (کارمندی و...) کار نمی کرد. او بیشتر به کمیته ی محلات

پرداخته و مسائل و مشکلات آن را مطرح کرده؛ که البته درست هم هست. چرا که نویسنده در آنجا کار می کرده و در جریان درگیری های آن بوده. این هم درست است که اکثر هواداران جریانات چپ در این کمیته فعال بودند و بین شان درگیری نظری هم به وجود می آمد. نویسنده از درگیری های خودش با "فدائی" ها حرف می زند. اما من اصلاً در جریان بخشی از مسائل و مشکلاتی که در این متن مطرح شده، نبودم و هیچ اطلاعی نداشتم. مثلاً در مورد بحث "هسته ی سرخ"[۴] و یا برخی بحث هایی که در جلسات سیاسی این کمیته آمده.

س: تو اصلاً با کمیته ی محلات ارتباط نداشتی؟

ج: چرا داشتم. ولی مسئول آن نبودم. بنابراین کمتر از نویسنده ی "گزارش" با آنها در تماس بودم. خیلی کمتر. گاه به گاه، به جلسات آموزش سیاسی شان می رفتم. ما تمام روزهای هفته غیر از جمعه، در "اتحاد" جلسه ی آموزش سیاسی داشتیم. درباره ی مسائل مختلف روز یا مسائل زنان. بخشی از این بحث ها، در آن جلسات سیاسی طرح می شد. اما نه همه ی آنچه در این "گزارش" آمده. بنابراین من در جریان آنها نبودم. مثلاً در مورد رابطه با سازمان "فدائی". من چنین رابطه ای را که اینجا شرح داده می شود، با "فدائی" ها نداشتم. البته من تا پیش از انشعاب با "سازمان چریک های فدائی خلق" کار نمی کردم. دلیل کار نکردنم هم این بود که از ابتدا برای من خیلی مهم بود که روی مسائل زنان کار کنم؛ و اصولاً پس از جلسات اول تماس با مسئولین "فدائی" (بعد از تظاهرات ۸ مارس ۵۷)، به این نتیجه رسیدیم که اینها از دلمشغولی های ما خیلی به دورند. البته کسانی هم بودند که اصرار داشتند که تماس ادامه یابد. می گفتند باید صحبت را ادامه داد. اما برای برخی از ما از همان جلسات اول روشن شده بود که "فدائی" ها نه می توانند و نه اصولاً می خواهند که درگیر مسئله ی زنان شوند. بنابراین ما استقلال خود را از همان ابتدای کار اعلام کردیم. اکثر کسانی که در آغاز کار به "اتحاد" پیوستند، هوادار "فدائی" نبودند. هرچند که از هواداران "فدائی" هم تعدادی بودند. بعد از مدتی که رابط تعیین کردند، زنان دیگری را هم برای کار کردن به "اتحاد" فرستادند.

س: در گزارش آمده که یک بار به اعضاء فرمی داده شد برای تحقیق در مورد دلایل همکاری با "اتحاد". ۹۰٪ افراد پاسخ داده بودند که به دلیل کار سیاسی و یا رابطه ی سیاسی با "فدائیان" به "اتحاد" آمده اند.

ج: الان دقیقاً به خاطر نمی آورم نتیجه ای که از آن پرسشنامه ها گرفته شد چه بود. ولی این ۹۰٪ می تواند متعلق به مقطع انشعاب "اکثریت" و "اقلیت" بوده باشد. در این زمان بحث

۴ـ برای مثال ن. ک. به بخش مربوط به نشریات در "گزارش"

حادی در رابطه با کارکرد سازمان های دموکراتیک وجود داشت. در آن موقع "فدائی" ها تعداد زیادی را به "اتحاد" فرستادند. به طوری که باعث شد کارها بهم بریزد.

س: به چه هدفی این کار را کردند؟

ج: به نظر من آن موقع تکلیف شان را هنوز روشن نکرده بودند. نمی دانستند با "اتحاد" چه می خواهند بکنند. چون تا ۵ ماه پس از انشعاب، طرفداران "اکثریت" هنوز در "اتحاد" بودند. بحث زیادی بر سر سازمان های دموکراتیک و نیز بر سر دولت طرح بود. می توانم بگویم تنها جائی که بحث کاملاً باز بود "اتحاد" بود. حدسم این است که در این مقطع هدف "فدائیان" ("اکثریت") این بود که "اتحاد" را در دست خود قبضه کنند. برای همین هم تعداد زیادی را به "اتحاد" فرستادند.

س: سازمان "فدائی" که به طور کلی توجه زیادی به مسائل زنان و "اتحاد" نداشت. چرا یک مرتبه در این دوره اهمیت "اتحاد" برای "فدائی" ها زیاد شد؟

ج: به هرحال "فدائی" ها همیشه به "اتحاد" به عنوان یک امکان توجه داشتند. در "گزارش" هم به این مسئله اشاره شده. چون امکان خیلی خوبی هم بود. تماس های وسیع و زیادی داشت که می شد از آنها استفاده کرد. در مورد رابط "فدائی" هم (که در "گزارش" زیاد از او صحبت شده) بگذار من تجربه ی خودم را بگویم. من از ابتدا تا آخر کارِ "اتحاد"، مسئول ارتباطات بودم. بعد از دوره ای البته دو نفر شدیم. علاوه بر اینکه مسئول ارتباطات خارجی "اتحاد" بودم، با تمام کسانی هم که برای فعالیت به "اتحاد" مراجعه می کردند مصاحبه می کردم و از آنها می پرسیدم که چه می کنند و چه علاقی دارند و... تا بتوانیم آنها را در کمیته ها سازماندهی کنیم. وقتی رابط "فدائی" ها آمد، با او هم مصاحبه کردم...

س: چطور به یکباره چنین رابطی را پذیرفتید؟

ج: ما نپذیرفتیم. درِ "اتحاد" باز بود. هرکسی می توانست بیاید. ما که کار مخفی نمی کردیم. علنی بودیم و همیشه دفتر داشتیم. به هرحال. اول یکی از رابطین آمد، بعد یکی دیگر. اولی گفت که طرفدار شریعتی بوده و چون یک کتاب شریعتی خوانده، در زمان شاه دستگیر شده. در زندان طرفدار "سازمان چریک های فدائی خلق" می شود و در زمان قیام آزاد می گردد. از کتاب های چپ، "چه باید کرد" را شروع کرده و هنوز تمام نکرده بود. می گفت که "فدائی" ها او را برای کار به "اتحاد" فرستاده اند. از او پرسیدم خودش آیا علاقه ای به کار زنان دارد. گفت علاقه ای ندارد. به او گفتم اگر علاقه ای نداری، اینجا نیا! این حرف را البته به خیلی های دیگر هم زدم. بعضی ها می رفتند و بعضی ها برعکس می ماندند. به او گفتم اگر اصرار داری که در "اتحاد" کار کنی، من به تو یک لیست مطالعاتی می دهم. باید شروع به مطالعه کنی. وگرنه دلیلی ندارد

اینجا بمانی. میان من و او همیشه دیالوگ برقرار بود. از او در مورد مطالعاتش می پرسیدم. بعد از مدتی، به من گفت که یکی از رفقای ما دلش می‌خواهد ترا ببیند و با تو صحبت کند. پذیرفتم. حدس می‌زنم کسی که با او ملاقات کردم، مسئول همین رابط در سازمان بود. او را دیدم و با او بحث کردم. بحث بر سر سازمان های دموکراتیک بود. ضمناً در مورد لیست مطالعاتی از من سؤالاتی کرد. به نظر نمی‌رسید که آشنائی چندانی با مسائل زنان داشته باشد.

درگیری هایی که در "گزارش" از آنها صحبت می شود، خود نویسنده درگیرشان بود. در واقع به نظر می‌رسد که سخنگوی "فدائیان" در "اتحاد"، به نوعی خود نویسنده ی گزارش بود، نه رابطین. آنها در چنین سطح و موقعیتی نبودند که در بحث ها شرکت کنند. به عبارت دیگر، پیش برنده ی سیاستی که "فدائیان" تعیین می کردند و رابطین ابلاغ می کردند، نویسنده ی همین گزارش بود. چون آدم باکفایت و بسیار فعالی بود. خود او بود که بیشتر درگیر موضع گیری ها و بحث های سیاسی می شد. البته بر اساس مطالب این گزارش، معلوم می شود که خود او هم بخشاً مخالف آن بحث ها بوده است.

س: شما به عنوان یکی از کسانی که به هرحال مرتب در "اتحاد" بودید، این درگیری ها و بحث ها را اینطور که نویسنده ی گزارش آورده حس نمی کردید؟

ج: طرف این بحث ها ما نبودیم. همانطور که در متن آمده، رابطین در جلسات، خیلی کم بحث می کردند. مسئولیتی هم نداشتند. چون زندگی مخفی داشتند، اساساً در بسیاری از فعالیت های علنی درگیر نمی شدند و بحث هم نمی کردند. آنها در واقع نظر نداشتند، موضع داشتند. مجری و پیشبرنده ی بحث ها اغلب خود نویسنده ی "گزارش" بود. به همین علت نیز درگیر این مسائل بود و فشار فوق العاده ای هم به او وارد آمده. یادم می‌آید که بعدها، در درگیری های مفصل مقطع انشعاب، به من می گفت بحث های تو بحث های "اقلیت" نیست. می گفتم خوب نباید هم باشد! اگر من "اقلیت" را قبول دارم، به این دلیل است که جریانیست رادیکال. اما خیلی از نظراتش را قبول ندارم. من اینجا نظر خودم را می‌دهم و از طرف خودم حرف می‌زنم. درگیری های دیگری که در "اتحاد" بر سر مسائل پیش می‌آمد، مثلاً در مورد انتخاب هیئت اجرائی و مخالفت با انتخاب یکی از کاندیداها و یا بحث های نظری دیگر، همه با خود نویسنده ی گزارش بود نه با رابطین سازمان. این اواخر البته آنها مسئولیت هایی هم پذیرفته بودند، در بخش تحریریه و یا... اما همیشه وظیفه ی اجرائی می گرفتند نه نظری. مثلاً ارتباط با چاپخانه و...

س: من سعی کردم با همین رابطی که صحبتش هست، تماس بگیرم و از او بخواهم نظراتش را بگوید. اما نپذیرفت. فکر می کنی تجربه ی این دوره برایش دردناک بود؟

ج: نمی‌دانم. اما نکته ای هست و آن اینکه او باید به خودش هم برخورد کند. می‌دانم که دیگر کار زنان نمی کند. هرچند که به من گفته که بهترین دوران فعالیتش، با "اتحاد" بوده. واقعاً همه ی این بچه ها در روند کارشان در "اتحاد" تغییر کردند و به کار علاقمند شدند. مطالعه کردند و خودشان رشد کردند. یکی دیگر از مسائلی که در این متن وجود دارد و من با آن توافقی ندارم، این است که در آن طوری برخورد می شود که گویا کسانی که در "اتحاد" بودند ـ مثلاً هواداران "فدائی" و...ـ آدم های پاسیو و ناتوانی بودند که قدرت تشخیص مسائل را نداشتند و هرچه هم در "اتحاد" اتفاق می‌افتاد، از سوی سازمان "فدائی" دیکته می شد. درحالیکه به نظر من اینطور نبود. تحلیل این مسئله برای زنان خیلی مهم است که چرا اینگونه پیروی می کنند؟ در این متن، کوچک ترین اشاره ای به این مسئله نمی شود. چیزی که تا همین امروز هم مطرح است، پیروی زنان از مردان شان است در مسائل نظری. در مقطع انشعاب سازمان "فدائی"، مسئله ای که پیش آمد و توجه مرا جلب کرد و خیلی غمگینم کرد این بود که فقط دو تا از زنانی که من می شناختم، مواضع شان با مردشان فرق می کرد. من جز این دو زن هیچ زن دیگری را نمی شناسم که با شوهرش تفاوت نظری داشته باشد. وقتی مسئله اینقدر همه گیر است، باید با آن برخورد شود. باید زنان برخورد کنند که چه جایگاهی برای خودشان قائلند. این در تحلیل عملکرد گذشته خیلی مهم است. حتی چندتا از زنان آگاه "اتحاد" هم مانند شوهرانشان جهت گیری کردند. مثلاً موردی که مرا حیرت‌زده و ناراحت کرد، هایده مغیثی بود. او که از زنان آگاه "اتحاد" بود، به هنگام بیرون رفتن هواداران "اکثریت"، همراه آنها از "اتحاد" جدا شد. اما این را هم بگویم که بعدها، در جریان کنفرانس بنیاد پژوهش ها (سال ۱۹۹۴) هایده صادقانه از خودش انتقاد کرد. با توجه به همه ی این مسائل، حالا که ما به خودمان برخورد می کنیم، نمی توانیم بگوئیم که تحت ستم یک سازمان قرار گرفته بودیم. من می گویم که ما خودمان هم نقش داشتیم. در این نوشته به این مسئله اصلاً پرداخته نمی شود.

س: در این نوشته، کمتر از کسانی صحبت شده (مثل خود تو و یا زهره خیام) که هم هوادار "فدائی" بودند و هم معتقد به مبارزه و تشکل مستقل زنان. موقعیت این گروه از اعضای "اتحاد" چگونه بود؟ تجربه ی شخصی خود تو چیست؟

ج: من توضیح دادم که شروع "اتحاد" چگونه بود. در این نوشته شکل گیری "اتحاد" به طور دقیق مورد بررسی قرار نمی گیرد. در حالیکه نحوه ی شکل گیری توضیح گر خیلی چیزهاست. ما جریان "فدائی" را به عنوان یک جریان رادیکال قبول داشتیم. اما این طور نبود که هرچه آنها می گفتند قبول داشته باشیم. تازه اگر نشریات آن دوره ی "فدائیان" را دنبال کنی، می بینی که یک نظر وجود ندارد. اصولاً سازمان "فدائی" در آن دوره ترکیبی بود از آدم های گوناگون؛

شاید سازمان های دیگر نظیر "پیکار" هم همینطور بودند. سازمان "فدائی" مجموعه ای بود از آدم های رادیکال. نظری که آنها اعلام می کردند، عمدتاً نظری نبود که مبنایش یک رشته بحث روشن و مشخص و جاافتاده باشد. این فرصت را هیچکدام از این گروه ها نداشتند. یادم هست که پس از انشعاب "اکثریت" و "اقلیت"، آمدند به من ورقه ای دادند برای عضویت (پس از انشعاب من با "اقلیت" بر سر مسائل زنان همکاری می کردم). بحث مواضع بود و... من هم برایشان جواب نوشتم که شما که هستید که مواضع اعلام می کنید؟ اصلاً این مواضع از کجا آمده و طبق چه بحث و نظریه ای مواضع سازمان شده؟ گفتند خوب این نظری است که وجود داشته، رفیق بیژن گفته و... به هرحال. من و زهره همیشه در "اتحاد" نظرات خودمان را می گفتیم.

س: آیا به شما انتقاد نمی شد؟

ج: نه. برای اینکه ما در ابتدا رابطه ی تشکیلاتی با "فدائیان" نداشتیم. حتی زمانی هم که من با "اقلیت" کار می کردم، از ابتدا گفته بودم که اگر من نظری را قبول نداشته باشم، هیچوقت به عنوان موضع اعلام نمی کنم. این از اول روشن بود.

س: در مواردی که اختلاف پیش می آمد، واکنش شما چه بود؟ مثلاً در مورد مسئله ی کاندیدا کردن آیت الله طالقانی برای ریاست جمهوری چه برخوردی کردید؟ یا انتخابات مجلس خبرگان؟

ج: در مورد لیست انتخاباتی خبرگان، در "اتحاد" بحث شد. عده ای می گفتند وقتی اصلاً خبرگان را قبول نداریم، چرا باید رأی بدهیم؟ بعد هرکسی برای خودش تصمیم گرفت چه کار کند. در مورد خبرگان ما لیست اعلام نکردیم؛ در مورد انتخابات مجلس لیست اعلام کردیم. بنا شد لیستی از تمام زنان کاندیدا تهیه و از آنها حمایت کنیم. این نظر غالب در "اتحاد" بود. عده ای با آن مخالفت کردند. درگیری پیش آمد و قرار شد از کاندیداهای "فدائیان"، "مجاهدین" و "پیکار" حمایت کنیم. به همین علت در مراسم بزرگداشت ۸ مارس همان سال، از کاندیداهای زن این سازمان ها دعوت کردیم در مراسم شرکت کنند. یک نکته ی دیگر را هم باید اینجا بگویم. بزرگ ترین درسی که من در دوره ی کار خود با "اتحاد" گرفتم، ماجرای کاندیداتوری طالقانی بود. وقتی مسعوده مطرح کرد که طالقانی دو زن دارد و چرا باید یک سازمان زنان از یک مرد دو زنه حمایت کند، برای اولین بار چنین مسئله ای به ذهن من آمد. این یک درس مهمی بود. این حساسیت را من نداشتم. این حساسیت در اثر کار با "اتحاد" در من تقویت شد. در برخی از ما که فعالیت مان در "اتحاد" تعیین کننده بود، این حساسیت ها کم بود. من حالا نمی توانم بگویم که همه ی مسائل به گردن "فدائی" ها بود که می گفتند این کار را بکنید یا نکنید. در نتیجه قبول می کنم که برخی از کم کاری های "اتحاد"، مربوط به خود من و آگاهی خود من بود.

س: آیا هیچگاه سعی کردید زنان قدیمی عضو "فدائی" (در زمان مبارزه ی چریکی) را جلب "اتحاد" کنید؟

ج: همان روز تظاهرات ضدحجاب اسفند ۵۷، جمعیت به سوی ستاد رفت. شایع شده بود که اشرف دهقانی می خواهد حرف بزند. او نیامد. در این فاصله ما خواستیم با یکی دو تا از بچه های قدیمی حرف بزنیم. واقعاً دردناک بود! یک عده چادر سیاه به سر کرده و رویشان را هم گرفته بودند. از گوشه ای که ایستاده بودند، به ما نگاه می کردند و پوزخند می زدند! به ما و به تظاهرات. برای من دیگر هیچ جذبه ای نداشت که بروم و با آنها حرف بزنم. در آن مقطع خیلی سعی کردم با اشرف دهقانی حرف بزنم. او هیچوقت حاضر نشد. بچه های قدیمی دیگر هم همینطور. آنها می گفتند که اینها همانند زنان بورژوای شیلی هستند. آنها را تحقیر می کردند. خیلی از بچه های فعال در آن دوران کار زنان را تحقیر می کردند. برای من مهم نبود که این زنان چه نظری دارند. من هرکسی را که می شناختم، با هر نظری، اگر توانائی و تجربه ای در این زمینه داشت، او را تشویق به کار در "اتحاد" می کردم. تعداد خیلی کمی پذیرفتند. بقیه می گفتند این کار اشتباه است. در خدمت زنان بورژواست. من می گفتم برای خود من که مسئله ی زن مسئله است. برای شما هم باید مسئله باشد. اغلب نمی پذیرفتند. می گفتند حالا یک چادر هم به سر کنیم، چه اهمیتی دارد؟ نه تنها در آن ابتدا، تا سال ۶۰ هم همینطور بود. هیچکدام از این تیپ آدم ها هرگز تمایلی به کار در "اتحاد" ابراز نکردند. بعدها، در تبعید، وقتی در تشکل های سیاسی مشکلاتی پیش آمد و خواست های دموکراتیک حادتر شد، آنها هم البته تغییر کردند.

س: از نظر تو، وجود دو جریان عمده ی فکری در درون سازمان "فدائی" که مدت ها پیش از انشعاب "اکثریت" و "اقلیت" هم در این سازمان وجود داشت و اختلافات نظری این دو جریان، چه تأثیری در نحوه ی برخورد "فدائیان" به مسئله ی زنان و "اتحاد" به طور ویژه داشت؟

ج: پیش از انشعاب، همانطور که گفتم، هیچ رابطه ی تشکیلاتی با "فدائیان" نداشتم. من در یک جمعی شرکت می کردم که همراه دوستان قدیمی ام کار تئوریک می کردیم. یکی از بچه های عضو "اقلیت" در آن جمع بود. برخوردی که آنها نسبت به مسائل دموکراتیک داشتند متفاوت بود. در مقطع انشعاب، ما متوجه شدیم که فقط ۶ نفر هوادار "اقلیت" در "اتحاد" وجود دارد. در نتیجه این مسئله نمی توانست چندان تعیین کننده باشد. درگیری ای که می تواند به مسئله ی "اقلیت" و "اکثریت" مربوط شود، برخورد به دولت بود. "اقلیت" دولت را ارتجاعی می دانست و "اکثریت" "خرده بورژوا" و سیاستش عدم برخورد به دولت بود. مسئله ی زنان هم از این زاویه برایش مهم نبود و می گفت فرعی است. اصولاً در مورد تمام خواست های دموکراتیک

همین طور بود. جریانی که بعدها "اقلیت" شد معتقد بود که به مسائل دموکراتیک باید پرداخت؛ مسئله ی زنان نیز یکی از آنها بود. پس از انشعاب، "اقلیت" قبول کرد که در مورد زنان کار کند. برنامه ی مطالعاتی زنان را در دستور کار گذاشت. در همه ی بخش ها، هسته هایی تشکیل داد که اخبار و مسائل زنان را جمع آوری و به آنها برخورد کند. یعنی برخورد نظری و عملی به این مسئله را پذیرفت. این تفاوت ها وجود داشت، ولی در "اتحاد" تعیین کننده نبود. اینها شاید بحث های "هسته های سرخ"ی است که در این متن از آنها یاد شده. ولی در جلسات سیاسی ی "اتحاد" مطرح نبود. یا حاشیه ای بود. بیشتر، حساسیت های فردی عمل می کرد و عمدتاً در موضع گیری های سیاسی خلاصه می شد که ربطی هم به "اتحاد" نداشت. مثلاً در جریان بحث های سیاسی روز و یا وقتی واقعه ی مهمی اتفاق می افتاد. بازتاب اختلافات "اقلیت" و "اکثریت" در "اتحاد" اغلب به این ترتیب بود.

س: بچه های طرفدار "اکثریت" خیلی زیادتر بودند؟

ج: بله. در واقع باید گفت "اکثریتی" هم نبودند. مثلاً یکی از مسائلی که در این متن اصلاً به آن اشاره نمی شود این است که در مقطعی که اختلافات زیاد شد، اکثر هواداران "فدائی" طرفدار "اکثریت" نشدند؛ طرفدار "جناح چپ" شدند. "اکثریت" تنها در ماه های آخر بود که اعلام کرد مواضعش چیست. ولی آن وقت که جدائی تشکیلاتی پیش آمد، "اکثریت" توان بیشتری داشت و اکثر افراد را با خود برد. این مسئله تنها در مورد "اتحاد" پیش نیامد. در بخش دانشجوئی هم همینطور شد. در این متن اصلاً به این نکته اشاره نمی شود، در حالیکه بسیار مهم است.

س: پس "اتحاد" به یکباره نیروی زیادی را از دست داد؟

ج: بله. آنها به ناگهان رفتند. نه چیزی گفتند و نه توضیحی دادند. نه قبل و نه بعد از رفتن! هواداران "جناح چپ" ماندند. ولی تعداد آنها کم بود. در حالیکه در ابتدا سمت گیری به "اکثریت" کم بود و اغلب به "جناح چپ" تمایل داشتند. در واقع "اکثریت" با یک شگرد تشکیلاتی اکثر افراد را با خود برد. شاید آنها در "هسته های سرخ" سازماندهی شده بودند و بدین ترتیب به "اکثریت" پیوستند.

س: آیا هواداران "فدائی" ها که در "اتحاد" بودند بین خودشان جلساتی داشتند؟

ج: حتماً داشتند. حالا چطور، نمی دانم. رابط "فدائی" ها که پیش از این از او صحبت شد، کمی قبل از انشعاب، به من گفت که می خواهند هسته ای برای کارهای مطالعاتی به وجود آورند. پرسیدم با چه کسانی؟ چند نام گفت. گفتم نه، با این ترکیب موافق نیستم. پیشنهاد یک جمع ۵ نفری را کردم و گفتم اگر با این پیشنهاد موافقید، من می توانم کار کنم. پیشنهاد را نپذیرفت. وقتی این مسئله را با من در میان گذاشت، حتماً این جمع ها وجود داشت و با دیگران

نیز مطرح می شده.

س: آیا فکر می کنی که "خارج کشوری" بودن اکثر گردانندگان "اتحاد" در شیوه ی برخورد "فدائی" ها به آنها تأثیر داشت؟

ج: فکر نمی کنم که این مسئله مطرح بود. من شخصاً نمی خواستم با آنها کار کنم. آنها روی کسانی حساب می کردند که اعضای "فدائی" بودند و می توانستند آن نقشی را بازی می کنند که رابط ها بازی می کردند. یعنی کسانی که صددرصد تحت کنترلشان باشند را می خواستند. رابط ها کسانی بودند که زندگی مخفی داشتند و وابستگی صددرصد تشکیلاتی. کسانی که تحت کنترل درنمی آمدند چندان مورد پسند نبودند!

س: پس از انشعاب وضعیت چطور شد؟

ج: وقتی "اکثریت" رفت، یک درک همگون تری به وجود آمد. تجربه هم پیدا کرده بودیم و دوره ی جدید را خیلی خوب شروع کردیم؛ با اطمینان به خودمان، با آگاهی به توافق ها و تفرق هایمان. در عین حال پس از سه سال بحث، فهمیده بودیم که برنامه مان برای کار چقدر هم خوانی دارد. اینجا بود که مسئله ی ۳۰ خرداد پیش آمد. درست پیش از این واقعه اما، برنامه های خیلی موفقی را پیش بردیم. مانند افشاگری بر سر قانون قصاص. بعضی هواداران "اکثریت" وقتی می رفتند، از دیدن اینکه برنامه ها چقدر خوب پیش می رود، از رفتن شان متأثر بودند.

یکی از نکات "گزارش" این است که تمرکزش بر هواداران "فدائی" است و به دیگر گرایش های موجود در "اتحاد" نمی پردازد. مثلاً از طرفداران "راه کارگر" اصلاً صحبت نشده. درحالیکه آنها افراد بسیار باکفایتی بودند و با تجربه. تا به آخر هم کار خود را ادامه دادند. برای اکثرشان، کار در "اتحاد" مهم تر از کار تشکیلاتی شان بود. حتی در مقطع ۳۰ خرداد که "راه کارگر" تمام ارتباط هایش را قطع کرد، آنها به کار با "اتحاد" ادامه دادند. در عین حال بگویم که در مقطعی که "اقلیت" کنگره اش را برگزار کرد، بخش های دموکراتیک را منحل کردند و خواستند که ارتباط های بخش زنان را در دست خودشان بگیرند. من گفتم چنین کاری نمی کنم. از خود افراد باید سؤال شود. اگر کسی می خواهد با شما کار کند، رابطه می گیرد. من نمی توانم سرخود همه ی ارتباط ها را به شما بدهم. اکثر "اقلیتی"هایی که با "اتحاد" کار می کردند، حاضر نشدند بروند با "اقلیت" کار کنند. چون می خواستند در رابطه با زنان کار کنند. به طور کلی، پس از مدتی کار، همه ی کسانی که با "اتحاد" کار می کردند، به کار زنان علاقمند شدند و این کار برایشان مهم شد.

س: پس از ۳۰ خرداد، کار به چه ترتیب پیش رفت؟

ج: یکی دو ماه پس از ۳۰ خرداد، دوباره کار را از سر گرفتیم. تا آبان ماه، هنوز دفتر را

داشتیم. اما از آنجا که حزب‌الله چند بار به آنجا آمده بود، دیگر رفت و آمد به دفتر را قطع کردیم. به همه گفتیم که هرکس مشکل امنیتی دارد، دیگر به "اتحاد" نیاید و هرجور که صحیح می‌داند، فعالیت کند. ولی خیلی از کسانی که با هم کار می‌کردند و رابطه‌ی نزدیک پیدا کرده بودند، به رابطه شان ادامه دادند. شورای مرکزی نیز برحسب ضرورت جلسه می گذاشت و در مورد مسائل بحث می کرد. در مهرماه ۶۰، مسئله‌ی تشکیل "شورای ملی مقاومت" پیش آمد. گروه های مختلف نظر می‌دادند. این بحث در "اتحاد" از سوی کسانیکه طرفدار این شورا بودند، طرح شد. آنها معتقد بودند که "اتحاد ملی زنان" هم باید نظر بدهد و از "شورای ملی مقاومت" دفاع کند. بحث حادی در شورای مرکزی پیش آمد. یک اقلیت کوچک (سه نفری) مخالف بود که ما از کسانی دفاع کنیم که طرفدار یک حکومت مذهبی هستند. آنها که همواره خود را دموکرات می‌دانستند و به خیلی چیزها (مثل حجاب و...) برخورد کرده بودند، همه به شدت موافق حمایت از "شورای ملی مقاومت" بودند. بعد از بحث، بنا شد از "شورا" حمایت مشروط شود. با همه‌ی این تجربه‌ی سه ساله، نظر سه نفر که می گفتند یک گروه دموکرات نمی‌تواند از طرفداران حکومت مذهبی دفاع کند، مورد پذیرش قرار نگرفت. حتی بقیه حاضر نشدند که در همان اعلامیه عنوان شود که عده‌ای از اعضاء هم مخالف این حمایت هستند. این تجربه مرا خیلی افسرده کرد. ما به عنوان زنانی که این مدت با هم مبارزه کرده بودیم، باز هم وقتی مسئله‌ی پیروی از مردان پیش می‌آمد، دچار مشکل می شدیم. گیجی هم البته در آن مقطع خیلی زیاد بود. "اقلیت" از "شورای ملی مقاومت" حمایت نمی کرد، ولی مخالفت هم نمی کرد و معلوم نبود موضعش چیست؟ "جناح چپ" موافق حمایت بود. تمام آنها که به "منفردین" معروف بودند هم به شدت موافق دفاع از "شورای ملی مقاومت" بودند (گرایش "اتحاد چپ" و...). اعلامیه نوشته شد و فرستاده شد؛ در نشریات خارج از کشور هم به چاپ رسید. این آخرین اعلامیه‌ی "اتحاد ملی زنان" بود.

س: فراکسیون معروف به "منفردین" چگونه عملکردی داشت؟ آیا واقعاً در عمل وجود داشت؟

ج: من خبر ندارم.

س: تو خودت را بیشتر با این افراد نزدیک حس می کردی یا با هواداران "فدائی"؟

ج: مسائل اینقدر روشن و شسته و رفته نبود! مثلاً حساسیت های نسرین بصیری برای من خیلی جالب بود. کمتر کسی این حساسیت ها را داشت. برای نمونه در مورد کتک خوردن یک زن از شوهرش و... او حساسیتش خیلی زیاد بود. من ابتدا این حساسیت ها را نداشتم. خیلی چیزها یاد گرفتم. اما همه‌ی افراد غیرفدائی یکجور نبودند و همگی این حساسیت ها را نداشتند. به این معنی منفردین یک گرایش نبودند. تازه آنها خودشان هم در نوسان بودند. نمی‌دانم با هم

رابطه ی تشکیلاتی داشتند یا نه. دوستی وجود داشت. در "اتحاد" رابطه ی دوستانه و عاطفی خیلی خوبی بین بچه ها به وجود آمده بود؛ حتی با هواداران "اکثریت".

س: علیرغم این رابطه ی دوستانه، به برخی از افراد برخوردهای بدی می شد.

ج: درست است. من خودم با برخوردهای بعضی ها خیلی درگیری داشتم. مثلاً به فریده که کاندیدای عضویت در هیئت اجرائی شده بود، برخورد بسیار بدی شد. این برخوردها هرچند حاد می شد، اما خصمانه نبود.

س: چند کلمه هم در مورد خودت بپرسم. آیا از زمان تحصیل در خارج کشور مسئله ی زنان برایت اهمیت داشت و تصمیم داشتی در این زمینه کار کنی؟

ج: در ابتدا علاقمند بودم که در مورد مسائل دموکراتیک کار کنم. قبل از ۸ مارس، اعلامیه ای را دیدم که بچه های آلمان (که پیشترها روی مسائل زنان جلسات مرتبی در آلمان داشتند) تهیه کرده بودند. من و زهره تصادفاً این اعلامیه را در دانشگاه تهران دیدیم. فهمیدیم که بحث بر سر تشکیل یک سازمان دموکراتیک زنان است. این مسئله ی مورد علاقه مان بود. رفتیم و در بحث شرکت کردیم و بعد هم به ادامه ی کار علاقمند شدیم. اما اگر تظاهرات ۸ مارس روی نداده بود، شاید ما هم به این سرعت شروع به کار روی مسئله ی زنان نمی کردیم. ما قبول داشتیم که نباید به دنبال درست کردن یک تشکیلات از بالا باشیم. اعلام موجودیت هم نکردیم؛ با وجودیکه بحث ها پیش از ۸ مارس شروع شده بود. ما هنوز در حال کار کردن در مورد سازمان های دموکراتیک بودیم. ولی تظاهرات ۸ مارس باعث شد که حساسیت ما خیلی بیشتر شود و شدیداً درگیر قضیه شدیم، به طوریکه دیگر درگیر هیچ فعالیتی به جز زنان نشدیم. ما هیچ قراری از پیش برای تظاهرات ۸ مارس نداشتیم. به طور خودبخودی شرکت کردیم. آنچه که توجه مرا از پیش به خود جلب کرده بود، مشاهده ی تظاهرات وسیع زمان انقلاب بود. اینکه این همه زن با چادر و روسری در راه پیمائی ها شرکت می کنند برای من ترسناک بود. در همان وقت نشریات آمریکائی مانند نیوزویک و یا تایمز با زنانی که در تظاهرات شرکت داشتند، مصاحبه می کردند. آنها می گفتند ما نمی خواهیم حجاب داشته باشیم. اما می خواهیم که شاه برود. دنباله روی این زنان برای من قابل توجه بود. برای همین، اولین کاری که در "اتحاد" شروع کردم، کار کمیته ی تحقیق بود. از دو سال پیش از انقلاب، همه ی روزنامه ها را جمع کردیم تا ببینیم در مورد زنان چه مسائلی در آنها نوشته شده است. می خواستیم ببینیم چرا زنان اینگونه رفتار کردند؟ چرا در تظاهرات شرکت کردند و چرا این همه از خمینی حمایت کردند؟ همه ی چیزهائی را که در مورد زنان آمده بود بیرون کشیدیم. مسائل زنان پیش از انقلاب اصلاً مطرح نبود.

در ادامه ی همین بررسی ها، چندین کار تحقیقی تهیه شد که بعدها به چاپ رسید. یک کار با

ارزش کمیته ی حقوقی که امکان چاپ در ایران را نداشت، جمع آوری تمام آیه های قرآن و رساله های مختلف روحانیون در مورد زنان بود. همه ی اینها در مجموعه ای تحت عنوان "زن در جمهوری اسلامی" توسط "تشکل مستقل زنان ایرانی در اروپا، واحد "هانوفر" چاپ شد. در "گزارش" به انتشارات "اتحاد" پرداخته نمی شود. از جمله، جزوه هایی هم منتشر می کردیم در مورد مسائل و مشکلات زنان در محلات. مثلاً در مورد بهداشت و... به زبان ساده. اما در آنها اسمی از "اتحاد" برده نمی شد، چون بچه ها در محلات تحت فشار کمیته های محل بودند.

نتیجه ی این دوره ی کار این شد که حساسیت خود ما نسبت به مسئله ی زنان بیشتر شد. از همان ابتدا، به هیچوجه ایجاد یک تشکل وابسته را قبول نداشتم. البته همه ی آنهائی که شروع به کار کردند، دلشان می خواست "فدائی" ها از ما حمایت کنند. حتی "منفردین". در آن مقطع مهم بود که یک جریان چپ از ما حمایت کند. اگر بایکوت می شدیم، تمام شده بود. هرچند که از همان ابتدا، هیچگاه بحث "پیشگامیزه" شدن "اتحاد"، آنطور که در متن گزارش آمده است، مطرح نبود. اصولاً پس از تظاهرات ۸ مارس بود که مسئله ی زنان مهم شد. تا پیش از آن، اصولاً کسی اهمیت زیادی به مسئله ی زنان نمی داد. گروه های زنانی هم که تشکیل شده بودند، وابسته به سازمان های سیاسی بودند.

س: چرا شما کوشش زیادی نکردید که با دیگر گروه های زنان ارتباط بگیرید؟ دست کم در این گزارش خیلی کم به این مسئله اشاره شده.

ج: رابطه با گروه های دیگر خیلی زیاد بود. همکاری هم زیاد بود. جلسات "کنفرانس همبستگی" [۵] مدت ها ادامه داشت. مشکلی که پیش آمد این بود که ما قرار گذاشته بودیم که برنامه ی ۸ مارس ۵۹ را با هم برگزار کنیم. "فدائی" ها با برنامه ی مشترک مخالفت کردند. من در جلسه ای که "اتحاد" گذاشت (جلسه ای که در آن از کاندیداهای زن مجلس دعوت شده بود) شرکت نکردم. تا آن موقع، رابطه ی ما با گروه های دیگر زیاد بود. نقشی که "اتحاد" در پیشبرد بحث ها داشت خیلی مهم بود. پس از به هم خوردن جلسه ی مشترک، ارتباط ها هم بهم ریخت. این را هم نباید فراموش کرد که گروه های دیگر عمدتاً وابسته به سازمان های سیاسی بودند و هیچکدام فعالیت علنی "اتحاد" را نداشتند. من شخصاً رابط "اتحاد" با این جلسات بودم. اگر آن جلسات و همکاری ها ادامه می یافت، به نتایج خیلی بهتری می رسیدیم.

فوریه ۱۹۹۹

۵ـ برای توضیح بیشتر در مورد "کنفرانس همبستگی"، رجوع شود به نوشته ی شهین نوائی تحت عنوان تجربه ی سازمان های زنان ایران بعد از انقلاب" که در "مجموعه ی سخنرانی های سمینار پنجم بنیاد پژوهش های زنان ایران (لس آنجلس، ۱۹۹۴)"، به چاپ رسیده است.

نگاهی به "گزارشی از فعالیت سه ساله ی اتحاد ملی زنان" *

فروز- آ.

فروز-آ. مسئول کمیته‌ی هنری و تبلیغ "اتحاد ملی زنان" ، از سال‌ها پیش از انقلاب، مبارزات سیاسی را بدون وابستگی تشکیلاتی تجربه کرده بود. شرکتش در "اتحاد" نیز بدون تعلق به گرایش سیاسی خاصی بود. به مانند بسیاری از کادرهای "اتحاد" ، پس از پایان کار این سازمان، کوشش کرد که ضمن تداوم مبارزاتش، تجربیات باارزش این سازمان را به جوان‌ترها منتقل کرده و آنها را در ادامه‌ی راه مبارزه‌ی زنان یاری کند.

حدود چهارده سال پیش، جمعبندی "اتحاد ملی زنان" ایران در پاریس به دست من رسید. من خود یک سال و نیم مسئول کمیته ای در "اتحاد" و عضو شورای مرکزی آن بودم. این جمعبندی توسط عده ای از مسئولین به خارج کشور رسیده بود تا در دسترس هرچه بیشتر دست اندرکاران اصلی "اتحاد" قرار گیرد و بعد از تصویب نهائی، انتشار یابد. متأسفانه به علت‌های مختلف، انتشار آن ابتدا به تأخیر افتاد و سپس به فراموشی سپرده شد.

به هرحال، خود من از افرادی بودم که معتقد به انتشار سریع آن بودم. چون این تجربه ی گروهی از زنان ایران می توانست برای علاقمندان بسیار مفید باشد. به هر صورت امیدوارم این بار خواسته ی من و عده ای دیگر تحقق یابد و این متن بدون حذف حتی مختصری از آن و به

---

* یادداشت ویراستار: مقصود از "گزارش" (یا جمعبندی)، متن بلندی است که در همین مجموعه چاپ شده است.

همراه عقاید سایر اعضاء منتشر شود. باشد که سازمان ها و گروه های دیگر نیز تجربیات تاریخی، اجتماعی و سیاسی خود را در اختیار نسل های بعدی قرار دهند.

***

جمعبندی "اتحاد..." برای شخص من تازگی داشت. چون من از بدو فعالیت "اتحاد" وارد آن نشده بودم. اصولاً این جمعبندی را بیشتر نوعی گزارش درونی می بینم با روایتی تاریخی و تشریحی، که بیشتر به بیان موانع کار پرداخته است. ولی نمی توانم در صحت این گزارش تردیدی داشته باشم. در ضمن، با توجه به مقطع زمانی و شرایط سختی که این متن در آن به رشته ی تحریر درآمده، جزء نادر گزارش های نوشته شده از سوی سازمان ها و تشکل هاست که در آن سعی شده تا حد امکان واقعیت روابط درونی و نوع فعالیت ها و اندیشه ها ثبت گردد؛ آن هم در موقعی مناسب و پیش از آنکه مرور زمان، خط فراموشی بر روی رویدادها کشد و یا اینکه محافظه کاری مانع از انعکاس تمام واقعیات گردد.

لازم می بینم قبل از اینکه نظر خود را در مورد "اتحاد ملی زنان ایران" بنویسم، کمی به قبل از شروع فعالیت خود برگردم و نحوه ی تفکر و نگرش خود را در مورد مسائل زنان در چند خط بیان کنم.

من هم مثل بسیاری از هم نسلان خود (نسل بعد از جنگ دوم) که در تهران متولد شده ام، شاهد تحولات و تغییرات جامعه در پایتخت کشور بودم. از کودکی به علت مکان زندگی و محل دبستان و بعدها دبیرستانم، شاهد حوادث مهم تاریخی بودم؛ حوادثی مثل فعالیت حزب توده، جبهه ی ملی، ملی شدن نفت، شکست مصدق، دوران سانسور و خفقان، جنبش دانشجوئی و حوادث دانشگاه، اعتصاب معلمین و دانش آموزان و مرگ خانلری؛ دستگیری های مشهور مثل دستگیری گروه هایی چون پرویز نیکخواه و یا اعتراضات مذهبیون، به ویژه خمینی و سپس فعالیت نوین جوانان در گروه های سیاسی و چریکی. مسلماً این حوادث در زندگی شخصی و نوع اندیشه ی من بسیار تأثیر داشته و به عنوان یک زن، همیشه در مورد وضعیت زنان در جامعه، نظر انتقادی داشتم. به دلایل گوناگون، از جمله راحت نبودن رفت و آمد در شهر برای یک زن یا دختر، متلک و ناسزا شنیدن، مورد توهین مردان قرار گرفتن؛ و یا قبل از انقلاب سفید، حق رأی نداشتن زنان؛ و یا این واقعیت که ولیعهدِ خانواده ی سلطنتی نمی تواند مؤنث باشد و شاه مملکت به راحتی همسر خود را طلاق می دهد تا صاحب پسر شود! حتا در زمینه های مذهبی، اینکه زنان نمی توانستند پیش نماز یا روضه خوان شوند و اصولاً صاحب قدرت مذهبی نبودند. در تظاهرات مذهبی، پسرها در نمایشات سینه زنی و تعزیه فعال بودند، ولی زن ها و دخترها

همیشه ناظر و یا سیاهی لشکر. و خیلی مسائل دیگر که همیشه موجب آزار من و خواهرانم بود که می دیدیم برادرمان آزادی های بسیار نسبت به ما دارد. ولی خوشبختانه در محیط خانه این تبعیضات نبود.

در جوانی که فعالیت سیاسی را شروع کردم، علت کلیه ی این مسائل را در روابط کلی موجود در جامعه می دانستم و هرگز به فکرم نمی رسید که برای رفع این مشکلات، زنان باید گروه و تشکل اجتماعی و سیاسی مستقل و یا حتی وابسته داشته باشند. بخصوص که در سال های ۴۰ و ۵۰، زنان به بازار اقتصادی وارد شده بودند و خود من هم بسیار فعال بودم و چندان مانعی در ورود به جامعه نمی دیدم. مسئله ی اساسی برایم کلیت جامعه بود که زیر استبداد بود و سانسور. فعالیت حزبی آزاد نبود و وحشتی به نام ساواک بر دانشگاه و فرهنگ و کل جامعه حاکم بود.

بعد از انقلاب هم چون چنین می اندیشیدم، توجه خاصی به مسائل زنان نداشتم و حتا در هیچکدام از اجتماعات و تظاهرات بر ضد حجاب اجباری شرکت نکردم؛ ولی بهیچ وجه مخالف آنها هم نبودم.

***

بنا بر پیشنهاد دوستی، در اواخر سال ۱۳۵۸ با "اتحاد ملی زنان" آشنا شدم و در برخی فعالیت های آموزشی و نمایشی شرکت کردم. محیط به نظرم صمیمانه و پرفعالیت آمد. بطور دقیق کسی را نمی شناختم. به زودی چند تن از مسئولین با من تماس گرفتند و هرکس راجع به نظرات خودش صحبت کرد که تا حدود زیادی با دیگری متفاوت بود؛ ولی همگان به کار خود معتقد بودند. منشور "اتحاد" را با دقت خواندم. در این منشور چیزی مخالف عقایدم نبود. به علت وقوع انقلاب، زنان سلطنت طلب در آن جائی نداشتند؛ چون انقلاب بر سلطنت خط بطلان کشیده بود و تازه زنان سلطنت طلب به غیر از دفاع از حقوقی که کل زنان ایران از دست می دادند، حرف تازه ای نداشتند. در حالیکه "اتحاد" ظاهراً خواهان حقوق کاملاً مساوی بین زن و مرد بود. مخالفت با گروه های وابسته به چین و شوروی هم برایم غریب نبود، چون "اتحاد ملی" زنان ایران بود و ادعای بین المللی نداشت.

اما کار کردن در "اتحاد" چندان ساده نبود. چون اگر مشغول کار عملی بودی (که در "اتحاد" کار فراوان بود) به ندرت وقت می شد در بحث ها شرکت کرد. این بحث ها تا قبل از رفتن زنان طرفدار "سازمان چریک های فدائی" (اکثریت)، جدالی نامفهوم گنگ و گاه توهین آمیز نسبت به یکدیگر بود و به هیچ وجه محور اصلی آن مسئله ی زنان نبود. پس از انشعاب، بخش طرفداران "سچفخا" (اقلیت) هم به سرعت در صدد یارگیری برآمد. البته به علت مخالفت شدید این عده با قوانین حجاب اجباری و قصاص و آشتی ناپذیری شان با حکومت، طرفداران آنها بیشتر بودند.

من، دوستان منفردم را که به گروهی وابسته نبودند، به "اتحاد" و به کمیته ی خود آوردم. ما بدون وارد شدن در درگیری های موجود، چاره را در سازماندهی و تمرکز بر کار زنان دیدیم. این تمرکز به ویژه بر روی محور تدافعی حقوق زنان بود. البته باید یادآور شوم که ما چند نفر و نیز عده ای دیگر، که تا قبل از انقلاب فعالین منفرد سیاسی بودیم، وجود خود را در "اتحاد" بسیار مفید می دانستیم. چون بیشتر افرادِ مسئول، دوستانی بودند که تا قبل از انقلاب در خارج از ایران بودند. آنها از نظر عقیدتی و سازماندهی، در محیط های دموکراتیک غربی ورزیده شده بودند؛ ولی ضعف پیاده کردن این افکار در جامعه ی استبداد زده ی ایران به چشم می خورد. ما با تجربیات اجتماعی و سیاسی خود می توانستیم مکمل آنها باشیم. اما ما هم مسئله ی زنان را نمی شناختیم و اصولاً هیچکدام تجربه ای در تشکیلات زنان نداشتیم. بحث فلسفی و ایدئولوژیک در مورد فمینیسم هم هرگز در اتحاد دامن زده نمی شد. کتاب ها و نشریاتی در مورد مسائل روز زنان وجود داشت (مثلاً در مورد زنان سوسیالیست، زنان ویتنام و فیلیپین و غیره) که خود ما هم آنها را خوانده بودیم. اما آنچه باعث علاقمندی ما به "اتحاد" و همکاری صمیمانه ی همه ی ما با آن بود، بدون اغراق، محیط دموکراتیک "اتحاد" در آن شرایط بود. هرچند "اقلیتی ها" و هواداران شان زیاد بودند و بقیه را هم به خود جلب می کردند، اما گروه های دیگر و منفردین هم بودند. مسلماً در هر تشکیلات دموکراتیک، هر گروهی سعی دارد هژمونی خود را تأمین کند و این به نظر من ضعف "اتحاد" نبود. ضعف اساسی "اتحاد" این بود که هیچ "تئوری خاصی" برای مسئله ی زنان نداشت و در واقع قادر نبود کل فعالیت ها و استراتژی آینده ی خود را تئوریزه کند. دو علت برای این فقدان تئوری وجود دارد. یکی عدم قدرت تدوین یک تئوری برای مسئله ی زنان؛ دومی شدت و سرعت حوادث بعد از انقلاب که نه فرصتی برای مطالعه و تبادل نظر به وجود می آورد و نه فضائی سالم و بدون خطر برای اشاعه ی نظرات.

به یاد دارم بعد از مدتی پیشنهاد شد که عضویت در "اتحاد" به طور رسمی و با پر کردن پرسشنامه انجام گیرد. با خود اندیشیدم امضاء کردن این اوراق چه مفهومی دارد؟ چه چیز را حل می کند؟ همه چیز در جامعه در حال فروپاشیدن است و "اتحاد" هم چهارچوب مشخصی جهت حفظ خود ندارد. دوستان "اقلیت" کوشش می کردند از امکانات اعضای "اتحاد" استفاده کنند. آنها بحث پیرامون "کار" ـ ارگان سازمان "سچفخا"ـ را در جلسات رسمی حوزه ای مطرح می کردند و مسئولین این جلسات خود از پس تحلیل مطالب این ارگان بر نمی آمدند و گهگاه سؤالات را یادداشت می کردند تا بعداً جواب را دریافت کنند. به این ترتیب حتا بحث ها در مورد کار اتحاد ملی هم معمولاً به عمق کشانده نمی شد؛ چه رسد به بحث تئوریک مسئله ی زنان. برنامه هائی برای آن ریخته شد، ولی به غیر از بحث حقوقی تدافعی، هرگز جلسات منسجم

به این منظور، همانطور که در گزارش هم آمده است، برگزار نشد.

به یاد دارم که حتا قبل از جدائی "اقلیت" و "اکثریت"، با دوستان کمیته مان (چون کمیته ی ما از استقلال برخوردار بود) جلسه ی مطالعه داشتیم که بسیار جدی بود. حتا چند تا از "اکثریتی ها" که با کل جمع خود از "اتحاد" رفته بودند، چند بار رجوع کردند و خواهان شرکت در این جلسات شدند. ولی این وضعیت نه عمومیت داشت و نه قدرت و فضای اشاعه ی آن، چه در آن محیط و چه در جامعه، موجود بود.

همه ی اینها برای این منظور نگاشته می شود که یادآور شوم کار تئوریک و اندیشیدن به آن برای تشکیلات زنان چقدر لازم و مهم بوده و هست. به نظر من برنامه ی "اتحاد ملی زنان" بیشتر شبیه برنامه یک وزارتخانه و یا یک حزب بود. واحدهای مختلف، کمیته های مختلف، روزنامه، آرشیو و غیره. این بسیار عالی است؛ اما معلوم نبود پیشبرد این برنامه به چه منظوری است؟ هدف کوتاه مدت و دراز مدت چیست؟ امکانات کدامست؟

امروز که به آن زمان می اندیشم، "اتحاد" را سازمانی منسجم و "فمینیستی" نمی بینم. تنها تجمعی از زنان بود. این حاصل شناخت من طی بیست سال بعد از انقلاب و عمدتاً در غرب است. امروز است که مثل سایر دوستان می اندیشم که برای رهائی از سلطه ی هر حکومت مطلقه ای، از ابتدا باید تئوری مشخصی داشت. همراه با کاربردش در جامعه، البته می توان تغییراتی در آن به وجود آورد و آن را با شرایط تطبیق داد.

به غیر از این نقطه ی ضعف تئوریک، دو مانع دیگر هم بود. یکی وجود استبداد جدید و دیگری اندیشه ی تخریب. کلیه ی گروه ها، چه زنان چه تشکل های دیگر، قبل از اینکه اندیشه ی خود را تئوریزه کنند و از عهده ی تبلیغ نظریات خود برآیند، وارد تشکیلات دیگر می شدند و عملاً آن را به نابودی می کشاندند! آنها عمده ی انرژی خود را جهت تقویت نیروی مخالف استبداد به کار نمی بردند، بلکه برای دفع یکدیگر به کار می گرفتند. خوشبختانه در آخرین سال کار "اتحاد"، می توانم بگویم همه ی اعضاء به این نتیجه رسیدند که "اتحاد" را تقویت کنند و این موجب بازسازی نیروهای موجود شد. در گزارش "اتحاد" به خوبی می بینیم که چطور "اتحاد" می رفت جای خود را در جامعه پیدا کند؛ با آموزش و پرورش و تجمعات فرهنگی اجتماعی و غیره؛ حتا با وجود اینکه این آموزش و پرورش و تبلیغ، تنها شکل دفاع از حقوق از دست رفته ی زنان را به خود گرفت. آن سال ها، سال های دفاع بود؛ دفاع از آنچه که قبل از انقلاب وجود داشت. آرزوهای انقلابی برای تغییرات اساسی به فراموشی سپرده شده بود!

مختصراً، به نظر من "اتحاد ملی زنان"، تجربه ی با ارزشی از فعالیت زنان در تاریخ معاصر

ایران است. تجربه ی کار در "اتحاد" توانست الگویی شود برای کادرهایش که بعدها در همه جا، به گونه های مختلف، فعالیت خود را ادامه دادند؛ به خصوص در خارج کشور. و این سهم مهم و با ارزشی در بارور کردن اندیشه ی فمینیسم و لزوم تشکل های زنان نزد زنان پیشرو ایران داشت؛ اندیشه ای که تا حدودی در جامعه جا افتاده و به نوعی به حیات خود ادامه داده است.

نوامبر ۱۹۹۷

بخش دوم:

یادمانده ها و بازنگری ها

۲

فهرست

از تجربه ها بیاموزیم

مسعوده آزاد

مسعوده آزاد، متولد ۱۳۲۶ در تهران، فارغ‌التحصیل رشته‌ی داروسازی و نیز جامعه‌شناسی از دانشگاه‌های آلمان؛ اکنون به حرفه‌ی داروسازی مشغول است؛ در زمان فعالیت با "اتحاد" متعلق به چپ مستقل بود و چون کار در زمینه‌ی مسائل زنان برایش اولویت داشت، تمام نیروی خود را در این زمینه متمرکز کرد؛ از بنیانگذاران "اتحاد ملی زنان" ، عضو هیئت اجرائی، مسئول کمیته‌ی فرهنگی و عضو هیئت تحریریه نشریه "برابری" بود. در خارج کشور، با همکاری عده‌ای از زنان فعال سابق کنفدراسیون "جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور" را پایه‌گذاری کرد که اولین سازمان فمینیستی زنان ایرانی در آلمان بود. در حال حاضر به کار پژوهشی در مورد زنان اشتغال دارد و عضو هیئت گردآورنده‌ی مجموعه‌ی "اندیشه‌ی زنان" است که اولین شماره‌ی آن به تازگی در آلمان منتشر شده.

در سال ۱۳۲۶ در تهران به دنیا آمدم. از آنجا که اولین دختر خانواده ام بودم و بین دو برادر بزرگتر و کوچک تر قرار داشتم، روحیه ای سرکش تر از خواهرانم در من تقویت شده بود. موقعیت من هم جنبه ی مثبت داشت و هم منفی.

جنبه ی مثبت آن این بود که در رقابت با برادرانم کمتر کششی به کسب ارزش های سنتی زنانه، از قبیل "سربه زیر" و "محجوب" و "مطیع" بودن و... داشتم. جنبه ی منفی آن هم مجادله های روزمره بین من و آنها بود.

دوره ی تحصیلات متوسطه را در دبیرستان رضاشاه کبیر گذراندم. آن موقع مدیر دبیرستان،

دکتر "فرخ رو پارسا" بود. او اولین زنی بود که بعد از انقلاب از طرف دادگاه انقلاب به جرم "طاغوتی" و "مفسد فی الارض" بودن محکوم به اعدام شد. متأسفانه اپوزیسیون چپ نه تنها اعتراضی نسبت به این شیوه محکوم کردن ها که شامل او و کسان دیگر از جمله "هویدا"، "نصیری" و غیره می شد نکرد، بلکه با بروز خوشحالی و مسرت، به نوعی مهر صحه بر این تیرباران ها گذاشت.

اعدام پارسا در گونی، زمینه ی ذهنی را برای سنگسارهای بعدی آماده تر کرد. اپوزیسیون چپ غافل بود از اینکه فردا، محکومین به اعدام، بدون وکیل مدافع و دادگاه، خود آنها خواهند بود. حتی بعدها، در نوشته های زنان چپ هم اشاره ای به این امر نشد. خود من، هنگامیکه با یکی از همکارانم در "اتحاد ملی زنان" ضرورت نوشتن مقاله ای درباره ی اعدام به طور کلی و اعدام پارسا به طور مشخص را مطرح کردم، با برخورد تند و خصمانه ی او مواجه شدم؛ چرا که از نظر او پارسا " تنها وزیر فرهنگ نبود؛ بلکه زن بدکاره ای بود که دختران جوان و قشنگ را در اختیار شاه قرار می داد و از اینرو جزایش همین بود".

پارسا مدیری سخت گیر و با اتوریته بود. هر روز صبح دم در دبیرستان می ایستاد و دختران را از بالا تا پائین برانداز می کرد. اگر موهایشان کمی پوش داده شده بود یا دامن شان کوتاه بود و چین کافی نداشت و یا آرایش کرده بودند، آنها را با توپ و تشر به خانه شان می فرستاد.

به راحتی می توان تصور کرد هنگامی که در مدرسه ای که جزو دبیرستان های مدرن و متد تربیتی اش به اصطلاح آمریکائی بود، اخلاقیات جنسی با چنین روش هایی ترویج و تحکیم می شد، در مدارس دخترانه ی دیگر که روشی سنتی تر داشتند، چه می گذشت.

خود من با وجودیکه ۱۷ سالم بود و سال آخر دبیرستان را می گذراندم، به دلیل اینکه تنها یک بار جوراب نایلون پوشیدم، نمره ی ۵ در انضباط و اخطاریه اخراج گرفتم؛ دلیل آن هم در کارنامه ام قید شد. می توان تصور کرد که این امر گذشته از پائین آمدن معدل، چقدر در خُرد شدن شخصیت من مؤثر بوده است.

پیش از این، در سال های اول دبیرستان هم به خاطر شرکت نکردن در تمرینات ورزشی برای نمایش در امجدیه در روز ۴ آبان ـ "تولد شاه" ـ باز هم مفتخر به گرفتن نمره ی ۵ در انضباط و ورزش شده بودم!

این مسائل و نیز ناهمگونی هائی که دور و برم احساس می کردم، در من دیدی انتقادی نسبت به آنچه در جامعه اتفاق می افتاد به وجود آورده بود. کتاب هائی که به توصیه ی دوستان می خواندم، از جمله "خرمگس"، این سؤال را در برابرم مطرح می کرد که چرا همیشه قهرمان مرد است؟ چرا صادق هدایت در "بوف کور" از زن به عنوان "لکاته" اسم می برد؟

سال های آخر دبیرستان، معلم شیمی ی داشتیم به نام آقای بهنام. او از فعالین جبهه ی ملی بود و چند ماه از سال را در زندان به سر می برد و فقط برای چند ماه، جهت درس دادن آزاد می شد. او تمام سعی خود را به کار می برد تا قبل از تعطیلات عید، با گذاشتن ساعات اضافی، جبران ساعات درس از دست رفته ما را بکند؛ چون بعد از گذراندن تعطیلات عید با زن و بچه هایش، می بایستی باز روانه ی زندان می شد. او کوشش می کرد حین درس دادن، به طرح مسائل اجتماعی نیز بپردازد. من که تا آن موقع، بعد از نمره های بد انضباط و ورزش، بدترین نمره را در شیمی می گرفتم، به یکباره بهترین نمره هایم، نمره ی شیمی شد. این دبیر که چه از نظر متد درس و سواد و چه از نظر دید اجتماعیش نمونه بود، باعث شد که در خیلی از شاگردانش دید انتقادی نسبت به مسائل مختلف اجتماعی به وجود بیاید.

در سال ۱۹۶۷، برای ادامه ی تحصیل به آلمان آمدم. آن زمان اوج مبارزات دانشجوئی بود. سفر شاه به برلن و تظاهراتی که منجر به کشته شدن یک دانشجوی آلمانی توسط پلیس آلمان شد، جنبش دانشجویان ایرانی در آلمان را نیز رادیکال کرد و به همسوئی با جنبش دانشجویان سوسیالیست آلمانی (SDS) کشاند. در آن موقع جنگ ویتنام، جنبش فلسطین، واقعه ی بهار پراگ (حمله ی ارتش شوروی به چکسلواکی و اشغال آن) و مشکلات عظیم اقتصادی که خود آلمان با آن درگیر بود، دست به دست هم داده، منجر به چپ شدن دانشجویان در پروسه ی سیاسی شدن آنان شد.

آن زمان بود که من با کنفدراسیون "اتحادیه ی دانشجویان ایرانی در خارج کشور" آشنا شدم. در آن دوران، در تشکل های دانشجویان ایرانی در آلمان به ندرت اثری از زن دیده می شد. اگر هم بودند، اکثراً نقشی بسیار منفعل داشتند. تمام بحث ها در مورد ایران و حول سرنگونی رژیم بود؛ چه همه بر این باور بودیم که با برکناری شاه و خاندانش، مشکلات همه ی خلق ها و اقلیت های ستمدیده، همچنین زنان حل خواهد شد. زحمتکشان را مقدس می انگاشتیم و مسئله ی فرهنگی برایمان در درجه ی دوم اهمیت قرار داشت. زیربنا فقط و فقط مسائل اقتصادی بود که از آن هم اطلاع درستی نداشتیم. جّو حاکم بر سازمان ها، اجازه ی این را نمی داد که در مورد مسائل و مشکلات دیگر، از جمله زنان، صحبت و تبادل نظر شود. چه، به عقیده ی ما با انقلاب پرولتری و روی کار آمدن حکومت "خلق"، دیگر زمینه ای برای وجود چنین تبعیضاتی وجود نمی داشت.

تمام رفرم ها و قوانین موجود که فقط اعطائی نبوده بلکه حاصل جنبش های مختلف و تضادهائی بودند ناشی از پروسه ی سرمایه داری شدن ایران ـ که خود شاه در رأس آن قرار گرفته و مجبور به پیاده کردن آن شده بود ـ از قبیل قانون حمایت خانواده و غیره، به طور کلی رد می شدند. برخورد

به مذهبیون در محدوده ی روحانیت مبارز باقی مانده بود و نقش مذهب اصولاً جدی گرفته نمی شد. با وجودیکه، منباب مثال، در آلمان اولین مسجد از جانب ایرانیان در هامبورگ ساخته شده و بهشتی که در انقلاب نقش مهمی داشت، امام جمعه ی آنجا بود.

عدم آشنائی زنان به مسائل و حقوق ویژه شان، آنان را هم به دنبال مردان و ایده آل آنان از جامعه ی بی طبقه کشانده بود. به خصوص که با به وجود آمدن سازمان های مسلح در ایران و مبارزه ی چریکی در کنار "برادران"، دیگر به میان کشیدن مسئله ای به نام زن مسخره به نظر می رسید. چه، خود زنان چریک هم تصویری مردسالارانه از جنس خود داشتند.

با اوج گرفتن انقلاب در ایران و حضور چشم گیر زنان با پوشش اسلامی و غیراسلامی در تظاهرات، برای اولین بار زنان اقشار مختلف، نفرت و انزجار خود را از رژیم پهلوی نشان دادند. گرچه در قیام تنباکو و جنبش مشروطیت در زمان قاجار، زنان شرکت داشتند، اما در جنبش سال های ۳۲ ـ ۳۰ و سپس خرداد ۴۲، کمتر سندی در دست است که نشانه ی شرکت وسیع زنان در تظاهرات باشد. هرچند که شرکت زنان در جنبش های قبلی هم به خاطر منافع بلاواسطه ی خود آنان نبود؛ بلکه خواست های ملی و عمومی مطرح بودند. ولی همین فعالیت آنان، به بالا بردن درجه ی خودآگاهی شان کمک کرده، زمینه را برای فعالیت های بعدی، مثل تشکیل سازمان زنان و غیره، فراهم می ساخت.

روند به وجود آمدن زنان روشنفکر قشر میانه ی

با انقلاب سفید و در پروسه ی سرمایه داری شدن ایران، بسیاری از زنان قشر متوسط و پائین به کار تولیدی کشیده شدند. اگر تا قبل از آن محدوده ی شغلی زنان به کار معلمی و یا پرستاری و مددکاری و یا کشاورزی خودکفا ختم می شد، بعد از آن در بخش های اداری و خدماتی و صنعتی (صنایع سبک و دستی) اشتغال بیشتری پیدا کردند.

در این رابطه، ضرورت تحصیلات عالی چه در ایران و چه در خارج از کشور، هر روز بیشتر حس می شد. (اولین بورس های تحصیلی دولت به دانشجویانی داده می شد که در امتحان اعزام دانشجو قبول می شدند، که در میان آنان زنان هم بودند).

در رابطه با ایجاد کلاس های مبارزه با بیسوادی هم بسیاری از زنان و دختران بالاجبار به مناطقی به غیر از مناطق مسکونی خود فرستاده شدند. کم کم در خانواده ها دختران جرأت این را به خود می دادند تا با تصورات سنتی خود وداع کرده و به استقبال چشم اندازهائی مدرن بروند. ولی چون سرعت این تغییر و تحولات بیش از حد هضم آن بود، ضرورتاً مشکلاتی از قبیل از خود بیگانگی و عدم هویت فردی را به وجود می آورد.

تصور از مدرنیسم بر اساس الگوئی بود که از دنیای غرب گرفته می شد، ولی ارزش های سنتی، در خفا، به قوت خود باقی و معیار قضاوت ها بودند. این اختلاف فاحش بین شخصیت ظاهری و باطنی، موجب جنگ و جدال درونی افراد شده، آمادگی شان برای ایدئولوژی هائی که در آن هویتی برای خود می یافتند بیشتر می شد. بخشی از زنان که هویت سنتی خود را در خطر می دیدند، مستعدترین افراد برای قبول کردن مکتب هائی نظیر "علی شریعتی" و "مجاهدین" بودند. این تغییر و تحولات و ناهنجاری های فرهنگی، تأثیراتش را همانند سایر کشورهای در حال رشد، دردرجه ی اول روی اقشار متوسط می گذاشت. از این رو آمادگی ذهنی این اقشار برای داشتن دیدی انتقادی به مسائل اجتماعی، بیش از اقشار دیگر بود.

تبعیض جنسی با وجودیکه لمس می شد، ولی اهمیت چندانی به آن داده نمی شد. سرمشق، مردها بودند و زنان آزادی خود را در آن می دیدند که "یک پا مرد" شوند. از این رو، سازمان های چریکی آشیانه ی گرمی بودند تا این گروه از زنان به آنها پناه آورده در کنار "برادران" احساس برابری و آزادی کنند. مردان هم از زنان خواهری قهرمان درست می کردند و با افکار سنتی خود مبنی بر اینکه زن باید رفیقی مبارز، از جان گذشته و فداکار ولی عاری از هرگونه نیازهای جنسی باشد، جایگاه زنان را تعیین می کردند.

با گفتن کلمه ی "خواهر" و یا حتی "رفیق" که گاه همان مفهوم را داشت، جلوی "خطر" هر نوع پیش آمد جنسی به ظاهر گرفته می شد. نامحرم ها محرم می شدند و روی کلیه ی اختلافات جنسی سرپوش گذاشته می شد. مقوله ی زن در قالب مرد حل می شد. نقطه ی اوج این هم رزمی، شهادت بود و تنها در این نهایت بود که زن و مرد یکسان بودند.

زنان مبارز، آگاهی سیاسی خود را در فضائی مردسالارانه کسب می کردند. از این رو، مسائل زنان را در میان مسائل "کلیدی"تر از قبیل مبارزه با امپریالیسم و یا دیکتاتوری شاه، بسیار حقیر و ناچیز می شمردند. در تئوری تضاد اصلی و فرعی، تبعیض جنسی جزء فرعی ترین مسائل به شمار می آمد. آنها با این توهم که با تغییر زیربنا همه چیز، بخصوص مسائل و مشکلات زنان که جزء روبناست، خودبخود حل خواهد شد، بهشت موعود را به خود وعده می دادند.

فرصت های خوب بعد از انقلاب هم قربانی همین توهمات و تجزیه و تحلیل های بی پایه و اساس همه ی ما شد. شکی نیست که نبود آزادی بیان و اندیشه، هیولای ساواک و ترس مستمر از تعقیب و مجازات، و از همه مهم تر تجربه ی کودتای ۲۸ مرداد، همه چیز را در فرد شاه خلاصه کرده بود.

رفرم هائی که انجام می گرفت، حتی اگر تنها روی کاغذ قدمی به جلو بودند، بدون مطالعه و بررسی رد می شد. در نظر گرفته نمی شد که شرایط اجتماعی می تواند رژیم های توتالیتر را

مجبور به تصمیماتی کند که با ماهیت شان در تضاد است. یکی از این نمونه ها همانطور که در اول به آن اشاره شد، قانون حمایت خانواده بود. یکی از بندهای مهم این قانون محدود کردن حقی است که مردان در اسلام در زمینه ی ازدواج با چهار زن عقدی دارند. حال اگر مردها این رفرم را به باد مسخره می گرفتند، زنان باید تعمق بیشتری می کردند. چه، قربانیان اصلی در رابطه با چندهمسری، زنان بودند نه مردان. این تعمق را مذهبی ها می کردند. به همین دلیل یکی از اولین قدم های حکومت خمینی بعد از انقلاب، لغو قانون حمایت خانواده و در نتیجه ترغیب تعدد زوجات بود که همه را مات و مبهوت کرد؛ ولی برای تعرض دیگر دیر بود.

زنان و جّو سیاسی در اپوزیسیون قبل از انقلاب

به دنبال جشن های ۲۵۰۰ ساله، اعتراضات علیه رژیم شاه، چه در ایران و چه در خارج از کشور، اوج گرفت. در خارج، رادیکالیزه تر شدن کنفدراسیون دانشجویان و در ایران، بسط مبارزات مسلحانه، به غلبه ی سازمان امنیت (ساواک) مهم ترین ارگان رژیم، کمک کرد. عضویت در کنفدراسیون ممنوع و دستگیری، بازجوئی، شکنجه و اعدام جزء برنامه های روزمره ی رژیم شد. سایه ی ساواک همه جا، حتی در خصوصی ترین محافل احساس می شد. در قلب مخالفین و اپوزیسیون، مهم ترین آرزو سرنگونی رژیم شاه بود. در این شرایط اگر جائی سخنی از "زن" به میان می آمد، به حساب زنان طبقات مرفه که خواست های بورژوائی داشتند و سردسته شان اشرف پهلوی بود، گذاشته می شد. زنان چپ و مترقی با کنار کشیدن خود، میدان را به دست زنان قشر بالا و خواست های آنان دادند. از این رو اگر مجله ای مثل "زن روز" در می آمد، کسی تمایل به نوشتن مقاله برای آن نداشت. چه، همه ی اینها همکاری با رژیم به حساب می آمد. در صورتیکه افرادی مثل "مطهری" این جرأت را داشتند که از تریبون این مجله برای اشاعه ی نظریات خود استفاده کنند.

برخورد زنان به جامعه ی غرب، از موضع سنتی و مذهبی بود. از اینرو تفاوت فاحشی بین تحلیل هائی که از جانب اپوزیسیون چپ ها و مذهبیون ارائه می شد، به چشم نمی خورد. نفرت از شاه تبدیل به نفرت از غرب شده بود و زن غربی در کلیت فقط از زاویه ی زن عروسکی و مبتذل سنجیده می شد. در این زمینه زنان بینشی متفاوت از مردان نداشتند.

از اینرو هنگامیکه تظاهرات علیه رژیم شاه شروع شد، زنان نه تنها اشکالی ندیدند در صفی جدا از مردان قرار بگیرند، بلکه عده ای روسری را هم به عنوان پرچم مبارزه ی ضد رژیم بی چون و چرا پذیرفتند و در پشت بام ها صدای الله اکبر سردادند.

من فکر نمی کنم که قبل از انقلاب زنان مجبور بودند با روسری تظاهرات کنند. چه خود من

در روزی که شاه ایران را ترک کرد وارد ایران شدم و دو روز بعد در یک تظاهرات که حتی در یک روز مذهبی برگزار می شد، بدون حجاب شرکت کردم و خطری را متوجه خود ندیدم. از اینرو به نظرم زن ها خودشان به دلایلی از جمله جلوگیری از شناسائی صورت، مخفی نگاه داشتن اعلامیه و از همه مهم تر جلوگیری از "تفرقه" انداختن، از این پوشش استفاده کردند. چه، در غیر این صورت احساس گناه می کردند و خود را در ردیف زن های مدرن و مدپرست "غرب زده" می دیدند. متأسفانه این درایت وجود نداشت که روسری یا چادر تنها یک قواره پارچه نیست تا از آن بتوان به عنوان سمبل علیه رژیم شاه استفاده کرد. انتخاب روسری یعنی قبول ایدئولوژی اسلامی و پذیرفتن پوشش زن در اسلام.

زنان با این عمل، حتی قبل از به وجود آمدن جمهوری اسلامی، به استقبال آن رفتند؛ غافل از اینکه اولین قربانیان شعار "یا روسری یا توسری" خود آنان خواهند بود.

در پروسه ی انقلاب، از دو سال قبل از خروج شاه از ایران، به موازات و به پشتیبانی از مردم در ایران، در خارج از کشور نیز جوّ سیاسی تغییر کرد. همه شور و شعفی تازه پیدا کرده بودند. با رفتن خمینی از عراق به پاریس و در مصاحبه هایی که با او و بنی صدر انجام می گرفت، کم کم مسئله ی زنان به طور مستقیم مطرح شد. به سؤالات خبرنگاران خارجی که آینده ی زنان ایران را به شرط به روی کار آمدن مذهبیون در خطر می دیدند، جوابی سربالا داده می شد.

در خارج از کشور از طرف کنفدراسیون یا از طریق همکاری با کنفدراسیون جلسات و سخنرانی های فراوانی ترتیب داده می شد. ولی در هیچکدام از آنها نه انتقادی به خمینی و ماهیت او می شد و نه به اسلام و مذهب. اگر هم کسی چنین جرأتی به خود می داد، به او مهر ضدانقلابی و حتی ساواکی می زدند. نوشته های زنان، از جمله خود من، در خارج در طول ده سال قبل از انقلاب، بیشتر حول تاریخچه ی ۸ مارس و اشاره به ادبیات زنان و تجلیل از شاعرانی چون "پروین اعتصامی" ـ ولی بندرت از "فروغ فرخزاد" ـ و یا شرح زندگینامه ی "کلارا زتکین" و "روزا لوکزامبورگ" دور می زد.

بزرگداشت شهدای زن، توصیف مقاومت آنان در زندان های شاه، مرور مکرر خاطرات اشرف دهقانی ـ "حماسه ی مقاومت"، که از آن فیلمی هم ساخته شد ـ و نشست های مطالعاتی درباره ی کتاب "منشأ خانواده" انگلس، از اهم فعالیت ها در رابطه با مسئله ی زنان بود. در قالب جهان بینی حاکم، استثمار زنان فقط از جنبه ی اقتصادی و نه جنبه ی فرهنگی دیده می شد. فرقی بین زنان و مردان زحمتکش گذاشته نمی شد. در نتیجه مشکلات بلاواسطه ی زنان زحمتکش به خاطر جنسیت شان، فرعی می نمود. هیچگاه این سؤال مطرح نمی شد که اتفاقاً مردان طبقه ی زحمتکش به دلیل بدتر بودن وضع شان و نداشتن امکان تحصیل و غیره، از فرهنگ مردسالارانه بیشتری

برخوردارند تا مردان مرفه.

با اوج گرفتن تظاهرات، شرکت زنان با حجاب اسلامی در آنها و پخش آن از طریق تلویزیون، مسئله ی زنان بسیار بحث انگیز شد. آن زمان فرانکفورت مرکز فعالیت های کنفدراسیون در اروپا بود و از این رو تظاهرات و سخنرانی های بزرگ در آنجا انجام می گرفت. به خاطر می آورم که در یکی از این گردهمائی هائی که حدود هزار نفر آلمانی و ایرانی در آن شرکت کرده بودند، من مقاله ای در مورد زنان تهیه و به مسئله ی حجاب و سوره ی "النسا" اشاره کردم که با استقبال عظیم شرکت کنندگان روبرو شد. این نوشته با عنوان "زنان در ایران" و به صورت جزوه چاپ و پخش شد. قبل از قرائت نوشته، در گفتگوئی که با یکی از رهبران کنفدراسیون در ناهارخوری دانشگاه داشتم، با مخالفت شدیدش با قرائت این بخش از مقاله مواجه شدم. او با لحنی تحکم آمیز گفت بزرگ کردن مسئله ی زنان و مذهب، افکار را مخدوش کرده به انقلاب لطمه می زند. مسئله ی اصلی می بایستی حول فرد شاه و سرنگونی رژیم باشد. او حتی بعنوان اعتراض در جلسه شرکت نکرد، یکی دیگر از دبیران سابق کنفدراسیون هم که در آن جلسه حضور داشت، هنگامیکه نوبت به من رسید، جلسه را ترک کرد.

بازگشت به ایران و پایه گذاری "اتحاد ملی زنان"

قبل از رفتنم به ایران، در کنار فعالیتم در کنفدراسیون، با زنان آلمانی که نظریات فمینیستی داشتند همکاری می کردم. با تجربه ای که در خارج از کشور و همراه زنانی چون خودم کسب کرده بودم، به این نتیجه رسیده بودیم که حقوق و خواست های زنان می بایستی از جانب خود زنان، به طور فردی یا جمعی، و مستقل از سایر احزاب و سازمان های سیاسی مطرح شوند. و اگر هم در رابطه ی مشخصی، ضرورت همکاری وجود دارد، می بایستی با حفظ استقلال، با آنان وارد مذاکره شد.

با این هدف بعد از ۱۲ سال به ایران برگشتم و تصمیمم بر آن بود که برای همیشه در ایران بمانم.

چند روز بعد، با یکی از دوستان ـ نسرین بصیری ـ که او را قبلاً در برلن می شناختم، قرار ملاقات گذاشتم. هر دو این ضرورت مبرم را حس می کردیم که در رابطه با مسئله ی زنان شروع به فعالیت کنیم. از اینرو تصمیم گرفتیم با زنانی که از خارج می شناختیم و علاقمند بودند تماس بگیریم، با همدیگر اعلامیه ای بنویسیم و جلسه ای را جهت آشنائی و زمینه سازی برای پایه ریزی تشکلی مستقل از زنان فرا بخوانیم. اولین جلسه در مدرسه ی عالی شمیران برگزار شد و برخلاف خواست ما، زنان طرفدار سازمان فدائی هم شرکت کردند و خواهان همکاری شدند.

پافشاری ما بیشتر روی ضرورت تشکیل سازمان مستقل زنان بود. ولی زنانی که به ما ملحق شده بودند، اکثراً از سمپات های چریک ها بودند و چون می دانستیم که فدائیان اعتقادی به سازمان مستقل زنان ندارند، نگرانی خاصی از همکاری با این زنان داشتیم. چه، گروه ما در آینده می توانست پایگاهی شود برای ترویج و تبلیغ سیاست و نظریات فدائیان و جمع آوری سمپات برای آنان؛ که همینطور هم شد.

با دستور خمینی مبنی بر رعایت پوشش اسلامی در محیط کار، روز جهانی زن ـ۱۷ اسفند ـ بهانه ای شد برای تظاهرات خودجوش زنان. ما هم در این رابطه اعلامیه ای دادیم جهت دعوت به سخنرانی برای هفته ی بعد در دانشگاه. این جلسه با موفقیت برگزار و باعث آشنائی تعداد بیشتری از زنان با ما شد.

در جلسه ی بعد، نسرین بصیری، که با هم فعالیت را شروع کرده بودیم، گفت که با "هما ناطق" تماس گرفته و او را راضی به همکاری کرده است. چه، به نظر او مهم بود شخصیت های شناخته شده بین ما باشند. من از گفته ی او خیلی جا خوردم، چون فکر می کردم که قبل از پیشنهاد همکاری به او، حداقل می بایستی این مسئله را با من در میان بگذارد.

من دو سخنرانی از "هما ناطق" را در دانشگاه شنیده بودم و چیزی جز شعار و کلی گوئی در آن ندیده بودم. حتی در بعضی جاها مو بر تنم راست شده بود. او نه تنها در هیچکدام از سخنرانی هایش اشاره ای به ضرورت تشکل مستقل زنان نکرده بود، بلکه برعکس در اولین سخنرانی اش افتخار کرده بود به اینکه عضو هیچیک از جمعیت های زنان نیست (رجوع شود به مقاله ی "رهائی زنان از رهائی زحمتکشان جدا نیست"، آیندگان ۲۱ اسفند ۱۳۵۷، سطر اول). یا اینکه گفته بود: "عنوان کردن مسئله ی زن در این برهه از مبارزه، در این مرحله از جنبش یک مسئله ی انحرافی است... ما نباید در این شرایط مسئله ای به نام زن داشته باشیم... باید با مجاهدین همراه باشیم حتی اگر روسری سر کنیم" (همان مقاله). در ادامه ی سخنانش هم مسئله ی زنان را مسئله ای دست دوم و انحرافی قلمداد می کند.

این سخنرانی ها در زمانی انجام می گرفت که تظاهرات زنان علیه حجاب اجباری به اوج خود رسیده بود و زنان ایران برای اولین بار در تاریخ برای مسئله ی بلاواسطه ی خودشان به خیابان ها ریخته بودند. حتی آنها که مسئله شان حجاب نبود، ولی طرح حجاب اجباری را شروع اجحافات دیگر در مورد زنان می دیدند؛ که همین هم شد.

به نظر من مسئله ی حجاب مسئله ای کلیدی بود و اپوزیسیون می بایستی آن را هشداری نه تنها به زنان بلکه به کل جامعه می دید و در این مورد موضع می گرفت و از تظاهرات زنان علیه حجاب اجباری دفاع می کرد.

عدم تجربه و سازمان یافتگی زنان باعث شد که زنان تحت تأثیر گفته هائی چون "هدف اصلی، مبارزه با امپریالیسم است" و یا "خمینی حرفش را پس گرفت، پس بروید خانه هایتان"، که در حرف های کسانی چون هما ناطق و غیره عیان بود (رجوع شود به سخنرانی) دست از تظاهرات کشیده و تسلیم شوند.

به یاد می آورم که بعد از تحصن زنان در دادگستری که چه از نظر کیفی و چه از نظر کمی در تاریخ جنبش زنان کم سابقه بود، جلسه ای با عده ای از وکلا و نویسندگان سرشناس زن داشتیم که در آن تصمیم گرفته شد چند وکیل زن به عنوان نماینده پیش خمینی بروند و از او بخواهند این حکم را پس بگیرد. وکلای اعزامی پس از بازگشت شان چنان تحت تأثیر خمینی و "کاریسمای" او قرار گرفته بودند که پیش خود احساس شرم و گناه می کردند که چرا این مسئله را بزرگ کرده اند.

حساسیت در مورد مسائل زنان ایرانی در خارج خیلی بیشتر از خود ایران بود. ولی کمتر اعتنائی به این امر می شد. همه در لاک خود فرورفته بودیم و خودمان را در یک طرف می دیدیم و "هیولای امپریالیسم" که هر لحظه ممکن است کودتا کند، در طرف دیگر.

منباب مثال در آن زمان در اروپا کمیته ای از زنان فمینیست که برای دفاع از حقوق زنان ایران تشکیل شده بود، تصمیم می گیرد یک هیئت نمایندگی به ایران بفرستد تا از نزدیک شرایط را بررسی کند. این هیئت دربرگیرنده ی حدود ۲۰ زن، از شخصیت های معتبر و با نفوذ (خبرنگار، دانشگاهی، نویسنده، سیاستمدار و...) از چندین کشور، از جمله "آلیس شوارتزر" از آلمان و "ماریاآنتوانتا ماسیوچی" از ایتالیا بود. از جمله اقدامات آنها در ایران، ملاقات با خمینی بود. در این مورد بحثی میان آنها درگرفت که آیا باید با روسری به حضور خمینی رفت یا نه؟ در آخر کار، ۴ نفر از آنها که معتقد به رعایت "فرهنگ" و آداب و رسوم ایرانیان بودند، با روسری به حضور خمینی رفتند. بعد از ۸ ساعت انتظار پشت در، فقط ۵ دقیقه به آنها وقت ملاقات داده شد. و خمینی هم با گفتن جملاتی چون خدا پشت و پناه شما و ملت ایران باشد، مذاکره را تمام کرد.

در آن زمان ما بقدری مشغول به خود و غرق در خود بودیم که اعتنائی به حضور این نمایندگان در ایران نکردیم. حتی در جلسه ای که در تالار فردوسی دانشکده ی ادبیات داشتیم، با وجود شرکت آنان و تمایل شان به مصاحبه، کوچک ترین رغبتی به این امر نشان ندادیم. غرور انقلاب، از ما انسان هائی از خود راضی و متفرعن ساخته بود.

پروسه ی به وجود آمدن "اتحاد ملی زنان"

چه قبل از تظاهرات ۸ مارس و چه بعد از آن سازمان هائی از زنان در تهران تشکیل شده بود. ولی اعتقاد ما بر این بود که سازمان زنان می بایستی از درون بحث های آزاد، با شرکت زنانی که معتقد به بوجود آمدن سازمان مستقل و دموکراتیک هستند، بوجود بیاید.

تجربه ی حزب توده به ما نشان داد که زنان می توانند سال ها در حزبی فعالیت داشته و در رابطه با مسئله ی زنان بنویسند و بگویند؛ ولی هنگامیکه انقلاب انجام می گیرد و اولین خطر متوجه همین حق و حقوق زنان می شود، عملاً مهر سکوت بر لب گذاشته هیچ عکس العملی از خود نشان نمی دهند. تجربه های بعد نشان داد که آنها در تأئید خمینی، حتی با پوشش اسلامی، به ترویج و تبلیغ نظریات سازمان مادر پرداختند.

متأسفانه عمر جلسات آزاد برای چنین بحث هائی بسیار کوتاه بود. ضرورت این دیده می شد که کار عملی هرچه زودتر شروع شود. به این منظور هیئت مؤسسی متشکل از ۱۳ نفر تعیین و بین آنها تقسیم کار شد. با تدوین منشور سازمان در ۸ فروردین ۱۳۵۸، "اتحاد ملی زنان" موجودیت خود را اعلام نمود.

حتماً آن روز، اگر تجربه ی امروز را داشتیم، با هیچیک از بندهای منشور به آن صورت که فرموله شده موافقت نمی کردیم. به نظر من منشور چکیده ای بود از حرف های "هما ناطق" در سخنرانی هایش در دانشگاه. اهداف اعلام شده، اهداف یک سازمان سیاسی بود که دشمن اصلی خود را چین و شوروی می دانست؛ مانند چریک های فدائی خلق. جای تعجب نبود که بعدها، پس از انشعاب در سازمان چریک های فدائی خلق و تجزیه ی آن به "اقلیت" و "اکثریت"، زنان طرفدار "اکثریت" چون دیگر شوروی را دشمن خود نمی دانستند، جائی در این سازمان برای خود ندیده، مجبور به ترک آن شدند. چه، بعد از انشعاب ادامه ی فعالیت آنان با بند یک منشور: "۱ـ در رابطه با نیروهای سیاسی با قاطعیت اعلام می داریم با هیچیک از احزاب و گروه های وابسته به چین و شوروی و سایر کشورها همکاری نمی کنیم" در مغایرت بود.

امروز وقتی که منشور را مرور می کنم، می بینم که بندهای آن چقدر در تضاد با ضرورت تشکل مستقل زنان بود. زیرا با اثبات برابری زن و مرد در مقاومت، اعدام و شهادت و تقسیم جامعه تنها به استثمارکننده و استثمار شونده و نه مرد و زن، دیگر نیازی به سازمان بدون مردان نبود. (رجوع شود به پیش درآمد منشور "اتحاد ملی زنان").

در بند ۵ منشور آمده است که: "ما مبارزه علیه امپریالیسم را از اساسی ترین هدف های خود می دانیم...". امروز به نظر من اساسی ترین هدف سازمان زنان مبارزه با فرهنگ مردسالاری در

همه ی شئون اجتماعی است نه امپریالیسم. چنین اهدافی باعث شد که "اتحاد ملی زنان" فقط جای زنان چپ با مواضعی مشخص بشود. حتی لباس پوشیدن و طرز آرایش مو می بایست ظاهری خلقی می داشت؛ که خلق هم در اذهان، مردان بودند. می بایستی بلوز مردانه روی شلوار جین قرار بگیرد نه توی آن، و موها آرایشی ساده داشته باشد. برای رفتن به "خانه ی کارگر" و تماس با کارگران، عده ای با روسری می رفتند. در یکی از جلسات فرهنگی که قرار بود یکی از ما برای سخنرانی برویم، با رفتن من به خاطر اینکه بلوزم را بیرون شلوار نمی انداختم مخالفت شد. می بایستی خلقی لباس پوشید، خلقی حرف زد و خلقی نوشت.

خوب به یاد می آورم من و دو نفر از دوستان برای هیئت تحریریه انتخاب شدیم. هنگامیکه شماره ی اول نشریه به نام "برابری" آماده شد، من آن را به چاپخانه بردم. چاپچی تیتر "برابری" را با خطی شکسته پیشنهاد کرد که به نظر من کمی هنری تر می نمود. وقتی که آن طرح را نشان هیئت تحریریه دادم، بدون اینکه چیزی بگویند یا مخالفت خود را ابراز دارند، پنهانی تاکسی گرفتند و به چاپخانه رفتند و طرح را تغییر دادند. بعداً که دیدم، خنده ام گرفت و گفتم که حتماً به اندازه ی کافی خلقی نبود!

با تقسیم کار بین هیئت مؤسس و شروع کار عملی، روز به روز به تعداد اعضاء اضافه می شد. اکثر آنان زنان سمپات فدائی بودند. جّو حاکم در "اتحاد ملی زنان" ضد "خارج از کشوری ها" بود. چه، در ذهن افراد، این گروه در خارج آب خنک می خوردند، در زمانیکه "داخل کشوری ها" در زندان های شاه، شکنجه کشیده و مبارزه می کردند. جالب اینجا بود که این برخورد در درجه ی اول از جانب کسانی صورت می گرفت که خودشان در خارج تحصیل کرده، زمان شاه به ایران برگشته و در نهادهای دولتی مشغول به کار شده بودند. آنها اکثراً با شکنجه سر و کاری نداشتند، ولی خودشان را وارث مقاومت زنان در سیاه چال ها می دانستند.

منشور به آن صورتیکه طرح شده بود، پناهگاه خوبی را برای زنان سمپات فدائی وعده می داد و فدائیان هم مخالفتی با این امر نداشتند. چه، از این طریق هم سیاست خود را پیاده می کردند و هم طرفدار برای سازمان خود می یافتند. نمونه ای از شباهت های دو سازمان را در موضع آنان نسبت به هیئت حاکمه می توان دید.

سازمان چریک های فدائی بازرگان را لیبرال (یعنی طرفدار خرده بورژوازی) و خمینی را ضدامپریالیست و طرفدار زحمتکشان ارزیابی می کرد. عین همین سیاست را اتحاد ملی زنان هم داشت. در رابطه با رفراندوم، چون دولت بازرگان لیبرال شناخته می شد، با آن مخالفت شد. ولی در بیانیه ای که در این رابطه نوشته شد، کوچک ترین اشاره ای به حکومتگران اصلی، یعنی خمینی و روحانیون نشد. مسئول تمام این نابسامانی ها دولت بازرگان یعنی در ذهن آنها خود

بازرگان بود. دشمنان، تفرقه اندازان بودند که اوباشان رژیم سابق و چماق بدستان امروز محسوب می شدند. ملتی که انقلاب کرده بود، بری از صفت های بد بود. عملاً دو صف کشیده می شد؛ انقلابیون و ضدانقلابیون. روحانیت و چپ و عده ای روشنفکر دموکرات در صف اول قرار داشتند؛ بقیه هم در صف دوم می گنجیدند.

به دلیل این بینش، هنگام انتخابات مجلس خبرگان و ریاست جمهوری، به یکباره با دستور از بالا، در جلسه ی هیئت اجرائی پیشنهاد شد که طالقانی به عنوان "کاندیدای ریاست جمهوری" مورد تأئید قرار گیرد. طالقانی کاندید سازمان مجاهدین بود و روشن بود که فدائیان می خواهند اتحاد ملی زنان نیز از کاندیدای مجاهدین پشتیبانی کند. من بعد از شنیدن این پیشنهاد، مسئله را در جلسه ی فرهنگی که مسئول آن بودم مطرح کردم؛ چون معتقد بودم که چنین تصمیم گیری هائی باید به بحث و رأی عمومی گذاشته شود. چه، اتحاد ملی زنان فقط هیئت مؤسس نبود. نظر من این بود که یک سازمان زنان نمی بایستی یک آیت الله را ـحالا هرچقدر هم مبارز و مترقی باشدـ به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری انتخاب کند. گفته های آیت الله طالقانی بعد از فتوای خمینی در رابطه با حجاب و تظاهرات زنان، فرقی با گفته های دیگر روحانیون نداشت: "... هو و جنجال راه نیندازید. همانطور که بارها گفتیم همه ی حقوق حقه ی زنان در اسلام و در محیط جمهوری اسلامی محفوظ خواهد ماند. و از آنها خواهش می کنم با لباس ساده و با وقار، روسری هم روی سرشان بیندازند، به جائی برنمی خورد. اگر آنان که می خواهند مویشان خراب نشود اگر روی مویشان روسری بیندازند بهتر است..."(کیهان ۲۰ اسفند ۱۳۵۷). "... ما همه اش خیال می کنیم که زن ها منحصرند به یک مشت زنان که ریخته اند توی شهرها و دائماً می خواهند ادارات را پر کنند... اینها باقیمانده و تفاله های رژیم منحط پهلوی هستند که دیگر زن های مبارز ما را دارند تحریک می کنند"(کیهان ۲۰ اسفند ۱۳۵۷).

به نظر من آیت الله یعنی انسانی با ایدئولوژی مشخص، آنهم اسلام. آیا ما طرفدار قوانین اسلام، آن هم در مورد زنان بودیم؟ مبارزه ی ما که با خواستی غیراسلامی (ضدحجاب اجباری) شروع شد. تازه مگر ما به رفراندوم جواب مثبت داده بودیم که حالا می خواستیم رئیس جمهور انتخاب کنیم؟ مگر ما طرفدار جدائی دین از دولت نبودیم، چطور شد که به یکباره همه ی این اصول را زیر پا گذاشته با مجاهدین هم صدا شدیم؟

یک بار این اشتباه را به خاطر "ضدامپریالیست" بودن خمینی مرتکب شده بودیم. او به صدر قدرت رسیده بود و اولین حمله اش به زنان بود. مگر می شود در حکومتی اسلامی از قوانین اسلامی چشم پوشی کرد؟ مگر ما قربانیان این قوانین نشده بودیم؟ حالا چرا به یکباره چشم امید به آیت الله دیگری دوخته بودیم و توهم داشتیم که او ما را از شر این قوانین راحت خواهد کرد؟

به نظر من شیوه ی انتخاب طالقانی برای کاندیداتوری ریاست جمهوری، یکی از مستبدانه ترین شیوه هائی بود که در عمر جنبش زنان بعد از انقلاب اتخاذ شد.

در جلسه ی روز بعد که با هیئت مؤسس داشتیم، به یکباره دیدیم کسانی شرکت کرده اند که جزء هیئت مؤسس نبوده، ولی از سمپات های پر و پا قرص فدائیان بودند. جّو جلسه گواهی می داد که قبل از آن در جلسه ای مخفی تصمیم ها گرفته شده و حالا باید ما دو نفر (من و نسرین) قانع می شدیم. پیش از رأی گیری استدلالات شروع شد. دو نفر از شرکت کنندگان که در جلسه ی فرهنگی عمومی بودند، برخورد من را در آن جلسه "کنفدراسیونی" خواندند (در بالا اشاره کردم که شوونیسم ایرانی تبلورش را در برخورد شبه راسیستی نسبت به خارج کشوریان نمایان می کرد). در صورتیکه برداشت خود من از جلسه ی عمومی فرهنگی بسیار مثبت بود و معتقد بودم که استدلالاتم بسیار قانع کننده بوده و مورد قبول اکثریت قرار گرفته است.

متأسفانه در جلسه ی مؤسسین، نسرین که تنها نقطه ی امید من بود گفت که قانع شده و رأی مثبت داد. از این رو، تنها مخالفی که ماند من بودم. به دنبال استدلالات من، هما ناطق که خود را رئیس کل می دید، عملکرد من را با عملکرد چماق بدستان مقایسه کرد. من که دریافتم مسئله دیگر فعالیت دموکراتیک در رابطه با زنان نیست، بلکه ترور محض است و زورچپانی مواضع فدائیان به هر قیمتی که باشد، دیگر جائی برای ادامه ی فعالیت خود در آن سازمان ندیدم و با این جمله که تاریخ درستی حرف مرا نشان خواهد داد، جلسه و نیز اتحاد را برای همیشه ترک کردم.

دو روز بعد در روزنامه ی کیهان اسم "اتحاد ملی زنان" در کنار "مجاهدین" و پنجاه سازمان فالانژ مذهبی، در تأئید طالقانی به عنوان کاندید ریاست جمهوری چاپ شد.

مارس ۱۹۹۸

"ما زیبا بودیم"

نسرین بصیری

نسرین بصیری، متولد ۱۳۲۴ ، از بنیانگذاران و عضو هیئت اجرائی "اتحاد ملی زنان" ، دکترای علوم سیاسی از اتریش؛ در دوره‌ی دانشجوئی، عضو "کنفدراسیون دانشجویان ایرانی" بود و گروهی را برای تبادل نظر میان زنان در زمینه‌ی موقعیت زنان در نهضت‌های روشنفکری و جایگاه زن در ادبیات ایران پایه‌گذاری کرد. نسرین از ۱۵ سال پیش به عنوان پناهنده‌ی سیاسی در برلن زندگی می‌کند و از بنیانگذاران "کانون پناهندگان ایرانی در برلن غربی" بوده است. او مدت ۴ سال است که در رادیو برلن تهیه‌ی (برنامه‌ی فارسی برنامه‌ی مولتی کولتی") برای ایرانیان مقیم این شهر را بر عهده دارد و به طور نیمه‌وقت، مسئول فعالیت‌های مربوط به برابری حقوق زنان در دانشگاه هنر برلن است.

انسان‌ها معمولاً در بحبوحه‌ی شکوفائی و تلاش، خاطرات نمی نویسند. سرنوشت را می سازند. با گام‌های شتابزده به پیشواز تاریخ می‌روند. گاهی با تاریخ هم گامند و با رد پاشان بر آن مُهر می‌زنند و گاهی با نگاهی حسرت بار و وامانده، تاریخ را بدرقه می کنند. هرچه هست با زمان عهدی دارند و به آن گره خورده اند. زنده اند و جایی در این دیگ درهم جوشِ تاریخ قُل می‌زنند. نوشتن بیشتر کار از حرکت بازماندگانی است که با فاصله ای معقول به تاریخ می نگرند.

تا تو خود بازیگر صحنه ای، در این چرخ گردان و دیگ جوشان بالا و پائین می روی، گاه روی پا، گاه بر دو دست و گاهی چرخان در فضا، زمان را سیر می کنی، آرامش لازم، جایگاهی استوار و فاصله ای معقول برای مشاهده کردن و نوشتن نداری.

نوشتن زندگینامه ی سازمان ها هم معمولاً پس از مرگ شان، یا دست کم سکون شان انجام می شود. در مورد "اتحاد ملی زنان" نیز همینطور بود. ابتدا پس از بسته شدن دفتر "اتحاد"، هنگامی که از چهره های فعال، چند زن بیشتر نمانده بودند و دیگر سازمانی در کار نبود، کار نوشتن زندگینامه آغاز شد. زنی که احساسی لگام زده داشت و به شدت واقع بین بود، زودتر از همه نبض سازمان از حرکت بازمانده را گرفت و به نوشتن نشست. او می نوشت، ما جمع می شدیم در خانه ی یکی از دوستان خوب؛ خبرهائی را که از کانون نویسندگان و کانون مستقل معلمان می گرفتیم، مرور می کردیم. اخبار مقاومت را که خود جمع آوری کرده بودیم، بر آن می افزودیم، همه را بر صفحه ای می نوشتیم و به امضاء هر سه سازمان، به داخل خانه های مردم می ریختیم. در این نشست ها، تمام افراد فعال "اتحاد ملی زنان" که دسترسی به ایشان داشتیم، جمع می شدند. تا آنجا که به خاطر دارم، سه نفر از پنج عضو هیئت اجرائی در این نشست ها شرکت داشتند. شاید در ابتدا هر پنج نفر بودند و من ایشان را به روشنی در خاطر ندارم.

در این خانه علاوه بر رد و بدل کردن اخبار و تدوین خبرنامه، هربار پاره ای از نوشته های آن دوست که زندگینامه ی "اتحاد" را می نوشت، خوانده می شد و بر سر آن گفت وگو می کردیم. اینجا و آنجا نکته ای و نگاهی را به بحث می گذاشتیم و حرفی و نظری را تغییر می دادیم. آنچه تدوین شد، به قلم یک زن و یاری فکری و نظری گروهی از فعالینی بود که حاضر و در دسترس بودند.

نگاه های جمع زیاد دور از هم نبود. و من که به نوعی نماینده ی اقلیت فکری در این سازمان بودم، در این گفت وگوها متوجه شدم که بودنم، ماندنم، و رنجی که گاه به دلیل اختلافات شدید نظری بردم، به هرز نرفته است. بازتاب حرف هایی را که همیشه بر آن پای می فشردم و خشم بسیاری را برمی انگیختم، در برداشت های جمع دیدم.

پای این نوشته به خارج از ایران هم رسید؛ تا در اختیار کسانی قرار گیرد که آن زمان دیگر در ایران نبودند؛ تا ایشان هم نوشته را به بحث بگذارند. همه گرفتار بودند. نمی دانم چرا این نوشته هرگز چاپ نشد. بعضی ها معتقد بودند با مطرح کردن جزئیات، مشکل امنیتی ایجاد می شود. از نظر امنیتی شاید پای هیچکس بیش از من درگیر "اتحاد ملی زنان" نبود. من مستأجر رسمی دفتر سازمان بودم. پس از ۳۰ خرداد هنوز مدارک زیادی، از جمله اعلامیه هایی که در دفاع از زنان دستگیر شده نوشته بودیم که بسیاری شان فعالین بازداشت شده ی مجاهدین خلق ایران بودند، دسته دسته در دفتر "اتحاد ملی" انبار بود. سرایدار "خانه ی پزشکان" که در آن دفتر داشتیم، پیغام داده بود بیائید اعلامیه ها را ببرید که باعث دردسر ما در این ساختمان است. مهمان ناخوانده و مشکوک هم داشتیم که جزئیاتش را به خاطر ندارم. تا آنجا که به خاطر

دارم، تنها زنی بودم که در تمام دوره های فعالیت "اتحاد ملی زنان" عضو هیئت اجرایی بودم و ماندم. بنابراین با لو رفتن جزئیات سازمان، به من کمتر از اعضاء دیگر صدمه ای وارد نمی آمد. البته افرادی در این سازمان بودند که به دلیل فعالیت هاشان در گروه های دیگر، بسیار بیش از من در خطر دستگیری و اعدام قرار داشتند. ولی بحث ما بر سر انتشار زندگینامه ی اتحاد ملی زنان بود و نه سازمانی دیگر. به هرحال، من و یکی دو نفر دیگر، از جمله زنی که تاریخچه را نوشته بود، موافق انتشار آن بودیم و بر آن پای می فشردیم. تا آنجا که به خاطر می آورم، یک نفر مخالف بود. البته همان زمان هم روشن بود که انتشار آن در ایران امکان پذیر نیست و این کار باید در جایی دیگر صورت بگیرد.

اینها را نوشتم تا اشاره کرده باشم "اتحاد ملی زنان" شناسنامه ای دارد که من آن را خوب می شناسم و اصالت آن را تأئید می کنم.

آنچه مربوط به وقایع نگاری است و گوناگونی حرکت ها و نظرات، حرف های لازم در همان نوشته زده شده. من هرگز یادداشتی در آن ایام برنداشته ام، اما چون کوشش خانم مهناز متین را برای جمع آوری اسناد "اتحاد ملی زنان" کارساز می بینم و به آن ارج می گذارم، سعی می کنم روایت خودم و به یادمانده ها را از تشکیل این سازمان و چگونگی فعالیت آن بنویسم.

توضیح دیگر اینکه، من هنوز در صحنه ام. زمانی که در اختیار دارم با کار روزمره و اتفاقات خارج از برنامه که به طور منظم تکرار می شود پر است و دائم برای جای دادن خرده ریزهایی که در ظرف زمان جای نمی گیرد و از آن سرریز می کند، با ظرف و عالم و آدم دست و پنجه نرم می کنم. شاید کارم اهمیت زیاد و بازده و بازتابی آشکار نداشته باشد، اما در دایره ای می گردم که از جاذبه ی مرکز آن راه گریزی ندارم. آنچه در پیرامونم می گذرد آنچنان مرا متأثر می کند، فکرم را و حواس پنجگانه ام را در چنگ خود می فشارد که چیزی از آن برای یاد روزهای دور نمی ماند. آنچه در زیر می نویسم، کوشش شتابزده ای است تا تلاش شما را ارج بگذارم.

بار دیگر می گویم آنچه می نویسم، همانست که در یاد دارم. یا ماجرا همین بوده، یا اگر همین نبوده، به دلیل یا دلایلی که به آن آگاه نیستم، به همین صورت که می گویم در خاطرم نشسته است.

***

دو روز بعد از "هجرت" خمینی از پاریس به تهران، به ایران بازگشتم. در برلین زندگی می کردم. عضو کنفدراسیون دانشجوئی بودم و گروه زنانی را که هنوز نامی نداشت، پایه گذاری کرده بودم. جایگاه زن در ادبیات ایران را مطالعه می کردیم، به نابرابری زن و مرد در خانواده و

انجمن دانشجوئی برلین، اعتراض داشتیم. قرآن را مطالعه می کردیم و آنچه را با برابری بیگانه می دیدیم، از آن بیرون می کشیدیم و در نشست ها بیان می کردیم. به یاران مرد در انجمن دانشجوئی هشدار می دادیم که حرف شان و عمل شان یکی نیست؛ از برابری انسان ها، برافتادن ظلم و استثمار و از حقوق بشر می گویند و خود بر زنان ستم می کنند؛ زنان نمونه برای ایشان، زنانی هستند که در سازمان های مردسالار رزمیده اند و جان داده اند. همه ساله به مناسبت روز زن از آنان تجلیل می کنند. زنانی که دیگر نیستند تا مدعی شوند، برابری طلبی و حق خواهی کنند.

من و شهره بدیعی (همسر نوری دهکردی که در ماجرای میکونوس به قتل رسید)، تجربیاتی در این زمینه پشت سر گذاشته بودیم. سال ها با مردان در کنفدراسیون همکاری کرده بودیم و به ضرورت کار در گروه مستقل زنان باور داشتیم. روابطی دور و نزدیک با زنانی هم سرشت در آلمان داشتیم. یکی از ایشان مسعوده آزاد بود و دیگری از دوستان مسعوده، زنی که "ف" نام داشت (چون از او خبری ندارم و اجازه نگرفته ام، نامش را نمی نویسم). "ف" در فرانسه درس خوانده بود. ما که در حقیقت همه "خارج کشوری" بودیم و شناختی از وضعیت ایران و گروه های فعال و محیط نداشتیم، گاهی دور هم جمع می شدیم. همه میل داشتیم در ایران فعالیت کنیم. کم و بیش همه مان مطالعاتی در زمینه ی زن و اسلام داشتیم و نگرانی هایی در مورد آنچه در آینده ممکن است گریبان گیرمان شود. همگی از بهار آزادی سرمست و پرشور بودیم و سر از پا نمی شناختیم. سال ها در آرزوی بازگشت به ایران سوخته بودیم، در آرزوی جرعه ای آزادی. و حالا زمین چمن دانشگاه شده بود تریبونی که ملت گُله به گُله در آن جمع می شدند، حرف هاشان را می زدند، اعلامیه ها و روزنامه هاشان را به در و دیوار می دوختند و در پای آن به جدل می ایستادند. و ما مثل قحطی زدگان، در این محیط ناآشنا می گشتیم، می خواندیم، بحث و جدل می کردیم و از دیدن آشنایان "خارج کشوری" که اینجا و آنجا ایستاده بودند و خود را داخل بحث ها می کردند، شادی می کردیم. مردی را که در سمینار پاریس دیده بودیم و یا در کنگره ی فرانفکورت، می یافتیم و فریاد شادی می کشیدیم؛ زنی را که در اعتصاب غذای آمستردام شناخته بودیم در آغوش می کشیدیم. اما حواس مان بیش از همه به سازمان های زنان بود. در گردش روزمره مان در صحن دانشگاه، بارها به گروه های زنان برخوردیم. بعضی ها منشور خود را به دیوار یا درخت کوبیده بودند و زیر آن با زنان و مردان بحث می کردند. بعضی ها روزنامه ای منتشر کرده بودند و تور پهن کرده بودند که یاران جدیدی از میان موج پُرتلاطم جمعیت بگیرند. من و شهره بیشتر همراه بودیم. سخت دنبال سازمان زنان مستقلی می گشتیم که با آن همکاری کنیم. ساعت ها و روزها پرسه زدیم. در فرصت های دیگر با مسعوده و "ف" نشستیم و شنیده ها

را به بحث گذاشتیم.

بعضی از زن ها را که پای منشور سازمان زنان شان ایستاده بودند، از پیش ـ از دوران کنفدراسیون ـ می شناختیم. از فعالین سازمان "آ" یا سازمان "ب" بودند. منشور برخی از آنها نشانگر وابستگی شان و موضع سیاسی سفت و سخت شان در یک جهت سیاسی خاص بود. گاهی واژه ها و تعریف ها از دور داد می زد که گروه متعلق به کدام سازمان سیاسی است. انگار که مرد چهارشانه و سبیل کلفتی را لباس زنانه پوشانده باشند! هرقدر هم که او را بیارایند و سرخاب بزنند و لباس تور بپوشانند، باز از صد فرسخی پیداست که مرد است و با این آرایش، دست کم در قرن بیستم و میان شهر تهران، شباهتی به زن ندارد. تازه، هنوز چند روزی از قیام نگذشته بود؛ این آدم ها اگر مال سازمان سیاسی خاصی نبودند، چطور در طول چند روز یا یک هفته، منشور و اساسنامه ی خود را نوشته و دفتر و دستک و روزنامه به راه انداخته بودند؟ اگر هم به زبان می گفتند مستقل هستند و اصرار می کردند، باز هم معلوم نبود حرف شان را باور کنیم یا دُم خروس را؟

به هرحال، خسته و ناامید بار دیگر دور هم نشستیم. مرور کردیم، سبک و سنگین کردیم. من عضو هیچ سازمان سیاسی ی نبودم. نزدیکی نظری با "کادرها" و بعد "شورای متحد چپ" داشتم. همکاری در بعضی زمینه های عملی هم می کردم. شوهرم یکی از پایه گذاران این سازمان بود و خواهی نخواهی در جریان فعالیت های آن بودم. اما بند و وابستگی را نمی خواستم. برای خودم نمی پسندیدم؛ بی آنکه بی بند بودن را تبلیغ کنم و فضیلت بپندارم. کمترین درجه ی سازماندهی را و کوچک ترین سلسله مراتب را، آنقدر که مطلقاً ضروری بود، می خواستم. در سازمان زنان برلین، همین قدر که بدانیم چه زمانی و کجا جمع می شویم و پیرامون چه حرف می زنیم، کافی بود. همیشه داوطلبی بود که کارها را پاکنویس کند و دیگری که آن را در نشستی که قرار بود، بخواند. باز می شد در سازمان منسجمی پیرامون مسئله ی خاصی کار کرد. بدتر از همه سازمان هایی بودند که در مورد تمام مسائل عالم نظر و موضع داشتند و کابوس نیمه شبم این بود که مرا وادارند حرفی را که به آن اعتقاد ندارم، به عنوان موضع سازمان بزنم و در دل جمع، برخلاف عقیده ی خود از آن دفاع کنم. مرگ را به چنین لحظه ای ترجیح می دادم. البته دل به دل راه دارد. همانطور که به عنوان انسانی آزاده و زنی آزاده، بند سازمانی (سازمان سیاسی) را نمی خواستم، سازمان هم به دلیل گستاخ اندیشیدن و بی پرده و پوشش سخن گفتن، مرا نمی خواست. به هر حال و هر دلیل، از هفت دولت آزاد بودم و آزادی خود را ارج می گذاشتم. زنان دیگری که با ایشان در مذاکره بودم، نزدیکی هایی به گروه ها داشتند (در این مورد اطلاع دقیقی ندارم و این تنها برداشت من است). اما آنچه در ایشان مشترک بود، اعتقاد به کار در

سازمان زنانی بود که کاملاً مستقل باشد و از هیچ سازمان سیاسی دستور و رهنمود نگیرد. در اوج ناامیدی از پیدا کردن چنین سازمانی، بی آنکه گفتگوی زیادی کنیم، همه به این نتیجه رسیدیم: حالا که چنین سازمانی نیست، آن را ایجاد می کنیم. نه اینکه باز بیائیم و منشوری بنویسیم و زنان را دعوت به کار کنیم، در حقیقت دکانی در کنار دکان های دیگر بگشائیم.

شهره بدیعی دخترخاله ای داشت که در مدرسه ی عالی دختران (شمیران) درس می خواند. با او نشستیم، حرف هایمان را زدیم و سالنی در دانشکده شان گرفتیم. من و شهره با کاغذهای بزرگ، چسب و ماژیک رنگی به راه افتادیم. در نشستی که برای بزرگداشت چند تن از شهدا برگزار می شد (شاید در دانشگاه صنعتی) شرکت کردیم. به عوض گوش دادن به سخنرانی ها، چند اطلاعیه با خط درشت و کج و معوج خودمان نوشتیم و به دیوار زدیم. در این نشست، بسیاری از گروه های چپ شرکت داشتند. نوشتیم زنان را به یک نشست برای تبادل نظر پیرامون ایجاد یک سازمان مستقل زنان دعوت می کنیم. در گیر و دار چسباندن اطلاعیه ها، با چند نفر آشنا شدیم و بحث کردیم. هرکدام از ما بحث هایی اینجا و آنجا می کردیم و زنانی را که می شناختیم، دعوت می کردیم تا در این نشست برای ایجاد سازمان مستقل زنان شرکت کنند. در این گیر و دار، یکی از زنان با ایراندخت که قبلاً در آلمان درس می خواند و من او را هرگز ندیده بودم و نمی شناختم، آشنا شد. ایراندخت زنی بود گستاخ و پرانرژی و پرشور و پرسخن.

ساعتی پیش از شروع نشست، به مدرسه ی عالی دختران شمیران رفتیم. ایراندخت شروع به حرف زدن کرد و پیشنهاد داد و هنوز به خودمان نجنبیده بودیم که دیدیم این تازه از ره رسیده، بی آنکه شناختی از او داشته باشیم، دست را به کمر زد، پیشاپیش جمع قرار گرفت و با لحنی که به نظر من کمی بی پروا می آمد ـ به هرحال هرچه بود با حال و هوای ایران جور نبود ـ نشست را شروع کرد. اگر اشتباه نکنم سیگاری هم در دست گرفته بود. دستی به کمر و دستی به سیگار، نوبت می داد. زنانی که تا آن روز برای تشکیل و به نتیجه رسیدن این نشست تلاش کرده بودند و بیشترشان نوعی افتادگی و فروتنی ذاتی داشتند، کمی جا خوردند. شگفت زده نگاه هایی رد و بدل کردند و در صندلی های شان جابجا شدند. هرچه بود، نشست اول با تمام عیب و اشکال های برگزاری، به خیر گذشت. برخی از زنان شرکت کننده، در خارج در آمریکا ـ درس خوانده بودند. همگی ساعت ها در مورد لزوم استقلال سازمان های زنان به گفت و گو نشستیم. پُرشورترین ها و پرتلاش ترین ها و آزموده ترین ها در این بحث خود نمودند و همتایان و هم نظران خود را یافتند. در پایان، پیشنهاد کردیم آنان که می خواهند فعالانه در راه ایجاد چنین سازمان زنانی بکوشند، ساعتی بیشتر بمانند و نشست بعدی را سازمان دهند. برخی ماندند. گفت و گو

کردیم و از نزدیکی های نگاه و افق دید با چند زن نویافته، به شوق و شگفت آمدیم. برخی گفتند با رفتار ایراندخت عده ای را رانده ایم. برخوردها همه به گمان من دوستانه و سازنده بود؛ همه خوشحال از اینکه همدیگر را یافته ایم. آنچه بعد اتفاق افتاد را دقیقاً به خاطر ندارم. تنها نکاتی را که در ذهنم مانده و برجسته است، به زبان می آورم.

چند باری در خانه ی یکی از زنانی که بعدها او را بیشتر شناختم، نشست هایی داشتیم. آنچه برای من بسیار هیجان انگیز بود، رویاروئی با زنانی بود که نام شان را بسیار شنیده بودم. عاطفه گرگین (همسر گلسرخی)، میهن جزنی، هما ناطق و برخی زنان دیگر که سال ها از عمرشان را در زندان های شاه بسر آورده بودند. و آنچه مرا شگفت زده می کرد، نگاه این زنان بود و الگوی رفتاری شان که در بحث ارائه می دادند. به عنوان نمونه، در این نشست ها بحث می شد که کدامیک از زنان فعال را به همکاری دعوت کنیم. نامی برده می شد. یکی از میان جمع می گفت خیر. این زن فلان یا بهمان رفتار را داشته و نباید از او دعوت کرد. یکی از زنان نامبرده گویا در زمان دانشجوئی دامن کوتاه می پوشیده، بلوزش تنگ بوده، طوری که از میان دو دگمه ی بلوز، کمی از سینه ی وی نمایان می گشته است. دیگری سبک بوده و زیاد با مردان معاشرت می کرده. بسیاری از اتفاق های آن دوران را بیاد نمی آورم؛ نشست هایی را که ظاهراً اهمیت زیادی هم داشته و گاهی دوستان با اصرار و با آوردن نشانه ها سعی می کنند به یادم آورند. اما این جمله ها چنان در ذهنم فرونشسته است که گذر زمان آن را نمی روبد.

برای من که از محیط و فرهنگ دیگری برمی خاستم، این همه بسیار غریب بود. برلین دهه ی هفتاد، چند سال پس از جنبش دانشجوئی سال ۶۸ و دگرگونی های اجتماعی در پی آن، حال و هوای دیگری داشت. ارزش های اخلاقی کهنه درهم ریخته بود و برخی ارزش ها تبدیل شده بود به ضدارزش؛ به خصوص اگر دانشجو بودی و در میان دانشجویان چپ می زیستی. جّو حاکم در اروپا، دست کم در شهرهای بزرگ، با جّو و فرهنگ دانشجویان ایرانی ساکن آمریکا هم تفاوت فاحشی داشت. من از محیطی می آمدم که بیشتر زوج های پیرامونم، پیوند رسمی ازدواج نبسته بودند. ازدواج کردن عملی بورژوائی محسوب می شد و اگر کسی "سنت شکنی" می کرد و تن به ازدواج می داد، سرافکنده بود و ناچار به اینکه نوعی پاسخ قانع کننده برای اطرافیان در چنته داشته باشد: "می دونی... مامانم داره می آد..." یا از این قبیل.

یکی دیگر از مشکلات فرهنگی، یکی از ناهمگونی هایی که ذهن مرا آشفته کرده بود، شکاف

میان نظر و عمل در میان زنان تازه آشنا بود. بیشتر این زنان از اعضاء یا هواداران سازمان چریک های فدائی خلق بودند. من تا به آن هنگام تصور خاصی از هواداران این گونه سازمان ها داشتم. اولین باری که در خانه ی یکی از ایشان بودم، متوجه شدم که ظهر است و دارند سفره می گسترند. نان تافتون و پنیر و سبزی بر سفره گذاشتند. در این میان خانمی رفت و آمد می کرد که شباهتی به هیچکدام از زنان فعال نداشت. مادر یا خواهر خانم صاحبخانه هم نمی توانست باشد. شلواری پارچه ای و روی آن دامنی کشی و گلدار پوشیده بود و روسری خود را محکم دور گردن پیچیده بود. لباسش درست شبیه لباس زنانی بود که در خانه های مردم خدمتکاری می کنند. بعد از اینکه چند بار آمد و رفت، به صاحبخانه گفت: "خانم..."، فلان کار را بکنم؟ فهمیدم که اشتباه نکرده ام. حضور این زن انگار تنها حواس مرا پرت کرده بود. برای دیگران وجود او جلوه ای آشنا بود. رفت و آمدش، بود و نبودش، کسی را برنمی انگیخت. اما من که با این پدیده در منزل روشنفکران چپ آشنائی نداشتم، تا آخر شب حیران ماندم و بعد از بیرون آمدن، با دوستان "خارج کشوری" در این باره صحبت کردم. در جمع های آشنای ما در خارج کشور، بیشتر امکان داشت زنی از دوستان ما خود به تمیزکاری در خانه ی مردم بپردازد تا اینکه مستخدمی در خانه داشته باشد که برایش سفره بگسترد. تعجب من زمانی بیشتر می شد که صاحبخانه و شکل ظاهری خانه شان بسیار ساده بود. بعدها در منزل زنان دیگری از همین سازمان، از جمله زنی که نامش ـ نام شوهرش ـ به دلیل یک عمر مبارزه ی آشتی ناپذیر با ظلم و استثمار در تاریخ مبارزات چپ میهن مان ثبت است، باز زنی را دیدم که می پلکید، ناهار می آورد، ظرف می شست و خلاصه کار می کرد. بعدها که پس از ۱۵ سال دوری از ایران و روابط این چنینی، بیشتر به خانه ی فامیل رفتم و زن یا زنانی را یافتم که در خانه کار می کردند، کم کم به این منظره عادت کردم ـ البته بیگانگی من با دیده ی مستخدم بیشتر به لحاظ موضع سیاسی بود و خود در تمام دوران کودکی وجود مستخدم را درخانه تجربه کرده بودم ـ قبح این مسئله برایم ریخت و بالاخره به این نتیجه رسیدم که در صورتیکه دستمزدی عادلانه به این زنان پرداخت شود، می شود در چهارچوب تقسیم کار اجتماعی آن را پذیرفت.

تصویر دیگری که باز در خاطرم حک شده است، ماجرائی است که در یکی از نشست های اولیه ای که در خانه ی یکی از هواداران سازمان چریک های فدائی خلق داشتیم پیش آمد. صاحبخانه زنی بود از نازنین ترین های روزگار. در اتاق نشسته بودیم. کرکره یا حصیر پنجره پائین بود. در زدند. خانم صاحبخانه رفت و در را باز کرد. خانم زیبا و باریک اندامی وارد شد. کفش پاشنه بلند و ظریفی به پا داشت. به لحاظ سر و وضع هیچگونه شباهتی به زنانی که در اتاق

جمع شده بودند نداشت. ظاهراً سر زده برای دیدار با زن صاحبخانه آمده بود. صاحبخانه از او دعوت نکرد به داخل بیاید. بحث، چند دقیقه ای در داخل اتاق درگرفت. ما در سایه ی حصیر می توانستیم به خوبی میهمان را ببینیم که در حیاط ایستاده بود و صحبت می کرد. از گفت و گوها فهمیدم که آن زن مریم متین دفتری است و گویا میل داشته در جمع ما شرکت کند. تقریباً تمام جمع به اتفاق با این مسئله مخالفت کردند. جزئیات را به خاطر ندارم و فقط می دانم که مریم متین دفتری خانه را ترک کرد و من هنوز از این بابت متأسفم. نه اینکه آن زمان یا اکنون شناخت دقیقی از این خانم داشته باشم. با شناخت متوسطی که از ایشان دارم، به نظرم زنی می آید معقول و دلنشین و خوش سخن که جدا از مرد خانواده بر پای خود ایستاده است و با تمام زیگزاگ های عقیدتی و رفتاری که از آن هنگام تاکنون از ایشان دیده ام، معتقدم که سازمان زنانی که واقعاً مستقل است و چهارچوب سازمانی (سیاسی) خاصی ندارد، نباید دست رد به سینه ی هیچ زنی بزند که می خواهد برای مطالبه ی حقوق زنان تلاش کند.

در آن زمان من، مسعوده و شهره ("ف" و ایراندخت را به یاد ندارم) هم مجذوب زنانی بودیم که سال ها آنان را به نام می شناختیم و به تلاش هاشان در براندازی رژیم استبدادی ارج می گذاشتیم، و هم شکافی ما را از آنها جدا می کرد که پایه در پیرامون فرهنگی و تجربیات متفاوت مان داشت. از طرف دیگر، ما، پایه گذاران اولیه ی "خارج کشوری" نیز همگونی فکری و نظری در تمام امور نداشتیم و تنها نقطه ی مشترک مان خواست تشکیل یک سازمان مستقل زنان بود. هرکدام از ما سلیقه ای داشت و روشی خاص در برخورد با آراء و عقاید مخالف. حصارهای دفاعی مان یک اندازه و توانائی هامان در پذیرفتن یا تحمل نظرات غیر، یکی نبود. این بود که بعضی زودتر از این سازمان بریدند، برخی دیرتر؛ یکی فعال ماند و دیگری بیشتر در حاشیه، اتحاد ملی زنان را همراهی می کرد. مرز و دیوار، میان "خارج کشوری ها" و طرفداران "چریک های فدائی خلق" کشیده نمی شد. بعضی از هواداران این سازمان در خارج کشور، مثل شهین نوائی، زهره خیام و فریده عصارپور به "اتحاد ملی" پیوستند. اینها پلی ارتباطی میان هواداران سازمان چریک های فدائی و ما بودند. وجود زنان روشنفکر و ملایم رفتاری مثل هایده مغیثی و مینو جلالی هم جّو را برای ما که اقلیت نظری بودیم و بیشترمان در خارج کشور درس خوانده بودیم، قابل زیست می کرد.

از وقایع نگاری دور افتادم. نشست دوم عمومی ما در تالار فردوسی دانشکده ی ادبیات با شرکت چندصد زن تشکیل شد. در این زمان هما ناطق نیز به "اتحاد ملی زنان" پیوسته بود. منشور "اتحاد" را اول بار ما، چند نفری از فعالین، نوشتیم و به خاطر دارم که آن را برای

ویرایش به نزد هما ناطق بردیم. منشوری که او نوشت، از نظر روانی و زیبائی کلام هیچ ربطی به آنچه ما نوشته بودیم نداشت. از خواندن زبان گویای هما ناطق به شگفت آمدم. نام "اتحاد ملی" را هم با کمک او انتخاب کردیم. اگر اشتباه نکنم، نام را او پیشنهاد کرد. آشنائی با هما ناطق برای من جاذبه ی زیادی داشت و در دل و به زبان، توانایی های او را می ستودم. این شگفتی ها و ستودن ها، زود به سردی گرائید. اول اینکه هما ناطق ظاهراً اعتقادی به مبارزات مستقل زنان نداشت. شاید به دلیل احترامش به جریان سیاسی خاصی، پیشنهاد ایشان را برای همکاری با "اتحاد ملی زنان" پذیرفته بود. احتمالاً به دلیل همین بی اعتقادی، شاید هم به دلیل نامدار بودن و وجود نوعی سلسله مراتب در میان روشنفکران ایرانی، حوصله ی "وقت تلف کردن" و سر و کله زدن با مخالفان نظری را نداشت. شتابزده و تلخ سخن می گفت و زود برمی آشفت.

یکی از خاطرات تلخ من در "اتحاد ملی زنان" ، متعلق به چند ماهی پس از تشکیل سازمان است و درگیری لفظی هما ناطق با مسعوده. اگر اشتباه نکنم درگیری به دلیل مخالفت مسعوده بود با پیشنهاد پشتیبانی از کاندیداتوری طالقانی که به هرحال یک آخوند اسلامی بود برای ریاست جمهوری. بحث و درگیری بالا گرفت و مسعوده برای همیشه از "اتحاد ملی زنان" رفت. تا پشت در با او رفتم. در راهرو کمی ایستادیم و صحبت کردیم. مسئله از اختلاف نگاه شروع می شد. فکر می کنم آنچه مسعوده را برانگیخت تا از "اتحاد ملی زنان" برود، تنها اختلاف نظر و نگاه نبود. بلکه لحن و رفتاری بود که تعیین کننده ترین نماینده ی اکثریت، یعنی هما ناطق در برخورد به دگراندیشان به کار می گرفت. نمی خواهم از هما ناطق مظهری از خودخواهی و درشت گوئی و بی اعتنائی به دیگران بسازم. او هم در شور انقلابی وظیفه ای پذیرفته بود که با لیاقت ها و کارآئی اش جور درنمی آمد و شاید به این دلیل در درون ناآرام بود. به او هم فشار می آمد که بنا به هر دلیل، شیفتگی یا احترام به یکی از سازمان هایی که پیگیرانه با شاه جنگیده بود، وقت گرانبهایش را برای کاری بگذارد که اعتقاد چندانی به آن نداشت. دیگر آنکه وقتی در جمعی به فردی خدای گونه می نگرند و وی را تشویق به رفتارهای خدای گونه می کنند، نمی توان گناه را تنها به گردن فردی انداخت که رفتاری این چنین دارد. تک تک افرادی که این جنبه ی رفتاری را در او پرورده بودند، تاریخ ما و شیفتگان کیش شخصیت هم مسئول بازتولید این روابط و رفتارها هستند.

به خاطر دارم در اوائل انقلاب، وقتی که مثلاً جلوی دانشگاه اعلامیه ای پخش می کردیم، یا میز کتاب می گذاشتیم، از ما می پرسیدند: "این اتحاد ملی مال کیست؟". بعضی ها که

"اطلاعات دقیق"تری داشتند می پرسیدند: "این اتحاد ملی، مال خانم ناطق است؟". در حالیکه خانم ناطق وقت زیادی برای این سازمان نمی گذاشت. حتی در پروسه ی شکل گیری نظرات، نقش فعالی نداشت. البته وقتی که بود، بولدوزری بود که نمی شد وجودش را نادیده گرفت. گناه جامعه ای عقب مانده را که تا به آن موقع نه احزابش و نه نهادهایش هیچکدام نقش تعیین کننده ای نداشتند و همیشه شخصیت ها در آن بازیگر نقش اول بودند، به هیچ رو نمی توان به پای فرد نوشت.

به هر رو، رفته رفته، شاید چند ماهی از ایجاد "اتحاد" نگذشته بود، وقتی که سازمان بیشتر شکل گرفت، گروه های کاری اش پا و جان گرفتند و نهادهای تصمیم گیری به شکل دموکراتیک در آن جا افتادند و نهادینه شدند، تأثیر فرد از بین رفت. هنوز هم اکثریتی وجود داشت طرفدار سازمان چریک های فدائی خلق و اقلیتی که از نظر عددی چندان بزرگ نبود. این اقلیت یا بی سازمان بود، یا به یکی از نیروهای گوناگون چپ در جامعه وابستگی داشت. اقلیت که من از ابتدا به نوعی نماینده ی آن در شورای اجرائی "اتحاد ملی" بودم، تا به آخر هم در آن حضور داشتم، به بسیاری از بحث ها دامن می زد و به لحاظ کیفی برای تعیین جهت فکری سازمان، سرنوشت ساز بود. از کسانی که نام شان را به خاطر دارم و فعال بودند، می توانم از فریده بهمنی، بکری تمیزی و شهره بدیعی نام ببرم که هر سه در حال حاضر در خارج از ایران به سر می برند. از کسانی که در ایران هستند یا اینکه خبری از ایشان ندارم، نام نمی برم.

ما بعد از دوره ای فعالیت، فراکسیونی تشکیل دادیم؛ در جّوی آرام، نظرات و حرکات و تاکتیک های خود را همگون می کردیم. چند نفر از کسانی که عضو فراکسیون اکثریت (اکثریت "اتحاد ملی زنان" ، با جناح اکثریت فدائی اشتباه نشود) نبودند، یا بودند ولی روش های لیبرال تری در برخورد با دگراندیشان پیش می گرفتند، یا در بعضی موارد حتی با این اقلیت بیشتر هم نظر بودند، درون سازمان جّوی می ساختند که به شدت دموکراتیک بود. می توانم به جرئت بگویم که هرگز نه پیش از "اتحاد ملی" و نه بعد از آن، آزادی خواهی در عمل، ایجاد فضا برای دگراندیشان و احترام گذاشتن به نظر فرد را، این چنین نبوئیده ام و تجربه نکرده ام.

البته من به طور کلی و نسبی سخن می گویم؛ در مقایسه با تجربیاتی که قبل و بعد از "اتحاد ملی زنان" داشتم. اگرنه، باید اعتراف کنم زمان هایی بود که در "اتحاد ملی" عرصه آنچنان بر من تنگ می شد که دلم می خواست ترک سازمان محبوبم را بکنم و دن کیشوت وار شمشیری بردارم و تنها بجنگم.

یکی از این موارد، درگیری هایی بود که فکر می کنم در دوره ی دوم هیئت اجرائی داشتم که همزمان با هما ناطق در آن کار می کردم. برخوردها چنان حاد شده بود و سرزنش ها چنان بالا

گرفته بود که عرصه را بر من تنگ می کرد. آنچه مرا بیش از همه چیز می رنجاند و غمگین می کرد، نظرات و رفتار هما ناطق نبود که تازگی نداشت. بیشتر از همه، از برخورد دوستانی می رنجیدم که در نهان، وقتی تنها صحبت می کردیم، حق را به من می دادند و خود درددل ها داشتند، اما در جمع ـ جمع هیئت اجرائی یا غیر ـ باز سکوت بود و من تنها سکوت را می شکستم و بلاگردان می شدم. می فهمیدم شان. این رفتار را در خانواده و اجتماع به اندازه ی کافی تجربه کرده بودم. اما باز غمگین می شدم. شاید ملاحظات خطی و سازمانی هم در این میان نقش داشت. به هرحال، پروسه ای بود ناخوشایند. تا اینکه بعد از به ستوه آمدن ها، روزی با چند نفر از فعالین اتحاد ملی که همه متعلق به فراکسیون اکثریت بودند و هما ناطق، به حل اختلاف من و او نشستیم. باز بحث و باز درگیری و این بار من تنها نبودم. صدایی نبود، کسی که از من بطور روشن دفاع کند؛ اما ندایی بود. هما ناطق نظرات روشن من و این ندا را گرفت و پس از آن هرگز به دفتر "اتحاد ملی زنان" نیامد. استعفایش را هم پیغام داد، یا نداد، درست به خاطر ندارم.

در اینجا می خواهم از کسانی نام ببرم که با اینکه خود در فراکسیون اکثریت (یا حول و حوش آن) بودند، جّو را و زمینه را برای همکاری در محیطی دموکراتیک آماده می کردند. دموکراسی نه از آن نوع که در بهترین حالت و بدون تقلب رأی می گیرد و حکومت ۵۱ درصد بر ۴۹ درصد را برحق می داند. دموکرات های واقعی که برای اقلیتی کوچک نیز احترام و حق حیات قائل بودند.

این گروه بسیار بودند و نمی توانم از همه نام ببرم. اصلاً خیلی ها را به خاطر ندارم. آنها را که به خاطرم مانده، می شمارم. فریده عصارپور (که دیگر زنده نیست و عضو هیئت اجرائی "اتحاد ملی زنان" بود)، زهره خیام، هایده مغیثی، فروز ـ آ.، میهن جزنی، عاطفه گرگین و شهین نوائی و برخی که در ایران هستند و نام بردن از ایشان مجاز نیست.

آنچه هنوز به طور برجسته در خاطرم مانده است، تلاش پیگیر زنانی است که با صمیمیت، صبح تا شام می کوشیدند. اگر جامعه ی ایده آلی را برای آینده آرزو کنم، همان روابط و رفتاری است که "زنان اتحاد ملی" با هم داشتند. نه اینکه همه چیز عالی و عادلانه و روشن باشد. نابسامانی هایش را هم گفتم و گفتم که گاهی جانم به لبم می رسید. اما انسانی قانعم؛ همه چیز دنیا را نسبی می بینم. خاکی ام و به عوض شدن رنگ دنیا با یک ورد یا یک قل والله و شعار جامعه ی بی طبقه و یک انقلاب اعتقاد ندارم. سیاه و سپید به باور من تا ابد در جنگ و گریزند. کوشش برای برابری و عدالت را و دموکراسی و آزادی را روندی می بینم که تا ابد ادامه دارد.

درست مثل سایر نیازهای انسان تمامی ندارد. به این دلیل، به کوشش برای دستیابی به این نیازها کم بها نمی‌دهم. ارزش کوشیدن برای یافتن آن را کم نمی‌دانم. فرق یک دهقان بنگلادشی را، یک کارگر حبشه ای را که نیاز اولیه اش به یک قرص نان است با هنرمندی در نیویورک که به یک میلیون دلار برای ساختن فیلمی نیاز دارد و در آتش ساختن آن فیلم می سوزد، می‌دانم. می ارزد تا ابد برای بالا رفتن از پله ای و رسیدن به پله ی دیگر کوشید. اما این توهم را ندارم که نیاز به عدالت و آزادی و دموکراسی، با یک "انقلاب" حتی اگر این انقلاب "توده ای"، "خلقی" یا "سوسیالیستی" باشد، از فردای "انقلاب" تمام می شود. بگذریم از این که انقلاب را اصولاً گامی به پیش و گامی به پس می‌دانم.

بگذریم. می‌خواهم دلایل این همه شیفتگی را برای "اتحاد ملی زنان"[۲] بگویم. انسان ها، نه واقعاً خوبند و نه واقعاً بد. در هر شرایطی بخشی از جنبه های خوب و یا ناخوشایند خود را به نمایش می گذارند. در سال های پس از انقلاب که مردم از جمله زنان، پر از امید و نیرو و شور بودند، بهترین هاشان را به نمایش گذاشتند و خوش بوئیدند. سوسیالیسم را نه در شعار، بلکه بطور روزمره در اتحاد ملی زنان تجربه می کردیم. از کوچکترین نیازهای آدمی شروع می کنم.

خوراک ملی ده، بیست یا سی زن که صبح تا شب در دفتر این سازمان می کوشیدند، نان داغ بربری و پنیر بود که تازه از راه رسیده ها با خود می‌آوردند و به میان می گذاشتند. به یاد ندارم که هرگز این کار را سازمان داده باشیم یا بر سر آن بحثی درگرفته باشد. هرکس از در می‌رسید، برحسب وسعش و اشتهایش یک یا چند قرص نان با خود می‌آورد و هرکس گرسنه بود، از آن می‌خورد. اگر کسی نبود که نان بیاورد، و هیچ خوردنی پیدا نمی شد، یکی بیرون می‌رفت و نانی و پنیری با خود می‌آورد. یا اگر گرفتار بود می‌پرسید تا کسی لقمه ای یا سیبی به او ببخشد. تشنگی با قند و چای برطرف می شد. اجاره ی دفتر را از حق عضویت ها تأمین می کردیم. زنان شاغل، زنان کارمند که بیشتر پول داشتند، بیشتر می‌دادند. بیکاران بیشتر وقت داشتند و وقت شان را در اختیار سازمان می گذاشتند. هیچکس به دلیل پرداخت حق عضویت کمتر، یا کار کمتر و بیشتر، سرزنش نمی شد. هرکه هرچه داشت، آنقدر که می توانست بدهد، در میان می گذاشت. من که به طور مشترک با شوهرم، اتوموبیل نسبتاً جاداری در اختیار داشتم و وقت بیشتری داشتم، با جان و دل و تمام توان، کارهائی را که می شد با اتوموبیل انجام داد، مثلاً رساندن اسباب بازی ها و وسایل دیگر که برای حلبی آبادی جمع آوری کرده بودیم، به عهده می گرفتم. یا همراه دیگران، برای بررسی وضعیت زنان به دهکده های اطراف تهران سر می زدیم. زن هنرمندی پوستری برای نشستی و یا تقویمی درست می کرد؛ معلمی، یک گروه از دانش آموزان

را گرد هم می آورد؛ من و چند زن حقوقدان و غیرحقوقدان، قرآن و رساله های "علمای عظام" را بررسی می کردیم؛ کتابی هم تدوین کردیم که بعد، از جانب تشکل مستقل زنان در خارج زیر عنوان "زن در جمهوری اسلامی" به چاپ رسید. برخی زنان در محلات به زنان بی سواد الفبا یاد می دادند و تنها الفبا یاد نمی دادند. برخی در محلات، به آموزش بهداشتی زنان دست می زدند و کارشان تنها آموزش بهداشت نبود. زنانی در خیابان یا در دانشگاه میز کتاب می گذاشتند؛ زنانی کتاب های خارجی را، تئوری های آزادی زن را و سرگذشت زنان مقاوم دنیا را ترجمه می کردند؛ زنانی نشریه ی "برابری" و بعدها "زنان در مبارزه" را بیرون می دادند؛ زنانی به زنان محلات فقیرنشین خیاطی یاد می دادند تا بتوانند با پول کم لباس بر تن کودکان خود بپوشانند یا احیاناً حرفه ی خیاطی را برای درآوردن کمک خرج خانواده به کار گیرند و اگر شوهری ناسازگار و خشن دارند، امید به استقلال مالی خود ببندند. زنانی که در محلات کار می کردند، بیشتر از اعضاء و هواداران گروه های چپ بودند که به کار پرمشقت خود اعتقاد داشتند و آرزوی یارگیری در میان زحمتکشان را در سر می پروراندند.

آنچه برجسته بود، به رسمیت شناختن توانائی های متفاوت بود و یک کاسه کردن این توانائی ها برای نیل به اهدافی مشترک: گرم شدن دل زنان، اعتماد به نفس در راه به دست آوردن هویت زنانه، سر بلند زیستن و مبارزه برای آزادی همگان از بندهای اسارت و برابری زنان و مردان. بلندپروازی های فردی، اسب تیزپایی بود که پیشاپیش ارابه بسته می شد تا این خواسته ها را زودتر به مقصد برساند. رقابت تنها در پیشی گرفتن از یکدیگر، در به سلامت رساندن بار گران به مقصد معنی می داد.

اگر ظاهر و طرز لباس پوشیدن من با اکثریت شرکت کنندگان در "اتحاد ملی زنان" فرق داشت، به این دلیل انگشت نما نبودم و مرا سرزنش نمی کردند. گاهی اشاراتی یا صحبتی می شد که ناشی از مشاهده و ثبت این اختلاف بود. دست کم جّو غالب بر سازمان مرا به کنار نمی نهاد. بیشتر اعضاء "اتحاد ملی زنان" ، مثل زنان دیگر هوادار سازمان های چپ، بلوز و شلوار، یا بلوز و دامن بلند می پوشیدند. بلوزها بیشتر چهارخانه بود و اگر به محله ای در جنوب تهران می رفتند تا درس بدهند، روسری سورمه ای یا سیاه ساده به سر می کردند. اما من لباس هایی بر تن داشتم که ۹۹ درصد زنان قشر متوسط می پوشند. بلوزی و دامنی، یا پیراهنی. از آنجا که پیش از بازگشت به ایران، ۱۵ سال در اتریش و آلمان زندگی کرده بودم، تن پوشم بیشتر همان ها بود که سال ها پیش در اروپا خریده بودم و ظاهراً فرنگی بودن آنها را می شد از دور تشخیص داد. اصراری هم نداشتم که همرنگ جماعت شوم. برعکس، به همان شکلی که بودم و بی روسری، به محله ها و دهکده ها می رفتم. بر سر انتخاب نوع لباس در "اتحاد ملی" بارها صحبت کردیم.

بحث ها بیشتر بر اساس احترام متقابل و به منظور پیدا کردن روش مشترک و روش برتر بود. من با گذاشتن روسری مخالف بودم. به نظر من اتفاقاً حضور ما بدون روسری در مناطقی که همه با حجاب در آن می گشتند، می توانست به دختران جوانی که نمی خواستند چادر بپوشند، دل و جرئت بدهد. می توانستند ببینند که فقط آنطور که حکومت تبلیغ می کند، زنان "بدکاره" نیستند که بی حجاب می گردند؛ بلکه یک دختر دانشجو، یا دانش آموزی که به طور مجانی سواد می آموزد هم چادر به سر نمی کند. فکر می کردم گذاشتن روسری به طور اختیاری، حکومتگران را در اجباری کردن حجاب جری تر می کند. موافقان حجاب اختیاری می گفتند که در محلات، با حجاب بهتر می توانند همرنگ جماعت شوند و با مردم رابطه بگیرند و به این دلیل روسری را به بی حجابی ترجیح می دهند. نظرات متفاوت و گفتگوها طولانی بود. اما در جّوی سالم انجام می گرفت و حرف آخر به درستی با کسانی بود که درمحله ها کار می کردند.

همانگونه که تنوع در نوع کار را پذیرفته بودیم، تنوع در شکل و ظاهر را هم می پذیرفتیم. اگرچه این احترام متقابل و پذیرش، همیشه به این آسانی که در دو کلام ذکر کردم نبود.

بیاد می آورم روزی، مثل بیشتر روزها، شصت هفتاد نفری بر موکت دو اتاق کوچک و تو در توی دفترمان نشسته بودیم. مثل مسجد، تنگ هم. سوزن می انداختی پائین نمی آمد. بحث در مورد ظاهر و قیافه ی زن بود و کالا شدنش در جوامع سرمایه داری. بحث کاملاً تئوریک بود و نظرها گوناگون. بیشتر شرکت کنندگان زینت آلات را و آرایش را مردود می شمردند و معتقد بودند که بازتاب کالا شدن زن است. زن راستین می باید ساده و بی پیرایه باشد و النگ و دولنگ به خود نیاویزد. همه جور زنی در نشست های "اتحاد ملی زنان" شرکت می کردند. در میان جمع زنی را دیدم میانسال و کمی فربه. کارمند سازمان برنامه بود و به وسیله ی یکی از زنان حقوقدان به "اتحاد ملی" جلب شده بود. او مثل زنان قشرهای متوسط آرایش مختصری داشت و کمربندی باریک و طلائی بسته بود. این صحنه را هرگز فراموش نمی کنم. دست زن آهسته به سوی سگک کمربند رفت. در جمعی که اینقدر همه تنگ هم نشسته بودند، اگر در زاویه ی خاصی ننشسته بودم، نمی توانستم حرکت دست او را دنبال کنم. جز سر و گردن چیزی از زن ها پیدا نبود. دست، آهسته کمربند را باز کرد؛ آنرا چنبره کرد و در کیف گذاشت. آنقدر دلم به حال زن سوخت، به قدری از اینکه آن روز نتوانسته بودم، با وجود شرکت فعال در بحث، آن جّو را بشکنم دلم گرفت که فردای آن روز با یک گردن بندِ زنجیر طلا به "اتحاد ملی" رفتم. برای اولین بار طلا به خودم می آویختم. گردن بند و دستبند و ساعت و خلاصه هرچه به دور عضوی از بدن می بستند، مرا خفه می کرد و از آن بیزار بودم. زنجیر طلا را به اعتراض گردنم انداختم تا درد حقارت آن زن که مرعوب جمع شده بود، آزارم ندهد. از آن پس، زنجیر طلا به گردنم ماند و حالا که گاهی اوقات

داوطلبانه آن را می بندم، از آن لذت می برم. با زنجیر طلا می خواستم نشان بدهم زنی که به قدرت و استعدادهای خویش آگاه است، تنها یک چهره ندارد. می تواند سیاه بپوشد؛ لباس رنگین بر تن کند؛ چادر بپوشد یا بلوزی آنچنان تنگ بپوشد که سایه ی تنش از میان دو دگمه ی بلوز پیدا باشد.

بحث و گفتگو بر سر حجاب و پوشش در "اتحاد ملی" زنان ادامه داشت. من و چند نفر از یاران، مخالفِ سرسختِ حجاب اجباری بودیم. البته طبیعی است که حجاب اجباری موافقی در "اتحاد ملی زنان" نداشته باشد. تنها بحث ما درباره ی شیوه های مبارزه با آن بود. مبارزات آشکارتر و جنجالی تر، شرکت در تظاهرات علیه حجاب، یا بسنده کردن به پخش اعلامیه و نوشتن شعارهای ضدحجاب بر در و دیوار. اکثریت اعضای "اتحاد ملی"، البته در اوایل انقلاب، پیش از درگیری های خونین دانشگاه، به دلیل ضدامپریالیستی بودن حکومت، میل درگیری شدید و آشکار را با آن نداشتند. به خصوص که ظاهراً زنان طرفدار سلطنت، یا زنانی که به این نام خوانده می شدند و چه بسا ربطی به سلطنت نداشتند، در برگزاری تظاهرات پیشگام بودند. نتیجه اینکه بر سر اعلامیه پخش کردن و شرکت فردی در تظاهرات ضدحجاب توافق کردیم. بعضی از اعضاء "اتحاد ملی" در محلات فقیرنشین و کارگری اعلامیه های ضدحجاب را پخش کردند؛ چون روی سخن ما بیش از همه "زنان زحمتکش" بودند. برخی از همین زنان زحمتکش درمحله ها به کسانی که اعلامیه ی ضدحجاب پخش می کردند، حمله بردند. دوستان ما با خنده در مجمع "اتحاد ملی" گزارش دادند که گاهی چند کوچه را دویده اند تا از دست زنانی که دنبال شان کرده بودند، خلاص شوند.

یک بار دیگر هم زنان کارگر درسی "دیدنی" به ما دادند.

فامیل دوری داشتم که ماجرای فامیل شدنش با من طولانی است. این فامیل از فرزند صیغه ای یکی از پسران "ناخلف" اجداد من ببار آمده بود. وی و فرزندانش در دهکده ای نزدیک تهران زندگی می کنند. پرسان پرسان، با کمک چند نفر از اعضاء "اتحاد ملی" رد او را پیدا کردم. نوه ی خانواده، زنی بود هم سن و سال من که در کارخانه ی جوراب بافی استارلایت کار می کرد. هاجر زنی کم سواد بود و فقط می توانست تیتر روزنامه ها را بلندبلند بخواند. از یافتنش خوشحال شدم و از او برای کار در "اتحاد ملی" دعوت کردم. او که هرگز کسی از اعضاء فامیل آن جّد "ناخلف" تهرانی سراغش را نگرفته بود، به این رابطه تن داد و تا جائی که می دانم، اولین و آخرین کارگر "واقعی"ی بود که پا به دفتر "اتحاد ملی" گذاشت. گفتم کارگر واقعی، چون بودند روشنفکران و چپ هایی که داوطلبانه و برای رابطه گیری، در کارخانه ها کار می کردند.

به هرحال. من روزی با افتخار اعلام کردم که قرار است دو کارگر در نشست عمومی مان شرکت کنند. هاجر و دوستش از در وارد شدند. تصویر بی نظیری بود. ما همه بر زمین نشسته بودیم. قیافه ها ساده، رنگ ها همه تیره. دوستی می گفت: " نمی دانم چرا همه ی دختران سازمان ... ریش و سبیل دارند و شکل مردها هستند". اعضاء "اتحاد" هم بیشتر از زنان و دخترانی تشکیل شده بود که هم شکل و هم لباس بودند. موها یا کوتاه کوتاه یا با کش از پشت سر بسته؛ شلوار و بلوز بلند؛ بدون آرایش؛ بیشترمان مثل توده ای خاکستری، گرد گرفته و بی رنگ نشسته بودیم و غرق بحث بودیم. هاجر و دوستش دیر آمدند. راه را گم کرده بودند. هر دو قد بلند بودند. چون برای اولین بار به سازمان زنان می آمدند، لابد آن را چیزی شبیه مهمانی یا عروسی فرض کرده بودند. لباس های شیک خود را پوشیده بودند. دامن پلیسه؛ یکی بلوزی تن نما و سفید زیر چادر پوشیده بود با دگمه های مروارید. دیگری، پیش سینه اش گل دوزی داشت. هر دو چند رج النگوی طلا در دست داشتند و آرایشی. برای آن روزها، غلیظ. آنکه بلوز سفید پوشیده بود، ناخن هایش را هم بلند کرده بود و لاک سفید زده بود. آمدند و با آن کفش های پاشنه بلند از میان اتاق گذشتند و به زحمت روی زمین نشستند. چادرهای مشکی را روی شانه ول کردند و خندان اما کمی مبهوت به ما نگریستند. تا دوستان ما در "اتحاد ملی زنان" از بهت زدگی درآیند، مراسم معرفی انجام شود و رشته ی پاره شده ی کلام را از سر بگیریم، ربع ساعتی طول کشید.

ناگفته نماند که هاجر تا مدتی بحث ها را دنبال می کرد. باز چند باری به "اتحاد ملی زنان" آمد و "برابری" را در کارخانه پخش کرد. عکس العمل کارفرما این بود که ابتدا به ناگهان و بی جهت ارتقاء مقامش دادند، ولی بعد از چند ماهی، باز به ناگهان و بی دلیل او را اخراج کردند. هاجر چند بچه داشت. شوهری در کار نبود و خود خرج بچه ها را از راه کار کردن تأمین می کرد. من هنوز خود را به خاطر این دست درازی بی جا به زندگی او و به خاطر دربدر شدنش نمی بخشم. البته تا در ایران بودم، به نوعی زیر بالش را می گرفتم. سکه های طلایی که برای عید و عروسی گرفته بودم، به او دادم تا با آن یک ماشین بافندگی بخرد. ماشین را گرفت. با آنکه هفته ای نزد فروشنده ی ماشین طرز کار کردن با آن را آموخت، هرگز آن را به کار نگرفت. بعدها شنیدم باز شوهر کرده است. دیگر اطلاع دقیقی از سرنوشت او ندارم.

یادهای "اتحاد ملی زنان" تلخ و شیرین است. از یادهای شیرین، انتخابات هیئت اجرائیه ی "اتحاد" بود که به دلیل کوچک بودن دفتر "اتحاد"، در کانون نویسندگان انجام گرفت. بسیاری، دم از دموکراسی می زنند. در این انتخابات دموکراسی را به عین دیدم. اکثریت "اتحاد

ملی زنان" ، یک جای خالی برای اقلیت در انتخابات که به صورت لیستی انجام می گرفت، گذاشت. البته این دموکراسی سیبی نبود که آسان به دامن اقلیت بیفتد و نتیجه ی روزها و هفته ها بحث آتشین بود. بحثی که جزئیات آن را به خاطر ندارم. اما نتایج آن برای برخی از اعضای فراکسیون اقلیت خوشایند نبود، زیرا پیشداوری هایی در مورد یکی از ایشان وجود داشت و در آخر ما ناچار به نوعی سازش شدیم و من که نمی خواستم بار دیگر کاندیدا شوم، پس از هفته ها بحث آتشین و قهر و آشتی، ناچار شدم بار دیگر کار کردن در شورای اجرایی را بپذیرم.

"اتحاد ملی زنان" به من آموخت که زنان متفاوت، کم سواد و دانشمند، پیر و جوان، هنرمند و کارمند و دانشجو و معلم و خانه دار و کارگر، می توانند امکانات و توانائی های متفاوت خود را به کار گیرند؛ از هم بیاموزند؛ تنوع نظر و سلیقه را مانع راه ندانند، بلکه وسیله ی شکوفائی و پویایی کنند؛ بگویند و بشنوند و راهی نو بیابند. رو به هم بگویند، نه پشت به هم؛ آرام بگویند و حرف شان را برای اثبات فریاد نزنند. میدان مبارزه را با میدان فوتبال اشتباه نگیرند؛ اگر می گیرند، دست کم به هم پاس بدهند و برای کنفت کردن حریف در برابر توده، به دروازه ی خود گل نزنند و شیرین کاری نکنند.

در ایران و در "اتحاد ملی زنان" ، زمینه ی این همکاری آماده بود. اگر حجاب را نمی خواستم و کسی خلاف میل من با پیراهن مردانه ی دراز و دامن بلند و روسری و جوراب سیاه به محله ای می رفت، در مجمع عمومی و نشست های دیگر حرفم را به او می زدم. اما برای او این حق را قائل بودم که در زمینه ی کار خویش تصمیم هائی را بگیرد و به تصمیم او احترام می گذاشتم. از اینکه در دوازده نقطه ی تهران، به زنان سواد می آموختیم؛ خیاطی یاد می دادیم و گامی ایشان را در یافتن هویت مستقل خویش همراهی می کردیم، خوشحال بودم و به خود می بالیدم. گیرم افرادی هم بودند که از لباس دوخت فرنگ من و زنجیر طلائی ی که به تصور ایشان زن را به کالا نزدیک می کند، خوش شان نمی آمد. حرف شان را در جمع می زدند و به گوش من می رساندند. اما از دگرگونه بودنم سود می بردند. هنگامی که برای یافتن دفتری جدید، شهر تهران را زیر پا می گذاشتیم، مرا جلو می فرستادند. با ماشین تویوتای نقره ای و لباس اتوزده رفتم و قرارداد اجاره ی امضاء شده را خندان و فریادزنان در هوا تکان دادم. گونه ای دیگر بودن یکی، خطری نبود که موجودیت دیگری را تهدید کند. مکمل هم بودیم. بحث های آتشین می کردیم. اینجا و آنجا مرا که با دیکتاتوری پرولتاریا و هم شکل بودن زنان مخالف بودم و به تظاهرات علیه بسته شدن "آیندگان" و حجاب اجباری می رفتم، لیبرال و بورژوا خطاب می کردند. این گفته ها شعله ای نبود که بسوزاند. بخاری بود گرم که زود پراکنده می شد و اثری از خود نمی گذاشت.

به صداقت و سلامت من اعتقاد داشتند؛ کوشش بی دریغم را می ستودند و از کارایی هایم سود می بردند، به نظراتم احترام می گذاشتند و به حرفم نه تنها برای جواب گوئی، گوش می دادند. آنچه نوشتم، کم و بیش در مورد زنان تمام فراکسیون اقلیت صدق می کند.

آنچه کار و کوشش را در داخل ایران از مبارزات خارج کشور جدا می کند، گام نهادن در عرصه ی واقعیت هاست. بعد از یک دهه مبارزه در کنفدراسیون و ۱۴ سال تجربه ی مبارزه ی دموکراتیک در خارج کشور، در دوران حکومت اسلامی می توانم بگویم گردهمایی انسان هایی که از دور دستی بر آتش دارند و بالاجبار در کشوری بیگانه زندگی می کنند، قوانین دیگری دارد. وقتی در عرصه ای واقعی گام برمی داری، ناچار نیستی یارانت را از میان هم بیانان و هم منظوران انتخاب کنی. هر فکری پیامدی دارد؛ گامی است که درست و نادرست بودن آن را در لحظه تجربه می کنی. وقت برای درازسخنی و تئوری بافی نیست. تئوری عصایی است که به کمک آن گام را سنجیده برداری؛ حرف خوب، برای آویختن بر دیوار و زینت کردن کتابخانه و نشخوار کردن مدام نیست. قالیچه ی سلیمانی است که با آن عرش را سیر می کنی؛ پیش می روی و اگر پوسیده باشد، سرنگون می شوی. باز برمی خیزی، فکر می کنی، می خوانی، صفحه ای می گشایی؛ مسیر راهت را و ایستگاه هایش را از نو ثبت می کنی.

بلندپروازی دوست، اسبی است که می تازد، تو را هم بر بالش می نشاند و با خودش به آن سوتر می برد. آن را به کار می گیری و یک گام به مقصد نزدیک تر می شوی. وقتی بلایی از بالا، از آسمان، نازل می شود، سر در بال هم به گوشه ای می روید، به هم پناه می دهید. شاید می لرزید، شاید شلاق می خورید؛ اما در پناه همبستگی گرم می شوید.

در غربت اما، اگر باز ذره بینم را به کار گیرم، بیشتر تبعیدیان سر در لاک خود دارند. در محافل خود، در لانه ای تنگ، می گویند و لاف می زنند و نوک هایی است که بر سر هم می کوبند. اوج های همبستگی و همکاری کمتر است؛ پیرامون سرد؛ بازار تفرقه و وصله چسبانی گرم. این نویسنده در اروپا به پای دیگری در کانادا می پیچد؛ روشنفکری در کانادا، تهمت هایی به آنکه در ایران است می چسباند، این روزنامه به آن مجله، آن طنزنویس به این هنرپیشه، آن شاعر به این منقد می پرد. انگار تمام آن نیرو و انرژی را که در پای انسان زنده جمع است، حالا که راهی برای رفتن پیش رو ندارد، به دست و چانه صعود می کند و به شکل انفجاری از این اعضاء راه گریز می جوید. اگر فردی بلندپروازی کند و در جلوه گاهی قرار گیرد، صد نفر دورش را می گیرند؛ نه برای اینکه با او هم آواز شوند، نه؛ جمع می شوند تا هرکدام به گوشه ای از دامن یا شلوارش

بیاویزند، وی را پائین بکشند، یا اگر زورشان نرسید، دست کم بی احترامی کنند و برهنگی اش را به نمایش بگذارند. این حرف ها، جهت را نشان می دهد؛ غالب و مطلق نیست. با این حرف ها می خواهم روابطی را که کم کم طبیعی جلوه می کند، زیر ذره بین بگذارم تا زشتی آن چشم را بیازارد.

با این حرف ها می خواستم ریشه های شیفتگی و دل باختن خود را به "اتحاد ملی زنان" عریان کنم. نه انسان هایی که آن زمان در این سازمان بودند انسان هایی استثنائی و برجسته بودند و نه کسانی که امروز در تبعید به سر می برند، بد و خودخواه و ستیزه جویند. نه ماندن و مبارزه کردن در سرزمینی که سرکوبگران خشونت پیشه در آن حکومت می کنند فضیلتی است و نه کوشش برای نابودی سیاهی ها، یا کم رنگ تر کردن آن در خارج کشور، بی فرجام. تنها می خواستم روابط انسان ها و پیوند و همبستگی شان را که بستر همکاری و کوشش برای دگرگونی است، در دو وضعیت مختلف، تصویر کنم.

مارس ۱۹۹۸

"پرواز را به خاطر بسپار، پرنده مردنی است"

فریده بهمنی

فریده بهمنی در دوران دانشجوئی در دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران در سال‌های ۴۷ تا ۴۹ با مسائل سیاسی آشنا شد. برای ادامه‌ی تحصیل به آمریکا رفت و در آنجا به جنبش دانشجوئی خارج کشور پیوست تا سال ۵۵ که به ایران بازگشت جزء فعالین این جنبش بود. در ایران، ضمن پرداختن به حرفه‌ی مورد علاقه اش، وکالت، به فعالیت‌های سیاسی ادامه داد. او از آغاز تشکیل "اتحاد ملی زنان" به آن پیوست، عضو شورای مرکزی و مسئول کمیته‌ی حقوقی و کمیته‌ی کارمندی شاغلین بود. در آن دوران، او از نظر بینش سیاسی معتقد به کار "سیاسی ــ تشکیلاتی" بود و در گروه‌بندی‌های درون "اتحاد" جزء فعالین جریان معروف به "منفردین" به شمار می‌آمد. در سال ۱۳۶۳ مجبور به ترک ایران شد و اکنون در انگلیس به سر می‌برد. در این کشور ضمن فعالیت حول مسائل زنان، در دانشگاه لندن در شته‌ی Counselling (مشاورت) مشغول تحصیل است و کار دانشگاهی‌اش بیشتر متمرکز بر مسائل "سلامت روانی" زنان پناهنده است. او در تمام دوران ۲۸ ساله‌ی فعالیت سیاسی‌اش، همواره تأکید بر اهمیت مسائل زنان داشته و مسائل زنان محور اصلی فعالیت‌های سیاسی‌اش را تشکیل می‌داده است.

تجارب فعالیت اجتماعی انسان ها، به ویژه آنکه از بطن یک جنبش مهم اجتماعی کسب شده باشند، چنانچه مدون و مکتوب نشوند و در اختیار جنبش جاری اجتماعی قرار نگیرند، ارزش وجودی خود را همچون یک تجربه ی تاریخی از دست خواهند داد. به صرف تکیه کردن به

حافظه ی تاریخی، نمی توان نسل های آینده را از آنچه که در گذشته رخ داده است، آگاه و مطلع کرد. آنچه به عنوان جمعبندی فعالیت بشری، یعنی تجربه، در ذهن افراد نقش می گیرد، بعد از گذشت یک دوره ی تاریخی، به یادمانده ی بی اثری تبدیل خواهد شد.

با آگاهی بر این اصل، هدفم از تهیه ی این نوشته بازگو کردن تجارب کار جمعی ام با جنبش زنان ایران در مقطع تاریخی انقلاب بهمن تا تابستان ۱۳۶۰ است. امیدم بر این است که با تدوین نظراتم بتوانم تجربه های خود را که در واقع دربرگیرنده ی جنبه های مهم فعالیت زنان ایران در مقطع تاریخی یاد شده است، در اختیار جنبش جاری زنان ایران قرار دهم.

این نوشته به دلیل فاصله ی زمانی مابین وقایع اتفاق افتاده ی دوران انقلاب (سال های ۶۰ ـ ۱۳۵۷) تا به امروز، قطعاً نمی تواند همه ی جوانب رویدادهای آن دوره را دربرگیرد. بدین خاطر در این نوشته تلاش کرده ام که رئوس مهم و اصلی تجارب خود را برجسته کرده و آنها را در فرآیند فعالیت های سه ساله ام با "اتحاد ملی زنان" بازگو کنم. تلاشم همچنین بر این بوده است که رویدادها و مشاهدات خود را به طور واقعی و به دور از هرگونه غرض ورزی و پیشداوری سیاسی به خوانندگان ارائه دهم.

برای طرح منطقی مطلب، یا باید از دلایل تجربی و اجتماعی خود به عنوان یک زن فعال سیاسی شروع و سپس ضرورت پیوستن به "اتحاد ملی زنان" را مطرح می کردم و یا اینکه با طرح "اتحاد ملی زنان" به عنوان یک تجربه مهم تاریخی، جایگاه خود را به عنوان یک زن فعال سیاسی در آن بازبینی کرده و نقش خود را در آن توضیح می دادم. به دلیل اهمیت هر دو جنبه ی کار، تصمیم گرفتم تا نخست با طرح تجارب شخصی و اجتماعی خود ضرورت پیوستنم را به این جمع بیان کنم و سپس به نقش "اتحاد" در جنبش عمومی زنان در سال های بعد از انقلاب بپردازم.

اما مرور زمان و عمق دردهای ناشی از تجربه ی شکست جنبش، شرایط روحی و ذهنی لازم را برای بازبینی تجارب گذشته از من سلب کرده بود؛ در نتیجه خود را به تنهائی قادر به تحقق هدف مورد نظر نیافتم. در این رابطه بود که این مطلب را با دوست عزیزم، الهه، که یکی از فعالین جنبش زنان بوده و بسیار علاقمند به دنبال کردن تجارب مبارزاتی و تشکل های زنان در ایران است، در میان گذاشتم. همکاری مسئولانه، دیدی تیزبین و انتقادی، تجارب پربار کار عملی و نظری اش در مورد مسائل مربوط به زنان ایرانی در تبعید و اهمیت همبستگی جهانی زنان برای او، ابزار لازم برای تهیه ی این مقاله را برایم فراهم کرد.

پیش از اینکه تجارب مثبت و منفی دوران همکاری‌ام با "اتحاد ملی زنان" را مورد بررسی قرار بدهم، ضروری می بینم که به طور خلاصه دلایل خود را در مورد اهمیت دادن به مبارزات زنان مطرح کنم.

با شناختم از موقعیت اجتماعی زنان، مقابله با تعاریف و وظایف از پیش تعیین شده ی اجتماعی انسان ها بر مبنای جنسیت، اصلی ترین مشغله ی فکری زندگی‌ام شد. این تقابل نه بر اساس شناختی ذهنی از ریشه های ستم جنسی، بلکه بر پایه ی تجارب شخصی استوار بود. من نیز چون میلیون ها زن دیگر، محدوده ی فعالیت ها و علائق خود را چه در زمینه های شخصی ـ چون تعیین نوع رشته ی تحصیلی ـ چه در مورد روابط اجتماعی و سرنوشت و جایگاه خود، متأثر از دیدگاه های مردسالارانه و استبداد فکری غالب بر جامعه، از پیش تعیین شده می یافتم. در این راستا بود که از یک سو با هر تلاشم در به زیر سؤال بردن این ارزش ها، با مقاومتی مستقیم و غیرمستقیم روبرو می شدم و از سوی دیگر در هر اقدامی، هرچند کوچک، برای تغییر شرایطِ از پیش تعیین شده، بدون هیچ متحدی، می بایست تنها به نیروی خود متکی می بودم. این اولین تجربه ی مقاومت من علیه تبعیض جنسی و سلطه ی فرهنگ مردسالارانه در جامعه بود.

برای دستیابی به پاسخ منطقی و گزینش شیوه ی اصولی مبارزاتی علیه نابرابری های جنسی در کنار سایر نابرابری های اجتماعی، فعالیت سیاسی را محوری یافتم و در نتیجه اهم فعالیت های اجتماعی خود را در جهت ارتقاء فعالیت های سیاسی متمرکز کردم.

با پیوستن به فعالیت های سیاسی بر این باور خام بودم که فرهنگ مردسالارانه از آنِ کسانی است که فاقد درک سیاسی اند، و نتیجتاً این بینش نمی تواند جایگاهی در درون صفوف مبارزین و فعالین سیاسی که به آزادی و برابری انسان ها معتقدند، داشته باشد.

اما عمق، قدمت و سرسختی ریشه های ستم جنسی ناشی از جامعه ی طبقاتی و فرهنگ مردسالار را با تجربه ای بس سخت و دردناک آموختم. در طی تجارب عملی‌ام آموختم که برای درهم شکستن تفکرات مردسالارانه ی غالب بر روشنفکران سیاسی، راهی بس طولانی و سخت در پیش داریم. همچنین به تجربه آموختم که چگونه فرهنگ مردسالاری غالب در درون سازمان های سیاسی می تواند به تحکیم نقش فرودست زنان در این سازمان ها یاری رساند. طرد یک زن فعال سیاسی از طرف رهبری مرد یک سازمان سیاسی همراه با اطاعت محض فعالین و هواداران آن ـ چه زن و چه مرد ـ فقط به دلیل خودداری از علاقه به تداوم رابطه با این مرد را اگر فجیع ترین شیوه ی کارکرد مردسالاری عنوان نکنیم، چگونه باید توضیح بدهیم؟ این واقعه که نشان می دهد چگونه حق کنترل یک زن بر بدن خود به عنوان پایه ای ترین حقوق انسانی زیر پا گذاشته می شود، در فضائی روی داد که کلیه ی فعالین و مسئولین آن جریان سیاسی معتقد به برابری و آزادیها ی

"انسانی" بودند.*

در پروسه ی این تجربه ی دردناک که علاوه بر اثرات روحی، نتایج امنیتی و جانی نیز به دنبال داشت، به این نتیجه رسیدم که زنان فقط از طریق شناخت مشترک از تجارب خود قادر به دستیابی به شیوه های مبارزاتی مناسب خواهند بود. ضمناً از این تجربه بازآموختم که اطاعت کورکورانه و محض از رهبریت تحت عنوان "مرکزیت دموکراتیک" که از طرف کلیه ی فعالین آن جریان سیاسی صورت گرفت، نشانگر چهره ی دیگری از استبداد و فرهنگ مردسالاری حاکم بر جامعه است. با چنین اندوخته ای بود که در آغاز انقلاب، با تأکید بر دو دستاورد عمده، وارد مرحله ی جدیدی از فعالیت های سیاسی خود شدم:

۱ـ عدم پیوستن کورکورانه به تشکل ها و سازمان های شکل گرفته در اوایل انقلاب

۲ـ توجه خاص و ویژه به مسئله ی زنان و ضرورت ایجاد تشکل های مستقل زنان

با توجه به درک بالا بود که هنگام انقلاب، ضمن شرکت در تعداد کثیری از مجامع زنان، در پی یافتن متحدین خود بودم. در تعیین این متحدین، یافتن پاسخ به دو نکته ی زیر از اهمیت ویژه ای برخوردار بود. به عبارت دیگر، از آغاز می بایست برایم روشن می گردید که برگزارکنندگان این مجامع زنان از چه دیدگاهی خواهان تشکل زنان بودند. آیا آنان:

۱ـ زنان سیاسی وابسته / هوادار گروه ها و سازمان های سیاسی بودند که در پی ایجاد زائده های سازمانی خود به چنین تشکل هائی روی آورده بودند.

و یا اینکه

۲ـ آن بخش از زنان سیاسی وابسته / هوادار گروه ها و سازمان های سیاسی بودند که به تشکل مستقل زنان اعتقاد داشتند و برای سازماندهی زنان و ایجاد تشکل مستقل آنان مبارزه می کردند.

من خود را متعلق به دیدگاه دوم می دانستم. معتقد بودم که زنان فعال سیاسی وابسته یا هوادار جریانات سیاسی، با اعتقاد به جنبش مستقل زنان، از پتانسیل انقلابی زیادی برای پیشبرد اهداف واقعی جنبش زنان برخوردار خواهند بود. من همچنین معتقد بودم که انسان ها با داشتن توانائی های مختلف، قادرند در موقعیت های متناسب، فعالیت های مناسبی را سازماندهی کنند. در نتیجه شرکت این زنان فعال سیاسی در تشکل های مستقل نمی توانست در تناقض و تقابل با اهداف و تعلقات تشکیلاتی آنان قرار بگیرد.

---

* ـ از آنجائی که این تجربه امر شخصی و منحصر به من نبوده و زنان دیگری را نیز در برمی گیرد، بازگو کردن آن بدون پشتوانه ی تحلیلی، ارزش تاریخی نمی تواند داشته باشد و پرداختن به آن، مقالات دیگری را طلب می نماید. (ف. ب.)

در پروسه ی این ارزیابی ها بود که با مؤسسین "اتحاد ملی زنان" آشنا شدم. هرچند که اکثر برگزارکنندگان اولیه ی مجامع زنان، فعالین زن جنبش دانشجوئی خارج از کشور بودند، برداشت های اولیه ی من از مباحث مؤسسین "اتحاد ملی زنان" ، در مقایسه با سایر جریانات مشابه در آن مقطع، این بود که آنها مدعی استقلال تشکل های زنان هستند. این مؤسسین با تأکید بر این استقلال، زنان فعال و علاقمند را دعوت به بحث و کار در زمینه ی سازماندهی زنان می نمودند و در آن مرحله بود که من هم با تأکید به کار مستقل حول مسئله ی زنان، آمادگی خود را به همکاری با "اتحاد" که یکی از تشکل های تازه شکل گرفته ی زنان در بدو انقلاب بود، آغاز نمودم.

"اتحاد ملی زنان" در فروردین ۵۸، با انتشار منشور خود در روزنامه های کثیرالانتشار، به عنوان یک تشکل دموکراتیک زنان اعلام موجودیت کرد. شکل گیری "اتحاد" به عنوان یک تشکل مستقل زنان در فضائی انجام گرفت که بنا به دلایلی که در زیر شرحش خواهد رفت، امکان رشد مبارزاتی و تشکیلاتی اش را با مشکلات متعددی روبرو ساخت:

۱ـ برخورد به مسائل عمده ی سیاسی روز، به خصوص تحلیل از ماهیت حاکمیت، در مقایسه با بررسی مسائل مربوط به زنان که چارچوب اصلی کار "اتحاد ملی زنان" بود، از اهمیت بیشتری برخوردار بود.

۲ـ دید غالب بر تفکر هیئت مؤسس و فعالین "اتحاد" موجب عمده شدن تلاش به منظور جلب حمایت از دو نیروی عمده ی جنبش سیاسی وقت، یعنی سازمان چریک های فدائی خلق و سازمان مجاهدین خلق می شد. مؤسسین و فعالین "اتحاد" که عمدتاً هوادار سازمان چریک های فدائی خلق بودند، با اتکاء به دو جریان نام برده، سعی داشتند به اعتبار سیاسی "اتحاد ملی" بیافزایند و فعالیت های آن را گسترده تر کنند. به عنوان مثال از همان آغاز معلوم شد که مسئولین و فعالین "اتحاد" در برنامه ریزی های خود بیشتر متأثر از عوامل خارج از "اتحاد" هستند و کمتر به نیروی درونی خود اتکاء می کنند. وجود این تفکرات به طور اجتناب ناپذیری در تعیین مواضع و برنامه های "اتحاد" تأثیر می گذاشت و عملکرد آن را با تناقض روبرو می کرد. به عنوان مثال در رابطه با مسئله ی کاندیداتوری طالقانی، صحبت اصلی بر سر تحلیل از نتایج این انتخاب در رابطه با منافع زنان نبود؛ بلکه بحث محوری بر سر مترقی بودن یا نبودن طالقانی، دفاع یا عدم دفاع از او به عنوان نماینده ی خرده بورژوازی در مقابل بازرگان بورژوا بود.

"اتحاد" از طرفی بر اساس منشورش متعهد به سازماندهی زنان حول مسائل زنان بود، ولی از طرف دیگر به منظور جلب حمایت سازمان چریک های فدائی خلق مجبور به پیروی از سیاست هایش می شد. در حالیکه به خوبی می دانست که مسائل زنان برای سازمان مورد نظر

ـ همانند تمامی سازمان های سیاسی / تشکیلاتی آن زمان ـ امری فرعی و غیرعمده است.

۳ـ عدم درک روشن از ریشه های ستم کشی زنان و برداشت نادرست از طبقاتی بودن ستم زنان، "اتحاد" را به راهی کشاند که نسبت به ستم مشترک جنسی زنان توجه در خور را مبذول نداشت و با مانع شدن از وحدت مبارزاتی آنان، به طور بارزی از راندمان فعالیت های آنان کاست.

به طور مثال در هنگام تحمیل حجاب اجباری از طرف حاکمیت، از آنجائی که اکثریت غالب فعالین "اتحاد" خود مسئله ی حجاب را امری فرعی دانسته و آن را مسئله ی زنان زحمتکش نمی دانستند، به جای بحث بر سر چگونگی مقاومت و نحوه ی سازماندهی علیه این سیاست ارتجاعی، بحث بر سر عمده یا غیرعمده بودن خود این مقاومت بود. در نتیجه "اتحاد" این فرصت تاریخی رهبری جنبش مبارزاتی زنان را از دست داد.

بخش غالب در درون "اتحاد"، تا آنجائی حاضر به دفاع از حقوق زنان بود که این حقوق صرفاً به خواسته های زنان کارگر و زحمتکش مرتبط می شد. وجود چنین باورهائی بی تردید "اتحاد" را دچار تناقض می کرد. "اتحاد ملی زنان" از طرفی مدافع منشوری بود که مدعی دفاع از خواسته های کلیه ی زنان برای برابری و عدالت اجتماعی بود. اما در عمل خود را صرفاً به دفاع از خواسته های زنان کارگر و زحمتکش محدود می کرد. اکثریت فعالین غالب "اتحاد"، نیروی خود را در کمیته ی زحمتکشان متمرکز کردند تا بتوانند از طریق فعالیت های این کمیته، با زنان زحمتکش در محلات کارگری پیوند انقلابی برقرار کنند؛ بدون آنکه خود کمترین شناختی از مسائل زنان داشته باشند. دیدگاه رایج در بین اعضای کمیته ی زحمتکشان نسبت به بیشتر کمیته های دیگر این بود که این کمیته ها از پتانسیل انقلابی برخوردار نبوده، لذا از درجات پائین تری از اهمیت برخوردارند. به عنوان مثال، به جز معدودی از فعالین غالب "اتحاد" که خود بعضاً حقوقدان بودند، نیروی دیگری از آنان حاضر به همکاری با کمیته ی حقوقی نمی شد. اکثریت نیروی فعال "کمیته ی حقوقی" را زنان سیاسی هوادار سایر جریانات فکری / سیاسی تشکیل می دادند. این افراد از آنجائی که نسبت به ماهیت ارتجاعی حاکمیت مذهبی کمتر دچار توهم بودند، بر ضرورت برخورد به موقعیت و جایگاه زن در اسلام تأکید می ورزیدند. به عنوان مثال یکی از اهداف و برنامه های "کمیته ی حقوقی"، تحقیق و بررسی در مورد حقوق زن در اسلام و انتشار جزواتی در این زمینه به منظور استفاده در برنامه های آموزشی زنان بود. اما به علت در اقلیت بودن اعضای این کمیته، تصویب برنامه های پیشنهادی در شورای مرکزی، با مخالفت روبرو می گردید و در عمل، استفاده از شیوه ی غیردموکراتیک رأی اکثریت، مانع از اجرای برنامه های پیشنهادی "کمیته ی حقوقی" در برخورد به حقوق زنان در اسلام می شد.

علاوه بر مشکلات فوق، عدم شناخت از شیوه ی کار دموکراتیک تشکیلاتی، پیشبرد اهداف "اتحاد" را دچار موانع جدیدی می کرد که تصمیم گیری های فرقه ای، تفتیش عقاید در مورد شناسائی تعلقات سازمانی اقلیت درون تشکیلات و سرکوب نظرات آنان نمونه هایی از آن بود.

در کنار اکثریت اعضاء "اتحاد" متشکل از هواداران سازمان چریک های فدائی خلق، اقلیتی از نیروهای مختلف سیاسی دیگری نیز بود که با شیوه های مشابه، به جذب نیروهای هوادار "اتحاد ملی" برای پیشبرد اهداف سازمانی خود تلاش می کرد. زنان هوادار راه کارگر به عنوان مثال از این گونه فعالین بودند. به غیر از دو جریان فوق، گروه سومی از زنان فعال سیاسی غیرسازمانی در درون "اتحاد" فعالیت می نمودند. این زنان با اعتقاد به بینش کار سیاسی - تشکیلاتی، حول خواسته های مبارزاتی زنان جذب "اتحاد" شدند. من خود در این مجموعه قرار داشتم و تجربه ام بیان پروسه ی کارکردم در "اتحاد" به عنوان بخشی از این جریان است. در پروسه ی عملی کار در "اتحاد"، این بخش از زنان منفرد سیاسی - "منفردین" - با ارزیابی از صف بندی های موجود در درون "اتحاد"، ظرف مناسب متشکل شدن خود را یافته و تلاش کردند ضمن توجه به اهمیت کار سازمانی - تشکیلاتی، از تأکید خود به مستقل بودن کار سیاسی حول مسئله ی زنان نکاهند.

"اتحاد ملی زنان" ، وسیع ترین و متشکل ترین سازمان زنان در دفاع از حقوق آنان پس از انقلاب بود. این نهاد تازه پاگرفته ی زنان که پروسه ی رشد و استقرارش همزمان با شدت گیری اختناق بود، به دلیل روی آوردن به کار نیمه مخفی و مهم تر، به خاطر عدم درک روشن از کار دموکراتیک در بین زنان، نتوانست مقاومت تعیین کننده ای را علیه حملات رژیم به حقوق و خواسته های زنان سازماندهی نماید.

دستاوردهای "اتحاد" را در پروسه و روند رشد آن باید در نظر گرفت. در دوران اولیه، تمرکز اصلی حرکت، تعیین تشکیلات مناسب برای پیشبرد کار، تقسیم وظایف و شیوه های تعیین سیاست بود. چند ماهی پس از تشکیل "اتحاد"، با توجه به رشد اختناق، مسائل مخفی کاری و امنیتی تا درجه ای امکان فعالیت علنی "اتحاد" را محدود کرد؛ و باز در پی ایجاد جّو نسبتاً دموکراتیک، فعالین "اتحاد" توانستند مجدداً ارتباطات خود را از سر گرفته و فعالیت علنی را آغاز کنند. در این دوره نیز همانند دوره ی قبلی، صف بندی های سازمانی - تشکیلاتی کمافی السابق ادامه داشت و موانع جدی را برای رشد، تقویت و استقلال نظرات افراد فعال "اتحاد" ایجاد می کرد.

در این دوران فشار اکثریت غالب تا جائی پیش رفت که امکان رشد و باروری اعضاء فعال منفرد را محدود کرد؛ تا به حدی که به تفتیش عقاید و تعیین وابستگی های سازمانی افراد مورد

نظر منجر شد. این تجربه وقتی برایم عملاً اتفاق افتاد که به عنوان عضو فعال "اتحاد" خود را کاندیدای عضویت در هیئت اجرائی نمودم. پس از آنکه از طرف یکی از مسئولین فعال مورد تفتیش عقاید قرار گرفتم، شخص مذکور دلایل "ناکافی" مرا مبنی بر مستقل بودنم به عنوان یک زن فعال سیاسی قبول نکرد و با استفاده از موقعیت خود، مانع از کاندیداتوریم در هیئت اجرائی شد. بعد از این واقعه با طرح نقطه نظراتم در جمع منفردین، تلاش خود را بر این گذاشتم تا متحدین خود را بیش از پیش متشکل کنم و مقاومت خود را علیه جّو غالب از طریق فعالیت های سیاسی و با شیوه ای اصولی پیش ببرم.

بار دیگر، پس از شکست رژیم در کردستان و رشد تضادهای داخل هیئت حاکمه، فضای سیاسی بازتری ایجاد شد. این مرحله که همزمان با انشعاب در درون سازمان چریک های فدائی خلق بود، فضای سالم تر و بهتری را برای بحث در مورد چگونگی کار حول مسائل دموکراتیک و استفاده از شیوه های دموکراتیک برای پیشبرد وظایف به وجود آورد.

در پی کشمکش های درونی سازمانی چریک های فدائی خلق که منجر به انشعاب "اکثریت" و "اقلیت" شد، تمامی زنان هوادار جناح "اکثریت" سازمان چریک های فدائی خلق، با پیروی از مواضع سازمان خود، "اتحاد ملی" را ترک کردند. این خود بیانگر بینش بخش عظیمی از فعالین "اتحاد" از کار زنان در آن زمان بود. در نتیجه، ترکیب و توازن نیروهای فعال درون "اتحاد" دچار تغییر و تحول شد. در این مرحله بود که منفردین، فرصت بهتری یافتند و توانستند با تأکید بر اصل ضرورت کار حول مسائل زنان، علیرغم وابستگی های سازمانی و تشکیلاتی اکثریت اعضاء "اتحاد"، مسائل خود را مطرح کنند. درک از شیوه ی کار دموکراتیک در کار زنان محوری شد و "اتحاد" در جهت سمت و سو دادن به مسائل عمده مطروحه در منشورش گام هایی برداشت. نتیجه اینکه، با رشد تجربه ی کار در میان زنان، پراکندگی و انشعابات درون سازمان ها، تحولات سیاسی بیرون از "اتحاد"، بکارگیری شیوه ی کار دموکراتیک و غیره، شرایط برای ایجاد اشکال جدیدی از مبارزه سیاسی و مکانیزم های مناسب تری برای بارآور کردن فعالیت های "اتحاد" آماده شد. به عنوان مثال، شیوه ی کار غیرمتمرکزِ دبیرخانه ای در دستور کار "اتحاد" قرار گرفت.

فاجعه ی ۳۰ خرداد و رشد اختناق بار دیگر فعالیت علنی را برای "اتحاد" مشکل نمود و در نتیجه، کار هسته ای مخفی با رعایت مسائل امنیتی در دستور کار قرار گرفت. در این دوره، به دلیل اهمیت حفظ اعضاء و فعالین، تصمیم گرفته شد تا محل علنی "اتحاد" تعطیل شود و مبارزه به شیوه ی مخفی ادامه یابد. ولی با تثبیت و تداوم ترور و سرکوب، هرگونه روزنه ی امید به

بازگشائی فضای آزاد تار و سیاه شد و امکان بازگشت به فعالیت‌های علنی، عملاً از "اتحاد" سلب گردید. با ارزیابی از این شرایط، پیشنهاد مکتوب کردن تجارب "اتحاد" به عنوان آخرین فعالیت جمعی فعالین در دستور کار قرارگرفت. در نتیجه آن بخش از فعالین که هنوز دیدار برایشان مقدور بود، به بحث پیرامون جمع آوری مدارک، اسناد و اطلاعات پرداختند. در این مرحله بود که ارتباط تشکیلاتی من با "اتحاد" به طور کامل قطع گردید.

با استقرار حکومت ارتجاع و در پی دستگیری و اعدام فعالین و مبارزین سیاسی، اکثر فعالین "اتحاد" مجبور به ترک کشور شدند. در خارج از کشور در پی ارتباطات مجدد، جمعی از فعالین "اتحاد" مسئله ی تشکیل کنگره ای از فعالین را به منظور بحث پیرامون امکان احیاء مجدد "اتحاد" پیشنهاد نمودند. ولی به دلایل مختلف از جمله مشکلات زندگی در تبعید و پراکندگی فعالین در کشورهای مختلف، امکان این گردهمائی تاریخی فراهم نشد.

تجارب کارکرد سه ساله ی "اتحاد ملی زنان" ، علیرغم تناقض های درونی اش، بازتاب ضرورت و نیاز مبارزه ی متشکل زنان برای تحقق خواسته هایشان بود. آنها در پروسه ی مبارزاتی خود آموختند که مسئله ی زنان نه به عنوان موضوعی فرعی، بلکه به عنوان یکی از مسائل اصلی مبارزات دموکراتیک می باید مطرح شود. زنان در تجارب عملی آموختند به عنوان یک نیروی مادی اجتماعی، قابلیت و قدرت تأثیرگذاری داشته و قادرند که اعتقادات و خواسته های خود را از پتانسیل به واقعیت اجتماعی تبدیل نمایند. این زنان در پروسه ی عملی و در تشکل مستقل خود، قابلیت خود را در برنامه ریزی، تعیین سیاست و رهبری تجربه کردند. حتی آن بخش از زنان درون "اتحاد" که فقط در حرف صحبت از تشکل مستقل می کردند نیز در عمل اهمیت کار مستقل زنان را به عنوان یک ضرورت تجربه کردند.

شناخت از نواقص کار "اتحاد" نیز خود دستاورد ارزشمندی برای جنبش مبارزاتی زنان می باشد. با توجه به اهمیت این موضوع، ضروری است تا با طرح نواقص موجود، از امکان بازتولید آنها جلوگیری نمائیم.

درک انحرافی "اتحاد" از شیوه ی دموکراتیک کار تشکیلاتی و بی توجهی به اهمیت اصول دموکراتیک، مواردی بودند که به طور جدی مانع رشد و باعث کندی حرکت اتحاد در جهت تحقق اهدافش شدند. عدم رعایت شیوه ی دموکراتیک ـ تشکیلاتی، بی توجهی به برابری افراد و آزادی بیان برای اقلیت، عدم دخالت فعال کلیه ی اعضاء در پروسه های تصمیم گیری، عملاً پتانسیل بخش عظیمی از فعالین را به هدر داده و قدرت تأثیرگذاری اتحاد ملی را تضعیف می نمود.

با اعتقاد به این که فقط با درک اصولی از شیوه ی دموکراتیک کار تشکیلاتی، یعنی رعایت اصل برابری و آزادی، خلاقیت و شکوفائی انسان ها تضمین شده و رشد می یابد، جنبش زنان در آینده باید بتواندبا توجه به اهمیت این موضوع، این اصل را به عنوان یک اولویت در دستور کار خود قرار دهد. اصلی که "اتحاد ملی" فاقد آن بود!

مه ۱۹۹۸

تکرار تاریخ، گناهی نابخشودنی

زهره خیام

زهره خیام متولد ۱۳۲۷ در تهران، دارای فوق‌لیسانس رشته‌ی جامعه‌شناسی است. او از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۷ در جنبش دانشجوئی و از سال ۱۳۵۷ تاکنون در جنبش زنان و جنبش دموکراتیک ایرانیان فعال بوده است. زهره از زمره‌ی بنیانگذاران "اتحاد ملی زنان" بوده و در هیئت اجرائی و شورای مرکزی آن عضویت داشته است. او در هنگام فعالیت در "اتحاد" از هواداران " سازمان چریک‌های فدائی خلق" و پس از انشعاب هوادار "اقلیت" بوده و از سال ۱۳۶۱ خود را متعلق به چپ منفرد می‌داند. زهره فعالیت‌های خود را در این سال‌ها حول وضعیت حقوق بشر و جنبش زنان متمرکز ساخته است. او در نشریات "پَر" و "ایرانیان واشنگتن" مقاله می‌نویسد.

هنگامی که از من خواسته شد که پس از ۱۶ سال، تجربه‌ی فردی و سازمانی خود در ارتباط با "اتحاد ملی زنان" را بنویسم، احساس شرمساری عمیقی کردم. شرم به خاطر تعللی که در انجام یک وظیفه‌ی اجتماعی و مبارزاتی رخ داده بود. رویدادهای کنفرانس بنیاد پژوهش‌های زنان در فرانسه (ژوئیه ۱۹۹۷) و پیش از آن، عملکرد برخی از زنان در کنفرانس چین (هایرو، ۱۹۹۵) هر دو یادآورهای تکان‌دهنده‌ای از این واقعیت بود که شکافی عمیق در فهم از جنبشِ زنان و مبارزات سازمان یافته آنان، زنان را از یکدیگر جدا می‌کند. فقدان ارزیابی همه‌جانبه از تجربه‌ی مبارزات خودبخودی و سازمان نیافته‌ی زنان در دوره‌ی پس از انقلاب، زمینه‌ی تکرار تاریخی

کجروی و بداندیشی ها را فراهم آورده است.

مشاهده ی زنان رادیکال و آتشین شعار که یا در قالب دفاع از مواضع ایدئولوژیک "چپ" فریاد می کشیدند و یا در قالب تنها راه یافتگان مبارزه ی سیاسی در نهایت "قاطعیتش" (که نه فقط با حکومت جمهوری اسلامی، بلکه با روشنفکران آن دیار، شاعرانش، نویسندگانش و حتی ساکنان آن دشمنی می ورزیدند)، دیدنی بود. مشاهده ی جمعی در حال تعرض دائمی، از تعرض به روسری سخنرانِ میهمان آمده از ایران گرفته تا تعرض به سخنانش که از زنان شهرفرنگی دوره ی شاه سخن می گفت، و یا تعرض به بازگشته ها به ایران و حقوق فردی آنان، تعرض به کار فیلمساز ایرانی، موسیقی دان ایرانی، و... و همه در شمایل "چپ" پُر نفرت که غیر خود را نفرت بار می انگارد، به راستی باعث شد که فکر کنم که وای بر ما که درس های تلخ تجربه ی شکستی تاریخی را قریب به عمر یک نسل با خود کشیدیم و با دیگران شریک نشدیم. این تعلل، زیر چتر نفوذ آنان که پیشبرد برنامه ی خود را بیش از حقیقت درست می دانستند و با تعهد در یادناگیری از تاریخ، دگرباره بساط مرید و مرادی برپا ساخت. اگر اشتباهات جنبش زنان در دوره ی انقلاب حاصل توهمات و گیجی تئوریک و معلول بی تجربگی عناصر و سازمان های سیاسی بود، این بار آگاهانه و با مداخله و اشکال تراشی عناصری به وجود آمد که تلاش های انجام شده را به مخمصه افکندند و انتقال تجربه را مانع شدند. و شگفتا که در سراسر این پروسه ی گیج و بن بست ساز، جای پای مردان را در اشکال نفوذ عاطفی، سیاسی و تئوریک می توان یافت. در تجربه ی گردهم آئی اخیر زنان در پاریس، سایه ی بختک سازمان های سیاسی همچنان سنگینی می کرد؛ سازمان هائی که بر مبنای بی اعتنائی و بی حرمتی به اولیه ترین حقوق انسانی شهروندان بنا گذاشته شده اند. آنان که حقوق طبقات بی چهره را از حقوق انسان های چهره دار متمایز می انگارند؛ به طبقه ای عشق می ورزند و انسان با چهره ی همان طبقه را نیز منفور می انگارند. آنان که ایدئولوژی را نه ابزار رهرو که مقصودی پنداشته اند. این عملکرد ـ چه بخواهند و چه نخواهند ـ آنان را در عمل و شیوه با دست راست همراه می کند. با بقیه نفرت ورزان به جامعه ی انسانی که منافع خود را ورای مصالح مشترک جامعه قرار می دهند.

مبارزات زنان

تعداد کثیر شرکت کنندگان زن در پروسه ی مبارزات دموکراتیک مردم ایران علیه رژیم شاه و در پروسه ی انقلاب بسیار قابل ملاحظه و چشمگیر بود. این امر پس از انقلاب در شکل هواداری از سازمان های مختلف سیاسی اعم از مترقی و مرتجع تبلور داشت. این مبارزات حول شعارهای عام دموکراتیک جنبش صورت می گرفت و ارتباط مستقیمی با خواست های دموکراتیک زنان

نداشت.

در پروسه ی انقلاب و در شرایط اوجگیری مبارزات توده ای، تشکل های زنان نیز تدریجاً به وجود آمدند. در این حرکت، عمدتاً زنانی پیشگام بودند که در جریان انقلاب از خارج کشور به ایران بازگشته بودند. نخستین سازمان هائی که اعلام موجودیت نمودند، "جمعیت بیداری زن" و "جمعیت زنان مبارز" بودند که هر دو برای برگزاری سالروز هشتم مارس اعلام برنامه کردند. هر یک از این سازمان ها به یکی از بخش های "اتحادیه ی کمونیست ها" که در آن زمان جدیداً انشعاب کرده بودند، وابستگی داشتند. این سازمان ها هر دو خود را سازمان های دموکراتیک اعلام داشته بودند. گروه دیگری از زنان که در گذشته در خارج از کشور در رابطه با "کمیته ی دفاع از حقوق روشنفکران و هنرمندان" (کیفی) کار می کردند و نیز "اتحادیه ی انقلابی زنان مبارز" که هواداران "سازمان طوفان" آن را به وجود آورده بودند نیز برنامه هائی برای بزرگداشت هشتم مارس اعلام کردند.

قبل از هشتم مارس ۷۹ (۱۷ اسفند ۱۳۵۷) گروهی از زنان در رابطه با ضرورت و یا عدم ضرورت ایجاد سازمان مستقل زنان، در مدرسه ی عالی شمیران به بحث نشستند و پس از تبادل نظر در چند نشست، نام "کمیته برای ایجاد سازمان مستقل دموکراتیک و سراسری زنان ایران" بر خود نهادند و تحت این عنوان اعلامیه ای در بزرگداشت هشتم مارس و برای پخش در این روز تهیه نمودند. این گروه در ادامه ی حرکت خود و پس از برگزاری جلسات بحث در دانشگاه تهران، سرانجام در تاریخ ۸ فروردین ماه ۱۳۵۸، تحت عنوان "اتحاد ملی زنان" اعلام موجودیت نمود.

سازمان های دیگری نیز به وجود آمدند. در مجموع اسامی سازمان هائی که به وجود آمدند و نام نشریات آنان به قرار ذیل است:

سازمان	نشریه
جمعیت بیداری	*بیداری زن*
جمعیت زنان مبارز	*زنان مبارز*
اتحادیه انقلابی زنان مبارز	*سپیده ی سرخ*
انجمن رهائی زن	*رهائی زن*
اتحاد ملی زنان	*برابری، زنان در مبارزه*
جمعیت زنان ایران	*۱۷ شهریور*
اتحادیه‌ی دموکراتیک زنان ایران	جهان زنان

سازمان‌های دیگری نیز ایجاد شدند، مانند "نهضت زن مسلمان" زیر نظر اعظم طالقانی و با استفاده از امکانات "سازمان زنان" رژیم شاه (اشرف پهلوی، مهناز افخمی) و "سازمان زنان پارس" (پاسداران رژیم سلطنت)؛ و نیز سازمان‌های کوچک دیگری چون "سازمان زنان وابسته به حزب ایران" (پان ایرانیست‌ها)، "گروه زنان هوادار جنبش انقلابی ایران" (هوادار "سازمان چریک‌های فدائی خلق" که یک برنامه‌ی سخنرانی در ورزشگاه دانشگاه تهران برگزار نمود) "جمعیت زنان حقوقدان ایران" و "اتحادیه‌ی زنان قاضی".

یکی از نکات جالب توجه در آن دوران این بود که پراکندگی در جنبش کمونیستی ایران، تبلور خود را در تعدد سازمان‌های زنان می‌یافت. هنگامی که "اتحاد ملی زنان" بر مبنای برنامه‌ی عمل دموکراتیک مورد توافق زنانی از چند سازمان سیاسی به وجود آمد، یکی از جریانات زنان که بعداً اعلام موجودیت نمود (رهائی زن) از پیوستن به اتحاد ملی زنان، علیرغم تأکیدش بر داشتن برنامه‌ی دموکراتیک، امتناع نمود. این مسئله در جلسه‌ای مشترک بین نمایندگان "اتحاد ملی زنان" و نمایندگان گروهی که "انجمن رهائی زن" را به وجود آوردند، مورد بحث واقع شد. اما ترس از آنکه به علت حضور هواداران سازمان فدائیان، برنامه‌های این سازمان در سازمان زنان نیز اعمال شود، موجب شد که "رهائی زن" به طور مجزا اعلام موجودیت کند. تلاش‌های رفیق شکرالله پاکنژاد در پیوند این دو گروه بی نتیجه ماند. و جالب اینکه علیرغم ترس دوستان "انجمن رهائی زن"، که چنانکه خواهیم دید ترس بی‌جائی نبود، این گروه نیز خود برنامه‌ی عمل "سازمان وحدت کمونیستی" را اختیار نمود. اساساً مسئله‌ی هویت مستقل سازمان‌های دموکراتیک در میان نیروهای مختلف سیاسی کاملاً غیرقابل باور بود و نخستین سؤال هر فرد قبل از پیوستن به سازمانی، یافتن رابطه‌ی بین سازمان دموکراتیک مورد نظر و یک سازمان سیاسی مادر بود.

۱۷ اسفند ۵۷

یک روز قبل از هشتم مارس ۱۹۷۹، یعنی در تاریخ ۱۶ اسفند، رسانه‌های گروهی خبری نقل کردند مبنی بر اینکه خمینی در یکی از سخنرانی‌هایش از زنان به عنوان فواحش یاد کرده و از اِعمال ارزش‌های اسلامی در مورد زنان و جلوگیری از برهنگی زنان سخن گفته است. صبح روز بعد، علیرغم برف و سرمای شدید، زنان به خیابان‌ها ریختند. برای همه، راه‌ها به دانشگاه ختم می‌شد. چه، می‌دانستند که روز پنجشنبه ۸ مارس سالگشت "روز جهانی زن" است و برخی سازمان‌ها برنامه‌هائی در بزرگداشت این روز در دانشگاه برگزار می‌کنند. کثرتِ جمعیت به حدی بود که نه فقط آمفی تئاتر دانشکده‌ی فنی ـ محل برگزاری برنامه‌ی صبح ـ ظرفیت آن را

نداشت، که از فرط تراکم جمعیت، در هال ورودی دانشکده ی فنی نیز نمی شد قدم برداشت. علاوه بر آن، جمعیت کثیری نیز در صحن دانشگاه، در سمتی که دانشکده ی فنی واقع شده است، و حتا در سمت دانشکده ی هنرهای زیبا و ادبیات روان بود. از جمعیت وسیع و قابل ملاحظه ی آن روز، دو راهپیمائی به سمت نخست وزیری و میدان آزادی آغاز شد. شعارهای مختلفی از صفوف زنان به صورت خودجوش مطرح می شد:

زن آزاده ی ما حجاب فطری دارد

ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم

آزادی نه شرقی است، نه غربی است، جهانی است

زن و مرد هر دو شهید دادند، هر دو باید آزاد باشند

مرگ بر ارتجاع

صفوف زنان با حمله ی اوباش جمهوری اسلامی مواجه شد که هم فحش رکیک نثار زنان می کردند و هم شعار می دادند: "یا روسری یا توسری". شعاری که بعدها در تکامل خود به "مرگ بر بی حجاب" و "مرگ بر بدحجاب" تبدیل شد !!

سازمان های بزرگ سیاسی چون "سازمان چریک های فدائی خلق ایران" و "سازمان مجاهدین خلق ایران" هریک اعلامیه ای در بزرگداشت هشتم مارس منتشر کردند. سازمان "چ. ف. خ. ا." در پاسخ به هواداران خود در مورد چرائی عدم برگزاری برنامه ای مستقل در بزرگداشت هشتم مارس، از نداشتن نیرو سخن گفت. در روز هشتم مارس شایعه ای بر سر زبان ها افتاد که رفیق اشرف دهقانی در مقابل ستاد فدائیان سخنرانی می کند. عده ای از زنان به دنبال این شایعه، به مقابل ستاد رفتند. ولی این شایعه از طریق بلندگوی ستاد تکذیب شد.

تجمع زنان در روزهای بعد نیز ادامه یافت. فردای هشتم مارس که روز جمعه بود، تعدادی از زنان به دانشگاه آمدند. فالانژیست ها درهای دانشگاه را از بیرون به رویشان بستند و زنان به ناگزیر برای خروج از دانشگاه مجبور شدند که از میله ها بالا بروند. روز بعد (شنبه) زنان در کاخ دادگستری تجمع نمودند. جمعیت کثیری از زنان کاخ دادگستری را پوشانده بود. زنان دسته دسته از ادارات، بیمارستان ها، مدارس و غیره به کاخ دادگستری می آمدند. در این تجمع، زنان به نمایندگی از طرف گروه های مختلف شغلی سخنرانی کردند. از میان چهره های شناخته شده، میهن جزنی و هما ناطق نیز جزء سخنرانان بودند.

روزهای بعد نیز این گردهمائی ها در دانشگاه و در برابر اداره ی تلویزیون ایران ادامه یافت. تا سرانجام آیت الله طالقانی به روی پرده ی تلویزیون ظاهر شد و گفت که منظور از سخنان خمینی، منع برهنگی و ضرورت حفظ عفاف و پاکدامنی است (خود صحبت آقای طالقانی نیز

نیازمند تفسیر است). این اعلام موضع به اضافه ی خبر حمله به قطب زاده، تدریجاً زنان را آرام می کند.

در کل پروسه ی این مبارزات، خلاء یک سازمان مترقی زنان کاملاً چشمگیر بود. ویژگی هایی که برای این مبارزه می توان برشمرد، عبارت بودند از:

۱ـ خودانگیخته بودن آن

۲ـ زنان شرکت کننده که اغلب از خرده بورژوازی جدید و بورژوازی برخاسته بودند، بیشترین حساسیت را نشان دادند و حساسیت به مسئله ی حجاب به مراتب قوی تر از حساسیت و واکنش در برابر دیگر تضییقات حقوق شان بود.

۳ـ این مبارزات، ذهنیت های گونه گونی از چپ تا راست را در خود حمل می نمود. به این لحاظ نه مبارزه ی زنان بورژوا و نه مبارزه ی زنان روشنفکر و انقلابی، هیچیک محسوب نمی شد. جنبش توده ای زنان بود.

۴ـ این مبارزات به هیچ رو مورد تأئید سازمان های سیاسی واقع نگردید. سازمان های سیاسی (چپ) نه تنها خود دعوت به این مبارزه ننمودند، بلکه با موضع گیری های علنی و یا پوشیده، از شرکت هواداران خود در این مبارزات جلوگیری کردند. آخر حجاب مسئله ی زنان زحمتکش نبود. و تازه به نظر آنان زنان تا هنگامی که مبارزه ی طبقاتی به پیروزی نرسد، به آزادی نمی رسند؛ آنها تنها باید در مبارزات، همگام با مردان شرکت کنند؛ زیرا "بدون شرکت زنان هیچ جنبش انقلابی به ثمر نمی رسد". به علاوه، مبارزات زنان لیبرالی است و زنان چپ باید تنها در پناه شعارهائی که سازمان های سیاسی آنها مطرح می کند، قدم به میان بگذارند. بیهوده نبود که چندی پس از فرو نشستن شعله ی این مبارزات، رژیم مرتجع جمهوری اسلامی با لغو قانون حمایت خانواده در یک مرحله، سپس سلب حق قضاوت، تقلیل سن ازدواج و... به آسانی گام هایی اساسی برای لگدمال کردن حقوق زنان برداشت. با این همه، مجموعه ی اپوزیسیون ابعاد فاجعه ی در پیش را باور نداشت.

"اتحاد ملی زنان"

"اتحاد ملی زنان"، با ترکیبی از نیروها و عناصر مختلف به وجود آمده، در هشتم فروردین ماه ۱۳۵۸ اعلام موجودیت می کند و در نهم فروردین ماه در مورد مسئله ی شکل حکومت اعلام نظر کرده و از شرکت در انتخابات امتناع می ورزد. چندی بعد، در مراحل نخستین حرکت خود، در سمینار "خواست های ملت از قانون اساسی" شرکت می کند. در این سمینار، سازمان ها و عناصر مختلف شرکت داشته و خواست های خود را از قانون اساسی مطرح می کنند. هرکس در

اعلام نقطه نظرهای خود در مورد متن پیشنهادی قانون اساسی (طرح اولیه)، اظهار نظر می کند. "اتحاد ملی زنان" که در سخنرانی خود اعلام کرده بود "بدون مجلس مؤسسان، از نظر ما هر قانونی بی اعتبار است"، پس از اعلام شرکت سازمان های سیاسی در انتخابات مجلس "خبرگان"، علیرغم نظر اعلام شده ی خود، به تأئید دموکراتیک !! کاندیداهای سازمان های چریک های فدائی خلق و مجاهدین خلق می پردازد و برای این کار جلسه ی سخنرانی نیز ترتیب می دهد. کمی بعد، به دنبال کاندیداتوری آیت الله طالقانی برای ریاست جمهوری، که کاندیدای سازمان مجاهدین خلق نیز اعلام می شود، "اتحاد ملی زنان" اعلامیه ای به پشتیبانی از کاندیداتوری آیت الله طالقانی صادر می کند. این امر موجب اختلافات درون سازمانی و بروز اختلافات شدید بین پایه گذاران "اتحاد ملی" می گردد تا بدانجا که در یک برخورد شدید درونی، یکی از افراد هیئت موسس "اتحاد"، سازمان را ترک می گوید.

پس از ماجرا، اوضاع سیر طبیعی خود را طی می کند. حقوق زنان در هر گام با تضییقات بیشتر مواجه می شود. اجتماع اعتراضی کوچکی که برای سلب حق قضاوت از زنان در کاخ دادگستری برگزار می شود، ره به جائی نمی برد و زنان قاضی همه از سمت های قضاوت کنار گذاشته می شوند و زنان عملاً از حق شرکت در دانشکده ی حقوق دانشگاه ها محروم می شوند.

در تابستان ۵۸، هنگامی که رژیم دست اندرکار تغییر قوانین ازدواج و طلاق و رجعت به مبانی اسلامی و دست اندازی به حقوق دمکراتیک زنان بود، دوستان اتحاد در بحثی به این نتیجه رسیدند که با همکاری جبهه دموکراتیک و سازمانهای چریکهای فدایی خلق و مجاهدین خلق ایران، گردهمایی وسیعی ترتیب داده شود. تنها نیروئی که نه تنها قول همکاری داد، بلکه مصرّانه اجرای این برنامه را تشویق کرد، "جبهه دموکراتیک" و به ویژه شخص رفیق پاکنژاد بود. متأسفانه دو سازمان دیگر با طرح اولویت ها، از همکاری که سر باز زدند هیچ، نصیحت کردند که در آن شرایط ویژه (هرگز نفهمیدیم ویژگی آن شرایط چه بود، جز آنکه مجموعه ی حقوق دموکراتیک مردم ایران و به ویژه حقوق زنان در معرض تهاجم ارتجاع بود) دست به این گونه اقدامات نزنیم. البته این دید به طور قطع در زمینه ی مبارزه برای کلیه ی حقوق دموکراتیکی که مورد تجاوز قرار می گرفت، عمل می کرد. عدم دفاع از آزادی مطبوعات، و مشخصاً عدم دفاع از "آیندگان" نیز تبلور دیگر این طرز فکر بود. قطعاً اولویت با مبارزات ضد امپریالیستی بود، آن هم از نوع ویژه ای که شاهدش بودیم.

در این احوال، کلیه ی سازمانهای زنان توافق کردند که "شورای مشترک زنان" را تشکیل دهند و اقدام به آکسیونهای مشترک نمایند. اولین اقدام این شورا، برنامه ریزی برای برگزاری کنفرانس مشترکی در آذر ماه ۱۳۵۸ بود. محل این برنامه آمفی تئاتر دانشکده پلی تکنیک

تعیین شد و در رابطه با بسیج زنان، فعالیت های تبلیغی فراوان انجام گرفت. تنها یکی دو روز پیش از برگزاری این کنفرانس، اعضای "اتحاد" متوجه می شوند که سازمان چریکهای فدائی خلق ایران که از پیش در جریان برگزاری کنفرانس مشترک زنان بود، درست همان روز را برای بزرگداشت مبارزات ضد امپریالیستی خمینی ـ که "چپ" امامتش را پذیرفته بود ـ و پیروانِ خطِ سازش ناپذیرش، انتخاب و راهپیمائی ی به مقصد "جاسوسخانه" برنامه ریزی کرده است. اصرار و پافشاری هواداران "سازمان چریک های فدائی خلق ایران" برای تغییر برنامه ره به جائی نمی برد. ظاهراً تنها موقعیت مناسب برای دریوزگی سیاسی از حکومت، همان لحظاتی است که کنفرانس زنان به اقدامات ارتجاعی رژیم می تازد. علیرغم این حرکت و خرابکاری های فالانژیست ها، مانند خاموش کردن برق سالن محل برگزاری برنامه و با آنکه بسیاری از هواداران "سازمان چریک های فدائی خلق" در "اتحاد" نیز شرکت در تظاهرات و راهپیمائی را به شرکت در کنفرانس ترجیح دادند، کنفرانس حدود ۲۰۰۰ نفر را در زیر نور شمع گرد هم آورد. موفقیتِ این برنامه باعث شد که "شورای مشترک" برای سالروز ۸ مارس به طور مشترک برنامه ریزی کند و آغاز به کار نماید. اقدامات تدارکاتی برای تهیه ی محل برگزاری این مراسم آغاز می شود. نظر به اینکه بخش های دانشجوئی سازمانهای سیاسی در دانشگاه ها، عملاً کلید حل مشکلات بودند، دوستان ما در صدد برآمدند که با مراجعه به "پیشگام" دانشجوئی، سالنی بگیرند. "پیشگام" با طرح این مسئله که با مواضع سازمان "طوفان" که "اتحادیه انقلابی زنان مبارز" به آن وابسته است مخالف می باشد، از همکاری در گرفتن جا امتناع کرد. سرانجام "اتحاد" مراسم بزرگداشت ۸ مارس ۱۳۵۸ را جدا از سایر سازمانهای متشکل در "شورای مشترک" برگزار نمود. حرکتی که همه به درستی به منزله ی یک حرکت سکتاریستی از جانب اعضای "اتحاد" تلقی نمودند.

از همان ابتدای حرکت "اتحاد ملی زنان" در تهران، برخی از زنان در شهرستانها به ایجاد سازمان دموکراتیک زنان ابراز تمایل و از این رو تماس هایی با "اتحاد" برقرار کردند. این زنان از شهرهای رشت، اصفهان، اهواز، تبریز و... بودند.

در رشت، زنان به این نتیجه رسیدند که با تجمع تعدادی از زنان که نسبت به ایجاد شاخه ای از تشکیلات "اتحاد ملی زنان" علاقمند بودند، اعلام موجودیت کنند. به این منظور بنا شد که "اتحاد ملی زنان" ، با برگزاری یک برنامه سخنرانی و فیلم در رشت، موجودیت خود را در سطح شهر و احتمالاً منطقه مطرح نماید. این برنامه با سخنرانی عاطفه گرگین و نمایش فیلمی از دفاعیات خسرو گلسرخی و دانشیان و فیلم دیگری از شکنجه در زندانهای رژیم شاه، در سه شب برگزار شد و بدین ترتیب "اتحاد ملی زنان" اعلام موجودیت نمود. در این میان زنان جوانی از

شهرهای انزلی، رودسر، لاهیجان و لنگرود به حرکت مستقل زنان ابراز علاقه کردند و خواست ارتباط با "اتحاد" را مطرح نمودند. ارتباط با انزلی به علت مسافت کمتر بسیار سریع تر و ساده تر انجام شد. جلسات هفتگی انزلی با شرکت چند نفر از دوستان مقیم رشت آغاز گشت. ارتباط از طریق نشریه و جلسات گاه به گاه با دختران دانشسرای تربیت معلم لنگرود و برخی از دختران مدارس رودسر نیز برقرار گردید. ارتباط با لشت نشاء، بخش کوچکی از توابع استان گیلان و نیز ده کوچکی در جاده ی لاهیجان نیز از طریق نشریه آغاز شد. در طی این مدت، زنان مشتاقانه به طرح مسائل خود و ضرورت سازمان دهی می پرداختند. مورد انزلی تا بدانجا پیش رفت که قرار شد در آنجا جلسه ی بزرگداشت هشتم مارس برگزار شود و در آن روز "اتحاد ملی زنان" انزلی اعلام موجودیت کند. این مسئله در اعلامیه های تبلیغی مراسم هشتم مارس در انزلی قید شده بود. شب قبل از مراسم، از طریق یکی از افراد مرکزیت "اتحاد" ـ که خود نیز از هواداران "سازمان چریک های فدائی خلق ایران" بود ـ از تهران دستور تشکیلاتی رسید که جشن بدون ذکر نام "اتحاد" برگزار شود. اعلام موجودیت "اتحاد" در انزلی منافی مصالح تشکیلات اعلام گردید. بعد معلوم شد که تشکیلاتی که خود را با این خطر روبرو می دید، نه تشکیلات "اتحاد ملی زنان" ، بلکه تشکیلات "سازمان چریک های فدائی خلق" بود که در آن زمان درگیر کشمکش های درونی بین اکثریت، اقلیت و میانه بود. هیچ استدلالی برای تغییر این تصمیم موثر واقع نگردید. اطلاع خبر به کسانی که با آن همه شور و شوق و احساس مسئولیت برای این برنامه زحمت کشیده بودند، کاری دشوار بود و طبیعتاً موجب دلسردی فراوان دوستان ما در انزلی گردید. پس از برگزاری برنامه ی هشتم مارس، تلاش برای بازسازی این جلسات به جائی نرسید.

دوستان ما در لنگرود نیز با شور و شوق فراوان خواهان ارتباط با "اتحاد ملی زنان" شده بودند و در مواردی، در نشست های مشترک، مسئله ایجاد ارتباط سازمانی را مطرح می کردند. این دوستان برای بزرگداشت هشتم مارس، اقدام به برگزاری یک نمایشگاه عکس کردند و از "اتحاد" زنان در برگزاری این مراسم مساعدت و یاری خواستند. از این رو مجموعه ی عکس هائی که بخش تبلیغات در تهران از وضع زندگی زنان زحمتکش تهیه کرده بود، به آنها داده شد. در آخرین برخورد با این دوستان، ضمن سؤالاتی که نسبت به ماهیت سازمان ما مطرح می کردند، متوجه شدیم مسئله ی جدیدی پیش آمده است. تدریجاً دریافتیم که بالا گرفتن اختلافات "اکثریت" و "اقلیت" در "سازمان چریکهای فدائی خلق"، سمپاشی علیه "اتحاد ملی" را نیز موجب شده است. حاصل آنکه نه تنها این ارتباط قطع شد، بلکه مجموعه ی عکس ها نیز هرگز به "اتحاد ملی زنان" بازنگشت و قطعاً مصادره ی انقلابی شد!! ظاهراً به دختران جوان، پرشور و

در عین حال بی تجربه ای که اشتیاق فراوان به یادگیری و شرکت در مبارزات دموکراتیک زنان داشتند، گفته شده بود که اینها بورژوا-لیبرال ها هستند و دارای نظرات انحرافی می باشند.

به پیشنهاد داوطلبانه ی گروه تئاتری که در شهر رشت کار می کرد، قرار شد که نمایشنامه ی "مادر" ماکسیم گورکی در مراسم برگزاری هشتم مارس در رشت برای اولین بار به روی پرده بیاید. پس از پایان نمایش، تهیه کننده این نمایشنامه که خط سیاسی "راه کارگر" را داشت، بدون اطلاع قبلی به روی صحنه رفت و سخنان آتشینی در رابطه با انقلاب سرخ پرولتری به منزله ی تنها راه رهائی زنان ایراد نمود. نماینده ی "اتحاد ملی زنان" ضمن تشکر از همکاری این گروه با "اتحاد"، اعلام داشت که مواضع بیان شده متعلق به شخص کارگردان بوده و "اتحاد ملی زنان" سازمانی دموکراتیک و فاقد ایدئولوژی است. اینجا بود که اتهامات آقای کارگردان که فریاد می زد: "پس این یک سازمان لیبرالی است" آغاز شد.

سمپاشی های ناآگاهانه سازمانهای سیاسی علیه فعالیت دموکراتیک، نه تنها به مبارزات زنان، بلکه به مبارزات کلیه سازمانهای دموکراتیک آسیب وارد آورد. به همین جهت بود که سازمانهای دموکراتیک، در بهترین حالت، ترکیبی از عناصر گروه های مختلف چپ و به دور از نیروهای اجتماعی، منزوی باقی ماندند. باز هم مثالی دیگر:

هنگامی که کمیته ی زحمتکشان "اتحاد ملی زنان" در محله ی "پل سیمان" آغاز به فعالیت نمود، قرار شد در نخستین برنامه ای که در یکی از مدارس دخترانه ی این محله برگزار می کند، دو فیلم از دفاعیات گلسرخی و دانشیان و همچنین شکنجه در زندان های شاه نمایش داده شود. دانش آموزان دختر نقش فعالی در برگزاری این برنامه بر عهده داشتند. پس از نمایش فیلم اول، به تحریک فالانژهای محل، سپاه پاسداران به محل برگزاری برنامه حمله و دو تن از دوستان "اتحاد" را در محل دستگیر نمود. ابتکار عمل دختران دانش آموز بی نظیر بود. به نحو حیرت انگیزی، پروژکتور و فیلم ها از حملات پاسداران مصون ماند. دختران در برابر محل کمیته ای که دستگیرشدگان را به آنجا منتقل کرده بودند، دست به تظاهرات زدند. برنامه ای که بیشتر مضمون افشاگری از رژیم گذشته را داشت، به مبارزه ای پرشور علیه رژیم فعلی تبدیل شد و به کوشش این زنان جوان، همان شب رفقای دستگیر شده آزاد گردیدند. اما نکته جالب اینکه مدتی بعد، رهبری "اتحاد" دریافت که یکی از افراد "اتحاد ملی زنان" که مسئول محله ی پل سیمان و از افراد وابسته به "سازمان چریکهای فدائی خلق" بود، در کنار متشکل ساختن این دختران در رابطه با "اتحاد ملی"، هسته ای در رابطه ی سازمانی با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران به وجود آورده است. نتیجه این شد که فعالیت دموکراتیک زنان در این محل نتوانست مضمون واقعی خود را حفظ کند. سوء استفاده ی سازمان های سیاسی از سازمان های دموکراتیک

به منزله ی پوشش فعالیت خود و یارگیری از میان افرادی که به دنبال کار توده ای سازمان های دموکراتیک به مبارزه جلب می شدند، موجب می شد که جنبش دموکراتیک از حضور کسانی که از پتانسیل فعالیت دموکراتیک برخوردار بودند، محروم شود.

بگذریم از اینکه مواضعی که در نشریه ی "اتحاد" در برخورد به ماهیت حاکمیت اتخاذ می شد، خود نمودار گیجی سازمان های سیاسی در ارزیابی شان از حاکمیت و نیز گیجی حاملین این نظرگاه ها در "اتحاد ملی زنان" بود. این گیجی تا هنگام انتخابات مجلس شورا همچنان ادامه داشت. نیروهای مترقی همچنان در این توهم بودند که شانس ورود به مجلس را دارند. بدین لحاظ "اتحاد ملی" یک لیست انتخاباتی تهیه نمود که در مرحله ی اول بیشتر کاندیداهای "سازمان فدائیان خلق" را تائید می کرد. اما پس از بروز اختلافات، به همراه کاندیداهای "سازمان چریک های فدائی خلق ایران"، کاندیداهای "مجاهدین خلق ایران" و "سازمان پیکار در راه آزادی طبقه ی کارگر" نیز مورد تائید "اتحاد ملی" قرار گرفتند.

حوالی خرداد ماه ۱۳۶۰، رژیم جمهوری اسلامی اعلام کرد که زنهای شاغل در مؤسسات دولتی باید با اونیفورم و روسری در محل کار خود حاضر شوند. سازمان های سیاسی در این زمینه کوچکترین اقدامی نکردند و هیچ عکس العملی نشان ندادند. هواداران "اکثریت" که هنوز در "اتحاد ملی زنان" حضور داشتند، اعلام کردند که حجاب مسئله ی زن زحمتکش نیست و این مسئله به واقع مسئله ی زنان خرده بورژوا و بورژواست. قرار می شود که اتحاد ملی اعلامیه ای برای پخش به محل تظاهرات ببرد و تحمیل حجاب را به منزله ی عملی غیر دموکراتیک محکوم کند. تظاهرات به علت عدم هدایت سازمان یافته، لجام گسیخته می شود. یکی از نیروهای طرفدار سلطنت یا بختیار در اعلامیه ای از زنان می خواهد در عزای آزادی سیاه بپوشند. بسیاری از زنان سیاهپوشند. برخی با حرکتی واکنشی، آرایش غلیظ می کنند. هر شعاری سر می دهند. از آزادی و استقلال هم سخن می گویند. "مرگ بر شاه"، "مرگ بر بختیار"، و "مرگ بر امپریالیسم" هم گفته می شود. در مواردی، به خاطر توصیه های زنان آگاه تر، با دستمال کاغذی آرایش صورت را می زدایند. در مقابل این سئوال که چرا در مورد این همه موارد تضییع حقوق دموکراتیک زنان ساکت نشسته اند ولی فقط در مورد حجاب عکس العمل نشان می دهند، پاسخی ندارند. روشن است که علت این امر ناآگاهی شان است و اینکه مسئله ی حجاب در لحظه برایشان ملموس تر از هر چیز دیگر است. همه می دانند که با این تظاهرات ره به جائی نبرده اند و مذاکره ی نماینده ای که همانجا و بدون هیچگونه شناخت قبلی انتخاب کرده اند، با آقای بنی صد ر رئیس جمهور، هیچ دردی را دوا نکرده است. بنی صدر که متخصص حرافیهای بی محتواست و خیلی خوب می داند چگونه حرف بزند که هیچ نگفته باشد، همه را از سر باز می کند. فالانژهای آن سوی

خیابان از متلک های رکیک تا شعارهای مختلف را سر هم می کنند. و با حضور چند زن چادری در کنار خود، حجاب را خواست انقلابی زنان معرفی می کنند. عکاس روزنامه ی "جمهوری اسلامی"، عکس هائی می گیرد که روز بعد زینت دیوارهای شهر می شود. زنان شرکت کننده از دم عزاداران مرگ رژیم پهلوی قلمداد می شوند. تظاهراتی که روز بعد از سوی "اتحادیه ی انقلابی زنان مبارز" اعلام و در چهارراه جمهوری برپا می شود، با چنان برخورد لمپنی از جانب اعضای حزب الله مواجه می گردد که آغاز نشده از هم می پاشد. زنانی که علیه تحمیل حجاب به خیابان ریخته اند وادار می شوند که برای حفظ جان خود و پرهیز از تعرضات کثیف حزب الله، به مغازه ها بریزند و هماندم پوششی برای سر خود خریداری کنند. از آن پس شعار "خواهر حجاب تو کوبنده تر از خون من است" بر دیوارهای شهر نقش می بندد. پس از آنکه زنان کارمند و شاغل در محیط های کار خود ناگزیر از تن دادن به حجاب تحمیلی می شوند، تدریجاً مراجعین را نیز مجبور به داشتن حجاب می کنند. در مواردی که زنان روسری یا چادر به همراه ندارند، نگهبان دم در یک روسری را که در کشوی میزش نگه می دارد به مراجعه کننده می دهد تا کارش را انجام بدهد. شعارهای "مرگ بر بی حجاب" و "مرگ بر بدحجاب" متداول می شود. از فروردین ماه ۱۳۶۱، به تاکسی ها دستور داده می شود که حق سوار کردن زنان بی حجاب را ندارند. بعد از مدتی، در نقاط مختلف شهر به زنان بی حجاب حمله کرده و به رویشان اسید می پاشند؛ که حتی در مواردی به مرگ زنان بی حجاب می انجامد، زنان بدون استثناء داشتن حجاب را شرط عقل و احتیاط می بینند.

در پایان تابستان ۱۳۵۹، جنگ آغاز می شود. سازمانهای سیاسی گاه سخن از جنگ تدافعی می گویند، گاه می خواهند آن را به جنگ داخلی تبدیل کنند و گاه جنگ را محلی برای کار توده ای خویش می بینند. تبلیغات بی وقفه ی ارتجاع و آنچه با سوء استفاده از شرایط جنگ بر مردم تحمیل می کند، باورنکردنی است. تحمیل خاموشی، مجبور کردن مردم به ادامه ی زندگی در شهرهائی که زیر بمباران دائمی قرار دارند و... همه و همه اقدامات جنایت باری است که حکومت به آن دست می زند. سازمان های سیاسی با این ارزیابی که جنگ کوتاه مدت است، افرادشان را برای تبلیغ سازمانی به جبهه ها می فرستند. در این میان، "اتحاد ملی زنان" با موضع "جنگ تحمیل به توده هاست" و "جنگ را خاتمه دهید"، به کار تبلیغی می پردازد. این شعار هنگامی که طرح گردید، با احساسات ناسیونالیستی برانگیخته شده، خوانائی چندانی نداشت. ولی واقعیت را خیلی بهتر و عمیق تر از دیگران بیان می کرد. واقعیتی فجیع که مردم ایران سرانجام بهائی سنگین برایش پرداختند. زنان بی پناه و آواره برای زنده ماندن خود و فرزندان شان وادار به خودفروشی شدند، زنان شیرده برای رزق و روزی شیر خود را فروختند، زنان درمانده و

بی‌پناه برای داشتن سرپناهی صیغه‌ی پاسداران ضد انقلاب شدند و....

در اوایل اردیبهشت ماه سال ۶۰، سمیناری در کانون نویسندگان برگزار شد. تم این سمینار مضمون حقوق و خواستهای دموکراتیک، مبارزات دموکراتیک و سازمانهای دموکراتیک بود. همه‌ی سازمانهای دموکراتیک برای شرکت در این بحث دعوت می‌شوند. "اتحاد" هم در این سمینار شرکت می‌کند و نقطه نظرات سازمانی خود را بیان می‌دارد. این نقطه نظرات، تجربیات فرموله شده‌ای بود که از مشاهدات عینی و فعالیت‌های مبارزاتی برمی‌خاست و به صورت مقاله‌ای منسجم و کار شده ارائه گردید. مقاله‌ی "اتحاد" با استقبال شرکت کنندگان مواجه شد. در حاشیه‌ی جلسه، واقعه‌ای رخ می‌دهد و آن اینکه در حالیکه یکی از نویسندگان کانون که از هواداران "اکثریت" فدائیان بود، در رابطه با اولویت مبارزات ضد امپریالیستی سخن می‌گفت و به مدح و ثنای خط سازش ناپذیر امام امت مشغول بود، صدای انفجار شدیدی از بیرون، کانون را می‌لرزاند. بعد معلوم می‌شود که صدا از انفجار نارنجکی است که از طرف مزدوران حکومت به داخل صف تظاهرات هواداران "سازمان پیکار" پرتاب شده بود؛ تظاهراتی که در اعتراض به حمله به دانشگاه و در سالروز این حمله برگزار شده بود. این واقعه به بهای جان چند تن از شرکت کنندگان در تظاهرات تمام شد.

پس از تظاهرات ۳۰ خرداد، اراذل طرفدار جمهوری اسلامی با تعقیب و آزار جنسی دختران مجاهد، رذالت را به مرحله‌ی جدیدی رساندند. این افراد هنگامی که دستشان به دختران مجاهد می‌رسید، آنها را برهنه کرده، به روی زمین می‌انداختند و با فشردن پستانهای‌شان به نمایش برقراری رابطه جنسی با آنها می‌پرداختند؛ امری که موجب نفرت و انزجار شدید بینندگان قرار می‌گرفت و در بسیاری از موارد مردان رهگذر لباس‌های خود را به تن این دختران می‌پوشاندند و زنان آنها را زیر چادرهای خود از معرکه به در می‌بردند. پاسداران در برخورد به دختران زندانی سیاسی نیز با اعلام اینکه اعدام دختران باکره از نظر اسلامی حرام است، با تجاوز به دختران به قول خودشان از آنان ازاله‌ی بکارت می‌کنند.

پس از ۳۰ خرداد، ادامه کار به شکل سابق برای "اتحاد ملی زنان" غیر ممکن شد. به ویژه آنکه "اتحاد" با افشاگری شدید و پیگیر در مورد لایحه قصاص (بخصوص در مواردی که به زنان مربوط می‌شود) کار تبلیغی و روشنگری فراوان نموده، بدین لحاظ شدیداً مورد برخورد حزب‌الله قرار می‌گیرد. حاصل آنکه، "اتحاد" جلسات و فعالیت‌های خود را به ناگزیر متوقف می‌کند و به کار غیرعلنی روی می‌آورد.

به اعتقاد من، "اتحاد ملی زنان" در تجربه مبارزات چند ساله‌ی خود و پس از گذار از فراز و

نشیب های بسیار، به دریافت ها و دستاوردهائی در زمینه ی مبارزات دموکراتیک به طور اعم و مبارزات زنان به طور اخص نایل شد:

۱ـ سازمان های ایدئولوژیک نه درک روشنی از مسئله ی زنان و نه درک روشنی از مبارزات دموکراتیک، مضمون این مبارزات و شکل سازماندهی این مبارزات دارند. لذا زنان برای ارتقاء آگاهی خویش و تأمین خواست های دموکراتیک از طریق مبارزات دموکراتیک باید سازمان های ویژه ی خود را پایه ریزی کنند.

۲ـ شرکت در مبارزات دموکراتیک، شرایط رشد برای همه ی شرکت کنندگان را فراهم می آورد.

۳ـ از میان رفتن بسیاری از سازمان های زنان، معلول هم هویتی این سازمان ها با سازمان های ایدئولوژیک موجود بود، و از میان رفتن و یا شکست یکی اضمحلال دیگری را نیز نتیجه می داد. این امر به خاطر عدم جمع بندی از اشتباهات گذشته وقوع می یافت.

۴ـ توافق نیروهای مختلف بر سر برنامه ی عمل (بهترین برنامه ی عمل) اصل وحدت سازمانی در سازمان دموکراتیک است، نه سازش ایدئولوژیک.

۵ـ ضرورت های عینی تأمین مناسبات دموکراتیک درون سازمانی، اَشکال ویژه ی تأمین این مناسبات را به همراه می آورد.

۶ـ مناسبات دموکراتیک درون سازمانی، نقشی بسیار مؤثر در پیشبرد مبارزات هر سازمان دارد.

۷ـ شکل شورائی، انتخاب از پائین و گسترش اهرم های کنترل کننده، بوروکراتیزم را به حداقل ممکن می رساند.

۸ ـ نقطه نظرهای انحرافی سازمان های ایدئولوژیک چپ، به مجموعه ی جنبش دموکراتیک به طور عام و به جنبش زنان به طور خاص آسیب فراوان رسانده است.

نوامبر ۱۹۹۷

"اتحاد ملی زنان" ، یک تجربه‌ی سوسیال ـ فمینیستی ناکام*

هایده مغیثی

هایده مغیثی از پایه‌گذاران "اتحاد ملی زنان" ، عضو اولین هیئت اجرائی و عضو هیئت تحریریه‌ی نشریات این سازمان، در هنگام فعالیت با "اتحاد ملی زنان" ، از هواداران "سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران" بود. پس از خاتمه‌ی همکاری با "اتحاد" مدتی با "سازمان فدائیان خلق ایران" در ارتباط با نشریه‌ی "کار" فعالیت داشته است. او اکنون در کانادا بسر می‌برد و استاد جامعه‌شناسی و مطالعات زنان در دانشگاه " یورک" است. از هایده مغیثی مقالات متعددی به فارسی و انگلیسی درباره‌ی حقوق زنان و روابط نژادی و فرهنگی به چاپ رسیده و کتاب دوم او "فمینیسم و بنیادگرائی: محدودیت‌های تحلیل پسامدرن" توسط انتشارات Zed انگلستان در دست انتشار است. نوشته‌ی زیر، ترجمه‌ی دو فصل از اولین کتاب هایده مغیثی می‌باشد:

Populism and Feminism in Iran :
Women's Struggle in a Male defined Revolutionary Movement
Haideh Moghissi
Macmillan Press, England, Reprinted 1996

فصل هفتم:"اتحاد ملی زنان" (The National Union of Women)

فصل هشتم:" یك تجربه‌ی سوسیال_فمینیستی ناکام" (Failed Social-Feminist Experience)

---

* یادداشت ویراستار: قسمت‌های کوتاهی از این نوشته، به دلیل کمبود جا، حذف شده است. این قسمت‌ها با علامت (...) مشخص شده‌اند. زیرنویس‌های مربوط به این قسمت‌ها نیز حذف گشته و به همین دلیل برخی از شماره‌ها در زیرنویس‌ها نیست. در بعضی جاها، برای فهم بهتر، کلمات یا عباراتی اضافه شده که در کروشه قرار گرفته است؛ و همچنین تبدیل تاریخ‌های میلادی به هجری شمسی. در مورد نقل قول‌ها، آنجا که به متن فارسی دسترسی داشتیم (مثل نشریات "اتحاد") مستقیماً از آنها استفاده شده. در موارد دیگر، از آنجا که برای نویسنده مقدور نبود که متون فارسی را در اختیار ما قرار دهد، به اجبار به ترجمه‌ی متن انگلیسی دست زدیم.

فصل هفتم: "اتحاد ملی زنان"

"شیلا روبوتام" (Sheila Rowbotham) در مقدمه ی کتاب خود "زن، مقاومت و انقلاب" می نویسد که زنان نسبت به "درد، خشونت عاطفی و طردشدگی شدید" که در جنبش های انقلابی مردسالار تجربه می کنند، دو گونه واکنش نشان می دهند: "تن دادنِ تسلیم طلبانه، به خاطر وفاداری و یا ضرورتِ حفظ وحدت؛ و یا حاشا کردن غضب آلود این که جنبش "آنها" ربطی به زنان داشته است"(۱).

این فصل [از کتاب حاضر] درباره ی تجارب زنان ایرانی در جنبش انقلابی مردسالارِ سال های ۸۱ـ۱۹۷۹ است. هم درباره ی زنان تسلیم طلب و هم زنان عصیانگر و شورشی.

پاسخ زنان به بنیادگرائی

در روز هشتم ماه مارس ۱۹۷۹، کمتر از یک ماه پس از قیام مسلحانه ای که به سلطنت در ایران پایان داد، آیت الله خمینی خواستار حجاب دوباره ی زنان شد. او طی سخنرانی ی که در شهر مقدس قم ایراد کرد، از دولت بازرگان خواست که انقلابی عمل کند و گفت: "با این زنان لخت، وزارتخانه ها و ادارات دولتی درست مثل دوره ی طاغوت، پر از گناه و معصیت شده اند". او کار کردن زنان را تنها در صورتی مجاز دانست که حجاب اسلامی را رعایت کنند(۲).

کسانی که وضعیت "معصیت بار" وزارتخانه ها را به خمینی گزارش داده بودند، از تنش رو به افزایش میان زنان بی حجاب و "حزب الله" در خیابان ها، دانشگاه ها و دبیرستان ها آگاه بودند. آنها همچنین از برنامه هائی که قرار بود فردای آن روز در گرامی داشت روز جهانی زن برگزار شود، به خوبی باخبر بودند و می دانستند که گروه های کوچک زنان مترصدند که با استفاده از این موقعیت، به بسیج نیروها علیه یورش های روزافزون به حقوق زنان بپردازند.

در طول هفته ی پیش از برگزاری مراسم روز جهانی زن، نگرانی زیادی نسبت به شایعات مربوط به الغای قانون حمایت خانواده وجود داشت. آیت الله خمینی در پاسخ به نامه ی یکی از "شهروندان معمولی کشور" به وزارت دادگستری، حکمی صادر کرده و این قانون را مغایر شرع اسلام اعلام کرده بود و الغای عنقریب آن را وعده داده بود (۳). روزنامه ها پُر از نامه های زنان منفرد و یا زنان حقوقدانی بود که از دولت می خواستند پیش از تصویب یک قانون تازه تر و بهتر، قانون قبلی را ملغی نکند (۴). یک روز پس از اظهارنظر آیت الله خمینی در مورد حجاب، "تلویزیون ملی" که دیگر به شکل کارآمدی مورد استفاده ی تبلیغاتی علیه نیروهای مترقی و چپ قرار گرفته بود، بیانیه ی گروهی را پخش کرد که خود را "زنان مجاهد مسلمان" می خواندند.

بیانیه اظهار می داشت که روز هشتم مارس یک پدیده ی غربی است و "روز زنِ اسلامی" به زودی اعلام می شود (۵).

هشتم مارس ۱۹۷۹، اولین گرامی داشت روز جهانی زن [در ایران] بود که تقریباً پس از گذشت پنجاه سال برگزار می شد و می بایست از آن به عنوان یک نقطه ی عطف در تاریخ انقلاب ۱۹۷۹ یاد شود. زنانِ معترض، خیابان های شمال تهران را به تصاحب خود درآوردند؛ و این در حالی بود که دانشجویان دانشگاه ها و دانش آموزان دبیرستان ها، آموزگاران و زنان کارمند ادارات دولتی و غیردولتی، از همه جا به سوی دانشگاه تهران ـ که برای برگزاری مراسم تعیین شده بود ـ راه پیمائی می کردند. درگیری میان زنان و دستجات حزب الله دیگر آغاز شده بود. شمار شرکت کنندگان و ناآرامی آشکارشان، سازماندهندگان را سرآسیمه ساخته بود. زن ها به سختی می توانستند آرام و قرار داشته باشند. معدود بودند کسانی که واقعاً دلشان می خواست به تاریخچه ی هشتم مارس و اعتصاب زنان در نیویورک گوش کنند. به همین دلیل هم سخنرانان را تحت فشار قرار می دادند که به مسائل و مشکلات فوری ترشان بپردازند. درجا و در یک اقدام خودانگیخته، رأی دادند که سالن سخنرانی دانشکده ی فنی دانشگاه تهران را ترک کنند و برای راه پیمایی به خیابان ها بریزند. برفِ سنگینی می بارید و اکثراً چتر نداشتند.

آماج اعتراض، تنها دولت بازرگان نبود؛ شخص آیت الله خمینی هم بود. بنابراین زن ها نه تنها موجب اولین کشمکش های سیاسی پس از انقلاب شدند، بلکه با دست زدن به مخالفتی رادیکال بر ضد رهبر انقلاب، اولین چالشِ نیرومند علیه اقتدار خمینی را نیز به نمایش گذاشتند. به زیر حجاب رفتن دوباره ی زنان برای آیت الله خمینی، نمادِ استقرار دوباره ی هویت اسلامی و تداوم فرهنگی بود که با تغییرات اجتماعی دوران پهلوی دچار اختلال شده بود. اعتراضات زنان هم نشانه ی عزم و اراده ی آنها به مقاومت در برابر موجِ خیزانِ بنیادگرائی ی بود که احساس می شد می رود تا اصلاحات دهه های گذشته را جارو کند. اصلاحاتی که رویهم رفته تأثیر مثبتی بر جای گذاشته بود. شعارهای زنان علیه حجاب اجباری، مبین آگاهی سیاسی شان نسبت به این نکته بود که در صورت عدم مقاومت در مقابل بنیادگرایان، انقلاب به چه جهتی تغییر خواهد کرد؛ پس اعلام کردند که: "آزادی، نه شرقیه، نه غربیه، جهانیه"، "مرگ بر مرتجعین"، "استبداد در هر شکل محکوم است".

رویداد هشتم مارس نشانه ی ظهور اولین جنبش مستقل سوسیالیستی زنان در تاریخ ایران بود. ده ها انجمن و گروه زنان در ادارات و نهاد های خصوصی و دولتی، همچنین در دانشگاه ها به وجود آمدند. در اجتماع عظیمی که در سومین روز اعتراض در برابر وزارت دادگستری برگزار شد، بیانیه ها و نامه های حمایت آمیز بسیاری از سوی انجمن های حرفه ای و احزاب گوناگون

سیاسی خوانده شد و مانیفستی در هشت ماده نیز به تصویب رسید. مانیفست، خواستار تساوی مقام زن و مرد و حقوق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و قانونی برابر آنها بود و برای همه‌ی زنان و مردان آزادی‌های بنیادین را مسلم می‌دانست. همچنین خواستِ امنیت حرفه‌ای را پیش می‌کشید. مواد یکم و هشتم، به طور مشخص، به عاجل ترین نگرانی‌های زنان پرداخته بود. ماده‌ی اول تصریح می‌کرد که تصمیم گیری درباره‌ی پوشش زن که بر اساس سنت‌ها و مقتضیات موقعیت جغرافیایی تعیین می‌شود، به عهده‌ی خود زن است. ماده‌ی هشتم خواستار حذف کمبودهای قانون حمایت خانواده شده و تأمین حقوقی را مد نظر داشت که تا آن زمان از زنان دریغ شده بود (۶).

هم دولت و هم نیروهای مترقی اوپوزیسیون، غافلگیر شده بودند. دولت به کار تغییر بیانیه‌ی آیت‌الله خمینی برآمد. کوشش کرد آن را یک "توصیه" قلمداد کند و نه یک "حکم" و به این ترتیب اعتراض را فرونشاند. داماد آیت‌الله ـ که او هم روحانی است ـ با عجله در شبکه‌های رادیوئی و تلویزیونی حاضر شد تا به زنان اطمینان خاطر دهد که حجاب اسلامی لزوماً به معنای چادر نیست و منظور هر لباس مناسبی ست که موی زن را بپوشاند و اندام زن را از معرض دید دور نگهدارد. او حمله به زنان را محکوم کرد و خواستار پایان یافتن فوری فجایعی شد که به نام اسلام انجام می‌گرفت (۷). این [حرف‌ها] اما برای منصرف کردن زنان از مبارزه کفایت نمی‌کرد. راه پیمائی‌های اعتراضی، تحصن و دست از کار کشیدن‌ها در وزارتخانه‌ها، بیمارستان‌ها، ادارات دولتی و دبیرستان‌های دخترانه چند روز دیگر هم طول کشید. در تمام این مدت، حزب‌الله با شعارهای دشنام گونه و حمله‌ی فیزیکی به زنان معترض، به کار خود ادامه داد.

قیام زنان همه را به حیرت واداشته بود. "کیت میلت" که برای روز جهانی زن به ایران سفر کرده بود، به خبرنگاران ایرانی گفت: پیش از آمدن به ایران فکر نمی‌کردم که این همه زن مبارز و آگاه به جنسیت خود ببینم. ما که در ایالات متحده زندگی می‌کنیم، می‌توانیم بسیار چیزها از زنان ایرانی بیاموزیم و این فوق العاده است (۸). او بعداً زنان معترض ایرانی را به این ترتیب توصیف کرد:

> مسئله‌ی این تظاهرات تنازع بقاء است... من اصلاً گمان نمی‌کردم که در وسط یک بهمن فرود بیایم. برداشتم این بود که بیش از چند زن فمینیست مبارز در تهران نیست. چند هفته پیش، وضعیت این طور بود. حالا هزارها نفر در خیابان‌ها هستند؛ حالا زنان ایران در مرکز مبارزه‌ی ما در جهان قرار گرفته اند (۹).

قدرت جنبش زنان و توانائی این جنبش در سازماندهی تظاهرات و گردهمائی‌ها ـ به رغم

فضای خصمانه و مقاومت رادیو و تلویزیون که حتا حاضر نبودند خبر فعالیت های زنان را پخش کنند- شگفت انگیز بود. زنان به شکل بی سابقه ای به عنوان یک نیروی سیاسی در تاریخ ایران ظاهر شده بودند. همچنین اولین بار بود که هیچ سازمان و حزب سیاسی ی نمی توانست بسیج زنان را به حساب خود بگذارد. با این همه، گرچه تک و توکی از مردانِ متمایل به چپ، زنان معترض را حمایت کردند و تا پایان با راه پیمایان ماندند، جامعه ی روشنفکران لائیک، جنبش اعتراضی پایدار زنان را مورد پشتیبانی قرار نداد. از نظر آنها مسائلی که توسط زنان پیش کشیده می شد، نسبت به هدف های مبارزه ی ملی و ضدامپریالیستی، حاشیه ای بود. تظاهرات ضدحجاب، خاصه به این دلیل که جدا از رهنمودهای چپ به راه افتاده بود، نمی توانست مورد تأئید قرار بگیرد. این موضع گیری طبعاً بر رزمندگی و تداومِ جنبش تأثیر می گذاشت. جنبش روزمره کوچک تر شد؛ به همان اندازه ای که زنان ملی گرا و چپ از جنبش فاصله گرفتند. بسیاری از زنانی که در آغاز با جنبش همراه بودند، رفته رفته هراسناک و اندیشناک شدند که یک جنبش مستمر ضدحجاب، هدف های مهم تر انقلاب ضدامپریالیستی را به مخاطره می افکند. اما بسیاری هم تنها به این علت از اعتراض دست کشیدند که عقب نشینی رژیم را پیروزی تلقی می کردند. فقدانِ یک تشکیلات مستقل زنان، کمبود تجربه ی سیاسی و آگاهی تاریخی نسبت به تجربه های پیش کسوتانِ [مبارزه برای] حقوق زن در ایران، به اضمحلال جنبش مستقل زنان یاری رساند. عوامل فوق الذکر، این واقعیت را نیز مخدوش کرد که مؤثرترین کار در برابر تهاجم بنیادگرایان، مقاومت دسته جمعی است. عقب نشینی موقت رژیم در برابر تظاهرات ضدحجاب زنان، به خودی خود نشانگر قدرت جمعی و اقدام مستقل زنان بود و نه عدم نیاز به آن.

با این همه، بسیاری از زنان، ادعای رژیم را ـ که توسط سازمان ها و عناصر دست چپی هم بازتابانده می شد- باور کرده بودند که سلطنت طلبان و عناصر آشوبگر در صفوف مبارزه ی زنان رخنه کرده اند و ساز ناسازگاری را کوک می کنند. آنها با خام خیالی پذیرفتند که بیش از این، اقتدار رژیم را مورد چالش قرار ندهند؛ چه، چنین چالش هائی در خدمت سلطنت طلبان و حامیان حضور ایالات متحده در ایران قرار می گیرد. به این طریق، حتا بسیاری از زنان دانش پژوه و نویسنده که محبوبیتی داشتند و با حجاب اجباری زنان به مخالفت برخاسته بودند، به صداهائی پیوستند که از ترس تضعیف انقلاب و ثبات رژیم، زنان را به سازگاری و سکوت دعوت می کردند (۱۰). تظاهراتِ مستقل زنان، جسارت زنانی را به رخ می کشید که به رغم عدم حمایت عمومی چپ ها ـ که گویا قرار بود متحد اصلی زنان باشند- به خیابان ها ریخته بودند.

پیشینه ی سیاسی

واکنش اکثر سازمان های چپ به مبارزات شدید زنان علیه جمهوری اسلامی، با ناباوری و ناخشنودی توأم بود. زن، در مباحث سوسیالیست ها، از دیرباز به عنوان موجودی مطیع و به لحاظ سیاسی منفعل مطرح شده بود که می بایست از طریق آموزش و بسیج سیاسی، به آگاهی دست یابد و آماده ی مبارزه شود. برای رسیدن به آزادی هم تنها می بایست آن راهی را بپیماید که نقشه اش توسط احزاب پرولتریِ درگیر در مبارزه با استبداد شاه کشیده شده بود. با این همه، زنان به عنوان اولین نیروی مترقی قوی و علنی، در میدان مبارزه با استبداد بنیادگرای مذهبی و برنامه ی سیاسی اش ظاهر شدند. لیکن در فضای سیاسی پساانقلابی آن روزهای ایران، مفاهیم فمینیستی ی چون خودمختاری زن و حق انتخاب او، به کلی نامربوط می نمود. در نتیجه، خیزش زنان نمی توانست چپ پوپولیست تسلیم طلب را ترغیب به حرکت و مبارزه برای احقاق حقوق زن و سایر حقوق دموکراتیک و آزادی های فردی کند.

با تمام این احوال، سازمان سیاسی ی پیدا نمی شد که نسبت به جنبش رو به رشد زنان بی اعتناء بماند. زنان، اعضای بالقوه ی همه ی احزاب و سازمان های سیاسی محسوب می شدند. بسیاری از سازمان های چپ، حتا گروه و یا سازمان زنان خودشان را هم به وجود آورده بودند. سازمان فدائی نمی توانست چشم خود را بر این واقعیت ببندد. وانگهی، فدائیان با فشار هواداران شان هم روبرو بودند که از آنها می خواستند به فعالیت بیشتری در جنبش زنان بپردازند و حتا رهبری این جنبش را به دست گیرند. میهن جزنی (قریشی) در این باره می گوید:

> من در یکی از گردهمایی های اعتراضی زنان به حجاب اجباری که در وزارت دادگستری برگزار شده بود شرکت کردم و پیام همبستگی فدائیان را از طرف آنها خواندم. شور و شوق و پشتیبانی زنان معترض نسبت به فدائیان را هم به سازمان گزارش کردم. به رفقا گفتم که سازمان های انقلابی باید در چنین اوضاع و احوالی در جنبش زنان فعال شوند. اما واقعیت این است که در آن مقطع سازمان احساس نمی کرد که مسائل زنان از اهمیت چندانی برخوردار می باشد (۱۱).

در هر حال، سازمان فدائی سرانجام به فشار و وسوسه ی سربازگیری از این نیروی نوین تن داد و تصمیم گرفت که به تأسیس یک سازمان زنان دست زند. به هواداران فدائی رهنمود داده شد که سازمان دموکراتیکی راه اندازند و در جهت بسیج و اتحاد زنان ـ با گرایش های گوناگون ایدئولوژیک ـ حرکت کنند. این چنین بود که شکل گیری "اتحاد ملی زنان" مورد تأئید سازمان فدائی قرار گرفت!

در آغاز، قرار بر این بود که "اتحاد" خصلت دموکراتیک خود را حفظ کند و بین سازمان فدائیان و نیروهای مارکسیستی و غیرمارکسیستی، چه بسا اسلامی، پلی بزنند. اما این سازمان نمی توانست خصلتِ مشخص سوسیالیستی خود را پنهان کند. چه، زنانی چون میهن جزنی، عاطفه گرگین (گلسرخی) (۱۲) و دیگر هواداران شناخته شده‌ی فدائیان در مواضع رهبری آن بودند. فدائیان به فعالین جنبش زنان گفته بودند که برنامه‌ی مشخصی برای [هدایت] یک سازمان زنان در دست ندارند و گرچه آنها می توانند روی حمایت فدائیان حساب کنند، باید روی پای خودشان بایستند. اما این سیاست، یک شبه تغییر کرد. بلافاصله پس از تشکیل "اتحاد"، سازمان فدائی کوشید که سازمان زنان "خودش" را به خدمتِ تشکیلات مرکزی درآورد. همین برخورد ابزارگرایانه بود که زمان تشکیل "اتحاد ملی زنان" را عملاً تعیین کرد (مارس ۱۹۷۹) و آن را با همه پرسی برای ایجاد جمهوری اسلامی همزمان ساخت. به همین دلیل "اتحاد ملی زنان" درست در همان روزی که تأسیس خود را اعلام کرد، بیانیه‌ی دیگری هم صادر کرد برای اعلام موضع خود نسبت به ماهیت غیردموکراتیک همه پرسی‌ی که، بدون آنکه جائی برای حمایت از آلترناتیوهای دیگر در نظر گرفته شود، از مردم می‌خواست به "جمهوری اسلامی" آری یا نه گویند. (۱۳)

اعضای مؤسس "اتحاد ملی زنان" را می توان به دستجات مشخصی طبقه بندی کرد: مارکسیست-فمینیست هائی که از پیش و در جریان انقلاب در ایران تحصیل و زندگی می کردند؛ زنان مارکسیست-فمینیست هوادار فدائیان که در اروپا و ایالات متحده تحصیل کرده بودند و پس از انقلاب به ایران بازگشتند؛ شماری از زنان هوادار فدائی که به مسائل و ایده های خاص زنانه علاقه و اعتقادی نداشتند و [سرانجام] آنها که جزء تشکیلات فدائی بودند.

(...)

در میان اعضای مؤسس "اتحاد ملی زنان" گروه کوچکی مارکسیست-فمینیست هم وجود داشتند که در اروپا و ایالات متحده تحصیل کرده بودند و در کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی خارج از کشور و جنبش سیاسی آن زمان که ضد دیکتاتوری شاه بود، فعالیت می کردند. بعضی از آنها، اعضای گروه های سیاسی کوچک تر چپ بودند که گرایش چپ نو داشتند (مثل "جناح چپ"). اینها البته اقلیت ناچیزی بودند. اکثریت با کسانی بود که بحث شان این بود که فدائی نباید این موقعیت را از کف بدهد و بگذارد که مائوئیست ها، سلطنت طلبان و یا اسلامی ها به بسیج زنان [معترض] بپردازند. آنها طرفدار پایه گذاری جنبش فمینیستی-سوسیالیستی بودند که در عین حفاظت از دستاوردهای مبارزات ضدامپریالیستی، درخواست های توده‌ی گسترده‌ی زنان را نیز به صراحت مطرح کند. این زنان به ضرورت مبارزه‌ی

زنان در جنبشی که ساختارش دموکراتیک باشد باور داشتند؛ اما بر این عقیده بودند که تنها زنان سوسیالیستی که از فدائیان رهنمود می گیرند می بایست این جنبش را رهبری کنند. این نکته را از زبان زهره می شنویم:

> برداشت من این بود که ما باید یک تشکل "دموکراتیک" زنان تشکیل بدهیم. در عین حال معتقد بودم که هسته ی مرکزی چنین سازمانی باید از زنان مارکسیست درست شود. پس، از هر وسیله ای برای تماس با فدائیان استفاده کردم ـ به ویژه از طریق زنان شناخته شده ی فدائی مثل رقیه دانشگری و میهن جزنی ـ که فدائیان را به ضرورت وجود سازمان زنانی که رهبری اش دست آنها باشد متقاعد کنم (۲۲).

از نقطه نظر زنان مارکسیستی که در گروه های دیگر مارکسیستی فعال بودند و تجزیه و تحلیل فدائیان را درباره ی ماهیت انقلابی رژیم جدید قبول نداشتند، "اتحاد ملی زنان" به مثابه ی ائتلافی از نیروهای مختلف مارکسیست ـ فمینیستی بود که می خواستند پیکار متحدی را برای دفاع از حقوق زنان به پیش ببرند. خود این گروه ها، با شرکت در جلسه ی بحث آزاد در "مدرسه ی عالی شمیران"، که تقریباً یک هفته پیش از رویداد هشتم مارس برگزار شده بود، اولین قدم ها را برای تأسیس یک سازمان زنان ضدامپریالیست برداشته بودند. آنها در آنجا به دیدار زنانی نایل آمده بودند که برخی شان به دیگر گروه های چپ تعلق داشتند و برخی شان از هویت مستقل فمینیستی برخوردار بودند. بسیاری از همین زنان بودند که بعداً در سوق دادن "اتحاد ملی زنان" به سمت مواضع مستقل و ستیزه جویانه ی فمینیستی در قبال حاکمیت، نقش مؤثری ایفا کردند. اما اینها هم در طول حیات "اتحاد ملی زنان"، به صورت اقلیت کوچکی باقی ماندند که دایره ی تأثیر گذاری اش بسیار محدود بود. در هر صورت، همه ی این زنان، مستقل از وابستگی های حزبی شان، بر ضرورت گفتگو درباره ی مسائل زنان توافق کردند و به این منظور، به برنامه ریزی برای میتینگی در روز ۱۲ مارس ۱۹۷۹ همت گماشتند. بدین ترتیب، مبارزات اعتراضی ضدحجاب، زنان هوادار سازمان فدائی را بر آن داشت که "سازمان"شان را زیر فشار بگذارند که تأسیس یک سازمان زنان را مورد تأئید قرار دهد. در این زمینه موفق هم شدند.

در میان هیئت مؤسس "اتحاد ملی زنان"، زنانی هم بودند که فکر می کردند مقاومت در برابر تهاجم بنیادگرایان به آزادی های فردی، حائز اهمیت است. اما فکر نمی کردند که برای انجام این کار لزوماً باید دست به ایجاد سازمان مستقل زنان زد و می گفتند که اگر انقلاب به اهداف خود دست یابد، زنان هم خود به خود به رهائی می رسند. هما ناطق، یکی از تاریخ دانان برجسته و فعالان سیاسی، از این زمره بود. زنان بنیادگرائی که کورکورانه و بی قید و شرط از خمینی حمایت می کردند، شاهد مدعای او بودند که: بسیج زنان تقریباً همیشه کار ساده ای

است؛ به این دلیل ساده که بی تجربه اند و حتا منافع خودشان را هم نمی شناسند و از هرگونه آگاهی سیاسی-اجتماعی بی بهره اند.

> نقش زنان در این انقلاب، همچون همه ی انقلاب های دموکراتیک این قرن، بی نهایت ارتجاعی بوده است. رک بگوئیم؛ اولین راه پیمائی ها در مراحل اول انقلاب، موجب دهشت من شد. همه ی زنها در چادر سیاه. وقتی شعارهایشان را شنیدم، مو بر تنم راست شد: خمینی عزیزم، بگو تا خون بریزم (۲۳).

آخرین گروه بندی در میان اعضای مؤسس "اتحاد ملی زنان" ، گروه زنانی بودند که از سوی سازمان فدائی به این سازمان فرستاده شده بودند و به مثابه ی رابط میان دو سازمان عمل می کردند. به سختی می شود تصور کرد که چه چیزی آنها را واجد شرایط چنین مسئولیتی می ساخت؛ جز این که هریک چند سالی را در زندان های شاه گذرانده بودند و وفاداری خودشان را به سازمان [فدائی] ثابت کرده بودند. اینها، از همان آغاز کار "اتحاد"، خیلی آهسته می رفتند و می آمدند و تقریباً در هیچیک از جلسات صحبتی نمی کردند؛ اما تصمیم گیرندگان واقعی بودند. نه معلومات ویژه ای در مورد فمینیسم داشتند و نه علاقه و اعتقادی به مبارزه ی زنان. انتصابشان در "اتحاد" تنها به یک علت بود: سرسپردگی شان به آرمان فدائی. در نتیجه فاقد تعهد، صلاحیت روشنفکری و کارآموزیدگی تشکیلاتی لازم برای هدایت یک سازمان فمینیستِ سوسیالیستی بودند. آنها حتا قادر نبودند منافعی را که قرار بود نمایندگی کنند به وضوح بیان نمایند. اینها خط و مشی نظری و عملی ی را که کمیته ی مرکزی فدائیان تعیین کرده بود، بی چون و چرا دنبال می کردند و با وسواس عجیبی می کوشیدند که کار تنها در همین چهارچوب انجام گیرد. این "تشکیلات چی"های فدائی مراقب بودند که اعضای غیرفدائی "اتحاد" به موضع گیری هائی ضد فدائی دست نزنند، که مبادا "اتحاد" از خط "مستقیم" فدائی منحرف شود. اینها در دامن زدن به سیاست های پوپولیستی "اتحاد" تعیین کننده بودند.

در احزاب سوسیالیستی و کمونیستی که سکان هدایت شان در دست مردان است، انتصاب در کمیته ی زنان از اعتبار و احترام چندانی برخوردار نیست. زنانی که به عضویت در "اتحاد" منتصب شده بودند، این را نیک می دانستند. به همین خاطر هم تمایل چندانی نداشتند که به این جریان نسبت داده شوند؛ مگر به عنوان مأمورِ رابطِ سازمان فدائی. ایده ی سازمان زنان تنها تا آنجا برایشان جذابیت داشت که می توانست در خدمت منافع حزبی سازمان فدائی قرار گیرد. وظیفه ی آنها این بود که بکوشند تا "اتحاد" خصلت فدائی خود را حفظ کند و نقش اول خود را به عنوان جبهه ی "دموکراتیک" فدائیان خوب ایفا نماید. با همین نگرش بود که تعداد زیادی از زنان، بعدها به "اتحاد" پیوستند. آنها به "اتحاد" همچون دنبالچه ی فدائیان می نگریستند.

برای آنها "اتحاد" راه میان بُری بود برای همکاری با فدائیان که بیشتر به لحاظ احساسات سیاسی جذبش شده بودند تا ایده های سیاسی.

رهبری فدائی با فرستادن زنان فدائی به "اتحاد" و گماردن آنها در مقامات رهبری کننده ی این جریان، توانائی اعضای مؤسس "اتحاد" را در تعیین مسائل، اهداف و روش های کار، آشکارا مورد سؤال قرار داد. چرا زنانی که از خودآگاهی بیشتری نسبت به مسئله ی جنسیت برخوردار بودند و به گرایش پوپولیستی فدائی انتقاد داشتند به چنین تعدی ی تن می دادند؟ دلیلش همان چیزی است که "شیلا روبوتام" تشخیص داده و در سال های نخستین جنبش آزادی بخش زنان معاصر به چشم آمده است:

> زنان از طریق ایده ها، عملیات و تشکل هائی به آگاهی سیاسی دست یافته اند که عمدتاً توسط مردان به وجود آمده. ما خود را تنها در جوامعی بازمی شناسیم که قدرت مذکر و فرهنگ مذکر بر آن چیره است و تنها در جنبش های انقلابی ی به دنبال آلترناتیو می گردیم که معرفش مردان هستند. برادرخواندگی و آزادی مرد-محور، ما را در سایه قرار داده اند (۲۴).

به همین دلیل حتا زنانی که از آگاهی بیشتری نسبت به مسئله ی جنسیت برخوردار بودند، تحت تأثیر یک فرهنگ مرد-مدار که آرزوها و آمال زنان را ثانوی می دانست، به ایستادگی در برابر تصمیم غیردموکراتیک فدائیان برنیامدند. و این شاخص آغاز دخالت های قیم مآبانه ی سازمان فدائی در فعالیت های روزانه ی "اتحاد" بود. از برخی جهات هم، خود زنان به قابلیت های فکری و فردی خود باور نداشته و رهبری مردانه را -هرچند از طریق جبهه ی زنانه ی فدائی- پذیرفته بودند.

بسیاری از زنان فمینیست هوادار فدائیان دچار یک تضاد ایدئولوژیک و عاطفی بودند. از سوئی، خصلت ارتجاعی و انحصارطلبانه ی انقلاب اسلامی و نقش زنان بنیادگرا در آن انقلاب، به آنها ثابت کرده بود که باید در میان زنان جامعه به فعالیت پرداخت و به ارتقاء سطح آگاهی آنها همت گماشت و آلترتانیو دیگری به آنها ارائه داد. از سوی دیگر، خود آنها میان ایده های فمینیستی، واقعیت تجربه ی روزانه در کوچه و خیابان و ایدئولوژی سوسیالیستی/پوپولیستی سازمان فدائی -که رهبری اش را پذیرفته بودند- دچار چندپارگی شده بودند. غالباً در جلسات خصوصی، درباره ی سیاست های دیکته شده از طرف سازمان مادر، با تشکیلات چی های فدائی سرشاخ می شدند. اما معمولاً مخالفت شان با این جمله فرونشانده می شد: نظر رفقا همین است که گفتیم. برخی از مارکسیست-فمینیست ها با قدرت و قاطعیت بیشتری در برابر این سیاست ها ایستادگی می کردند. با این حال، بیشترشان بر این عقیده بودند که مشکل "اتحاد" بیش از آن

که در ویژگی فدائی اش نهفته باشد، در برخورد غیرفمینیستی یا ضدفمینیستی اش نهفته است؛ و امیدوار بودند که از طریق بحث آزاد و تشویق مارکسیست-فمینیست های غیرفدائی در پیوستن به "اتحاد"، آن برخورد را تغییر دهند.

در هرحال، به رغم گروه بندی های ناهمگون، منشور "اتحاد" بر اساس رهنمودهای فدائیان تدوین شد. در این منشور اعلام شده بود که اساسی ترین هدف "اتحاد" مبارزه ضدامپریالیستی است.

> اگر برابری به کردار است و نه به گفتار، زنان ما در طی سال های اختناق در زندان ها، زیر شکنجه، در برابر جوخه ی اعدام و در میدان شهادت، این برابری را اثبات کرده اند و نشان دادند در استقامت جسم و روح از مبارزان مرد کم ندارند؛ نشان دادند جامعه به دو بخش زن و مرد تقسیم نشده، بلکه از دو بخش استثمارکننده و استثمارشونده تشکیل یافته و در نتیجه رهائی زنان در گرو رهایی ملت، برانداختن استثمار و ریشه کردن استعمار است. از همین رو، با اینکه زنان ما طی قرون متوالی همواره از ستم دوگانه (هم به عنوان زن و هم به عنوان فرد) رنج برده اند، در روزهای انقلاب خواست های خود را جدا از خواست های همگان ندانسته اند و آزادی خود را در گرو آزادی همه ی طبقات زحمتکش نهادند (۲۵).

شش اصلی که خط مشی ایدئولوژیک و عملی "اتحاد" بر آن مبتنی بود، عبارت است از:

> ۱ـ در رابطه با نیروهای سیاسی، با قاطعیت اعلام می داریم با هیچیک از احزاب و گروه های وابسته به چین و شوروی و سایر کشورها همکاری نمی کنیم.
>
> ۲ـ در رابطه با جمعیت های زنان، با هیچیک از گروه ها و سازمان هائی که موضع سیاسی خود را به صراحت اعلام نداشته اند و یا با سازمان هائی که زنان را در مقابل نیروهای مبارز قرار می دهند و یا با گروه های ارتجاعی که در مواقع حساس زنان را در جهت مسائل انحرافی و فرعی بسیج می کنند، همگام نخواهیم بود.
>
> ۳ـ در رابطه با نیروهای دموکراتیک، آمادگی خود را برای همکاری با همه ی افراد و گروه های ملی و مستقل، صرف نظر از اعتقادات ایدئولوژیکی و دینی (اقلیت"های مذهبی مترقی و مبارز) اعلام می داریم.
>
> ۴ـ در رابطه با دولت منتخب مردم، آمادگی خود را برای مشارکت در کلیه ی شئون اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در جهت سازندگی جامعه ی ایران و مبارزه با نهادهای نظام سابق اعلام می داریم و خواهان سهیم شدن در تدوین کلیه ی قوانین مملکتی، خاصه مقررات مربوط به خانواده و کار هستیم.

۵ـ در رابطه با حرکت های ملی، ما مبارزه با امپریالیسم را از اساسی ترین هدف های خود می دانیم، زیرا جامعه ی سرمایه داری و سرمایه داری وابسته به امپریالیسم است که زنان زحمتکش را استثمار می کند، نابرابری حقوق زن و مرد را سبب می گردد و از زنان موجودات تجملی و مصرف کنندگان کالاهای تجملی می سازد.

۶ـ در رابطه با مردم، ما رهائی خود را جدا از رهائی طبقات زحمتکش نمی دانیم. از این رو برقراری ارتباط مستقیم با طبقات محروم، رسیدگی به شرایط کار، وضع رفاهی و بهداشتی زنان زحتمکش را جزو وظایف و مسئولیت های عمده ی خود می دانیم... ما از کلیه ی زنان آزاداندیش و آزادیخواه می خواهیم که با ما در راه سازندگی ایرانی آزاد و دموکراتیک همگام شوند (۲۶).

اما در واقعیت امر، حتا فرآیند نگارش منشور، ناقض ارزش های دموکراتیکی بود که "اتحاد" از آن دم می زد. همانطور که زهره به درستی می گوید:

خود این منشور نخستین خلف وعده ی ما به زنان بود. ما ادعا می کردیم که در حال درست کردن یک سازمان دموکراتیک هستیم؛ و این که "اتحاد" محصول بحث آزاد میان زنان است. اما خود منشور چنین محصولی نبود. این منشور عجولانه سرهم بندی شده و توسط فدائیان به "اتحاد" تحمیل شده بود؛ چرا که آنها می خواستند که ما به عنوان یک سازمان، رفراندم قریب الوقوع را محکوم کنیم.

رهبری سازمان فدائیان در پی آن بود که از انحراف جنبش زنان نسبت به اهداف انقلاب پیشگیری کند. علی کشتگر که آن وقت عضو کمیته ی مرکزی و دفتر سیاسی فدائیان بود، خط مشی سازمان فدائی را در رابطه اش با "اتحاد" چنین خلاصه می کند:

سیاست فدائیان نسبت به "اتحاد ملی زنان" بر سه ملاحظه استوار بود: اول، از نقطه نظر سازمان فدائی سازمان های دموکراتیک چیزی جز ابزار پیشبرد اهداف سیاسی اش نبودند. این سیاست کلی ما و همچنین سیاست ما نسبت به "اتحاد ملی زنان" بود. دوم این که در مورد مسئله ی زن، ما بر این اعتقاد بودیم که رهائی زن ممکن نیست مگر از طریق حل همه ی تضادهای طبقاتی و تحقق عدالت عمومی. سوم این که مسئله ی زن شامل زنان زحمتکش و زنان طبقه ی کارگر است. هدف ما این بود که با یک مشت زن مارکسیست-لنینیست که خط مارکسیست-لنینیستی را تقویت می کنند، به درون "اتحاد ملی زنان" نفوذ کنیم؛ ارگان های رهبری کننده ی آن را در خدمت منافع توده های محروم قبضه نمائیم؛ و زنان روشنفکری را که گمان برده می شد مشکوک، خرده بورژوا و ضدانقلابی هستند، بیرون بریزیم (۲۷).

درباره ی نحوه ی نگریستن رهبران فدائی به مسائل ویژه ی زنان در دوره ی پس از انقلاب، کشتگر مثال می آورد:

> درباره ی مسائل روز، مثل مسئله ی جلوگیری از شرکت زنان در حرفه ی قضاوت، در کمیته ی مرکزی بحث داشتیم. دو نظر متفاوت وجود داشت. یک نظر بر آن بود که باید از حقوق زنان در همه ی مشاغل اجتماعی بدون قید و شرط دفاع کرد. نظر دیگر از سوی کسانی مطرح می شد که سرانجام به سمت پیوستن به حزب توده حرکت کردند. اینها عقیده داشتند که این نکات انحرافی است و مبارزات ما را به کجراه می کشاند و به سمت خواسته های روشنفکران و زنان بی درد می برد. مثلاً می گفتند "مگر چند تا زن قاضی هستند؟ ۲۰ ، ۳۰ تا. هیچ اتفاقی نمی افتد اگر این چند نفر از کانون وکلا کنار گذاشته شوند". بنابراین مسئله هرگز به صورت حق غیرقابل انکار زنان مورد بحث قرار نمی گرفت و آنچه مطرح می شد حقوق دموکراتیک و آزادی های فردی ی نبود که توسط حکومت جدید مورد حمله قرار گرفته بود و... (۲۸)

کشتگر به خاطر می آورد که برخی از زنان عضو "اتحاد" از کمیته ی مرکزی فدائیان درخواست کردند که ارگان مرکزی سازمان فدائی، "کار"، مواضع رادیکال تری نسبت به حقوق و آزادی های زنان اتخاذ کند:

> اکثریت اعضای کمیته ی مرکزی اعتقاد داشتند که ارگان مرکزی سازمان فدائی محل برخورد با چنین موضوعات تفرقه اندازی نیست که موجب سرد شدن رابطه مان با نیروهای ضدامپریالیست و دولت می شود. آنها بر این نظر بودند که این مسائل فعلاً از اهمیت چندانی برخوردار نیستند و اگر از آنها می پرسیدی پس چرا سازمان ما در "اتحاد ملی زنان" فعال است، رُک و پوست کنده می گفتند: برای این که می خواهیم خط مشی درست فدائی را در آن جا بیندازیم. من به خاطر دوستانی که در "اتحاد ملی زنان" داشتم، این سؤال ها را طرح می کردم. آنها نگرانی هایشان نسبت به سیاست های قیم مآبانه و غالباً بی خردانه ی سازمان در برابر "اتحاد" و به طور کلی جنبش زنان را با من در میان می گذاشتند. واکنشی که اغلب اوقات نسبت به این نگرانی ها ابراز می شد، این بود: اینها نگرانی های زنان خرده بورژواست و نه زنان زحمتکش. برای تحکیم این مواضع هم به رفتار بورژوامآبانه و حتا طرز لباس پوشیدن زنان مورد نظر، استناد می کردند (۲۹).

همانطور که کشتگر اشاره می کند، امر یدک کشیدن "اتحاد" در خط فدائی، نه به سادگی و سهولت پیش می رفت و نه تصمیم هائی که در سلول های حزبی گرفته می شد، به راحتی مورد

توافق سایر زنان قرار می گرفت. "اتحاد" با این که مهارش تا روز آخر در دست تشکیلات چی های فدائی بود، اما از آغاز تا پایان کار، هیچیک از اقداماتش بدون بحث های مستمر، مناقشه، مناظره، دسیسه و ضددسیسه صورت نگرفت. به قول هاله:

> مناقشه عمدتاً بر سر تئوری و عمل بود. اما ده ها مسئله ی دیگر هم ما را از هم جدا می کرد و بر کار هماهنگ و صمیمی ی که می بایست در زمینه ی مسائل مربوط به حقوق زنان ـ که ظاهراً به خاطر آن مسائل گرد هم آمده بودیم ـ صورت گیرد، تأثیر می گذاشت. برخوردهای شخصی، چشم و هم چشمی و اختلاف نظر درباره ی اینکه راه انقلابی زندگی و رفتار شخصی چیست نیز ما را از هم جدا می ساخت.

البته این مشکلات مختص فدائیان و یا چپ متشکل نبود. سارا ایوانس Sara Evans در شرحی که بر سیاست های چپ نو و جنبش های حقوق شهروندی و آزادیبخش زنان در ایالات متحده نوشته، از وضعیت مشابهی سخن می گوید.

> ... مسائل استراتژیک، به موارد اولیه ی اصول اخلاقی تنزل می یابند؛ مواضع، به صورت مضامین مطلق غیرقابل بحث مطرح می شوند؛ نزاع های شخصی، تعارض ایدئولوژیک می گردد و یا برعکس، تعارض ایدئولوژیک به نزاع شخصی تبدیل می شود، برچسب های نسبتاً خصمانه و کلیشه ای جایگزین برخوردهای صادقانه با نقطه نظرات مخالف می گردد (۳۰).

بسیاری از زنان، بعدها ـ و با تأسف زیاد ـ تصدیق می کردند که بیشتر مواضع سیاسی شان در دروه ی همکاری با "اتحاد"، با احساسات حقیقی شان درباره ی وضعیت سیاسی ایران خوانائی نداشت. در حقیقت، به نظر می رسد که کورکورانه به دنبال فدائیان افتاده و به فشارهای سیاسی ی تمکین کرده بودند که آنها را به سوی تغییر مواضع سیاسی اولیه شان می کشاند. آنها در برابر دولت لیبرال بازرگان، از "روحانیت رادیکال" حمایت کردند، گرچه منافع مربوط به جنسیت شان عکس این را ایجاب می کرد؛ چرا که دولت لیبرال بازرگان، هم نسبت به راه ها و دیدگاه های دنیوی از زندگی به مراتب شکیباتر بود و هم آماده تر برای پذیرفتن انطباق اجتناب ناپذیر نهادها و رهنمودهای مذهبی با ضروریات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران. در حال و هوای مسلط آن دوران اما عقل سلیم راه به جائی نمی برد. فضائی هم برای تأمل در تجربه های تاریخی وجود نداشت. برای بسیاری از این زنان، مبانی نظری ی که از سوی فدائیان دیکته می شد، جایگزین اصول سیاسی و اخلاقی ی شده بود که همواره به آن معتقد بودند. مینو به تلخی به یاد می آورد:

> من در تمام طول زندگی ام زنی مستقل بودم. تا جائی که شیوه ی زندگی ام حتا برای بعضی از دوستانم حیرت انگیز بود. در خانواده، در محل کار و در هر عرصه ی زندگی،

حرف های خودم را داشتم و از گفتن شان پروائی نداشتم. هیچکس و هیچ چیز نمی توانست مرا مرعوب کند. حتا از آزادی جنسی برخوردار بودم که در ایران سال های ۶۰ به ندرت به چشم می خورد. من پیش از آنکه با نظریه ی فمینیستی آشنا شوم، عملاً فمینیست بودم. ارزش هایی چون حق تعیین سرنوشت، خودمختاری، حق انتخاب، چنان بر زندگی ام چیره بودند که حتی نمی توانستم در مورد شکل دیگری از زندگی بیندیشم. علیرغم همه ی اینها، ایدئولوژی سیاسی ام مرا به یک پوپولیست بی فکر تبدیل کرد. چادر سیاه به سر می انداختم؛ در راه پیمائی هائی شرکت می کردم که عمدتاً مذهبی بودند و از رژیمی حمایت می نمودم که هدف انقلابیِ عاجلش، تحدید آزادی های فکری و فردی بود و محدود کردن حقوق و اختیارات [آدمیان]. دیگر درباره ی تصمیم گیری های فردی و سیاسی ام، فکر نمی کردم. ایدئولوژی ام جانشین فکر کردن و عقل سلیم شده بود.

هاله هم از احساس مشابهی حرف می زند:

وفاداری حزبی، اصل تشکیلاتی پیروی از تصمیم های رهبری و در عین حال روابط عاطفی نیرومندمان با فدائیان، مانع از آن می شد که بر عقاید خودمان استوار بمانیم. بنابراین هر وسیله ای را برای رسیدن به اهداف عمومی مبارزه ضدامپریالیستی، توجیه می کردیم. در نشست های همگانی، با بی شرمی و تند و تیزی تمام، از سیاست هائی پشتیبانی می کردیم که در هسته های کوچک حزبی علیه اش مبارزه کرده بودیم و شکست خورده بودیم. این اصل را "سانترالیسم دموکراتیک" می خواندیم. از نظر من این حرکات چیزی جز بی عقلی و قربانی کردن اصول اخلاقی و فکری نبود.

عدم ایستادگی زنان "اتحاد" در برابر خط سازمان فدائی را میهن جزنی این گونه تعریف می کند:

من با این استدلال موافق هستم که ما به عنوان "زنان آگاه"، واقعاً نسبت به حقوق مان بسیار "ناآگاه" بودیم. من تصدیق می کنم که مشکل ما همین بود. با این همه، اسم فدائیان اعتبار و باری داشت و ما می ترسیدیم که اگر در برابر تصمیماتشان مقاومت کنیم، آنها هم "اتحاد" را تحریم کنند. ما داریم از دوران پیش از انشعابات فدائیان حرف می زنیم؛ زمانی که اسم فدائی احترام زیادی برمی انگیخت. "اتحاد" می ترسید که از حمایت فدائیان بی بهره بماند.

این یادآوری ها، نمونه های بی نظیریست از اینکه چگونه وابستگی به یک حزب و یا سازمان سیاسی، هدف را در سایه قرار می دهد و تعهد به یک سازمان و یا حزب، خود به هدف تبدیل

می شود. احترام به اسم فدائی و تعلق خاطر برخی از اعضای "اتحاد" به این سازمان، گاه ابعاد حیرت انگیزی می یابد. به عنوان مثال یکی از اعضای هیئت تحریریه ی "برابری"، ارگان "اتحاد"، دو مجموعه از کارهای کلارا زتکین و الکساندرا کولنتای را جمع آوری و به فارسی ترجمه می کند. او به جای آنکه آنها را برای انتشار به "اتحاد" بدهد، به فدائیان ارائه می دهد که بی درنگ آنها را به دست چاپ می سپارند. به فکر این زن نرسیده بود که کارش را به "اتحاد" بدهد و بیش از همه به این جریان وفادار بماند. مسئله ی اصلیش این بود که با افزودن یکی دو قلم دیگر به فهرست انتشارات فدائیان، به آنها نفع برساند. پُر واضح است که فدائیان هم فکر نمی کردند که شایسته ترین جریان برای بهره مند شدن از این جزوات، "اتحاد" باشد. آنها اصلاً حوصله ی سر و کله زدن با این موضوعات جزئی را نداشتند.

در یک بازاندیشی کلی می توان گفت که حتا مارکسیست-فمینیست های متشکل در "اتحاد" هم که به مسئله ی زن از زاویه ی زنان می نگریستند و از تجربه های متنوعی در مبارزه علیه نابرابری جنسی و معیارهای پدرسالارانه برخوردار بودند، نمی توانستند به تمامی در برابر سیاست های قیم مآبانه و تفرقه افکنانه ای که بر جریانشان تحمیل شده بود، ایستادگی کنند. زنانی که "اتحاد" را به وجود آورده بودند، اجازه دادند که تحلیل مرد-مدارانه ی رویدادهای سیاسی، بر قضاوت و تعهدشان نسبت به آرمان زن سایه اندازد. آنها اجازه دادند که توافق اولیه شان درباره ی همکاری بر سر وجوه مختلف حقوق زن، توسط ایده آل ها و اهداف مرد-محور جنبش انقلابی مورد تخطی و تجاوز قرار گیرد. مسئولیت اصلی این ناکامی، متوجه زنانی است که از خط فدائی حمایت می کردند. انعطاف ناپذیری آنها در زمینه ی مسائل نظری و دنباله روی شان از خط سازمانی، از دلسوزی نسبت به مسائل جنبش زنان قوی تر بود. اهمیتی نداشت که این خط در برابر رژیم اسلامی و سیاست های زیان بارش نسبت به حقوق زن، چندان انتقادآمیز نبود. چه، همین انعطاف ناپذیری سیاسی، موجب دو دستگی در سازمان فدائی شده بود و نیز اختلافات بر سر استراتژی و تاکتیک درست "اتحاد" در قبال حکومت اسلامی و مناسبات آن با دیگر احزاب اوپوزیسیون. منازعه ای که در هسته ی فدائی "اتحاد" درگرفت، بازتاب اختلاف عقیده ی مشابهی در میان خود فدائیان بود؛ اختلاف عقیده ای که سرِآخر، در سال ۱۹۸۰ به اولین انشعاب مهم در سازمان منجر شد.

فصل هشتم: یک تجربه ی سوسیال فمینیستی ناکام

خط و مشی "اتحاد ملی زنان" -و همچنین سایر سازمان های جنبش زنان که پس از انقلاب به وجود آمدند- رابطه ی تنگاتنگی با مواضع ایدئولوژیک و عملکرد انقلابی سازمان مادر داشت.

کشمکش در مورد استراتژی و تاکتیک "صحیح"، تعیین کننده ی تئوری و پراتیک "اتحاد" نیز بود. این مسئله برای کل جنبش زنان تبعاتی داشت؛ چون که دیگر نه ایدئولوژی فمینیستی، بلکه ایدئولوژی پوپولیستی بود که اهداف، شرایط و اسلوب مبارزه را تعریف می کرد. ایدئولوژی پوپولیستی که به درون "اتحاد" نفوذ پیدا کرده بود و حاملین آن زنانی بودند که به مقام های رهبری منتخب شده بودند، مانع رشد آگاهی زنانه و مبارزه برای احقاق حقوق زنان در دوران پس از انقلاب شد. چنین مبارزه ای می توانست مسئله ی ستم کشی زن را از طریق افشاء خصلت محافظه کارانه و پدرسالارانه ی انقلاب و تحولات بعد از انقلاب، به جلو سوق دهد.

"اتحاد ملی زنان" برای تحلیل ستم کشیدگی زن در ایران، تئوری و چهارچوب نظری مارکسیست-لنینیستی را به کار می بست. برای آموزش سیاسی اعضاء و پی ریزی شالوده ی تئوریک و تحلیلی اش، به استثنای ترجمه ی یکی از آثار معاصر سوسیالیست-فمینیستی غربی (۱)، به متون کلاسیک مارکسیستی-لنینیستی تکیه داشت. نشریات و بیانیه های "اتحاد" هم، به رغم استناداتی به "زنان زحمتکش"، آشکارا فاقد برخوردی فمینیستی به خواسته های زنان طبقات دیگر بود. اکثریت عظیم رهبران "اتحاد" فاقد هرگونه دانشی نسبت به اندیشه و عمل فمینیستی و یا جنبش زنان غرب و یا هر جای دیگر بودند. در بهترین حالت، برداشتی کلی و کلیشه ای از فمینیسم و جنبش فمینیستی داشتند. در این رابطه، مصاحبه ی دو تن از اعضای مؤسس "اتحاد" با مجله ی "فردوسی" که چند هفته پس از ایجاد این سازمان منتشر شد، بسیار روشنگر است. آنها اعلام کردند که هدف اصلی "اتحاد ملی زنان" درگیر کردن هرچه فعال تر زنان در انقلاب است و ارتقاء آگاهی شان نسبت به استثمار طبقاتی.

> هدف اصلی ما این است که زمینه ی فعالیت همگانی زنان ایران را به منظور افزایش سطح آگاهی شان فراهم سازیم؛ هدف ما به دست آوردن حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زنان و مشارکت دادن شان در مبارزات نیروها و عناصر مترقی علیه سلطه و نفوذ امپریالیسم است برای سهیم شدن در ساختمان ایرانی مستقل و آزاد و عاری از همه ی اشکال سلطه و استثمار. (۲)

رهبران "اتحاد ملی زنان" اظهار داشتند که فعالیت های سازمانی شان "زنان زحمتکش" را مورد نظر دارد. هدف شان این بود که آنها را در زمینه ی مسائل سیاسی و اجتماعی آموزش دهند و به همین منظور در محلات جنوب شهر تهران کلاس های سوادآموزی برپا داشتند. در این مصاحبه، آنها مراقب بودند که تصویری به وجود نیاورند که گویا فمینیست هستند. وقتی از ایشان سؤال شد که درباره ی امکان همکاری با سازمان های فمینیستی بین المللی چگونه می اندیشند، گفتند:

بسیاری از سازمان‌های زنان در غرب، مردها را دشمن می‌پندارند و نه [وضعیت] وخامت‌آمیز حقوق زن را. این سازمان‌ها که فمینیست خوانده می‌شوند، مسائل را به عنوان مسائل تاریخی، فرهنگی و طبقاتی تحلیل نمی‌کنند. آنها می‌خواهند حق همه‌ی کارهائی را داشته باشند که مردها در جامعه می‌کنند؛ بدون اینکه درست و نادرست بودن این کارها را مورد سؤال قرار دهند. ما مردها را دشمن نمی‌دانیم. این وضعیت اجتماعی موجود است که زنان را تحت ستم قرار داده است. تنها با سازمان‌هائی که این خط فکری را دارند امکان همکاری وجود دارد (۳).

آشکار است که این کلی گوئی سَرسَری، مبین برخوردی خصمانه با فمینیسم غربی‌ست. در واقع، "اتحاد" در تمام طول زندگیش نکوشید که در برنامه‌ی "آموزش سیاسی"اش، اعضاء و رهبرانش را با تحلیل‌ها، مفاهیم و اهداف فمینیستی آشنا کند؛ یا حتا با تاریخ جنبش زنان در ایران. در واقعیت، جز یک مقاله در نشریه‌ی سازمان ـ "زنان در مبارزه" ـ تاریخچه‌ی مبارزات زنان پیشگام حقوق زن در ایران، یا به رسمیت شناخته نمی‌شد و یا خیلی کم به رسمیت شناخته می‌شد. کوششی هم برای ارزیابی مجدد و یا فراگیری از تجربه‌های تشکیلاتی و ایدئولوژیک نسل‌های سابق فعالین به عمل نمی‌آمد. انگار که "اتحاد ملی زنان" و کل جنبش زنان ایران در خلاء و بی هیچ پیشینه‌ی قابل استفاده ای ره می‌سپرد.

استدلال من این است که یکی از دلایل این امر، به عدم آگاهی زنانه [gender consciousness] مربوط می‌شود و نیز این واقعیت که زنان تازه به جنبش پیوسته، تفسیرهای مردانه از تاریخ و تعریف‌های مردمحورانه از سیاست و فعالیت سیاسی را پذیرفته و آن را ملکه‌ی ذهن خود کرده بودند. این گرایش در میان زنان جوان‌تری که تازه به فعالیت سیاسی رو آورده بودند، بیشتر به چشم می‌خورد. این واقعیت ما را به یاد تحلیل "سارا اوانز" (Sara Evans) از آگاهی فمینیستی در میان چپ قدیم یا قدیمی‌های ایالات متحده می‌اندازد و فقدان این آگاهی در میان نسل نوخاسته‌ی فعالین زن در آن کشور. او می‌نویسد که "مسئله‌ی زن" جایگاه والائی در ادبیات مارکسیستی دارد. چپ قدیم، حداقل در حرف، باید از مبارزه علیه برتری‌جوئی مردانه دم می‌زد. گرچه "چپ نو" درگیر عصیان فرهنگی بود و از گشایش فکری می‌گفت و رو راستی و آزادی جنسی، اما در واقعیت، بسی بیشتر از چپ قدیم، تجسم مرده‌ریگ راز و رمز زنانه بود. اوانز توضیح می‌دهد که "ویرانگری دوران مک کارتی" تاریخ گذشته را زدوده بود و در نتیجه "شورشگران جدید در واقع در خلاء به ساختن جنبش خود پرداختند" (۴).

جالب است که میهن جزنی هم با آن معلومات وسیع و دست اولش درباره‌ی سازمان فدائی،

همین تمایز را میان نسل قدیم و جدید فدائیان ایران می بینند. او ملاحظه کرده که اعضای جدید فدائیان نسبت به مسائل زنان آگاهی اندکی داشتند، در حالیکه قدیمی ترهائی مثل خودش که از تجربه ی شرکت در سازمان جوانان و زنان حزب توده برخوردار بوده اند، نسبت به موضوع ستم کشیدگی زن حساسیت بیشتری داشتند. او خاطرنشان می کند که چگونه فدائیان او را از "اتحاد ملی زنان" عزل کردند و به کار دیگری منصوب داشتند؛ به دلیل اعتقادش به سازمان های مستقل زنان.

> رهبری که در آغاز کار به ما گفته بود برنامه ای برای سازمان زنان ندارد و ما خودمان باید ابتکار عمل بسیج زنان را به دست بگیریم، به سرعت تغییر خط داد و خواست همه چیز را به ما دیکته کند. آنها نمی خواستند که ما به هیچ موضوعی جز مبارزه ی طبقاتی و زنان طبقه ی کارگر بپردازیم. اما من اعتقاد راسخی به تشکل مستقل زنان داشتم و چون همیشه حرف خود را می زدم و از انجام دستورهایشان سرپیچی می کردم، به بهانه ی اینکه در شورای مرکزی "پیشگام" معلمان به وجودم احتیاج است، مرا جابجا کردند (۵).

از همان بدو کار، تنها یک هدف، فعالیت های سیاسی "اتحاد" را تعیین می کرد و آن اینکه چگونه می شود به بهترین نحو ممکن در خدمت برآوردن نیازهای سیاسی و تشکیلاتی "فدائی" قرار گرفت. این هدف خود را به اشکال گوناگون متجلی می کرد؛ در شکل سازماندهی فعالیت های "اتحاد"، در شکل برنامه ریزی کارها و انتصاب اعضاء و ائتلاف با سایر گروه ها. یکی دیگر از اعضای "اتحاد"، مریم، که علیرغم میلش از "اتحاد" کنار گذاشته و به "پیشگام" معلمان فرستاده می شود، ماجرا را این گونه توضیح می دهد:

> به من گفته شد که نیرویم را باید در آنجائی بگذارم که بیشتر به من نیاز دارند. به من گفتند که "ما به اندازه ی کافی نیرو در "اتحاد" داریم، ولی باید آدم های پرانرژی در پیشگام هم داشته باشیم". خیلی ناراحت شدم. علاوه بر آن نمی خواستم در مدرسه مرا به عنوان یک معلم فدائی بشناسند. اما نمی توانستم یک دستور تشکیلاتی را زیر سؤال ببرم (۶).

مریم سرانجام در سال ۱۹۸۳ [۱۳۶۲] از شغل معلمی اخراج شد و به خاطر فعالیت هایش به طرفداری از فدائیان در مدرسه، ناگزیر راه تبعید برگزید.

برای بسیج و جلب زنان طبقات مختلف به مبارزه، "اتحاد" دست به ایجاد کمیته های متعددی زد. کمیته ی کارمندان، کمیته ی معلمان، کمیته ی پرستاران و کمیته ی زحمتکشان، با هدف بسیج زنان در محل کار به وجود آمدند؛ و این در حالی بود که کمیته ی تحقیق و کمیته ی

فرهنگی، مشترکاً مسئولیت آموزش مارکسیستی اعضای ساده‌ی تشکیلات و ارائه‌ی چهارچوب تحلیلی بررسی وضع قانونی زن در ایران را به عهده گرفتند. همچنین "اتحاد"، در یکی از محله های فقیرنشین تهران، درمانگاهی درست کرد و در همانجا، اعضای "اتحاد" به سوادآموزی و آموزش خیاطی پرداختند و گاه به گاه، نمایشگاه عکس و اسلاید برگزار کردند. هدف این برنامه ها هم جذب زنان به آرمان فدائی بود.

"اتحاد ملی زنان" در تابستان ۱۹۷۹ [۱۳۵۸] دست به انتشار نشریه ای زد که دو هفته یک بار بیرون می آمد. نام این نشریه که ۵ یا ۶ شماره‌ی آن منتشر شد، "برابری" بود. این نام را به پیروی از سنت جنبش سوسیالیستی زنان آلمان انتخاب کرده بودند که ارگانی به همین نام منتشر می ساخت (Gleichheit) و ویراستارش کلارا زتکین بود. انتشار "برابری" زمانی متوقف شد که رژیم اسلامی جلوی چاپ نشریات همه‌ی نیروهای اپوزیسیون مترقی را گرفت. چند ماه بعد از آن، "اتحاد ملی زنان" به انتشار نشریه‌ی دیگری پرداخت. نام این نشریه "زنان در مبارزه" بود که پس از پنجمین شماره اش دیگر منتشر نشد (۷).

مقاله‌ی اصلی اولین شماره‌ی "برابری"، برای ارائه‌ی اجمالی ریشه های تاریخی ستم بر زنان، به نوشته های انگلس، کلارا زتکین و سایر متون مارکسیستی استناد کرده بود. این مقاله می توانست در ترکیه، عراق، برزیل و هر کشور دیگری هم نوشته شده باشد؛ چه، هیچ اشاره ای به آشکال و علت های مشخص ستم کشی زنان در ایران نداشت. مقاله، استدلال می آورد که نابرابری زن [و مرد] در خانواده، محلِ کار و به طور کلی در جامعه، ریشه در مناسبات اجتماعی مسلط دارد و نه در جنسیت زن. و به همین خاطر، اساس ستم کشی زنان، بر کنار ماندن آنها از تولید اجتماعی و کاهش ارزش کار اجتماعی ضروری شان در خانواده است که ناشی از مناسبات تولید سرمایه داری ست. تنها راه رهائی زن، از نقطه نظر نویسنده‌ی مقاله، امحای همین مناسبات می باشد که زمینه ساز استثمار اکثریت مردان و زنان توسط گروه کوچکی از زنان و مردان (سرمایه دار) است. تا آن زمان، زنان هم مثل مردان به دو گروه ثروتمند و فقیر تقسیم می شوند. در این دو دنیای جداگانه، مردان زحمتکش، دوستان و متحدان زنان زحمتکشند؛ به همان میزان که زنان ثروتمند، همدست مردان ثروتمندند. مقاله از زنان درخواست می کند که به مبارزه علیه تبعیض و بی عدالتی برآیند؛ بی آنکه خودشان را از برادران زحمتکش شان جدا کنند. زیرا که مردها دشمن شان نیستند. دشمن آنها زنان و مردان خون آشامی هستند که از سیه روزی همه‌ی مردمان زحمتکش به مال و منال رسیده اند (۸).

مقاله‌ی دیگری در "زنان در مبارزه" چاپ شد که معرف نقطه نظرات هیئت تحریریه در مورد رابطه‌ی میان مبارزه‌ی زنان و جنبش آزادیبخش ملی در ایران بود. در عین حال این مقاله کوششی

بود جهت شرکت در بحث حادی که حول محور نقش و مسئولیت جنبش زنان در قبال مبارزات ضدامپریالیستی جریان داشت.

> برخوردها و نظریات گوناگون و گاه انحرافی در مورد مسئله ی زنان چنان تشتت فکری و پراکنده کاری را پدید آورده که نه راهگشای مسئله ی زنان است و نه در خدمت پیشبرد مبارزات استقلال طلبانه ی خلق ایران قرار دارد. از سوئی برخورد نادرست و انحرافی گروه هائی قرار دارد که کسب برابری در زمینه ی حقوق مدنی و اجتماعی با مردان را هدف غائی مبارزات آزادی طلبانه ی زنان قرار داده اند... برخورد نادرست دیگر را بعضی نیروهای مترقی دارند که به مبارزات دموکراتیک زنان در چارچوب مبارزات ضدامپریالیستی و آزادی طلبانه ی میهن، بهای لازم را نمی دهند و معتقدند با آزاد شدن جامعه، زنان نیز خودبخود آزاد خواهند شد. آنان مبارزه ی زنان جهت کسب حقوق مدنی، اجتماعی و سیاسی برابر با مردان را جدا کردن صف زنان و مردان می دانند (۹).

مقاله از [برخوردهای] "نادرست و انحرافی" گروه هایی انتقاد می کند که تضاد اصلی را تضاد بین زن و مرد می بینند. از نقطه نظر نویسندگان مقاله، تهاجم گسترده ی مردانِ در قدرت علیه حقوق زنان، زمینه ی مناسبی برای این گروه ها فراهم ساخته که با تبلیغ و تهییج، به بسیج زنان ناآگاه علیه جنبش ضدامپریالیستی برآیند. گروه دوم هم به این خاطر مورد انتقاد قرار می گیرد که به مبارزات دموکراتیک زنان بها نمی دهد. بسیاری از زنان پیشرو این گروه، شرکت در جنبش زنان را کسر شأن خود می دانستند. آنها تشخیص نمی دادند که چنین جنبش هائی، جنبش های رفرمیستی صرف نیستند، بلکه می توانند نقش کارسازی در افزایش شرکت زنان در مبارزات عمومی داشته باشند؛ همانطور که نمونه ی زنان ویتنام و ظفار نشان داده است.

تدوین کنندگان این مقاله، زمانی دست به نوشتن این سطور زدند که برخی از اعضای هیئت تحریریه ی "اتحاد ملی زنان" توهم خود را نسبت به خصلت ضدامپریالیستی رژیم اسلامی از دست داده بودند. با این همه، به نظر می رسد که این بحث هم نهایتاً نتوانست کمک زیادی به روشن شدن موضعی کند که از جنبش زنان، مستقل از دیگر سازمان های ضدامپریالیستی، دفاع می کرد. لحن این مقاله نسبت به دولت تا حدودی رادیکال، هرچند که متناقض و نامشخص بود.

مقاله، سیاست احیای سنن و آداب کهنه و ارتجاعی را نیز به نقد کشیده بود. سنن و آدابی که "نه در خدمت مبارزات ضد امپریالیستی است و نه تأمین کننده ی وحدت عمل نیروهای ضدامپریالیست". اما به طور مشخص روشن نمی کند که چه عملکردهایی برای زنان زیانبار است. این را هم روشن نمی کند که آن "مردانِ در قدرت" که به احیای آن سنت ها برآمده اند،

چه کسانی هستند. به علاوه، باز هم قدرت های امپریالیستی را برای آن سنت های کهنه و ارتجاعی مورد نکوهش قرار می دهد.

> زنان آگاه ایران می دانند سنن و معتقدات اجتماعی و مذهبی و مقرارت و قوانین ارتجاعی عامل نابرابری، وابستگی و عقب ماندگی آنان نیستند؛ بلکه خود بازتاب نفوذ امپریالیستی، فرهنگ پدرسالاری و نابرابری اقتصادی و اجتماعی می باشند. از همین رو، مبارزه علیه این سنن و قوانین را که می تواند مانع مبارزه ی واحد و مشترک زنان و مردان علیه استعمار و استثمار باشد، دقیقاً در خدمت گسترش مبارزات ضدامپریالیستی خلق ایران می دانند (۱۰).

کسی که چنین مقالاتی را می خواند، درباره ی ریشه های اصلی ستم کشی زن در ایران به چه نتیجه ای می رسد؟ به چه وسیله و از چه راهی می تواند به مبارزه علیه ستم بپردازد؟

تحلیل مشخص تر ـ و البته به همان نسبت متناقض تری ـ از سوی یکی از اعضای شورای اجرائی "اتحاد"، در تابستان ۱۳۵۸ ارائه شد. این مقاله هم که برای تبادل نظر آماده شده بود، در یک چهارچوب مارکسیستی، به مسائل مبتلابه زن ایرانی پرداخته بود. مقاله با این بحث شروع می شد که "استثمار مضاعف زن با مالکیت خصوصی آغاز می شود و تنها با امحاء کامل و از بین رفتن جامعه ی طبقاتی به پایان می رسد" (۱۱). مقاله سپس به بررسی موقعیت طبقات گوناگون زنان می پردازد که در نتیجه ی توسعه ی مناسبات سرمایه داری در ایران پدیدار شده اند. اول، به زنان دهقان نظر کرده است. اصلاحات ارضی که نیروهای انسانی را آزاد و دهقانان را پرولتریزه کرد، موقعیت زن را نیز تغییر داد. در حالیکه تأثیرات مشخص این تغییر و تحول بر موقعیت زن روستائی تحلیل نمی شود، اما به نظر می رسد مقاله این را می گوید که "روابط مسلط پدرسالارانه در خانوار روستائی به شکل قابل ملاحظه ای سست شده است".

دوم، [مقاله] زنان طبقه ی کاگر را مورد نظر قرار داده است. بنا به آنچه در نوشته آمده "در خانواده های کارگری، سلطه ی مرد بر زن بسیار ضعیف است". و با پیروی از انگلس، استدلال می آورد که این سلطه ی ضعیف، از آن روست که در این نوع خانواده نشانی از ثروت و مالکیت به چشم نمی آید. در فقدان ابزار اعمال سلطه ی مردانه، فرهنگ طبقه ی کارگر "بر پایه ی مساوات مرد و زن در کار و خانواده و همبستگی طبقاتی" قرار گرفته؛ زیرا "به محض این که زن مجبور شود که در بیرون از خانه کار کند، به یک نان آور دیگر مثل همسرش تبدیل شده است و تفاوت میان آنها از بین می رود".

از نظر نویسندگان مقاله، موقعیت زنان "خرده بورژوا" و "بورژوا" که "قشر مصرف کننده" را تشکیل می دهند، متفاوت است. این زنان که فرآورده ی سرمایه داری وابسته هستند، توسط

رژیم شاه علیه زنان زحمتکش بسیج شده و آلت دست قرار گرفته اند. اینها تحت تأثیر فرهنگ استعماری، سرمایه داری و زن غربی، هنوز "در معرض ایدئولوژی پدرسالارانه ی حاکم اند". مقاله به اسلام و "برخورد خاصش به زن در روابط جنسی و زناشوئی" نیز اشاراتی دارد؛ بدون اینکه درباره ی این روابط در فرهنگ اسلامی توضیح بدهد.

مناسبات با دیگر سازمان های سیاسی

"اتحاد ملی زنان" درباره ی این که چگونه مناسباتی با دیگر گروه های زنان باید داشته باشد، همواره دچار چنددستگی شدید بود. جز زنان فدائی و هوادارانشان، سایر کادرهای "اتحاد" خواستار سطوح مختلف همکاری با دیگر گروه ها بودند. البته، این همکاری به آسانی ممکن نبود؛ چه، تقریباً همه ی سازمان های عرفی (Secular) زنان، وابسته به سازمان ها و احزاب سیاسی دیگر بودند. آنها هم صرفاً در چهارچوب عملی و نظری سازمان های مادر فعالیت می کردند. به عنوان مثال، همکاری با "تشکیلات دموکراتیک زنان" [متعلق به] حزب توده اصلاً مطرح نبود؛ چرا که آنها بی قید و شرط از رژیم اسلامی حمایت می کردند. این درباره ی گروه های زنانی که عموماً به عنوان زائده های سازمان های مائوئیستی شناخته شده بودند، نظیر "اتحاد زنان مبارز" و "جمعیت بیداری زنان" هم صادق بود. از نقطه نظر فدائی ها و یا "اتحاد"، بعضی گروه ها بی اهمیت محسوب می شدند؛ چرا که "اتحاد" نه تنها از همه ی سازمان های زنان بزرگ تر بود، سازماندهی بهتری داشت و برخی از زنان بسیار شناخته شده را در صفوف خود جا داده بود، بلکه از حمایت فدائی ها که بزرگ ترین و پراعتبارترین سازمان سیاسی بود نیز برخوردار بود.

به طور کلی، "اتحاد" تنها یک شرط برای همکاری با دیگر سازمان ها داشت. آن شرط هم این بود که به "اتحاد" بپیوندند. اگر آنها به این شرط تن نمی دادند، همکاری هم ممکن نمی شد. مذاکرات میان "اتحاد" و "انجمن رهائی زن"، وابسته به "سازمان وحدت کمونیستی" به همین دلیل با شکست روبرو شد. "انجمن رهائی زن" گروه کوچکی بود که تحلیل مشخصی از خصلت اسلامی دولت و عواقب آن برای زنان داشت. این گروه در پیروی از خط سازمان مادرش، و برخلاف "اتحاد"، به خصلت ضد امپریالیستی رژیم باور نداشت و به همین دلیل آشکارا با سیاست های رژیم نسبت به زنان مخالفت می ورزید.

آنطور که در خاطر زهره و هاله ثبت شده، وقتی جلسه ی مذاکره ی نمایندگان دو گروه تشکیل شد، زنان "انجمن رهائی زن" به قرائت منشورشان پرداختند و مسائل مهم از نظر خود را مطرح کردند. پیشنهادشان این بود که دو سازمان باید به ایجاد سازمان جدیدی بپردازند. اما "اتحاد

ملی زنان" می‌خواست که "انجمن رهائی زن" به او بپیوندد. استدلال نمایندگانش این بود که سازمان شان هم اکنون موجود است و فعال. وانگهی، از نظر آنها، مواضع "انجمن رهائی زن"، به عنوان سازمان زنانی که می‌خواهد توده‌ی وسیع زنان را به خود جذب کند، "چپ روانه" است و ستیزه جویانه. به قول زهره:

> ما بیشتر دلنگران توطئه های امپریالیستی و وحدت ملی بودیم تا حقوق زنان. به این معنا، تأثیری منفی بر جنبش زنان داشتیم. تأکید می کردیم که مثل فمینیست های غربی نیستیم. اما روشن نبود که منظورمان از این حرف چیست. نمی شود فمینیسم را بر حسب هویت ملی تعریف کرد. شما یا فمینیست هستید یا نیستید. (۱۲)

برخورد فرقه گرایانه و ادعای داشتن خط درستی که هرکس باید از آن پیروی کند را همه‌ی سازمان های زنان و دیگر گروه ها و احزاب سیاسی هم داشتند. بنابراین حق با ناهید یگانه است که در نقد همه‌ی سازمان های زنان [ایران] می نویسد:

> از یک طرف فریادشان به آسمان می رسید که بر سر زنان ایران چه می آورند؛ و از طرف دیگر فرصت ها را برای اتحاد و اقدام جدی نیروهای اپوزیسیون، از دست می دادند. این، هم درباره‌ی مارکسیست-فمینیست های طرفدار دولت صادق بود و هم مارکسیست-فمینیست های مخالف دولت. هردو، از "رفرمیسم" بیمناک بودند و هردو، خود را در برابر دو انتخاب انقلابی می دیدند: یا پیروی از دولت انقلابی و توجیه سیاست هایش؛ یا پس زدن تمام و کمال آن و بیرون افتادن از صحنه. (۱۳)

از نظر یگانه، آلترناتیو دیگری هم به روی زنان گشوده بود: " تداوم تقابل و اتحاد پیرامون مسائل زنان بر اساس سیاست های مشخص، به جای پس زدن یا پذیرفتن دولت در کلیتش". من اما فکر می کنم که همکاری پیرامون مسائل مشخص، مشخصاً به دو علت عمده دشوار بود. اول اینکه تردید درباره‌ی درستی اعتقادات خود، گوش دادن به دیگران و مشخصاً با احتیاط قضاوت کردن درباره‌ی دیگران، هرگز در فرهنگ سیاسی چپ ایران وجود نداشته است. این جزم گرائی شبه مذهبی، هرگونه رابطه‌ی ممکنی را میان سازمان ها تحلیل می برد. کلید همکاری سیاسی و اتحاد، احترام و اعتماد متقابل است و این در سنت فکری چپ موجود نبود. "اتحاد ملی زنان" و سایر سازمان های سوسیالیست-فمینیستی به مقدار زیادی تحت تأثیر این فرهنگ بودند. دوم اینکه، فقدان استقلال یدئولوژیک و تشکیلاتی جنبش زنان، مانع همکاری زنان با هم بود. زنانی که این جنبش ها را رهبری می کردند، کلیت تحلیل مارکسیستی را در مورد ستم کشی زن، آنهم به روایت ایرانی اش، پذیرفته بودند و هیچ درکی از بغرنجی و پیچیدگی ستم کشی زن، آنطور که فمینیست های غربی شرح و بسط داده بودند، نداشتند. هم از این رو، نمی توانستند تعاریف

فمینیستی منافع و ستم کشی زن را وارد فرهنگ سیاسی ایران کنند.

با چنین انعطاف ناپذیری سیاسی و وابستگی نظری و فکری به استراتژی‌های انقلابی که توسط مردان تعریف می‌شد، همکاری بر سر هر مسئله‌ی مشخص با دیگر گروه‌ها، چیزی جز تسلیم تلقی نمی‌شد. اتحادهای موردی و تاکتیکی را هم نمی‌شد به عنوان درگیری فعال در یک پروژه‌ی دسته جمعی که هدفش تدوین درخواست‌های فوری زنان و بسیج نیروها پیرامون آن باشد، در نظر گرفت.

تنها موردی که "اتحاد" بدون توصیه و یا تشویق فدائیان وارد یک همکاری سیاسی شد، اولین کنفرانس وحدت زنان بود که در نوامبر ۱۹۷۹ و به ابتکار "شورای هماهنگی در امور مربوط به حقوق زن" برگزار شد. این "شورا" را گروهی از زنان متخصص ـ با تمایلات چپ و نه الزاماً وابسته به یک تشکیلات ـ در تابستان ۱۹۷۹ با اهداف زیر تشکیل دادند:

> اول، پدید آوردن همبستگی میان زنان، مستقل از تفاوت‌های مذهبی و یا ایدئولوژیک شان. دوم، برداشتن گام‌های لازم برای ایجاد و حفظ برابری حقوق میان زنان و مردان. سوم، برگزاری برنامه هائی به منظور ارتقاء آگاهی زنان نسبت به حقوق شان (۱۵).

"شورا"، همه‌ی گروه‌های سیاسی را به پیوستن و فعالیت در جهت تحقق این خواسته‌ها فراخواند. "اتحاد" با آنکه نماینده‌ای در این "شورا" داشت، درباره‌ی این که در بحث‌های مربوط به حقوق زنان در قانون اساسی جدید و "قانون اسلامی خانواده" تا کجا باید شرکت کند، دچار اختلاف نظر شدید بود. بحث و مناظره‌ی پیرامون این مسائل مدت‌ها ادامه داشت.

در تابستان سال ۱۹۷۹، برخی از رهبران "اتحاد" کوشیدند که همراه با سایر سازمان‌های سیاسی، گردهم‌آئی‌ی برگزار کنند و بدین وسیله نگرانی زنان جامعه را نسبت به قانون اساسی جدید، در سطح کشور ابراز نمایند. آنها توانستند حتا "تشکیلات‌چی"های فدائی "اتحاد" را که مخالف چنین گردهم‌آیی بودند، متقاعد کنند که این فکر را در نطفه خفه نکنند و حداقل آن را با رهبری فدائیان در میان گذارند.

> حتا جلسه‌ی مختصری هم با نماینده‌ی "جبهه‌ی دموکراتیک ملی ایران"، شکرالله پاکنژاد داشتیم. (او یکی از چهره‌های معروف جنبش چپ بود که در زمان حکومت شاه، سال‌ها زندانی سیاسی بود و عاقبت پس از انقلاب اعدام شد). علیرغم آنکه او را خیلی دیر خبر کردیم، به جلسه آمد و صمیمانه از این فکر ما استقبال کرد. او به ما اطمینان خاطر داد که "جبهه‌ی دموکراتیک ملی ایران" از گردهم‌آئی‌مان حمایت خواهد کرد و پیشنهاد کرد که گردهم‌آئی در دانشگاه تهران برگزار شود. کوشش ما

برای جلب توجه جامعه به این موضوع مهم و بسیج نیروها پیرامون آن در همین نقطه متوقف شد؛ چرا که فدائیان مخالف بودند. فدائیان و مجاهدین (که در این باره با آنها هم تماس گرفته شده بود) هر دو بر این عقیده بودند که فرصت مناسبی برای برگزاری چنین گردهم آئی ی نیست و ما هم خوب می دانستیم بدون برخورداری از حمایت آنها، چنین گردهم آئی کوچک ترین شانس موفقیتی ندارد (۱۶).

در نوامبر همان سال، وقتی "شورا" مسئله ی برگزاری کنفرانس همبستگی زنان را مطرح کرد، "اتحاد" هم بر آن شد که در کنار دیگر گروه های زنان و زیر پرچم "شورا"، به مبارزه علیه قوانین جدید و مشخصاً قانون اساسی جدیدی که برای تصویب به مجلس خبرگان فرستاده شده بود، دست زند. اما زنان فدائی که در رهبری "اتحاد" قرار داشتند، این اقدام را که اهمیت عظیمی برای زنان ایران داشت، تأئید نکردند. نه تنها به خاطر موضوع هایی که در دستور کارش بود، بلکه مشخصاً به این خاطر که موفق به انجام کاری شده بود که از عهده ی هیچیک از سازمان های چپ که توسط مردان رهبری می شدند، برنیامده بود؛ یعنی تشکیل ائتلافی که امکان همکاری هماهنگ در یک مورد مشخص را -علیرغم تفاوت و تضاد عقیده درباره ی سایر موارد- فراهم سازد. در هر صورت، فدائی ها نه تنها به مخالفت با آن پرداختند، بلکه قاطعانه در جهت ممانعت از آن حرکت کردند و با سازمان دادن راه پیمائی ی در حمایت از اشغال سفارت آمریکا در همان روز و همان ساعتی که کنفرانس همبستگی زنان برگزار می شد، ناخشنودی خویش را نشان دادند. به مقصودشان هم رسیدند و توجه جمعیت و رسانه ها را از کنفرانس منحرف کردند. به گمان شمار زیادی از هواداران فدائی -مثل زهره- این تصمیم "یکی از شرم آورترین مواضع سیاسی ست که تاکنون علیه جنبش حق خواهانه ی زنان گرفته شده". علت این حرکت غیرقابل توجیه روشن بود: فدائیان، پس از گروگان گرفتن [دیپلمات های] سفارت آمریکا توسط دانشجویان خط امام، بیش از پیش سرمست مبارزه ی ضدامپریالیستی شان شده بودند و دیگر تحمل بحث درباره ی حقوق زنان را نداشتند.

علیرغم عدم تأئید فدائیان و مخالفت برخی از هواداران این سازمان در درون "اتحاد"، کادرهای "اتحاد" گفتگو با "شورای زنان" را تا مدتی ادامه دادند. آنچه این امر را ممکن می ساخت، اختلاف نظر سیاسی و چندپارگی سازمان فدائی و وجود نقطه نظرات متعارض در درون این جریان بود. این تعارض سیاسی که بالاخره منجر به شکل گیری جناح های اقلیت و اکثریت فدائی گشت، به درون "اتحاد" نیز کشیده و مانع از آن شد که گفتگو با شورای همبستگی در راه حمایت سازنده تر از جنبش حقوق قانونی زنان پیش رود. "اتحاد" حتا برای برگزاری مراسم روز جهانی زن در هشتم مارس ۱۹۸۰، به "شورا" نپیوست. "پیشگام"، "سازمان جوانان

فدائی‌ها"، تهدید کرده بود که اگر "اتحاد" به طور مستقل مراسم روز جهانی زن را برگزار نکند، از همکاری و حراست از مراسم خودداری می کند. در آن وقت تصور می شد که حمایت آنها شرط اصلی هر اجتماع و گردهم‌آئی موفقی است.

مناسبات و اتحاد عمل های "اتحاد" با دیگر گروه ها هم عمدتاً در رابطه با اهداف سیاسی فدائیان بود؛ به ویژه هرگاه و هرکجا که "اتحاد" به حمایت از مواضع مجاهدین کشیده شد. بلافاصله پس از انقلاب، این امیدواری به وجود آمد که جبهه‌ی واحدی از نیروهای مترقی ـ که شاخص ترین شان فدائیان و مجاهدین بودند ـ علیه بنیادگرایان تشکیل می شود. [سازمان] فدائی از سوی بخشی از رهبران و پایه هایش، زیر فشار قرار گرفت که وارد گفتگو با مجاهدین شود. ولی مجاهدین به عنوان یک سازمان مسلمان و برخوردار از پایگاه اجتماعی، به طور کلی علاقه ای به همکاری با مارکسیست ها نداشتند. همکاری میان دو سازمان، اول بار توسط سازمان زنان شان آزمایش شد. جلسه با مجاهدین هنوز در یاد هاله مانده است. زمان و مکان جلسه را کادر رهبری مجاهدین و فدائیان تعیین کردند.

> سه زنی که "اتحاد" را نمایندگی می کردند، به ستاد مجاهدین واقع در خیابان بولوار رفتند. یک ساعتی پشت دروازه‌ی ستاد معطل شدیم تا به ما اجازه‌ی ورود داده شد؛ البته پس از آنکه توسط یک زن مجاهد مورد بازرسی بدنی قرار گرفتیم. فکر می کردیم که با نمایندگان "انجمن زنان مسلمان" مجاهدین دیدار می کنیم (۱۷). اما یک مرد به سراغمان آمد و ما را به اتاقی راهنمائی کرد. باز هم چند دقیقه منتظر ماندیم تا مرد دیگری آمد و صحبت با ما ـ یا به بیان دقیق تر بازجوئی از ما ـ را شروع کرد. او سؤال می کرد و ما جواب می دادیم. تحلیل ما از انقلاب چیست؟ پایگاه طبقاتی انقلاب چیست؟ چه طبقاتی در دولت حضور دارند؟ و مسائلی از این قبیل. به زنان و سازمان های زنان، حتا اشاره هم نشد. درباره‌ی "اتحاد" هم سؤالی نکرد و نه حتا درباره‌ی شرایط و روش کلی مبارزه‌ی زنان. سپس به طور کاملاً رسمی، معذرت خواست و گفت که به زودی تصمیم شان را به اطلاع ما می رسانند (۱۸).

هاله می گوید که "اتحاد" هرگز از تصمیم مجاهدین درباره‌ی این مسئله مطلع نشد. "آنها تنها هر از چندگاهی با ما تماس می گرفتند، آن هم برای این که از ما بخواهند تا از موضع شان درباره‌ی این یا آن مسئله دفاع کنیم و یا به راه پیمائی شان برویم؛ که ما هم برحسب وظیفه می رفتیم. رابطه‌ی ما با آنها کاملاً یک جانبه بود (۱۹).

نمونه‌ی پشتیبانی حیرت‌آور "اتحاد" از مجاهدین، در جریان انتخابات ریاست جمهوری به نمایش گذاشته شد؛ یعنی زمانی که "اتحاد" به دستور فدائیان، آیت‌الله طالقانی را به عنوان

نامزد ریاست جمهوری، مورد تأئید قرار داد. فدائیان که در آن دوره نمی خواستند به تأئید یک روحانی بپردازند و دنبال وسیله ای برای جلب رضایت مجاهدین بودند، "اتحاد" را وسیله ی رسیدن به هدف سیاسی شان قرار دادند. "اتحاد" تنها سازمان غیرمذهبی و سوسیالیستی بود که از این نامزد مجاهدین پشتیبانی کرد (۲۰). از جمله فضیلت های طالقانی که در بیانیه ی "اتحاد" ذکر شده، اعتقاد او به اسلامیت بود و اینکه روحانی است و کاملاً مورد اعتماد "امام خمینی". همه ی این شرایط برای هر سازمان زنانی که دل مشغولی اش نابرابری میان زن و مرد است، می باید هشداری جدی به حساب آید. با این حال، "اتحاد" از رهنمود فدائیان پیروی کرد و علیرغم میل و نظر اکثریت افراد رهبری اش، به حمایت از طالقانی برآمد. تصمیمی که خشم تعداد قابل توجهی از پایه های "اتحاد" را برانگیخت و موجب گشت که برخی از زنان غیرفدائی به عنوان اعتراض این سازمان را ترک کنند. بسیاری دیگر از فعالین "اتحاد" هم آزردگی و حتا خشم شان را نسبت به این مسئله ابراز داشتند؛ هم نسبت به فدائیان که چنین تصمیمی را به آنها تحمیل کرده بودند و هم نسبت به خودشان که بدون مقاومتی جدی، تن به این تصمیم دادند. این اما بعدها روی داد.

تقریباً در برخورد به همه ی مسائل سیاسی و در رابطه با دیگر گروه های اپوزیسیون هم "اتحاد ملی زنان" مسیری را می پیمود که توسط فدائیان تعریف شده بود. آنجا که "اتحاد" مستقل از سازمان فدائیان اعلامیه می داد، یا همراه دیگران به اعتراض برمی خواست، آنجائی بود که فدائیان برایش اهمیت چندانی قائل نبودند و یا دچار تزلزل بودند. به عنوان مثال، وقتی "کانون وکلا" به خاطر مواضع آزادی خواهانه اش مورد حمله ی بنیادگرایان قرار گرفت، "اتحاد" اعلامیه ای بیرون داد و حمایت خود را از کانون اعلام داشت (۲۱). همچنین همراه با دیگر گروه ها به امضاء اعتراض نامه ای دست زد که جایگزین کردن مجلس مؤسسان را ـ که خواست نیروهای مترقی بود ـ با مجلس خبرگان ـ که آخوندها در آن مسلط بودند ـ محکوم می کرد.

نسبت به مسائل سیاسی مهم تر، اما، "اتحاد" همچو زائده ی سازمان فدائی عمل می کرد. یک نمونه ی آن، ماجرای تعطیل شدن روزنامه ی "آیندگان" بود. این واقعه که خیلی ها آن را یک کودتای آخوندی ارزیابی کرده اند، به آزادی نسبی بیان و مطبوعات که پس از انقلاب به دست آمده بود پایان داد و تبدیل به نقطه ی عطف مهمی در مبازه برای دموکراسی و آزادی سیاسی شد. بلافاصله پس از انقلاب، "آیندگان" در نقش تریبون انتقادی اپوزیسیون مترقی ظاهر شد. این امر، به اضافه ی موضع کلی آزادیخواهانه ی آن، خشم بنیادگرایان و از جمله شخص خمینی را که معتقد بودند اختلاف نظر و ابراز مخالفت ضدانقلابی است، برانگیخت. خمینی بر ضد "آیندگان" صحبت کرد و ناشرین "آیندگان"، انتشارش را به حالت تعلیق

درآوردند. متعاقباً، "جبهه ی دموکراتیک ملی ایران"، تنها گروه سیاسی عمده ای که به طور پیگیر از سیاست های غیردموکراتیک دولت و نقض آزادی بیان انتقاد می کرد، دعوت به میتینگی بر له "آیندگان" و علیه سانسور مطبوعات نمود (۲۲). فدائیان، مجاهدین و تعداد دیگری از گروه های سیاسی به حمایت از موضع "جبهه ی دموکراتیک ملی ایران" پرداختند و در میتینگ شرکت کردند. "اتحاد" هم در این میتینگ حضور داشت و بیانیه ای در حمایت از "آیندگان" داد که توسط هما ناطق خوانده شد.

ضدحمله ی مجموعه ی نیروهای اپوزیسیون علیه دست درازی دولت به مطبوعات آزاد و فضای نوظهور اختناق، موفقیت آمیز بود. بنیادگرایان در برابر جبهه ی متحد اپوزیسیون عقب نشستند و "آیندگان" انتشار خود را از سر گرفت. "اتحاد" یکی از گروه هائی بود که در حمایت از "آن دسته از روزنامه نگاران آزاداندیشی که بی واهمه حرف هایشان را می زنند و صادقانه با دولت و ملت سخن می گویند" بیانیه صادر کرده بود.

"آیندگان" و حامیانش اما تنها توانسته بودند در یک نبرد کوچک به پیروزی برسند. آنها نیازمند آن بودند که به تحکیم جبهه ی واحدشان بپردازند و برای جلوگیری از پیش روی بنیادگرایی اسلامی به بسیج نیروها بپردازند؛ چه، موفقیت میتینگ "جبهه ی دموکراتیک ملی ایران" خمینی را بیش از پیش غضبناک کرده بود. او راه پیمائی و شرکت کنندگان آن را ضداسلام و طرفدار دموکراسی خواند و از مردم مسلمان خواست که " با این گروه ها همکاری نکنند، از آنها فاصله بگیرند" و کارهایشان را تحمل نکنند (۲۴). بیانیه ی خمینی، رهنمود آشکاری به دارودسته های حزب الله بود. متعاقب آن، برهم زدن همه ی برنامه های "جبهه ی دموکراتیک ملی ایران" به اجراء گذاشته شد. در شهریورماه، پس از سرکوب خونین نیروهای ضددولتی در کردستان، پاسداران انقلاب که از سوی دارودسته های حزب الله همراهی می شدند، دفاتر "آیندگان" را مورد یورش قرار دادند، اعضای هیئت تحریریه ی آن را بازداشت کردند و روزنامه را بستند. بلافاصله انتشار روزنامه ی دیگری از سر گرفته شد؛ تحت مدیریتی حزب اللهی و با نام "آزادگان" (عاشقان آزادی!).

به دنبال تعطیل "آیندگان"، "جبهه ی دموکراتیک ملی ایران" علیه "اختناق سیاسی" در "مطبوعات آزاد و حقوق دموکراتیک" یک راه پیمائی اعتراضی فراخواند (۲۵). این بار، فدائیان و مجاهدین به فراخوان "جبهه ی دموکراتیک ملی ایران" لبیک نگفتند. با این حال بر اساس گزارشات، چندصد هزار نفر در اه پیمائی "جبهه ی دموکراتیک ملی ایران" شرکت کردند. فرد هالیدی که در آن هنگام در ایران بود و از کشور بازدید می کرد، به درستی تعطیل "آیندگان" را نقطه ی عطفی در انقلاب ایران دانست و از ارزیابی نادرست نیروهای چپ از خمینی و سیاست های

اختناق آمیزش، انتقاد کرد. او در گزارشش قید کرد که سخنگویان سازمان های چپی که با آنها گفتگو کرده، اعلام داشته اند که آزادی مطبوعات، حقوق زنان و مسئله ی ملیت ها ثانوی است (۲۶).

موضع "اتحاد ملی زنان" علیه تعطیل "آیندگان" و پاسخ به فراخوان راه پیمائی "جبهه ی دموکراتیک ملی ایران" نیز دنباله روی از خط فدائیان بود. علیرغم اصرار بعضی از کادرهای رهبری، اتحاد" تصمیم گرفت که از "جبهه ی دموکراتیک ملی ایران" رسماً حمایت نکند و شرکتش در راه پیمائی را اعلام ننماید. اما به هوادرانش گفت که آنها می توانند منفرداً در راه پیمائی "جبهه ی دموکراتیک ملی ایران" شرکت کنند. این راه پیمائی، صحنه ی خونین ترین جنگ و جدال های خیابانی پس از تظاهرات دوره ی انقلاب شد.

همانطور که بسیاری از روشنفکران و سازمان های چپ پیش بینی کرده بودند، هجوم به "آیندگان"، نشانگر حمله ی بی امان به تمامی مطبوعات غیراسلامی و غیرسازشکار بود. کمی پس از تعطیل این روزنامه، ستادهای فدائیان و مجاهدین به تصرف "پاسداران انقلاب" که به نهادینه کردن حکومت ترور نوینی مشغول بودند درآمد. "اتحاد" هم انتشار "برابری" را تعطیل کرد؛ عمدتاً به این دلیل که چاپخانه ها از انتشار این نشریه خودداری می کردند. هاله -یکی از اعضای هیئت تحریریه ی "برابری"- به خاطر دارد که به عبث، از چاپخانه ای به چاپخانه ی دیگری می رفت تا آخرین شماره ی "برابری" را منتشر کند. دفتر "اتحاد" هم تعطیل شد و کمی بعد، به مکان جدیدی نقل مکان پیدا کرد. در این جا بود که به انتشار نشریه ای پرداخت که عمرش کوتاه بود.

شکست یک تجربه ی دموکراتیک

تشدید حملات رژیم به نیروهای اپوزیسیون، به انحلال "اتحاد" یاری رسانید. جدال های درونی و فشارهای سیاسی که از بیرون می آمد، سازمان را دچار ازهم گسیختگی کرد و فعالین را از موضع تعرضی به موضع تدافعی کشاند. بسیاری از بنیانگذاران "اتحاد"، دیگر یا آن را ترک کرده و یا از هیئت اجرائی اش استعفا داده بودند. تعداد کمی از زنانی که در مرکز رهبری اش قرار داشتند، خود را ملزم به حفظ منشور دموکراتیک "اتحاد" می دیدند. در عوض، موضع زنان فدائی در رهبری تحکیم شده بود و اینها کادرهای بی پروائی را مصدر امور نموده بودند که تنها یک دلمشغولی داشتند: جا انداختن خط فدائی. این ها از هر وسیله ای هم برای رسیدن به مقاصد خود استفاده می کردند؛ و از جمله زیر پا گذاشتن تصمیماتی که به شکلی دموکراتیک در شورای رهبری و کمیته های "اتحاد" گرفته می شد. به عنوان مثال، در ماه مارس ۱۹۸۰، برخلاف

سیاست هیئت تحریریه ی "زنان در مبارزه"، عکس سه تن از مردانِ فدائی ترکمن که به دست پاسداران اسلامی ترکمن صحرا کشته شده بودند، بر روی جلد نشریه ی "اتحاد" ظاهر می شود. این کار باعث تعجب و خشم هیئت تحریریه می گردد. ماجرا را از زبان یکی از اعضاء هیئت تحریریه، هاله، می شنویم:

برای تأمین مخارج "زنان در مبارزه" زیر فشار قرار داشتیم و همه ی کارها را خودمان باید انجام می دادیم؛ از تایپ کردن مقالات گرفته تا صفحه بندی نشریه. مینا، یکی از تشکیلات چی های فدائی که عضو هیئت تحریریه نبود، اما در همه ی مراحل کار ـ از تصمیم گیری درباره ی مقالات گرفته تا کار تکنیکی نهائی ـ حضور داشت، کار تمام شده را به چاپخانه ی مورد اعتمادی می داد که "کار"، ارگان فدائی ها هم همانجا چاپ می شد. برای شماره ی ماه مارس، مثل همیشه عمل کردیم. پس نه تنها تعجب آور بود، بلکه به طور وحشتناکی ناراحت کننده بود که عکس های شهدای فدائی را روی جلد نشریه ببینیم(۲۷).

تصمیم در مورد روی جلد نشریه، طبق گفته ی هاله، در چاپخانه گرفته می شود و در آخرین لحظه ها؛ تصمیم را هم زنان فدائی می گیرند. بدون مشورت و یا حتا مطلع کردن هیئت تحریریه ی "اتحاد".

> به اعتراض ما وقعی نگذاشتند و گفتند: شما به عنوان زنان خرده بورژوا که هیچ تماسی با زنان زحمتکش مناطق فقیرنشین ندارید، نمی فهمید که تبلیغ درباره ی رفقای فدائی شهید در ترکمن صحرا پاسخ به نگرانی های فوری توده ی زحتمکشان است. درباره ی ماهیت غیردموکراتیک تصمیم شان هم فقط گفتند: این تصمیم "رفقا" بود؛ که معنایش این بود که [آنچه آنها می گویند] بالاتر و فراتر از روال کار دموکراتیک می باشد (۲۸).

همانطور که قبلاً اشاره شد، جدال میان دو جناح فدائی که دیگر علنی شده بود، در بهار سال ۱۳۵۹، اساساً موجب فلج شدن "اتحاد" شد. اختلاف نظرهای تئوریک و سیاسی دو جناح، حول ماهیت طبقاتی دولت اسلامی و استراتژی و تاکتیک های کمونیست ها متمرکز بود. هر دو جناح "اکثریت" و "اقلیت" در دفاع از مواضع شان، از شواهد مارکسیستی استفاده می کردند. "اکثریت" با استفاده از متون مارکسیستی می خواست ثابت کند که دولت، دربرگیرنده ی "خرده بورژوازی انقلابی" و نیروهای "ضدامپریالیستی" است که تحت رهبری آیت الله خمینی قرار دارند. آنها اظهار می داشتند که سیاست و منافع طبقاتی این نیروها نهایتاً به سود طبقه ی کارگر تغییر می کند. بنابراین وظیفه ی انقلابی سوسیالیست ها و همه ی نیروهای مترقی این است که از نیروهای ضدامپریالیستی در بلوکِ قدرتِ روحانیت حمایت کنند.

"اقلیت" اما بر این نظر بود که دولت برآمده از انقلاب دیگر به چنگ "بورژوازی" افتاده

است و بورژوازی و بخش سازشکار "خرده بورژوازی" همه ی دستگاه های دولتی، بوروکراسی و ارتش را تحت انقیاد خود درآورده اند. بنابراین وظیفه ی نیروهای انقلابی این است که ماهیت آن را برای توده ها افشاء نمایند و آموزششان بدهند که به آنها اعتماد نکنند.

البته هیچ کدام از این اختلافات نظری و سیاسی، ربطی به مسئله ی زنان نداشت. اینکه رژیم جدید تنها دربرگیرنده ی بورژواهاست و یا نیروهای خرده بورژوازی را هم دربرمی گیرد، به واقع عامل تعیین کننده ای در تدوین استراتژی انقلابی "اتحاد" به عنوان یک سازمان زنان نبود. روحانیت حاکم، خواه بورژوا، خواه خرده بورژوا، در راه اسلامی کردن جامعه به پیش می رفت. یکی از پیامدهای آشکار این پیشروی، ابطال تغییرات ساختاری دهه ی پیشین در زمینه ی حقوق قانونی و موقعیت اجتماعی زنان بود.

سرانجام در تابستان سال ۱۹۸۰، حجاب اسلامی را برای زنان اجباری کردند و این امر بدون هیچگونه مقاومت مؤثری از سوی سازمان های زنان و دیگر نیروهای انقلابی انجام گرفت. فقدان یک جنبش مقاومت مؤثر و سازمان یافته، به اجراء گذاشتن سایر سیاست های اسلامی را برای حکومت جدید تسهیل کرد. [حداقل] سن ازدواج دختران به ۱۳ سال تنزل پیدا کرد (و بعداً به ۹ سال) (۲۹). قانون حمایت خانواده ملغا شد (۳۰) و دبیرستان های فنی و حرفه ای دختران تعطیل گردیدند. در این دوره، "اتحاد" به عنوان زائده ی سازمان فدائی، درگیر دعواهای سیاسی درونی این سازمان بود. اختلاف نظرهای درونی "اتحاد" در میان هواداران فدائی، به خصومتی آشکار تبدیل شد و مسائل زنان، به عنوان محور مبارزه ای مشترک، بیشتر و بیشتر نامربوط جلوه نمود. انشعابات ایدئولوژیک و عملی درون "اتحاد"، انعکاس جدال های تئوریک و سیاسی ی بود که بیرون از" اتحاد" ایجاد شده، مورد بحث قرار گرفته و حتا تکلیفش تعیین شده بود.

اولین انشعاب عمده در درون سازمان فدائی که در تابستان ۱۹۸۰ [۱۳۵۹] اتفاق افتاد، عواقب مستقیمی برای "اتحاد" به همراه داشت. ترجمان این انشعاب، ناپیگیری سیاسی و انفعال این سازمان زنان بود. "اتحاد" از حرکت افتاده بود و قادر نبود علیه حجاب اجباری اعتراض کند؛ یا حداقل به حمایت از راه پیمائی های خودجوش و پراکنده ی زنان مستقل بپردازد. مدت ها پیش از آنکه اختناق پلیسی و سیاسی از هر نوع فعالیت دموکراتیک و روشنفکرانه پیش گیری کند، اختلاف تئوریک و کشمکش های درون حزبی، "اتحاد" را از هم گسسته بود. هر یک از جناح های فدائی هم سعی داشتند که این سازمان و اعضاء و امکانات محدودش را به سوی خود بکشند.

یکی از گروه بندی های درون رهبری "اکثریت" فدائی، از قبل تصمیم گرفته بود که به تدریج سازمان فدائی را منحل کند و به "حزب توده" بپیوندد. از راه های تسهیل این فرایند،

یکی هم انحلال "سازمان فدائیان خلق ایران" از درون بود. این تصمیم مهم ـ که در خفا و توسط تعداد انگشت شماری از اعضاء هیئت سیاسی "اکثریت" گرفته شده بود ـ نه تنها غیردموکراتیک بود، بلکه مغایر خواست اکثریت اعضای فدائی [اکثریت] بود. "پیشگام"، سازمان جوانان، از مدتی پیش فرآیند تدریجی انحلال را آغاز کرده بود. به اعضای "پیشگام" توصیه شده بود که به همتایان "توده ای" خود، یعنی "سازمان جوانان دموکرات" بپیوندند. مورد "اتحاد ملی زنان"، که از نظر اعضای هیئت سیاسی فدائی کم اهمیت ترین واحد تشکیلاتی بود، تدارک به مراتب مختصرتری لازم داشت. زنان فدائی از مدت ها پیش، کار آنها را ساده کرده بودند و حالا آنها می توانستند برنامه شان را به محک آزمایش بگذارند و میزان مقاومت اعضاء را نسبت به انحلال [سازمان] بسنجند. رهبری فدائیان تصمیم گرفت که "اتحاد" را منحل کند و از اعضای آن بخواهد که به سازمان زنان "حزب توده" ـ "تشکیلات دموکراتیک زنان" ـ بپیوندند (۳۱). این با سیاست کلی فدائیان نسبت به همه ی سازمان های دموکراتیک همخوان بود.

این فرآیند اما به آن راحتی و روانی که انتظار می رفت، به پیش نرفت. رهبران "اتحاد" احساسات شدید ضدتوده ای داشتند. حتا آن اعضائی که تحلیل طبقاتی "اقلیت" را در مورد رژیم نمی پذیرفتند، موضعی را که "اقلیت" علیه "حزب توده" می گرفت، قبول داشتند. "حزب توده" از نقطه نظر آنها یک جریان فرصت طلب، دنباله روی شوروی و طرفدار خمینی بود. این احساسات "ضدتوده ای"، هر از گاهی حتا در صفحات نشریه ی "اتحاد" ـ زنان در مبارزه ـ نیز ابراز می شد (۳۲). در پائیز سال ۱۹۸۰ [۱۳۵۹] که گروه هوادار "حزب توده" "اتحاد" را ترک کرد، مباحثات و مجادلات سیاسی هم به پایان رسید. زنان فدائی که در موضع رهبری انشعاب قرار داشتند، نتوانستند به انشعابیون بقبولانند که به "حزب توده" بپیوندند. طبق گفته ی هاله، بسیاری از اعضای سابق "اتحاد" از کار کردن پیرامون مسائل زنان بازایستادند و درگیر کارهای دیگری در تشکیلات فدائی شدند. فعالیت حول مسئله ی زنان به تهیه ی گاه به گاه مقالاتی برای نشریه ی "کار" کاهش پیدا کرد؛ که آنهم می بایست مورد تأئید، تغییر یا سانسور هیئت تحریریه قرار می گرفت. سایر فعالیت ها عبارت بودند از شرکت در انجمن های محلات، کار با زنان و تهیه ی امکانات برای جبهه های جنگ ایران و عراق. انجام این فعالیت ها، به قول فرانک، مستلزم پوشیدن چادر و حاضر شدن در شوراهای اسلامی بود که در مسجد محله ها برگزار می شد (۳۳).

اما "اقلیت". آنها یک چندی دفتر "اتحاد" را نگهداشتند. طبق گفته ی زهره اما " دیگر دل نگرانی ما ربطی به مسئله ی زنان نداشت. جنگ ایران و عراق و معضل "اقلیت" در تعریف جنگ و چگونگی برخورد به آن، فکر و ذکر ما را به خود مشغول داشته بود". با آغاز جنگ،

اختناق سیاسی رو به اوج گذاشت و نیروهای سیاسی تحت نظر قرار گرفتند. بقایای جنبش سیاسی شبه دموکراتیکِ دوره ی پس از انقلاب، به وسیله ی نیروهای درونی یا بیرونی شکست خوردند. در آغاز سال ۱۹۸۱ [۱۳۶۰]، "اتحاد" دیگر وجود نداشت. با این حال، حتا پیش از آنکه اختناق سیاسی، زندگی "اتحاد" را به پایان رساند، به یک معنا خودش، به عنوان یک سازمان مستقل زنان، به پایان راه رسیده بود. برای رهبران "اتحاد" ـ که فعال سیاسی بودند ـ مسائل سیاسی و مشخصاً مسائل حزبی مهم تر و فوری تر از حقوق زنان بود؛ علیرغم این واقعیت که حقوق زنان در آن مقطع مورد تجاوز منظم و مهلک حکومت جدید قرار داشت.

(...)

بازگردان از: نوشین متحد

پانویس ها:

فصل هفتم:

۱ـ ش . روبوتام، "زنان، مقاومت و انقلاب"، نیویورک، Vintage Books، ۱۹۷۴.

۲ـ کیهان، ۱۶ اسفند ۱۳۵۷

۳ـ آیندگان، ۷ اسفند ۱۳۵۷

۴ـ به عنوان مثال نگاه کنید به آیندگان، ۱۳ اسفند ۱۳۵۷

۵ـ کیهان، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷

۶ـ جزئیات این خواسته ها در کیهان ۱۹ اسفند ۱۳۵۷ آمده است.

۷ـ کیهان، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷

۸ـ همانجا

۹ـ کیت میلت Millett ، رفتن به ایران (Going to Iran)، نیویورک، Coward, McCann & Geoghgan، ۱۹۸۲، ص ۱۶۳

۱۰ـ به عنوان مثال نگاه کنید به مقالات هما ناطق و قدسی قاضی نور در کیهان ۲۱ اسفند ۱۳۵۷

۱۱ـ گفتگوی من با میهن جزنی

۱۲ـ زندانی سیاسی سابق و همسر خسرو گلسرخی، مارکسیستِ محبوبی که پس از محاکمه اش ـ که از تلویویون پخش شد (۷۲ ـ ۱۹۷۱) ـ اعدام گردید. همکاری عاطفه با "اتحاد" طولانی نبود.

۱۳ـ کیهان، ۹ فروردین ۱۳۵۸

(...)

۲۲ـ گفتگوی من با زهره، یکی از اعضای مؤسس "اتحاد ملی زنان" ، در تابستان ۱۹۸۹. زهره عضو اولین هیئت اجرائی "اتحاد" و همچنین هیئت تحریریه بود.

۲۳ـ گفتگوی من با هما ناطق، تاریخ دان برجسته و فعال سیاسی در ژوئیه ۱۹۹۰. هما ناطق یکی از اعضای مؤسس "اتحاد ملی زنان" بود و عضو اولین هیئت اجرائی این جریان.

۲۴ـ ش . روبوتام، زنان، مقاومت... ص ۱۱.

۲۵ـ "برابری". این اولین شماره ی ارگان مرکزی "اتحاد ملی زنان" بود که به مناسبت اولین مراسم گرامیداشت اول ماه مه پس از سرنگونی رژیم شاه منتشر شد.

۲۶ـ همانجا

۲۷ـ گفتگوی من با علی کشتگر

۲۸ـ همانجا

۲۹ـ همانجا

۳۰ـ س. ایوانس، سیاست‌های شخصی، نیویورک، Vantage Books، ۱۹۸۰، ص ۱۱۴.

فصل هشتم:

۱ـ این متن، ترجمه‌ی من از نوشته‌ی "کارن ساکس": "بازنگری انگلس: زنان، سازماندهی و تولید مالکیت خصوصی" است که در کتاب "به سوی انسان شناسی زنان" آمده؛ ویراستارش R.R Reiter می باشد و توسط انتشارات Monthly Review Press در سال ۱۹۷۵ در لندن چاپ شده است.

۲ـ فردوسی، شماره‌ی ۲۹، ۸ خرداد ۱۳۵۸، ماه مه ۱۹۷۹

۳ـ همانجا

۴ـ س. اوانز، "سیاست‌های شخصی"، ص ۱۹ـ۱۱۶

۵ـ گفتگوی من با میهن جزنی

۶ـ گفتگوی من با مریم، نام مستعار

۷ـ پس از انشعاب "اقلیت"، یکی دو شماره‌ی این نشریه در ایالات متحده و به زبان انگلیسی توسط هواداران "اقلیت" فدائی منتشر شد.

۸ـ برابری، شماره‌ی ۱

۹ـ "زنان در مبارزه"، شماره‌ی ۳، دی ۱۳۵۸، ژانویه ۱۹۸۰

۱۰ـ همانجا

۱۱ـ ترجمه‌ی این مقاله را از کتاب آذر طبری و فرشته یگانه "زیر سایه‌ی اسلام، جنبش زنان ایران"، انتشارات Z، ۱۹۸۲، ص ۵۳ ـ ۱۴۳ گرفته‌ام.

۱۲ـ گفتگوی من با زهره

۱۳ـ ناهید یگانه، "مبارزه‌ی زنان در جمهوری اسلامی"، در زیر سایه‌ی..." طبری و یگانه، ص ۶۸

۱۴ـ پیش گفته

۱۵ـ جزئیات این خواسته ها در روزنامه‌ی آیندگان (۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸، مه ۱۹۷۹) آمده است.

۱۶ـ گفتگوی من با هاله

۱۷ـ مجاهدین جز "انجمن زنان مسلمان" سازمان های دیگری هم برای بسیج هواداران مؤنث شان داشتند که عبارت بودند از "انجمن مادران مسلمان" و "انجمن خواهران مسلمان". برای اطلاعات بیشتر در مورد مقام زن در سازمان مجاهدین، نگاه کنید به ی. آبراهامیان، "اسلام رادیکال..."، انتشارات دانشگاه یل، ۱۹۸۹

۱۸ـ گفتگوی من با هاله

۱۹ـ این رویداد در خاطر میهن و زهره هم مانده است.

۲۰ـ آیندگان، ۵ خرداد ۱۳۵۸

۲۱ـ اطلاعات ۲ خرداد ۱۳۵۸

۲۲ـ "جبهه‌ی دموکراتیک ملی ایران" تشکیل خود را در ۵ مارس ۱۹۷۹ (۱۵ اسفند ۱۳۵۷) (...) اعلام کرد (...) برای آشنائی بیشتر نگاه کنید به "نگاهی از درون به جنبش چپ"، گفتگوی حمید شوکت با مهدی خان بابا تهرانی، بازتاب، زاربروخن، ۱۹۸۹

۲۳ـ آیندگان، ۴ خرداد ۱۳۵۸

۲۴ـ کیهان، ۵ خرداد ۱۳۵۸

۲۵ـ "فراخوان برای راه پیمائی اعتراضی"، ۲۱ مرداد ۱۳۵۸، مندرج در "دفترهای آزادی"، پاریس، بهمن ۱۳۶۴

۲۶ـ فرد هالیدی، "انقلاب ایران و معانی ضمنی آن"، New Left Review، شماره‌ی ۱۶۶، ۱۹۸۷، ص ۳۷

۲۷ـ گفتگوی من با هاله

۲۸ـ همانجا

۲۹ـ دفتر آمار ایران، ویژگی های ازدواج در ایران، تهران، سازمان برنامه و بودجه، ۱۹۸۵، ص ۲

۳۰ـ اطلاعات، ۲۰ تیر ۱۳۵۸

۳۱ـ سهراب (نام مستعار)، یکی از اعضای قدیمی فدائی و عضو کمیته‌ی مرکزی این سازمان، "در راه کنگره"، دوره‌ی دوم، اول شهریور ۱۳۶۸، اوت ۱۹۸۹

۳۲ـ به عنوان مثال در نشریه‌ی شماره‌ی سوم، یکی از مقالات و بیانیه ها درباره‌ی ماهیت وابسته‌ی حزب توده بود و ماهیت ارتجاعی حمایت آن از سیاست های اسلامی رژیم نسبت به زنان.

۳۳ـ فرانک همچنین به خاطر می‌آورد که یکی از مشکلات اصلی او این بود که این زنان

لاینقطع در فکر یافتن جفت مناسبی برای زنان بی شوهر بودند و می‌خواستند در "بین مردان متدین" [در متن انگلیسی God Seeking Men] محله شوهر خوبی برای او دست و پا کنند.
گفتگوی من با فرانک، مه ۱۹۹۱

"اتحاد ملی زنان" به روایت من

بکری تمیزی

بکری تمیزی، لیسانس حقوق سیاسی از دانشگاه تهران، فوق‌لیسانس جامعه‌شناسی از دانشگاه "لوُن" بلژیك؛ عضو شورای مرکزی "اتحاد ملی زنان"؛ در هنگام فعالیت با این سازمان، به کار تدریس اشتغال داشت؛ در مهاجرت، پژوهش‌هایی در زمینه‌ی مسائل زنان (جنبش زنان و وظایف کنونی ما) و مهاجرین (به ویژه زنان مهاجر ایرانی) انجام داده است. از او کتابی به نام "نقد فمینیستی مهاجرت در آثار زنان داستان‌نویس ایرانی" در سال ۱۹۹۷ در آمریکا منتشر شده است.

قبل از انقلاب، از اروپا به ایران بازگشتم. امیدوار بودم نیرویم را در جهت آرمان های عدالت‌خواهانه، رشد فرهنگی و پیشرفت اجتماعی کشورم به کار گیرم. در اروپا با جنبش فمینیستی آشنا شده بودم و خود را فمینیست می‌دانستم. علاقمند بودم همزمان با فعالیت سیاسی، در زمینه ی مسائل زنان نیز فعالیت کنم. با شناختی که از جامعه ی ایران داشتم، می دانستم الگوبرداری از مبارزات زنان اروپائی کار درستی نیست. راه حل دیگری هم نمی شناختم. در جستجوی یافتن راه حل بودم. با اعلام حجاب اجباری، مثل هزاران زن دیگر به سوی دانشگاه تهران رفتم و در تظاهرات ۸ مارس ۱۹۷۹، بر علیه سرکوب زنان شرکت کردم.

حاکمیت جدید، با زن ستیزی، مشت خود را باز کرد و ضرورت ایجاد تشکل زنان را آشکار نمود. گروه های مختلف زنان اعلام موجودیت کردند. من در برنامه ی آنها شرکت می کردم، اما

وابستگی آنها به یک تشکل مشخص سیاسی، مانع عضویتم در آنها می شد. با توجه به تجارب سیاسی گذشته ام، اوتوریته ی حاکم بر سازمان های سیاسی را قبول نداشتم. با شناختی که از کاراکترم داشتم می دانستم زنی نیستم که بتوانم تمکین کنم. خود را چپ مستقل می دانستم. برخی از فعالین سیاسی مرا آنارشیست می نامیدند و برخی تصور می کردند مخفی کاری می کنم. من به دنبال یافتن یک تشکل مستقل زنان بودم. در همین زمان رادیو اعلام کرد که زنان حق قضاوت ندارند. من به وزارت دادگستری رفتم و همراه سایر زنان تحصن کردم. اعلامیه ای تحت عنوان "کمیته ی دفاع از حقوق اولیه ی زنان" منتشر شد. این اعلامیه خواهان لغو کلیه ی قوانینی شد که مانع شرکت زنان در امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بود. یک بار در جلسه ی عمومی "اتحاد ملی زنان" شرکت کردم. به نظرم رسید که وابسته به سازمان فدائیان خلق است. دیگر در آن شرکت نکردم.

کار من تدریس بود. این شغل برایم استقلال و فرصت مناسبت برای فعالیت در بین زنان به وجود آورد. معتقد بودم که برای توسعه و پیشرفت، باید در درجه ی اول با عقب ماندگی فرهنگی مبارزه کرد. تعداد زنان بیسواد در حدود ۸۳٪ کل جمعیت بود. من به کمک شاگردانم، که دختران ۱۸ـ۱۷ ساله بودند، کلاس های سوادآموزی تشکیل دادم. این کلاس ها را شاگردانم اداره می کردند. کتابخانه ی سیاری هم به وجود آوردم که دختران از آن استفاده میکردند. کتاب هایی در اختیارشان بود که مطالب آن را برای مادران شان و زن هائیکه در محل می شناختند، می خواندند. من با مادران و دختران جداگانه تماس داشتم. این زنان، از سویی نقش مادر را در رابطه با دختران شان بازی می کردند و از سوی دیگر نقش پدر را در بازسازی فرهنگ مردسالار به عهده داشتند. دختران آنها به دنبال آینده ی بهتری بودند و نمی خواستند نقش مادران خود را بازی کنند.

برخلاف نظر اکثر طرفداران چپ که سعی می کردند هویت اصلی خود را مخفی کنند، من با این زنان در موقعیت اجتماعی خودم و بعنوان یک زن تحصیل کرده روبرو می شدم. شیوه ی رفتار و گفتار خودم را بکار بردم. آنها مرا همانطور که بودم پذیرفتند. با من از مسائل و مشکلات اجتماعی خود صحبت می کردند. کافی بود که من گفتگو را شروع کنم. خودشان مسیر آن را به سمت مسائلی که با آن درگیر بودند، هدایت می کردند. این زنان از فشارهای مالی، اعتیاد شوهران شان، آزارهای روحی و جسمی در خانه، دخالت های مادرشوهر، خواهر شوهر، پدرشوهر و... داستان ها می گفتند. از من توقع نداشتند که مثل آنها رفتار کنم؛ بلکه علاقمند بودند موقعیت اجتماعی خود را بالا ببرند. مرا قبول داشتند و احترامی متقابل بین ما برقرار بود.

من در "کانون مستقل معلمان" که یکی از پرجمعیت ترین کانون های دموکراتیک بود، عضو

شدم. در این کانون، اعضای همه ی گروه های چپ شرکت داشتند. فرهنگ مردسالار در آن غالب بود. اغلب مردان شرکت کننده، رفتار شوونیستی داشتند. در حالیکه اکثریت اعضای کانون را زنان تشکیل می دادند. زنان در نهایت علاقه، برای از بین رفتن نابرابری های اجتماعی، فعالیت می کردند. اما نسبت به مسائل خودشان، به عنوان زن، تمایل نشان نمی دادند. این زنان که نبض جامعه، یعنی فرهنگ آن را در دست داشتند، توجه به مسائل زنان را اتلاف وقت می دانستند. آنها معتقد بودند که در جامعه ی سوسیالیستی، زنان به طور طبیعی به حقوق برابر خواهند رسید. هربار من مسائلی را که به جنسیت زنانه مربوط می شد مطرح می کردم، آنها می گفتند خیلی حساسیت نشان می دهی. یا وقتی به رفتار شوونیستی بعضی از اعضاء اعتراض می کردم، مرا به خونسردی دعوت می کردند و می گفتند: " تازه از اروپا آمده ای !! عادت می کنی !!". این زنان با تن دادن به فرهنگ مردسالار، فرصت رشد فرهنگ نابرابر جنسی را به وجود می آوردند. برای من مهم بود که آنها را نسبت به مسائل خودمان بعنوان "زن" حساس کنم.

من عصرها در چمن دانشگاه تهران برای شاگردانم کلاس فلسفه گذاشته بودم. اغلب افراد دیگری هم به جمع ما می پیوستند. این کلاس ها مختلط بود. در پایان یکی از جلسات، نسرین بصیری را دیدم. او مرا به "اتحاد ملی زنان" دعوت کرد. به نسرین گفتم که " اتحاد ملی زنان وابسته به سازمان فدائی است. من دلم نمی خواهد با برچسب خوردن به این یا آن جریان سیاسی، به کار مستقلی که می کنم لطمه وارد شود". نسرین گفت که او، شهره بدیعی و "..." (نام کس دیگری را هم ذکر کرد)، از بنیانگذاران "اتحاد ملی زنان" هستند و با سازمان فدائی همکاری نمی کنند. چون آنها جلسه ی خود را در خانه ی یکی از طرفداران فدائی برگزار کردند، طرفداران این سازمان به "اتحاد ملی" پیوستند. طرفداران سایر گروه ها، "اتحاد چپ"، "خط ۳" و همچنین افراد آزادیخواه و منفرد نیز در آن شرکت دارند . با توجه به وجود یک اقلیت غیرفدائی، فعالیتم را با "اتحاد ملی زنان" شروع کردم.

در "اتحاد ملی زنان" ، با جو آشفته و متشنجی روبرو شدم. طرفداران فدائی نسبت به افراد غیرفدائی با خشونت و تعصب رفتار می کردند. شیوه ی بحث کردن آنها غیرمنطقی بود. آنها تصور می کردند که هرچه افکار خود را خشن تر و بلندتر به زبان آورند، انقلابی تر رفتار کرده اند. در این جلسات، صدای آرام من تنها به گوش خودم می رسید. طرفداران متعصب، به افراد غیرفدائی به چشم دشمن نگاه می کردند. آنها را جاسوس این یا آن سازمان سیاسی می پنداشتند. درحالیکه دشمن واقعی، با استفاده از این اختلافات در حال برنامه ریزی برای سرکوب و خفه کردن همه با هم بود. مشکل اساسی در یک مسئله ی ساده خلاصه می شد. این زنان دشمن و دوست خود را

نشناخته بودند. زن ها تا زمانیکه به خودآگاهی زنانه نرسیده اند، به جای تقویت، به تخریب نیروی یکدیگر می پردازند و زمینه را برای سرکوب هرچه بیشتر خود آماده می کنند. متأسفانه بخش مهمی از انرژی من و افراد دموکرات "اتحاد ملی زنان" برای خنثی کردن برخوردهای ضددموکراتیک این زنان، بیهوده هدر رفت.

سازمان های زنان برنامه ی مشترکی برای بزرگداشت روز جهانی زن تدارک دیدند. "اتحاد ملی زنان" در این کار گروهی شرکت نکرد. من در این برنامه شرکت کردم. تعداد شرکت کنندگان قابل توجه بود. برنامه با موفقیت برگزار شد. طرفداران فدائی در برنامه ی جداگانه ای که "اتحاد ملی زنان" ترتیب داد، شرکت کردند. آنها از "رقیه دانشگری" برای سخنرانی در این جشن دعوت کردند. او نماینده ی سازمان فدائی در این برنامه بود. "رقیه دانشگری" در صحبت های خود، به عدم ضرورت تشکیلات زنان اشاره کرد! اعضای "اتحاد ملی زنان" ، بدون توجه به عمق صحبت های او، برایش هورا کشیده و دست زدند و با غرور و افتخار، سخنان او را تکرار کردند. در جسله ی عمومی "اتحاد"، من به این سخنان اعتراض کردم.

متأسفانه یکی از تراژدی های فرهنگی ما تشویق و ستایش مظلوم نمائی و شهیدپروری است. در آن دوره قهرمان ها، زندانیان سیاسی بودند و افرادی که رابطه ی سببی یا نسبی با شهید داشتند (مادر، پدر، برادر، خواهر، همسر و...). قدردانی از این افراد یک مسئله ی انسانی و بجاست. اما این کار، با بیش از حد بزرگ کردن و ایجاد توهم، کاملاً متفاوت است. متأسفانه این افراد، در همه ی زمینه ها وارد صحنه شدند و داد سخن دادند. برای مردم تکلیف تعیین کردند، بدون آنکه شعور و آگاهی آنها در مورد موضوع مورد بحث سنجیده شود و توانائی شان مورد سؤال قرار گیرد. توهم ایجاد شده، متأسفانه به واقعیت ذهنی این افراد تبدیل شد. لطمه های فراوانی از این طریق به پیشرفت نظریات مترقی وارد گردید. افراد صاحب نظر عملاً کنار گذاشته شدند.

در زمینه ی مسائل زنان نیز این اتفاق تکرار شد. من زنانی را دیده ام که از محبت های خواهرانه و حس همدردی زنان فمینیست استفاده کرده اند. به علت فرصت طلبی، برای پذیرفته شدن در فرهنگ مردسالار، فعالیت های زنان فمینیست را تخطئه کرده اند. زن متولد شدن، دلیل آگاهی و شعور زنانه نیست.

در "اتحاد ملی زنان" ، با کمیته ی کارمندی فعالیتم را شروع کردم. زنان کارمند به علت حضور در روابط اجتماعی، به حقوق برابر علاقه نشان می دادند. آنها با تبعیضات جنسی در محیط

کارشان آشنا بودند و به آن اعتراض می کردند. این زنان به بحث های سیاسی علاقه ی کمتری نشان می دادند؛ به خصوص بحث در مورد اقتصاد سیاسی برایشان کششی نداشت. آنها در رابطه با مسائل خودشان فعال بودند. ایده های جالبی ارائه می دادند. زنان کارمند، از محل کار مستقیماً به جلسات می آمدند. ظاهر مرتبی داشتند؛ آرایش می کردند و لباس های خوب می پوشیدند. شکل ظاهری آنها مورد تحقیر اکثریت اعضای "اتحاد ملی زنان" بود. زنان کارمند وابسته به سازمان فدائی، پس از تغییر لباس به جلسات می آمدند. افکار جلال آلاحمد، شریعتی و... در رابطه با زن غرب زده پذیرفته شده بود. معیار سنجش "زن" معیارهای سطحی همراه با ظاهربینی بود. گروه های مذهبی و غیرمذهبی در این سنجش هم عقیده بودند. کلیشه ای از زن خوب و زن سیاسی به وجود آمده بود که اکثر فعالین سیاسی آن را رعایت می کردند. این کلیشه عبارت بود از زنی که امیال و غرایز خود را سرکوب می کرد؛ برجستگی های بدن خود را زیر پوشش خشنی پنهان می نمود؛ به ظاهر خود توجه نمی کرد؛ زنی بدون جنسیت بود. این ظاهربینی به رشد عوام گرائی در جامعه ی ما کمک فراوانی کرد و تحت عنوان مبارزه با غرب زدگی، نقش مهمی در سرکوب زن و زنانگی بازی کرد و به آن جنبه ی رسمی داد.

در کمیته ی کارمندی، "ف" هدف حملات اعضاء و گرداننده ی جلسات بود. "ف" یکی از زنان طرفدار "خط ۳" بود. من و او در دانشکده ی حقوق همکلاس بودیم. در آن دوران لباس های آخرین مد می پوشید. کاملاً به خودش می رسید. برخورد او با مردان برخورد یک زن آزاد بود. یکی از اعضاء سازمان فدائی که او را از دانشکده ی حقوق می شناختم، عامل رفتار کینه توزانه نسبت به "ف" بود. این زن معیارهای سنتی و اخلاقی واپس گرایانه داشت. توجهی به فعالیت های سیاسی "ف" نداشت. "ف" بعد از انقلاب تغییر کرده بود و کاملاً در کلیشه ی "زن سیاسی" قرار می گرفت. لباس های خشن می پوشید. به ظاهر خود بی اعتناء بود. این تغییر ظاهری از افراط به تفریط، برای من حیرت آور بود. بعدها نمونه ی آن را در زنان بسیاری مشاهده کردم. "ف" در محیط کارش، در زمینه ی مسائل زنان فعال بود. زنان همکار خود را متشکل کرده بود. سواد سیاسی داشت. مسائل خصوصی او تنها به خودش مربوط می شد. از میان اعضاء غیرفدائی، "ف" شدیدترین حملات را متحمل شد.

مقابله با این رفتار، انرژی زیادی از من می گرفت. به طوریکه پس از هر جلسه، احساس بیماری شدیدی می کردم. این دوره، ناخوشایندترین مرحله ی فعالیت من در "اتحاد ملی زنان" است. نظیر این رفتار در سایر کمیته ها هم وجود داشت. این نوع برخورد، افراد غیرفدائی را به هم نزدیک کرد و فراکسیون غیرفدائی شکل گرفت.

من از ابتدای فعالیتم در "اتحاد ملی زنان" ، خواهان گشودن بحث در مورد کانون های دموکراتیک بودم. گرداننده ی جلسات هر بار پس از عنوان کردن این بحث، موضوع را به سوی مسائلی که در نشریه ی "کار" مطرح می شد هدایت می کرد. اعضاء شرکت کننده نمی دانستند یک نهاد دموکراتیک چیست و چرا در آن شرکت کرده و فعالیت می کنند؟ این مسئله، علت اصلی درگیری ها بود. آنها با تصور یکی بودن این تشکیلات با سازمان فدائی در آن شرکت می کردند. اعضای متعصب سازمان فدائی، بحث در مورد تشکل های دموکراتیک را بی مورد می دانستند و به چشم تحقیر به این بحث نگاه می کردند. در این دوره از فعالیت "اتحاد"، پرسشنامه ای به اعضاء داده شد. گرداننده ی جلسات، جمعبندی نظرخواهی را به جلسه آورد. نتیجه ی آن ناامیدکننده بود. اکثر اعضاء، درک درستی از مسئله ی زنان و فعالیت دموکراتیک نداشتند. پس از این نظرخواهی، رفتار گرداننده ی جلسات نسبت به من عوض شد. از آن به بعد، دوستانه و با احترام برخورد می کرد.

من از کمیته ی کارمندی به کمیته ی معلمان رفتم. تعداد شرکت کنندگان، کمتر از کمیته ی کارمندی بود. بیشتر اعضاء، عضو "کانون مستقل معلمان" بودند و اخبار و نشریه این دو تشکل را به یکدیگر منتقل می کردند.

در کمیته ی معلمان، نقش زن در کتاب های درسی (تبعیض جنسی در مورد تقسیم کار زنانه/ مردانه)، موانع تحصیل دختران در رشته های علمی، تبلیغ ادامه ی تحصیل دختران در رشته ی خانه داری، مشکلات آموزشی در نقاط مختلف شهر، فرهنگ انقلابی سوادآموزی در کوبا و... مطالعه و بررسی شد.

بحث سیاسی این کمیته با کمیته ی محلات و سوادآموزی مشترک بود. اعضاء آن بیشتر از کمیته ی کارمندی به بحث های سیاسی علاقه نشان می دادند. سایر شرکت کنندگان، اکثراً دختران دانشجو و دانش آموز بودند. آنها با تعصب و احساسات شدید در بحث ها شرکت می کردند. نظریات شان در چهارچوب نشریه ی "کار" قرار داشت. آنها می دانستند که من با سازمان فدائی همکاری نمی کنم. در موقع صحبت کردنم، با وجود شلوغی بیش از حد جلسات، ساکت می شدند. صدای آرام من به گوش همه می رسید. رفتارشان با من دوستانه و همراه با احترام بود. با تصور بهتر شدن شرایط، بحث کانون های دموکراتیک را دوباره مطرح کردم. آنها واکنش منفی نشان ندادند؛ اما بی تفاوت از آن گذشتند. ما افراد فراکسیون، اقلیت کوچکی در دل یک اکثریت بودیم. فشار شدیدی را بر روی خود احساس می کردیم، که به علت متفاوت بودن نظریات مان بود. احساس مشترک ما را به هم نزدیک کرد. در بیرون از "اتحاد"، با هم جلساتی گذاشتیم و در رابطه با مسائلی که در درون کمیته های مختلف می گذشت، با هم بحث و

گفتگو کردیم. تفاوت هایی را که بین مان وجود داشت به کناری گذاشتیم و بر اساس مسائلی که مورد توافق مان بود، شروع به حرکت کردیم. طرفداران فدائی هم دور از چشم ما جلساتی داشتند. به اصطلاح باندبازی می کردند. صحبت های آنها در جلسات، کاملاً شبیه یکدیگر بود.

در این زمان، شایعه ی پیوستن "اتحاد ملی زنان" به سازمان فدائی به گوشمان رسید. ما افراد فراکسیون در مورد باقی ماندن یا جدائی از "اتحاد" بین خودمان بحث کردیم و به این نتیجه رسیدیم که در "اتحاد" باقی بمانیم و استقلال آن را حفظ کنیم.

ما با نحوه ی کار دموکراتیک آشنا بودیم. از تجارب بین المللی در زمینه ی مطالعات زنان بهره گرفته بودیم. در کشور خودمان تا آنجا که توان مان اجازه می داد، در مورد مسائل مربوط به زنان فعالیت می کردیم. در جریان مشکلات آنها بودیم. همراه با تجربه ی عملی به مطالعه ی خود ادامه می دادیم. مهم ترین نقطه ی اشتراک ما نحوه ی برخوردمان بود. اهل خشونت نبودیم. به همین دلیل به ما برچسب "لیبرال" می زدند. این کلمه تا مدت ها بدترین فحش سیاسی محسوب می شد ! !

اعتراض بر علیه استبداد در همه ی اشکال آن، مسئله ی اساسی ما بود؛ اما در بیان اعتراض خود رفتار خشن و پرخاشگر را نمی پسندیدیم و قبول نداشتیم. اتکاء به تجارب علمی و عملی، ما را از تظاهر به این نوع رفتار مد روز بی نیاز کرده بود. ما رفتار طبیعی خودمان را داشتیم.

متأسفانه بخش مهمی از انرژی و وقت ما صرف خنثی کردن تنگ نظری و قدرت طلبی افرادی شد که اگر پشتوانه ی سازمان سیاسی را از آنها می گرفتی، دیگر چیزی نداشتند که به جمع عرضه کنند. مشابه این نوع رفتار در اکثر سازمان های سیاسی وجود داشت. من تبلور آن را در "کانون مستقل معلمان" به وضوح می دیدم. اعضای دو سازمان "پیکار" و "فدائی" بر سر "قدرت" با یکدیگر مبارزه می کردند، به طوریکه این درگیری ها مسائل اصلی را تحت شعاع قرار داده و جّو ناسالمی به وجود آورده بود.

فعالیت اصلی من در زمینه ی مسئله ی زنان عملاً در خارج از "اتحاد ملی زنان" صورت می گرفت. روز جهانی زن را به طور مستقل با شاگردانم جشن گرفتم. این دختران به ابتکار خود، بدون توجه به نظر این یا آن سازمان سیاسی، کارهای جالبی ارائه دادند و توجه دیگران را به مسائل زنان جلب کردند. من در کلاس های درسم، تجربه ی جدیدی را به مرحله ی اجراء درآوردم. شاگردان را به گروه های مختلف تقسیم کردم. در هر گروه یک مذهبی، یک سلطنت طلب، یک طرفدار چپ و یک بی طرف را در کنار هم قرار دادم. از آنها خواستم به انتخاب خود، درباره ی یک مسئله ی اجتماعی تحقیق کنند. دختران در مورد طلاق، ازدواج، فحشاء، اعتیاد (جوانان، زنان، مردان)، نقش زن در اسلام، نقش زن در سوسیالیسم به تحقیق پرداختند. در حین انجام

کار تحقیقی، گروه گرائی را کنار گذاشتند و با یکدیگر همکاری کردند. نتیجه ی تحقیقات به کلاس ارائه شد. دختران دانش آموز با باز شدن روزنه ای برای تنفس، با اعتماد به نفسی که در خود یافتند، خلاقیت شان را به کار بردند و کارهای تحقیقی جالبی انجام دادند.

من از این تجربه در "اتحاد ملی زنان" استفاده کردم. در مقابل نظر اعضائی که معتقد بودند کار دموکراتیک در بین زنان فایده ای ندارد، نتیجه تجربه ی خودم را در میان گذاشتم. اعضاء پیشنهاد کردند کارهای تحقیقی شاگران در نشریه ی "اتحاد" چاپ شود. دختران از این مسئله بسیار خوشحال شدند و استقبال کردند. متأسفانه یکی از مسئولین نشریه بدون توجه به موقعیت حساس من، روی جلد همان شماره، عکس چهار شهید فدائی (توماج، مختوم و...) را چاپ کرد. این عمل شایعه ی وابستگی "اتحاد ملی زنان" به سازمان فدائی را تقویت کرد. شاگردانم شدیداً به من اعتراض کردند. یکی از آنها به نام "هما" که پاسدار بود مرا به مرگ تهدید کرد. من خود را در شرایط نامساعدی یافتم که تنها نتیجه ی تابعیت و دنباله روی مسئول نشریه بود. عمل او که برای خوش خدمتی صورت گرفت، فعالیت دموکراتیک مرا در محل کارم به خطر انداخت. من به این اقدام خودسرانه اعتراض کردم. اما صدمه وارد شده بود و نمی شد آن را ترمیم کرد.

من بار دیگر بحث در مورد کانون های دموکراتیک را مطرح کردم و خواستار بحث در مورد تفاوت آن با یک سازمان سیاسی با ایدئولوژی خاص شدم. در این مرحله، آن بخشی از طرفداران سازمان فدائی که با فعالیت دموکراتیک آشنا بودند و تجربه ی کنفدراسیون دانشجوئی را داشتند نیز با مشکلاتی در میان هم فکران خود مواجه شدند. آنها نیز مانند افراد فراکسیون، زهر بیسوادی و ندانم کاری های افراد متعصب را کم و بیش چشیدند. این مسئله ضرورت باز شدن بحث در مورد کانون های دموکراتیک را فراهم کرد. من از ابتدای فعالیتم در "کانون مستقل معلمان" و "اتحاد ملی زنان"، مطالعه ی خود را در این زمینه شروع کرده بودم. در جلسات جبهه ی دموکراتیک ملی، به طور نامنظم شرکت می کردم. مشکلات در همه ی این سازمان ها مشترک بود.

این بحث در "کانون مستقل معلمان"، مدتی بعد از "اتحاد" شروع شد. درگیری های شدید سازمان "فدائی" و "پیکار"، مانع پیشرفت این بحث می شد. به نظر من بحث ها در سطح پائین تری ارائه می شد. در "اتحاد" انعطاف بیشتری برای شنیدن نظریات متفاوت به وجود آمده بود. این بحث از زوایای مختلف بررسی شد. شناخت از دموکراسی کمک بزرگی به زنان سیاسی بود که هویت خود را تنها در چهارچوب سازمان سیاسی می یافتند. این بحث ها کلیشه ی "زن سیاسی"، "زن فاقد جنسیت" و "تابع" را مورد سؤال قرار می داد. زن ها متوجه می شدند که برای فعالیت در سازمان خود احتیاج به قیم های گوناگون در اشکال سازمانی و فردی ندارند.

نیاز زنان به همبستگی در میان خودشان است. این بحث، به درک مشترک از فعالیت در سازمان مستقل زنان کمک اساسی کرد. باز شدن این بحث افراد فراکسیون و طرفداران فدائی را که با بینش دموکراتیک آشنائی داشتند به هم نزدیک کرد. جمعبندی بحث کانون های دموکراتیک، توسط "اتحاد ملی زنان" در جلسه ی کانون نویسندگان ارائه شد. در پایان جلسه، حزب اللهی ها به کانون نویسندگان حمله کردند؛ چند نفری دستگیر و سپس آزاد شدند.

از مهم ترین بحث های سیاسی که در "اتحاد ملی زنان" صورت گرفت، بحث بر سر ماهیت حکومت بود. عده ای از طرفداران سازمان فدائی از حاکمیت دفاع می کردند و آن را خلقی می دانستند. آنها سعی می کردند جلو فعالیت سایرین را در رابطه با مسائل زنان بگیرند. هر اعتراضی را که بر ضد عملکرد حاکمیت بود، به عنوان ریختن آب به آسیاب امپریالیسم تفسیر می کردند. آنها در پیشبرد اهداف ما عملاً اخلال می کردند. باز شدن این بحث به ارتقاء سیاسی اعضاء شرکت کننده کمک بزرگی کرد. اعضاء فراکسیون و آن بخش از طرفداران فدائی که حاکمیت را ضدخلقی می دانستند، در یک صف قرار گرفتند. کسانیکه مردد بودند با توجه به نظریات موافق و مخالف موضع خود را انتخاب کردند. این بحث در کانون مستقل معلمان هم مطرح شد. اما درگیری های سازمانی جوّ ناسالمی به وجود آورده بود و فرصت بحث سالم و خلاق را از شرکت کنندگان می گرفت. گروه هائی که در اقلیت قرار داشتند، فشار شدیدی را بر روی خود احساس می کردند. بحث به کندی پیش می رفت. اختلافات درون سازمان فدائی به اوج خود رسید. همه ی ما می دانستیم که با این شرایط نمی توانیم در کنار هم کار کنیم.

طرفداران سازمان "فدائی" ("اقلیت")، "راه کارگر" و فراکسیون "جناح چپ"، جلساتی با هم گذاشتیم و در مورد آینده ی "اتحاد"، بحث و گفت و گو کردیم. در مورد سازماندهی جدید کمیته ها، شورای مرکزی، هیئت اجرائی به جمع بندی رسیدیم.

با اعلام حجاب اجباری، اختلاف در "اتحاد" به اوج خود رسید. آن بخش از طرفداران فدائی که حاکمیت را خلقی می دانستند، از حجاب اجباری دفاع کردند. این زنان که خود را طرفدار سوسیالیسم می دانستند، هم صدا با استبداد پدرسالار، زن را "ناموس جمعی" پنداشتند. آنها نیز حرکات طبیعی اعضای بدن زن را تحریک آمیز دانستند و از قوانین قبیله ای حمایت کردند. آنها از اجبار زن به رعایت پوشش تعیین شده به وسیله ی مردان حمایت کردند. این گروه عملاً با افراد لومپن و بی فرهنگ جامعه به مخرج مشترکی رسیدند. فرهنگ لومپنی، رشد سرطانی خود را آغاز کرد. بازتاب آن در شعارهای نوشته شده بر در و دیوار شهر، از چشم هیچ شهروند ایرانی پنهان نماند.

در آن لحظه ی تاریخی اگر در "اتحاد ملی زنان" وحدت و همبستگی وجود داشت، می شد با

حرکت درست و مطرح کردن مهم ترین مسئله ی اجتماعی، یعنی "زنان"، آن را به جنبش وسیعی تبدیل کرد. این بار نیز من و سایر اعضاء "اتحاد ملی زنان" بنا بر تشخیص خود به طور فردی در تظاهرات خودبخودی زنان شرکت کردیم.

اکثر سازمان های سیاسی مسئله ی زنان را "مسئله" !! نمی دانستند. آنها تظاهرات زنان را با برچسب های متداول "جنسی"!! انحرافی می دانستند. برچسب های "طاغوتی"، "سلطنت طلب" و "آنچنانی" رایج بود. بدین ترتیب این حرکت را بی اهمیت تلقی کردند. در واقع ارزیابی آنها با ارزیابی افراد لومپن جامعه ی ایران در یک سطح قرار گرفت. با این تفاوت که این افراد نظر خود را عریان می گفتند و آن را زیر پوشش کلمات زیبا ارائه نمی دادند. عواقب این عوام گرائی را همه با هم چشیدیم.

در "کانون مستقل معلمان"، زنان عضو سازمان های سیاسی به مسئله ی حجاب اجباری توجهی نکردند. اغلب تصور می کردند که با رعایت حجاب می توانند به فعالیت سیاسی خود ادامه دهند. در حالیکه زنان فرهنگی که با گروهی همکاری نداشتند، نسبت به حجاب اجباری و تبعیض جنسی اعتراض داشتند. "اتحاد ملی زنان" و "کانون مستقل معلمان" نتوانستند از نیروی آنها استفاده کنند و این فرصت تاریخی را از دست دادند.

بحران در "اتحاد ملی زنان" به اوج خود رسید. طرفداران "فدائی" ("اکثریت") انشعاب کردند. با بیرون رفتن این گروه، اتحاد ملی زنان با تشکیلات جدید شروع به کار کرد. موج تازه ای در "اتحاد" به وجود آمد. اعضاء سعی می کردند بیشتر یاد بگیرند و بهتر به حرف یکدیگر گوش دهند. درگیری های گذشته به حداقل رسید. ما برای بهتر شدن حرکت مان در جستجوی یافتن راه های تازه بودیم. "اتحاد ملی زنان" ، به سوی دموکراسی درونی و پرداختن بیشتر به مسئله ی زنان پیش می رفت.

در "کانون مستقل معلمان"، انتخابات آغاز شد. من به عنوان یکی از اعضای هیئت اجرائی انتخاب شدم. با وجود گروه گرائی شدید در کانون و با توجه به این مسئله که من خود را چپ مستقل می دانستم، این انتخاب تعجب آور بود. با قبول این مسئولیت مجبور شدم وقت بیشتری را به کانون اختصاص دهم. فرصت بیشتری پیدا کردم که مسئله ی زنان را در کمیته های مختلف کانون و کمتیه ی اجرائی آن مطرح کنم. زن های عضو کانون رغبت چندانی به طرح مسائلی که مربوط به جنسیت خودشان می شد نشان نمی دادند. من پذیرفته بودم که در این زمینه بیشتر کار کنم.

"اتحاد" وارد مرحله ی جدیدی از فعالیت خود شد. اکثر افراد فراکسیون در شورای مرکزی انتخاب شدند. شایستگی های اعضا تا حدودی در نظر گرفته شد. تصمیم گیری ها ابتدا در

شورای مرکزی مطرح می شد و از آنجا به کمیته های مختلف منتقل می گردید. بدین ترتیب همه ی اعضای "اتحاد" در جریان تصمیم گیری ها قرار می گرفتند.

شورای مرکزی، وظیفه ی تصویب برنامه و خط مشی کلی "اتحاد" را بر عهده داشت. در رأس این تشکیلات، هیئت اجرائی قرار داشت که تعداد اعضای آن چهار نفر بود. نسرین بصیری نماینده ی فراکسیون در هیئت اجرائی بود. بقیه از اعضای سازمان فدائی بودند. شرکت اکثریت اعضای فراکسیون در شورای مرکزی، آنها را در تصمیم گیری ها ی اصلی سهیم می کرد. نظر فراکسیون مبنی بر اینکه: "جریان اقلیت در یک سازمان دموکراتیک علاوه بر حق ابراز نظر و بحث در جلسات سیاسی، می تواند نظرات خود را در جزوات بیرونی و درونی انتشار دهد"، در هیئت اجرائی مطرح شد و به تصویب رسید. تصویب این نظر قدم بزرگی به سوی دموکراسی بود و با در نظر گرفتن جوّ عمومی در آن دوره، بینش مترقی اعضای "اتحاد ملی زنان" را نشان می داد. در آن تاریخ ما به جای پنهان کردن تفاوت هایمان، بیان آن را به صورت کتبی و شفاهی در میان خودمان و در بیرون از تشکیلات پذیرفتیم. این عمل قدم بزرگی در مبارزه با پنهان کاری و خودسانسوری بود. در این مرحله از فعالیت، اعضای "اتحاد ملی زنان" فرصت انتخاب و تجربه را برای خود به وجود آوردند. بحث های مربوط به زنان بیشتر مطرح می شد. تا آنجا که حافظه ام یاری می دهد، یکی از مسائلی که مورد بحث قرار گرفت این بود: "آیا شرایط جسمانی زن وضعیت او را تعیین می کند؟". این بحث در پاسخ به انواع و اقسام نوشته های مذهبی بود که زن را موجود ضعیف معرفی می کرد. کتاب های "چهره ی عریان زن عرب" نوشته ی نوال السعداوی در رابطه با ختنه ی زنان، "جان شیفته"، "بگذار سخن بگویم" و... را هم خواندیم.

در این مرحله، احساس همکاری و همیاری خواهرانه بین ما بسیار قوی بود. سلسله مراتب طبقاتی و موقعیت مالی و حرفه ای در روابط مان بی تأثیر بود. همدیگر را به نام کوچک می شناختیم. همین برایمان کافی بود. اکثر ما در چهارچوب "چپ" قرار داشتیم. فداکاری و گذشت برایمان یک اصل پذیرفته شده بود. افراد قدرت طلب هم وجود داشتند و گاهی درگیری هایی به وجود می آوردند. اما ما به مسائل جنبی چندان توجهی نداشتیم. پیشرفت اهداف مان در درجه ی اول اهمیت قرار داشت. متأسفانه گذشت ما در بعضی از اعضاء توهم ایجاد کرد و پشتوانه ی سازمان سیاسی در تقویت این توهم نقش مهمی داشت.

یکی از اعضای هیئت اجرائی، بحث حذف کمیته ی معلمان را مطرح کرد. او معتقد بود که "کانون مستقل معلمان" به مسائل صنفی معلمان جواب می دهد. حضور آنها در کانون کافیست. من با این پیشنهاد مخالفت کردم. اکثر اعضای این کمیته از افراد فراکسیون بودند. کمیته خودمختار عمل می کرد. اعضاء می توانستند مسائل زنان را در کانون مطرح کنند. تجربه ی من

نشان می‌داد که زنان چپ فعال در "کانون مستقل معلمان" با برخوردهای شوونیستی مردهای عضو کنار می‌آمدند. حساس کردن آنها به دلیل نقش مهم اجتماعی‌ی که به عهده داشتند، اهمیت داشت. سایر اعضای کمیته نیز با نظر من موافق بودند. قرار شد کمیته‌ی معلمان باقی بماند.

در بیرون از "کانون مستقل معلمان"، تعداد زنان فرهنگی که نسبت به مسائل خودشان به عنوان زن حساس بودند، قابل توجه بود. اما چپ‌روی افراد سیاسی، این زنان را از کانون فراری داد. به همان دلیل در "اتحاد ملی زنان" نیز حاضر به شرکت نبودند. اما نشریات این دو نهاد دموکراتیک را از ما دریافت می‌کردند.

زندگی ما در آن دوران، در فعالیت سیاسی خلاصه می‌شد. چه مادی و چه معنوی برایش مایه می‌گذاشتیم. زندگی فردی تحت‌الشعاع زندگی اجتماعی قرار داشت و کم‌رنگ بود. اغلب با خودم فکر می‌کردم مسائلی که در رابطه با زنان مطرح می‌شود کلی است. در شرایط اجتماعی آن دوره، به عنوان یک زن مدرن احساس خفگی شدید می‌کردم. افکار واپس‌گرا، فضائی برای تنفس باقی نگذاشته بود. احساس می‌کردم مسائلی هست که دوست دارم راجع به آنها صحبت کنم. پس از انشعاب، تماس من با اعضای "اتحاد ملی زنان" بیشتر شد. در گفتگوهای بین خودمان متوجه شدم که آنها نیز این خفقان را احساس می‌کنند. آنها نیز در مقابل فرهنگ مردسالار، چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور ایستاده‌اند. تجارب تلخ‌مان بسیار شبیه بود. آنها نیز مرزهای ممنوع را شکسته بودند. علاوه بر آن، تجارب فردی‌مان متفاوت بود و شنیدن و دانستن آن خود تجربه‌ای بود.

همه‌ی ما، از سویی با واپس‌گرایان درگیری داشتیم و از سوی دیگر، با طرفداران سوسیالیسم، که خود نیز در آن طیف قرار داشتیم. برخوردهای تنگ‌نظرانه و کارشکنی زنانی که به فرهنگ مردسالار تمکین می‌کردند، فضا را برای ما به شدت تنگ کرده بود. در فرصتی که پیش آمد، ما از خودمان و تجارب‌مان با هم صحبت کردیم. این گفتگوها شرایط را کمی قابل تحمل کرد. ما زنانی قوی و با اراده بودیم که علیرغم درگیری با مردان زن‌ستیز و هم‌جنسان دنباله‌رو فرهنگ مردسالار، میدان مبارزه را خالی نکردیم. با آگاهی زنانه که روزبروز بر آن می‌افزودیم، در زمینه‌ی مسائل خودمان تجربه کسب می‌کردیم و این تجربه اندوزی تا به امروز ادامه دارد.

در کمیته‌ی معلمان علاوه بر مسائل صنفی در مورد مسائلی که دختران دانش‌آموز برایمان تعریف می‌کردند، صحبت می‌کردیم؛ مسائلی مانند ازدواج اجباری، فقر شدید، خشونت در خانواده، تجاوز جنسی افراد نزدیک خانواده (پدر، برادر) و... اما برای حل این مسائل کاری از دست‌مان برنمی‌آمد و تنها در سطح طرح مشکل باقی می‌ماند.

با "انقلاب اداری"، سی هزار فرهنگی از کار کنار گذاشته شدند. بیشتر اعضاء "کانون مستقل" و کمیته ی معلمان کار خود را از دست دادند. ارتباط ما با دانش‌آموزان و محل کار عملاً قطع شد.

بیکار شدن، فرصت مطالعه و کار تئوریک را بیشتر کرد. اعضایی که زمینه های فکری مشترکی داشتند، مسئله ی ایجاد تغییرات در "اتحاد ملی زنان" را مطرح کردند. همگی در مورد رشد تشکیلات مطالعه کردیم و نظریات خود را در جلسه ای با هم در میان گذاشتیم. در مورد تغییرات در سازماندهی، ضرورت ایجاد کمیته های جدید، تجدیدنظر در فعالیت های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، رشد فرهنگی اعضا و تربیت کادرهای زنان بحث و گفتگو کردیم و تقسیم کار صورت گرفت.

ما خود را برای فعالیت در مرحله ی جدیدی آماده می کردیم که با حمله ی ۳۰ خرداد و سرکوب گروه های سیاسی روبرو شدیم. فعالیت خود را زیرزمینی کردیم. کانون های دموکراتیک جلسه ی مشترکی برپا کردند. در اولین جلسه، کسانی از سوی "کانون نویسندگان"، "کانون مستقل معلمان"، "اتحاد ملی زنان" و "کانون استادان" شرکت کردند. در این جلسه تصمیم گرفتیم برنامه ی مشترکی منتشر کنیم. نماینده ی "کانون نویسندگان" در جلسات بعد شرکت نکرد. تهیه ی این خبرنامه عملاً به وسیله ی "اتحاد ملی زنان" ، "کانون استادان" و "کانون مستقل معلمان" انجام گرفت. من علاوه بر نمایندگی "کانون مستقل معلمان"، عضو شورای مرکزی "اتحاد ملی زنان" هم بودم و اخبار مربوط به زنان در این خبرنامه بیشتر مطرح می شد. ده شماره از این خبرنامه انتشار یافت. به دلیل خفقان شدید، برقراری تماس بین ما مشکل بود. به علت دستگیری های خیابانی، با دلیل و بی دلیل، نمی توانستیم رابطه ی خود را با فردی که از طرف "کانون استادان" می‌آمد توجیه کنیم. علاوه بر آن، گرفتن اخبار و پخش خبرنامه نیز با مشکلاتی روبرو شده بود. سرانجام، از ادامه ی انتشار آن منصرف شدیم. مهاجرت اجباری تنها راهی بود که در مقابل ما قرار داشت.

من به بلژیک رفتم. در بروکسل، "کانون حمایت از پناهندگان سیاسی" و "انجمن زنان ترقی‌خواه ایرانی" را به وجود آوردم. در مورد مسائل زنان ایرانی با چند نشریه بلژیکی مصاحبه کردم.

در جشن ۸ مارس ۱۹۸۴، که توسط سازمان های مختلف زنان بلژیکی برگزار شد، دعوت شدم؛ همراه با زنان ال سالوادور، آفریقای جنوبی، زنان کارگر معادن انگلیس. فرصت پیدا کردم که در مورد مسائل زنان ایرانی صحبت کنم. در این جلسه طرفداران گروه های سیاسی با وجود اطلاع از برگزاری آن شرکت نکردند. سازمان ها و افراد مترقی اروپائی و مهاجرین سایر کشورها

نسبت به شرایط زنان ایران توجه نشان دادند. چند سازمان در همان جلسه اعلام همکاری کردند.

تا زمانی که در بلژیک بودم از کمک های آنها در زمینه ی مشکلات و مسائل مختلفی که زنان مهاجر با آن روبرو بودند، استفاده کردم. در حالیکه سازمان ها و گروه های ایرانی با کارشکنی و مخالفت، در پیشرفت فعالیتم مانع ایجاد می کردند و حتی تا برخوردهای لومپنی پیش رفتند. من خود را در رابطه با ایرانی ها تنها می دیدم؛ در حالیکه از تشویق و پشتیبانی گروه های خارجی برخوردار بودم. احساس می کردم باید از صفر شروع کنم. همان فرهنگ زن ستیز، از ایران به اروپا منتقل شده بود.

در برنامه ی زنان کشورهای جهان سوم شرکت کردم. عده ای را از قبل می شناختم. با بعضی ها در جریان بزرگداشت روز جهانی زن آشنا شده بودم. برقرار کردن ارتباط با آنها ساده بود. در جلسات زنان شیلی، مراکش، الجزایر، تونس، کلمبیا، ال سالوادور، صحرا و ترکیه شرکت کردم. این جلسات برایم بسیار مفید بود. در ذهنم، به مقایسه ی فعالیت خودم در "اتحاد ملی زنان" و فعالیت های آنها در کشورهای شان پرداختم. به این نتیجه رسیدم که ما در "اتحاد ملی زنان" به برداشت های درستی رسیده بودیم و کار مشترک، ما را رشد داده بود. آخرین برنامه ریزی مان درست و پیشرفته بود.

با فعالین "اتحاد ملی زنان" در اروپا تماس گرفتم. به آنها پیشنهاد کردم که به فعالیت هایمان در مهاجرت، با نام "اتحاد ملی زنان" ، ادامه دهیم. به جای خرده کاری در کشورهای مختلف، کار مشترک انجام دهیم. دوباره تقسیم کار کنیم. با ادامه ی کار تحقیقی و فعالیت عملی، نشریه "اتحاد" را پر بار منتشر کنیم. زمینه ی فکری مشترک باعث شده بود که همگی، بدون تماس با یکدیگر، در زمینه ی مهاجرین و زنان فعالیت کنیم. یکی از اعضای هیئت اجرائی مخالف بود و تعدادی دیگر از اعضای شورای مرکزی و اجرائی موافقت کردند. اما آنها هم در ملاقات های بعدی از این پیشنهاد استقبال چندانی نکردند.

به این نتیجه رسیدم که ما در یک مقطع تاریخی با هم همکاری داشته ایم. مهاجرت و تغییر شرایط ما را با مسائل جدید روبرو کرده است. بهتر است این تغییر را بپذیریم. من به راه خود، جداگانه ادامه دادم.

اکتبر ۱۹۹۷

آیا باید؟

عاطفه گرگین

عاطفه گرگین، متولد ۱۳۲۵؛ شاعر و روزنامه‌نگار؛ کار مطبوعاتی خود را از دهه‌ی ۴۰ با روزنامه‌ی اطلاعات شروع کرد؛ نشریات مستقلی چون "کتاب نمونه"، "جُنگ سحر" و "کتاب پویا" را با همکاری دیگر روشنفکران و هنرمندان چاپ نمود؛ در آغاز انقلاب، نشریه‌ی "فصلی در گلسرخ" را منتشر کرد؛ در مدت فعالیت "اتحاد ملی زنان"، دورادور با آن ارتباط داشت؛ از سال ۱۹۸۳ در فرانسه زندگی می‌کند؛ عضو "کانون نویسندگان" (در تبعید) است. از او مقالات زیادی در خارج از کشور به چاپ رسیده و نیز چندین مجموعه‌ی شعر که آخرین آنها "معاشرت آبها" است. آنچه در دست تهیه دارد، کتاب شعری‌ست به نام "مرا به خود آغشته کن" و نیز شماره‌ی ۱۴ دوره‌ی جدید نشریه‌ی "فصلی در گلسرخ".

دوستان "نشر نقطه" از من خواسته اند خاطره ای از "اتحاد ملی زنان" برای این نشریه بنویسم.

بازنگری ۱۸ سال گذشته، پرتاب شدن در خاطره ای بدون یادداشت است. و شاید در این پرتاب چیزهائی، یا گفتنی هائی، البته نه چندان مهم، به فراموشی رفته باشد.

"اتحاد ملی زنان" به نظر من، منی که از دور ناظر آن بودم، تشکیل شده بود از بر و بچه های چپِ از خارج کشور بازگشته و چپ های داخل کشوری. این اصطلاح آن دوره ها بود: "خارج کشوری ها" و "داخل کشوری ها".

آنان "اتحاد ملی زنان" را تشکیل داده بودند تا شاید به باور خود بتوانند گرهی از گره های

پیچ در پیچ را نه تنها از پای و دست، بل از تفکر و هستی زنان بگشایند. اما افرادی به چنین تصمیم مهمی اقدام نموده بودند که خودشان در گره های دیگری گرفتار بودند؛ گرفتار سازمان ها و احزاب خود، گرفتار رهائی طبقه ی کارگر، گرفتار خط های کتاب هائی که خوانده بودند و آموخته بودند. برابری زنان و مردان تنها از طریق انقلاب اجتماعی تحقق می یابد. و هدف شان برانگیختن زنان طبقه ی تهی دست، خصوصاً زنان کارگر به انقلاب در انقلاب دیگری بود.

به یاد دارم روزی در یکی از جلسه های "اتحاد ملی زنان" شرکت داشتم. دستور جلسه چنین عنوانی داشت: "آیا باید زنان خرده بورژوا را در "اتحاد ملی زنان" راه داد و یا نه؟". و بعد از چندین ساعت بحث و گفتگو، به این نتیجه رسیدند که نباید. آنان می پنداشتند زنان کارمند هیچ گرفتاری ندارند و نیازی به بسیج زنان خرده بورژوا نیست.

من آن روز به درستی دریافتم که این دوستان به کلمات بیشتر از واقعیت ها باور دارند و به همین دلیل روشن است که امکان گشایش بندهای بسته شده از تفکر خود را ندارند. آنان اگر مستقل می بودند، و مستقل می اندیشیدند و سازمان مردان شان "پیشگام" راه بر و رهبر اندیشه و عمل آنان نبود، آن همه به چپ نمی چرخیدند که ترمز رها کنند و راست شگفت انگیزی از آب درآیند.

"اتحاد ملی"، "پیشگام" زنان، با راست و چپ شدن سازمان های مادر اختیار از دست داده و مانند بسیار دیگر از نهادهای نوپا و وابسته به اعماق دره فروافتاد.

آنان در آن روزهای داغ انقلاب، به حتم به مسئله ی زنان نه می اندیشیدند و نه باور داشتند. باورشان به مسئله ی انقلاب و حزب طبقه ی کارگر بود و با شکل دادن به "اتحاد ملی زنان" می خواستند نقبی به "راه" زنند.

به اندیشه ی این قلم، "اتحاد ملی زنان" به دلیل وابستگی به سازمان های سیاسی از هم پاشید. نه "اتحاد ملی زنان" و نه این قلم در آن روزها نمی دانستیم که فمینیسم یک مکتب مطرح و یک جنبش اجتماعی، انسانی، فرهنگی و سیاسی است، با یک گذشته ی مبارزاتی سیصد ساله. این جنبش در انقلاب های نیمه ی قرن نوزدهم، نقشی تعیین کننده داشته و از اوایل قرن بیستم، در بسیاری از کشورهای پیرامونی شکل گرفته و از اواخر سال های ۱۹۶۰ تا به امروز، به رشد فلسفی و سیاسی رسیده است. این رشد فلسفی و سیاسی اکنون با تلاش های بی وقفه ی فمینیست های اصولی، نه به عنوان یک بازی سیاسی روزمره، بلکه به مثابه ی تفکری از علوم انسانی اجتماعی، به عنوان مطالعات زنان در بیشتر دانشگاه های دنیا تدریس می شود.

به هر رو. بیاد می آورم یک سرِشبِ نه چندان گرم و نه چندان سرد ـ فکر می کنم آغاز زمستان

بود. تازه خیابان های ایران از جمعیت های غیرقابل شمارش خالی شده بودند. آغاز زمستان ۱۳۵۸؛ آن سال پر جنب و جوش را می گویم. به دعوت "اتحاد ملی زنان" برای ایراد یک سخنرانی به رشت رفته بودم. آن شب وقتی پای به دانشگاه گیلان گذاشتم، با انبوه غیرقابل باور جمعیت روبرو شدم. مردم گیلان زیر باران موج می‌زدند. باران بی امان می بارید. آن باران مشهور گیلان را می گویم. مردم آمده بودند بشنوند؛ من رفته بودم بگویم. آن گرامیان که زیر چتر یکدیگر از باران امان می‌جستند، آمده بودند چه بشنوند؟ شاید باور داشتند که وقتی زنی نه چندان کم شهرت به دعوت "اتحادی" زنانه دعوت به سخنرانی می شود، حتماً سخنرانی در مورد زنان خواهد بود. اما آن شب و شب های دیگر از همه چیز سخن رفت جز از زنان و مسائل مربوط به آنان.

برای یاری حافظه ام، از یکی از مسئولین "اتحاد ملی زنان" و مهماندارم در آن شب های گیلان، یاری خواستم. برایم نوشت:

"قرار بود که تو سخنرانی کنی و فیلم دفاعیات گلسرخی و دانشیان را نشان دهیم و بعد در مورد ضرورت این سازمان مستقل زنان و اعلام موجودیت "اتحاد ملی زنان" صحبت کنیم. تو به اتفاق چند تن از دوستان قدیمی من... به رشت آمدید. هنگامی که هنوز در خانه بودم، چند تن از دوستان به دیدارت آمدند... تعداد شرکت کنندگان در برنامه به قدری زیاد بود که به ناگزیر اعلام کردیم برنامه را برای دو شب بعد هم ادامه خواهیم داد. علت این امر هم این بود که افراد از در و پنجره و سقف آویزان بودند. به هرحال، بعد از آنکه جمعیت اضافه سالن را ترک کرد، ما برنامه را شروع کردیم و تو سخنرانی کردی. ولی سخنرانیت بیشتر جنبه ی افشاگری عمومی داشت و در رابطه با مسئله ی زنان نبود. در هر حال، سخنرانیت در دو شب تکرار شد و شب سوم نوار آن را (به علت بازگشت تو به تهران) پخش کردیم و سالن همچنان پر از جمعیت بود". و اضافه می کند: "این از آن برنامه هایی بود که بسیاری از آدم ها را از انزلی و شهرهای دیگر، لنگرود و رودسر، به رشت آورده بود. در هرحال برنامه ی بسیار موفقی بود. اما متأسفانه در مورد جزئیات سخنرانیت چیزی به خاطر ندارم و از این بابت متأسفم".

اما من خوب بیاد دارم. وقتی پشت میکروفون قرار گرفتم، جمعیت انبوه با شعار "گل پرپر ایران، گلسرخی" به استقبالم آمدند و من نیز به سخنرانی در مورد حقوق بشر و آزادی پرداختم و حقوق زنان را جزئی از حقوق بشر بررسی نمودم و گفتم تکیه به حقوق انسان ها، تکیه به حقوق بشر است و تکیه به حقوق بشر تکیه به حقوق زنان است. حقوق زنان چیزی فراتر از حقوق بشر نیست.

***

بعد از برگزاری برنامه ی "اتحاد ملی زنان" در رشت، مسئله ی تظاهرات زنان به خاطر حجاب اجباری روی داد. شعار " یا روسری، یا توسری" از طرف حزب الله به خیابان ها آمد و زنان وادار به تظاهرات علیه حجاب اجباری شدند. تفاوت جنسی در خیابان ها فریاد کشیده شد و زنان مصمم به دفاع از آزادی اولیه ی خود شدند. و در برابر شعار "یا روسری، یا توسری" شعار "نه روسری نه توسری، آزادی، آزادی" را مطرح نمودند. اما ما با تعجب دیدیم که همین "اتحاد ملی زنان" به جای ایستادگی و پشتیبانی از آزادی پوشش و تظاهرات زنان علیه حجاب اجباری، بنا به دستور "پیشگام" فدائی با عجله دختران و زنان عضو و هوادار خود را به حجاب لازم دعوت نمود و خود "اتحاد ملی زنان" با حجاب شد و به خیابان ها آمد تا در تظاهرات زنان شرکت کند و با دادن روسری به آنان و با دادن دستمال برای پاک نمودن رژ لب و... خانم های تظاهرکننده را به آرامش در برابر توسری "دعوت" نمود.

ژانویه ۱۹۹۸

"اتحاد ملی زنان" پشتوانه‌ی آینده

اعظم نورالله خانی

اعظم نورالله‌خانی متولد ۱۳۳۹ در تهران، در هنگام فعالیت در "اتحاد ملی زنان" دانشجوی رشته‌ی فیزیك دانشگاه متحدین (الزهرای کنونی) بود. عضو کمیته‌ی کارگری "اتحاد" و عضو شورای مرکزی آن بود. در سال‌های اخیر، در ایران به کار ترجمه اشتغال داشت. از حدود دو سال و نیم پیش در آلمان به سر می‌برد و در شهر فرانکفورت عضو گروه "جمعی از زنان فرانکفورت" است و نیز از همکاران مجله‌ی "زن در مبارزه" و عضو "کانون نویسندگان ایران (در تبعید)".

مسئول تشکیلاتی ام آدرس "اتحاد ملی زنان" را به من داد و گفت: "یک سازمان زنان است. می توانی در حین فعالیت در آنجا، تجربه‌ی خوبی کسب کنی". پرسیدم: "سازمان زنان؟ سازمان زنان برای چه؟ چه هدفی دارند؟ برنامه شان چیست؟".

اواخر سال ۵۸ بود و من ۱۸ ساله و دانشجوی دانشگاه بودم. تازه درباره‌ی "ستم جنسی مضاعف" در نظام سرمایه داری چیزهایی شنیده بودم: "زنان علاوه بر آن که توسط سرمایه داری استثمار می شوند، در خانواده و اجتماع نیز تحت ستم مردان قرار دارند. زنان حتا در محیط کار نیز با مردان نابرابرند و با وجود کار مساوی، کمتر از مردان حقوق می گیرند و...". داشتم "ستم جنسی مضاعف" را به تجارب شخصی ام در زندگی ربط می‌دادم. تجربه ای مشابه تجربه‌ی میلیون ها دختر ایرانی در خانواده. بارها و بارها شنیده بودم: "دختر این کارها را نمی کند؛ دختر

خوب اینطور لباس نمی پوشد؛ دختر خوب اینطور حرف نمی زند؛ دختر خوب دوست پسر نمی گیرد؛ این کار دخترها نیست و...". حتا به یاد دارم که وقتی در خانه سوت می زدم، مادربزرگم می گفت: "دختر سوت نمی زند، این کار پسرهاست". و پسرهای خانواده هیچ سد و مانع و قید و بندی نداشتند، تا بدان حد که حتا در تمام امور شخصی من و خواهرانم و مادرم دخالت کرده و برای ما تعیین تکلیف می کردند. اعتراضم به این وضعیت، اعتراضی آگاهانه نبود. آرزوی وجود شرایط دیگری را داشتم؛ اما شرایط دیگری را نمی شناختم که بتوانم با آن مقایسه اش کنم. می دیدم:

ـ در تمام دنیا اوضاع بر همین منوال است. در فیلم های خارجی تلویزیونی و سینمائی هم می بینیم که حتی ملکه ی قبیله ی زنان آمازون به کمک و همراهی یک مرد احتیاج دارد. حتا دختر شاه پریان هم با آن قدرت جادوئی اش با مردی ازدواج کرده است، خانه داری می کند و حتی او را "سرور" می خواند. همه ی زنان، حتا در فضا یا اعماق دریا، خواه دانشمند، خواه پلیس و خواه نظامی، با وجودی که از همان تعلیمات مردان برخوردارند، به کمک و حمایت یک مرد نیاز دارند. و هروقت هم که به حرف مرد قهرمان گوش نکنند، بالاخره به اشتباه خود پی می برند".

و بعد از قیام بهمن ۵۷ به خود می گفتم:

ـ "اما تمام این نابرابری ها با سرنگونی سرمایه داری و محو طبقات از بین می رود. پس چه لزومی دارد که یک سازمان زنان به وجود آید؟ مگر اکنون مبارزه ی اصلی ما مبارزه با امپریالیسم و سرمایه داری نیست؟ اصولاً مگر طرح خواست های زنان در این موقعیت، خواستی انحرافی نیست که ما را از هدف اصلی بازمی دارد؟ مگر با دستیابی زنان به برابری اقتصادی، سایر نابرابری ها به خودی خود از بین نمی روند؟ مگر در صورت تصویب قوانین مترقی به نفع زنان، این ستم نابود نمی شود؟ مگر با کسب آگاهی کمونیستی، بسیاری از ارزش های نظام مردسالاری در ذهن مردان و زنان به خودی خود مفهوم خود را از دست نمی دهند و ارزش های انسانی تر و والاتری جانشین آنها نمی شوند؟".

و این پرسش ها و پرسش های بی شمار دیگری در ذهنم وجود داشت که سال ها طول کشید تا پاسخی برای آنها بیابم.

وارد دفتر "اتحاد ملی" که شدم، با وجودی که می دانستم یک سازمان زنان است، اول کمی جا خوردم. دفتر پر از زن بود. عده ای کاغذ به دست، به این سو و آن سو می رفتند؛ عده ای در گروه های چند نفری گفتگو می کردند. من در دبیرستان دخترانه درس خوانده بودم و حتا دانشجوی یک دانشگاه زنانه بودم. ولی احساس می کردم اینجا فرق دارد. کمی احساس غرور کردم؛ غرور از این که این سازمان را زنان تأسیس کرده اند و خودشان آن را اداره می کنند. سازمانی که تمام

کارهایش به دست زنان انجام می شود. ولی اجازه ندادم این احساس بیشتر رشد کند؛ سعی کردم دیگر به آن فکر نکنم. چون بر این باور بودم که مبارزه ی ما مبارزه ای طبقاتی است نه جنسی. این سازمان هم سازمانی است در خدمت مبارزه ی سیاسی و طبقاتی جاری در جامعه؛ نظیر بسیاری از سازمان های دموکراتیک دیگر.

باری، بر تعجب و غرور اولیه غلبه کردم و به زودی خود را در محیطی آشنا یافتم. متوجه شدم که اینجا هم با محیط اجتماعی-سیاسی که در آن به سر می برم، تفاوت چندانی ندارد. همان بحث های سیاسی و هواداران و فعالین همان سازمان ها. با وجودی که اساسنامه ی "اتحاد ملی" می توانست طیف وسیعی از زنان را در بر گیرد، بنیان گذاران و اکثر اعضای "اتحاد ملی"، فعالین جنبش چپ بودند. دلایلی را که من می توانم برای این موضوع ذکر کنم، چنین است:

در جامعه ی ایران قبل از سال ۵۷، نهادهای جامعه ی مدنی و جنبش های اجتماعی، به ویژه جنبش زنان، سابقه و ریشه و پایگاه اجتماعی چندانی نداشتند؛ تفکر حاکم بر چپ ایران به لزوم وجود تشکل ها و نهادهای دموکراتیک مستقل از سازمان های چپ باور نداشت و حتی در جایی که این تشکل ها و نهادها مستقل از سازمان های چپ به وجود می آمدند، می کوشید آنها را به زائده ی تشکیلاتی خود تبدیل کند. اکثریت چپ های ایران اصولاً اعتقادی به جنبش زنان نداشتند و آن را جنبشی بورژوائی و خرده بورژوائی ارزیابی می کردند. جنبش چپ عادت داشت که مسائل را به عمده و فرعی تقسیم کند مسئله ی زنان در برابر مبارزه با امپریالیسم و مبارزه ی طبقاتی از مسائل فرعی محسوب می شد که در صورت به نتیجه رسیدن مبارزه ی طبقاتی و محو سرمایه داری، به خودی خود حل می شد. علاوه بر آن، با وجودی که "اتحاد ملی زنان" رابطه ی سیستماتیک تشکیلاتی با سازمان های چپ ایران نداشت، اما اکثر اعضای آن را هواداران سازمان چریک های فدائی خلق ایران تشکیل می داد و در نتیجه فعالیت های "اتحاد ملی" تا حد زیادی متأثر از دیدگاه ها و جهت گیری سیاسی این سازمان بود. از اینرو، با وجود فعالیت های انفرادی و یا حتی گروهی اعضای این سازمان در اعتراض به سیاست های زن ستیز جمهوری اسلامی، "اتحاد ملی زنان" دچار نوعی کم کاری یا بی توجهی به سازماندهی و بسیج زنان حول مسائل خودشان بود. گذشته از آن، اگر بر اثر تلاش اعضاء برای جلب هرچه بیشتر زنان غیرچپ، تعدادی نیز به این سازمان پیوستند، به علت جو حاکم بر "اتحاد ملی" یا فعال نمی شدند و یا بعد از مدتی کناره می گرفتند. هرچندباید به این نکته مهم نیز اشاره کرد که دوران عمر و فعالیت "اتحاد ملی" بسیار کوتاه بود و بخش اعظم همان دوران کوتاه نیز به مبارزه با انحرافات راست جنبش چپ گذشت. شاید اگر "اتحاد ملی" مجال بیشتری می یافت، می توانست از تجربه ها و خطاهای خود بیاموزد و به یک سازمان توده ای زنان بدل گردد.

کمی پس از پیوستن من به "اتحاد"، در سازمان چریک های فدائی خلق ایران انشعاب روی داد. این انشعاب در "اتحاد" نیز بازتاب گسترده ای داشت. هواداران "اکثریت" به پیروی از خط مشی سیاسی سازمان خود، رژیم را ضدامپریالیستی می خواندند و مخالف تضعیف آن بودند و در نتیجه می خواستند هرگونه فعالیت و مبارزه ای، از جمله فعالیت های "اتحاد" را در قالب این تحلیل خود بگنجانند و محدود کنند. آنها علاوه بر استدلالاتی که تکرار آنها در اینجا لزومی ندارد، می گفتند که "اتحاد ملی زنان" یک سازمان دموکراتیک است و بنابراین هر زنی می تواند به عضویت آن درآید، حتی زنان حزب اللهی. نظر مخالف، علاوه بر تمام ایرادات سیاسی که به این نظریه داشت، می گفت تمام زنانی که به اساسنامه ی "اتحاد ملی" معتقد باشند می توانند به عضویت "اتحاد ملی زنان" درآیند. اما چگونه زنان حزب اللهی که خود در سرکوب و تصویب قوانین ضدزن دست دارند و یا حداقل از آنها دفاع می کنند، می توانند عضو "اتحاد" باشند؟ گفته و ناگفته می دانستیم که حضور زنان حزب اللهی و حتی "اکثریتی ها" در سازمان می تواند از نظر امنیتی برای اعضای "اتحاد" که اکثراً از فعالین و هواداران گروه های سیاسی چپ بودند، خطرناک باشد. می دانستیم که حکومت اسلامی در صدد شناسائی فعالین سیاسی است و حضور عوامل آن در سازمان تنها برای شناسائی و متلاشی کردن آن است؛ می دانستیم که "اکثریت" می خواهد هرگونه مبارزه و فعالیت و سازمانی از جمله "اتحاد ملی زنان" را وجه المصالحه ی اهداف سازمانی خود که دفاع از رژیم اسلامی و تقویت آن بود، قرار دهد.

کار در کمیته ی کارگری مختل شده بود. هیچ کاری پیش نمی رفت. مسئول کمیته از هواداران "اکثریت" بود. ما اعضایی که مخالف خط سیاسی "اکثریت" بودیم، همکاری نمی کردیم. وقت کمیته فقط به بحث می گذشت. کارهای عملی کمیته ی کارگری فلج شده بود. کمیته ی کارگری برای برگزاری جلسات با زنان کارگر احتیاج به محلی داشت، ولی هیچکس حاضر نبود محلی در اختیار کمیته بگذارد. بحث های عمومی سازمان هم حول خط مشی سیاسی "اکثریت" و "اقلیت" متمرکز بود.

سرانجام "اکثریتی ها" از "اتحاد" خارج شدند. زمستان ۵۹ و زمان انتخابات هیئت نمایندگان و شورای مرکزی بود. در طی جلساتی در خارج از "اتحاد" و با شرکت نمایندگان گروه های مختلف، یک لیست انتخاباتی تهیه شد. سرانجام انتخابات برگزار شد و اعضای شورای مرکزی انتخاب شدند.

فعالیت در "اتحاد ملی زنان"، برایم تجربه ی بسیار مفیدی بود. بنا به همان تربیت مرسوم در جامعه، حرف زدن در جمع برایم مشکل بود، ولی در جلسات "اتحاد" که فقط زن ها حضور

داشتند، این کار راحت تر بود. از این رو، یاد گرفتم که در جمع حرف بزنم. در "اتحاد ملی" بود که از وجود بسیاری قوانین ضدزن جمهوری اسلامی در قانون اساسی و در قوانین مجلس شورای اسلامی آگاه شدم. در محیط های سیاسی بیرون، در حوزه ها و هسته های تشکیلاتی، در دانشگاه و خیابان عمدتاً درباره ی سیاست های ضد کارگری و آزادی ستیز رژیم بحث می شد؛ درباره ی مبارزه ی طبقاتی و حکومت خلق و حکومت کارگری و شوراها و شوروی و اردوگاه سوسیالیسم و انقلاب و اپورتونیسم و رویزیونیسم و... ولی در اینجا از قوانین و سیاست های زن ستیز جمهوری اسلامی نیز گفته می شد؛ از عواقب این قوانین برای زن ها، از راه های کار در میان زنان و بسیج آنها. علاوه بر آن توانستم بین تجارب شخصی و مشاهداتم در اجتماع و نظام و فرهنگ مردسالاری حاکم بر جامعه یک ارتباط سیستماتیک برقرار کنم. در واقع، بذر حساسیت و توجه به مسائل زنان را "اتحاد ملی" در من کاشت و بارور کرد.

در اواخر بهمن ماه ۵۹، به خاطر پخش اعلامیه دستگیر شدم. پس از آزادی مدتی به خاطر مسائل امنیتی به "اتحاد ملی" نرفتم. و پس از آن، خرداد سال ۶۰ بود؛ آغاز هجوم و سرکوب جمهوری اسلامی. زمان دستگیری ها، فرارها و مخفی شدن ها؛ آغاز قطع هرگونه رابطه و وابستگی غیرتشکیلاتی. زمان شنیدن خبر اعدام های جمعی و فردی دوستان و عزیزان و آشنایان و رفقا.

و پس از آن زمان سکوت، رکود، قطع تمام پیوندها، حتی پیوندهای تشکیلاتی رسید؛ زمان بی عملی. در این وقفه ی گسترده، چه بسیار از ما که به گذشته اندیشیدیم، به حاصل کارمان، به آنچه که کردیم و آنچه که نکردیم، آنچه که باید می کردیم و نکردیم و آنچه که نباید می کردیم و کردیم. زمان طرح سؤال ها و تردیدهای بی شمار. زمان بازبینی گذشته. زمانی که آنچه را که دیروز فقط بر زبان می آوردیم، با پوست و گوشت خود احساس کنیم. زمان تجاوزات آشکار و نهان به حقوق زنان و حتی حیات شان. زمانی که زنان رسماً در قانون نیمه انسان محسوب شده و در زندگی واقعی حتا از حقوق یک نیمه انسان نیز برخوردار نبودند.

بارها از خود پرسیده ام اگر نهادهای مدنی و سازمان های دموکراتیک می توانستند مستقل از سازمان های چپ در ایران پا بگیرند و ریشه بدوانند، آیا جمهوری اسلامی می توانست چنین آسان به سرکوب و کشتار حتا همان سازمان های چپ بپردازد؟ اگر این نهادهای دموکراتیک چنین دنباله روی خط مشی و سیاست های چپ ایران نبودند، آیا می توانستند در تشکل و بسیج زنان و بردن آگاهی به درون جامعه و نهادی کردن آنها موفق تر باشند؟ می دانم که فرصت کم بود، امکانات محدود بود، دانش اندک بود، ولی باز هم پاسخ به این پرسش باقی می ماند که آیا واقعاً هیچ امکانی وجود نداشت؟ شاید اگر به اشکال اعتراضی زنان ایران در این دوران توجه کنیم، پاسخ بسیاری از مسائل را بیابیم. زنان ایران در نبود سازمان های چپ و سازمان های

دموکراتیک و جنبش زنان، هرچند پراکنده، هرچند غیرسیستماتیک، هرچند بدون سازمان و تشکل، اما دست از مقاومت برنداشته اند. گیریم که این مقاومت، مقاومت و اعتراضی منفی باشد. آنها تا بدانجا پیش رفته اند که مسئله ی زنان را برای جمهوری اسلامی به معضلی لاینحل تبدیل کرده و توجه اپوزیسیون داخل و خارج کشور، از گرایشات راست گرفته تا چپ ترین آنها را به خود جلب کرده اند؛ به گونه ای که دیگر هیچ جریانی نمی تواند از تغییر شرایط ایران صحبت کند بی آنکه به مسئله ی زنان اشاره داشته باشد. این زنان نشان دادند که از توان رادیکال بسیاری برخوردارند. توانی که اگر جهت یابد، اگر سازمان یابد، اگر آگاهی یابد، می تواند در شرایط سیاسی و فرهنگی ایران تأثیر بسیار داشته باشد.

در این سال های سرکوب و ترور، زندگی خصوصی افراد جای خود را یافت و حتا در میان بسیاری از فعالین سابق چپ، به تنها وجه حیات شان تبدیل شد و ارزش ها و نظام فکری حاکم بر آنها امکان تجلی یافت. در این دوران، از یک سو رژیم جمهوری اسلامی زنان را از ابتدائی ترین حقوق خود محروم کرد، از سوی دیگر نظام و فرهنگ مردسالاری حاکم بر جامعه، عرصه را بر آنها تنگ نمود. در این سال ها بود که پاسخ برخی از پرسش های خود را یافتم. پی بردم که تنها با تصویب قوانین مترقی به نفع زنان، تنها با دستیابی زنان به استقلال اقتصادی، حتی تنها با محو طبقات، تبعیض و ستم جنسی وارد بر زنان نابود نخواهد شد. امروز با دید دیگری به مسئله ی زنان نگاه می کنم. مسئله ی زنان از نظر من دیگر تنها یک بعد سیاسی و یا حقوقی ندارد. چون به تجربه دریافته ام که وضع قوانین رادیکال و رفع تبعیض جنسی در زمینه های حقوقی و قانونی، نخستین گام خواهد بود. با نگاهی به گذشته، امروز به استقلال تشکیلاتی سازمان های زنان از احزاب و دولت معتقدم و بر این باورم که این اولین گام برای نهادینه شدن جنبش های اجتماعی است؛ که برای رهایی زنان از نظام مردسالاری و ستم و تبعیض جنسی، تنها فعالیت در سازمان های سیاسی چپ کافی نیست؛ که هرچند استقرار جامعه ای برخوردار از قوانین مترقی و آزادی های سیاسی، شرط لازم برای دستیابی زنان به خواسته های شان می باشد، اما شرط کافی نیست؛ که این مبارزه تنها یک بعد سیاسی یا اقتصادی ندارد، بلکه از ابعاد گسترده و بی شمار دیگری نیز برخوردار است؛ که مبارزات و اعتراضات خودجوش زنان باید سازمان یابد؛ که گسترش و تعمیق آگاهی از عملکردهای نظام مردسالاری و طرح آلترناتیوهای دیگر، لازمه ی پیشبرد این مبارزه است. هنگامی که به دشواری و درازای راهی که در پیش داریم می اندیشم، درمی یابم که هنوز بسیار کم کار کرده ایم.

اوت ۱۹۹۸

تجربه ی "اتحاد ملی زنان"

میترا فخیم

میترا فخیم از اولین ماه های فعالیت "اتحاد ملی زنان" ، به دلیل تمایل شخصی به آن پیوست و در تمام این مدت ،در بخش کارگری این سازمان فعالیت داشت. او در آن زمان هوادار " سازمان چریک های فدائی خلق" بود و پس از انشعاب، به "اقلیت" پیوست.

شرایط نیمه دموکراتیک نخستین سال های پس از انقلاب، به شکل گیری سازمان ها و انجمن های مختلف زنان انجامید. گرچه بنیانگذاران و گردانندگان این تشکل ها درک های متفاوتی از مسئله ی زن داشتند، اما همگی، زنان را موضوع فعالیت شان می دانستند و بسیج آنان را ـ البته حول محورهای مختلف ـ هدف خود قرار داده بودند. غلبه ی ارتجاع حاکم، به عمر کوتاه تشکل های زنان پایان داد و آنها نیز همچون سازمان های سیاسی، تشکل های کارگری و توده ای، و هرآنچه نشانی از ابتکار عمل مستقل توده ای داشت، قلع و قمع شدند. از این رو، تشکل های زنان مجالی نیافتند تا از پراتیک مبارزاتی شان بیاموزند و آموخته ها را در عمل به کار گیرند. اما این امر از ضرورت ارزیابی از فعالیت سازمان ها و انجمن های زنان نمی کاهد؛ بلکه به آن اهمیت بیشتری می بخشد. چه، تا بوده است، تاریخ تشکل های واقعی زنان، تاریخی منقطع بوده است. این تشکل ها تنها در شرایطی امکان فعالیت یافته اند که دیوار استبداد و اختناق ترک برداشته، و به محض تحکیم مجدد قدرت استبدادی و حکومت دیکتاتوری هرچند در شکل دیگر، سرکوب شده اند و از هم پاشیده اند.

در میان سازمان ها و انجمن های زنان که پس از انقلاب ۱۳۵۷ شکل گرفتند، "اتحاد ملی زنان" از جایگاه ویژه ای برخوردار است. "اتحاد ملی زنان" که از فروردین ۱۳۵۸ تا نیمه ی دوم ۱۳۶۰ فعالیت داشت، وسیع ترین سازمان زنان شکل گرفته در این دوران بود و علیرغم آنکه بخش قابل توجهی از مسئولان و فعالان آن را نیروهای "سازمان چریک های فدائی خلق" تشکیل می دادند، اما به دلیل مشارکت زنانی با گرایشات فکری دیگر در رهبری و بدنه ی آن، تشکلی بالنسبه دموکراتیک محسوب می شود. این نوشته ارزیابی کوتاهی است از فعالیت "اتحاد ملی زنان" و در وجه عمده، نارسائی ها و کاستی های آن.

" اتحاد ملی زنان" را باید همانند هر پدیده ی دیگری در متن شرایط تاریخی و اجتماعی شکل گیری آن بررسی کرد. اولین مسئله ای که در این ارتباط باید مورد توجه قرار گیرد، نبود سنت تشکیلات مستقل توده ای و تشکل های دموکراتیک است. تاریخ سده ی اخیر ایران به ندرت شاهد شکل گیری و ادامه کاری تشکل های مستقل و توده ای بوده است. حکومت های استبدادی که طی این دهه ها، زمام قدرت را در دست داشته اند، هرگونه امکان تشکل و ابتکار عمل مستقل را از توده های مردم سلب کرده اند. از این رو، تشکل های توده ای و دموکراتیک که سبب رشد و آگاهی و پرورش سیاسی اقشار و طبقات محروم و زحمتکش می شوند و فعالیت آنها خود بر دموکراتیزه شدن جّو جامعه تأثیر می گذارد، تنها در دوران هایی شکل گرفته اند که رشد تضادهای اجتماعی و نارضایتی توده ای، به بی ثباتی حکومت ها انجامیده و کنترل اوضاع از دست آنها خارج شده است. در چنین شرایطی، احزاب و سازمان های سیاسی، مجالی برای فعالیت نیمه علنی و گسترده یافته اند وتشکل های توده ای شکل گرفته اند. به عبارت دیگر، تشکل های دموکراتیک و توده ای در دوران های انقلابی و غالباً در جوار احزاب و سازمان های سیاسی شکل گرفته اند و به محض غلبه ی مجدد حکومت های استبدادی و دیکتاتوری بر اوضاع، درهم کوبیده شده اند. این گسست طولانی در فعالیت توده ای و دموکراتیک، تأثیرات مخربی بر رشد آگاهی و شکل گیری سنت فعالیت و کار توده ای و دموکراتیک بر جای گذاشته است. در مورد تشکل های زنان، فرهنگ متحجر و عقب مانده و ارزش های جامعه ی پدرسالار نیز مزید بر علت شده اند و موانع عمده ای بر سر راه تشکل و آگاهی زنان ایجاد نموده اند.

در آستانه ی قیام و در طی مبارزاتی که به سرنگونی حکومت شاه منجر شد، تشکل های مستقل کارگران، دانش آموزان و دانشجویان، کمیته های محلی، کمیته های دهقانی و... عمدتاً به شکل خودجوش ایجاد شدند. این تشکل ها نقش مهمی در سازماندهی و ارتقاء مبارزات علیه حکومت سلطنتی داشتند. پس از انقلاب نیز، این تشکل ها تکامل یافتند و در پروسه ای که ارتجاع مذهبی می رفت تا با سرکوب و خفقان، حاکمیت خویش را تثبیت کند، به مقاومت

برخاستند. این مقاومت، تا زمانی که حکومت اسلامی با جاری ساختن نهرهایی از خون، بر جنبش انقلابی غلبه ی قطعی یافت، تداوم پیدا کرد. نکته ی قابل بررسی این است که در پروسه ی شکل گیری و اعتلای مبارزات تا انقلاب، شاهد شکل گیری تشکل های زنان نیستیم. تشکل های زنان، برخلاف بسیاری دیگر از تشکل ها، تنها پس از پیروزی انقلاب و عمدتاً توسط احزاب و سازمان های چپ شکل گرفتند. در یک جمع بندی می توان گفت که تشکل های زنان دیرتر از سایر تشکل ها ایجاد شدند و زودتر از هم پاشیدند.

"اتحاد ملی زنان" بر پیش زمینه ای که به آن اشاره شد، در فروردین سال ۵۸، اعلام موجودیت کرد. این سازمان به همت تعدادی از فعالان و هواداران سازمان "فدائی"، زنان فعال چپ مستقل و یا جانبدار سایر سازمان های چپ تشکیل شد. گرچه از آغاز تا پایان عمر کوتاه مدت "اتحاد ملی زنان" فعالان و هواداران سازمان "فدائی" بخش عمده ی نیروهای آن را تشکیل می داده اند، اما همواره گرایشات دیگری نیز در آن حضور داشته اند. فعالیت ها، نحوه ی سازماندهی و عملکرد این سازمان، بارها توسط مسئولان آن جمع بندی شده و مورد بررسی قرار گرفته است. من در اینجا به اختصار تنها به موانعی که به لحاظ ذهنی و عملی بر سر راه فعالیت هدفمند آن وجود داشت، اشاره می کنم.

۱ـ "اتحاد ملی زنان" نه مستقل، نه وابسته

برخی از مسئولانِ وقت "اتحاد ملی زنان" ، در ارزیابی از فعالیت این سازمان، انتقادات بسیاری به نحوه ی ارتباط گیری و تأثیرگذاری رابطین و یا رهبری سازمان "فدائی" با "اتحاد ملی" مطرح کرده اند و گفته اند که سازمان "فدائی" تلاش می کرد "اتحاد ملی زنان" را به خودش وابسته کند و به عنوان یکی از سازمان های وابسته به خود به آن برخورد می کرد. در مسائل ریز و درشت آن، از موضع گیری های سیاسی و تعیین سیاست در قبال مسائل مختلف گرفته تا نحوه ی سازماندهی و حتی مسائل بسیار ریز و جزئی، دخالت می کرد. این وضعیت، به ویژه تا قبل از انشعاب بزرگ در سازمان "فدائی" که به شکل گیری "اقلیت" و "اکثریت" انجامید، حاکم بود.

این نوع دخالت در امور "اتحاد ملی زنان" و نقض استقلال عمل فعالان و مسئولان این سازمان، بیش از آنکه بیانگر تلاش سازمان یافته و جهت دار مسئولان و یا رابطین با "اتحاد ملی زنان" باشد، نشانگر بی سیاستی و نداشتن درک درست از رابطه ی میان یک سازمان سیاسی با تشکل های دموکراتیک بوده است.

یک حزب یا سازمان سیاسی در قبال تشکل های توده ای، چه وابسته به حزب باشند و چه

مستقل، سیاست بسیار مشخصی می تواند داشته باشد. تشکل های وابسته، پیرو خط مشی، سیاست و حتی سیستم تشکیلاتی سازمان مادر هستند. بنابراین هیچ حزب و سازمانی به درون تشکل وابسته به خودش لشکرکشی نمی کند، از فراز سر مسئولان، برای آن سیاست تعیین نمی کند، نیازی نیست در امور آن دخالت کند و...

در تشکل های مستقل نیز، بدون تردید، احزاب و سازمان ها تلاش می کنند از طریق فعالان خود، سیاست و خط مشی شان را پیش ببرند. اما این امر تنها با کسب اتوریته ی معنوی و به شیوه ای دموکراتیک میسر است. رابطه ی سازمان "فدائی" با "اتحاد ملی زنان" ، هیچیک از این دو نبود و در عین حال جنبه هایی از این دو را در خود داشت. البته نباید این نکته را نیز از نظر دور داشت که تا قبل از انشعاب بزرگ خرداد ۵۹ در سازمان "فدائی"، این سازمان بیشتر به صورت یک جبهه عمل می کرد تا یک سازمان سیاسی با خطوط روشن برنامه ای و تاکتیکی. اختلافات شدیدی بر سر مسائل مختلف در این سازمان وجود داشت که در رأس آنها، ارزیابی های کاملاً متفاوت از ماهیت حکومت اسلامی و شیوه ی برخورد به آن قرار داشت.

بی سیاستی سازمان "فدائی" در قبال "اتحاد ملی زنان" ، به هرز رفتن نیروی تشکیلات سازمان "فدائی" و اتلاف انرژی فعالان "اتحاد ملی" انجامید؛ اصطکاک های بی موردی را سبب شد و بر فعالیت "اتحاد ملی" تأثیرات منفی بر جای گذاشت.

۲ـ "اتحاد ملی زنان" برنامه ی روشنی برای فعالیت نداشت

در منشور "اتحاد ملی زنان" اعلام شده بود: "... مبارزه علیه امپریالیسم را از اساسی ترین هدف های خود می دانیم، زیرا جامعه ی سرمایه داری وابسته به امپریالیسم است که زنان زحمتکش را استثمار می کند، نابرابری حقوقی زن و مرد را سبب می گردد، و از زنان موجودات تجملی و مصرف کنندگان کالاهای تجملی می سازد و از این طریق، اقتصاد وابسته و جامعه ی مصرفی را تحکیم می بخشد و زنان را از مشارکت و مبارزه ی دوشادوش مردان بازمی دارد و به مسیر انحرافی می کشاند".[۱]

این شیوه ی نقد جامعه ی سرمایه داری و امپریالیسم و تأثیر رشد سرمایه داری بر وضعیت زنان ایران، به روشنی نشان می دهد که "اتحاد ملی زنان" تا چه حد تحت تأثیر جّو عمومی خلقی حاکم در آن دوران بود و نقد واپسگرای اسلامی از رشد سرمایه داری در ایران، تا چه میزان تحلیل سازمانی را که از زنان پیشرو تشکیل شده بود، تحت تأثیر قرار داده بود.

گرچه بند بعدی منشور "اتحاد ملی زنان" اعلام می کند که رهایی زنان را " جدا از رهایی

۱ـ منشور "اتحاد ملی زنان" ، نشریه ی برابری، شماره ی ۱، خرداد ۱۳۵۸

طبقات زحمتکش" نمی داند، اما این نیز پاسخی به چگونگی برخورد به مسائل خاص زنان و وضعیت حقوقی آنان نبود. به ویژه آنکه بخشی از سازمان "فدائی"، و همچنین بخشی از فعالان "اتحاد ملی زنان" رهبری "مبارزه ی ضدامپریالیستی "شان را به خمینی سپردند و هرگونه مخالفت با تصویب قوانین زن ستیز و ارتجاعی را از این رو که سبب "تضعیف مبارزه ی ضدامپریالیستی" مرتجعین حاکم می شد، نفی کردند. بدین ترتیب، حکومت اسلامی، آرام آرام قوانین شرعی را بر زندگی زنان تحمیل می کرد، اما "اتحاد ملی زنان" ، وسیع ترین سازمان زنان با گرایشات چپ و مترقی، قادر نبود اعتراض مؤثری را سازمان دهد.

در "اتحاد ملی زنان" کمیته های مختلفی برای فعالیت در میان زنان شکل گرفته بود، اما به طور واقعی روشن نبود کدام اقشار به طور عمده موضوع فعالیت هستند، برای چه و با چه ابزاری سازماندهی می شوند. اگر "اتحاد ملی" می خواست زنان را به ریشه های ستم جنسی آگاه کند و آنها را برای دفاع از حقوق شان متشکل سازد، بدون تردید می بایست به سوی توده ی زنان جهت گیری می کرد. ستم جنسی امری مربوط به توده ی زنان است و مبارزه با آن زمانی مؤثر خواهد بود که وسیع ترین اقشار زنان را بسیج کند. در این میان، سازماندهی زنان کارگر و زحمتکش، بدون واسطه صورت نمی گیرد. این زنان را در پروسه ی مبارزه حول مطالبات و خواست های بی واسطه شان است که می توان بسیج و آگاه نمود. سازماندهی زنان به طور کلی، و سازماندهی زنان کارگر و زحمتکش به طور خاص، امری بسیار پیچیده، ظریف و بطئی است که نتایج خود را در درازمدت آشکار می کند و بدون داشتن برنامه ی عملی مشخص و بدون وجود کادرهای مناسب، در مرحله ی حرف باقی می ماند. در منشور "اتحاد ملی زنان" و در شماره های مختلف نشریه ی این سازمان، به کرات به "زنان ستم دیده" و "زنان زحمتکش و کارگر" پرداخته شده است. در جلسات "اتحاد ملی زنان" نیز در این باره سخن بسیار گفته می شد، اما به طور واقعی توان برخورد با این اقشار بسیار محدود بود و دقیق تر گفته باشم، "اتحاد ملی زنان" در این زمینه شانسی نداشت.

۳ـ فقدان کادرهای سازمانده

" اتحاد ملی زنان" فاقد کادرهای مناسب برای ارتباط گیری با زنان زحمتکش و سازماندهی آنها بود. البته مشکل نحوه ی ارتباط با کارگران و زحمتکشان، به فعالان "اتحاد ملی" محدود نمی شد. این مشکل ریشه ای چپ ایران بوده و هنوز هم هست. چپ ایران که از منافع کارگران و زحمتکشان دفاع می کرد، از آنجا که خود به طور عمده برخاسته از اقشار میانی جامعه بود، در تماس گرفتن با کارگران و زحمتکشان به مشکل برمی خورد. ناآشنائی با روحیات، خصایل و

فرهنگ اقشار و طبقات زحمتکش سبب می شد که چپ از "بیرون" به آن نگاه کند و تصویر نادقیق، نادرست و بعضاً وارونه ای از روحیات و خلقیات زحمتکشان داشته باشد. نحوه ی شکل گیری و رشد آن اقشاری که چپ از آن برخاسته بود، در شرایط مشخص ایران، اختلاف فرهنگی چپ را با پایگاهش عمیق تر می کرد. برخی از فعالان چپ برای پر کردن این شکاف، تلاش می کردند خود را از لحاظ ظاهر به شکل مردم زحمتکش دربیاورند و رفتار آنها را تقلید کنند و تعجب آور اینکه در این راه معمولاً عقب مانده ترین و ناآگاه ترین اقشار را الگو قرار می دادند. تظاهر مذهبی، رایج ترین شیوه ای بود که برای نزدیکی به زحمتکشان استفاده می شد و نزد زنان چپ به شکل سر کردن چادر بروز می یافت. موضع گیری یکی از سازمان های چپ فعال در آن دوران را به خاطر می آورم. این سازمان در آن شرایط غلیان احساسات مذهبی مردم و اوج توهم نسبت به حکومت، بسیار صریح و به شکلی مستقیم علیه حکومت اسلامی موضع می گرفت و تبلیغات شدید ضدمذهبی می کرد. اما فعالان زن همین سازمان، وقتی برای فعالیت توده ای و تماس با کارگران و زحمتکشان می رفتند، چادر چیت گلدار به سر می کردند و بعضاً روسری گلداری هم زیر چادر به دور گردن شان گره می زدند، تا کاملاً به شکل "توده ها" دربیایند. اگر این دوستان صادق توده ها اندکی در رفتار و کردار آنها دقیق تر می شدند، متوجه می شدند که نیازی به این همه زحمت نیست. کافی بود به طور مثال به هنگام ورود یا خروج کارگران یک کارخانه، اندکی جلوی کارخانه بایستند و در ظاهر زنان کارگر دقیق شوند. آن وقت می دیدند که برخی از آنها چادر به سر دارند، برخی بی چادرند اما روسری دارند، برخی هم بی حجابند. زنان کارگر جوان هم گرچه لباس ارزان قیمتی به تن داشتند، اما سعی می کردند مطابق مد روز باشد. بعضاً آرایشی هم بر چهره داشتند. آن وقت زن فعال چپ که تقریباً هم سن و سال همین کارگران جوان بود، با چادر چیت گلدار و روسری، خود را به شکل و شمایل "توده های" ذهنی اش، و در عالم واقع به شکل مادر یا مادربزرگ زنان کارگر جوان درمی آورد. این نحوه ی رفتار که برای تسهیل رابطه با "توده ها" صورت می گرفت، از آنجا که مصنوعی و غیرواقعی بود، تأثیر مثبتی هم بر جای نمی گذاشت و ارتباط گیری را ساده نمی کرد. به هرحال، مسئله ی چگونگی ارتباط با اقشار زحمتکش، مشکل منحصر به فعالان "اتحاد ملی زنان" نبود، هرچند که در این مورد، مشکل به صورت حادتری بروز پیدا می کرد.

"اتحاد ملی زنان" برای تماس با زنان زحمتکش محله ها، کانال طبیعی و مستقیمی نداشت. همین امر باعث می شد که از "بیرون" و غالباً بدون ارتباط قبلی با افراد روشن و آگاه محلی، به محله ای مراجعه شود. این نحوه ی مراجعه، در میان ساکنان محل اعتماد چندانی نسبت به فعالان "اتحاد ملی" برنمی انگیخت، بلکه آنها را بیشتر کنجکاو می کرد. در عوض، فعالان "اتحاد

ملی" را در برابر نیروهای حزب اللهی و ارتجاعی آسیب پذیر می ساخت و کارشان را کم اثر می کرد.

در رابطه با زنان کارگر، مشکل باز هم بزرگ تر بود. جذب زنان کارگر به "اتحاد ملی" بسیار دشوار بود و اگر کارگری جذب می شد، به واسطه ی ترکیب جلسات، موضوعات بحث، دوری راه و... تمایلی به شرکت در جلسات "اتحاد ملی زنان" نشان نمی داد.

چگونگی جذب زنان کارگر به سازمان های زنان و به طور مشخص به "اتحاد ملی زنان"، در بخش کارگری "اقلیت" نیز اغلب مورد بحث و بررسی قرار می گرفت. مسئول کمیته ی کارگری معتقد بود زنان فعال بخش کارگری سازمان می توانند با فعالیت در "اتحاد ملی زنان" کمک کنند که "اتحاد ملی" جای پایی در میان زنان کارگر بیابد. در مقابل این بحث اصولی، فعالان زن بخش کارگری با اتکاء به تجربه شان، بر موانع عملی که بر سر راه جذب زنان کارگر به "اتحاد ملی" وجود داشت، انگشت می گذاشتند. گفته می شد بنا به مجموعه ی شرایط، زنان کارگر تمایلی برای فعالیت مشترک با "اتحاد ملی زنان" ندارند. علاوه بر این، رفت و آمد به دفتر "اتحاد ملی زنان" که علنی است و فعالان سایر بخش های سازمان و دیگر جریانات سیاسی نیز در آنجا حضور می یابند، ما را و در نتیجه بخش کارگری سازمان را ضربه پذیر می سازد. این تأکید از آن رو صورت می گرفت که عناصر حزب اللهی وابسته به رژیم، کسانی را که به دفتر "اتحاد ملی زنان" رفت و آمد می کردند، تعقیب می کردند و در ماه های آخر، این تعقیب و مراقبت، به امری دائمی تبدیل شده بود.

یک بار قرار شد یکی از زنان کارگری را که با کمیته ی کارگری "اقلیت" در ارتباط بود، برای مدتی به "اتحاد ملی" ببریم تا شاید از طریق او زنان کارگر دیگری جذب "اتحاد ملی زنان" شوند. به این منظور، یکی از آگاه ترین و فعال ترین زنان کارگر را انتخاب کردیم. قرار شد در روز موعود، بعدازظهر مرخصی بگیرد و با هم در جلسه ی "اتحاد ملی" شرکت کنیم.

این کارگر آگاه و پرشور که من اینجا او را فهیمه می نامم، زن جوانی بود که بنا به ضرورت از ۱۳ سالگی به تهران آمده و در کارخانه های مختلف کار کرده بود. بسیار مستقل و متکی به خود بود. ۶ کلاس بیشتر درس نخوانده بود، اما عشق به مطالعه و آموختن، و واقعیت های سرسخت و بی رحم زندگی، از او انسانی آگاه ساخته بود که مسائل را به راحتی و به شیوه ای علمی تجزیه و تحلیل می کرد. از شرایط دموکراتیک پس از انقلاب که امکان می داد نشریات و کتاب های سفید فراوانی منتشر شوند، نهایت استفاده را می برد. به راستی مبلغ برجسته ای بود. آنچه را که می خواست، به ساده ترین و مؤثرترین شکل بیان می کرد. چندبار با هم در جلسات خانه ی کارگر ـ که در آن زمان در دست نیروهای چپ بود ـ شرکت کرده بودیم. دو بار سخنرانی

فهیمه را در خانه‌ی کارگر شنیده بودم. چنان مستدل و پرشور سخن می گفت و مسائل کارگری را در تقابل با سیاست‌های وزارت کار تجزیه و تحلیل می کرد که جمعیت حاضر به هیجان آمده بودند.

به هر رو، در روز و ساعت موعود با فهیمه به دفتر "اتحاد ملی زنان" رفتیم. به چند نفری از حاضران معرفی اش کردم. جلسه آغاز شد؛ شروع بحث‌ها، پایان جلسه، و گپ‌زدن‌ها و خداحافظی... اما فهیمه که در خانه‌ی کارگر جمعیتی چند برابر جمعیت حاضر در دفتر "اتحاد ملی" را با صحبت‌هایش به هیجان می‌آورد، در تمام این مدت، جز سلام و علیک و پاسخ کوتاه به سؤالاتی که از او می شد، چیزی نگفت. وقتی بیرون آمدیم، حالش را پرسیدم و سؤال کردم چرا در جلسه ساکت بود. پاسخ داد: راحت نبودم. "خجالت می کشیدم حرف بزنم".

فهیمه دیگر حاضر نشد به "اتحاد ملی زنان" بیاید. تا وقتی که با او در ارتباط بودم، حتی از سر کنجکاوی هم سؤالی در مورد "اتحاد ملی" و جلساتش نکرد. ما نیز پس از این تجربه‌ی ناموفق، طرح اعزام زنان کارگر به "اتحاد ملی زنان" را کنار گذاشتیم. رفیق "اقلیتی" که در کمیته‌ی کارگری "اتحاد ملی" فعالیت می کرد ـ و درست به خاطر ندارم، شاید مسئول این کمیته بود ـ موفق نشد زن کارگری را جذب "اتحاد ملی" کند. او کارش را بیهوده و وقتش را تلف شده می‌دانست. علیرغم این تجربه‌ی عملی، بحث چگونگی جذب زنان کارگر به سازمان‌های زنان، هنوز در بخش کارگری سازمان باز بود. به ویژه رفیق مهران[۲] باز به دنبال راه هایی می گشت که بتوان زنان کارگر را ترغیب کرد در تشکل های زنان فعالیت کنند. او دید بسیار روشن و صحیحی نسبت به جنبه های مختلف سازماندهی توده‌ای و تشکیلاتی داشت و در این زمینه به راستی از سطح نظری و پراتیک آن روز جنبش فراتر می اندیشید. در ارتباط با سازماندهی زنان، بی‌وقفه تلاش می کرد. مهم نبود که مسئولیت رسمی در این زمینه به عهده اش باشد یا نه؛ در هرحال، در حل جنبه های نظری و عملی سازماندهی زنان و جلب زنان کارگر به سازمان های زنان از هیچ کوششی فروگذار نمی کرد.

به ناروشنی برنامه‌ی "اتحاد ملی زنان" برای کار در میان زنان اشاره کردم. اگر روشن بود که "اتحاد ملی" کدام زنان را و چگونه می خواست سازماندهی کند و اگر به سمت توده‌ی زنان جهت گیری داشت، می توانست در محدوده‌ای، بر فقدان کادرهای با تجربه نیز غلبه کند. مثلاً فهیمه، در دفتر "اتحاد ملی زنان" چه می توانست بکند؟ چگونه ممکن بود هفته ای یک یا چند

۲ـ مهران (منصور اسکندری)، عضو کمیته‌ی مرکزی "اقلیت" و مسئول کمیته‌ی کارگری این سازمان، در پائیز سال ۱۳۶۰ دستگیر شد و کمی بعد زیر شکنجه جان باخت.

روز مرخصی بگیرد تا در جلسات "اتحاد ملی" شرکت کند. شرکت در جلسات، چه بازدهی برای او داشت؟ اگر از تمام این مسائل بگذریم، مشکل عملی شرکت در جلسات بود. چگونه ممکن بود فهیمه ها از جاده ی ساوه، زورآباد کرج، تهران پارس و از مسافت های حتی نزدیک تر مثلاً از نازی آباد، به خیابان بلوار بیایند و در جلسات "اتحاد ملی" شرکت کنند؟ در این صورت، خانه و زندگی و شوهر و بچه هایشان را چه می کردند؟ روشن است که از کشاندن این زنان به دفتر "اتحاد ملی" چیزی عاید نمی شد. اصولاً نیازی به این کار نبود. این زنان باید در محیط کار و زیست شان سازماندهی می شدند. فهیمه و زنانی مثل او، با زیر و بم زندگی، مسائل و مشکلات، فرهنگ و روحیات زنان زحمتکش آشنا بودند. درد آنها، درد خودشان بود و به سادگی می توانستند در فلان محل، زنان را حول خواست های مشخصی بسیج کنند. سایر نیروها هم می توانستند در میان اقشار دیگر، همان قشرهایی که روحیات و مشکلات شان را می شناختند، مثل کارمندان، معلمان، دانش آموزان و... فعالیت کنند. در این صورت "اتحاد ملی زنان" در محلات و مناطق مختلف ریشه می دواند و دیگر موجودیتش تنها به دفتر "ساختمان پزشکان" خیابان بلوار وابسته نبود؛ بلکه در مناطق مختلف نیرو و امکانات داشت. در این صورت، "اتحاد ملی" از یک سازمانِ در خود، به تشکلی توده ای تبدیل می شد که قادر بود زنان را برای دفاع از حقوق شان، در مخالفت با چندهمسری مردان، حق طلاق یک جانبه ی مردان، سرپرستی فرزندان، حجاب اجباری و تمام مطالباتی از این دست که عموم زنان در آن ذینفع اند، بسیج کند. در این حالت، "اتحاد ملی" فعالان و کادرهایش را در پوشش توده ای اش، از گزند نیروهای سرکوب محافظت می کرد و یورش نیروهای ارتجاعی نمی توانست به این سادگی به فعالیتش پایان دهد.

۴ـ درک از فعالیت علنی و دموکراتیک

قبلاً به فقدان سنت فعالیت متشکل دموکراتیک و توده ای در ایران و همچنین درک نادرست سازمان های چپ از این مقولات اشاره کردم. مسئولان "اتحاد ملی زنان" که عمدتاً از تحصیل کردگان در کشورهای غربی و لذا با این نوع فعالیت و چنین مقولاتی آشنا بودند، دید روشن تری از این گونه فعالیت ها داشتند. اما این نقطه ی قوت را عواملی محدود می کرد که به اختصار چنین اند:

تجربه ی عملی آنها و شناخت شان نسبت به فعالیت های علنی و دموکراتیک، عمدتاً بر مبنای آشنائی با کنفدراسیون دانشجوئی و فعالیت در آن شکل گرفته بود. این تجربه، وقتی می خواست در سازماندهی زنان، آن هم در ایران، به کار بسته شود، مشکلاتی ایجاد می کرد. زنان ایران را و آن هم زنان ستمدیده را که "اتحاد ملی زنان" می خواست آگاه و بسیج کند، نمی شد به همان

شیوه هایی سازماندهی کرد که دانشجویان ایرانی را در کشورهای غربی. سازماندهی زنان ایران در گام نخست، مستلزم شناخت وضعیت و مشکلات و مسائل شان بود. رهبری "اتحاد ملی" که می‌خواست فعالان این سازمان را برای کار در میان زنان ایران آموزش دهد و بسیج کند، خود شناخت کافی از وضعیت مشخص زنان ایران نداشت.

نکته ی دوم، تفاوت میان فعالیت علنی و دموکراتیک در دموکراسی های غربی با کار دموکراتیک و "علنی" در کشوری مانند ایران است. مسئولان "اتحاد ملی زنان" این فعالیت را در شرایط دیگری تجربه کرده بودند. حال آنکه در ایران، در ادوار مختلف و تحت حاکمیت رژیم های مختلف، از آنجا که دولت و قانون، هیچ حقی برای مردم به رسمیت نشناخته و نمی شناسند، هر حرکت، مطالبه یا اعتراض جدی ی، در اولین قدم، قانون را پشت سر می گذارد، غیرقانونی و به سرعت سیاسی می شود. تشکل های توده ای و دموکراتیک نیز مادام که وجود دارند، به درجات مختلف، درگیر مبارزه ی سیاسی با حکومت می شوند و این نه خواست آنها، بلکه مستقل از اراده ی آنهاست. این ویژگی، بر ساختار این تشکل ها نیز تأثیر می گذارد و آنها اغلب ناگزیرند بخشی از فعالیت، سازماندهی و فعالانشان را ازچشم پلیس سیاسی مخفی کنند. در غیر این صورت، به سرعت متلاشی می شوند و فعال ترین نیروهایشان مورد پیگرد قرار می گیرند، دستگیر، شکنجه و حتی اعدام می شوند.

طی سال های گذشته، هر بار که به "اتحاد ملی زنان" فکر کرده ام، بلافاصله این سؤال برایم طرح شده که چرا با آنکه بخش اعظم اعضای "اتحاد ملی" فعالان سیاسی بودند، این سازمان تلاش نکرد تا این نیروها را از چشم پلیس سیاسی مخفی کند؟ چرا با بسته شدن دفتر علنی این سازمان، حیاتش نیز خاتمه یافت؟ تنها پاسخی که برای این سؤال یافته ام، این است که شرایط نیمه دموکراتیک پس از انقلاب، چپ را بهت‌زده کرده بود، به نحوی که هرچه جمهوری اسلامی حلقه ی محاصره را تنگ تر می کرد، چپ واکنش مناسبی نشان نمی داد. بهای این بهت‌زدگی را سازمان های چپ با ضربات سنگینی که حکومت بر پیکرشان وارد آورد، پرداختند. مسئولان "اتحاد ملی زنان" اما مسئله را به شکل دیگری می دیدند: شرایط فعالیت علنی وجود دارد، پس به شکل علنی فعالیت می شود؛ در غیر این صورت، ادامه ی فعالیت ممکن نیست.

با یورش ارتجاع به آزادی های سیاسی و دموکراتیک، "اتحاد ملی زنان" تعطیل و فعالیت هایش متوقف شد. سایر سازمان های زنان هم کمی زودتر یا دیرتر، از حرکت بازایستادند و به این ترتیب دور دیگری از فعالیت متشکل زنان پایان یافت. ارتجاع اسلامی، بر تمامی عرصه ها و زوایای زندگی پنجه گسترده و قوانین آسمانی به زور شلاق و زندان و سنگسار، به زنان ایران تحمیل شدند.

می گویند در هر مصیبتی، جنبه ی تسلابخشی نیز هست. این امر در مورد ۲۰ سال حاکمیت جمهوری اسلامی نیز صادق است. علیرغم تمام مصائب و لطمات جبران ناپذیرش، این حاکمیت نتایج مثبتی هم داشته است! روحانیت مستقیماً وارد صحنه سیاست شده، حکومت را در دست گرفته و در عمل نشان داده است جهان موعودش چه شکلی دارد و خوشبختی آسمانی که وعده می کند، از چه جنسی است. تمام مسائل مذهبی و آسمانی را زمینی کرده است. کدام نیرو، جز خود روحانیت قادر بود این چنین از مردم توهم زدائی مذهبی کند و تا این اندازه در رشد آگاهی مردم مؤثر باشد؟ بیهوده نیست که زنان ایران، به نسبت گذشته تا این اندازه به حقوق شان آگاه شده اند و این چنین مصمم اند تا حقوقی را که از دست داده اند، و فراتر از آن، حقوقی را که قبلاً هم نداشته اند را به دست آورند.

تمام آنچه در توضیح کمبودها و نارسائی های "اتحاد ملی زنان" گفته شد، ذره ای از اهمیت این تجربه نمی کاهد. این تجربه، با تلاش صادقانه ی کسانی میسر شد که با تمامی محدودیت ها، آگاهی، توان و تجربه شان را به کار گرفتند تا جنبش زنان را یک گام به جلو سوق دهند. اگر مجالی بود، "اتحاد ملی زنان" قطعاً در پروسه ی حرکت به بسیاری از اشتباهات پی می برد و کاستی ها را در محدوده ی توان و امکاناتش برطرف می کرد. زندگی کوتاه "اتحاد ملی زنان" همانند نسیمی بود که در بهار آزادی وزیدن گرفت. نسیمی زودگذر در بهاری کوتاه که رایحه ی دل انگیزش بر جای خواهد ماند.

فوریه ۱۹۹۹

بخش سوم:

"سازمان چریکهای فدائی خلق"
و
"اتحا د ملی زنان"

۳

جدا کردن فصلی از کتاب زیر عنوان " اتحاد ملی زنان و سازمان چریک‌های فدائی خلق" به این معنی نیست که در آن منحصراً به رابطه‌ی این دو سازمان پرداخته شده است. هدف ما در واقع این بود که ضمن گفتگو با کسانی که می‌توانند به شناخت ما از مکانیزم‌های این رابطه و پیچیدگی‌های آن یاری رسانند، رشته‌ی کلام را به چند تن از هواداران جوان‌تر فدائیان نیز بدهیم تا تجربه‌ی کار خود را با "اتحاد" بازگو کنند. بنابراین این فصل تنها حول رابطه‌ی "اتحاد" و فدائیان دور نمی‌زند و بسیاری مسائل دیگر هم در آن مطرح می‌شود؛ همچنانکه در فصل‌های پیشین نیز بسیار از "سازمان چریک‌های فدائی خلق" سخن رفته است.

گفتگو با میهن جزنی

میهن جزنی، ۵۸ ساله، لیسانسیه فلسفه و علوم تربیتی از دانشگاه تهران؛ در ایران، به تدریس در مدارس اشتغال داشته؛ فعالیت سیاسی را از سنین پائین (۱۲ سالگی) آغاز کرده و بیش از ۴۰ سال از عمرش را به مبارزات سیاسی گذرانده و از هواداران " سازمان چریک‌های فدائی خلق" بوده است؛ امروز، در خارج از کشور نیز در مبارزات دموکراتیک و آزادیخواهانه بر علیه استبداد و ارتجاع مذهبی، شرکت فعال دارد.

"گلی در شوره زار"

س: در آغاز، اگر اجازه بدهید، کمی به پیش از "اتحاد" برگردیم. آیا شما پیش از انقلاب در زمینه ی زنان فعالیت داشتید؟ آیا مسئله ی زنان توجه تان را به خود جلب می کرد؟

میهن جزنی: آن زمان که تشکیلاتی به نام سازمان زنان به وجود آمد، یعنی سازمان زنان وابسته به حزب توده، که من کوچک بودم و در آن عضویت نداشتم. بعدها، در جریان فعالیت جبهه ی ملی، کودتای ۲۸ مرداد و... تنها چیزی که مطرح نبود، مسئله ی زنان بود و کسی به آن فکر نمی کرد. من هم فکر نمی کردم. به ویژه پس از کودتا. اوضاع سیاسی- اجتماعی به قدری مغشوش بود که همه به فکر نجات جان خود بودند و این مسائل نمی توانست مطرح باشد. اما به طور شخصی، حتی از کودکی به مسائل و مشکلات زنان توجه داشتم و در این باره کنجکاو بودم. وضعیت زنان دور و برم گاه باعث می شد که غصه های زیادی بخورم؛ چرا فلانی زنش را طلاق

داده، چرا سر زنش "هوو" آورده و غیره. اما فکر می کردم کاری از دستم برنمی‌آید. بعدها که وارد اجتماع شدم و کار دبیری را شروع کردم، باز هم به مسئله ی زنان توجه داشتم و اگر کاری از دستم برمی‌آمد انجام می دادم.

س: به دوران انقلاب می‌رسیم. آشنائی تان با "اتحا د ملی زنان" چگونه بود؟ آیا از آغاز تأسیسش در آن فعالیت داشتید؟

میهن جزنی: بعد از انقلاب با چند تا از بچه هایی که از خارج آمده بودند، مثل نسرین بصیری، شهین نوائی، زهره خیام و چند تای دیگر آشنا شدم. از خصلت ها و فهم و شعورشان خوشم آمد. در حقیقت اینها بودند که پیشنهاد ایجاد یک تشکیلات زنان را مطرح کردند. این زمانی بود که مسئله ی حجاب اجباری از سوی خمینی طرح شده بود. زن ها به خیابان ها ریخته بودند و حرکات خودبخودی در جریان بود.

س: آیا شما در تظاهرات ضدحجاب شرکت کردید؟

میهن جزنی: بله. یادم هست که به دادگستری هم رفته بودیم. یک عده از خانم ها بودند که به آنها "لیبرال" می گفتند. آنها هم کمیته ی خودشان را داشتند. از ما دعوت کردند که کار مشترکی انجام دهیم. فکر می کنم چند جلسه هم با آنها گذاشتیم. آنها بودند که حرکت "جام جم" را سازماندهی کردند (تظاهرات زنان در برابر رادیو تلویزیون). من در آن شرکت نکردم. سازمان گفته بود که این حرکت لیبرالی است و کسی نباید شرکت کند. البته وقتی در جلسه دادگستری شرکت کردم و پشت تریبون رفتم، مردم به شدت ابراز احساسات کردند؛ مدت ها کف زدند و شعار "درود بر فدائی" سر دادند. سازمان از این مسئله خیلی راضی بود! فکر ما اما این بود که مردم واقعاً از فدائیان انتظار دارند که وارد میدان شوند و از حقوق دموکراتیک زنان دفاع کنند، اما سازمان فدائی اصلاً به فکر این مسئله نبود. زنانی که از خارج آمده و از نظر دانش سیاسی و تجربه ی فعالیت زنان جلوتر بودند، به فکر ایجاد یک تشکل زنان افتادند. تا آنجا که یادم هست، از همان تظاهرات دادگستری بود که به ستاد سازمان در خیابان میکده رفتیم. فکر می کنم که ۵ نفر بودیم. در یکی از اتاق های ستاد جلسه تشکیل دادیم. از طرف سازمان، رفیق حیدر در این جلسه شرکت داشت. به حیدر گفتیم که قصد داریم یک تشکل زنان به راه اندازیم که به مسائل دموکراتیک زنان بپردازد و نه به مسائل سازمانی. فشار مذهبی بر زنان زیاد است، مسئله ی حجاب اجباری و اخراج زنان هم مطرح است و... چنین تشکیلاتی ضروری است. رفیق حیدر گفت که شخصاً خیلی موافق است. اگر سازمان هم کمکی از دستش برآید، دریغ ندارد. تا آن موقع، قصد ما ایجاد یک سازمان مستقل بود. منتهی فکر می کردیم که اگر کارهای درست و بجائی انجام بدهیم، سازمان از ما حمایت خواهد کرد و با ما همراه خواهد شد. من خودم چون هم

فهرست

در تشکیلات خانواده ی شهدا و هم در "کانون مستقل معلمان" کار می کردم، نمی توانستم مثل بقیه ی دوستان در "اتحاد" وقت بگذارم. در کنار آنها کار می کردم. وقتی شروع کردند به کار در جنوب شهر، کوی ۹ آبان و جاده ی بهشت زهرا و... که در آنجا کار پزشکی و سوادآموزی می کردند، من هم در کار تدریس کمک می کردم.

س: تجربه ی کارتان با بخش سوادآموزی "اتحاد" چه بود؟ برخورد مردم محل به شما چگونه بود؟

میهن جزنی: تجربه ی خیلی جالبی بود. برخورد مردم دو نوع بود. یک عده می ترسیدند و مشکوک بودند که ما به چه علت به آنجا رفته ایم. عده ای دیگر می پذیرفتند. در بعضی جاها (مثل آلونک ها) که وضع زن ها خیلی بد بود، به آنها کمک می کردیم و آنها واقعاً استقبال می کردند. کمتر کسی بود که ما را براند. البته به خاطر عقب ماندگی و جوّ مذهبی، با هر لباس و سر و وضعی نمی شد رفت. سعی می کردیم روسری یا چادر داشته باشیم. البته برخوردهای چپ روانه هم بود که می گفت مثلاً حتی نباید گوشواره و یا النگو و گلوبند داشته باشید. ما می گفتیم که به خود این زنان نگاه کنید. در نهایت فقر هم، گوشواره و گلوبند و یا تزئینات خاص خودشان را دارند. وقتی مثل خودشان بودیم، بیشتر احساس نزدیکی می کردند.

س: فکر می کنید باید خودتان را مثل آنها می کردید؟ برخی از اعضاء "اتحاد" معتقد بودند که باید به همان شکلی که هستند به میان مردم بروند. آیا شما فکر می کنید که باید چادر یا روسری به سر می کردید؟

میهن جزنی: اصلاً نه. خود من هیچوقت نه روسری به سر کردم و نه چادر. گفتم در تمام مدت تدریسم در محلات جنوب شهر، مشکلی از این بابت نداشتم. بچه هایی که برخورد چپ می کردند، در واقع ترس داشتند. چون می خواستند افکار چپ را به میان مردم ببرند، فکر می کردند که باید ظاهر را حفظ کنند. در حالیکه ما به همان شکلی که بودیم می رفتیم و مشکلی نداشتیم. البته به افراط هم نباید رفت. نه باید چادر و روسری می پوشیدیم و نه حلقه آستین و یقه باز و... اکثراً یک بلوز آستین بلند با دامن می پوشیدیم. بدون روسری و چادر. البته این را هم باید بگویم چیزی را نباید مطلق کرد. جا داریم تا جا. مثلاً جایی بود مثل دروازه غار. می شد بی چادر به آنجا رفت. جای دیگری هم بود پشت محله ی سیروس که به آن "گذر سوسکی" می گفتند. آنجا مطلقاً کسی نمی توانست بی چادر برود. باید هر کسی اینقدر هوش می داشت که می فهمید در چه محله ایست و با کی طرف است.

س: بعد از آن ارتباط اولیه با سازمان، برخوردهای بعدی چگونه بود؟

میهن جزنی: به تدریج اوضاع در "اتحاد" طوری شد که هر کاری می خواست انجام شود،

باید به نوعی از سازمان اجازه گرفته می شد و یا سازمان در جریان گذاشته می شد و... یعنی در هرحال سازمان دخالت مستقیم می کرد. یادم هست که وقتی مسئله ی آتش زدن "شهرنو" پیش آمد، "اتحا د ملی زنان" می خواست اعلامیه ای بدهد برای گفتن اینکه به جای آتش زدن بهتر است این زن ها به کار گماشته شوند، برایشان خانه ساخته شود و... که سازمان مخالفت کرد و گفت این کار را نکنید، برای اسم شما خوب نیست. الان شاید قضاوت کردن مشکل باشد. شاید به علت عقب ماندگی جامعه این تصمیم (ندادن اعلامیه) درست بود.

بهرحال، سازمان مرتب خط می داد و زنانی که در میان گردانندگان بودند هم از سازمان خط می گرفتند. برای آنها عشق به سازمان و منافع تشکیلاتی شان بیش از فعالیت در "اتحاد" ارزش داشت. این عده باعث چنددستگی در "اتحاد" و اختلال در کارش می شدند. کسانی مثل من و یا دیگرانی که مخالف خط گیری بودیم، همیشه حالت "مرتدان" و "ناراضی ها" را داشتیم. حقیقت این بود که در آن زمان، سازمان فدائیان درکی از کار دموکراتیک نداشت. چون خودش نمی دانست کار دموکراتیک یعنی چه، پس نمی توانست به ما رهنمود بدهد و نمی توانست بداند که عیب کار در کجاست. بهرحال، "اتحا د ملی زنان" از نظر من، به زائده ای تبدیل شده بود از سازمان چریک های فدائی خلق؛ سازمانی که رهبری آن از "حزب توده" خط می گرفت و به طور کلی راه و رسم فدائی را کنار گذاشته بود و این لاجرم به انشعاب سال ۵۸ منجر شد و نیروهای انقلابی و سازش ناپذیر با حکومت ارتجاعی اسلامی تحت نام "اقلیت" به فعالیت ادامه دادند و من هم بعد از انشعاب با "اقلیت" کار می کردم تا وقتی که ضربه های رژیم ما را وادار به جلاء وطن کرد.

س: یعنی "اتحاد" چیزی مثل "پیشگام" شده بود؟

میهن جزنی: مثل "پیشگام"؛ البته نه به آن شدت! انصافاً این را باید گفت. "پیشگام" اصلاً سازمان جوانان فدائی ها بود. اما "اتحاد" تا حدودی استقلال عمل داشت. ولی نهایتاً خط کلی خود را از سازمان می گرفت. استقلال "اتحاد" به یمن وجود کسانی بود که خودشان شخصیت مستقل داشتند و "فالانژ فدائی" نبودند. البته همه ی اعضای "اتحاد" هم طرفدار فدائی نبودند. اما از میان طرفداران گروه های دیگر هم متأسفانه هیچکس نمی خواست خط دموکراتیک را پیش ببرد و همه می خواستند غلبه کنند. اگر مثلاً جلسه بود، اعضای هر گروهی از پیش با هم توافق می کردند که چگونه رأی گیری کنند که حرف خود را پیش ببرند. بچه های سازمان هم همین کار را می کردند. از پیش می گفتند که فلان روز بیائید و رأی بدهید تا فلان گروه برنده نشود. این خیلی وحشتناک بود.

س: کسانی که پیش از این از آنها صحبت کردید، یعنی آنها که از بنیانگذاران و فعالان

فهرست

"اتحاد" و از هواداران فدائی بودند، آیا خیلی از مواقع در تناقض با موضع سازمان قرار می گرفتند؟

میهن جزنی: اینها خیلی برخورد و جنگ و جدال داشتند. خیلی از مواقع هم در برابر مواضع سازمان مجبور به مقاومت می شدند.

س: از نظر شما که با فدائی ها خیلی نزدیک بودید، آیا در میان فدائیان (منظور سازمان فدائی و نه فراکسیون فدائی "اتحاد" است) برخورد همگون و یکسان وجود داشت؟ آیا بودند کسانی که به کار "اتحاد" و یا ضرورت کار زنان به طور کلی معتقد باشند؟

میهن جزنی: اگر بخواهیم حقیقت را بگوئیم، در آن زمان ها، به ویژه با در نظر گرفتن اختلافات حاد درونی سازمان فدائی در (مقطع ۵۸ ـ ۵۷، پیش از انشعاب)، به تنها چیزی که فکر نمی شد، "اتحا د ملی زنان" بود و یا حرکت مستقل زنان. یعنی نه تنها به "اتحاد" توجهی نداشتند، بلکه بعضی از افراد بالا طوری برخورد می کردند که "اینها دیگر چه می گویند و از ما چه می خواهند؟!". حتی یکی از آنها که نمی خواهم اسم ببرم، به شوخی می گفت: "ای بابا میهن، شما هم با این حموم زنونه ای که راه انداخته اید!". یعنی حتی مسخره هم می کردند. آنها هم که مسخره نمی کردند و به این تشکیلات اعتقاد داشتند، دیگر خبری ازشان نشد. نه حمایتی و نه چیز دیگری. چون آنها شدیداً درگیر مسائل سازمانی و جنگ و دعواهای درونی با خط راست بودند و "اتحاد" کوچک ترین توجهی از آنها جلب نمی کرد. این را مطمئنم.

س: سازمان فدائی از طریق دو نفر با "اتحاد" رابطه داشت. میان این دو رابط و اعضای "اتحاد" (فدائی و خصوصاً غیر فدائی) مرتب برخورد و جنگ و جدال بود. آیا شما این دو رابط را شخصاً می شناختید؟ آیا آنها علاقه ای به کار زنان و کار در "اتحاد" داشتند و یا تنها به دلیل اینکه سازمان تعیین کرده بود، به "اتحاد" رفته بودند؟

میهن جزنی: من از نزدیک شناختی از این افراد نداشتم. اما آنطور که می دانم، اینها به هیچ عنوان علاقه ای به کار "اتحاد" نداشتند. کارشان بسیار حالت مکانیکی داشت و آنها تنها به عنوان یک مسئولیت سازمانی به این کار نگاه می کردند. درحالیکه به نظر من اگر کسی بخواهد در تشکیلاتی کار کند، هر تشکیلاتی که می خواهد باشد، باید شخصاً به این کار عشق داشته باشد. این رفقا تنها دستور را می گرفتند و به "اتحاد" می رساندند. در سازمان اصلاً اعتقاد به کار زنان وجود نداشت. می گفتند مسئله ی زنان که جدا از مسئله ی جامعه نیست. هروقت انقلاب شد و رژیم خلقی روی کار آمد، زنان هم به حق شان خواهند رسید.

س: شما آیا در تمام جلسات "اتحاد" شرکت می کردید؟

میهن جزنی: اوایل مرتب شرکت می کردم. اما اواخر که اوضاع متشتت شده بود، سازمان

دیگر توجهی به کار ''اتحاد'' نداشت و من هم کارم در قسمت های دیگر خیلی زیاد بود و فرصت چندانی برای فعالیت در ''اتحاد'' نداشتم. ضمناً خیلی درگیر اختلافات درون سازمان بودم. من در آن جناحی قرار گرفته بودم که بر ضد خط راست بود و جلساتی با هم تشکیل می دادیم که بیشتر در خانه ی من بود. بنابراین خود من هم سخت درگیر جریان شده بودم و وقت زیادی نداشتم. تشکیلات خانواده های شهدا هم وقت زیادی لازم داشت و یا کار در ''کانون مستقل معلمان'' که آن هم به طور غیردموکراتیک اداره می شد و من شدیداً بر سر این مسئله با سازمان جنگ داشتم و از نظر من ''کانون مستقل'' خیلی مهم بود و باید در آنجا انرژی می گذاشتم. چون می دیدم که در ''اتحاد'' بچه هایی هستند که برای پیشبرد خط دموکراتیک مبارزه می کنند. در ''کانون مستقل'' کسی نبود.

س: شما که با اعضاء و هواداران جوان سازمان در ارتباط بودید، آیا آنها را تشویق به فعالیت در ''اتحاد'' می کردید؟ اگر این طور است، برخورد آنها نسبت به فعالیت زنان و ''اتحاد'' چگونه بود؟

میهن جزنی: بیشتر بچه هایی که دور و بر من بودند، بچه های جوان ''پیشگام'' بودند، آن موقع بیشتر جوان ها دوست داشتند که به ''پیشگام'' بروند. کسی علاقه ای به ''اتحاد'' نداشت. یادم نمی آید که از میان آنها کسی تمایلی نسبت به ''اتحاد'' نشان داده باشد.

س: زنان ''قدیمی''تر فدائی، مثلاً زنان چریک، چرا به ''اتحاد'' توجهی نداشتند؟

میهن جزنی: تعداد اینها واقعاً انگشت شمار بود. برخی از همان ابتدا با گروه اشرف دهقانی رفتند و دیگر با سازمان نبودند. از برخی دیگر هم سازمان ترجیح می داد بیشتر در بخش های کارگری استفاده کند. آنها کاری با ''اتحاد'' نداشتند. در واقع انتخابی در کار نبود. سازمان تعیین می کرد که هر کسی در کجا باشد.

س: بهرحال آنها با علاقه ی بیشتر به کمیته ی کارگری می رفتند تا ''اتحاد''.

میهن جزنی: صددرصد این طور است. آنها معتقد بودند که در درجه ی اول مبارزه ی طبقاتی اهمیت دارد. باید اول جامعه درست شود و بعد زنان به حقوق خود برسند. بنابراین ترجیح می دادند به کمیته های کارگری و سایر کمیته ها بروند.

س: آیا نشریات ''اتحاد'' را می خواندید؟

میهن جزنی: بله. دوسه نوع مقاله در آن وجود داشت. گاهی خطوط کاملاً دموکراتیک داشت و گاه جهت دار. هیچوقت یکدست نبود. در یک مقاله، می خواندیم که حل مسئله ی زنان را نباید به حل مسئله ی طبقاتی موکول کرد. و در یک مقاله ی دیگر با صد دلیل و برهان ثابت می شد که تا مسئله ی طبقاتی حل نشود، مسئله ی زنان حل نخواهد شد. هرگونه مقاله ای چاپ

می شد. البته بد هم نبود. هرکسی می توانست قضاوت خود را داشته باشد.

س: آیا شما با گروه های زنان دیگر سازمان ها تماس داشتید؟

میهن جزنی: متأسفانه نه. با افرادشان دوستی داشتم. گاه نشریاتشان را هم می خواندم. اما ارتباط تشکیلاتی وجود نداشت. الان فکر می کنم که ای کاش این ارتباط وجود داشت. هرکسی می توانست موضع خود را داشته باشد و در عین حال به کارهای دموکراتیک مشترک بپردازند. متأسفانه هرکسی سعی داشت بقیه را به راه خود بیاورد و یارگیری کند. کسی فکر نمی کرد که لزومی به یارگیری نیست. باید در چهارچوبی دموکراتیک کار کرد.

س: الان نگاه تان به آن دوره چگونه است؟ چه ضعف هایی در کار "اتحاد" می بینید؟

میهن جزنی: من در درجه ی اول یک نقطه ی قوت بزرگ می بینم و آن اینکه بهرحال "اتحاد" تشکیل شد و کسانی به ضرورت چنین سازمانی واقف بودند. حتی به نام آن توجه کنید، زیباست. "اتحا د ملی زنان" و نه مثلاً "اتحاد کمونیستی زنان" و یا "اتحاد زنان چپ" و... این خیلی با ارزش بود. این مسئله مهم بود که بچه ها با چنگ و دندان می خواستند استقلال خود را حفظ کنند. ولو اینکه در عمل موفق نشده باشند. حتی فکر به این مسئله مهم است. شرایط آن زمان را در نظر داشته باشید که هیچ سازمان زنان دموکراتیک وجود نداشت و یا اینقدر کوچک و مخفی بود که تأثیری نداشت. در این شرایط "اتحاد" گلی بود که در شوره زار از زمین سبز شده بود. این تجربه ای خیلی ارزنده است.

پاریس، ۱۱ نوامبر ۱۹۹۸

گفتگو با مهرنوش م.

مهرنوش م. متولد ۱۳۳۳ ، لیسانسیه علوم، در هنگام فعالیت با "اتحاد" ، هوادار "سازمان چریک‌های فدائی خلق" بود و پس از انشعاب به "اقلیت" پیوست.

س: آیا از ابتدای تشکیل "اتحاد" با این سازمان کار می کردید؟

ج: از ابتدا نه. حدوداً از اردیبهشت ۵۸ در ارتباط با آن قرار گرفتم.

س: چگونه با "اتحاد" آشنا شدید؟

ج: من آن موقع هوادار سازمان فدائی بودم. یکی از اعضای سازمان که با من تماس داشت، مرا از وجود این سازمان باخبر کرد و گفت که می توانم با آن کار کنم.

س: آیا کار با "اتحاد" برای شما تنها نوعی ارتباط و کار با سازمان فدائی بود و یا اینکه مسئله ی زنان به طور خاص هم برایتان اهمیت داشت؟

ج: در آن مقطع، مسئله ی زنان برایم اهمیت ویژه ای نداشت. تنها می خواستم از یک کانالی با سازمان رابطه ی تشکیلاتی داشته باشم و کار کنم.

س: آیا در تظاهرات ضدحجاب شرکت کرده بودید؟

ج: نه. این یکی از بحث هایی بود که همیشه در "اتحاد" مطرح می شد. ما می گفتیم که این را یک عده سلطنت طلب راه انداخته اند و هیچ تمایلی به رفتن به چنین تظاهراتی نداشتیم. مسئله ی حجاب به نظرمان مسئله ای بود بورژوائی.

س: شما تنها معتقد به کار در میان زنان زحمتکش بودید؟

ج: بله.

س: الان چه فکر می کنید؟ فکر می کنید که نیروهای چپ باید در تظاهرات ضدحجاب شرکت می کردند؟

ج: به نظرم باید شرکت می کردند. ولی شرکت نکردن ناشی از شرایط بود. آنچه برای چپ اهمیت داشت، ارتباط با طبقات زحمتکش بود و بیشترین نیرویش را هم در میان آنها می گذاشت. شاید با گذشت زمان می توانستیم به نظرات دیگری برسیم. ولی فرصت نیافتیم.

س: فعالیت تان در "اتحاد" چه بود؟

ج: عضو کمیته ی امداد و سوادآموزی بودم. در تمام مدت ارتباطم با "اتحاد" در همین کمیته کار کردم. تصمیم گرفته بودیم که به محلات برویم و کانال های ارتباطی بزنیم؛ هرکسی بنا به کار و حرفه اش. به محله ای می رفتیم، اتاقی کرایه می کردیم و کلاس اکابر می گذاشتیم. محل کار من "شادشهر" بود. مردم اغلب وجود ما را راحت می پذیرفتند. چون در طول انقلاب دیده بودند که آدم ها به هم کمک می کنند. کنجکاوی و سوءظن نداشتند؛ البته در ابتدا. کار اصلی مان سوادآموزی بود، اما اگر کسی مشکل شخصی هم داشت با ما مطرح می کرد و هروقت کاری از دست مان برمی آمد انجام می دادیم.

س: مشکلات تان در کار چه بود؟ آیا می توانستید ارتباط نزدیکی با زنان محل برقرار کنید؟

ج: بستگی به افراد داشت. بعضی ها توانائی بیشتری در ارتباط گیری داشتند و مایه می گذاشتند. در مورد خود کلاس ها، مشکل مان حفظ نظم بود. بستگی داشت به اینکه زنان چقدر کشش دارند؛ به موقع می آیند یا نه و... گاهی با بچه هایشان می آمدند و شلوغ می شد. باید نظم را برقرار می کردیم. چرا که به این ترتیب زنان متوجه می شدند که کلاس جدی و منظم است. در مواردی، رابطه ی خیلی خوبی با زنان برقرار کردیم. البته کسانی هم بودند که در کار سنگ اندازی می کردند. ما مجبور شدیم اتاقی را که گرفته بودیم عوض کنیم.

س: شاگردان را چطور پیدا می کردید؟ به در خانه ها می رفتید؟

ج: به در خانه ها هم می رفتیم. زنان به هم خبر می دادند و...

س: وسایل لازم مثل میز و صندلی، تخته، کتاب و... را "اتحاد" تهیه می کرد؟

ج: میز و صندلی نداشتیم. روی زمین می نشستیم. دفتر و قلم را هم زنان خودشان تهیه می کردند؛ از فرزندانشان می گرفتند و...

س: چند تا شاگرد داشتید؟

ج: حدود ۱۰ تا ۱۵ تا. البته اواخر کمتر شده بود.

س: هیچوقت از شما می پرسیدند که چه کاره اید و از کجا آمده اید؟

ج: چرا می پرسیدند. بعضی ها. ما می گفتیم که به هیچ گروه و سازمانی وابستگی نداریم و می خواهیم به زنان کمک کنیم.

س: آیا نام "اتحاد ملی زنان" مطرح می شد؟

ج: نام "اتحاد" مطرح نمی شد. البته در بعضی جاها، بچه ها موفق به طرح نام شده بودند. چون شرایط مساعد بود، برخورد خودشان خوب بود و کارشان را درست انجام داده بودند. ما می گفتیم می خواهیم بفهمیم مشکلات زنان چیست. خودمان هم زن هستیم و این مشکلات را بهتر می فهمیم. در عمل هم مشخص می شد که ما برای زنان کار می کنیم. مثلاً در کلاس مان مردها را قبول نمی کردیم. البته در آن دوران کلاس مختلط ممکن هم نبود. اما برای مردان جداگانه کلاس نمی گذاشتیم.

س: این کلاس ها چه مدت به طول انجامید؟

ج: مجموعاً یک سال در یک محل و بعداً محله را عوض کردیم، چون مشکوک شده بودند و مشکل ایجاد شده بود. تعداد شاگردان کم شد. در واقع این تجربه ناموفق بود. بعداً به یک محله دیگر رفتیم؛ به خاطرم نمی آید کجا.

س: آیا "اتحاد" سعی کرد که برای برگذاری کلاس های پیکار با بی سوادی اجازه ی رسمی بگیرد؟

ج: صحبتش بود. اما فکر نمی کنم که در جائی موفق به گرفتن اجازه ی رسمی شده باشد.

س: شما ارتباطی با کمیته ی محل و یا مسجد داشتید؟

ج: من خودم نه. هیچوقت.

س: آیا علاوه بر سوادآموزی کار دیگری هم می کردید؟

ج: در مرحله ی بعدی کار، کلاس خیاطی هم داشتیم. هم سوادآموزی و هم خیاطی. البته من خودم خیاطی بلد نبودم. یکی از بچه ها چرخ خیاطی اش را در اختیار ما گذاشت و زنان می توانستند از آن استفاده کنند. این کلاس خیلی موفق بود.

س: با آنها چه صحبت هایی می کردید؟

ج: مثلاً از حقوق زنان صحبت می کردیم. یادم می آید که در مورد قانون قصاص خیلی صحبت کردیم. بودند کسانی که به این صحبت ها توجه می کردند. اما بسیاری شان هم خسته می شدند و خوابشان می گرفت. نمی دانستند حرف بر سر چیست. این باعث ناامیدی ما می شد و می گفتیم کار در این محل فایده ندارد و باید نیروها را به جای دیگری ببریم که خوب کار شده و توانسته اند آدم ها را جذب کنند. ما به این نتیجه رسیده بودیم که کار کردن تنها در میان زنان خانه دار، بُرد

زیادی ندارد و می خواستیم دختران دانش آموز را هم جذب کنیم. یادم می آید که در محله ای که کار می کردیم، چند تا دختر دانش آموز علاقمند هم بودند. اما کار بیشتر میان آنها میسر نشد؛ چرا که برخورد به وقایع خرداد ۶۰. من مجبور شدم که ارتباطم را با محلات به یکباره قطع کنم. دیگر نمی توانستم با یک سازمان علنی ارتباط داشته باشم. به خاطر شرایط زندگی ام، خطرناک بود و سازمان گفته بود که دیگر به محل علنی "اتحاد" نروم.

س: آیا شما برای کار تدریس تعلیمی دیده بودید؟

ج: نه، تعلیم خاصی ندیده بودم. اما میان ما کسانی بودند که حرفه شان تدریس بود.

س: آیا با حجاب به محلات می رفتید؟

ج: همیشه با روسری می رفتیم و لباس پوشیده؛ لباس "چیپها" به اندازه ی کافی پوشیده و گشاد بود! اواخر با چادر می رفتیم.

س: مسئولیتتان در "اتحاد" چه بود؟ مسئول کمیته ی امداد بودید؟

ج: نه. عضو ساده بودم.

س: به دفتر "اتحاد" رفت و آمد داشتید؟

ج: مرتب به همه ی جلسات می رفتم.

س: رابطه ی سازمان فدائی با "اتحاد" را چگونه ارزیابی میکنید؟

س: کمی بیش از نیمی از اعضای "اتحاد" هوادار فدائی بودند. "غیرفدائی"ها هم زیاد بودند. به نظر من "اتحاد" وابسته به سازمان فدائی نبود. حداقل از طرف سازمان فدائی چنین هدفی وجود نداشت. تمایل فدائیان این بود که "اتحاد" سازمانی مستقل بماند. یادم هست که در بسیاری از بحث هایی که با رفقای فدائی داشتیم، روی این مسئله تأکید می شد؛ دستکم از سوی کسانی که من می شناختم و در رابطه با آنها بودم. البته می گفتند که ما باید در آن نیروی زیادی بگذاریم. اما سازمان فدائی در آن دوره در کار دموکراتیک بی تجربه بود؛ نه تنها سازمان فدائی، بلکه تمام سازمانهای چپ.

س: برخی اختلافاتی که در "اتحاد" به وجود می آمد، ناشی از مواضعی بود که سازمان فدائی به "اتحاد" تحمیل می کرد. مثلاً حمایت از کاندیداتوری آیت الله طالقانی برای ریاست جمهوری. نظر شما در این مورد چیست؟

ج: در آن مقطع، ارتباط تشکیلاتی با سازمان نداشتم و بحثها را به طور پراکنده دنبال می کردم ولی نظرم همان زمان هم این بود که کاندیدا کردن طالقانی درست نیست.

س: آیا در رأی گیری هایی که در "اتحاد" پیش می آمد، هواداران سازمان فدائی از پیش تصمیم می گرفتند چگونه و به چه کسانی رأی دهند تا به این ترتیب نظراتشان را پیش ببرند؟

ج: البته سازمان می خواست در جریان دقیق مسائلی که در "اتحاد" وجود داشت باشد و نظرات خودش را هم منتقل کند. سازمان فدائی نظراتی در مورد کار "اتحاد" داشت که فکر می کرد برای پیشبرد کارش خوب است. ما هم البته در جریان این بحثها بودیم و آنها را مطرح می کردیم. اما سازمان بر مستقل بودن "اتحاد" تأکید داشت. فکر نمیکنم که ما در "اتحاد" هژمونی داشتیم. به ویژه در مقطعی که سازمان درگیر مشکلاتی بود که به انشعاب منجر شد. اختلافات میان "اکثریت" و "اقلیت"، در "اتحاد" هم انعکاس داشت. به همین خاطر این تصور به بقیه دست می داد که "اتحاد" توسط فدائیان هدایت میشود؛ چرا که مرتب بحثهای مربوط به سازمان در آن مطرح بود. البته باید گفت که اختلافات "اکثریت" و "اقلیت" چنان بود که نمی توانست در "اتحاد" انعکاس نداشته باشد. حتی الان هم که به آن دوران فکر میکنم و از خودم میپرسم آیا هواداران "اکثریت" و "اقلیت" می توانستند در کنار هم در "اتحاد" بمانند، به نظرم می رسد که نمی توانستند. اختلافات خیلی عمیق بود.

س: اختلافات آیا تنها مربوط به مسائل سیاسی بود یا مسائل خاص زنان و کار در میان آنان را نیز در بر می گرفت؟

ج: برای ما سازمان دموکراتیک زنان صرفاً برای کار در مورد زنان نبود، بلکه ارتباط تنگاتنگی داشت با نحوه ی برخورد با رژیم جمهوری اسلامی. مثلاً ما فکر می کردیم که به عنوان یک سازمان زنان باید در ضمن کارمان در محلات، رژیم را افشاء کنیم و... درست پیش از انشعاب، در یکی دو جلسه ی حوزه ای که با آن کار می کردم، هنوز همگی ("اکثریت" و "اقلیت") با هم بودیم. در بحث هایی که میشد، معلوم بود که اختلافات خیلی زیاد است. حتی برای ادامه ی کار مشترک در محلات، به موانع جدی برمیخوردیم. ضمناً پس از انشعاب، ارتباطهای تشکیلاتیمان هم با "اکثریت" قطع شده بود. کار مشترک در این شرایط خیلی مشکل بود.

س: در این بحثها، در مورد مسئله ی زنان به طور مشخص، چه چیز شما را از هم جدا می کرد؟

ج: واقعیت این است که اگر صرفاً به مسئله ی زنان میپرداختیم، شاید اختلاف اساسی نمی توانستیم با آنها داشته باشیم. اما ما نظرمان این بود که هر کاری در رابطه با زنان میکنیم، برای افشای رژیم است. اما "اکثریت" این نظر را نداشت. مسائل مهم دیگری هم مطرح بود مثل مسئله ی کردستان. وقتی چنین مسئله ی عمده ای مطرح میشد، برخی می گفتند که این ربطی به مسئله ی زنان ندارد و نباید در مورد آن موضع گرفت. برخی دیگر معتقد بودند که چنین مسئله ی مهمی در کشور رخ داده، چگونه ما می توانیم نسبت به آن بی تفاوت بمانیم؟ در مورد جنگ ایران و عراق هم همین مسئله مطرح بود.

س: پس از خروج اعضای "اکثریت" از "اتحاد"، آیا فکر میکنید که کار "اتحاد" به

راحتی بیشتری پیش می رفت؟

ج: از یک سری بحثها راحت شدیم. اما "اتحاد" به مشکلات دیگری برخورد. چرا که اختناق شدیدتر میشد. به همین دلیل، وقتی در جلسات از محلات گزارش داده میشد، میدیدیم که در مقایسه با گذشته کارها افت کرده. البته بچه های "اکثریت" فعال بودند. یعنی با رفتن آنها نیرویی را هم از دست داده بودیم.

س: پس از مدتی کار با "اتحاد"، آیا شناختتان از مسئله ی زنان و توجهتان به کار زنان بیشتر شد؟

ج: به نسبت قبل، حساسیتم بیشتر شد.

س: آیا شما ترجیح خودتان این بود که با بخش دیگری مثل "پیشگام" کار کنید؟

ج: نه. پس از مدتی، دیگر کار با بچه ها را دوست داشتم و فکر می کردم کار در محلات مردمی تر است.

س: آیا برایتان پیش می آمد که در بحث هایی که مطرح بود، موضعتان با سازمان تفاوت و یا تناقض داشته باشد و فقط به دلیل هواداری از سازمان فدائی، موضعتان را به طور علنی مطرح نکرده باشید؟

ج: چیزهای جزئی شاید وجود داشت. ولی به طور کلی دید سازمان را در "اتحاد" قبول داشتم.

س: آیا مواردی پیش می آمد که هواداران فدائی در برابر سازمان قرار گیرند و مواضعشان متفاوت با سازمان باشد؟

ج: یادم هست که برخی از بچه ها که دید وسیعتری داشتند و آشنائی بیشتری با مسائل زنان، در بحث هایی که در حوزه ی ما پیش میآمد، با سازمان درگیری داشتند. ما شاید سازمان را بیشتر قبول داشتیم و یا اینکه تجربه مان کمتر بود. من درگیری چندانی نداشتم. آنها معتقد بودند که باید در تظاهرات ضدحجاب شرکت کرد. اما من فکر می کردم که چرا آنها این مسئله را عمده میکنند. مهم کار در میان زحمتکشان است.

س: امروز که به آن دوره برمی گردید، چه ایراد عمده ای به کار "اتحاد" می بینید؟

ج: فکر می کنم که "اتحاد" در خطوط کلی وظایفش را انجام نداد. کار دموکراتیک در میان زنان نیاز به تجربه داشت. مجموع کار "اتحاد" دو سال طول کشید. با در نظر گرفتن بی تجربگی ما، این زمان کمی است.

س: ضعف عمده ی "اتحاد" چه بود؟

ج: مثلاً از بعضی محلات گزارش می آمد که زنانِ علاقمندی هستند که به ما اطمینان کرده اند

و می خواهند ارتباطشان را با ما حفظ کنند. حتی امکان آوردن آنها به محل ''اتحاد'' هم وجود داشت. اما گفته می شد که اگر آنها به دفتر ''اتحاد'' بیایند، با وجود این بحثها فرار می کنند! این مسئله تدریجاً باعث دلسردی بچه ها می شد. چون با وجودیکه سوادآموزی، خیاطی و... کارهای خوبی بودند، اما آنها تنها به این هدف به محلات نمیرفتند. یعنی با وجودیکه هدف، کار در میان زنان زحمتکش و جلب توجهشان بود، در عمل حاصلی به بار نمیآمد. البته بودند کسانی که می گفتند باید این بحثها را کنار گذاشت یا کمتر کرد و به کار در میان زنان پرداخت. اما تعدادشان زیاد نبود.

س: به نظر شما اگر ''اتحاد'' کاملاً مستقل بود و با یک سازمان بزرگ چپ چنین نزدیکی نداشت، این مشکلات پیش می‌آمد؟ آیا در آن دوران ''اتحاد'' می توانست عملکرد دیگری داشته باشد؟

ج: من فکر می کنم نه فقط فدائیها، بلکه دید سازمانهای چپ اینطور بود. ویژگی آن دوران این بود. الان مسئله فرق کرده و جریانات چپ تغییر کرده اند. در آن دوران سازمانهای چپ نیروی زیادی داشتند و فکر می کردند با نیرو گذاشتن در بین زحمتکشان و کار در بین آنها، مسائل و مشکلات را حل خواهند کرد. الان دیدها فرق کرده. مثلاً در آن مقطع در ''اتحاد'' بحثی درگرفت در مورد این که باید رفت میان زنان کارمند کار کرد، آنها فعال هستند، آگاهیشان بیشتر است و... این سازمان فدائی نبود که می گفت نه. کل جریانات چپ که برخی در ''اتحاد'' هم فعال بودند برای این کار ضرورتی نمی دیدند.

س: آیا در آن دوره، وجود این بحثها در ''اتحاد'' به نظرتان درست و لازم و ''طبیعی'' می‌آمد؟

ج: یادم هست که در آن موقع هم ما فکر می کردیم که نباید این بحثها را کرد؛ خصوصاً وقتی از محلات گزارش می‌آمد که زنانی هستند که می خواهند به دفتر ''اتحاد'' بیایند، ولی نمیخواهند با سازمانی با گرایشات چپ رابطه داشته باشند. اینگونه زنان زود پراکنده می شدند. دوره ای بود که دیگر سازمانهای سیاسی چپ امکان کار در محلات را نداشتند، ولی سازمانی مثل ''اتحاد'' هنوز این امکان را داشت. البته این دوره کوتاه بود. اما با تمام کوتاه بودنش، اگر این بحثها وجود نداشت، می شد از این شرایط استفاده کرد.

س: نشریات ''اتحاد'' را می خواندید؟

ج: بله. ولی زیاد به مسائل آن کشش نداشتم. بیشتر مسائل سیاسی برایم مطرح بود.

س: می توانستید نشریات را در محلات بفروشید؟

ج: در برخی از محله ها می توانستیم نام ''اتحاد'' را مطرح کنیم و امکان فروش وجود داشت.

در بعضی محله های دیگر، شرایط خوب بود اما نام "اتحاد" نمی توانست مطرح شود. در این محله ها، بساط کتاب و نشریات دموکراتیک و نشریات زنان گذاشته می شد؛ اما نه توسط کسانی که در آن محله کار می کردند. اعضای دیگر "اتحاد" این کار را برعهده می گرفتند.

س: پس از قطع کارتان با "اتحاد" و آمدنتان به خارج، به کار در زمینه ی زنان ادامه دادید؟

ج: در برخی از جلسات و اجتماعات شرکت می کردم. در این جلسات می توانستم دوستان سابق را ببینم. اما هیچوقت به دنبال کار با یک سازمان زنان نرفتم.

س: چرا؟ دیگر کششی به این کار نداشتید؟

ج: نه. دیگر کششی نداشتم. مسئله برایم این بود که در اینجا چه کار می شود کرد؟ در ایران می شد با زنان تماس گرفت. در اینجا چه؟

س: مثلاً افشاگری در مورد وضعیت زنان در ایران...

ج: من فکر می کردم که بخشی از کار سازمانهای سیاسی باید این کار باشد. گذاشتن نیروی بیشتر به نظرم لازم نبود.

س: بعضی از اعضای "اتحاد" در ابتدا به فکر احیای آن بودند. آیا هیچگاه با شما تماس گرفته شد؟

ج: بله. اما من فکر می کردم که این کار عملی نیست. چرا که هدف "اتحاد" برای من ارتباط گیری با زنان زحمتکش و انتقال مشکلاتشان به "اتحاد" به عنوان سازمان دموکراتیک زنان بود. در خارج چنین کاری ممکن نبود.

دسامبر ۱۹۹۸

گفتگو با ژیلا الف.

ژیلا الف. متولد ۱۳۳۶ ، دیپلمه، در هنگام فعالیت با "اتحا د ملی زنان" به تدریس در مدارس اشتغال داشت؛ عضو کمیته‌ی کارگری "اتحاد" بود و از هواداران " سازمان چریک‌های فدائی خلق" ("اقلیت")؛ اکنون با "سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران" همکاری می‌کند.

س: چگونه با "اتحاد" آشنا شدید؟

ج: من در آن مقطع هوادار سازمان فدائی بودم. یکی از رفقا از وجود "اتحاد" با من صحبت کرد و پیشنهاد کرد با آن کار کنم. کارم را با کمیته‌ی کارگری شروع کردم.

س: فعالیت در "اتحاد" را چگونه می‌دیدید؟ به نظرتان مهم بود؟

ج: نه. کسانی که در سنین ما بودند، بی تجربه بودند. مسئله‌ی زنان برایمان مهم نبود. در آن دوره مهم این بود که کاری انجام دهی. در نتیجه نمی توانم بگویم که چون نسبت به مسئله‌ی زنان حساسیت داشتم، جلب "اتحاد" شدم.

س: اکراهی از کار با "اتحاد" داشتید؟ ترجیح تان این بود که با بخش دیگری کار کنید؟

ج: نه. واقعاً اینطور نبود. بخشی از کارم در سازمان بود و این کار هم آن را تکمیل می کرد. اما به نظرم در سازمان درک درستی از مسئله‌ی زن و فعالیت "اتحاد" وجود نداشت. مثلاً این ارزیابی وجود داشت که کسانی که در "اتحاد" فعالیت می کنند، خیلی سیاسی نیستند و به این

گونه فعالیت ها بیشتر به عنوان حرکات حاشیه ای برخورد می شد. در حالیکه در واقعیت، این کار می توانست خیلی تأثیرگذار باشد.

س: در چه تاریخی فعالیت تان را با "اتحاد" شروع کردید؟

ج: آشنایی ام با "اتحاد" از اوایل تشکیلش بود. البته آن موقع تهران نبودم. برای مسافرت آمده بودم و یادم می آید که اولین بار همراه میهن جزنی به جلسه رفتم. بعداً، از حوالی آذرماه ۵۸ که در تهران ماندگار شدم، فعالیتم با "اتحاد" ادامه پیدا کرد.

س: کارتان در "اتحاد" چه بود؟

ج: در محلات کار می کردم. کلاس خیاطی تشکیل داده بودیم. اتاقی اجاره کرده بودیم و هفته ای یکی دو بار کلاس دایر می کردیم. خانمی که مادر یکی از بچه های هوادار فدائی بود که با "اتحاد" کار می کرد، خیاطی درس می داد. خودش البته خواهان این کار شده بود. من و دختر این خانم، هردو به عنوان دخترانش او را در این کلاس همراهی می کردیم. زن ها واقعاً با علاقه می آمدند.

س: شما که معلم بودید، چرا در سوادآموزی کار نمی کردید؟

ج: خودم هم نمی دانم. هیچوقت از من نپرسیدند ! اگر درست سازماندهی می شد، من باید در بخش سوادآموزی کار می کردم. کسانی در این بخش بودند که اصلاً تجربه ی تدریس نداشتند. هیچوقت نظرخواهی درستی از آدم ها نمی شد که در چه بخشی می خواهند کار کنند و چه توانائی هایی دارند.

س: تعداد شاگردان کلاس زیاد بود؟

ج: زن های زیادی به کلاس ها می آمدند. کار خانمی که درس می داد خیلی مؤثر بود. در ضمنِ خیاطی، راجع به مسائل مختلف صحبت می کردیم. دو سه نفر از این طریق جذب شدند. یکی از آنها دختر دانش آموز ۱۵ ـ ۱۴ ساله ای بود که پدرش کارگر بود. یک بار در مسجد محل دعوا کرد و او را گرفتند. این کلاس ها تا مرداد ۶۰ هم ادامه داشت. بعداً دیگر امکانپذیر نبود. این دختر را هم گرفته بودند و خطر لو رفتن وجود داشت. البته او از چیزی خبر نداشت. اما خیلی فعال و پرجوش و خروش بود و بحث می کرد.

س: نام "اتحاد" را مطرح می کردید؟

ج: آنجا نه. زمینه اش نبود. اما بنا این بود که در هر محله ای که کارها خوب پیش می رفت، افراد علاقمند به دفتر "اتحاد" معرفی بشوند. از ابتدا نمی شد نام "اتحاد" را مطرح کرد. با اینکه بعضی از زن ها سواد داشتند و چند کلاس درس خوانده بودند، اما از مسائل سیاسی خبر نداشتند و طرح بحث ها مشکل بود.

س: چطور زن ها را پیدا می کردید؟

ج: در محلی که اتاق اجاره کرده بودیم، اعلام کردیم که کلاس خیاطی دایر خواهد شد. پول بسیار کمی برای درس دادن می گرفتیم.

س: در تمام مدت در یک محل بودید؟

ج: بله. البته در کنار کار در آن محل، گاهی برای تبلیغ به محلات دیگر هم می رفتیم. مثلاً در مورد قانون قصاص، بساط می گذاشتیم و در جاهایی که امکانش بود، به تبلیغ می پرداختیم.

س: در محله ای که کار می کردید می شد درباره ی قصاص افشاگری کرد؟

ج: نه.

س: راجع به چه مسائلی صحبت می کردید؟

ج: راجع به مشکلات روزمره ی زنان، اتفاقات محل و... مسئله، روشن کردن ذهن زنان بود. مثلاً دختری که دستگیر شد، کسی بود که با دختر امام جمعه دعوا کرده بود و راجع به پدرش چیزهایی گفته بود. دختر و مادر و پدرش را شبانه گرفتند. بعد شنیدیم که یکی دو سال زندان گرفته است. بسته به مسائل روز چیزهائی می گفتیم. الزاماً در مورد مسئله ی زنان نبود. نباید بحث ها جنبه ی سیاسی پیدا می کرد.

س: توانستید رابطه ی نزدیکی با زنان بگیرید؟

ج: بله. من بیشتر رابطه ام با همان دختری بود که صحبتش را کردم. با بعضی اصلاً نمی شد نزدیک شد. این دختر و یکی دو نفر دیگر زمینه ی خوبی داشتند.

س: به خانه ی آنها هم رفت و آمد می کردید؟

ج: نه. هیچوقت.

س: آیا هیچکدام از این افراد به مرحله ای رسیدند که به "اتحاد" جذب شوند؟

ج: نه. آخر مدت خیلی زیادی هم طول نکشید.

س: با حجاب می رفتید؟

ج: با چادر. همه ی بچه ها با چادر می آمدند. چادر را همراه می بردیم و در نزدیکی های محل بر سر می کردیم. این باعث می شد که آدم احساس کند دارد نقش بازی می کند. در حالیکه ارتباط آن خانمی که خیاطی درس می داد، خیلی طبیعی بود. اما همین چادر سر کردن، یا خواست رابطه گرفتن با این زن ها، نقش بازی کردن بود. واقعی نبود. سعی می کردیم خودمان را تطبیق بدهیم. قبل از حرف زدن باید مدتی فکر می کردیم که چه بگوییم. در یک تناقض بودیم با زندگی واقعی خودمان.

س: به جلسات "اتحاد" می رفتید؟

ج: بله، مرتب می رفتم.

س: عضو شورای مرکزی بودید؟

ج: نه، فقط عضو کمیته ی کارگری.

س: رابطه ات با اعضای "غیرفدائی" چگونه بود؟

ج: من هیچوقت فکر نمی کردم که تفاوتی وجود دارد. البته به برخورد شخصی آدم ها هم بستگی داشت. ممکن است کسی هم نظرت هم باشد اما با او نتوانی رابطه ی نزدیکی داشته باشی. احساس من این نبود که جبهه گیری وجود دارد. بچه ها با هم گرم و صمیمی بودند. البته فرصت زیادی هم وجود نداشت که بتوان رابطه ی نزدیک تری گرفت.

س: آیا هواداران فدائی در "اتحاد" جلسات جداگانه ی خاص خود را داشتند و درباره ی مسائل "اتحاد" صحبت می کردند؟

ج: نه. هرکدام از هواداران فدائی در "اتحاد"، فعالیت و حوزه های جداگانه ی خود را در سازمان هم داشتند. البته در این حوزه ها در مورد کارمان در "اتحاد" هم گزارش می دادیم و بحث می کردیم. بچه هایی از هواداران فدائی که در مرکزیت "اتحاد" بودند، شاید چنین جلساتی در بین خودشان داشتند. البته با ما هم صحبت می شد که موضع و نظر سازمان چیست. اما چیزی به طور سازمانیافته وجود نداشت.

س: برخورد رابط های سازمان فدائی با "اتحاد" را چگونه ارزیابی می کنید؟

ج: آنها چپ بودند. خیلی تند برخورد می کردند. البته کسان دیگری هم بودند که تند برخورد می کردند.

س: نقش آنها در "اتحاد" چگونه بود؟

ج: سعی می کردند نظرات سازمان را پیش ببرند. بدون آنکه فکر کنند در "اتحاد" چه جّوی غالب است. البته باید گفت اختلافات و بحث ها عمدتاً بین چند نفر بود؛ سه چهار نفر از بچه های بنیانگذار و رابط های سازمان. اینها بودند که بحث ها را در جلسات عمومی راه می انداختند.

س: اینکه می گوئید آنها می خواستند نظرات سازمان را پیش ببرند به این معنی است که سازمان نظرات خاص و فکر شده ای در مورد پیشبرد کار "اتحاد" داشت؟

ج: سازمان فدائی به "اتحاد" به عنوان جائی نگاه می کرد که اعضای خودش را در آن سازماندهی کند. البته می خواست که "اتحاد" سازمانی دموکراتیک باشد. اما دیدی که نسبت به سازمان های دموکراتیک وجود داشت متفاوت بود. اگر دید بازتری وجود داشت، قطعاً فعالیت دموکراتیک تر می شد. اما فعالین، عمدتاً به یکباره از یک رژیم دیکتاتوری که هیچ آزادی در آن وجود نداشت وارد یک فضای باز شده بودند. سازمان سعی می کرد "اتحاد" هرچه عمومی تر

شود اما اینقدر مشکلات و مسائل دیگر داشت که فرصت پرداختن به "اتحاد" را نداشت. کسانی که به سازمان نزدیک تر بودند، بر اساس درک خودشان، مسائل را از طرف سازمان به "اتحاد" منتقل می کردند. برای سازمان فدائی "پیشگام" و یا بخش کارگری مهم تر بود و برای اینها برنامه داشت.

س: به نظر شما برخورد سازمان طوری بود که حس می شد به "اتحاد" اهمیتی نمی‌دهد؟

ج: فکر نمی کنم که این نوع برخوردها از طرف سازمان دیکته می شد. اما احساس من این بود که بعضی از اعضاء و هواداران سازمان و زن های عضو سازمان یک نوع تحقیری نسبت به فعالیت زنان داشتند و این مسئله به نظر شان مهم نمی‌آمد.

س: شما سعی نمی کردید توجه سازمان را بیشتر نسبت به "اتحاد" و یا به طور کلی مسئله ی زنان جلب کنید؟

ج: واقعاً نه. برای من بیشتر این مهم بود که در رابطه با سازمان فدائی کار کنم. "اتحاد" یک وسیله بود برای کار تشکیلاتی.

س: آیا برایتان پیش می‌آمد که موضع تان خلاف موضع اعلام شده از طرف سازمان باشد و در تناقض قرار بگیرید؟

ج: واقعیت این است که در حوزه ای که با آن کار می کردم، بحث در مورد مسائل "اتحاد" خیلی گذرا انجام می شد. اما وضعیت کسانی که در رده های بالای "اتحاد" بودند فرق می کرد. آنها ممکن بود بیشتر در تناقض قرار بگیرند. البته برای خود من هم مواردی پیش آمد که فکر کنم موضع غالب درست نیست. مثلاً فکر می کردم زنان چپ باید در تظاهرات ضدحجاب شرکت می کردند. و یا فکر می کردم که زنان چپ و پیشرو نباید روسری را می پذیرفتند. حتی وقتی برای پخش اعلامیه هم می‌رفتیم، روسری می گذاشتیم؛ در حالیکه اکثر زنان حجاب نداشتند. این تناقضات وجود داشت. اما اینقدر مهم نبود که بیان شود. درگیری های زیادی وجود داشت ـ به ویژه پیش از انشعاب ـ که همه ی توجه ها را به خود جلب می کرد.

س: اختلاف میان دو جریان که بعداً "اکثریت" و "اقلیت" را تشکیل دادند، در عملکرد "اتحاد" چه تأثیری داشت؟

ج: این اختلافات باعث می شد که بحث ها خیلی سیاسی شود. اختلاف در مورد مسئله ی زنان نبود. در بعضی موارد حتی "اکثریت" که راست بود، موضع چپ تری داشت. مثلاً در مورد حجاب، تا جائی که یادم هست، بچه های "اکثریت" بیشتر مخالف گذاشتن حجاب بودند. البته این را در مورد بچه های اولیه ی "اتحاد" که قبلاً در خارج بودند نمی گویم. دید آنها بسیار بازتر و توجه شان به مسئله ی زنان بسیار بیشتر بود. منظورم بچه های ایران است.

فهرست

س: در آن زمان فکر می کردید که باید بیشتر میان زنان زحمتکش کار کرد؟

ج: مسئله را به این شکل نمی توان طرح کرد. به نظر من "اتحاد" با وجود انرژی زیادی که داشت، کار زیادی پیش نبرد. علت این بود که زمینه ی کار در میان زنان زحمتکش وجود نداشت. اگر "اتحاد" فعالیت خود را متمرکز می کرد در میان کارمندان و زنانی که حداقل سواد خواندن و نوشتن داشتند و شرایط زندگی شان طوری بود که دائماً در تناقض قرار می گرفتند (از طرفی کار می کردند و استقلال مالی داشتند و از طرف دیگر تحت فشار جامعه بودند) کار نتیجه ی بهتری می داد.

س: اما در آن موقع فکر می کردید که بهتر است در میان زنان کارگر کار کرد؟

ج: بله. برای آنکه آن موقع همه کارگرزده بودیم!

س: آیا به نظر شما می توان گفت که "اتحاد" وابسته به سازمان فدائی بود؟

ج: من فکر می کنم که اگر "اتحاد" وابسته به فدائی بود، این همه بچه های غیرفدائی در آن کار نمی کردند. بهرحال این سازمان فدائی نبود که "اتحاد" را درست کرد. یک عده از کسانی که نسبت به مسئله ی زنان حساسیت داشتند و می خواستند کاری بکنند و ضمناً، دست کم برخی شان، هوادار سازمان هم بودند و مایل بودند در کنار تشکیلات سیاسی مورد قبول شان کار کنند، آن را به سازمان فدائی وصل کردند. در حالیکه مثلاً در مورد "پیشگام"، سازمان فدائی مستقیماً در ایجادش نقش داشت. به نظر من کسانی بودند که شناخت و تجربه ی بیشتری داشتند و می توانستند نقش بیشتری بازی کنند. اما آنها هم ترجیح دادند در رابطه با سازمان و در بخش های دیگر کار کنند و نه در "اتحاد". سازمان هم وقت و انرژی آن را نداشت که به "اتحاد" برسد و کارهای آن را دنبال کند. "اتحاد" در بسیاری از موضع گیری های سیاسی شرکت می کرد که اصلاً ربطی به زنان نداشت. مثلاً جنگ کردستان، ترکمن صحرا، حمایت از کاندیداتوری آیت الله طالقانی برای ریاست جمهوری و... در واقع بحث ها طوری بود که نمی شد گفت این یک سازمان زنان است که به مسائل ویژه ی زنان می پردازد. اما نمی توانم بگویم که این بحث ها را سازمان تحمیل می کرد و یا اینکه بچه های فعال هوادار فدائی که با "اتحاد" کار می کردند و نظرشان این بود. سازمان هر چیزی را دیکته نمی کرد. جّو خیلی چپ بود.

س: پس از خروج اعضای "اکثریت"، کار "اتحاد" بهتر پیش می رفت؟

ج: مدت کار پس از آن خیلی طولانی نبود. برخی درگیری ها البته دیگر وجود نداشت. اما خیلی از بچه ها با "اکثریت" رفتند. آنها سعی کردند تعداد هرچه بیشتری از اعضاء را با خود ببرند. فکر می کنم بهرحال "اکثریت" نمی توانست کار با "اتحاد" را ادامه دهد. چون مسائل عمدتاً جنبه ی سیاسی داشت و موضع "اتحاد" با موضع "اکثریت" متفاوت بود.

س: نظرتان در مجموع در مورد عملکرد "اتحاد" چیست؟

ج: فکر می کنم "اتحاد" ظرفیت گسترش داشت. در یک حدودی کارهایی کرد. مثل افشاگری در مورد قانون قصاص. ولی عمدتاً در محدوده ی هواداران جریانات چپ و زنان سیاسی باقی ماند. زنان عادی به "اتحاد" جذب نمی شدند. اگر هم می شدند، بحث ها را نمی کشیدند و سریع می رفتند؛ چرا که وقتی در جلسات حضور می یافتند و نمی کشیدند، احساس تحقیرشدگی می کردند. حتی بحث ها طوری بود که زنان سیاسی هم نمی کشیدند!

س: فکر می کنید که این دوره کار با "اتحاد" شناخت تان از مسئله ی زنان و حساسیت تان را بیشتر کرد؟

ج: نمی توانم بگویم که شناختم را زیادتر کرد، اما حساس تر شدم. آگاه شدم که مسئله ای وجود دارد و زمینه ی فکر کردن برایم به وجود آورد. قبلاً مسئله ای به نام زن برایم وجود نداشت، بعداً ایجاد شد.

س: بعد از "اتحاد"، در زمینه ی زنان فعالیت کردید؟

ج: به مسائل زنان توجه می کردم. اما دیگر فعالیت تشکیلاتی نکردم.

س: امروز که به آن دوره نگاه می کنید، چه قضاوتی در مورد این تجربه دارید؟

ج: تجربه ی خوبی بود. از نظر شخصی. اما نمی توانم تأثیرات اجتماعی آن را ارزیابی کنم. زنان علیرغم تمام اختلافات فکری توانستند با هم کار کنند. خیلی از بچه های "اتحاد" کار در مورد زنان را بعداً هم ادامه دادند.

س: مانع اصلی کار "اتحاد" را چه می دانید؟

ج: فکر می کنم که زمینه ی کار وجود داشت. اما بینش صحیح نبود. فقط کار سیاسی مهم شمرده می شد. این مانع می شد که "اتحاد" بیشتر و عمیق تر در اجتماع وارد شود. دید صحیح در سطح اجتماع هم وجود نداشت. مثلاً وقتی در مورد قانون قصاص تبلیغ می کردیم، زنان اهمیت کار را درک نمی کردند. استقبالی صورت نمی گرفت. زنان حتی اعلامیه ها را نمی گرفتند. در واقع دو مسئله وجود داشت. یکی اینکه "اتحاد" خیلی سیاسی بود و کمتر به مسائل زنان می پرداخت. دیگر اینکه زمینه ی کار وسیع اجتماعی هم وجود نداشت. الآن زنان خیلی بیشتر آگاهی دارند و مسئله ی زنان وسیعاً مطرح شده. آن موقع اصلاً این طور نبود.

دسامبر ۱۹۹۸

گفتو با حیدر

حیدر از اعضای قدیمی " سازمان چریک‌های فدائی خلق" ، در مقطع انقلاب، عضو رهبری این سازمان بود. او اکنون عضو هیئت تحریریه‌ی نشریه‌ی "اتحاد کار" می‌باشد.

س: شما در اولین جلسه ای که در آن طرح تشکیل ''اتحا د ملی زنان'' با ''سازمان چریک های فدائی خلق'' در میان گذاشته شد، حضور داشتید و سازمان ''فدائی'' را نمایندگی می کردید. از این جلسه چه به یادتان مانده؟

حیدر: من چندین جلسه با رفقای بنیانگذار ''اتحاد'' داشتم. یادم هست که به آنها گفتم: شما در خارج تجربه ی کار دموکراتیک داشتید. خودتان کار را شروع کنید و منتظر رهنمودهای ما نباشید.

س: برداشت و درک شما از سازمان های دموکراتیک چه بود؟

حیدر: من به سازمان های دموکراتیک مستقل معتقد بودم. پیش از انشعاب، در چندین شماره ی نشریه ی ''کار''، مقالاتی در مورد ساختمان حزب، رابطه اش با تشکل های توده ای (سازمان جوانان و...) منتشر شد که نویسنده اش من بودم. در آنها نظرم را در مورد تشکل های دموکراتیک هم گفتم. با این حال باید بگویم که بیشتر از اینکه یک درک و یا خط مشخص در این باره در سازمان وجود داشته باشد، تشتت فکری وجود داشت. حتی در مورد مسائل بسیار مهم تر هم که

مطرح بودند، مثل جنگ کردستان، ترکمن صحرا، مسئله ی حاکمیت، مسئله ی کارخانه ها و... نظر مشخصی وجود نداشت و بحث در مورد این مسائل و کوشش برای رسیدن به خط و مشی مشخص، انرژی و وقت زیادی از ما می گرفت.

س: آیا ''فدائیان'' برای ''اتحاد'' و یا کار در میان زنان به طور کلی پروژه ی مشخصی داشتند و یا پیشنهاد زنانی که ''اتحاد'' را بنیان گذاشتند، شما را به این فکر انداخت؟

حیدر: سازمان مسئولیت های زیادی برعهده داشت. همانطور که گفتم مسائل مهمی در جامعه مطرح بود. هرکسی که می‌خواست اقدام به کاری بکند، خوب ما استقبال می کردیم. اما اینکه پروژه ای برای ''اتحاد'' داشته باشیم، نه اینطور نبود.

س: آیا پس از تشکیل ''اتحاد''، هیچگاه این بحث مطرح شد که آن را هم به نوعی ''پیشگامیزه'' کنید؟

حیدر: سیاست معینی که بخواهد ''اتحاد'' را ''پیشگامیزه'' کند وجود نداشت. در فقدان سیاست مشخص، اما، آن کسی که مسئول کاری می شد، مسائل را خودش حل و فصل می کرد. یعنی خیلی بستگی داشت که کار به چه کسی رجوع شود. حتی در مورد مسائل مهمی مثل کردستان و یا ترکمن صحرا، هم این مسئله وجود داشت. مثلاً وقتی از آنجا زنگ می‌زدند، بسته به کسی که در ستاد بود و به تلفن جواب می‌داد، رهنمود فرق می کرد. البته بعداً در مورد آن بحث هم درمی گرفت.

س: بیاد می‌آورید که در آن دوران، در رهبری (کمیته ی مرکزی) بحثی در مورد مسئله ی زنان شده باشد؟

حیدر: نه. مسائل دیگر اینقدر وقت و انرژی می گرفت که اصلاً نمی شد به همه چیز پرداخت. اتفاقات زیاد بود. حتی به همه ی حوادث مهمی هم که اتفاق می‌افتاد، نمی‌توانستیم برخورد کنیم. مثلاً بخشی از اعلامیه هایی که داده می شد، از طرف رهبری نبود. برخی افراد بودند که تصمیم می گرفتند و می نوشتند. بعدها بنا شد که هر اعلامیه ای که از طرف سازمان صادر می شود، دست کم دو نفر از هیئت سیاسی آن را تأئید کنند. البته اگر اعلامیه ای درمی آمد و در موردش اعتراض می شد یا موضعش نادرست و مورد انتقاد بود، بعداً بحث می شد. حتی راجع به مسائل مهم کارگری، شورا، سندیکا و... هم در رهبری بحث نمی شد. در کمیته ی کارگری بحث می شد یا در نشریه ی ''کار''. حتی نشریه ی ''کار'' نیز در موضع گیری هایش کمابیش مستقل بود و رهبری نقش مستقیم نداشت و رفیق مسئول نشریه و هیئت تحریریه در این باره تصمیم می گرفت. محدودیت توان، محدودیت تجربه، سازماندهی باز و تنوع مسائل اجازه نمی‌دادند که همه ی مسائل مورد بحث قرار گیرند.

س: علی کشتگر در گفتگوئی * بر این مسئله تأکید می کند که در چندین مورد بحث هایی در مورد مسائل زنان و "اتحاد" در کمیته ی مرکزی و هیئت سیاسی سازمان درگرفته است.

حیدر: بحث علی کشتگر، با توجه به آنچه می گوید، می تواند مربوط به دوره ی پس از انشعاب "اکثریت" و "اقلیت" باشد. من پس از پلنوم سال ۵۸ از رهبری استعفا دادم. تا هنگامی که من در رهبری بودم، درنشست های مرکزیت و هیئت سیاسی راجع به این مسائل بحثی نبود.

س: در برخی موارد، "سازمان چریک های فدائی"، "اتحاد" را مجبور کرد مواضعی بگیرد که خود بنا به دلایل سیاسی مایل به ابراز آن نبود. برای مثال کاندیدا کردن آیت الله طالقانی برای ریاست جمهوری که مورد مخالفت بسیاری از اعضاء "اتحاد" بود. آیا چنین سیاستی در سازمان چریک ها وجود داشت؟ یعنی سیاستی که بهتر می دید برخی مواضع "بحث برانگیز" را نه مستقیماً، که از طریق سازمان های دموکراتیکی که به نوعی وابسته به خود می دید اتخاذ کند؟

حیدر: مورد مشخص کاندیداتوری آیت الله طالقانی را بخاطر ندارم. اما به طور کلی از یک سیاست غالب نمی توان صحبت کرد. شاید اینجا و آنجا افرادی این کار را می کردند. نظر من این است که اگر موضعی وجود داشت، سازمان خودش آن را می گرفت. اما در مورد داشتن موضع مشخص بود که ما همیشه بحث داشتیم! البته در مورد همکاری های غیررسمی با سازمان های دیگر، مثل مجاهدین و یا جبهه ی دموکراتیک ملی و... بحث هایی وجود داشت.

س: چرا سازمان "فدائیان" زنان چریک و اعضای زن قدیمی تر خود را تشویق نمی کرد در "اتحاد" فعال باشند؟ آیا ترجیح سازمان این بود که آنها بیشتر به سمت کمیته های کارگری بروند و یا تمایل خودشان این بود؟

حیدر: واقعیت این است که کار کردن در بخش کارگری جذبه ی دیگری داشت. نه تنها برای رفقای دختر، بلکه برای همه. حتی "پیشگام" هم می خواست در کارخانه ها هسته بزنند! این تمایل زن و مرد نداشت. همه ی رفقا مایل بودند به بخش کارگری بروند. طبیعی هم بود. چرا که ما سازمانِ مدافع کارگران بودیم. اما سیاستی وجود نداشت که بر پایه ی آن به زنان گفته شود به "اتحاد" بروید یا نروید. علاقه ی فردی خودشان بود.

س: آیا نظرات یا تمایلات مربوط به کار در "اتحاد" یا کار زنان به طور کلی را می توان در ربط با دو جریان راست و چپ موجود در "سازمان چریک های فدائی خلق" که بعداً منجر به انشعاب شد دید؟

حیدر: به نظر من اصلاً نمی شود نظرات یا تمایلات را اینطور دسته بندی کرد. در آن دوره،

---

* ـ این گفتگو در نوشته ی هایده مغیثی درباره "اتحا د ملی زنان" که در همین مجموعه به چاپ رسیده، آمده است.

درگیری اصلی "اقلیت" و "اکثریت" بر سر حاکمیت و مشی و گذشته بود و نه بر سر درک ما از تشکل های دموکراتیک.

س: پس از انشعاب، تمام هواداران "اکثریت" از "اتحاد" کناره گیری کردند و این موجب شد که کار بهتر پیش رود. آیا به این علت بود که در "اقلیت" دید دیگری نسبت به کار دموکراتیک به طور کلی و "اتحاد" به طور مشخص داشت؟

حیدر: درگیری های حادی که میان "اکثریت" و "اقلیت" در سازمان وجود داشت، کار "اتحاد" را هم شاید مختل می کرد و پس از انشعاب و یک دست شدن سازمان، کارها بهتر پیش می رفت. البته ناگفته نماند که بیشتر رفقائی که از بنیانگذاران "اتحاد" بودند و در خارج کشور تجربه ی کار دموکراتیک داشتند، با "اقلیت" ماندند. با رفتن "اکثریت" درگیری ها به میزان قابل توجهی کمتر شد و این حتماً کار "اتحاد" را نیز راحت تر می کرد. مسئولی هم که برای "اتحاد" معین شده بود، تجربه ی بیشتری در کار دموکراتیک داشت که قابل قیاس با دوران پیشین نبود. پس از انشعاب، نسبت به تشکل های دموکراتیک دید مشخص تری در "اقلیت" در حال شکل گیری بود. "اکثریت" نوع دیگری به این مسئله نگاه می کرد.

س: به هرحال، در "اکثریت" یک نوع دید نسبت به حاکمیت وجود داشت که نمی توانست در عملکردهایشان بروز پیدا نکند. مسئله ی زنان یکی از مسائل حاد جامعه و پرداختن به آن به معنای برخورد با حاکمیت بود. آیا سعی نمی شد مهاری بر "اتحاد" زده شود تا از درگیری با حاکمیت جلوگیری شود؟

حیدر: کلاً پس از پلنوم که گرایش راست غالب شد، همه ی کانون های درگیری را می خواستند رها کنند (مثل کردستان و...) در مورد زنان هم قطعاً این مسئله صادق بود.

س: در آن دوران، نسبت به کسانی که از خارج کشور بازگشته بودند چگونه برخورد می شد؟ منظورم برخورد رهبری "فدائیان" است با اعضای کنفدراسیون ها.

حیدر: در دوران چریکی، دید مثبتی وجود نداشت. این دید پس از انقلاب هم کمابیش حفظ شده بود. خصوصاً در بعضی از افراد. در مورد آنهائی که مثل خود من دوره ای در خارج کار کرده بودند، البته اینطور نبود.

س: آیا سازمان "فدائیان" هیچگاه پرژوه ای داشت که سازمانی نظیر کنفدراسیون درایران ایجاد کند؟ به عبارت دیگر، آیا درک "فدائیان" از تشکل های دموکراتیک (نظیر "اتحاد") چیزی نظیر کنفدراسیون بود؟

حیدر: در آن دوره این ارزیابی وجود داشت که به علت صف بندی شدیدی که در جنبش وجود دارد، نمی شود جریانات را به این شکل متشکل کرد. هر سازمان و حزب سیاسی، جریانات

خودش را داشت. مثلاً در عرصه ی دانشگاه "پیشگام" وابسته به "فدائیان" بود، "دانشجویان مبارز" به سازمان "پیکار" و... صف بندی در جامعه شدیدتر از آن بود که بتوان این گروه بندی ها را در کنار هم گذاشت. ما چنین طرحی نداشتیم. البته در عرصه ی کارخانه ها مسئله فرق می کرد. تشکل سراسری وجود نداشت، اما در عرصه ی سندیکائی همکاری بود (مثل برگذاری اول ماه مه و...). اما به طور کلی دید تشکل سراسری وجود نداشت.

س: چرا "فدائیان" به "اتحاد" کم اهمیت می دادند؟ به نظر می رسد که "اتحاد" بیشتر "باری" بر دوش سازمان بود تا...

حیدر: نه، باری بر دوش سازمان نبود. اما کار زیاد بود. درگیری وجود داشت. همه رهنمود می خواستند و یا درخواست سازماندهی می کردند. از توان سازمان خارج بود به همه پاسخ بدهد.

س: به هرحال سازمان به "پیشگام" اهمیت بیشتری می داد. چون "پیشگام" یک دست هوادار سازمان بود، درحالیکه در "اتحاد" تمایل های دیگری هم وجود داشتند.

حیدر: "پیشگام" نقش سیاسی خیلی بیشتری داشت. دانشگاه ها یکی از مراکز اصلی فعالیت های سیاسی بودند. درست است که در مورد زنان درگیری در سطح جامعه وجود داشت، اما هنوز مثل امروز نبود. وقتی نیرو، فعالیت و درگیری زیاد است و دانشگاه یکی از مراکز فعالیت هاست، طبیعی است که توجه به آنجا جلب شود. چون نیروی "پیشگام" بیشتر بود، بیشتر به سازمان فشار می آورد و انرژی بیشتری صرف آن می شد. جنبش دانشجوئی در دهه ی چهل و پنجاه و جریان انقلاب، نقشی برجسته داشت و مورد توجه بود. حال آنکه جنبش مستقل زنان چنین نقشی نداشت. از طرف دیگر، اهمیت مسئله ی زنان، آن چنانکه باید و شاید، درک نشده بود.

س: پس از تماس های اولیه با "اتحاد"، تماس تان با آن قطع شد؟

حیدر: بله. البته گاه گاهی بر سر مسائل با رفقا صحبت می کردیم. در بعضی از جلسات یکی از حوزه های سازمان که رفقای "اتحاد" عضو آن بودند و در آنها در مورد برخی مشکلات بحث می شد، شرکت می کردم. اما دیگر مستقیماً در رابطه با "اتحاد" نبودم.

دسامبر ۱۹۹۸

بخش چهارم:

نظرسنجی

٤

به منظور تحقق یك نظرخواهی همگانی در مورد "اتحا د ملی زنان" که بتواند تعداد هرچه بیشتری از اعضاء و دست‌اندرکاران این سازمان را دربرگیرد ، اقدام به تهیه‌ی پرسشنامه‌ای کردیم که متن آن در همین فصل آمده است. این پرسشنامه را در اختیار اعضای "اتحاد" که با آنها در تماس بودیم قرار دادیم تا آن را در میان کسانی که می‌شناسند، پخش کنند. متأسفانه شمار افراد شرکت کننده در این نظرخواهی بسیار اندك است و به این دلیل "اتحاد" را در کلیت خود نمایندگی نمی‌کند. به این ترتیب، استخراج داده‌های آماری قابل اتکاء از پاسخ‌ها ممکن نیست. از همین رو، تنها به خلاصه کردن و آوردن بخش‌هایی از پاسخ‌ها بسنده می‌کنیم؛ به جز در یك مورد که پاسخ، متنی کوتاه است که در آن به ما و در واقع به شیوه‌ی طرح سؤالات در پرسشنامه انتقاداتی شده است.

پرسشنامه

۱ـ سن، حدود تحصیلات و حرفه تان در هنگام فعالیت در "اتحا د ملی زنان" چه بود؟

۲ـ چگونه جذب "اتحاد..." شدید؟ به دلیل علاقه به مسئله ی زنان؟ به دلیل حساسیت نسبت به آنچه در جامعه اتفاق می افتاد و اینکه حقوق و موقعیت تان را به عنوان زن در خطر می دیدید؟ به دلیل مأموریت تشکیلاتی؟ و یا...؟

آیا پیش از آن تجربه ای در کار زنان داشتید؟

۳ـ فعالیت تان در "اتحاد..." چه بود؟

۴ـ فعالیت "اتحاد..." را، در دوره ی کار با آن، چگونه ارزیابی می کردید؟ نقاط قوت و ضعف آن را چه می دانستید؟ موانع کارش چه بود؟ چه نقایص عمده ای در کارش وجود داشت؟

۵ـ آیا می توان "اتحاد..." را تشکیلاتی دموکراتیک به حساب آورد؟ آیا به نظر شما "اتحاد..." سازمانی مستقل بود و یا وابسته به "سازمان چریک های فدائی خلق"؟

۶ـ آیا "اتحاد..." به عنوان سازمان زنان، وظایف خود را ـدر خطوط کلیـ به درستی انجام داد؟ آیا زنان طبقات گوناگون جای خود را در "اتحاد" یافته بودند و یا اینکه "اتحاد..." منافع قشر خاصی از زنان را نمایندگی می کرد؟ آیا "اتحاد..." به زنانی که به طور کلی سیاسی، یا به طور ویژه چپ نبودند، امکان فعالیت می داد؟

۷ـ دلایل قطع رابطه تان با "اتحاد..." و ترک آن را توضیح دهید.

۸ـ امروز نگاه تان به آن دوره و آن تجربه چگونه است؟

۹ـ آیا پس از پایان فعالیت در "اتحاد..."، توجه و حساسیت تان به مسئله ی زنان ادامه

یافت؟ آیا به کار در این زمینه ادامه دادید؟

جمعبندی پاسخ ها

تعداد افراد شرکت کننده:

۶ نفر (بدون در نظر گرفتن کسی که پاسخش به تمامی درج شده)

حدود سنی:

۱۷ تا ۴۲ سال

تحصیلات:

۱ محصل ، ۱ دانشجو، ۱ دیپلم متوسطه، ۱ فوق دیپلم و ۲ لیسانس

حرفه:

۲ کارمند، ۱ معلم، ۱ خیاط

دلیل پیوستن به "اتحاد":

۲ نفر به علت وابستگی تشکیلاتی به "سازمان چریک های فدائی خلق" به "اتحاد" پیوستند، ۳ نفر به دلیل حساسیت در مورد آنچه در جامعه اتفاق می افتاد، ۱ نفر با تشویق یکی از دوستانش جلب "اتحاد" شد.

هیچکدام تجربه ی کار زنان نداشتند.

فعالیت در "اتحاد":

۲ نفر عضو کمیته ی محلات (کلاس خیاطی)، ۱ نفر مسئول آرشیو، ۱ نفر عضو کمیته ی کارمندی، ۲ نفر در جلسات و پخش نشریات و اعلامیه ها شرکت می کردند.

نقاط قوت "اتحاد":

"... نقطه قوت "اتحاد" گردهم آوردن نیروهای پراکنده ی زنان روشنفکر و سازماندهی آنها به دور محور زنان بود". (۲۷ ساله، لیسانسیه، معلم*)

"... "اتحا د ملی زنان" یک نقطه ی شروع بسیار قوی بود و خیلی کارهای مثبتی را پایه گذاری کرد". (۲۱ ساله، دانشجو)

نقاط ضعف و موانع کار "اتحاد":

"... اکثر اعضای بالای "اتحاد" یا مجری آن، وابسته به گروه های سیاسی بودند و فکر می کنم که همان باعث از بین رفتنش شد. "اتحاد" خود را دموکرات معرفی

---

* ـ اطلاعاتی که از این پس در میان پرانتز می آید، مربوط به دوره ی فعالیت با "اتحاد" است و نه امروز.

می کرد [در حالیکه] خیلی از بحث ها از زاویه ی سازمان های سیاسی بررسی می شد". (۲۱ ساله، دانشجو)

"... موانع کار در "اتحاد"، عدم استقلال واقعی و وابستگی فکری و تشکیلاتی آن به سیاست های سازمان بود". (۲۷ ساله، لیسانسیه، معلم)

" [نقطه ی ضعف اصلی] قدرت طلبی و جاه طلبی گردانندگان، انشعاب و باندبازی و عدم آگاهی به آنچه که مدافع آن بودند [است]". (۲۳ ساله، لیسانسیه، کارمند)

" در آن دوران، به نظرم می رسید که "اتحاد" به اندازه ی کافی سیاسی نبود. شخصاً اعتقادی به مبارزه ی مستقل زنان نداشتم و حرکات "اتحاد" را تا حدودی در این راه می دیدم. البته الان همین مطلب را از مثبت ترین نکات در مورد "اتحاد" می دانم". (۱۷ ساله، محصل)

مستقل یا وابسته بودن "اتحاد":

" در بحث هایی که بیاد دارم، تلاش "اتحاد" این بود که مستقل از سازمان های سیاسی عمل کند. ولی این تلاش در جّو مسلط سیاسی آن دوران همیشه امکان پذیر نبود". (۱۷ ساله، محصل)

" فکر می کنم سرنخ هایی به سازمان های سیاسی داشت، اگر نمی داشت شاید عملکردش شکل دیگری بود". (۲۶ ساله، فوق دیپلم، کارمند)

" [اتحاد] سازمانی کاملاً وابسته به سازمان چریک های فدائی خلق بود". (۲۳ ساله، لیسانسیه، کارمند)

بافت تشکیلاتی "اتحاد":

"اتحاد" از طبقه ی متوسط که آگاهی سیاسی داشتند تشکیل شده بود. نه از زنان عادی مثل مادر و خواهر من". (۲۱ ساله دانشجو)

"... تا آنجائی که یادم هست... جای قشر خاصی از زنان، به خصوص زنان سیاسی و چپ بود". (۲۶ ساله، فوق دیپلم، کارمند اداره)

دلایل قطع رابطه با "اتحاد":

برای ۳ نفر از پاسخ دهندگان، سرکوب های وسیع و پایان گرفتن کار "اتحاد" دلیل پایان کارشان با این سازمان بوده است. دلایل دیگر اینهاست:

"... "اتحاد" را به اندازه ی کافی سیاسی نمی دیدم و به دنبال سازمانی بودم که سیاسی تر باشد. با "پیشگام" شروع به کار کردم و کم کم احساس کردم که جایم بیشتر در "پیشگام" است. به یاد دارم که یک روز با یکی از دوستان سیاسی ام که در

اصل "مراد"م بود صحبت کردم و به این نتیجه رسیدم که فعالیت هایم در "پیشگام" بیشتر به حرکت انقلاب کمک می کند. بعد از آن دیگر در جلسات "اتحاد" شرکت نکردم". (۱۷ ساله، محصل)

" دلیل قطع رابطه ام، موقعیت جامعه به علاوه ی ناامید شدن از کار سازمانی [بود]". (۲۳ ساله، لیسانسیه، کارمند)

نگاه امروز به تجربه ی "اتحاد":

به جز یک نفر، که به عنوان "تجربه ای تلخ" به آن دوران نگاه می کند، بقیه عمدتاً کار در "اتحاد" را تجربه ای مثبت ارزیابی می کنند:

"... برای من تجربه ی کوتاه ولی مفیدی بود. با نگاه به آن دوره، امروز بیشتر از هرچیز معتقد به جنبش مستقل زنان هستم و فکر می کنم بیشتر از هرچیز تجربه ی من در "اتحاد" این حس را در من تقویت کرده است". (۲۷ ساله، لیسانسیه، معلم)

"... "اتحاد" و وجود زنان مترقی که دیدگاه عمیق تری به شرایط داشتند و ضربه خوردن از مردان سیاسی، [مرا نسبت به] مسئله ی زن و مشکل زندگی کردن به عنوان یک انسان در جامعه آگاه کرد. این آگاهی مثل یک شمع به زندگی ام در خارج نور داد. وقتی به گذشته نگاه می کنم، غرور و رضایتی در وجودم حس می کنم که حتی یک ذره برای انسان بودن و زن بودن در "اتحاد" کار کردم... از نظر جنسی من در ایران کاملاً جدا از خودم بودم. یک چند سال، شاید ۱۰ سال، طول کشید تا با روان کاوی، خودم را به عنوان انسان کامل کشف کنم...". (۲۱ ساله، دانشجو)

ادامه ی کار زنان پس از "اتحاد":

همگی حساسیت خود را حفظ کردند و اکثراً کم و بیش به فعالیت در این زمینه ادامه دادند:

"... به اعتقاد من مبارزه ی مستقل زنان یک لزوم تاریخی دارد و باید فراتر از هرگونه فعالیت سیاسی قرار گیرد. گرچه مبارزه ی زنان را به خودی خود یک مبارزه ی سیاسی می بینم. در حال حاضر هم در زمینه های مختلف در این عرصه مشغول فعالیت هستم. مبارزه ی زنان در این دوره از زندگیم بخش عمده ای از تفکر و فعالیت هایم را دربرمی گیرد". (۱۷ ساله، محصل)

یک پاسخ

در هنگام تشکیل "اتحاد ملی زنان"، حدود ۲۵ سال داشتم و تحصیلاتم در حد فوق لیسانس بود. در دوره ی انقلاب، با آغاز فعالیت های سیاسی، در دانشکده که فضای عمومی تحت سیطره ی

نظریات چپ بود، در فعالیت های هوادارانه از یکی از گروه ها شرکت کردم و طبق رهنمود دوستان هم فکر مرد، در "اتحا د ملی زنان" شروع به فعالیت کردم. پیش از آن هم در دوران تحصیل در دانشکده، مطلبی در زمینه ی مسائل زنان نوشته بودم. اما نه آن وقت و نه بعداً در هنگام تشکیل "اتحا د ملی زنان" ، خودم انگیزه ی خاصی برای فعالیت در این زمینه نداشتم. شاید به این دلیل که در درجه ی اول در خانواده و در درجه ی بعد در جامعه، هیچگاه به عنوان زن احساس تحقیر و یا اجحاف یا غبن پیدا نکرده بودم. پیش از انقلاب تنها مسئله ای که در مقام یک زن برایم آزاردهنده بود، عدم امنیت و عدم آسایش در مجامع عمومی به دلیل تهاجم نگاه ها و زبان ها و حتی دست ها بود و این واقعیت به ظاهر پیش پاافتاده که به دلیل همین تهاجم یا خطر مزاحمت، کارهای ساده و لذت بخشی مثل قدم زن در خیابان، تنها رفتن به سینما، رفتن به دشت و صحرا و کوه، تنها نشستن در کنار دریا، برای زن ها ممکن نبود. بعد از انقلاب هم به رغم تغییر وضعیت زنان به عنوان یک گروه اجتماعی، تغییر چندانی در موقعیت من به وجود نیامد. در محیط کار یا در خانه و در محافل اجتماعی به عنوان زن مشکلی نداشتم. تنها مشکل واقعی من باز هم همان مشکل تهاجم و تجاوز به حریم خصوصی ام بود که این بار انیفرم به تن کرده بود و حجاب اجباری که فارغ از جنبه ی اجباری بودنش از نظر فیزیکی به خاطر آب و هوای ایران قابل تحمل نیست.

به اعتقاد من این واقعیت کم و بیش در مورد بسیاری دیگر از دوستان من هم که در این فعالیت شرکت داشتند صادق بود. تقریباً همه ی آنها بیش از آنکه به مسئله ی زنان به طور خاص و مستقل توجه داشته باشند، به عنوان یک بخش از مبارزه ی سیاسی گسترده تر نگاه می کردند. و شاید همین امر در مورد خود سازمان های سیاسی دوره ی انقلاب و خیلی پیشتر از آن در سال های دهه ی ۳۰ هم به نوعی صدق می کند. چون به نظرم می رسد که آنها هم تا حد زیادی در نتیجه ی سنت و میراث رسیده ی سوسیال دموکراسی اروپا که در گذشته سازمان های زنان داشتند، وظیفه ی خود می دانستند در این زمینه فعالیت کنند. البته به نظر می رسد این واقعیت را هم نمی توان نادیده گرفت که در ایران و خیلی از کشورهای به اصطلاح توسعه نیافته، ترقی و توسعه و پیشرفت بر اساس الگوهای غربی به ناگزیر با مسئله ی زنان و موقعیت زنان رابطه ای تنگاتنگ پیدا می کرد و آنها را ناگزیر می کرد به این موضوع توجه کنند و شاید همین واقعیت بتواند این مسئله را هم توضیح بدهد که یکی از مسائل گرهی انقلاب اسلامی ایران که خواهان بازگشت به سنت و تبری جستن از ترقی و پیشرفت بر اساس الگوهای غربی بود، مسئله ی زنان بود و هست.

فکر می کنم این قسمت از نوشته ی من پاسخ سؤال های ۱ تا ۳ شما باشد. اما راستش را بخواهید مایل نیستم به پرسش های بعدی پاسخ بدهم، چون به نظرم دیدگاه طراحان سؤال از

اساس با دیدگاه من نسبت به این مسئله تفاوت دارد. به اعتقاد من رابطه ی احزاب سیاسی و نهادها و سازمان های سیاسی با مردم، یا به اصطلاح شما توده ی مردم، آنطور که در گذشته تصور می کردیم و بر آن اساس از واژه ی توده و خلق و نظایر آنها استفاده می کردیم، نیست. احزاب و سازمان های سیاسی هیچگاه، حتی در کشورهای دموکراتیک غربی هم دارای اعضای زیادی نیستند و نمی توانند باشند. آنها در واقع یک گروه از صاحبان سیاست، ثروت و قدرت هستند که به طور حرفه ای به کار سیاسی می پردازند و رأی مردم غیرحزبی را برای اعمال یک سیاست معین که مستلزم کسب قدرت و لازمه ی آن است، جلب می کنند. مردم حداکثر در میتینگ های تبلیغاتی شرکت می کنند، یا در هنگام حوادث خاصی مثل جنگ یا نظائر آن، بیشتر در فعالیت های سیاسی و احیاناً حزبی درگیر می شوند. فکر می کنم این امر حتی در مورد سازمان های غیرحزبی یا ظاهراً غیرسیاسی مثل سازمان های فمینیستی یا محیط زیست هم صدق می کند. طبعاً سندیکاها و اتحادیه ها که مجامع صنفی هستند نه سیاسی، اما در بعضی حوادث نقش سیاسی مهمی بازی می کنند، به کلی با مقوله ی سازمان ها و احزاب سیاسی متفاوتند. بنابراین این پرسش که آیا توده ی زنان هم در "اتحاد ملی زنان" حضور داشتند یا چه عواملی مانع حضور آنها می شد، حاکی از ذهنیت قدیمی و کم و بیش عقب مانده ی دوره ی فعالیت های چپ است که نه تنها حزب کمونیست و سندیکا را یکی می کرد، که مایل بود حزب و مردم را هم به زور یکی کند. و با توجه به این مسئله، به نظر من حضور یا عدم حضور "توده ی زنان" در "اتحاد ملی زنان" معیار ارزش گذاری عملکرد آن یا هر سازمان مشابه دیگر نمی تواند باشد. معیار ارزش گذاری بر فعالیت های سازمان زنان در هر دوره، فقط می تواند میزان تأثیر آنها بر فضای سیاسی و فرهنگی جامعه باشد که طبعاً گروه های خاصی را تحت پوشش قرار می دهد. نفوذ و تأثیر هم اساساً منوط به طول دوره ی فعالیت آنهاست. نه تنها "اتحاد ملی زنان" که هیچ سازمان زنانی در تاریخ ایران نتوانسته به مدت طولانی و مستمر فعالیت کند.

در خاتمه باید بگویم فعلاً هیچ فعالیتی در این زمینه ندارم. اما به رغم عدم علاقه ی کافی به موضوع، اگر شرایط مناسبی فراهم شود، نمی دانم مثل گذشته این کار را خواهم کرد یا نه. شاید عوامل ریشه دارتری هم در کار بوده باشد.

پی گفتار

فهرست

"اتحاد ملی زنان"، فصلی تازه در مبارزات زنان ایران

مهناز متین

مهناز متین، متولد ۱۳۳۵ ، پزشك، فعالیت سیاسی را پیش از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ، در دوران دانشجوئی آغاز کرد. پس از انقلاب، هوادار یکی از سازمان‌های "خط ۳ " بود. در خارج از کشور به فعالیت در زمینه‌ی مسائل زنان علاقمند شد. ابتدا در " کمیته دموکراتیك زنان ایران" که در سال ۱۹۸۷ به "انجمن بیداری زن" تغییر نام داد، عضویت داشت و سپس در "انجمن زنان پناهنده" (پاریس) که زنان چندین کشور را گرد هم آورده بود. در حال حاضر با مجله و نشر "نقطه" همکاری می‌کند.

بازنگری به یک موضوع تاریخی و داوری در مورد آن، بدون در نظر گرفتن ظرف و زمانه ی رویدادش، در بهترین حالت، یادنامه ای خواهد بود گاه شادی بخش و گاه اندوهناک. برای قرار دادن هر موضوع تاریخی در ظرف و زمانه ی رویدادش، نیازمند بازسازی بستری هستیم که موضوع مورد نظر در آن تحقق یافته است. این بستر، کلاف پیچیده و سردرگمی است از پیشینه ی تاریخی، روابط اجتماعی، فضای سیاسی و سطح شعور و آگاهی جامعه؛ و نیز روحیات و خلقیات، خواست ها و آرمان ها، آرزوها و توهم ها و ترس ها و تردیدهای بازیگران اصلی هر رویداد تاریخی. برای بازآفرینی بستر و زمانه ی رویدادها، از جمله نیازمند شهادت این بازیگران هستیم؛ بازیگرانی که هرکدام بخشی از رویداد را ساخته و زیسته اند. دیده ها و شنیده های آنها، پاره های واقعه را در کنار هم می چیند و ما را به چگونگی و چرائی موضوع مورد پژوهش نزدیک می کند.

گذر زمان و فاصله گرفتن از رویدادها، پهنه ی دید را می گستراند و دیدن هرچه تمام تر رویداد را به مرور ممکن می سازد. اما این فاصله گیری در زمان، که اغلب با تغییر و تحول در نگاه و بینشِ شاهدان و راویان همراه است، در عین حال می تواند رویدادها را در بازگوئی، دگرگونه جلوه دهد. از این روست که به چشم ها و زبان های بسیار نیاز داریم تا گذشته را در لایه های گوناگون و زوایای تاریکش روشنی بخشند و عناصر لازم را برای بازنگری و تحلیلی هرچه جامع تر گرد آورند.

بازنگری ما به تجربه ی "اتحاد ملی زنان"، بیشتر بر دو پایه تکیه داشته است. یک پایه گزارشی است از فعالیت سه ساله ی "اتحاد" و پایه ی دیگر، گفته های برخی از مسئولین و دست اندرکاران این سازمان.

"گزارش فعالیت سه ساله"، که اطلاعات مهمی در مورد ساختار و شیوه ی کار "اتحاد" به دست می دهد، منبع با ارزشی است برای شناخت بهتر و عینی ترِ این سازمان. ارزش این سند در این نکته نهفته است که مدت کوتاهی پس از پایان کار "اتحاد" نوشته شده؛ یعنی هنگامی که گذشت زمان هنوز خطوط حافظه را کم رنگ نکرده است. فزون بر این، نوشتن این متن آن هم در زمانی که آسودگی و فراغ خاطری برای این کار فراهم نبود، نشان از هشیاری و آینده نگری کسانی دارد که تجربه ای مهم از مبارزات زنان ایرانی را ماندگار کردند و منبعی با ارزش برای پژوهش های آینده برجا گذاشتند.

این نکات مثبت اما نمی تواند برخی از جنبه های منفی این متن را از چشم پنهان دارد. آنچه ما ـ شاید کمی سهل انگارانه ـ "گزارش" نامیده ایم، در واقع تنها به گزارش دهی بسنده نمی کند. در جای جای آن نویسندگان، داوری شان را در مورد عملکرد "اتحاد" و همچنین کسانی ارائه می دهند که باعث و بانی بسیاری از نارسائی ها و کم کاری های این تشکل قلمداد شده اند. این شیوه ی گزارش دهی، یکی از اشکالات مهم این متن است؛ به ویژه اگر در نظر داشته باشیم که جمعی محدود به نوشتن آن اقدام کرده اند و تنها نگاه آنهاست که بازتاب یافته است. وضعیت ویژه ی آن دوران ـ که گردآوری همه ی اعضا و دست اندرکاران را دشوار می کرد ـ بی شک در بروز این مشکل نقش داشته است. علت هر چه باشد، این محدودیت از سوئی موجب می شود که این نوشته، گزارش تمام فعالیت های "اتحاد ملی زنان" نباشد؛ چرا که نویسندگان طبعا بیشتر به آن بخش هائی پرداخته اند که خود درگیرش بوده اند و یا در چشمشان مهمتر جلوه کرده است و برخی فعالیت های دیگر را کمتر مورد توجه قرار داده اند. (۱) از سوی دیگر بخش قابل توجهی از مسئولین و دست اندرکاران "اتحاد"، امکان طرح نقطه نظرها و تحلیل های خود را نیافته اند.

به این لحاظ، "گزارش" بیشتر "روایتی" است از "اتحاد ملی زنان" تا گزارشی از فعالیت های آن.

یکی دیگر از نکات قابل توجه "گزارش" این است که دست اندکاران تهیه ی آن ـ که چند نفر از گردانندگان "اتحاد" می باشند ـ به نقش و جایگاه خود در بروز کمی ها و کاستی های موجود در این سازمان اشاره ای نمی کنند؛ همچنانکه از نقش بقیه ی دست اندکاران "اتحاد"، نیز حرف زیادی به میان نمی آورند. آنجا که به مسئولیت ها پرداخته می شود، لبه ی تیز حمله متوجه ی سازمان "فدائی" و رابطین آن با "اتحاد" و به عبارت دیگر کسانی است که به نوعی خارج از "اتحاد" قرار دارند. در درون، هرجا به علت یابی ضعفی پرداخته شده، بیشتر انگیزه ی اعضاء و فعالین است که به زیر سؤال رفته، تا سیاست ها و برنامه ها. این شیوه ی پرداختن ـ و یا در واقع گریز از پرداختن ـ به مسئولیت ها را تا حد زیادی می توان ناشی از عدم پراتیک جاافتاده ی دموکراتیک در فعالیت های سیاسی ـ اجتماعی ایران دانست. در پراتیک دموکراتیک، مسئولیت، اجباراً همراه با اختیار است. آنها که اختیار هدایت یک تشکل دموکراتیک را در دست دارند، مسئول و پاسخ گوی کمی ها و کاستی های آن نیز هستند؛ هرچند که در پیدایش این کمی ها و کاستی ها بی شک بسیاری عوامل بیرونی نیز دخیل باشند. آنجا که سنت دموکراتیک وجود ندارد، نه کسی به اختیار خود چندان باور دارد و نه حاضر است مسئولیت خویش را در پیدایش مشکلات بپذیرد. نتیجه اینکه در ارزیابی پدیده ها، اختیارات گنگ و ناروشن است و مسئولیت ها در پرده ی ابهام قرار می گیرد. همین ابهامات موجب می شود که "گزارش"، آنجا که به تحلیل نارسائی ها می پردازد، تنها به قضاوت های کلی و گاه سطحی بسنده کند و در پی شناخت عمیق تر پیچیدگی های موضوع مورد بررسی ـ تجربه ی مبارزاتی "اتحاد ملی زنان" ـ نباشد. این یکی دیگر از کمبودهای "گزارش..." است.

برای رفع کمبودهای این گزارش/روایت، به سوی دست اندکاران "اتحاد" رو آوردیم؛ آنها که در پی ریزی "اتحاد ملی زنان" شرکت داشتند؛ آنها که با کوشش خود به هستی "اتحاد" تداوم بخشیدند؛ و نیز آنها که در دایره ای گسترده تر و فاصله ای بیشتر، ناظر فعالیت های این سازمان بودند. این طیف نسبتاً وسیع، با نظرات و گرایشات متفاوت و گاه متضاد، که پس از ۲۰ سال به بازبینی و بازگوئی تجربه ی خود پرداخته است، تصویر "اتحاد ملی زنان" را روشنی بیشتری بخشیده و ما را به دنیای آن نزدیک تر می کند.

***

"اتحاد ملی زنان" در روزهای آغازین انقلاب شکل گرفت؛ همزمان با اولین اقداماتِ زن ستیزِ حکومتِ نوپا. دیدِ واپس گرای هیئت حاکمه ی جدید نسبت به زن، روز به روز آشکارتر می شد.

نقض و تحدید حقوق و آزادی های زنان، تشدید نابرابری زن و مرد در همه ی شئون زندگی، خشونت سازمان یافته نسبت به زنان در کوچه و خیابان، بیانیه های خصومت آمیز مقامات جمهوری اسلامی در مورد زنانی که حاضر به پذیرش الگوهای تحمیلی نمی شدند و... همه و همه بر نگرانی زنان نسبت به آینده می افزود و اراده شان را برای مبارزه و مقاومت در برابر تهاجمات رژیم محکم تر می کرد. جامعه ی ایده آلی که جمهوری اسلامی ترویج می کرد و با تکیه به پایگاه اجتماعی اش در راه تحقق آن گام برمی داشت، ابهام چندانی در مورد جایگاه و نقش زنان باقی نمی گذاشت. اگر "الگوی زن مسلمان" مورد تأئید زنان اقشار سنتی بود و تحت تأثیر تبلیغات بی وقفه ی حکومت، برای برخی دیگر از زنان نیز جذابیت پیدا کرده بود، اما بسیاری از زنان اقشار گوناگون جامعه خود را در آن بازنمی شناختند و حاضر به پذیرشش نمی شدند. رویاروئی بین آنها که می خواستند الگوی ایده آل خود را به تمام زنان تحمیل کنند و آنها که زندانی شدن در هیچ الگوی واحدی را نمی پذیرفتند، موجب شد که مسئله ی زن برای اولین بار در ابعادی گسترده در سطح جامعه مطرح شود. طبیعی بود که با طرح این مسئله، زنان بی تفاوت نمانند. گروه ها و سازمان های زنان، اینجا و آنجا شکل گرفتند؛ برخی با تأئید و با استفاده از امکانات دولت اسلامی و برای ترویج و پیشبرد اهداف آن، و برخی از سوی مخالفین و بیشتر با گرایش چپ و کمونیستی. به دلیل همین گرایش غالب است که ارزیابی عملکرد تشکل های زنانِ اپوزیسیون ـ حتی آنها که مستقل از سازمان ها و احزاب چپ شکل گرفتند ـ بدون بررسی موقعیت کلی جنبش چپ و فضای فکری حاکم بر آن و بدون کوشش در بازیابی دلایل بی توجهی جریان های درون این جنبش نسبت به مبارزات دموکراتیک و به ویژه مبارزات آزادیخواهانه ی زنان، امکان پذیر نیست.

در علت یابی این بی توجهی، سه عامل اصلی را می توان بازشناخت.

نخست، بی تجربگی. بسیاری از فعالین چپ و کمونیست در آن دوران، از تجربه ی مبارزاتی اندکی برخوردار بودند؛ تجربه ی عده ای به مبارزات دانشجوئی و تجربه ی معدودی به مبارزه ی مسلحانه در سازمان های چریکی محدود می شد. سال ها حاکمیت بی وقفه ی دیکتاتوری و استبداد و سرکوب آزادی های سیاسی باعث شده بود که این نسل از مبارزان، از امکان کسب تجربه در مبارزات دموکراتیک گسترده و مردمی محروم بماند.

دوم، تفکر و ایدئولوژی حاکم بر سازمان های چپ و کمونیست. هرچند نمی شود از یک فکر و ایدئولوژی واحد و یک دست سخن گفت، اما در خطوط کلی می توان مختصاتی را برای آن برشمرد. از میان آنها، یکی برداشت از سوسیالیسم است. برداشت چپ از سوسیالیسم در آن دوران، با تکیه ای یک سویه بر عدالت اجتماعی همراه بود؛ حال آنکه آزادی های فردی و جمعی،

جایگاه به مراتب کم اهمیت تری را اشغال می کرد. برای مثال، برای مبارزان چپ فهم این مسئله دشوار بود که آزادی پوشش، حرفه و یا تحصیل، صرف نظر از اینکه در هر لحظه چه اقشار و طبقاتی از آن بهره ی بیشتری برند، جزء آزادی های بنیادین جامعه ای دموکراتیک است.

مشخصه ی دیگر ایدئولوژی چپ در آن زمان، درهم آمیختن مقولات مختلف و مخدوش کردن مرز میان طبقات اجتماعی، از جمله "کارگر"، "خلق"، "توده"، "زحمتکش" و... بود. هرچند طبق سنت کمونیستی، دائماً از "کارگر" صحبت می شد، اما مفهوم این واژه در ذهن چپ گنگ بود و در واقع کشکولی را می مانست که همه چیز در آن جا می گرفت؛ از کارگران واحدهای تولیدی گرفته تا قشر عظیم روستائیان کنده شده از زمین که پس از انقلاب سفید، حاشیه ی شهرهای بزرگ را تسخیر کرده، در حلبی آبادها بسر برده و به انواع و اقسام کارهای خُرد مشغول بودند. یعنی همان ها که از حداقل حقوق و رفاه اجتماعی محروم بودند و جمهوری اسلامی بر آنها نام "مستضعف" و "پابرهنه" نهاد. بسیاری شان به علت فقر و ناآگاهی، تحت تأثیر حکومت تازه به قدرت رسیده قرار گرفتند و به آلت دستش تبدیل شدند. چپ، در بیم از دست دادن این نیرو که آن را متحد طبیعی خود می دانست، رو در روی جمهوری اسلامی قرار گرفت؛ اما نه بعنوان "مخالف" که به عنوان "رقیب". به عبارت دیگر، چپ به جای ایفای نقش اپوزیسیونی پیشرو که ارزش هایش به طور بنیادین با ارزش های جریان واپس گرای حاکم در تقابل است، به رقابت با واپس گرایان اسلامی برآمد. بسیاری از الگوهای رفتاری که چپ خود را به رعایت شان ملزم می دید و بسیاری از افکار واپس گرایی که ـ به ویژه در مورد زن ـ به آنها تن می داد، در واقع با هدفِ امتیاز دادن به آن نیرویی صورت می گرفت که چپ، "کارگر" می پنداشتش و خود را به حمایتش موظف می دید. ناگفته نماند که خاستگاه اجتماعی و تربیت سیاسی بسیاری از فعالین چپ، این نیرو را آماده ی پذیرش چنین افکار و الگوهایی هم می کرد.

علاوه بر پریشان فکری و کژفهمی ایدئولوژیک، توهم نسبت به حاکمیت جدید نیز یکی از دلایل عملکردِ نیروهای چپ مبارز بود. از آنجا که بر اساس تحلیل رایج آن دوران، حاکمیت نه "بورژوا" که "خرده بورژوا" به حساب می آمد، پس می توانست مورد حمایت ـ هرچند نسبی ـ نیروهای چپ قرار گیرد. در شکل گیری این خط فکری، جریان قدرتمندی را باید مسئول دانست که از دیرباز در طیف چپ ایران حضور داشته است. این جریانِ فکری، انقلاب پرولتری را به مراحل گوناگون تقسیم و بر مبنای "هدف اصلی"ی هر مرحله، صف "خلق" و "ضدخلق" را تعریف می کرد. در هر مرحله، "هدف اصلی" همه ی مسائل دیگر را تحت الشعاع قرار داده و پرداختن به آنها را به بعد از دستیابی به این هدف موکول می کرد. چون از نگاه این جریان فکری، "هدف اصلی"ی انقلاب در آن زمان، مبارزه ی با امپریالیسم و با آمریکا بود، پس هر

گروه اجتماعی که ضدامپریالیسم و ضدآمریکا بود ـصرف نظر از ایدئولوژی و برنامه اش برای تحول اجتماعی‌ـ در صف "خلق" قرار می گرفت. هر مسئله ای هم که میان صفوف "خلق" شکاف می انداخت، می باید مردود شمرده می شد. این جریان فکری عمدتاً توسط "حزب توده" نمایندگی می شد که از بدو سر کار آمدن جمهوری اسلامی، حمایت تام و تمام خود را از حکومت اعلام کرد. جریانات دیگر چپ هم، علیرغم اینکه کم و بیش در مخالفت با "حزب توده" شکل گرفته بودند، از این شیوه ی طبقه بندی اولویت ها و جستجوی متحدین مرحله ای پیروی می کردند؛ هرچند به درجات گوناگون، و به اشکال پنهان تر. همین مسئله، به قربانی کردن بسیاری از ارزش ها و آرمان هایی منجر شد که می بایست مورد حمایت هر جریان چپ مبارز و پیشروئی قرار گیرد.

خصیصه ی دیگر چپ در آن دوران، کم بها دادن به عنصر آگاهی به طور کلی و معرفت و دانش به طور خاص بود. اگر برای نسل های اولیه ی چپ ایران، دلبستگی به دانش و آگاهی، یکی از مهم ترین وجوه تمایز میان واپس گرائی و تجدد بود، نسل کمونیست های دهه های ۴۰ و ۵۰، نه تنها به روشنفکر و روشنفکری بهای درخور نمی داد، بلکه تحقیرش هم می کرد. دیگر "مبارزه جوئی" و "آگاهی" دو وجه تفکیک ناپذیر تلاش برای تحول جامعه به سوی آزادی و عدالت اجتماعی نبود؛ بلکه این دو عنصر به مرور از هم تفکیک شدند و "آگاهی" در برابر "مبارزه جوئی" رنگ باخت. روشنفکرستیزی رایج در آن دوران، از همین تفکیک ناشی می شد. در بروز این مسئله، عوامل گوناگونی دخالت داشته است. از جمله، اختناق حاکم بر جامعه که هرگونه فضای آزادِ فکر و اندیشه را بی رحمانه خفه می کرد و هر نوع مخالفتی با وضع موجود را به رویاروئی مستقیم با رژیم حاکم سوق می داد؛ و در این رویاروئی، "مبارزه جوئی" بالطبع برتری می یافت. از سوی دیگر، تأثیرات مخرب عملکرد ـو در واقع بی عملی‌ـ حزبی که ده ها سال بر جریان چپ ایران حکمروائی می کرد، به شکل گیری نسلی از مبارزان انجامید که نجات و رستگاری خود را در "عمل" می دید. فضای بین المللی و پیدایش و رشد مشی چریکی در بسیاری از کشورهای تحت سلطه ی دیکتاتوری نیز به این "عمل زدگی" دامن می زد.

نتیجه اینکه، به تدریج وظیفه ی چپ به گردآوری عناصر "مبارزه جو" و "اهل عمل" در سازمان ها و گروه ها تقلیل یافت؛ عناصری که به میان "زحمتکشان" و "محرومان" می رفتند تا با "توده" ارتباط بگیرند. اما این "توده" را چپ به درستی نمی شناخت. عدم وجود آزادی که مانع طرح افکار و علائق و ابراز صریح خواست های طبقات و اقشار گوناگون می شد، شناخت آنها را از هم میسر نمی نمود. اما چپ کوشش چندانی هم برای شناخت جامعه نمی کرد. اکثر جریان های چپ، به دنباله روی از یکی از انواع و اقسام الگوهای فکری موجود بسنده می کردند

و بر اساس الگوی مورد قبول، ساختِ جامعه را مورد تحلیل قرار می‌دادند؛ طبقات و اقشار اجتماعی و مناسبات میان آنها را تعریف می کردند و اهداف کوتاه مدت و درازمدت شان را تعیین می نمودند. به همین دلیل جنبش چپ در کلیت خود نتوانست، جز چند استثناء، کادرهایی تربیت کند که قادر باشند بدون الگوبرداری ساده از مدل های موجود، ویژگی های جامعه ی ایران را بشناسند و تحول آن را به سوی جامعه ای مبتنی بر عدالت اجتماعی، آزادی، برابری و احترام به حقوق و شأن آدمی، به لحاظ نظری و عملی تدارک ببینند. به این ترتیب، در طی چند دهه، جریان غالب بر چپ ایران به تدریج از بسیاری از ارزش ها و آرمان هایی که به مبارزاتش معنا و سمت و سو می داد، دور شد.

اما اگر اختناق و رکود مبارزات اجتماعی، سرپوشی بود بر مشکلات و نارسائی ها، انقلاب بهمن آنها را یک به یک آشکار نمود؛ چپ را در برابر تناقضاتش قرار داد و در بحرانی عمیق گرفتارش کرد.

انقلاب بهمن، سومین عاملی است که در تحلیل عملکرد چپ باید به آن توجه کرد. ضدیت با دیکتاتوری شاه، افراد مبارز متعلق به اقشار و لایحه های گوناگون جامعه را، با افکار، بینش ها و خواست های مختلف و متضاد با هم متحد نمود. اتحاد میان نیروهای مردمی، علت اصلی پیروزی علیه رژیم شاه تلقی می شد و هرنوع "تفرقه اندازی"، حرکتی "ضدانقلابی" به حساب می آمد. شبح "ضدانقلاب" و "امپریالیسم" بر همه جا سایه افکنده بود. طرح هر خواستی، جز آنچه مورد تأئید حاکمیتی بود که خود را وارث انقلاب می دانست، شکاف انداختن در صفوف خلق و میدان دادن به امپریالیسم و ضدانقلاب نامیده می شد. کودتای سال ۱۳۳۲ در خاطره ها زنده بود و جامعه در وحشت یک کودتای امپریالیستی و ضدانقلابی به سر می برد. از سوی دیگر بسیاری از فعالین چپ و کمونیست که برای اولین بار با جنبشی بزرگ و مردمی روبرو می شدند، چنان محو وقایع روز بودند و چنان درگیر در وقایعی "تاریخ ساز" که کمتر چیزی به چشم شان جلوه می کرد.

در این وضعیت بود که رژیم اسلامیِ تازه به قدرت رسیده، تهاجم به حقوق و آزادی های فردی و جمعی را آغاز کرد و به تبلیغ و تحمیل جامعه ی ایده آل خود پرداخته اعتراض و مخالفت در برابر سیاست های رژیم نیز از میان آنهائی سربرداشت که هدف اولین موج سرکوب رژیم جمهوری اسلامی بودند: زنان.

***

نگاهی گذرا به تاریخ معاصر ایران نشان می دهد که مبارزه ی زنان ایرانی برای آزادی و حقوق برابر با مردان، بیش از یک قرن عمر دارد. مبارزه ای که فراز و فرودهای زیادی داشته؛ گاه

به پیروزی هایی رسیده و گاه شکست خورده؛ گاه فردی و گاه جمعی بوده؛ در دوره های رشد جریان های مترقی و آزادیخواه، بالنده بوده و با سرکوب نیروهای ترقی خواه، دچار افت شده است.

با پیروزی جنبش مشروطه خواهی، وضعیت زنان تا حدی دگرگون شد. دختران ایرانی از حق تحصیل برخوردار شدند (۲) و پس از آن فعالیت های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی زنان به تدریج رو به رشد گذاشت. در این دوره بود که انجمن های زنان تأسیس شدند (۳) و برای نخستین بار نشریه هائی به وجود آمدند که توسط زنان اداره می شدند و مسائل خاص زنان و خواسته های آنها را در سطح جامعه مطرح می کردند (۴).

با آغاز استبداد فراگیر رضاشاهی (۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰) و سرکوب تام و تمام نیروهای ترقی خواه و چپ، انجمن ها و نشریات زنان نیز تعطیل و توقیف شدند و جنبش نوپای زنان ایران، دچار رکودی سخت گردید. "کانون بانوان" که به مثابه ی سازمان واحد زنان کشور از سوی دستگاه رضاشاهی راه افتاده بود، نمی توانست زنان پیشرو و آزادیخواه را جلب و جذب کند و آنها ناچار می بایست مهر سکوت بر دهان بزنند. البته بهبود نسبی وضعیت جامعه که به دلیل تحول مناسبات اقتصادی-اجتماعی به وجود آمده بود و نیز برخی قوانین (کشف اجباری حجاب، حق کار زنان و...) در رکود جنبش زنان و مبارزه شان علیه فکر و فرهنگ سنتی بی تأثیر نبود.

با برافتادن حکومت رضاشاه و استقرار آزادی های سیاسی-اجتماعی (۳۲ - ۱۳۲۰)، دوباره زنان کشور به جنب و جوش افتادند؛ کانون های فرهنگی و اجتماعی ویژه ی زنان تأسیس شدند؛ روزنامه هایی که به مسئله ی زن می پرداختند دوباره به راه افتادند و... بسیاری از این فعالیت ها در ربط با "حزب توده" و برخی نیز بی ربط با آن شکل گرفتند. در همین دوره بود که زنان برای اولین بار به شکل گسترده ای به عضویت احزاب سیاسی درآمدند (در حزب توده و تا حدی در جبهه ی ملی). مجموعه ی فعالیت های زنان و نیز روشنگری های احزاب و نشریات ترقی خواه درباره ی آزادی زن و حقوق برابر او با مرد، نگرش جامعه را در مورد جایگاه زن متجدد ایرانی دستخوش تحول کرد.

با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دوباره حرکت رو به پیش زنان دچار اختلال شد. دوباره انجمن ها و نشریه های پیشرو تعطیل شدند و زنان مبارز از حرکت جمعی بازماندند. این رکود، پس از تنفس کوتاه سال های ۱۳۳۸ تا ۴۲ و روند هر دم فزاینده ی اختناق و استبداد سیاسی، به رکودی مزمن تبدیل شد. هرچند رشد شتاب آمیز مناسبات سرمایه داری و شرکت بی سابقه ی زنان در بسیاری از عرصه های اجتماعی، تغییراتی در روابط سنتی و اصلاحاتی در زمینه ی حقوق مدنی و سیاسی به همراه آورد (حق رأی زنان، قانون حمایت خانواده و...) نبود آزادی های سیاسی و

عدم امکان مشارکت سازمان های صنفی و شهروندی در تعیین سرنوشت جامعه، موجب گردید که این تغییر و تحولات با خودآگاهی زنان نسبت به مسئله ی زن همراه نشود. نابرابری های همچنان موجود میان زن و مرد در زمینه های حقوقی و اجتماعی، حساسیت زیادی برنمی انگیخت. نسبت به جریان واپس گرائی که در اعماق جامعه وجود داشت و خطر این جریان برای زنان، آگاهی وجود نداشت. از مبارزه ای که با شدت و ضعف، از صد سال پیش زنان متجدد و آزادیخواه را رویاروی نیروهای واپسگرا قرار داده بود، شناخت اندک بود. تنها "سازمان زنان" موجود که توسط اشرف پهلوی اداره می شد ـ و به این علت هم از اعتبار و احترام برخوردار نبود ـ نه می توانست زنانی را که بیش از پیش به صحنه ی اجتماعی وارد می شدند جذب کند و نه می خواست در جهت افزایش شناخت زن ایرانی از تاریخچه ی مبارزاتی اش گام بردارد. در نتیجه، در آستانه ی انقلاب بهمن، خیل عظیم زنان درس خوانده و متجدد، خودآگاهی لازم را برای رویاروئی با رویدادی که می رفت زندگی شان را از اساس دگرگون کند، نداشتند. بی دلیل نبود که بخش بزرگی از این زنان، به درخواست "حزب الله" تن دادند و پذیرفتند که با حجاب در جنبش ضد شاه شرکت کنند. این نکته به ویژه درباره ی زنان جوانی صادق است که در دهه ی ۵۰ به مبارزات دانشجوئی و سپس چریکی و مخفی جذب شده بودند. اینها که فزون بر ناآگاهی نسبت به مسئله ی زن، موقعیت و حقوق خود و مادرانشان را "طبیعی" می پنداشتند، به راحتی می توانستند بپذیرند که "برابری میان زن و مرد پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی تحقق پیدا می کند".

به این ترتیب استبداد و عدم وجود مبارزه ای مستمر و دموکراتیک، مانع پیدایش و رشد جریان هائی شد که به موقعیت و حقوق زنان واقف باشند، بتوانند آنها را از خطرات آگاه کنند و کادرهائی را پرورش دهند که سازمان دهندگان جنبش مستقل زنان ایران باشند.

تهاجم همه جانبه ی جریان نوخاسته ی اسلامی به آزادی و موقعیت زنان، خیلی زود زنان ایرانی را به واکنش واداشت و به رکود چند دهه ی حرکت شان پایان داد. تظاهرات و حرکات اعتراضی زنان در روزهای نخست پیروزی انقلاب، شکل گیری گروه های زنان را تسریع کرد. اگر انگیزه ی اولیه ی آنها، مقاومت در برابر تهاجمات روزافزون حکومت اسلامی به حقوق زنان بود، اما مسئله ی زن ـ یعنی تحلیل ریشه های تاریخی ستم کشی زنان، برخورد به افکار و عقاید واپس گرای حاکم بر جامعه ی مردسالار، خواست بهبود وضعیت زنان در زندگی خانوادگی و اجتماعی و برابری کامل میان زن و مرد ـ در این مرحله هنوز مرکز توجه اکثر زنان درگیر در مبارزه نبود.

هرچند کاستی ها و نارسائی های جنبش چپ ایران ـ که زنان و مردان هر دو را دربرمی گرفت ـ

در این کم توجهی مؤثر بود، اما این گونه کم توجهی ها در جریان تلاطمات انقلابی، در بسیاری از جنبش های دهه های اخیر در کشورهای دیگر نیز مشاهده شده است. برای مثال در فرانسه، با اینکه در اواخر دهه ی ۶۰ و به هنگام جنبش سال ۶۸، دوره ی جدیدی از مبارزات زنان آغاز شده بود، اما جنبش آزادیخواهانه ی زنان به واقع تنها پس از فروکش جنبش انقلابی ماه مه ۶۸ و در سال های آغازین دهه ی ۷۰ رشد کرد. در سال ۶۸، مبارزان سیاسی چپ چنان سرگرم تدارک انقلاب سوسیالیستی و کارگری بودند که پرداختن به هر چیز دیگری به نظرشان بیهوده و حقیر می آمد. در آن سال ها، جز در میان تعداد معدودی از زنان فمینیست، بحث غالبِ انقلابیون همانی بود که پس از انقلاب بهمن در ایران شاهدش بودیم: موکول کردن همه چیز به پیروزی انقلاب اجتماعی و مردود شمردن جنبش فمینیستی به "اتهام" گرایش به افکار بورژوائی و خرده بورژوائی. ویژگی اروپا و ایالات متحده اما در این بود که علیرغم وقفه ای نسبتاً طولانی در جنبش زنان (از جنبش حق رأی ـ "سوفراژت"ـ تا دهه ی ۷۰)، زنان فمینیست اروپائی از پشتوانه ی نظری و تجربی کم و بیش محکمی برای ایستادگی در برابر تلاطمات و تهاجمات برخوردار بودند. چندین دهه مبارزه ی بی امان زنان در اوایل قرن، نسل جدید زنان را از پیشینه ی مبارزاتی ی غنی برخوردار کرده بود. به علاوه، وجود دموکراسی سیاسی، امکان شناخت و بازبینی این پیشینه را به آنها می داد. با اتکاء بر این پیشینه و با بهره مندی از پژوهش های ارزشمندی چون کتاب "جنس دوم" سیمون دوبووآر ـ که بی شک اهمیتی تعیین کننده در درک مسئله ی زن دارد ـ شالوده ی عملی و فکری جنبشی ریخته شد که در دهه ی ۷۰ به ثمر نشست.

رایحه ی خوشِ جنبش فمینیستی اروپا و آمریکای شمالی، البته به مشام زنان ایرانی هم رسیده بود. اما آنها نه تجربه ای داشتند و نه پشتوانه ی نظری محکمی. برای زنانی که یک چند در غرب زیسته و با افکار آزادیخواهانه و برابری طلبانه آشنائی یافته بودند، در عمل، مبارزه به برخورد و مقاومت در برابر نظرات و رفتارهای سنتی و واپس گرایی که بر بخش قابل توجهی از مبارزان سیاسی سازمان های چپ ایرانی حاکم بود، محدود می شد (۵). آنها امکان تجربه ی مبارزه ای آزاد و دموکراتیک در مقیاسی وسیع را پیدا نکرده بودند. ابعاد این بی تجربگی در مورد زنان داخل کشور که امکان چندانی برای آموزش سیاسی و بحث و تبادل نظر آزاد نداشتند، به مراتب وسیع تر بود.

دوران پرتلاطم انقلاب اما، فرصت مکث و تأمل نبود. همه چیز به سرعت برق پیش می رفت. ابتکارها و ایده ها از همه طرف می بارید. سازمان های کوچک و بزرگ، در پی اقداماتی خودجوش پا می گرفتند؛ اغلب بی خط و برنامه ای روشن؛ بی اندازه متأثر از فضای دور و بر، با همه ی گیجی ها و گنگی های جامعه ی در حال انقلاب، بی اتکاء به تجربه های پیشین و بی پشتوانه ی

محکم نظری.

در چنین شرایطی بود که "اتحاد ملی زنان" پا به عرصه ی وجود گذاشت.

***

هسته ی اولیه ی بینانگذاران "اتحاد" را بیشتر زنانی تشکیل می دادند که چند سالی، اواخر دوره ی پهلوی، در خارج از کشور زندگی و تحصیل کرده، در رابطه با "کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی" به مبارزه سیاسی روی آورده، در فضای این سال ها، با افکار و ایده های پیشرو، از جمله جنبش آزادی زنان، آشنا شده و در حول و حوش انقلاب بهمن به ایران بازگشته بودند. در میان این زنان، برخی هوادار سازمان های سیاسی چپ بودند؛ بیشتر سازمان چریک های فدائی خلق ایران"، و تا حدی نیز سازمان های دیگر: "اتحاد چپ"، "راه کارگر"، گروه های "خط ۳" و... برخی هم وابستگی سیاسی-تشکیلاتی نداشتند و بعدها به "منفردین" شهرت یافتند. به این ترتیب، "اتحاد" از همان ابتدا طیفی از زنان با نظرات و گرایشات گوناگون را دربرمی گرفت. این زنان با اعتقاد به این که مبارزه ی مستقل زنان ضروری است، آستین ها را بالا زدند و به پایه ریزی تشکلی برای زنان پرداختند. در ضمن تدارک کار، آن زنانی که هوادار "سازمان چریک های فدائی خلق" بودند، در صدد جلب حمایت رهبری سازمان شان از فکر تأسیس این تشکل مستقل برآمدند. بی شک گرایش سیاسی این زنان در این ابتکار عمل بی تأثیر نبود. اما در آن دوران بسیاری -حتی آنها که وابستگی تشکیلاتی نداشتند- بر این باور بودند که بدون داشتن حمایت و تأئید سازمان های سیاسی موجود، کاری پیش نخواهد رفت. به همین علت، کوشش خود را تنها به "فدائیان" محدود نکردند و با برخی از سازمان های مهم دیگر که از وجهه ای برخوردار بودند -نظیر "سازمان مجاهدین خلق"- هم تماس گرفتند. "مجاهدین" روی خوش نشان ندادند؛ اما "فدائیان" به برگزاری جلساتی رضایت دادند. به این ترتیب، آن بخش از پایه گذاران "اتحاد" که هوادار "فدائیان" بود، حلقه ی واسطی شد میان "اتحاد ملی زنان" که در حال تشکیل بود و "سازمان چریک های فداتی خلق"؛ یعنی میان "خارج کشوری" هایی که ابتکار اولیه ی تشکیل سازمان مستقل زنان از آنها بود و "داخل کشوری" هایی که از آن پس به تدریج به "اتحاد" پیوستند. (۶)

همه ی این زنان، با هر گذشته و گرایشی، در فضایی متلاطم و پرتنش شناور بودند؛ سرمست از شور و شوق انقلابی و سرشار از آرمان های عدالت خواهانه. این مسئله، در منشور "اتحاد ملی زنان" بارز و ملموس است. این منشور بیش از آنکه معرف یک سازمان مستقل زنان باشد، بیانگر گرایش چپ نویسندگان آن و نشانه ی همبستگی آنها با جنبش انقلابی جامعه است.

"... جامعه به دو بخش زن و مرد تقسیم نشده، بلکه از دوبخش استثمارکننده و استثمارشونده تشکیل یافته و در نتیجه رهایی زنان در گرو رهایی ملت، برانداختن استثمار و ریشه کن کردن استعمار است... ما مبارزه علیه امپریالیسم را از اساسی ترین هدف های خود می دانیم. زیرا جامعه ی سرمایه داری و سرمایه داری وابسته به امپریالیسم است که زنان زحمتکش را استثمار می کند، نابرابری حقوق زن و مرد را سبب می گردد...". (۷)

در کنار این گرایش چپ، ایده های فمینیستی هم از همان ابتدا در "اتحاد ملی زنان" وجود داشت. نگاهی به نوشته های "اتحاد"، چه اعلامیه ها و چه نشریاتش، نمونه بارزی از هر دو گرایش را به دست می دهد. به این اعتبار، "اتحاد" را می توان جریانی سوسیال-فمینیستی تلقی کرد. اولین شماره ی نشریه ی "برابری"، ویژه نامه ایست به مناسبت اول ماه مه، روز جهانی کارگر. در همین ویژه نامه، مقاله ای به چاپ رسیده با عنوان "ستم دوگانه و مبارزه ی دوگانه ی زنان".

"... جنسیت ما نیست که ستم آفرین است، بلکه روابط اجتماعی و دلایل اقتصادی و تاریخی معینی پشت این ستم پنهان است... ستم تنها نتیجه آن علت های مشخص است و با شناختن آنها راه مبارزه و ریشه کن ساختن ظلم و بی عدالتی را نیز خواهیم یافت." (۸)

در "برابری" شماره ی ۱، در مقاله ی "زن نخستین برده پیش از برده داری" می خوانیم:

" سرکوب جنسی زن با ایجاد جامعه ی طبقاتی آغاز گشت و تا موقعی که این نوع جوامع باقیست به حیات خود ادامه می دهد". (۹)

این تحلیل ماتریالیستی که مبتنی بر یافته های انسان شناسانه ی قرن نوزدهم است، پایه و اساس تحلیل کلاسیک مارکسیستی در مورد مسئله ی زن را تشکیل می دهد.

همین مقاله در ادامه می گوید که سرمایه داری در مقایسه با سیستم های پیشین، حقوقی هرچند ظاهری برای زنان به ارمغان آورده: "حقوقی که ما علاوه بر آنکه آن را نفی نمی کنیم، بلکه از آن برای گسترش آزادی ها و در نهایت برای برانداختن همین سیستم استثماری استفاده هم می کنیم". (۱۰)

این تحلیل فمینیستی است، چرا که مبارزه برای برابری حقوق زن و مرد را در همین جامعه ی طبقاتی نیز ضروری می داند و به "مبارزه برای کسب سهم برابر از نابرابری ها" باور دارد:

"به نظر ما، حتی در چهارچوب جامعه ی سرمایه داری، زنان خواست های فوری و ضروری دارند که کسب هریک از آنها راه آنان را به سوی آینده ی روشن عاری از ستم و

استثمار و تحقق آزادی کامل زنان هموار می سازد... هرچند که در این مرحله از مبارزات اجتماعی، مبارزات آنان به قولی: "مبارزه برای کسب سهم برابر از نابرابری" است". (۱۱)

جا دادن "اتحاد ملی زنان" در جریان سوسیال-فمینیستی، نباید مانع از دیدن تفاوت بزرگی شود که میان سوسیال-فمینیسم آن دوره ی ایران و جریان غالب سوسیال-فمینیستی غربی (اروپا و آمریکای شمالی) وجود دارد. سوسیال-فمینیسم غربی - که خود البته جریان یک دست و همگونی نیست- در عین اعتقاد به ضرورت انقلاب اجتماعی برای تغییر وضعیت جامعه و برافتادن بنیاد نابرابری ها، به مسئله ی زن، فرای مبارزه ی طبقاتی، باور دارد. از همین روست که آگاه ترین زنان را گرد می آورد تا "مسئله ی زن" را به میان اقشار هرچه وسیع تر زنان ببرند و آنها را جهت مبارزه برای احقاق حقوق شان و نیز علیه آداب و رسوم و اعتقادات واپس گرایی که پایه و اساس ستم کشی زن است، سازماندهی و بسیج کنند. زنان کارگر و زحمتکش، بنا به دلایلی که در کش چندان دشوار نیست، از آگاه ترین و حساس ترین زنان به مسئله ی زن نبوده اند و بالطبع نتوانسته اند پرچم دار مبارزات برابری طلبانه ی زنان باشند. نگاهی به مبارزات حق خواهانه ی زنان در سطح جهان، این واقعیت را نشان می دهد.

برای جریان سوسیال-فمینیستی ایران اما مسئله بسیار ساده می نمود. بسیاری از اعضای "اتحاد" و دیگر سازمان های زنان که پس از انقلاب به وجود آمدند، خود را از سوئی طرفدار حکومت کارگری می دانستند و از سوی دیگر، طرفدار حقوق زن. پس به سادگی به این نتیجه می رسیدند که اتکاء اصلی شان باید بر زنان کارگر و زحمتکش باشد؛ بدون اینکه به واقعیت های ملموس جامعه توجهی کنند و به عنصر آگاهی نسبت به مسئله ی زن توجهی داشته باشند. زنان زحمتکش هرچند که اینجا و آنجا به مسئله ی زن توجهی نشان می دادند، به هیچ رو نمی توانستند در شرایط آن روز ایران ستون فقرات مبارزات زنان را تشکیل دهند. دیدن این واقعیت البته به این معنا نیست که بهبود وضعیت زنان و به دست آوردن هرچه بیشتر حقوق شان، برای زنان طبقات زحمتکش کم اهمیت تر از زنان طبقات دیگر است. اما تحلیل های ساده انگارانه، عدم شناخت از مسئله ی زن و اندیشه ی حاکم بر جریانات چپ، مانع از آن می شد که "اتحاد" بتواند نقش و جایگاه خود را به درستی بازشناسد و نیروی خود را به هدر ندهد. در نتیجه، با وجود حساسیت بخش قابل توجهی از زنان اقشار متوسط و آمادگی شان برای پیوستن به مبارزه، توجه چندانی به آنها نشد و نیرویشان عملاً به هرز رفت.

اگر امروز عنوان "فمینیست" بر "اتحاد" می نهیم، با در نظر گرفتن مجموعه ی عملکردها و دیدگاه هایش است؛ چرا که "اتحاد" در دوره ی فعالیتش، هرگز عنوان فمینیست بر خود ننهاد.

به گمان ما، از سوئی به دلیل هراس از کاربرد این واژه که وجهه ای میان روشنفکران نداشت. از سوی دیگر به این علت که هر مبارزه ای که هدف اولیه و اصلی اش دفاع از حقوق زنان و برابری زن و مرد باشد، مثبت ارزیابی نمی شد؛ نه در سازمان های چپ، نه در میان زنانی که در مبارزات چریکی شرکت کرده بودند و نه حتا در میان زنان روشنفکری که در آن دوران از اسم و رسمی برخوردار بودند.

بی اعتقادی نسبت به مبارزه ی مستقل زنان و گاه حتا ضدیت با آن، در میان زنانی که صاحب اسم و رسم اند، پدیده ی شناخته شده ایست. برخی از این زنان که موفقیت و توانائی هایشان، خود نقد افکار عقب گرای حاکم بر جوامع مردسالار است، اغلب با تحقیر و اکراه به جنبش برابری طلبانه ی زنان می نگرند. آنان که خود سدهای جامعه ی سنتی را در راه پیشرفت و ترقی زنان شکسته و به جلو رفته اند، از کنار مبارزات متشکل و مستقل زنان بی تفاوت می گذرند. در نگاه زنان "موفق"، تحقیر زن ـ به همان شیوه ای که میان مردان معمول است ـ پیشرفت و ترقی در مدار اجتماعی و ورود به دنیای مردانه را نوید می دهد.

> "... این واکنش خصمانه نسبت به MLF [Mouvement de la Liberation des femmes] را ما بیشتر نزد این زنان "موفق" می دیدیم. در واقع آنها بی آنکه خود بدانند، عمیقاً فمینیستند. چرا که به شیوه ی خود، شرایط [تحمیل شده] بر زنان را نفی کرده اند. اما این زنان تک رو هستند و به فردیت خود وابسته. آنها به غلط فکر می کنند که مبارزه ی جمعی زنان تهدیدیست برای آنها". (۱۲)

در جامعه ای که تشکل های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ادبی آن جایگاهی متناسب با تحولات و دگرگون شدن ارزش ها ندارند، چهره ها و شخصیت ها، بی شک نقشی تعیین کننده بازی می کنند. کم توجهی اغلب آنها به مسئله ی زن، در اهمیت نیافتن مبارزات زنان بی تأثیر نبوده است.

بی علاقگی و اکراه موجود در جنبش چپ ـ و به طور کلی در اپوزیسیون ترقی خواه ـ نسبت به مسئله ی زن، هسته ی اصلی بنیانگذاران "اتحاد" را دلسرد نکرد و از میدان به در نبرد. اما "اتحاد" نه قلعه ای بود دور از دسترس و نه جزیره ای دورافتاده و جدا از جامعه. بیشتر اعضای "اتحاد"، یا هوادار سازمان های سیاسی موجود بودند و یا بسیار متأثر از جریان های فکری چپ؛ و اغلب، از سال ها پیش از انقلاب، درگیر مبارزه ی سیاسی. وقتی وضعیت انقلابی را هم به این پیشینه ی سیاسی اضافه کنیم، حیرت نخواهیم کرد که چرا بخش مهمی از انرژی "اتحاد" ـ دست کم در ابتدا ـ صرف مسائل سیاسی روز می شد، بی آنکه این مسائل ربط مستقیمی به زنان و

مبارزات آنها داشته باشد. گرایش چپِ اغلب اعضای "اتحاد"، موجب می شد که این سازمان نتواند خارج از فضای فکری چپ عمل کند. به همین دلیل، تمام ویژگی های چپِ آن دوره را کم و بیش در "اتحاد" نیز مشاهده می کنیم: کم توجهی به مبارزات دموکراتیک و آزادیخواهانه و بی تجربگی در پیشبرد این مبارزات، کم بها دادن به امر جذب زنانی که می توانستند یکی از تکیه گاه های اصلی مبارزات حق طلبانه ی زنان باشند، درک ساده انگارانه نسبت به "زحمتکشان" و "توده ها" و اصرار کودکانه در ارتباط گیری با آنها؛ و همچنین برخورد خوش خیالانه به حاکمیت، توهم نسبت به رهبران انقلاب، پریشان فکری، چپ و راست زدن های مداوم و ...

چیرگی همین گرایش فکری بر "اتحاد" و عدم اتکای این سازمان بر پیشینه و پشتوانه ای فمینیستی، موجب شد که در مجموع وجه سیاسی مبارزات "اتحاد" بر وجه فمینیستی آن برتری پیدا کند. اگر ۶ شماره ی منتشر شده ی یکی از دو نشریه ی "اتحاد"ـ"برابری" را ورق بزنیم(۱۳)، مشاهده می کنیم که موضوع اصلی در آنها، مسائل سیاسی روز است. آنجا که به زنان می پردازد، بیشتر اخبار حرکات اعتراضی زنان کارگر را بازتاب می دهد. در مورد مسائل مشخص زنان، خیلی متاثر از دیدگاه های رایج آن زمان است. از "زن عروسکی، محصول فرهنگ تحمیلی امپریالیزم" صحبت می کند که "فرهنگ نادرست گذشته می کوشید آنان را به عروسکان خوش آب و رنگ و تهی مغز تبدیل کرده و این نیمه ی بالقوه ی انقلابی ملت را از درک مسائل اجتماعی و همگامی با مبارزات آزادیخواهانه و ضدامپریالیستی باز دارد" (۱۴)؛ در عین حال، ساده انگارانه، زنان زحمتکش را به دور از دایره ی نفوذ "فرهنگ تحمیلی" به حساب می آورد:

> "... صرف نظر از زنان زحمتکش شهر و روستا که به دلایل اقتصادی و اجتماعی و شرایط مشقت بار زندگی شان، اصولاً در معرض این فرهنگ تحمیلی نبوده اند، اکثریت زنان طبقه ی متوسط جامعه، تحت تأثیر فرهنگ مسلط داخلی، قسمت اعظمی از درآمد ناچیز خود را به کیسه ی بیگانگان و بیگانه پرستان سرازیر می کردند".

به پیروی از تفکر واپس گرای حاکم، تأثیرپذیری زنان از "فرهنگ تحمیلی" را مترادف با از دست دادن "حرمت" آنها می داند: "... به زنان امکان دهید شخصیت و حرمت از دست رفته ی خود را بازیابند...". (۱۵)

برخورد "اتحاد" به حجاب اجباری و اعتراضاتی که به دنبال آورد نیز یکدست نبود و طیف نظری موجود در این سازمان را بازتاب می داد. برخی مخالف هرنوع تحمیلی بر زنان بودند. برخی دیگر، علیرغم اعتراض به پوشش اجباری، پرداختن به مسئله ی حجاب را ضروری نمی دانستند. این اختلاف نظر، سبب می شد که موضع بیرونی و علنی "اتحاد" مبهم و دوپهلو

باشد. از طرفی به حجاب اجباری اعتراض می کرد و از سویی تظاهرات زنان را انحرافی می دانست:

"... زنان آزاده ی ایران در همان اسفندماه، به موقع خود، مخالفت شان را با ادامه ی اعتراضات انحرافی علیه حجاب اعلام داشتند و روشن ساختند که بر علیه حجاب اعتراض نمی کنند؛ چرا که بخش اعظمی از خواهران ما خود آزادانه حجاب را برگزیده اند. آنچه ما به آن اعتراض داریم، تحمیل و اجبار از هرنوع، من جمله تحمیل نوع پوشش است". (۱۶)

و یا:

"... آیا طرح اینگونه مسائل انحرافی [پوشش زنان] در شرایط فعلی، مبارزات ضدامپریالیستی مردم را به انحراف نمی کشاند ؟... ما از تمام زنان مبارز ایران می خواهیم با رعایت سنن انقلابی مبنی بر ساده پوشیدن و احتراز از استفاده از لوازم آرایش و زیورآلات، در محل کار خود متشکل [شوند]... آنها باید با طرح شعارهای ضدامپریالیستی، زنانی را که خواهان مبارزه ی ضدامپریالیستی نبوده و شعارهای انحرافی و تحریک کننده مطرح می نمایند از صفوف خود طرد نمایند...". (۱۷)

موضع گیری های سیاسی "اتحاد" هم، همانند برخوردش به مسائل مشخص زنان، تحت تأثیر جّو حاکم بود و حکایت از توهم به حاکمیت جدید و رهبرانش داشت (۱۸). دولت بازرگان را "دولت منتخب" مردم می دانست و آمادگی خود را برای مشارکت در "سازندگی جامعه" و تدوین قوانین اعلام می داشت (۱۹). تحدید آزادی ها و سرکوب نیروهای مخالف را نیز به توطئه های ضدانقلاب نسبت می داد:

"... ما می دانیم که ضدانقلاب فعالانه در پی درهم شکستن دستاوردهای انقلاب است. توطئه های او را که با سرکوبی شب سال نو در سنندج آغاز شد... نیز دیدیم...". (۲۰)

برخورد اولیه ی "اتحاد" به رهبران روحانی، به ویژه آیت الله خمینی، با تحسین و تمجید همراه بود. تحلیل "اتحاد" از رویدادهای ۱۵ خرداد ۴۲ که آن را "مبارزات حق طلبانه ی مردم ایران" می نامد، نمونه ای از عدم شناختش نسبت به نیروهای واپسگراست:

"... سیاست مماشات و سازشکاری بورژوازی ورشکسته ی ایران و فقدان اتحاد میان نیروهای انقلابی و روحانیت، خواست های حق طلبانه ی مردم ایران را به خون کشید... اما مبارزات ضدامپریالیستی و ضداستبدادی ملت ما... سرانجام با شدت گرفتن فساد، بیدادگری و اختناق رژیم کودتا و به اوج رسیدن مبارزات آزادیخواهان و توده های رنجدیده ی ایران، ایستادگی قاطعانه ی آیت الله خمینی، بساط ظلم و فساد سلطنتی را از کشور ما برچید". (۲۱)

در مورد دیدگاه "اتحاد" نسبت به مذهب، باید کمی درنگ کنیم. در حالیکه رژیم اسلامی، نقش و جایگاهی را که برای زنان در نظر گرفته بود، تماماً با استناد به قرآن و شریعت اسلامی تفسیر و توجیه می کرد، برخورد "اتحاد ملی زنان" به مذهب در مجموع بسیار محتاطانه بود:

"... زنان آگاه ایران می دانند سنن و معتقدات اجتماعی و مذهبی و مقررات و قوانین ارتجاعی، عامل نابرابری، وابستگی و عقب ماندگی آنان نیستند، بلکه خود بازتاب نفوذ امپریالیستی، فرهنگ پدرسالاری و نابرابری اقتصادی و اجتماعی می باشند و از همین رو، مبارزه علیه این سنن و قوانین را که می تواند مانع مبارزه ی واحد و مشترک زنان و مردان علیه استعمار و استثمار باشد، دقیقاً در خدمت گسترش مبارزات ضدامپریالیستی خلق ایران می دانند". (۲۲)

از پریشان فکری و مبهم گوئی این نوشته که بگذریم، نکته ی شایان توجهش اینجاست که یک سازمان مدافع حقوق زنان، خطر سنن و قوانین ارتجاعی را تنها در این می بیند که از "مبارزه ی واحد و مشترک زنان و مردان علیه استعمار و استثمار" جلوگیری می کند. اینگونه مماشات با سنن و اعتقادات واپس گرا، در واقع چیزی جز امتیاز دادن به یک جناح از حاکمیت و پایه های توده ای اش نیست. در حالیکه "اتحاد" می توانست بدون آنکه وارد جنگ با مذهب شود ـ که موقعیت و ضرورتش هم وجود نداشت ـ به طرح و پافشاری بر یکی از اساسی ترین مقولات نظام دموکراتیک، یعنی جدائی دین از دولت بپردازد و خواهان حکومتی لائیک شود. این خواست بنیادین که می بایست توجه همه ی اپوزیسیون مترقی ایران را به خود جلب می کرد، به ویژه برای یک تشکل مدافع حقوق زنان از اهمیتی حیاتی برخوردار بود.

باید توجه داشت که نگرش "اتحاد" به مذهب و حاکمیت سیاسی، بی ارتباط به نگرش جریان های فکری موجود در "سازمان چریک های فدائی خلق" نبود؛ جریان های که اختلافاتشان در نهایت، به انشعاب در این سازمان و شکل گیری "اکثریت" و "اقلیت" انجامید. رویاروئی نظری این جریان ها، سرچشمه ی بسیاری از چپ و راست زدن های "اتحاد" شد. حمایت از جناح "ضدامپریالیست" حاکمیت در برابر جناح "لیبرال"، پشتیبانی از اقدامات ارتجاعی این جناح و برخورد محتاطانه به مذهب را می توان تبلور جریان فکری "اکثریت" دانست. نمونه ای از این تأثیر فکری، حمایت "اتحاد" از اشغال سفارت آمریکا توسط "دانشجویان خط امام" بود.

"... آتش خشم انقلابی خلق محروم و رنجدیده ی ما که به خاطر سیاست های نادرست و سازشکارانه ی چند ماه گذشته رو به خاموشی و سردی گذاشته بود، با اشغال سفارت آمریکا از نو شعله ور گردید. استقبال پرشور مردم از اشغال لانه ی جاسوسی آمریکا

بیانگر خواست های عمیق ضدامپریالیستی آنهاست". (۲۳)

وظیفه ی یک سازمان دموکراتیک، مبارزه ی سیاسی با حاکمیت نیست. بر پایه ی همین استدلال هم چنین سازمانی نمی تواند و نباید به پشتیبان حکومت و یا جناح هایی از آن تبدیل شود. برخورد هر سازمان دموکراتیک به حاکمیت سیاسی ـ در جهت تأئید یا تکذیب ـ تنها آنگاه موجه است که در چهارچوب کار و در راستای اهدافش صورت گیرد. با حرکت از این اصل، "اتحاد" می بایست پیگیرانه رویاروی حکومت اسلامی و همه ی جناح هایش قرار می گرفت که دست در دست هم، ابتدائی ترین حقوق و آزادی های زنان را زیر پا می گذاشتند. این برخورد البته در حالی امکان پذیر بود که ملاحظات سیاسی و گرایشات فکری وارد محاسبات نمی شدند؛ که شدند.

نارسائی های عملی و نوسانات نظری "اتحاد ملی زنان" اما تنها به دلیل گرایشات فکری و ملاحظات سیاسی و یا کمبود تجربه و آگاهی نبود. عامل دیگری که نیازمند بررسی ست و در عرصه های گوناگون حیات اجتماعی زنان ـ از عرصه ی خانوادگی گرفته تا حرفه ای و مبارزاتی ـ بروزی پنهان و آشکار دارد، عاملی است که به زبان روان شناسانه، "احساس گناه" نامیده می شود. تا هنگامی که زنان اعضای ساکت و صامت سازمان های مردسالار باشند و به پیروی و تقلید از مردان گردن نهند، مبارزه شان تمجید و تحسین می شود و هم ردیف با مبارزات مردان قرار می گیرد. اما به همان صورتی که کوشش زنان برای رهایی از بندهای خانوادگی و اجتماعی، زنان را در معرض اتهامات گوناگون ـ "مادر ناشایست"، "همسر بی کفایت"، "دختر سبک" و... ـ قرار می دهد، مبارزه شان در راه رهایی و برابری با مردان نیز بهانه ای می شود برای متهم کردن آنان به بی توجهی به "مصالح ملی"، "مبارزات ضدامپریالیستی"، "منافع زحمتکشان" و...". زنان به مانند همه ی آحاد ملت، در جنبه های گوناگون زندگی اجتماعی شریکند و بالطبع نمی توانند در برابر سرنوشت جامعه بی تفاوت بمانند. اما اتهامات جامعه ی مردسالار آنگاه بر زنان کارگر می افتد و آنها را به "احساس گناه" دچار می کند که آگاهی فمینیستی هنوز با حرکت های مبارزاتی شان کاملاً عجین نشده باشد. زنان ما هم در آغاز انقلاب، از این "احساس گناه" بری نبودند. واکنش شان در برابر این "احساس گناه" به دو شکل بارز می شد. نخست، "رفع اتهام". نگاهی به انتشارات زنان در این دوره، شاهد این مدعاست. جائی نیست که در مورد حقانیت مبارزه ی زنان سخنی به میان آید و فوراً در اثبات هم خوانی اش با مبارزات ضدامپریالیستی، انقلاب مردمی و... کوششی صورت نگیرد (۲۴). دوم، جلب حمایت و تأئید سازمان های سیاسی؛ چرا که گمان برده می شد با رفتن به "زیر بال و پر" سازمان های سیاسی،

حقانیت خواست های زنان ثابت می شود و از گزند اتهامات در امان می مانند.

برخورداری از حمایت و تأئید سازمان های سیاسی به "رایگان" به دست نمی آید و اغلب، پیروی نظری و عملی از آنها را به دنبال می آورد. در مورد "اتحاد ملی زنان"، پیروی از "سازمان چریک های فدائی خلق"، موجب رواج نظریه ای شد مبنتی بر اینکه فدائیان، مستقیم یا غیرمستقیم، آشکار یا پنهان، اقدام به ایجاد "اتحاد ملی زنان" کرده اند تا به "سربازگیری" از میان زنان بپردازند. حال آنکه نگاهی دقیق به گفته های اغلب بنیان گذاران "اتحاد"، و نیز برخی از اعضاء و هواداران "سازمان چریک های فدائی خلق"، نشان می دهد که این سازمان نه قصد ایجاد سازمانی مستقل برای زنان را داشت و نه گامی در این جهت برداشت. البته اصرار برخی اعضای "اتحاد" در جلب حمایت "فدائیان" موجب شد که آنها سرانجام به درون "قطار در حال حرکت" بپرند و نحوه ی برخودشان به "اتحاد" رفته رفته طوری شود که فرضیه ی وابستگی "اتحاد ملی زنان" به "سازمان چریک های فدائی خلق" بیش از پیش قوت گیرد؛ فرضیه ای که دلایل پیدایشش را می توان چنین خلاصه کرد:

۱ـ هرچند که "اتحاد" در آغاز تشکیل، توجه چریک های فدائی را به خود جلب نکرد، اما این مسئله مانع نشد که آنها "اتحاد" را محلی برای سازماندهی زنانی کنند که روزمره به سمت "فدائیان" می آمدند و خواستار همکاری با آنها می شدند. به این ترتیب، تعداد قابل توجهی از هواداران فدائی به تدریج وارد "اتحاد" شدند. برای آنها "اتحاد" تشکلی جهت مبارزه برای حقوق زنان نبود؛ بلکه کانالی بود برای رابطه ی تشکیلاتی با "سازمان چریک های فدائی" (۲۵). به دلیل همین تراکم هواداران فدائی در "اتحاد"، رویاروئی هایی که در آن زمان در "سازمان چریک های فدائی خلق" وجود داشت و بحث هایی که در مورد مسائل سیاسی و برخورد به حاکمیت درمی گرفت، نمی توانست در "اتحاد" بازتاب نداشته باشد و وقت و انرژی زیادی را به خود اختصاص ندهد.

۲ـ دست اندازی روزمره رژیم به حقوق زنان از یک سو و بارز شدن پتانسیل مبارزاتی آنها از سوی دیگر، توجه بسیاری از سازمان های مبارز چپ (و حتا غیرچپ) را به خود جلب کرد. "سازمان چریک های فدائی خلق" بالطبع نمی توانست به این موضوع بی توجه بماند. پس نه تنها "قطار در حال حرکت" را سوار شد، بلکه کوشش کرد که هدایتش را نیز به دست بگیرد. اما ندانم کاری و ناآگاهی اش نسبت به مسئله ی زن موجب شد که به جای اتکاء به نیروی زنانی که به مسئله ی زن آگاهی داشتند، کسانی را به "اتحاد" تحمیل کند که نه علاقه ای به مبارزات زنان داشتند و نه صلاحیتی در این زمینه. این کار که گاه برخوردهای تندی را به دنبال می آورد،

به بحث های بیهوده ای دامن زد که بخشی از انرژی "اتحاد" را به هدر داد.

۳ـ بی توجهی سازمان چریک ها به مسئله ی زن و بی علاقگی "رابط های" سازمان به کارشان در "اتحاد"، ارتباط "فدائیان" با "اتحاد" را به اعمال "کنترل" بر مواضع سیاسی تقلیل داد. کنترلی که موجب اشکالاتی جدی در پیشبرد کار "اتحاد" شد. در سراسر "گزارش فعالیت سه ساله" و نیز در بسیاری از نوشته های دیگری که در این مجموعه به چاپ رسیده، نمونه های فراوانی از جنگ و دعواهایی که این اعمال کنترل به دنبال می آورد، دیده می شود.

پاسخ به اینکه چرا فعالین "اتحاد" ـحتی آنها که به تشکل مستقل زنان باور داشتندـ به چنین رابطه ای تن دادند را باید تا حدی در تجربه ی کار سیاسی شان در "کنفدراسیون دانشجویان" در خارج کشور جستجو کرد. با وجودی که "کنفدراسیون" یک تشکل دموکراتیک و پلورالیست بود، اما در پذیرش هژمونی جریان سیاسی ی که از بیشترین نفوذ در میان اعضایش برخوردار بود، تضادی نمی دید. به همین علت برای فعالین "اتحاد" که اغلب تمایل سیاسی شان نیز به سمت "سازمان چریک های فدائی خلق" بود هژمونی این سازمان بر "اتحاد" ـهرچند که توجیهی قابل قبول نداشتـ غیرعادی نمی نمود.

با در نظر گرفتن تمامی پیچیدگی های رابطه ی "اتحاد ملی زنان" و "سازمان چریک های فدائی خلق"، در ارزیابی این رابطه باید حتی المقدور از ساده نگری و قرار دادن "فدائیان" در موضع "گرگ بدجنس" و "اتحاد" در موقعیت "بره ی معصوم" حذر کرد. بحث و جدل هایی که در "اتحاد" پیش می آمد و کم و کاستی ها و اشکالاتی که در عملش وجود داشت، تنها ناشی از انتظارات به جا و بی جای "سازمان چریک های فدائی خلق" از "اتحاد" نبود؛ بلکه بسیاری از فعالین "اتحاد"، به دلیل پذیرش هژمونی "فدائیان"، پیروی از خط مشی این سازمان (۲۶) و عدم توجه به آنچه وظیفه ی اصلی و علت وجودی "اتحاد" بود، در سمت و سوی فکری و عملی "اتحاد" و کشانده شدنش به دعواهایی که ربطی به آن نداشت، نقش داشتند. مسئولیت این امر به ویژه متوجه آن زنانی است که در رأس "اتحاد" بودند و هدایتش را برعهده داشتند.

اما به رغم اینکه وزنه ی فکری "سازمان چریک های فدائی خلق" تا به آخر بر "اتحاد" سنگینی کرد، این سازمان موفق به مهار کردن "اتحاد" نشد؛ نمی توانست هم بشود.

نخست به این علت که مسئله ی زن و سازماندهی مبارزات زنان برای "فدائیان" اهمیت زیادی نداشت. "سازمان چریک های فدائی خلق" در آن دوره در بحرانی عمیق به سر می برد. ضربه های هولناک "ساواک" در سال های ۵۵ـ۵۴، بنیادهای سازمان را فروریخته بود. اگر "معجزه" ی انقلاب ۵۷ رخ نمی داد، دوباره سازی این سازمان چه بسا به این آسانی ممکن

نمی شد. انقلاب گرچه امکان "رنسانس" چریک های فدائی خلق را فراهم آورد و سیل هواداران را به سویش سرازیر کرد، مشکلات بی شماری را نیز در برابرش قرار داد. دیگر تنها اجرای چند عمل مسلحانه و حفظ جان چند چریک در خانه های تیمی نبود که مشکل ایجاد می کرد. مسئله اکنون برخورد با صدها آدمی بود که با دلی پرشور و سری پر از ایده و ابتکار، به این سازمان رو می آوردند؛ نظر و تحلیل و برنامه می خواستند، محلی برای فعالیت می جستند، و نیرویی برای سازماندهی مبارزاتی طلب می کردند که در هر گوشه و کنار می جوشید. سال ها مبارزه ی مسلحانه از چریک نماد قهرمانی و مقاومت ساخته بود. این قهرمانان اینک می بایست با مشکلات جامعه ای در حال انقلاب دست و پنجه نرم کنند. از اینجا بود که بحرانی در دل این سازمان رشد یافت که روز به روز عمق و شدت بیشتری گرفت. از سازمانی که سال ها به شکل زیرزمینی زندگی کرده بود و نیروی اصلی اش را صرف سازماندهی عملیات مسلحانه کرده بود، اکنون انتظار می رفت که رهبری یک جنبش توده ای را بر عهده بگیرد. اما با چه تجربه و کدام پشتوانه ای؟ "سازمان چریک های فدائی خلق" در مقطع انقلاب، نه توان پرداختن به جنبش اعتراضی زنان را داشت و نه خواست برخورد به مسئله ی زن، یعنی مسئله ای که گره خوردگی اش با فرهنگ، اعتقادات مذهبی و سنت های هزاران ساله، چنان حساسیتی برمی انگیخت که برخورد و مبارزه با آن علاوه بر آگاهی عمیق، به "اراده ای پولادین" نیاز داشت. تمام شواهد موجود نشان می دهد که "سازمان چریک های فدائی خلق" ـ به مانند اکثر سازمان های چپ در آن دوران ـ فاقد این آگاهی و اراده بود. نتیجه این شد که "فدائیان" در مورد بسیاری از مسائل ـ که اغلب "غیرعمده" شمرده می شدند ـ نه تحلیلی داشتند و نه برنامه ای (۲۷). از این رو تاکتیک عملی رایج، گاه بی تفاوت از کنار مسئله رد شدن بود، گاه به دنبال این ایده و آن ابتکار به راه افتادن و گاه به نظرات و قضاوت های ناآگاهانه و بی خردانه ی این عضو و یا آن هوادار تن دادن.

اما تفاوت "اتحاد" با تشکل های دیگری که اسماً و رسماً وابسته به "فدائیان" بودند این بود که جریانی در درون این سازمان وجود داشت که به آسانی اطاعت نمی کرد و زیر بار نمی رفت. این جریان، هم فعالین غیرفدائی و منفرد "اتحاد" را در بر می گرفت و هم تعدادی از هواداران "فدائی" را که به دلیل تجربه و آگاهی شان حاضر به پذیرش ناپذیرفتنی ها نبودند. این ویژگی، نه تنها "اتحاد" را از دیگر تشکل های پیرامونی سازمان "فدائی" متمایز می ساخت، بلکه آن را به نمونه ای کمیاب در میان سازمان های چپ آن دوره ی ایران تبدیل می نمود. سازمانی که دارای یک خط و ایدئولوژی واحد نبود و جریانات فکری گوناگونی را در دل خود جا می داد. پذیرش این پلورالیسم فکری، طبیعتاً پذیرش نوعی دمکراسی عملی را نیز به دنبال می آورد.

اما ماهیت دموکراتیک "اتحاد ملی زنان" نیز به مانند هویت مستقل آن، مورد قبول همه

نیست. برای برخی، این دموکراسی غیرواقعی و تنها برای حفظ ظاهر بود (۲۸). اما اگر با دقت، به سازماندهی، عملکرد و حتا نحوه‌ی پیدایش "اتحاد" بنگریم، متوجه می شویم که این دموکراسی چندان صوری و بی محتوا نبود.

در شماره‌ی نخست نشریه‌ی "برابری"، درک مؤسسین "اتحاد" چنین بیان شده است:

".. اعتقاد کسانی که بعداً تحت عنوان "اتحاد ملی زنان" متشکل شدند، این بود که سازمان نباید از جانب عده‌ای برنامه ریزی و ایجاد شده و بدون آنکه دیگران در این برنامه ریزی شرکت داشته باشند، از آنان خواسته شود که به عضویت سازمان درآیند. اعتقاد بر این بود که با تشکیل جلسات بحث آزاد، ضرورت تشکل مستقل زنان بین افراد و گروه های دیگر که همین هدف را در پیش دارند، به گفتگو گزارده شود تا... تشکل آن به طور دموکراتیک انجام پذیرد...". (۲۹)

پذیرش پلورالیسم و تأثیر متقابل گرایشات فکری بر یکدیگر، به تغییر و تحول "اتحاد" کمک زیادی کرد. این تغییر و تحول به مرور ـ و به ویژه پس از انشعاب در درون "سازمان چریک های فدائی خلق" و جدائی هواداران "اکثریت" از "اتحاد" ـ در جنبه های نظری و عملی بروز یافت (۳۰). برای مثال، در مقایسه با "برابری"، نشریه‌ی "زنان در مبارزه"، بیشتر به مسائل مشخص زنان می پردازد. مشکلات زنان در زندگی خانوادگی و حرفه ای در آن بازتاب گسترده تری دارد؛ مقولات فرهنگی و ادبی جای پیدا کرده اند؛ به مسائل بین المللی توجه بیشتری می شود؛ مسائل سیاسی روز کمتر به چشم می خورد و توهم به حاکمیت سیاسی و رهبران انقلاب کاهش می یابد. در همین دوره است که "اتحاد" در مورد قانون قصاص به افشاگری وسیعی دست می زند که بسیار موفق است.

دگرگونی در ساختار تشکیلاتی "اتحاد" که در ادامه‌ی همین تحولات به وجود آمد، منجر به پیدایش نهادهایی شد که شیوه‌ی دموکراتیک کار را تقویت کرد. در حالیکه اکثر جریان ها و تشکل های چپِ آن دوران، وجود جریان های فکری متفاوت در درون یک سازمان را انحلال طلبی، "فراکسیون گرای" و... می دانستند و آن را مردود می شمردند، "اتحاد ملی زنان" نه تنها وجود فراکسیون را پذیرفت، بلکه به آن امکان فعالیت علنی داد (۳۱).

تجربه‌ی مبارزاتی و دست یابی به آگاهی عمیق تر نسبت به مسئله‌ی زن، بالطبع بسیاری از تناقضات "اتحاد" را نیز به تدریج بارزتر کرد. تناقض میان باور به آزادی اندیشه و عمل و تسلیم شدن و پیروی کردن؛ تناقض میان اعتقاد به ضرورت مبارزه‌ی زنان و حذف بخشی از زنانی که پایه های این مبارزه اند؛ تناقض میان ادعای تعلق به جریانی آزاد و پیشرو و زندانی بودن در کلیشه های اخلاقی، رفتاری، گویشی و پوششی و...

در آستانه ی فصلی جدید از مبارزه که با بهره گیری از تجربیات گذشته، رفع تناقضات و حرکت به جلو را امکان پذیر می نمود، سرکوب بی رحمانه ی نیروهای سیاسی از سوی حکومت، امکان هستی را از "اتحاد ملی زنان" گرفت. زنان فمینیست ایرانی فرصت نیافتند که در پی تجربه ای غنی، مبارزه ای را تداوم بخشند و به ثمر رسانند که می رفت یکی از بنیادهای جامعه ی سنتی مردسالار را درهم فروریزد.

میراث "اتحاد ملی زنان"

" اتحاد ملی زنان" حاصل کوشش زنانی بود که آن زمان که باید، ضرورت مبارزه ی مستقل زنان را دریافتند و به سازماندهی اش همت گماشتند. هرچند با ساده نگری و توهم، تردید و نوسان. در برخورد با واقعیت ها، امیدهای واهی بر باد رفتند و بسیاری از توهم ها فروریختند. مبارزه ی زنان سطح آگاهی شان را نسبت به مسئله ی زن و مشکلات و موانع موجود در راه مبارزات آزادیخواهانه ی زنان تعالی بخشید و شناخت شان را از تفکر حاکم بر جامعه تعمیق داد. زنانی که از آغاز به اهمیت مبارزه ی مستقل زنان آگاه بودند، در کوران مبارزه آنچه را که آموخته بودند، به محک آزمایش گذاشتند و آنان که بی شناخت و آگاهی، خواسته و ناخواسته، راه شان با "اتحاد" تلاقی کرد، از رهگذر این تجربه رشد کردند و نسبت به ستم جنسی آگاهی یافتند. این دست آورد بزرگی برای تداوم مبارزات زنان ایران بود.

با استقرار اختناق فراگیر، اعضای "اتحاد ملی زنان" پراکنده شدند و ضمن پراکندگی، "بذر حساسیت و توجه به مسائل زنان"(۳۲) را نیز در پهنه ای وسیع پراکندند.

به ابتکار این زنان در خارج از ایران، بسیاری از گروه ها و سازمان های زنان شکل گرفتند و از این رهگذر، وضعیت زنان ایرانی، خشونتی که بر آنها رو می شد و صدای اعتراض شان به گوش جهانیان رسید. بسیاری از زنان ایرانی تبعیدی، متوجه اهمیت مسئله زن شدند و به مبارزه در راه برابری زن و مرد علاقمند گشتند. رهاورد این توجه و علاقمندی، کارهای پژوهشی بسیاری است که تحقق شان در خارج از کشور امکان پذیر شده است.

هر چند که در ایران جنبش زنان لائیک و آزادیخواه سرکوب و تشکل هایشان نابود گشت، مسئله زن برای جمهوری اسلامی مسئله ای لاینحل ماند. حرکات اعتراضی زنان که به اشکال گوناگون تا به امروز تداوم یافته، بر حرکت اقشار مختلف زنان طرفدار حکومت اسلامی نیز بی تأثیر نبوده است. صفحات کتابها و نشریات دولتی و نیمه دولتی، از بحث در مورد مسئله زن و وضعیت زنان پر است.

رشد بنیادگرائی اسلامی در بسیاری از کشورهای جهان ـ که با انقلاب ایران ابعادی بی سابقه

یافته- مسئله زن را به یکی از مسائل کلیدی و مهم امروز و بی شک دهه های آینده تبدیل نموده است. بحث ها و جدل ها، کنش ها و واکنش هایی که این مسئله به دنبال آورده و همچنان خواهد آورد، به طرح پرسشهایی یاری خواهد رساند که پاسخ گوئی به آنها برای تغییر و تحولات اجتماعی در این کشورها اجتناب ناپذیر می باشد؛ پرسش هایی که با انقلاب ایران آغاز شد و نقش زنان در طرحشان، غیرقابل انکار است. بخشی -هر چند کوچک- از این زنان را "اتحاد ملی زنان" گرد آورد و به مبارزه ترغیب نمود.

بازنگری به تجربه "اتحاد ملی زنان"، ۲۰ سال پس از تأسیسش، قدردانی از کوشش زنان مبارز این سازمان نیز هست. اما قدردانی بی حاصل خواهد بود اگر با جستجوی عناصر و ابزاری همراه نشود که بررسی و تحلیل این دوره ی مهم مبارزاتی زنان ایرانی را ممکن می کند، سطح مباحث مربوط به جنبش زنان را رشد می دهد و مانع از تکرار اشتباهات می گردد.

در پرتو نزدیک به دو دهه بررسی و پژوهش، اکنون تحلیل و ریشه یابی بسیاری از نارسائی ها و مشکلات موجود در جنبش زنان در آغاز انقلاب امکان پذیر شده است. امروز دیگر جایز نیست که در مورد این جنبش و سازمان های درگیر در آن، به قضاوت های کلی بسنده کنیم؛ کاری که چندان دشوار هم نیست. به راحتی می توان بر کمبودها انگشت گذاشت و از ضعف ها انتقاد کرد. اما آنچه امروز مهم است، ارزیابی درس هایی ست که از این تجربه آموخته ایم. اگر بر این باوریم که دیروز، بی تجربگی و نبود تئوری و پراتیک فمینیستی، پیروی از ایدئولوژی های غالب و تشکل های سیاسی موجود را به دنبال می آورد، آیا امروز می توانیم ادعا کنیم که مصالح و منافع جنبش آزادیخواهانه و دمکراتیک زنان ایران دیگر وجه المصالحه ی هیچ ایدئولوژی، حزب و مکتبی قرار نمی گیرد و قربانی آن نمی شود؟

برخورد و رویاروئی زنان با حکومت واپس گرای ایران که آزادی ها، حقوق و حتی هستی آنها را هدف گرفته، از آغاز انقلاب تا به امروز تداوم داشته است. این رویاروئی، "ضدحمله" ای را موجب شده که نمودهای آن را بیش از پیش مشاهده می کنیم. رژیم جمهوری اسلامی دیگر نمی تواند تنها با توسل به سرکوب همه گیر، زنان "نافرمان" را به تبعیت از الگوی اسلامی خود وادارد. حتا بسیاری از زنانی که از ابتدای حکومت اسلامی تا گذشته ای نه چندان دور به حمایت تام و تمام از "الگوی زن مسلمان" برآمده بودند و فعالانه به تحمیل این الگو به همه ی زنان کشور مشغول بودند، امروز محدودیت های الگوی ایده آل شان را در عمل می بینند و دیگر قادر به پشتیبانی بی قید و شرط از آن نیستند.

جریانی که از اواخر دهه ی ۱۳۶۰ در میان زنان اسلامی شکل یافته و کمی شتابزده "فمینیسم اسلامی" نام گرفته، موجب نخستین "انشعاب" بزرگ در جریان تازه پای فمینیسم (لائیک)

ایرانی شده است. این "انشعاب" گرچه اجتناب ناپذیر نبود، اما "وحدت کلمه ای" هم که به دلیل خصلت زن ستیز جمهوری اسلامی در میان فمینیست های ایرانی خارج از کشور ایجاد شده بود، به سختی می توانست دوام پیدا کند؛ چرا که بسیاری از مفاهیم و اهداف جنبش زنان ایران می بایست تعمیق یابد و تدقیق شود. مباحثی که این تعمیق و تدقیق را ممکن کرده و همچنان خواهد کرد، بی تردید گامی مثبت در جهت مبارزات زنان است. اما آنچه این دوران را تاحدی مشابه سال های نخست پیروزی انقلاب می کند این است که بسیاری از استدلال هائی که در توجیه برخی نظرات طرح می گردد، هنوز و همچنان در ربط با وضعیت کلی جامعه و متأثر از این نگرش است که باید به آن چیزی پرداخت که "جّو عمومی" مجاز و پسندیده می داند. در آن سال ها، جّو حاکم بر جامعه و بر اپوزیسیون، "اجازه نمی داد" که مسائل زنان، از حجاب اجباری گرفته تا نابرابری های حقوقی و اجتماعی، وسیعاً طرح و برای رفع شان مبارزه شود. تعداد زیادی از زنان مبارز نیز به "جّو عمومی" تمکین می کردند و بر بسیاری از ارزش ها و اهداف جنبش فمینیستی پیشرو چشم فرومی بستند.

امروز، موضوعات و مباحث، نقطه نظرها و ایده آل ها، بی تردید دستخوش تغییرات زیادی شده است. بسیاری از ایدئولوژی های غالب در آن زمان دیگر خریداری ندارند و اغلب احزاب و گروه ها از میان رفته اند. اما شیوه ی نگرش و استدلال، گاه به طور حیرت انگیزی قدیمی و آشناست. امروز هم ـ با زبانی دیگر البته ـ گفته می شود که بسیاری از مسائل حجاب اجباری، آپارتاید جنسی، مجازات های قرون وسطایی و...) "مسئله ی مردم" نبوده و پرداختن به آنها "واقع بینانه" نیست؛ "واقع بینی" به معنای قناعت کردن به آن چیزی که مجاز است و پسندیده.

یکی از درس های مهم تجربه ی "اتحاد ملی زنان" برای زنان فمینیست لائیک ایرانی این است که تن دادن به آنچه جّو عمومی" خوانده می شود و مرعوب شدن در برابر تفکر رایج و حاکم، به معنای به کنار نهادن بسیاری از ارزش ها و اهداف بنیادین جنبش رهایی بخش زنان و نیز از دست دادن فرصت های تاریخی تدارک نظری و عملی برای تداوم و شکوفایی این جنبش است.

مارس ۱۹۹۹

پانویس ها:

۱ـ ن. ک. به گفتگو با شهین نوائی در همین مجموعه.

۲ـ پیش از این نیز البته کوشش های جهت تأسیس مدارس دخترانه انجام شده بود. اما با پیروزی مشروطیت، برای اولین بار تحصیل اجباری وارد قانون اساسی شد. با این حال، چه در آن زمان و چه تا سال ها بعد، تأسیس مدارس دخترانه همواره با مخالفت نیروهای واپس گرای مذهبی همراه بود و بدون جنگ و جدال سرسختانه ی زنان (و مردان) آزادیخواه میسر نمی شد.

۳ـ انجمن هایی مانند: "اتحادیه ی غیبی نسوان"، "انجمن مخدرات وطن"، "انجمن همت خواتین"، "انجمن حریت نسوان"، "انجمن پیک سعادت نسوان" و... (برای اطلاع بیشتر، ن. ک. به "زنان ایران در جنبش مشروطه"، عبدالحسین ناهید، انتشارات نوید، ۱۹۸۹، آلمان غربی).

۴ـ هفته نامه ی "دانش"، اولین نشریه ی زنان به مدیریت دکتر کحال، نخستین زن چشم پزشک ایرانی، نشریه ی "شکوفه" به مدیریت مریم عمید، "زبان زنان" به مدیریت صدیقه دولت آبادی و... در همین دوره نشریات دیگر نیز به مسئله ی زن می پرداختند ("ندای وطن"، "حب المتین"، "سوراصرافیل" و...) و شخصیت های پیشرو و آزادیخواه (علی اکبرخان دهخدا، میرزا جهانگیرخان سوراصرافیل، میرزاده عشقی، ابوالقاسم لاهوتی، ایرج میرزا، ملک الشعرای بهار و...) به زبان و قلم، نظم و نثر، زندگی اسفبار زنان را افشاء کرده، بهبود وضعیت شان در جامعه را خواستار می شدند و نیز کشف حجاب از زنان را.

۵ـ ن. ک. به نوشته های نسرین بصیری، مسعوده آزاد و فریده بهمنی در همین مجموعه.

۶ـ هایده مغیثی اعضای مؤسس "اتحاد ملی زنان" را چنین دسته بندی می کند:

"مارکسیست ـ فمینیست هایی که از پیش و در جریان انقلاب در ایران تحصیل و زندگی می کردند؛ زنان مارکسیست ـ فمینیست هوادار فدائیان که در اروپا و ایالات متحده تحصیل کرده بودند و پس از انقلاب به ایران بازگشتند؛ شماری از زنان هوادار فدائی که به مسائل و ایده های خاص زنانه علاقه و اعتقادی نداشتند و [سرانجام] آنها که جزء تشکیلات فدائی بودند". ن. ک. به نوشته هایده ی مغیثی در همین مجموعه.

۷ـ منشور "اتحاد ملی زنان"، "برابری"، شماره ی ۱، ۱ خرداد ۱۳۵۸.

۸ـ "برابری"، ویژه نامه ی کارگری به مناسبت روز ۱۱ اردیبهشت (اول ماه مه)، ۱۳۵۸.

۹ـ "برابری"، شماره ی ۱، ۱ خرداد ۱۳۵۸.

۱۰ـ همان.

۱۱ـ "برابری"، شماره ی ۳، ۳۱ خرداد ۱۳۵۸، مقاله ی "مبارزه ی زنان برای کسب سهم

برابر از نابرابری ها".

۱۲ـ Histoire des MLF, Anne Tristan, Annie de Pisan, Ed. Calmin - Levy, Paris ۱۹۷۷.

۱۳ـ نشریات " اتحاد ملی زنان": الف) "برابری"، ارگان "اتحاد ملی زنان"، هر دو هفته یکبار منتشر می شد، از ۵۸/۲/۱۱ تا مرداد ۵۸، ۶ شماره و ۲ ویژه نامه از این نشریه منتشر شده است. ب) "زنان در مبارزه"، ماهنامه ی "اتحاد ملی زنان"، از مهرماه ۱۳۵۸ تا فروردین ۱۳۵۹ ، ۵ شماره و یک ویژه نامه منتشر شد. ج) "خبرنامه"، از تاریخ ۱۳۶۰/۴/۲ هر دو هفته یکبار منتشر می شد. ابتدا چاپی و سپس دستنویس. احتمالاً بیش از ۱۲ شماره منتشر شده است. (ن. ک. به "تجربه ی سازمان های زنان ایران بعد از انقلاب" نوشته ی شهین نوائی که در "مجموعه ی سخنرانی های سمینار پنجم بنیاد پژوهش های زنان ایران، لس آنجلس، ۱۹۹۴"، به چاپ رسیده است).

۱۴ـ " برابری" شماره ی ۲، ۱۵ خرداد ۱۳۵۸، مقاله ی: "زن عروسکی محصول فرهنگ تحمیلی امپریالیزم".

۱۵ـ " برابری"، شماره ی ۴، ۱۵ تیر ۱۳۵۸، مقاله ی: "راه مبارزه با تأثیرات شوم فرهنگ امپریالیستی مبارزه با زنان نیست".

۱۶ـ " برابری" شماره ی ۵ ، ۳۱ تیر ۱۳۵۸، "نامه سرگشاده به آقای بازرگان".

۱۷ـ از اعلامیه ای به تاریخ ۱۳ تیر ۱۳۵۹.

۱۸ـ برای آشنای بیشتر با موضع گیری های سیاسی "اتحاد ملی زنان" ن. ک. به نوشته ی شهین نوائی، پانویس ۱۲.

۱۹ـ منشور "اتحاد ملی زنان"، پیش گفته.

۲۰ـ "برابری"، شماره ی ۲ ، ۱۵ خرداد ۱۳۵۸، مقاله ی: "چشم انتظار قانون اساسی هستیم و نگران".

۲۱ـ "برابری"، شماره ی ۲ ، ۱۵ خرداد ۱۳۵۸، مقاله ی: "به یاد مبارزان پانزده خرداد..."

۲۲ـ " زنان در مبارزه"، شماره ی ۳، دی ماه ۱۳۵۸، مقاله ی: "پیوستگی مبارزات دموکراتیک زنان و مبارزات ضدامپریالیستی".

۲۳ـ "زنان در مبارزه"، شماره ی ۲، آذرماه ۱۳۵۸، "سرسخن".

۲۴ـ نمونه ای در این زمینه، میزگردیست با شرکت یکی از اعضای "اتحاد ملی زنان" که در همین مجموعه آمده است. با اینکه در این میزگرد نکات و بحث های مهمی در مورد مسئله ی زن و مبارزات زنان طرح شده که نشان از آگاهی زنان شرکت کننده دارد، امابخش مهمی ازسخنان

آنان به اثبات همخوانی مبارزات زنان و مبارزات توده ای و ضدامپریالیستی اختصاص یافته است.

۲۵ـ برای نمونه، ن. ک. به گفتگو با مهرنوش م. و ژیلا الف. در همین مجموعه.

۲۶ـ تحلیل دلایل این پیروی ساده نیست و نیاز به کار جداگانه ای دارد. به طور خلاصه می توان گفت که علاوه بر گرایش فکری، دنباله روی معمول و رایج بسیاری از زنان از مردان همراهشان همسران، برادران، دوستان و...) نیز در این زمینه نقش مهمی داشته است. شهین نوائی در گفتگویی که در همین مجموعه آمده، مطالب روشنگرانه ای در این زمینه طرح می کند.

۲۷ـ ن. ک. به گفتگو با حیدر، در همین مجموعه.

۲۸ـ ن. ک. به "گزارش فعالیت سه ساله ی "اتحاد ملی زنان" در همین مجموعه.

۲۹ـ "برابری"، شماره ی ۱ ، ۱ خرداد ۱۳۵۸.

۳۰ـ برای نمونه، ن. ک. به نوشته ی بکری تمیزی یا نسرین بصیری در همین مجموعه.

۳۱ـ برای نمونه ن. ک. به نوشته ی بکری تمیزی در همین مجموعه.

۳۲ـ برگرفته از نوشته ی اعظم نورالله خانی، در همین مجموعه.

اسناد

فهرست

منشور اتحاد ملی زنان

برگرفته از برابری، ارگان "اتحاد ملی زنان"

سال اول، شماره یک، ۱ خرداد ۱۳۵۸

زنان ما نیمی از نیروی فعال جامعه را تشکیل می‌دهند، همچنانکه انقلاب ایران با مشارکت فعالانه‌ی زنان تحقق یافت، حفظ دستآوردهای انقلاب نیز جز با مشارکت زنان امکان‌پذیر نخواهد بود. اگر برابری به کردار است و نه به گفتار، زنان ما در طی سالهای اختناق در زندانها، زیر شکنجه، در برابر جوخه‌ی اعدام و در میدان شهادت این برابری را اثبات کرده‌اند و نشان دادند در استقامت جسم و روح از مبارزان مرد کم ندارند، نشان دادند جامعه به دو بخش زن و مرد تقسیم نشده بلکه از دو بخش استثمارکننده و استثمار شونده تشکیل یافته و در نتیجه رهائی زنان در گرو رهائی ملت، برانداختن استثمار و ریشه کن کردن استعمار است. از همین رو با اینکه زنان ما طی قرون متوالی همواره از ستم دوگانه (هم بعنوان زن و هم بعنوان فرد) رنج برده‌اند، در روزهای انقلاب خواستهای خود را جدا از خواستهای همگان ندانسته‌اند و آزادی خود را در گرو آزادی همه‌ی طبقات زحمتکش نهادند. با الهام از مبارزات و جانبازیهای زنان میهن ما در سالهای اخیر (نظیر محبوبه متحدین، مرضیه اسکوئی، فاطمه امینی، مهرنوش ابراهیمی و یارانشان) با بزرگداشت خاطره‌ی زنانی که در برابر جوخه‌ی اعدام قرار گرفته‌اند (زهرا قلهکی، اعظم روحی آهنگران ...) با درود به روان شهید زنان ۱۷ شهریور جمعه‌ی خونین (از جمله کبری صفا، نسرین امین، میترا دقیق ...) با سپاس بر همه زنان مبارز که انقلاب ما را بنیان گذاشته‌اند، ما نیز به نام و به یاد آنان "اتحاد ملی زنان" را بنا می نهیم و خط مشی خود را بر

اساس موازین زیر اعلام می‌داریم.

۱ـ در رابطه با نیروهای سیاسی با قاطعیت اعلام می‌داریم با هیچ یک از احزاب و گروه های وابسته به چین و شوروی و سایر کشورها همکاری نمی کنیم.

۲ـ در رابطه با جمعیت های زنان، با هیچ یک از گروه ها و سازمانهائی که موضع سیاسی خود را به صراحت اعلام نداشته اند و یا با سازمانهائی که زنان را در مقابل نیروهای مبارز قرار می‌دهند و یا با گروه های ارتجاعی که در مواقع حساس زنان را در جهت مسائل انحرافی و فرعی بسیج می کنند، همگام نخواهیم بود.

۳ـ در رابطه با نیروهای دمکراتیک، آمادگی خود را برای همکاری با همه ی افراد و گروههای ملی و مستقل صرف نظر از اعتقادات ایدئولوژیکی و دینی (اقلیت های مذهبی مترقی و مبارز) اعلام می‌داریم.

۴ـ در رابطه با دولت منتخب مردم، آمادگی خود را برای مشارکت در کلیه ی شئون اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در جهت سازندگی جامعه ی ایران و مبارزه با نهادهای نظام سابق اعلام می‌داریم و خواهان سهیم شدن در تدوین کلیه ی قوانین مملکتی خاصه مقررات مربوط به خانواده و کار هستیم.

۵ـ در رابطه با حرکتهای ملی، ما مبارزه علیه امپریالیسم را از اساسی ترین هدفهای خود می‌دانیم زیرا جامعه ی سرمایه داری و سرمایه داری وابسته به امپریالیسم است که زنان زحمتکش را استثمار می کند، نابرابری حقوق زن و مرد را سبب می گردد، و از زنان موجودات تجملی و مصرف کنندگان کالاهای تجملی می سازد و از این طریق اقتصاد وابسته و جامعه مصرفی را تحکیم می بخشد و زنان را از مشارکت و مبارزه دوشادوش مردان باز می‌دارد و به مسیر انحرافی می کشاند.

۶ـ در رابطه با مردم، ما رهائی خود را جدا از رهائی طبقات زحمتکش نمی‌دانیم، از این رو برقراری ارتباط مستقیم با طبقات محروم، رسیدگی به شرایط کار، وضع رفاهی و بهداشتی زنان زحمتکش را جزو وظایف و مسئولیتهای عمده خود می‌دانیم. همچنین ارتقا سطح فرهنگی و آگاهی سیاسی آنان را از برنامه های اساسی برمی شماریم. ما از کلیه زنان آزاداندیش و آزادی خواه می‌خواهیم که با ما در راه سازندگی ایرانی آزاد و دموکراتیک همگام شوند.

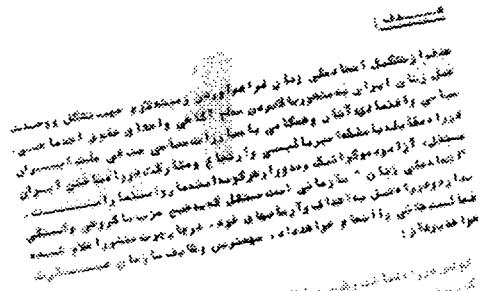

اساسنامه "اتحاد ملی زنان"

هدف:

هدف از تشکیل "اتحاد ملی زنان" فراهم آوردن زمینه ی لازم جهت تشکل و وحدت عمل زنان ایران به منظور بالا بردن سطح آگاهی و احقاق حقوق اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آنان و همگامی با مبارزات سیاسی مترقی ملت ایران در راه مقابله با سلطه ی امپریالیستی و ارتجاع و مشارکت در راه ساختن ایران مستقل، آزاد و دموکراتیک و به دور از هرگونه استعمار و استثمار است. "اتحاد ملی زنان" سازمانی است مستقل که به هیچ حزب یا گروهی وابستگی ندارد و در راه نیل به اهداف و آرمان های خود، در چارچوب منشور اعلام شده، فعالیت هائی را انجام خواهد داد. مهم ترین وظایف سازمان عبارت خواهد بود از:

ـ کوشش در راه شناخت و طرح مسائل زنان کارگر، دهقان و زحمتکش، زنان کارمند، دانشجویان و دانش آموزان و زنان زحمتکش غیرشاغل و انجام فعالیت های انتشاراتی و فرهنگی در جهت بالا بردن سطح آگاهی آنان.

ـ مبارزه در راه کسب حقوق اجتماعی و اقتصادی برابر با مردان، رفع تبعیضات اقتصادی، بهبود شرایط کار و دستمزد، ایجاد مهد کودک و امکانات رفاهی لازم برای زنان باردار در محل کار.

ـ مبارزه برای فراهم آوردن زمینه ی لازم جهت کسب استقلال اقتصادی زنان منجمله ایجاد

مراکز آموزش حرفه ای رایگان.

ـ مبارزه با فرهنگ امپریالیستی و تمامی جلوه های آن و به طور مشخص مبارزه با تمام نهادهای اجتماعی که به زن خصلت کالا می بخشد و به طور کلی تلاش در راه اعتلای مقام زن.

ـ مبارزه برای ریشه کن ساختن کلیه ی زمینه های اقتصادی و اجتماعی فساد و فحشا.

فعالیت های "اتحاد ملی زنان" در خدمت تأمین منافع صنفی زنان زحمتکش صرفنظر از اعتقادات ایدئولوژیکی و دینی آنان و در جهت آرمان های سیاسی مردم ایران خواهد بود.

فصل اول ـ کلیات

ماده ۱

نام: "اتحاد ملی زنان".

ماده ۲

محل و حوزه ی فعالیت: مرکز "اتحاد ملی زنان" در تهران خواهد بود و حوزه ی فعالیت آن در سطح کشور است. "اتحاد ملی زنان" بر حسب ضرورت، مراکزی در هر یک از استان ها و شهرستان ها ایجاد می نماید.

ماده ۳

مدت فعالیت: از تاریخ تشکیل (فروردین ماه ۱۳۵۸) به مدت نامحدود.

ماده ۴

اعضای مؤسس: کلیه ی افرادی که در ابتدا در تشکیل "اتحاد ملی زنان" با یکدیگر همگام بوده اند، اعضای مؤسس تلقی می شوند و تحت عنوان شورای مسئولین تا تشکیل نخستین مجمع نمایندگان عالی ترین مرجع تصمیم گیری خواهند بود.

ماده ۵

عضویت: هر یک از زنان که شرایط زیرین را داشته باشند، می توانند به عنوان عضو پیوسته در "اتحاد ملی زنان" فعالیت کنند.

تبصره: کلیه ی افراد پس از [ ]* ماه همکاری فعال با "اتحاد ملی زنان"، در صورت واجد

---

* در متنی که ما از "اساسنامه" در دست داشتیم، خوانا نبود.

بودن کلیه ی شرایط عضویت، عضو پیوسته ی "اتحاد ملی زنان" تلقی می شوند.

ماده ۶ ـ شرایط عضویت:

الف ـ تابعیت ایرانی.

ب ـ حداقل سن ۱۶ سال (زنان کمتر از ۱۶ سال در صورت واجد بودن کلیه ی شرایط، می توانند به عنوان اعضاء وابسته، به عضویت "اتحاد ملی زنان" پذیرفته شوند).

ج ـ شرکت فعال در یکی از کمیته ها به مدت ۳ ماه.

د ـ پذیرفتن چارچوب کلی منشور و اساسنامه.

ه ـ قبول وظایف و مسئولیت های عضویت.

ماده ۷

پیشنهاد عضویت از طرف مسئول کمیته یا واحد مربوطه به شورای مرکزی محل ارائه می گردد و تصمیم گیری در مورد قبول یا رد عضویت به عهده ی شورای مرکزی می باشد.

ماده ۸ ـ وظایف و مسئولیت های عضویت:

الف ـ شرکت فعال در یکی از کمیته ها یا واحدهای سازمانی "اتحاد ملی زنان":

هریک از اعضاء موظف است که وظایف و مسئولیت هایی را که بر حسب توانش از سوی مسئولین مربوطه به او واگذار می شود به انجام رساند.

ب ـ پرداخت حق عضویت: اعضاء به طور داوطلبانه و بر اساس امکانات، حق عضویت خود را به سازمان پرداخت خواهند کرد. حداقل میزان حق عضویت کمتر از ۴۰ ریال نخواهد بود.

ج ـ رعایت انضباط تشکیلاتی: هریک از اعضاء موظف به رعایت انضباط تشکیلاتی است که جزئیات آن در نظامنامه ی داخلی خواهد آمد. در هر حال، زنانی که به عضویت "اتحاد ملی زنان" پذیرفته می شوند، در صورتی که عضو گروه، سازمان یا حزب دیگری باشند، به هیچوجه حق اشاعه و پیاده کردن خط مشی خاص آن گروه یا سازمان را در داخل "اتحاد ملی زنان" نخواهند داشت. تخطی از این اصول، متضمن تنبیه انضباطی است که نظامنانه داخلی سازمان ترتیب آن را تعیین خواهد کرد.

ماده ۹: حق عضویت

هریک از اعضای پیوسته ی "اتحاد ملی زنان" از حقوق مساوی عضویت که جزئیات آن تعیین خواهد شد، بهره مند خواهد بود و تحت حمایت و پیشتیبانی "اتحاد ملی زنان" قرار خواهد

داشت. هر عضو دارای یک رأی (بدون حق اعطای نمایندگی به غیر) است و حق انتخاب کردن و انتخاب شدن و به عهده گرفتن هر یک از مسئولیت های سازمانی را دارا است. هر یک از اعضای پیوسته حق دسترسی به کلیه ی اطلاعات و پرونده های مربوط به فعالیت های تشکیلاتی "اتحاد ملی زنان" را دارا است.

تبصره: اعضاء وابسته از کلیه ی حقوق عضویت به جز حق رأی و دسترسی به پرونده های "اتحاد ملی زنان" برخوردار می باشند. بدیهی است در صورت تبدیل این اعضاء به اعضاء پیوسته، با سایرین حقوق برابر خواهند داشت.

فصل دوم: ارکان "اتحاد ملی زنان"

ماده ۱۰

"اتحاد ملی زنان" دارای ارکان زیر است: (الف) مجمع نمایندگان (ب) شورای مرکزی (ج) هیئت اجرائی (د) هیئت تحریریه (و) کمیته های اجرائی.

(الف) مجمع نمایندگان: مجمع نمایندگان که بالاترین مرجع تصمیم گیری و سیاست گذاری و تعیین خط مشی و برنامه های اصلی "اتحاد ملی زنان" است، مرکب از نمایندگان منتخب کمیته ها و واحدهای مختلف سازمان در تهران و شهرستان خواهد بود و به طور عادی سالی یک بار به دعوت هیئت اجرائی تشکیل می شود. مجمع نمایندگان بر حسب نیاز و بنا به تشخیص هیئت اجرائی یا نصف اعضاء می تواند به طور فوق العاده دعوت شود. در صورتی که اعضاء قصد دعوت مجمع نمایندگان را به طور فوق العاده داشته باشند، باید درخواست انعقاد مجمع را با ذکر دلیل، به طول کتبی از هیئت اجرائی بنمایند.

هیئت اجرائی باید مجمع مورد درخواست را حداکثر ظرف یک ماه تشکیل دهد. در غیر این صورت، درخواست کنندگان می توانند خود مستقیماً اقدام به دعوت مجمع بنمایند.

ماده ۱۱ -ترکیب نمایندگی:

ترکیب نمایندگان شرکت کننده در مجمع نمایندگان عادی، ۶ هفته قبل از تشکیل مجمع توسط هیئت اجرائی بر اساس تبادل نظر با مسئولین واحدها و کمیته های مختلف سازمان تعیین خواهد شد.

ماده ۱۲ _دعوت مجمع نمایندگان:

دعوت مجمع نمایندگان به وسیله ی انتشار آگهی در روزنامه های کثیرالانتشار و ابلاغ به

کلیه ی واحدها به عمل می آید. دستور جلسه، تاریخ و محل تشکیل مجمع با قید ساعت و نشان کامل محل انعقاد باید در آگهی ذکر شود. فاصله ی بین نشر آگهی و ابلاغ به کمیته ها و تاریخ تشکیل مجمع، حداقل پانزده روز خواهد بود.

ماده ۱۳

هرگاه مجمع به وسیله ی هیئت اجرائی دعوت شده باشد، دستور جلسه را هیئت اجرائی و هرگاه به وسیله ی اعضاء دعوت شده باشد، آنها معین می نمایند. نمایندگان شرکت کننده در مجمع نمایندگان می توانند به مواد دستور جلسات، موادی اضافه یا از آن حذف نمایند و یا الویت رسیدگی به آنها را تغییر دهند.

ماده ۱۴

مجمع نمایندگان به ریاست یکی از اعضاء "اتحاد ملی زنان" که به شکل دموکراتیک از طرف اعضاء شرکت کننده در مجمع انتخاب می شود، تشکیل خواهد شد. به علاوه دو نفر جهت نظارت در اخذ رأی و استخراج آراء و دو نفر به عنوان منشی انتخاب خواهند شد. رئیس مجمع به اتفاق ناظرین و منشی ها هیئت رئیسه ی مجمع را تشکیل می دهند.

ماده ۱۵

اخذ رأی در مورد انتخاب افراد به طور مخفی به عمل می آید و هر یک از نمایندگان قبل از ورود در جلسه مجمع باید شرکت خود را در سیاهه ای که به این منظور تنظیم می شود و حاوی هویت کامل شرکت کننده و واحد مربوط است ثبت نماید.

ماده ۱۶ ـ مجمع نمایندگان عادی و مجمع فوق العاده:

مجمع نمایندگان عادی و مجمع فوق العاده با حضور تعداد بیش از نصف نمایندگان شرکت کننده تشکیل می شود و چنانچه در جلسه ی اول حد نصاب مذکور حاصل نشد، مجمع نمایندگان با اعلام نتیجه ی دعوت اول، بار دوم دعوت خواهد شد و در این جلسه با حضور هر عده رسمیت یافته و تصمیمات متخذه با اکثریت نصف به علاوه ی یک آراء حاضرین در جلسه معتبر خواهد بود. حد نصاب لازم برای رسمیت یافتن مجمع فوق العاده دو سوم اعضاء مجمع می باشد و چنانچه بار اول حد نصاب لازم به دست نیامد، نتیجه در همان مجمع اعلام و برای بار دوم مجمع فوق العاده دعوت می شود که پس از تشکیل با هر تعدادی از اعضاء مجمع رسمیت خواهد یافت. تصمیمات متخذه با اکثریت آراء اعضاء معتبر خواهد بود.

ماده ۱۷

تغییر در مواد اساسنامه و یا اتخاذ تصمیم درباره ی انحلال سازمان در اختیار و صلاحیت مجمع نمایندگان (فوق العاده) است.

ب ـ شورای مرکزی

ماده ۱۸

مجمع نمایندگان انتخاب شورای مرکزی سازمان را که مرکب از ۲۱ عضو اصلی و ۶ عضو علی البدل خواهد بود، به عهده دارد. شورای مرکزی در اولین جلسه پس از تشکیل، اعضاء هیئت اجرائی و هیئت تحریریه "اتحاد ملی زنان" را انتخاب خواهد کرد. مسئولین کلیه ی ارکان سازمان نیز در همین جلسه انتخاب خواهند شد. مدت مسئولیت افراد تعیین شده نباید بیش از مدت عضویت شان در شورای مرکزی باشد. مسئولان منتخب فوق الذکر از طرف شورا قابل عزل و تجدید انتخاب خواهند بود. شورای مرکزی وظیفه ی هماهنگ کننده فعالیت های اجرائی سازمان را به عهده دارد و گزارش کار کمیته ها و واحدهای سازمان را به طور منظم به هیئت اجرائی خواهد داد. هیئت اجرائی در ارتباط با شورا، عالی ترین مرجع تصمیم گیری سازمان از جانب مجمع نمایندگان است. مدت مسئولیت شورای مرکزی یک سال خواهد بود و تا وقتی که مراحل انتخاب اعضای شورای بعدی انجام پذیرد، خودبخود ادامه پیدا می کند. تجدید انتخاب اعضای شورای مرکزی برای دو دوره ی متوالی بلامانع است، ولی انتخاب آنها بیش از دو بار منوط به تصویب حداقل دو سوم اعضای مجمع نمایندگان است.

تبصره ۱ـ انتخاب شورای مرکزی از طریق اخذ رأی بر اساس لیست پیشنهادی از جانب نمایندگان شرکت کننده در مجمع، با قبول کلیه ی کاندیداهای پیشنهادشده در لیست صورت می گیرد.

تبصره ۲ـ در صورت سه نوبت عدم توافق با کاندیداهای مندرج در لیست، انتخابات فردی صورت می پذیرد.

ج ـ هیئت اجرائی

پس از تشکیل اولین جلسه ی "شورای مرکزی" اعضاء هیئت اجرائی توسط شورا انتخاب می شوند و کلاً و یا بعضاً قابل عزل می باشند. مدت مسئولیت هیئت اجرائی یک سال خواهد بود. "اتحاد ملی زنان" توسط هیئت اجرائی که نظارت بر کار کمیته ها و گروه های تخصصی و

سایر ارکان را نیز به عهده دارد، اداره خواهد شد.

ماده ۱۹

اعضای هیئت اجرائی مرکب از ۵ عضو اصلی و ۲ عضو علی البدل خواهد بود. عزل اعضاء هیئت اجرائی تا تشکیل مجمع با شورای مرکزی است.

ماده ۲۰

در صورت فوت یا استعفاء یک و یا چند نفر از اعضاء هیئت اجرائی، اعضای علی البدل جای آنان را خواهند گرفت. جلسات هیئت اجرائی با حضور حداقل نصف به علاوه ی یک نفر تشکیل خواهد شد و تصمیمات متخذه با آرای نصف به علاوه یک حاضرین معتبر است.

ماده ۲۱

هیئت اجرائی باید در اولین جلسه ی خود از بین اعضای اصلی یک نفر را به عنوان سخنگوی هیئت اجرائی و یک نفر را به عنوان جانشین او انتخاب نماید. سخنگوی هیئت اجرائی، نماینده ی "اتحاد ملی زنان" در کلیه ی مراجع اداری، قضائی و ثبتی می باشد.

ماده ۲۲

هیئت اجرائی برای هرگونه اقدامی به نام "اتحاد ملی زنان" و اتخاذ تصمیم و اقدام درباره ی اهداف آن در چارچوب وظایف پیش بینی شده در اساسنامه و نظامنامه دارای اختیارات تام بوده و وظایف زیر را برعهده دارد:

الف ـ وظایف پشتیبانی:

۱ـ دعوت مجامع نمایندگان عادی و فوق العاده و تعیین دستور جلسه.

۲ـ پیشنهاد تغییر و اصلاح اساسنامه و نظامنامه های داخلی.

۳ـ اتخاذ تصمیم و قبول عضویت در سازمان های ایرانی و بین المللی.

۴ـ تعیین حق عضویت برای اعضاء و وصول آن و صرف وجوه دریافتی بر حسب آئین نامه های مالی و داخلی.

۵ـ عقد هر نوع قرارداد و تغییر و تبدیل آن راجع به خرید و فروش و همچنین معاوضه اموال منقول و اثاثیه ی محل کار "اتحاد ملی زنان".

۶ـ افتتاح حساب جاری در بانک و تودیع وجوه نقدی سازمان در حساب مزبور و استرداد آن و جمع آوری و نگهداری وجوه مربوط به حق عضویت و کمک های مالی اعضاء و دیگر افراد.

۷ـ اجاره و استیجاره ی محل "اتحاد ملی زنان" و واگذاری و فسخ اجاره و تقاضای تبدیل اجاره بها و دفاع از این نوع تقاضا در تمام مراجع و مراحل و تخلیه ی مورد اجاره و خرید و یا ساختمان محل برای سازمان.

۸ـ انجام کلیه ی امور پرسنلی و استخدامی "اتحاد ملی زنان".

۹ـ اقامه ی هرگونه دعوا اعم از مدنی و کیفری علیه افراد حقیقی و حقوقی و دفاع از دعاوی متقابلی که علیه "اتحاد ملی زنان" اقامه شود. با اعمال کلیه ی اختیارات و احقاق حقوقی که برای سازمان متصور است، با حق توکیل به غیر و تعیین وکیل صلاحیت‌دار و اعطای کلیه ی اختیاراتی که قانوناً می توان به وکلای مجاز دادگستری تفویض کرد.

۱۰ـ ایجاد کتابخانه و آرشیو مخصوص مسائل زنان.

ب ـ وظایف اجرائی:

۱ـ بررسی مسائل زنان از اقشار و طبقات مختلف، جمع آوری اطلاعات در مورد آنها برقراری تماس دائمی با این اقشار و تلاش در جهت بالا بردن آگاهی آنان و اقدام در جهت کسب حقوق اجتماعی و اقتصادی زنان.

۲ـ برنامه ریزی، سازماندهی و هماهنگی، نظارت بر اجرای فعالیت ها و عملیات وسیعی در ارتباط با خواست ها و هدف های "اتحاد ملی زنان" و برگذاری اجتماعات، راه پیمائی ها، اعتصابات و غیره.

۳ـ انتشار نشریات مختلف در جهت افشاگری وضعیت زنان، نگارش و ترجمه ی مقالات و آثار علمی در مورد زنان و تشویق تحقیقات و مطالعات دانشگاهی در زمینه های مربوط به خانواده و مسائل زنان اقشار مختلف.

۴ـ جلب همکاری سازمان های رفاهی و خدماتی دولت در زمینه ی بهبود وضع زنان و خانواده های کم درآمد و ناتوان.

۵ـ بررسی مداوم مسائل حقوقی مربوط به زنان و تلاش در جهت رفع تبعیضات حقوقی و کوشش در جهت وضع و اجرای قوانین جدید در جهت ایجاد برابری اجتماعی برای زنان. رسیدگی به شکایات و احقاق حقوق زنان از قشرهای مختلف.

د ـ هیئت تحریریه:

هیئت تحریریه مرکب از ۷ عضو اصلی و ۳ عضو علی البدل است و توسط "شورای مرکزی" انتخاب خواهد شد. "ارگان" "اتحاد ملی زنان" تحت نظر مستقیم هیئت تحریریه که در مقابل

هیئت اجرائی و شورای مرکزی مسئول است، انتشار می یابد. هیئت تحریریه فعالیت های خود را در رابطه مستمر با هیئت اجرائی هماهنگ می نماید.

وظایف هیئت تحریریه :

۱ـ انتشار منظم ارگان "اتحاد ملی زنان" و کلیه ی انتشارات آموزشی و تبلیغاتی سازمان.

۲ـ برگذاری سخنرانی ها و برنامه های "اتحاد ملی زنان".

(و) کمیته ها و گروه های اجرائی:

ماده ۲۳

شورای مرکزی برای انجام وظایف خود در چارچوب برنامه و خط مشی کلی سازمانی، با تصویب هیئت اجرائی، کمیته ها و واحدهای سازمانی مختلفی بر حسب لزوم ایجاد می کند. وظائف کمیته ها تنظیم و تلاش در جهت تأمین خواست های زنان اقشار مختلف، مثلاً زنان کارگر و زحمتکش، زنان کارمند و غیرشاغل خواهد بود.

برای هریک از فعالیت های تخصصی نیز گروه هایی ایجاد می گردد؛ از جمله گروه حقوقی، گروه انتشارات، گروه خدمات رفاهی و غیره. این کمیته ها و گروه ها به شکل شبکه ای در ارتباط متقابل با یکدیگر وظایف محوله را که جزئیات آن تعیین خواهد شد، به انجام می رسانند.

مسئول کمیته یا گروه، بر حسب نیاز و با مشورت اعضاء، افرادی را برای قبول وظیفه معین در کمیته و یا گروه انتخاب می کند. و در صورت لزوم، با تصویب هیئت اجرائی از افراد خارج از "اتحاد ملی زنان" نیز استفاده می شود.

فصل چهارم ـ انحلال

ماده ۲۴

"اتحاد ملی زنان" هر موقع که مجمع نمایندگان (فوق العاده) رأی به انحلال آن بدهد، منحل خواهد شد. در صورت انحلال، تعیین تکلیف اموال و تصفیه امور مالی و غیرمالی آن توسط هیئت جرائی به عمل خواهد آمد.

این اساسنامه در ۲۴ ماده در تاریخ [ ]* به تصویب مجمع نمایندگان مؤسس "اتحاد ملی زنان" رسیده است.

---

* در متنی که ما از "اساسنامه" در دست داشتیم، خوانا نبود.

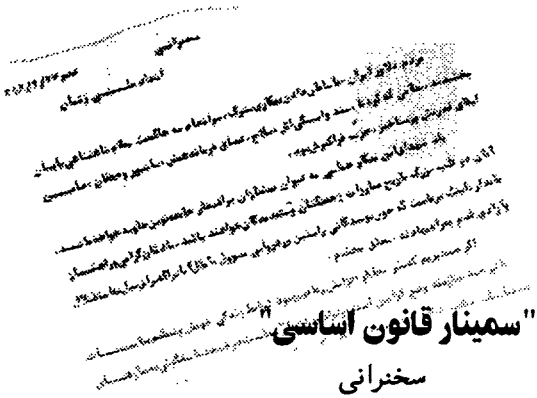

"سمینار قانون اساسی"

سخنرانی

"اتحاد ملی زنان"

عصر ۱۳۵۸/۳/۲۷

مردم دلاور ایران، با سامان دادن پیکاری سترگ، سرانجام به حاکمیت نظام شاهنشاهی پایان بخشیدند. نظامی که کودتا، سند وابستگی‌اش، سلاح، عصای فرماندهیش، سانسور و خفقان، ضامن ابقای قدرتش و رستاخیز، حزب فراگیرش بود.

یاد شهدای این پیکار حماسی به عنوان پیشتازان پر افتخار جامعه نوین جاوید خواهد ماند. آنان در قلب بزرگ تاریخ مبارزات زحمتکشان و ستمدیدگان خواهند پائید. یادشان گرامی و راهشان پایدار. اینک برماست که چون پویندگان راستین و رهروانی مسئول، آمال آنانرا که برای نیل به استقلال و آزادی قدم به راه نهادند، تحقق بخشیم.

اگر می‌پذیریم که بشر بخاطر افزایش رفاه و بهبود شرائط زندگی خویش و تنظیم مناسبات اجتماعی خود نیازمند وضع قوانین است، و قوانین لزوما میبایست در خدمت پاسخگوئی به نیازهای مبرم و انسانی عناصر تشکیل دهنده جامعه بمثابه یک وسیله در جهت تحقق اهداف آنان قرار گیرند، امروز به اهمیت وظیفه خطیر هر ایرانی در برخورد به کیفیت قانون اساسی نوین ایران، بیش از پیش پی خواهیم برد. حصول به آرمانهای بزرگ و انقلابی، چون تامین آزادیهای اجتماعی و سیاسی، استقلال و برخورداری از امکانات مساوی حقوقی، از طریق تجهیز جامعه به ابزاری مناسب در تأمین این مهم میسر نخواهد بود. چرا که قانون، باید تجلی اراده ملی باشد، برای همه یکی باشد، از همه حمایت کند و همگان را به ادای مسئولیت فراخواند.

ما در آغاز سخن خود، با تکیه بر درک نیازها و خواستهای حقه مردم ایران به طرح پیشنهادات خود در زمینه تأمین حقوق فردی و آزادیهای اجتماعی که کلیه هموطنان ایرانی باید بصورت متساوی از آن برخوردار گردند، میپردازیم. ما برآنیم که قانون اساسی ایران باید در جریان تدوین خود به تأمین این حقوق بمثابه ضرورتی خدشه ناپذیر نگریسته و با عملکرد خود، زمینه مشارکت خلاق عموم مردم ایران را در تعیین سرنوشت خود فراهم آورد. و از گام های نخستین این روند، تشکیل مجلس موسسان از نمایندگان منتخب مردم میباشد. مجلسی که بتواند از طریق انتخابات دموکراتیک نمایندگان آن، خواستهای کلیه اقشار و طبقات مردمی را انعکاس دهد. مجلسی که نمایندگان آن به ازای ضابطه مشخصی از تعداد جمعیت هر شهر و روستا انتخاب گردند. ضابطه ای کمی که در عین حال غنای کیفیت انتخاب را نیز تأمین نماید. مجلسی منتخب از نمایندگان مردم که قدرت تقننی داشته باشد. هیچگونه مجمع و یا هیأتی از قبیل هیأت مشورتی و یا مجلس خبرگان حتی اگر انتخابی باشد، نمیتواند و نباید جانشین مجلس انتخابی مؤسسان باشد. نفی مجلس مؤسسان و به رفراندوم گذاشتن قانون اساسی یعنی نفی مشارکت خلاق مردم در تدوین آن، یعنی نفی حقوق دموکراتیکی که مردم میهن تا پای جان بخاطرش در رزمگاه جنگیدند. جز قانون اساسی مصوب مجلس نمایندگان منتخب مردم، ما هر قانونی را بی اعتبار اعلام میداریم. اتحاد ملی زنان، مفاد ذیل را بمثابه حداقل خواستهای مردم ایران در جهت تحقق اهداف دموکراتیک انقلاب ایران اعلام میدارد.

حقوق و آزادیهای فردی:

از آنجا که انسانها از زن و مرد، آزاد به دنیا می آیند و همه از موهبت عقل و وجدان برخوردارند و باید از لحاظ حیثیت و حقوق اجتماعی نیز به تساوی برخوردار باشند.

آزادی عقیده و بیان:

هر زن و مرد از جامعه ایران، باید در نهایت آزادی، حق ابراز نظر و عقیده و بیان داشته باشد، بی آنکه از اظهار این عقاید در جامعه هراسناک باشد. هر انسانی آزاد است، هر آنچه میخواهد بگوید، بنویسد، منتشر کند و به چاپ برساند. هر فرد باید بتواند آزادانه در صدد کسب اطلاعات و شناسائی افکار برآید و در اخذ و انتشار آن خواه بطور شفاهی و یا به صورت نوشته یا چاپ و یا به صورتهای گونه گون هنری از طریق کلیه وسائل ممکن، بدون هیچگونه ملاحظه ای عمل نماید. هر فرد باید بتواند از عقیده و نوشته خود دفاع کند تا جائیکه به آزادی دیگران لطمه ای وارد نسازد.

هر ایرانی باید از حق آزادی اندیشه و مذهب بهره مند گردد و در عین حال این امر متضمن آزادی تغییر مذهب یا عقیده نیز باشد. آزادی اظهار عقیده و ایمان، و نیز آزادی تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی باید تأمین شود و هر کس بتواند از این حقوق منفرداً یا مجتمعاً به طور خصوصی و یا عمومی برخوردار گردد. هیچکس را نباید بخاطر اعتقادات خاص، اعم از اعتقادات مذهبی، سیاسی و غیره مورد تعقیب قرار داد. هیچکس را نباید بخاطر داشتن عقاید خاص از کار برکنار نمود. تخطی از این امر در حکم تجاوز و تعدی به حقوق مسلم مردم ایران تلقی گردیده و خاطی باید از طریق مراجع ذیصلاحیت مورد تعقیب و مجازات قرار گیرد. همه افراد باید حق داشته باشند که خواهان استقرار نظمی گردند که از لحاظ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی گزیده اند و حقوق و آزادیهای مورد انتظار خود را که در سندی به نام قانون اساسی تصریح کرده اند، طلب کنند.

آزادی اجتماعات:

هر ایرانی با هر مرام و عقیده باید از آزادی تشکیل مجامع و جمعیت ها، احزاب و اتحادیه ها و سندیکاها برخوردار باشد. در عین حال هیچکس نباید به شرکت در اجتماعی مجبور و یا از شرکت در اجتماعی باز داشته شود.

هر فرد باید آزادنه قادر باشد، در انتقاد و اعتراض به دولت با توسل به تظاهرات، تحصن، اعتصاب و غیره نظرات مخالف خود را در برابر نظام حاکم بیان کند. آزادی بیان، مطبوعات، میتینگ و تظاهرات خیابانی باید برای کلیه اتباع ایران، تضمین گردد. هنگامیکه دولت به آزادیها و حقوقی که در قانون اساسی پیش بینی و تصریح شده است، تجاوز کند، مقاومت بهر شکل مجاز است و جزء مقدسترین حقوق فرد و مهمترین وظائف اوست.

قانون اساسی باید متضمن آزادی فعالیت های اتحادیه ها و سندیکاهای مختلف که با خواست نیروهای مردمی در جامعه تشکیل میشوند، باشد. هر ایرانی باید حق اجتماع آزادانه با دیگران را داشته باشد. از جمله حق تشکیل سندیکا و الحاق به آن.

حقوق خصوصی و فردی:

همه افراد در زندگی خصوصی، اقامتگاه، مکالمات و مکاتبات خود آزادند و بهیچوجه نباید مورد مداخله های خودسرانه واقع گردند و شرافت و اسم و رسم آنها نباید مورد حمله قرار گیرد. هر کس حق دارد که در مقابل اینگونه مداخلات و حملات از حمایت قانونی برخوردار گردد.

تساوی حقوق:

نیک می‌دانیم که در شرایط نابرابری اقتصادی، انسانها از برابری اجتماعی نیز محرومند. زحمتکشانی که نیروی بازوان خود، سرمایه دیگری ندارند و از کودکی، این یگانه مایملک خود یعنی نیروی کارشان را در بازار بمثابه کالا عرضه میکنند، هرگز امکان و فرصت رشد استعداد و پرورش توانائیهای فکری نمییابند و حاصل آنکه حوزه نفوذ اجتماعی آنان نیز محدود میگردد. بنابراین سخن از برابری اجتماعی گفتن در شرایط حاکمیت نابرابری اقتصادی، بیهوده گوئی است. اما در موقعیت ویژه جامعه که یک دوران انقلابی را سپری کرده و پیروزیهای بدست آمده، مدیون همان نیروهای زحمتکشی است که خلاء آن در جنبش میتوانست سرنوشت انقلاب مردم را بنحوی دیگر قلم زند. با درک از واقعیت عدم برابری اقتصادی و اجتماعی نیروهای مختلف در عین حال معتقدیم که باید به وضع قوانینی پرداخت که لااقل در برابر آن، کلیه افراد مساوی باشند.

همه افراد مستقل از اصل و نسب، وضع اجتماعی، دارائی، تعلق نژادی و ملی، جنسیت، تحصیلات، زبان، عقاید مذهبی و سیاسی، نوع و خصلت شغل، محل سکونت و عوامل دیگر باید در برابر قانون مساوی باشند. برابری حقوق کلیه اتباع کشور ایران، در کلیه شئون زندگی اقتصادی و سیاسی، اجتماعی و فرهنگی باید تأمین گردد.

زنان که نیمی از جمعیت میهن ما را تشکیل میدهند، در طی تاریخ همواره مورد ستم فرهنگی قرار داشته اند. ستمی که خود معلول مناسبات استثماری میباشد و بهمین لحاظ در جامعه مردسالاری چون ایران زنان هرگز در برابر قانون از تساوی حقوق با مردان برخوردار نبوده اند. آنچنانکه حتی از نابرابریها هم سهم برابر نبرده اند. تبعیض نسبت به زنان آنها را از برابری در حقوق مسلم انسانی با مردان، محروم و یا محدود می‌سازد و این امر در اساس غیرعادلانه بوده و توهین به حیثیت انسانی تلقی میگردد. شرکت زنان در جنبش انقلابی مردم ایران، به وضوح به همگان ثابت کرد که هر آئینه نیروی زنان به عنوان یک نیروی بالقوه در جامعه به صورتی خلاق به فعل در آید، زنان قادر خواهند بود تحرک عظیمی در کلیه زمینه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به بار آورند. اگر میپذیریم که نقش زنان در جریان مبارزه انقلابی علیه نظام ستم و استثمار عمده و تعیین کننده بوده است، پس از حصول به پیروزی، باید حقوق حقه زنان به عنوان عناصر متساوی با مردان شناخته شود و خواستهای آنان در قوانین ملحوظ گردد.

بنابراین اصل برابری حقوق مرد و زن میباید در قانون اساسی صراحتاً گنجانده شود. زن و مرد باید در برابر قانون برابر باشند و ملاک تعیین کننده موضع و موقعیت اجتماعی آنان باید

لیاقت و کفایت، تخصص، تجربه، دانش و مهارت آنان باشد. ضمن آنکه کلیه اتباع ایران اعم از زن و مرد باید از جمیع آزادیهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فردی که در قانون اساسی و قوانین ایران اعلام و تضمین خواهد شد باید برخوردار گردند، همه افراد باید در مقابل قانون متساوی بوده و بدون هیچگونه تبعیض و استحقاق حمایت بالسویه از قانون را دارا گردند. نظام حکومتی ایران باید توسعه حقوق و آزادیها و بهبود مداوم شرایط زندگی اتباع کشور را همراه با اجرای برنامه های رشد اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی تأمین نماید.

در کشور ایران، زن و مرد باید از حقوق برابر، برخوردار گردند. تحقق این امر باید از طریق ایجاد امکانات برای زنان برابر با مردان در زمینه های مختلف تأمین گردد. این زمینه ها شامل تحصیلات و آموزش حرفه ای، کار و پاداش کار، ترفیع رتبه و مقام در فعالیت های اجتماعی-سیاسی، نظامی و فرهنگی میگردد.

هر زن و مرد ایرانی حق دارد در اداره امور دولتی و اجتماعی، در بحث و تصویب قوانین و اتخاذ تصمیمات مهم کشوری، محلی شرکت جوید. این حق از طریق امکان انتخاب کردن و انتخاب شدن در ارگانهای انتخابی از قبیل انجمن ها و شوراها در سازمانهای اجتماعی و دولتی تأمین گردد. زن و مرد باید حق داشته باشند که با تساوی شرایط، مشاغل عمومی کشور را احراز نمایند. بدیهی است که در شرایط قائل شدن حقوق برابر برای زنان و مردان چنانکه پیش نویس قانون اساسی نیز در شکل عام مطرح میکند، سلب حق قضاوت از زنان بمنزله اقدامی واپسگرا تلقی میگردد و قانون اساسی باید به صراحت این حق را که در اثر مبارزات پیگیر زنان حاصل آمده است قید نماید و آنرا موکول به تفسیر نسازد. بالاخص در شرایطی که زنان شایستگی خود را در این امر به ثبوت رسانیده اند، و بویژه آنکه زنان در حرکات عمومی اجتماعی، سیاسی و مبارزاتی خود همواره به قضاوت مینشینند و حرکات اجتماعی و مبارزاتی آنان نیز معلول و حاصل داوریهای آنان میباشد. سلب چنین حقی از زنان، برتری طلبانه، مردسالارانه است و زنان در برابر چنین تحمیلی، سکوت نکرده و آنرا نخواهند پذیرفت. چه، سلب این حق، به مفهوم مورد سئوال قرار دادن قدرت تعقل و تفکر انسانی است، انجام وظائف مادری در تربیت فرزند نیز همچون دیگر فعالیت های اجتماعی، نیازمند قدرت سنجش و به قضاوت نشستن است. در هنگام بیکاری، هر فرد حق دارد از حق بیمه بیکاری برخوردار باشد و مورد حمایت قرار گیرد. همچنین اقدامات اختصاصی در زمینه ایجاد شرایط ایمنی کار و حفظ تندرستی زنان، حمایت مادی و معنوی از مادران و کودکان و از آن جمله مرخصی با حفظ حقوق و قائل شدن امتیازات دیگر برای زنان باردار و ایجاد مهد کودک در محیط کار و غیره باید صورت گیرد. دولت باید

اقدامات مقتضی برای ایجاد شرایط عادلانه و مساعد کار بویژه آنچه که در ذیل میآید به عمل آورد.

الف: مزد منصفانه و اجرت مساوی با کار با ارزش مساوی بدون هیچ نوع تمایز، بویژه آنکه زنان تضمین داشته باشند که شرایط کار آنان در سطحی نازلتر از مردان نبوده و برای کار برابر، مزد برابر با مردان دریافت کنند.

ب: ایمنی و بهداشت کار

پ: تساوی شرایط و موقعیت برای هر کس که بتواند در زمینه خدمات اجتماعی به مدارج عالیتری ارتقاء یابد، بی آنکه ملاحظات دیگری جز سوابق خدمت و لیاقت و تبحر در نظر گرفته شوند.

ت: استراحت، فراغت و محدودیت معقول ساعات کار و مرخصی اداری با استفاده از حقوق.

ث: تعیین حداقل سن کار برای نوجوانان. دولت باید موظف باشد که شرایط عینی تحقق این ماده را فراهم آورد، چه در غیر این صورت کودکانی که از نظر اقتصادی دچار محرومیت میباشند، نه برای این ماده قانون ضمانت اجرائی قائل خواهند بود و نه برای آن ماده که تحصیلات ابتدائی را اجباری کند. چه، برای انسان گرسنه و پابرهنه، رفع نیازهای انسانی [...]*

د: حق اعتصاب به منظور اعتراض به شرایط کار و افزایش حقوق باید تضمین گردد.

حقوق خانوادگی:

هر زن و مرد بالغی حق دارند، بدون هیچگونه محدودیت از نظر نژاد، ملیت، تابعیت و اعتقادات با یکدیگر زناشوئی کنند و تشکیل خانواده بدهند و در اثنای مدت زناشوئی و هنگام انحلال آن زن و شوهر در کلیه امور مربوط به ازدواج دارای حقوق متساوی باشند.

ازدواج باید با رضایت کامل و آزادانه زن و مرد صورت گیرد.

کلیه اقدامات لازم بخصوص با وضع قوانین باید به عمل آید تا برابری زنان مجرد یا شوهردار با مردان در زمینه حقوق مدنی بویژه در زمینه های زیر تأمین گردد:

الف- حق کسب، اداره، استفاده، فروش، واگذاری و ارث بردن اموال، از جمله اموالی که در دوره زناشوئی بدست آمده.

ب- حق برابری در اهلیت قانونی و اعمال آن.

پ- برخورداری از حقوق مساوی با مرد در قوانین مربوط به تغییر مکان.

---

* در متنی که در اختیار داشتیم بنظر می‌رسد که یک جمله جا افتاده است

احدی نباید تحت شکنجه (از جسمانی و روانی) مجازات یا رفتاری قرار گیرد که ظالمانه و بر خلاف انسانیت و شئون بشری یا موهن باشد. این ماده را به هیچوجه نباید با تبصره و ماده مشروط نمود. در صورت تخطی از این اصل، خاطی باید طبق موازین قانونی تحت پیگرد قرار گیرد.

اصل ۳۶ پیشنویس قانون اساسی شکنجه بدنی یا روانی را تنها جهت اقرار گرفتن ممنوع خوانده است. و میتواند چنین مفهوم گردد که شکنجه در شرایط مجازات و غیره جایز میباشد. این اصل مردود است و باید صراحتاً اعمال هرگونه شکنجه تحت هر شرایط و موقعیت ممنوع اعلام گردد.

لازم به تذکر است که قوانین و سایر مقررات حقوقی، نباید مغایر قانون اساسی باشد. تفسیر و کاربرد تمام مقررات حقوقی لزوماً باید با قوانین اساسی منطبق باشد.

به اعتبار ما، قانون اساسی حتی المقدور باید جامع و صریح بوده و در تدوین حقوق، وظایف و آزادیهای فردی و اجتماعی در جزئیات بکوشد و بدینسان از ضرورت تفسیر قوانین پس از تدوین آن، جلو گیرد. قانون صریح و جامع نیازمند تفسیر نیست.

اتحاد ملی زنان در اینجا به اعلام خواسته های خود در ارتباط با تدوین مفاد قانون اساسی نوین کشور ایران در زمینه حقوق اساسی، آزادیهای دمکراتیک و تساوی حقوق اتباع ایران پایان میبخشد ولی باردیگر با تکیه بر این اصل بنیادین که قانون باید تجلی اراده مردم باشد، حامی همگان باشد و همه را به ادای مسئولیت فراخواند، یاددآور میشویم که همه قدرت دولتی ناشی از اراده و حاکمیت مردم است و قانون اساسی باید تضمین کننده این رابطه باشد.

نامه‌ی "اتحاد ملی زنان" به نخست وزیر

برگرفته از هفته نامه "کتاب جمعه" به سردبیری احمد شاملو،
شماره ۳۰، بخش اسناد تاریخی، ۲۳ اسفند ۱۳۵۸

جناب آقای مهندس بازرگان:

اگر از شما گله کنیم، چنانست که از خود گله کرده باشیم؛ چرا که شما را برگزیده‌ی اکثریت مردم می‌دانیم.

ستم ها روا رفت، خون ها ریخته شد، تا دوران حکومت های تحمیلی بسر آمد. دولت موقت برجای نشست و ملت خسته و رنجدیده ما، شما را بعنوان سخنگوی خود در جهت وصل کردن و نه فصل کردن برگزید. امروز همه‌ی چشم ها به سوی شما، سخنان شما و اعمال شما است. مسئولیت خطیر شما نیز ناشی از این انتظار و اعتماد یک پارچه‌ی همگان است.

کافی است از جانب شما اتهامی ناروا و برآوردی نابجا منتشر شود تا هرکس به تعبیر و تفسیری برآید و چه بسا آن اتحاد ملی که در طی ماه های گذشته شاهدش بودیم به تفرقه گراید، خشونت کور جای شور انقلابی را بگیرد، پیکار با نهادهای امپریالیستی رژیم سابق و کوشش در راه استقرار آزادی و استقلال، به جنگ داخلی مبدل شود، و فاشیسم که هم اکنون مظاهرش هویداست، زیر پوشش شعارهای پوچ و تحریک‌آمیز، بجای نظام دمکراتیک و مترقی مستقر گردد. آنوقت باید گفت: که با ما هرچه کرد آن آشنا کرد!

جناب آقای بازرگان: گفتار اخیر شما (۱۵ فروردین ۵۸) درباره رفراندم و وقایع ایران این شبهه را برانگیخت. سخنان شما برخلاف همیشه که آرامش‌دهنده و نویدبخش بود، این بار

شنوندگان را شگفت‌زده و نگران برجای گذاشت. در رابطه با رفراندوم تعجب و نگرانی از این بود که شما از همه‌ی افرادی که رأی "آری" و یا "نه" به صندوق، انداختند تشکر نمودید، حتی به رأی احزاب وابسته هم که نه به استقلال مملکت معتقدند و نه به جمهوری اسلامی، صحّه گذاشتید. البته دولت خود را نیز از یاد نبردید. اما بی مهری شما شامل افراد و گروه هائی شد که بیش از دیگران مستحق تشکر بودند. زیرا با صحت و صراحت آنچه را صلاح مردم خویش می‌دانستند به زبان آوردند. از آنجا که می‌دانستند دنباله روی خصلت دوران اختناق و صداقت خصیصه‌ی انقلاب است. برخلاف گفته شما این نیروهای مترقی "مچ خود را باز" نکردند، بلکه چون دولت شما را برحق می‌دانستند، سکوت و یا عوام فریبی جایز ندیدند. این اقلیت نشان دادند که صاحب فکر و استقلال رأی‌اند. خواستند قبل از رأی دادن از محتوای جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن آگاه شوند و بدانند به چه رأی می‌دهند.

ارزش معنوی هر جامعه به اهل بینش و اهل مبارزه در آن جامعه است، و برخورد آزادانه اندیشه هاست، به پاسداری از آزادی دیگری است، به طرد انحصارطلبی "رستاخیزی" است. پس این اقلیت را نباید تهدید کرد که "سرجای خود بنشینند"، بلکه باید این اقلیت را دریافت دمکراسی واقعی هم ناشی از احترام به رأی این اقلیت ها است. چنانکه این اقلیت احترام اکثریت را نگاه داشت و حتی در پی آن نشد که بپرسد رقم "یک درصد" بودن خودش و بیست و اندی میلیون بودن دیگران از کجا بدست آمد. شما خود به عنوان استاد دانشگاه می‌دانید از کل جمعیت ایران بیش از ۱۹ میلیون و اندی حق رأی نداشتند. پس چگونه تعداد رأی‌دهندگان به ۲۲ میلیون رسید؟ چگونه از جمعیت ۹۰۰ هزار نفری تبریز، ۸۵۰ هزار نفر توانستند رأی مثبت به صندوق ها بیاندازند؟ آرای کردها و ترکمن ها چه شد؟ و هکذا. امید همگان این است که این اشتباهات و شتاب‌زدگی در مورد مجلس مؤسسان تکرار نگردد.

تعجب و نگرانی ما از این است که مسئولان سیاسی میهن ما قبل از اینکه به مسند قدرت تکیه زنند، دم از آزادگی و آزادی می‌زدند امروز که بر سر کارند، از آزادی جز لفظ و نقشی باقی نمانده است. واقعیتی است که سانسور در وسائل ارتباط جمعی دوره‌ی انقلاب دستکم از دوران ضدانقلاب ندارد. سانسور عامل تحقیق و تحریک است و نه در شأن دولت است و نه در شأن ملت. این فضای جنگ داخلی و خشونت را کردها، ترکمن ها، کارگرها و نیروهای مترقی براه نیانداخته اند. این فضای پرمخاطره را اعلامیه های ساختگی، گزارشات جعلی مقامات غیرمسئول برپا کرده است. آن نارضائی ها را زایل کردن حق مردم، و برداشت های ارتجاعی از خواسته های برحق مردم بوجود آورده است.

باید پرسید که مگر اسلام مغایر آزادی است که بنام اسلام اختناق و ترور افکار آفریده اند: مگر اکثریت ملت ایران به جمهوری اسلامی رأی نداده اند، پس ترس از افکار و نوشته های آن اقلیت از چیست، مگر نوید آزادی در قانون اساسی آینده به همگان داده نشده پس آغاز سرکوبی معترضان به چه منظور است. انحصارطلبی انقلاب با انحصارطلبی ضدانقلاب چه تفاوت دارد. دیروز مردم را از کار و زندگی باز می‌داشتند و هر روز به عناوین گوناگون علیه "اجنبی پرستان" و "استعمارگران داخل و خارج" اجتماعات برپا می کردند. امروز هم نوجوانان ناآگاه را از درس و مشق بازمی‌دارند و با شعارهای تحریک آمیز و در جهت سرکوب همان نیروها به خیابان می کشانند.

باید پرسید اگر آزادی بیان و نشر افکار برای همگان است، چرا گروهی حق تهدید و تحمیل عقیده را دارند و گروه های دیگر حتی از حق دفاع از خود نیز برخوردار نیستند. اگر آزادی اجتماعات هست چرا برای همه نیست. چرا تظاهرات در انحصار گروهی است که با سلاح های آتشبار به چمن دانشگاه می ریزند و با شعارهای تهدیدآمیز امنیت را از همگان سلب می کنند. اما در اصفهان کارگران و یا همان "مستعضعفان" که فقط با شعارهای صنفی راهپیمائی کردند و به بیکاری اعتراض داشتند به دلایل نامعلوم به ضرب گلوله از پای درآمدند.

باید پرسید اگر حق ابراز عقیده هست، چرا ستون های روزنامه ها دربست در اختیار گروهی انحصارطلب و پندنامه نویس قرار گرفته و دیگران مجبورند انتقادها و نظرات خود را یا در روزنامه هائی بیاورند که "تحریم" شده اند، و یا باز مانند دوران گذشته خطر جلب و ضرب و شتم را بجان بخرند و به شبنامه ها و اعلامیه ها و روزنامه های غیر رسمی پناه ببرند.

آقای بازرگان، "اتحاد ملی زنان" گرچه هزاران سخن درباره حقوق و وضع زنان در کارخانجات، ادارات، دفاتر وکالت و قضاوت و مدارس و غیره دارد. اما اکنون در "گله"های جداگانه خود را در مقابل مشکلات بنیادی مملکت می گذارد. چرا که رهائی زنان را در گرو رهائی ملت می داند. نهال انقلاب را آبیاری کردند و جان بر کف در راه استقلال میهن ما ایستاده اند، دست همه نیروهای مبارز ملی را در دست هم گذارد و به مشارکت و همکاری در راه سازندگی ایران آزاد و دمکراتیک دعوت نماید.

پاینده باد اتحاد ملت ما

اتحاد ملی زنان

۱۵ فروردین ۱۳۵۸

چرا از کاندید کردن آیت‌الله طالقانی برای ریاست جمهوری پشتیبانی می کنیم

برگرفته از "برابری"، ارگان "اتحاد ملی زنان"

سال اول، شماره سه، ۳۱ خرداد ۱۳۵۸

گرچه آیت‌الله طالقانی اعلام داشتند: قرار گرفتن روحانیت اصیل بر مسند قدرت سیاسی نادرست است و ما نیز در مجموع با این نظر موافقیم، لیکن برای ملت ایران آیت‌الله طالقانی نه تنها یک روحانی اصیل است بلکه مبارزی است صدیق و رهبری است آزادیخواه.

در سالهای اختناق بود که نوشت:" از آن روزی که اینجانب در این اجتماع چشم گشودم، مردم این سرزمین را زیر تازیانه ی چکمه خودخواهان دیدم". ایران اصلاح بردار نیست. چاره ی این ملک "کندن ریشه ناپاک شاه پرستی". علاج ما "مقاومت و انقلاب و خونریزی" است. همه باید "نیروی فکر و عمل را برای ایجاد محیط مساعد و جلوگیری از اراده های خودخواهانه" بکار گیرند.

تکیه ی این نظام بر "استبداد فردی و طبقاتی" است؛ بر "سرمایه داران و مالکین" است که "خوی طبقاتی" دارند. آنان "شاخه ها و فروغ استبدادند گرچه از جهت دیگر ریشه های محکم استبدادند". قوای نگهدار استبداد، سلطه ی ماهرانه "نیروی سپاهی" است که "طرفدار منافع بیگانگان" است.

حکومت باید برای مردم و با مشارکت مردم باشد. در ۱۳۳۴ نوشت:" وقتی حکومت برای مردم و روی شورای ملی قرار گرفت، مردم حق (مشارکت) در کارها" خواهند داشت. قانون اساسی در جهت "ضبط و تحدید" قدرت خواهد بود. پس "راه منحصر است به رسمیت دادن

و قانونی نمودن انتخاب مردم". نظامی که آیت‌الله طالقانی پیش بینی می نمود، متکی بود بر اصل آزادی. "اصلی که قرن‌هاست مردم دنیا برای آن قیام کرده اند"، متکی بود بر اصل مساوات، اصلی که "بشر زجر دیده و ستم کشیده تشنه ی آن است و قوانین ملل زنده بر این اساس است". متکی بود بر مشارکت و مسئولیت افراد جامعه. زیرا "اساس دموکراسی" حقیقی نیز همین است که "همه ی افراد نسبت به هم مسئول باشند و هیچ قدرتی از انجام وظیفه ی عمومی نتواند جلوگیری کند". حکومت وقتی می تواند حافظ "حقوق و شئون" ملی باشد که بر پایه ی "افکار و معتقدات" عمومی بنیان گیرد.

مبارزه در راه این افکار و عقاید بود که آیت‌الله طالقانی را سالها به زندان افکند. از ۱۳۱۶ چند سال در زندان رضاخانی گذرانید: بار دگر در ۱۳۴۱ دوره ی شاه مخلوع به ده سال زندان محکوم شد. دو بار هم به تبعید رفت. آخرین بار در ۱۳۵۴ به زندان افتاد و او را به ده سال محکوم کردند، تا اینکه در ۱۳۵۷ به همت مردم، همراه با سایر زندانیان سیاسی رهائی یافت. آیت‌الله طالقانی به آن همه شکنجه و آزار و محکومیت تن در داد، به ستمگران و غاصبین آزادی نه گفت، تا امروز کسی به جرم افکار و عقاید راهی زندان ها نشود.

امروز نیز آیت‌الله طالقانی پای آنچه گفت ایستاده است. نقش سازنده او در رویدادهای کردستان، نقده، در پیشنهاد انجمن های ولایتی، در رابطه با گروه های مترقی و در دفاع از آزادی و آزادیخواهان انکارناپذیر است.

رئیس جمهور آینده ما باید مورد تائید تمام ملت، کلیه ی گروه های اجتماعی و سازمان های سیاسی باشد. چرا که پیروزی اولین رئیس جمهور ایران متضمن اتحاد همه ی نیروهای مترقی و ملی است. و کسی می تواند این اتحاد و همکاری را جلب کند که به ضرورت اتحاد معتقد باشد، انحصارطلبی و تک روی را مطرود بداند و در برابر افکار و نظریات دیگران شکیبائی نشان دهد. آیت‌الله طالقانی به این خصلت‌ها آراسته است و بر اساس این موازین "اتحاد ملی زنان" از پیشنهاد سازمان مجاهدین خلق مبنی بر ریاست جمهوری آیت‌الله طالقانی، پشتیبانی می کند.

اتحاد ملی زنان

هشدار به زنان مبارز ایران

"اتحاد ملی زنان"

۱۸ دی ۱۳۵۹

زنان مبارز و شجاع که چنین پیروزمند و سرفراز از آزمایش این انقلاب بیرون آمده اید!

زنان مبارزی که پس از دوران طولانی اختناق، دوران آزادی های دروغین، دوران تظاهر به برابری زن و مرد، به خود وعده آزادی راستین، رهایی از قیود امپریالیسم و برخورداری از کلیه حقوق انسانی و احترام اجتماعی می دادید:

"شورای عالی قضایی" جمهوری اسلامی ایران لایحه جدیدی در مورد "قصاص و مقررات آن" برای تصویب در مجلس شورای اسلامی تدارک دیده است، که برخی از مواد این لایحه برای اطلاع شما بازگو می گردد.

ماده ۵: "هرگاه مرد مسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد محکوم به قصاص است لیکن باید ولی زن قبل از قصاص نصف دیه (خونبها) مرد را به او بپردازد."

توضیح: جان زن در این لایحه به اندازه جان "نیم انسان" ارزش دارد. بنابر این قاتل تنها هنگامی مستحق مجازات است که ولی زن نصف قیمت یک انسان کامل را به قاتل بپردازد. در کجای دنیا دیده شده است خانواده مقتول بیگناهی را که به عمد به قتل رسیده است وادار به پرداخت وجه به قاتل فرزند خود بنماید؟ چنانچه قتل در یکی از بیشمار خانواده هایی که بر اثر حاکمیت طولانی امپریالیسم و وابستگانش در فقر کامل بسر می برد اتفاق افتد تکلیف چیست؟

آیا ده ها هزار شهید، صد ها هزار مجروح و خانواده داغدار، برای این بوده است که امروز

قانونی گذرانده شود که انسانی به "جرم" زن بودن "نیم انسان" محسوب شود و خانواده ای به جرم فقر قادر به مجازات قاتل فرزند خود نباشد؟

ماده ۱۶: هرگاه پدر یا جد پدری فرزند خود را بکشد قصاص نمی شود، بلکه باید دیه (خونبها) قتل را به ورثه مقتول بدهد و حاکم شرع او را تعزیر بنماید و غیر پدر و جد پدری مانند دیگران قصاص می شوند.

توضیح: فرزند ملک خصوصی پدر و جد پدری است. اگر عمداً فرزند یا نوه خود را کشت، به مال خود صدمه زده است. البته برای جلوگیری از این عمل شنیع تهدیداتی از قبیل "تعزیر حاکم شرع" و "پرداخت خونبها به ورثه" (که خود او نیز جزء آنان است) منظور شده است. اما قانون فراتر از این در امور داخلی "ولی" و "مالک" دخالت نمی کند . در این مورد حتی مادر فرزند مرده نیز حق تقاضای قصاص ندارد. جانی آزاد است تا اگر او را خوش آمد بار دیگر دست خود را به خونی دیگر آلوده کند.

ماده ۳۳: "قتل عمد فقط با شهادت دو مرد عادل ثابت می شود."

توضیح: اگر در محلی که تنها زنان در آن تجمع و رفت و آمد دارند (مانند دبیرستان دخترانه، کارخانه ای که شاغلین آن زن هستند، حمام زنانه و غیره) قتلی اتفاق بیفتد، و قاتل مایل به اقرار نباشد، این قتل هرگز ثابت نمی شود. ده ها، صد ها و بلکه هزاران جفت چشمی که ناظر عمل قتل بوده اند، در به ثبوت رساندن آن نقشی ندارند. هنگامی که نظراتی با "قضاوت" زنان مخالفت می ورزیدند استدلال این بود که زنان "احساساتی" هستند. برخی هم در لفافه به "ناقص العقل" بودن زن اشاره می کردند. باید دید استدلال در مورد عدم پذیرش مطلق شهادت زنان (حتی با حد نصاب شش یا هشت یا ده زن) چیست؟

ماده ۲۳: "قتل عمد در صورتی موجب قصاص است که مقتول شرعاً مستحق کشتن نباشد. پس اگر مستحق قتل باشد مانند کسی که به پیامبر اکرم (ص) یا ائمه اطهار (ع) یا حضرت زهرا (ع) دشنام دهد یا کسی که به حریم انسان تهاجم نموده و دفع آن جز با قتل میسر نشود و یا آنکه شوهر کسی را در حال زنا با زن خود ببیند که کشتن هر دوی آنها برای خصوص شوهر جایز است و در همه این موارد قصاص قاتل جایز نیست."

در تبصره این ماده آمده است: "... در همه موارد بالا اگر علیه قاتل اقامه دعوی شود باید جرمی را که به استناد آن مقتول را کشته طبق موازین در دادگاه اثبات کند و گرنه قصاص خواهد شد."

با این همه این ماده دست اشخاص را برای قتل عمد و فرار از مجازات باز می گذارد. چه

کسی می تواند ثابت کند آخرین جمله ای که مقتول به زبان آورده است دشنام به پیامبر اکرم (ص) بوده است یا خیر. چه کسی می تواند ثابت کند که زن و مردی که به قتل رسیده اند زناکار بوده اند؟

ماده ۴: "اکراه مجوز قتل نیست، بنابراین اگر کسی را وادار به قتل کنند نباید مرتکب شود. اگر مرتکب شد قصاص می شود و اکراه کننده نیز به حبس ابد محکوم است."

توضیح: چنانچه فرماندهی در یک تظاهرات خیابانی به سربازان خود دستور گشودن رگبار را به سوی تظاهرکنندگان بدهد، سرباز قصاص می شود، فرمانده به حبس ابد محکوم می گردد.

ماده ۱۸: "هرگاه عاقل، دیوانه ای را بکشد قصاص نمی شود بلکه باید دیه قتل را به ورثه مقتول بدهد."

توضیح: این ماده امکان سواستفاده های فراوان را در اختیار می گذارد. قاتل می تواند به بهانه "جنون" مقتول از زیر بار مجازات شانه خالی کند، خدمه تیمارستان ها و پزشکان امکان آزار بیماران روانی تا سرحد قتل، و آزمایشهای مرگ آور بر روی بیماران روانی را پیدا می کنند. یک بیمار روانی انسانی است بیمار. قانونگزار باید مقرارتی خاص جهت پشتیبانی او وضع کند، نه اینکه دست همگان را حتا برای قتل وی آزاد بگذارد.

اضافه بر مواردی که ذکر شد، در این لایحه قتل نفس یک جرم عمومی محسوب نمی شود:

ماده ۲۶: "مدعی علیه باید معلوم باشد؛ پس اگر کسی بگوید "شخصی پدر مرا کشته است" این دعوی مسموع نیست مگر آن که در بین عده ای محصور کند به اینکه بگوید یکی از این دو یا سه نفر مثلا قاتل پدرم هستند در این صورت دعوی مسموع است."

توضیح: اگر کسی پدر شما را در محل خلوتی به قتل رساند شما نمی توانید از دولت یا مجریان امر بخواهید که قاتل او را پیدا کرده و به کیفر خود برسانند. باید خود شما تحقیق کنید، قاتل را پیدا کنید و به مقامات قضائی معرفی کنید تا به شکایت شما رسیدگی شود.

با مطالعه بیشتر این پیش نویس به حقیقت دیگری نیز دست پیدا می کنیم، و آن اینکه کسانی که امکانات مالی دارند می توانند با حصول رضایت از ورثه مقتول از هر نوع مجازاتی در امان باشند. اما طبقات تهیدست که قادر به پرداخت دیه (خونبها) و جلب رضایت کسان مقتول نیستند باید به مکافات قصاص تن در دهند و بمیرند و اگر کسانشان مورد قتل واقع شوند، با دریافت پولی از شکایت خود صرفنظر نمایند!

این است راهی که "شورای عالی قضائی" برای حمایت از "مستضعفین" در نظر گرفته است!

ما به حکم وظیفه ای که در قبال تمامی نسلهای حال و آینده این سرزمین برای خود می شناسیم به کلیه زنان آگاه و رزمنده هشدار می دهیم که نگذارند شرایط فوق العاده و تحمیلی زمان جنگ و عدم وجود فضای باز سیاسی برای برخورد فعالانه آنان نسبت به لایحه تهیه شده که بهرحال سرنوشت زندگی اجتماعی آنان را تعیین می کند و باید در خدمت احقاق حقوق آنان و در جهت منافع توده های ستمدیده باشد، در "جو انفعال و بی تفاوتی" تصویب و اجرا شود.

ما به تمام مردم این سرزمین بخصوص زنان هشدار می دهیم که لایحه جدید "جزا" (قصاص و مقررات آن) غیرانسانی است و با تبعیضات شدید جنسی، پایمال کردن حقوق طبقات فرودست و کم درآمد همراه است. باید با آن به مقابله برخاست و مانع تصویب آن در شکل کنونی گردید.

اتحاد ملی زنان

۱۸ دی ۱۳۵۹

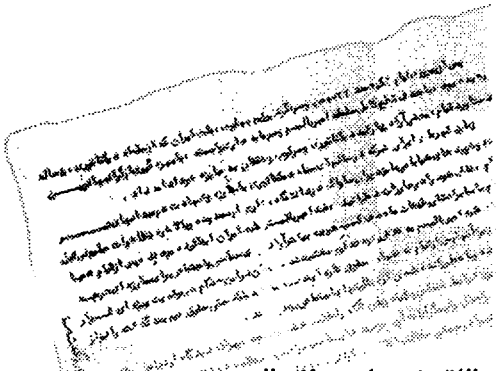

موضع "اتحاد ملی زنان"
درباره‌ی نظرات هواداران "سازمان فدائی" (اکثریت)*

۵۹/۸/۱۵

پس از پیروزی قیام شکوهمند ۲۲ بهن و سرنگونی رژیم پهلوی، ملت ایران که از سلطه دیکتاتوری ۵۰ ساله رهیده بود، با هدف قطع کامل سلطه امپریالیسم و سرمایه داری وابسته، با بهره گیری از گرانبهاترین دستاورد قیام، یعنی آزادی از قید دیکتاتوری و سرکوب و خفقان به مبارزه خود ادامه داد.

زنان قهرمان ایران نیز که در سالهای سیاه دیکتاتوری با مبارزه و شهادت در میدانهای تیر در زد و خوردهای خیابانی با مزدوران ساواک در دانشگاه، خارج از محدوده و بالاخره تظاهرات میلیونی قبل از قیام، نقش خود را در مبارزات دمکراتیک، ضدامپریالیستی ملت ایران ایفا کرده بودند، پس از قیام همپا و همگام با سایر اقشار و طبقات با هدف کسب هرچه بیشتر آزادیهای سیاسی و اجتماعی برای مبارزه ای هرچه قاطع تر بر علیه امپریالیسم به تلاش خود تداوم بخشیدند. زنان در این هنگام در موقعیت ویژه ای قرار داشتند زیرا آنها پس از قیام نه تنها به حقوق تازه ای دست نیافتند بلکه حتی حقوق نیم بند گذشته را نیز از دست داده و با خطر رانده شدن از فعالیتهای اجتماعی روبرو شدند.

در چنین شرایط حساس وظیفه زنان آگاه و انقلابی خطیرتر مینمود، چرا که دیدگاه ارتجاعی

---

* متن اصلی اعلامیه عنوان ندارد. ما این عنوان را برای راحتی خواننده و طبقه بندی اسناد انتخاب کردیم.

حاکمیت در مورد زنان و اعمال واپسگرایانه آن، زمینه های مناسب برای سوء استفاده ضدانقلاب از این نیروی چند میلیونی ناراضی را در جهتی مخالف انقلاب دمکراتیک، ضدامپریالیستی ملت ایران بوجود نیاورد بعلاوه آنکه بحران اقتصادی، بیکاری، گرانی، کمیابی... نیز که عمدتاً بر دوش زنان زحمتکش باز میشد میتوانست زمینه های نفوذ ضدانقلاب در میان این زنان باشد.

در چنین شرایطی اتحاد ملی زنان با نام و بیاد زنان انقلابی و رزمنده ایرانی، بعنوان سازمان زنان ضدامپریالیست، ضدسرمایه داری وابسته و دموکراتیک با هدف ارتقاء آگاهی سیاسی زنان و مشکل بسیج آنها برای کسب آزادیها و حقوق اجتماعی، سیاسی و مبارزه بر علیه امپریالیسم و سرمایه داری وابسته تشکیل شد. در منشور سازمان ارتباط لاینفک مبارزات زنان و زحمتکشان و با رد زنان طرفدار سرمایه داری وابسته و امپریالیسم مطرح گردید. اتحاد ملی زنان در چهارچوب این منشور آغاز به کار کرد و علیرغم شرایط نامساعد و نامناسب از بسیاری جهات با افت و خیزهایی بکار خود ادامه داد. کلیه اعضاء و نمایندگان ارگانهای اداره کننده اتحاد ملی زنان علیرغم بینشهای گوناگون این چهارچوب سیاسی و فعالیت در محدوده آنرا پذیرفته و به آن عمل کردند. در چند هفته اخیر افراد و عناصری با تغییر نظرات گذشته خود و با تغییر چهارچوب سازمانهای دمکراتیک مسائل تازه ای را مطرح کرده اند. آنها برای نیروهای سرکوبگر آزادیها و حقوق دمکراتیک که در طول دو سال پس از قیام بیشترین سرکوبها را در برخورد به مبارزات تمام اقشار و طبقات و مبارزین و انقلابیون انجام داده اند، برحسب ذهنیات و فرمولهای خودساخته، خصوصیات دمکراتیک قائل شده و آنها را در چهارچوب سازمانهای دمکراتیک جای داده اند. آنها به این ترتیب یکی از پایه های اساسی سازمان ما را زیر سئوال کشیده اند. این دوستان به بهانه مبارزه ضدامپریالیستی چنین مسائلی را مطرح میکنند و بزعم آنها نیروهائیکه "هم در حرف هم در عمل" در مقابل امپریالیسم موضع دارند در این سازمانها جای میگیرند. البته مفهوم "در عمل" برای آنها برخورد به سرمایه داری وابسته نیست. این دوستان با حمایت از نیروهائیکه مبارزات ضدامپریالیستی واقعی اقشار و طبقات زحمتکش را سرکوب مینمایند، یکی از اصول منشور ما یعنی مبارزه بر علیه امپریالیسم و سرمایه داری وابسته و همبستگی مبارزات زنان و زحمتکشان را نقض مینمایند. بعلاوه در این رابطه لازم به تذکر است که این دوستان خواسته های دمکراتیک را به دو بخش: حقوق (شامل مسکن، کار، رفاه و...) و آزادیهای دمکراتیک تقسیم نموده و مطرح مینمایند:

"در شرایط فعلی که نیروهای سرکوبگر آزادیهای دمکراتیک قادر به تحقق بعضی حقوق دمکراتیک زحمتکشان هستند آزادیهای دمکراتیک چندان مطرح نیستند". در اصل این دوستان

گذشته از آنکه قادر به اثبات ادعای خود مبنی بر برآوردن بعضی "حقوق دموکراتیک" توده ها نیستند، به ارتباط مبارزات دمکراتیک و ضدامپریالیستی معتقد نبوده و با تفکیک ایندو از یکدیگر و نادیده گرفتن آزادیهای دمکراتیک تخطی از اصول دمکراتیک را مجاز میشمارند.

بالاخره مهم تر آنکه دوستان ما با تأیید و حمایت از نیروهای سرکوبگر آزادیهای دمکراتیک و مبارزات ضدامپریالیستی که بر حسب اتفاق سرکوبگر حقوق و آزادیهای زنان نیز میباشند و ارتجاعی ترین ایده ها را در مورد زنان طی دو سال گذشته داشته و به اجراء درآورده اند، دومین پایه اساسی سازمان ما یعنی دفاع از حقوق زنان را نقض کرده اند (البته آنها مطرح کرده اند که این نیروها با پذیرش مبارزه برای حقوق زنان میتوانند در سازمانهای دمکراتیک زنان شرکت کنند).

این دوستان با ارائه چنین مشی ای و با تأیید نیروهای سرکوبگر مبارزات زنان و مبارزات ضدامپریالیستی دمکراتیک میدان را برای رشد نیروهای ضدانقلاب در میان زنان ناراضی خالی کرده و بدین ترتیب هدف اصلی تشکیل اتحاد ملی زنان را زیر پا میگذارند.

موارد فوق در جلسه مورخ ۵۹/۸/۸ شورای مرکزی مطرح گردیده و با رأی اکثریت (۱۳ به ۵) اعضاء شورای مرکزی مسائل مطروحه از طرف این دوستان که بتازگی مطرح شده بعلت آنکه مغایر با اصول و پایه های اساسی سازمان تشخیص داده شده خارج از چهارچوب منشور ارزیابی گردیده و تصمیم گرفته شد که این مسائل در کمیته ها مطرح شود، مطرح کنندگان آن حق دفاع و توضیح مسائل مطروحه را داشته باشند تا پس از رأی این جریان در مورد آنها تعیین تکلیف گردد.

۵۹/۸/۱۵

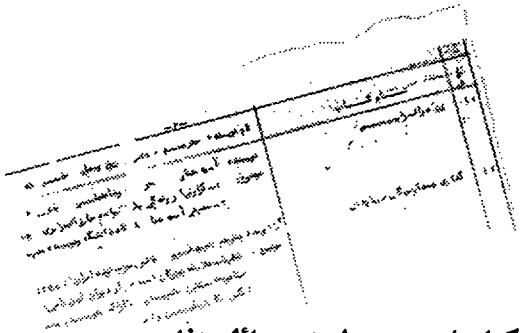

فهرست کتابهای مربوط به مسائل زنان

گردآوری از گروه تحقیق اتحاد ملی زنان

"اتحاد ملی زنان" مطالعه این کتابها را در مورد مسائل زنان مفید می‌داند، لازم به توضیح است که تمامی محتوای مطرح شده لزوما مورد تائید نمی باشد.

مارکسیست ها و مسئله زن

نویسنده: مارکس، انگلس، لنین، ببل، کولونتای

ناشر: نبرد، تاریخ ؟ ۴۷ ص

موضوع: مقالاتی درباره استثمار زنان در جامعه طبقاتی، فحشا، جامعه کمونیستی و زنان، روابط جنسی و مبارزه طبقاتی

سوسیالیسم و علم رهایی زنان

نویسنده: مارکس، انگلس، لنین، استالین، مائو

ناشر: سازمان انقلابی، ۱۳۵۵، ۶۴ ص

موضوع: بردگی زنان در خانواده، استثمار زن در کارخانه، کمونیسم و خانواده، نقش زنان در مبارزه برای تحقق سوسیالیسم و ساختمان سوسیالیسم.

سازماندهی زنان در کشور شوراها (مجموعه مقاله)

نویسنده: سیمیدویچ، ساکولووا و ...

مترجم: نبرد کارگر

ناشر: ستیغ، ۱۳۵۲، ۶۵ ص

موضوع: درباره ی اهمیت کار سیاسی در میان زنان، نقش زنان در مبارزات اجتماعی و طبقاتی،

روشهای آگاه کردن زنان در مناطق مختلف با زمینه های فرهنگی و اجتماعی متفاوت بخصوص پس از انقلاب سوسیالیستی و در اتحاد جماهیر شوروی.

آیا سرنوشت زن را ساختمان بدنی او تعیین می کند؟

نویسنده: اولین رید

مترجم: فرهاد دانش

ناشر: سحر تهران، تاریخ ؟ ۳۱ ص

موضوع: رد نظریاتی که بر اساس تفاوت های جسمانی زن با مرد، زن را ضعیف تر میداند، طرح مسئله تقسیم کار بعنوان علت اصلی تفاوت های اجتماعی زن و مرد.

زن و رهائی نیروهای تولید

نویسنده: علیرضا افشارنیا

ناشر: پیشگام تهران، ۱۳۵۷، ۲۴۰ ص

موضوع (بخش تاریخی): زن در جامعه بدوی، در جامعه فئودالی، زن در انقلاب صنعتی، بوجود آمدن مالکیت و تاثیر آن در نقش زن و خانواده، موقعیت زن در ایران قبل از اسلام، قیام مزدک ـ و ایران بعد از اسلام، نهضت مشروطیت ایران.

بخش اجتماعی: زن و اشتغال، زن و خانواده، زن و مسائل جنسی، موقعیت زن در اجتماع

مسئله زن و مبارزه علیه رفرمیسم

نویسنده: کلارازتکین

مترجم: روجا

ناشر: یاز تهران، ۱۳۵۸، ۳۶ ص

موضوع: لزوم شرکت زنان در مبارزه برای تحقق سوسیالیسم، لزوم مبارزه در راه کسب برابری سیاسی، حقوق مدنی به عنوان وسیله ای برای ایجاد وجدان سیاسی و طبقاتی کارگر، رهنمود برای جنبش کمونیستی زنان.

ارتش عظیم زنان به میدان می آید (مجموعه مقاله)

نویسنده: ملکه محمدی ـعالیه مرامی ـ مریم فیروز

ناشر: ؟ تاریخ ؟، ۶۶ ص

مقاله اول: مبارزات زنان از زمان رضاخان تا سال ۳۲، اشتغال زنان، موارد تبعیض بین زن و مرد در قانون، زن و سوسیالیسم از دیدگاه لنین.

مقاله دوم: حزب توده و مسئله نهضت زنان ایران.

مقاله سوم: موقعیت زن در شوروی

ستم کشیدگی زن در ایران

بانضمام زن و خانواده ـ یک بررسی تاریخی (مجموعه مقاله)

نویسنده: فروغ راد و آذر عاصی و اولین حصیر

ناشر: فانوس، نیویورک، ۱۳۵۱، ۶۳ ص

مقاله اول: موقعیت زن در قوانین ایران، زن در آداب و رسوم اجتماعی، مسائل خاص زنان طبقه کارگر، ریشه های اقتصادی بردگی زن، برخورد اپوزیسیون انقلابی ایران با مسئله زن.

مقاله دوم: منشا خانواده در رابطه ستم کشیدگی زن با جامعه طبقاتی.

زندگینامه کولونتای

نویسنده: الکساندر کولونتای

مترجم: گلاوش

ناشر: یاز، تاریخ ؟، ۵۸ ص

موضوع: اتوبیوگرافی الکساندر کولونتای از رهبران حزب بلشویک و از همکاران نزدیک لنین، شامل برداشتهای هدف های وی از زندگی و فعالیت های انقلابی او.

نهضت های آزادی زنان (مجموعه مقاله)

نویسنده: ؟

مترجم: ؟

ناشر: داریوش، ۱۳۵۵، ۱۵۰ ص

موضوع: مقالاتی درباره نهضت های آزادی زنان در کشورهای مختلف بشرح زیر:

آلبانی: زنان و جامعه آلبانی

پرتقال: شرایط زنان در پرتقال، مبارزه زنان در سوگانتال

چین: تقویت فعالیت سیاسی در میان زنان، به چه دلیل می بایست خودآگاه باشیم، چگونه باید به مسئله زنان نگریست.

شوروی: لنین و زنان کارکن، زنان در جنبش انقلابی شوروی.

ظفار: نقش زنان در جنبش آزادی بخش ملی، زنان و انقلاب در خلیج.

کوبا: آزادی زنان یا انقلابی در درون یک انقلاب.

موزامبیک: نقش زنان در انقلاب، گزارشی از کنفرانس زنان سراسر آفریقا.

ویتنام: طرح قانون ازدواج و خانواده، تاریخچه مبارزات زنان ویتنام، مصاحبه با مادام پانتی

مینه.

زن در الجزایر

نویسنده: آسیه جبار

مترجم: رضا عقیلی

ناشر: ؟، تاریخ ؟، ۳۲ ص

موضوع: ۱ـ گزارش از زندگی یک خانواده مبارز الجزایری. یادداشت‌هائی درباره دختران

۲ـ معرفی آسیه جبار، استاد دانشگاه و نویسنده مشهور الجزایری

گفتاری چند از بزرگان درباره زن

گردآورنده و مترجم: مریم فیروز

ناشر: حزب توده ایران، ۱۳۵۸، ۱۳۸ ص

موضوع: نظریات فلاسفه و بزرگان اجتماعی از دوران کهن تا قرن اخیر درباره زن شامل: افلاطون، فیثاغورث، میلتون، شوپنهاور، بالزاک، فوریه و منتخباتی از گفته ها و نظریات مارکس، انگلس، کلارازاتکین و لنین.

پوزیسیون ایران و مسئله زنان با ضمیمه "زن کارگر و مادر"

نویسنده مقاله اول: ؟

نویسنده مقاله دوم: الکساندر کولونتای

مترجم: ؟

ناشر: نبرد کارگر، ۱۳۵۷، ۷۶ ص

موضوع: ۱ـ نقد بر مقالات "واقعیت زندگی زن در ایران"، "زنان نیمی از جامعه را تشکیل می‌دهند"، "انقلاب آزادیبخش تنها راه رهائی میهن ماست"، و "ستم کشیدگی زن در ایران"

۲ـ درباره‌ی برخورد ریاکارانه جامعه سرمایه داری با مسئله "مادر بودن زنان" که علیرغم مطرح کردن آن جدا از مسئله طبقات، تنها مادر بورژوا را مورد نظر دارد. نویسنده چون رفع مشکلات زنان زحمتکش را در نظامی عادلانه قابل تحقق می‌داند و شرکت در مبارزه برای استقرار جامعه سوسیالیستی را به زنان زحمتکش توصیه می کند.

رهائی زنان از رهائی زحمتکشان جدا نیست

برگرفته از "آیندگان" ۲۱ اسفند ۵۷

هما ناطق

می خواهم اعلام کنم که من عضو هیچیک از گروه های جمعیت های زنان نیستم و به هیچیک از احزاب نیز وابستگی ندارم. من فرد مستقلی هستم و شرافتمندانه می گویم که عقاید من بر پایه این است که همه باید یک ایران آزاد، دمکراتیک و مستقل بسازیم، مستقل از همه ابرقدرت ها و قدرت های خارجی.

گفتار من در جهت انتقاد از دولت فعلی نیست، بلکه در جهت تثبیت آن است و فقط با مشارکت و سهیم بودن در سرنوشت مملکت است که ما می توانیم به این دولت قدرت بدهیم. قسمت اول سخنرانی من توضیحی است در مورد مبارزات دو روزه زنان و قسمت دوم هشداری است به همه.

مبارزه زن و مرد نمی شناسد و ما در طی چند سال اخیر دیدیم زنانی را که به زندان رفتند از گروه مجاهد و فدائی زنانی را که شکنجه شدند، زنانی که جنگیدند و زنانی را که شهید شدند، بخاطر منافع خاص زن بودن و یا بخاطر خواسته های زنانه شان نبود بلکه در جهت خواسته های مردم ایران بود. بنابراین ما خواست جداگانه از خواسته های طبقه زحمتکش نداریم و یا لااقل من ندارم و فکر می کنم که مبارزات ما باید در جهت مبارزات همگان باشد. اگر هم گاه گاهی اگر آزادی هائی از ما بعنوان زن سلب شود مفهمومش این است که این آزادی از همگان سلب شده است. بنابراین بازهم مبارزه ما باید در جهت مبارزه همگان باشد. ما گفته امام خمینی را

تأیید می کنیم که خطاب به زنان مجاهد در قم گفتند: "زنان باید در مقدرات اساسی مملکت دخالت کنند و گفتند شما همانگونه که در نهضت نقش اساسی داشتید و سهیم بودید اکنون هم باز باید در پیروزی سهیم باشید و فراموش نکنید هر موقع که اقتضاء کند نهضت کنید و قیام کنید، مملکت از خود شماست..." و افزودند: "ما می خواهیم زن در سرنوشت خویش دخالت کند. همه ملت ایران چه زن و چه مرد باید این خرابه ای را که برای ما گذاشتند بسازند." ما هم جز این نمی گوییم. ما هم جزو همان ملتی هستیم که امام خمینی به آن اشاره می کند. ما هم می خواهیم در بازسازی میهن خود سهیم باشیم، و مشارکت داشته باشیم. ما هم به این حقیقت پی برده ایم که این بازسازی جز با اتحاد همه نیروهای مبارز در جهت برقرار دمکراسی نابودی کامل توطئه امپریالیسم و طرد نهادهای رژیم وابسته سابق امکان پذیر نیست. ما هم معتقدیم که رهائی زنان جدا از رهائی طبقات زحمتکش نیست و امام خمینی مدافع طبقات زحمتکش هستند در نتیجه این اتهاماتی را که سه چهار روزه اخیر به ما وارد شده است، رد می کنیم. به ما گفتند: ما نیروهای ضدانقلابی هستیم. شنیدیم که گفتند ما ضدحجابیم. شنیدیم که گفتند ما نیروهای طرفداران قانون اساسی هستیم. شنیدیم که گفتند ما تفرقه اندازیم. ما هیچیک از اینها نیستیم و به یک یک این افتراها پاسخ می دهیم. ما هرگز حجاب را محکوم نکرده ایم.

کشف حجاب رضاخانی

اکثر خواهران و برادران ما حجاب دارند. ما با حجاب خو گرفته ایم، ما همانطور که کشف حجاب رضاخانی را نوعی زورگوئی و نشان زورگوئی می دانستیم تحمیل پوشش و تحمیل حجاب را هم نشانی از این زورگوئی می دانیم. ما فقط گفتیم که پوشش هر انسان، انتخاب نوع پوشاک از ابتدائی ترین حقوق هر فرد است بنابراین تحمیل نوع پوشاک در جهت نفی آزادی و در تحریف ایمنی اجتماعی است. ما ترسیدیم که اگر یک آزادی از ما سلب شود، آزادی از همگان سلب شده باشد و اگر هم اعتراض کردیم، باز هم بخاطر همدوشی و همگامی با خواسته های همگان بود که مبادا آزادی های دیگری از قبیل سانسور در تلویزیون، از دیگران سلب شود. بما گفته اند که مدافعین قانون اساسی هستیم. دوستان، زنانی که بنام قانون اساسی چه در دوران بختیار و چه امروز به خیابان ها ریختند، قانون اساسی را نخوانده اند. قانون اساسی ایران نه حق رأی به زن ها داده و نه حق انتخاب شدن. بنابراین اگر زنی بنام قانون اساسی به خیابان آمده در گوشش خوانده اند، از جانب عمال رژیم سابق تحریک شده است و ما رژیم سابق را با تمام نهادها و قوانینش نفی می کنیم همراه با قانون اساسی اش. من از شما می پرسم در دوران پهلوی کدام مرد از آزادی برخوردار بود که زن از آزادی برخوردار شده باشد. مگر همان نظام نبود که مردم را

بجرم خواندن یک کتاب بحبس ابد محکوم می کرد.

همان عمال رژیم سابق

امروز کسانی که در خیابان ها مزاحم ما زنان شدند، برادران و خواهران مجاهد و مسلمان ما نبودند، همان عمال رژیم سابق و طرفداران قانون اساسی و نظام شاهنشاهی بودند. شنیدیم که به ما گفتند که ما بخاطر دفاع از قانون حمایت خانواده برخاسته ایم. من نمی دانم که آیا شما قانون حمایت خانواده را خوانده اید یا نه؟ اگر خوانده باشید می دانید که یکی از ارتجاعی ترین قوانینی است که در دوران پهلوی وضع شده است. وقتی که در یک جامعه برابری حقوق افراد وجود داشته باشد زن چه احتیاجی به حمایت دارد. حمایت از ضعیف می کنند اگر ما برابریم نیازی به قانون حمایت خانواده نداریم و از این قانون دفاع نکنیم.

به ما گفتند که ما نیروهای ضدانقلابی هستیم و عفت عمومی را لکه دار کرده ایم، مفهوم عفت عمومی برای هرکس فرق می کند، عفت عمومی ما را کسانی لکه دار کردند که در ۱۷ شهریور زنان و مردان ما را به گلوله بستند، عفت عمومی ما را کسانی لکه دار کردند که دوستان و یاران ما را در زندان ها شکنجه کردند. ما به کسانی می گوئیم عفت عمومی را لکه دار کردند که رفتند گزارش دادند که ما لخت به وزارتخانه ها رفته ایم. من از شما می پرسم در این زمستان سرد چطور یک زن لخت می تواند به وزارتخانه برود.

عنوان کردن مسئله زن در این برهه از مبارزه و در این مرحله از جنبش یک مسئله انحرافی است. ما نباید در این شرایط مسئله ای بنام مسئله زن داشته باشیم. یک بار چیزی در مورد حجاب گفتند و بعد هم پس گرفتند، بنابراین برای این مسئله نباید درگیری ایجاد کنیم. باید با مجاهدین همراه باشیم، حتی اگر روسری به سر کنیم، به شرط آنکه ما بدانیم به نام ما توطئه نمی شود و نظام شاهنشاهی برگردانده نمی شود. بنابراین اگر خواستی داریم این خواسته ها را همراه و همگام با مسائل همگانی مطرح کنیم و خودمان را از ملت جدا نکنیم. جدا شدن ما از مردم همان چیزی است که نظام سابق می خواست و ما نباید این بار هم فریب عناصری را بخوریم که می خواهند ما را از برادارنمان جدا کنند. اما اگر ما آن دو روز به پا خواستیم و مبارزه کردیم و فکر می کنم که به پیروزی رسیدیم، با این حال یک هراس کلی در دل همه ما بود و آن این است که مبادا آزادی که بصورتی ممکن بود از ما سلب شود، سبب شود که آزادی همگان را سلب کند و یا نشانه ای باشد از آن.

فاشسیم چگونه به وجود می آید

در نهاد همه ما که ۲۵ سال در اختناق زندگی کردیم، ممکن است یک انحصارطلب، یک فاشیست نهفته باشد، ما باید نسبت به آن هشیار باشیم و برای اینکه این هشیاری را به شما بدهم، فکر می کنم که بهتر است از وجود جوانه های فاشیسم صحبت کنم. گروه فشار و گروه های انحصارطلب چگونه می توانند مبارزه ما را در این جنبش منحرف کنند. انحصارطلبی همیشه به وسیله گروه مرتجع به وجود نمی آید، بلکه جوانه های فاشیسم وقتی پیدا می شود که شور انقلابی منحرف شود. شعارهائی که داده می شد و باید به آنها عمل کرد، تبدیل به شعارهای انتزاعی می شود، نامفهوم و ایده آلیست می شود و همراه با توهم می شود، هیچکس به درستی نمی فهمد که مفهومش چیست. انحصارطلبی حتی می تواند که در پس یک انقلاب شکل بگیرد. ما نباید فکر کنیم که چون انقلاب شد، به پیروزی رسیدیم، یکی از مبارزه هائی که همراه با مبارزه علیه سلطه امپریالیسم و علیه نهادهای رژیم سابق و برای رهائی طبقه زحمتکش انجام می دهیم، مبارزه با خودمان است و حتی گروه چپ هم ممکن است فاشیست باشد. خیال نکنید که وقتی یک ایدئولوژی چپ داشتید، آزادیخواه هستید و یا اینکه طرفدار مساوات و برابری. حتی در چپ گرائی هم اگر که بصورت انحراف باشد، فاشیسم می تواند بوجود بیاید. فاشیسم وقتی می تواند به وجود بیاید که ما دشمن ذهنی بتراشیم و هراس داشته باشیم از اینکه با واقعیت های تلخ روبرو شویم. همانطوریکه گفتم مسئله ی دست دوم انحرافی چون مسئله زن ممکن است به این مسئله کمک کند عکس آن هم ممکن است که به کمک ارتجاع بیانجامد. مثلاً امروز که ما دوباره برنج و گندم خروار خروار از آمریکا وارد می کنیم، پرداختن به مسئله حجاب خیلی کم اهمیت است. مهم این است که باین اقتصاد وابسته توجه کنیم فکر کنیم بهتر نبود که ما بخاطر اقتصاد وابسته و یا وابستگی های ارتش به خیابان کشیده می شدیم و یا بابت حجاب؟ پس کسانی که این مسائل را ایجاد می کنند مبادا در دام گروه های سلطه گر قرار گیرند و یا اینکه بخاطر مسائلی به این صورت ناچیز روبروی یکدیگر قرار گیریم و هواسمان از مسائل اساسی موجود منحرف شود. انحصارطلبی و فاشیسم وقتی به وجود می آید که ما با عکس العمل عام روبرو شویم و در مقابل هرچیز یک عکس العمل عام نشان دهیم. مثلاً تبعیض در مقابل یک قوم یا تبعیض در مقابل یک گروه نیست که علائم فاشیسم است. نفرت، ایجاد کینه و نفرت از یک گروه است که فاشیسم را بوجود می آورد. گروه انحصارطلب همیشه کینه توز است طرفدار گروه انحصارطلب همیشه شعارهایش با کینه و با نفرت است همیشه دست تنها و فقط واحد و ناشکیبا در برابر گروه های دیگر قرار می گیرد. گروه انحصارطلب برای اینکه به واقعیت ها نگاه نکند برای

اینکه واقعیات مملکت را نمی تواند حل کند و با مسائل درگیر است، مجبور است دشمن ذهنی را بتراشد. امروز دشمن ذهنی می تواند عمال شاه باشد و فردا ممکن است گروه های چپ باشند این دشمن ذهنی باید برای گروه انحصارطلب وجود داشته باشد تا اینکه بتواند نواقص خودش را توجیه کند. این گرفتاری را ممکن است همه دستجات داشته باشند، بنابراین تک تک باید باین مسئله توجه کنند. گروه انحصارطلب هیچگاه همگام با مردم حرف نمی‌زند، همیشه بجای مردم حرف می‌زند و همیشه برای مردم حرف می‌زند و همیشه برای مردم فکر می کند. بنابراین همیشه مجبور است رهبران خیالی برای خودش درست بکند. بکوشیم این انحصارطلبی امروز در ما ایجاد نشود. بزرگترین حربه گروه انحصارطلب معمولاً زبانشان و کلامشان است. همیشه سخنانشان خطاب به پابرهنه هاست اما هیچوقت مفهوم پابرهنگان را درک نمی کنند برای اینکه گروه های انحصارطلب عوام فریبند. اگر گروهی برخیزد و بگوید ما در مبارزات خودمان نشان دادیم که نماینده طبقه زحمتکش هستیم اینجا است که سانسور برقرار می شود. برای اینکه پابرهنگان برای عموم انحصارطلب لفظ انتزاعی است اما هیچوقت موضع طبقاتی اینها به عنوان کارگر، روستائی و طبقات فقیر برای گروه انحصارطلب مشخص نمی شود.

تکرار مکرر شعارها

یکی از خصلت های مکرر گروه های انحصارطلب تکرار مکرر شعارهاست. می خواهند شستشوی مغزی شویم و بجز آن شعارها در ذهن ما هیچ شعار دیگری نباشد. اما کافی است که از گروه انحصارطلب خواسته شود شعارها را به مرحله عمل درآورد، دفاع از پابرهنگان را در عمل پیاده کند. آنوقت خلع سلاح می شود برای اینکه خواسته های او با خواسته های پابرهنگان یکی نیست. خصلت گروه های انحصارطلب این است که صفات شایسته، اندیشه های شایسته، کردار شایسته و افکار شایسته یک جامعه را از قبل معین کرده یا باید شما به این صفات برسید، یا اگر خودتان را کنار کشیدید مشخص می شوید که مخالف هستید و همیشه هر "انگی" می توانند به شما بزنند. رفته رفته سوء شهرت، سوء پیشینه می شود و اینها را می توانند به آسانی برای شما درست کنند و گروه انحصارطلب و فشار به این صورت به وجود می‌آید و جوانه هایش در یک جامعه رشد می کند. گروه های انحصارطلب وقتی تمام واژه ها را مشخص کردند، خصلت ها و ابتدائی ترین حقوق انسان ها را مشخص کردند دیگر لزومی ندارد که رأی همگان را بپرسند. بنابراین کسانی که اعتقادات دیگری دارند، اعتقاداتشان به اجبار باید بگور فرستاده شود وگرنه تبدیل می شوند به گروه های حراف که کسی آنها را نمی شناسد. گروه های انحصارطلب همیشه از مردم اطاعت کورکورانه می خواهند برای اینکه بار فکر کردن مردم را خودشان انجام دهند.

توده حس مسئولیت را از دست می‌دهد و احتیاج به مبارزه و فعالیت پیدا نمی کند برای اینکه برایش فکر و فعالیت و برنامه ریزی می کنند. اینها همه ضددمکراسی است.

بنابراین خطر انحصارطلبی و تبدیل شدن به گروه فشار در تک تک ما نهفته و باید هشیار باشیم تنها راه ما این است که در مقابل یکدیگر شکیبا باشیم آن روزها هم در مقابل هم شکیبا بودیم. هنوز هم باید این شکیبائی را داشته باشیم و به آزادی عقیده و مرام و مسلک احترام بگذاریم شاید که از برخورد این اندیشه ها ایران دمکراتیک و آزاد خود را بسازیم.

زنان حاصل ستم قرون متوالی اند

سخنرانی هما ناطق در دانشگاه تهران

برگرفته از "کیهان" ، شماره ۱۰۶۳۱ ، ۱۷ بهمن ۱۳۵۷، ص ۶

من هم معتقدم که انقلاب رهائی بخش ایران در جهت تحصیل آزادی های اقتصادی و سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و فردی است. آزادی گرامی ترین آرمانی است که اقشار و طبقات مردم را همصدا می سازد و آن آزادی یکی است و جز آزادی نیست، به انحصار هیچ فرد و گروهی در نمی آید، مباشر، "بله اما" و "بشرطی که ..." بر نمی دارد. زن و مرد و گبر و مسلمان ندارد، ارمغان نیست که این و آن به برخی عطا کنند. و سهم دیگران را به بعد موکول نمایند. قول آزادی و بخشش آزادی خود به رخ کشیدن قدرت است، سلطه طلبی است، رفتار "سنتی" و ضدانقلابی است. سلطه طلبانند که جواب هر پرسش را از قبل آماده دارند و زندگی روزانه مردم را با "تحکم" تعیین و تنظیم می کنند که چگونه فکر کن، چگونه رفتار کن، چه بپوش و چه بنوش. رهبران واقعی انقلاب در میان مردم و با مردمند، همراه و همگام مردمند. هیئت حاکمه و فرهنگ حاکم است که برای مردم، درباره مردم و بجای مردم می اندیشد تا بهتر بر آنان چیره گردد.

نقش بسیاری از سازمان ما و احزاب ما نیز متأسفانه در این جهت بوده است. باید یادآور شد که حزب توده در برانگیختن یأس سیاسی در مردم نقش کمی نداشته است. موضع های نادرست و نوساناتی که این حزب درباره نهضت دکتر مصدق در مبارزه با امپریالیسم انگلیس نشان داد، مردم را سالیان متمادی نسبت به جنبش چپ بدبین نمود. جبهه ملی نیز پس از سال های ۳۲ هرگز

مرام و برنامه مشخصی نداشت. یکبار از قانون اساسی و بار دیگر از قانون الهی دفاع نمود. در این سال ها رجال سیاسی ما هربار لب به سخن گشودند شعارهای سی سال پیش را تکرار کردند و یا منتظر شدند که آقای کارتر در فلان سخنرانی خود از حقوق بشر یاد کند و گزارشاتی به ایران داشت، آنان نیز جمعیت حقوق بشر براه بیاندازند و البته برای بدست آوردن دل عناصر مرتجع حقوق اقلیت ها و زنان را در اساسنامه حذف کنند. در همان حالی که زنان در زندان های ایران زیر شکنجه مأموران ساواک از حقوق خلق ایران دفاع می کردند.

واقعیت این است که انقلاب ایران را زنان و مردانی پایه گزاری کردند که مفهوم حماسه و مقاومت را بار دیگر به فرهنگ ما باز گرداندند. هنگامی که اعتصاب کارگران و زحمتکشان ستون های اقتصادی نظام وابسته را به تزلزل انداخت. ما روشنفکران از هشیاری و بیداری طبقات زحمتکش انگشت حیرت به دندان گزیدیم. از اینکه آنان از ما قاطع تر و در خواست های خود پا برجاتر بودند غافلگیر شدیم. یادآور شویم که این اعتصابات از ۱۳۵۰ آغاز شده بود در تظاهرات کارگران چیت سازی جهان ۲۰ کارگر جان خود را توسط عمال رژیم وابسته از دست دادند. دو سال بعد اعتصابات کفش ملی، ایرانا، ارج، قرقره زیبا و شاه پسند بسیاری از کارگران مبارز را به زندان های ساواک کشاند و بسیاری دیگر مانند جلیل انفرادی، یوسف زرکار، حسن نوروزی جان خود را در راه اهداف مردمی از دست دادند.

نقش زنان در حماسه مقاومت

در این "حماسه مقاومت" علیه رژیم نقش زنان کمتر از مردان نبود. زنان مجاهد و فدائی بودند که با پایداری خود ترس را از دل من و شما برگرفتند. زنانی چون فاطمه جلیلی، محبوبه متحدین، نسرین رضائی، ویدا حاجبی، رقیه دانشگری، فاطمه سعیدی، فاطمه امینی و صدها تن دیگر نشان دادند که در استقامت جسم و روح از رفقای مرد خود کم ندارند. هنگامی که به جان اشرف دهقانی مار انداخته بودند، او خود را چنین دلداری می داد: "تنها عناصر مزدورند که زن را موجود ضعیف" می خوانند. راست می گفت آنکه در مقابل ستم می ایستد قوی است، ستم پذیر است که ضعیف است و با ضعف خود بر قدرت ستمگران می افزاید. اشرف دهقانی می گفت: انسان های مبارز، چه زن و چه مرد "برای جامعه ای مبارزه می کنند، که در آن این مسئله که به زن چقدر باید آزادی داد و آیا آزادی زن خوب است یا نه ـ اصولاً مطرح نیست. بلکه همه انسان ها، زن و مرد یکسان از مزایای زندگی استفاده می کنند". مرضیه اسکوئی هم جان بر کف به پیشواز مرگ رفت تا آزادی را از روی ترحم به او عطا نکنند بلکه به ضرب سلاح آنرا از قاصبین آزادی بگیرد و می دانست که "ترحم به رخ کشیدن توانائی است".

در دیگر نقاط جهان هم هر بار سخن از انقلاب رفت زن و مرد در کنار یکدیگر و دوش به دوش مبارزه کردند. در دوران جنگ الجزایر به گفته خانم حلیمی که خود از قضات و مبارزین بنام است، زنان به ضرورت گاه حجاب خود را آتش زدند تا تفنگ در دست گیرند و به مجاهدان بپیوندند.

در ویتنام هربار خبرنگاران خارجی درباره مسئله زن پرسش کردند، مردان شگفت‌زده پاسخ گفتند: "در این جا مسئله ای بنام زن وجود ندارد تا ما درباره حقوقشان فکر کنیم. ما مبارزین زن را به همان سختی قضاوت می کنیم که مبارزان مرد را".

براستی مگر در فلسطین مسئله ای بنام مبارز زن یا مبارز مرد وجود دارد نهضت رهائی بخش یکی است و لیلا خالد، لیلا خالد است.

لیکن این بدان مفهوم نیست که ما زنان در مجموع در مقایسه با مردان به یک میزان از هشیاری و بیداری اجتماعی برخورداریم. حتی اگر تعداد شهدای ما در روز ۱۷ شهریور بیش از مردان بوده باشد. این واقعیتی است که باید بآن آگاه باشیم. ما اگر موقعیت خود را چنانکه هست درک نکنیم قادر به تغییر آن نخواهیم بود.

واقعیت این است که ما زنان حاصل ستم قرون متوالی هستیم. وقتی در جهان بردگی نبود ما برده و بهره ده بودیم. شاید بتوان گفت که ما را از این رو با طبقه زحمتکش پیوندی دیرینه است. ما زنان همانند بردگان موجوداتی هستیم از خود بیگانه و بی اختیار، در قید تصویری که از ما ساخته و پرداخته اند. در قید خلق و خوی و عواطفی که قراردادی برای ما وضع کرده اند. در این حکومت های جبار و نظام های بهره کش قرار گذاشته اند که ما آن "جنس لطیف" و "ضعیف" و "شکننده" و "بردبار" و "مهربان" و "مطیع" باشیم یا بهتر بگوئیم برده ای که بردگی خود را می پذیرد و هرگز به خشم و عصیان نمی اندیشد. در خانواده هم می کوشد فرزندان و بستگان خود را از طغیان باز دارد یعنی حافظ نظام حاکم باشد. در ازای این تبعیت هیأت حاکم خود را موظف می داند از او حمایت کند و از طریق حمایت او خانواده را تحت نظر بگیرد و به هسته ی کوچکی از نظام حاکم مبدل سازد. بدینسان زن در جامعه فقط متولد می شود اما در ساختن آن نقشی ندارد. در جامعه مصرفی و طبقاتی ضروری است که تصویر آینده زن تصویر آن عروسک دلمرده و خوش ظاهری باشد که در کودکی بدستش می دهند تا بتوانند آن موجود بی جان و متجمر را آرایش نظام اختناق و خاموش نمایند. چنانکه خواهیم دید.

زن، مظهر ابزار تولید

به کتاب های درسی بنگرید. سارا و احمد دو قهرمان کتاب های ابتدائی هستند. از همان

صفحه اول سارای کوچک کفش لاستیکی بپا، رخت های شسته را یک بیک به بند می کشد و در صفحه مقابل احمد سوار بر اسب، و داس در دست در حال تاخت است. انگار در پی آنست که ستم های جهان را دروکنان بسوی پیروزی و آزادی بشتابد. تنها واکنش سارا در برابر احمد اینست:

"آن مرد اسب دارد". مثل اینکه بگوید "من اسب ندارم"! در صفحات بعد احمد بادباک خود را برداشته و آزادانه در هوا به پرواز درآورده و کودکان همسایه را به اتحاد و اتفاق می خواند و سارا زنبیل بدست یا با مادرش به بازار می رود، یا از بازار بازمی گردد کالاهای خریداری شده را مصرف می کند، می پزد، می خورند و دوباره به بازار می رود! از همان کودکی زن مظهر ابزار تولید است. مصرف کننده اساسی جامعه تولیدی و مصرفی است. مرد می فروشد و زن می خرد، مرد می سازد و زن مصرف می کند. در آمریکا هشتاد درصد از کالاهای تولیدی را زنان می خرند. تمام وسایل جمعی و ارتباطی در کارند تا زن این نقش خود را تغییر ندهد. جلوی یخچال ارج و اطو برقی و ماشین رختشوئی رقاصه می آورند و می رقصد و می خواند تا زنان را تشویق به خرید آن کالا نماید. اگر زن نخرد و مصرف نکند تعادل اقتصادی جامعه برهم می خورد، جامعه سرمایه داری زیان می بیند. این خود نوعی اعتصاب است که می تواند صنعت مونتاژ را بخطر بکشاند. مهم است که ما معیارهای زیبائی و نظافت و رفاهی را که با انواع دیگ توشیبا، مبل عدالت، پلوپز برقی برایمان درست کرده اند طرد کنیم. کسانی که این معیارها را می پذیرند معیارهای سیاسی تحمیلی را نیز پذیرفته اند.

بگفته خود شاهان در جوامع سرمایه داری قدرت یک سازنده ی مد از قدرت یک متفکر بیشتر است. دیور توانست در عرض یکسال ۵۰ میلیون زن دنیا را وادارد به اینکه دامنشان را بالا یا پائین زانو بکشند. همانان قادرند همین ۵۰ میلیون را وادارند به اینکه از اصول فکری آنان نیز تبعیت کنند. زنی که پوشش خود را نمی تواند آزادنه برگزیند، عقاید خود را نیز نمی تواند آزادانه انتخاب کند. این خود سازش است و با ستیزه جوئی در تضاد است.

فقط بوی پیاز و لیمو عمانی

این گونه تنظیم زندگی روزانه زنان که شامه شان را فقط برای بوی پیاز و لیمو عمانی بکار می اندازند و فعالیت شان فقط در جهت مصرف است از زنان انبوهی بی شکل می سازند، انبوهی یک رنگ، انبوهی بی هویت، انبوه رستاخیزی، انبوه کلیشه ای.

اما نظام طبقاتی هرگز نمی تواند این معیارها را در مورد طبقه کارگر و روستاها بکار برد. آنان با معیارهای مد نمی خوانند، قدرت خرید انواع دیگ زودپز و اجاق را ندارند بنابراین فقر آنان،

آنان را دور از دسترس تبلیغاتی رژیم نگه می دارد کارگر و روستا برای طبقات حاکم جنبه فولکلور و افسانه و "وزارت فرهنگ و هنری" دارد. و در نتیجه کمتر تحت تأثیر تبلیغات رژیم قرار می گیرند چنانکه امروز اعتصابات و خواست کارگران بیانگر این واقعیت است.

زنان و نقش دنباله روی

حاصل تبلیغات جامعه سرمایه داری اینست که در سیاست توده ی زنان نقش دنباله رو را بازی می کنند. از خود استقلال رأی و فکر ندارند. در مسائل سیاسی معمولاً همفکر شوهر و یا پدر و بستگان خود هستند حتی اگر شوی خود را بخاطر تفاهم فکری انتخاب نکرده باشند.

بهمین سبب نظام حاکم به زنان حق رأی می دهد چون می داند زنان از خود عقیده ای ندارند. و می توانند بعنوان زینت المجالس وزراتخانه ها و مجلس و سنا طوطی وار گفته های اربابان خود را تکرار کنند.

هدف از ایجاد سازمان زنان نیز همین بود. می خواستند از ما زنان بعنوان انبوه بی شکل و ناهشیار در جهت تثبیت نظام جبار استفاده کنند، ما را عاملین تفرقه قرار دهند. خواستهای ما را از خواست های مردم جدا سازند. طبقات حاکم را در یک کانون آشتی و صلح با رنجبران در یک صف قرار دهند، خواست اربابان را با خواست زحمتکشان یکی جلوه دهند و همه را با هم علیه مردان به اصطلاح خودشان "استثمارگر" بسیج کنند تا هم حقوق خود را از آنان طلب کنیم و هم خود در راه برابری جای استثمارگران را بگیریم بی آنکه به خود استثمار کاری داشته باشیم. و هربار عصیانی روی می داد و تظاهراتی برپا می شد زنان متحد و یک شکل بپا می خواستند و علیه استعمارگرانی که معلوم نبود از کدام مرزها هجوم آورده بودند کینه بار و کینه توز قیام می کردند و بعنوان "اولیای دانشجویان" علیه فرزندان حق طلب خود نطق می کردند.

زن را به قدرت رساندند تا...

هربار که دولت ها خواستند خود را به اوج قدرت برسانند نخست زنان را به قدرت رسانیدند و به آنان پر و بال دادند. هیتلر خطاب به زنان می گفت: "فقط در آلمان فاشسیت است که زن نقش اساسی خود را ایفا می کند... اوست ـ زن آلمانی است که با خود تصویر ملت آلمان را حمل می کند. مادر شدن یعنی همیشه به ملت آلمان متعلق بودن".

در ۱۹۳۴ "روز مادر" را در آلمان فاشیست برقرار کردند تا بتوانند از همان "عواطف زنانه" به نفع استبداد و علیه جناح های پیشرو استفاده کنند. در ۱۹۳۵ موسولینی در ایتالیا برای مادرانی که کودکان متعدد بدنیا آوردند "مدال طلا" برقرار کرد. نظیر همان کاری بود که در ایران برای "مادران نمونه" انجام دادند. و هر سال آن مادران از دست فرح که خود مظهر مادر

نمونه بود جایزه گرفتند. و باز همچنانکه دولت ایران از سازمان زنان بعنوان "دست راست" (اصطلاح جمشید آموزگار) نظام شاهنشاهی یاد می کرد، موسولینی از زنان می پرسید:

موسولینی: آیا رژیم فاشیست ما می تواند... روی شما حساب کند؟

زنان: آری. آری.

موسولینی: روی نظم شما؟

زنان: آری. آری.

موسولینی: روی ایمان شما؟

زنان: آری. آری.

موسولینی: پس من بشما می گویم که هیچ مانعی در مسیر پیروزی ملت ایتالیا وجود نخواهد داشت.

همچنانکه با مشارکت زنان طبقات حاکم شاه نیز مانعی در راه رسیدن به تمدن بزرگ نمی دید و خطاب به دولت خود پیشنهاد می کرد: "دفاع غیرنظامی" باید از زن و فرد و خانواده شروع شود.

باز برای برانگیختن شور و هیجان زنان، موسولینی در حالیکه به زنان حق رأی اعطا می کرد تا دلشان را بدست آورد و به آنان تصور آزادی بدهد در پایان مراسم (سال ۱۹۲۳) خطاب به آنان با لحن عوام فریبانه می گفت:

"دوست دارم به شما زنان فاشیست بگویم: موسولینی و فاشیسم یکی است، یک جان در دو کالبد است. من نمی توانم فاشیسم را رها کنم چون مثل شما مادران خودم بدنیایش آورده ام، بزرگش کرده ام به آن نیرو بخشیده ام، نگهش داشته ام، تربیتش کرده ام (کف زدن زنها)... شما هم الهام بخش این سربازان فاشیست بوده اید، با روح خود به آنان نور ایمان بخشیده اید... ای گل های لطیف بهار ایتالیا این سربازان شمایند. در ایران نیز دبیر سازمان زنان از جانب زنان کارگرنما و همراه با "ابراز انزجار" از اقدامات مخالفان، "اعلان جهاد" می کرد (اطلاعات ۵ بهمن ۳۶) و آموزگار می گفت: "سازمان زنان دست راست دولت من است".

در مورد کودتای شیلی، مأمور "سیا" به روزنامه نگار واشینگتن پست می گفت: "ما به شیلی آموختیم چگونه از نیروی زنان علیه عناصر دست چپ استفاده کند" زیرا "زنان مؤثرترین سلاح سیاسی هستند. وقت زیادی دارند، از ظرفیت عاطفی شدیدی برخوردارند و خیلی زود بسیج می شوند". و در فردای کودتا ژنرالی می گفت: باید زنان را در حکومت نظامیان مشارکت داد: "نقش زنان به همان اندازه اساسی است که نقش نیروهای مسلح، شرکت های سهامی، و احزاب

سیاسی".

هنگامیکه "سیا" برای برانداختن حکومت آلنده، اعتصاب کامیونداران را براه انداخت، زنان اعتصابیون در خیابان ها "آش مردمی" می پختند تا دلسوزی رهگذران را برانگیزند.

منظور من اینست که هنوز هم مبارزه ما پایان نگرفته است. هنوز عناصر ناآگاه قادرند انقلاب مردم ما را به نام من و شما منحرف سازند. خواهران، زنانی که روز جمعه خونین بخاک غلطیدند و صفوف اول شهدا را تشکیل می دادند، بما آموختند آزادی ما از آزادی همگان جدا نیست. آزادی ما در دست و دوش بدوش رفقای مرد ما میسر است روزی که انقلاب واقعی به ثمر رسید ما نیز آزاد خواهیم شد. هیچکس به تنهائی آزاد نمی شود. هیچکس دیگری را آزاد نمی کند. انسان ها با هم آزاد می شوند.

ستم کشیدگی ما جزو اصول فکری هیأت حاکم است ستم که رفت ستمگران و ستم پذیران نیز خواهند رفت.

درود بر شهیدان

درود بر زنان فدائی و مجاهد

میز گرد "اتحاد ملی زنان" و "انجمن رهائی زن"

برگرفته از: "فصلی در گلسرخ"*، شماره‌ی ۶،

ویژه نامه‌ی ۱۷ اسفند (۸ مارس) روز جهانی زن، اسفند ۱۳۵۹، انتشارات کاوش

با سپاس از عاطفه گرگین که این متن را جهت چاپ در اختیار ما قرار داد

پیش به سوی تشکل و مبارزه‌ی یکپارچه‌ی زنان
"من برای دنیایی مبارزه می‌کنم که مسئله‌ای به نام زن و مرد در آن وجود ندارد"

فصلی در گلسرخ: هشتم مارس روز جهانی زن نزدیک است. به همین مناسبت و در شرایطی که دو سال پس از انقلاب شکوهمند مردم میهن ما، امروز همراه با سرکوب آزادی‌های دموکراتیک، سرکوب زنان در همه‌ی زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با شدتی روزافزون و گسترده‌تر از همیشه در جریان است، "فصلی در گلسرخ" بار دیگر تصمیم گرفت که شماره‌ای خاص در مسئله‌ی زن انتشار دهد. بدین منظور است که نشستی با چند تن از زنان مبارز میهن ما ترتیب داده است و از دو سازمان "اتحاد ملی زنان" و "انجمن رهائی زن" دعوت به عمل آورده تا در پیرامون این مسئله به گفتگو بنشینند. "فصلی در گلسرخ" از قبل از این همکاری و مشارکت سپاسگزار است و امید دارد که این نشست با مبارزات مستقل زنان که این سازمان‌ها در جهت

---

* یادداشت ویراستار: تغییرات مختصری که در این متن (در مقایسه با چاپ اول) آمده، تنها شامل اشتباهات تایپی و یا انشائی است. در برخی جاها، برای فهم بهتر، کلماتی اضافه شده که در کروشه قرار گرفته است.

پیشبرد آن فعال و کوشا هستند، همسو و هم‌آوا باشد. سؤال ما از این دو سازمان این است: اهمیت مبارزات زنان و تشکل های مستقل آنان در شرایط مبارزات امروز چگونه است و مسائل مشخص زنان در امر مبارزه کدام است؟

خانم هما ناطق گردانندگی این بحث را از طرف "فصلی در گلسرخ" عهده دارند. از ایشان متشکریم.

هما ناطق: از اینکه "فصلی در گلسرخ" مرا عهده دار گردانندگی این بحث نموده متشکرم. می دانیم که این نشریه همواره در جهت مبارزات دموکراتیک و ضدامپریالیستی میهن ما گام های ارزنده برداشته است و در ربط با مسئله ی زنان نیز سخت کوش بوده است. این دومین شماره ایست که "فصلی در گلسرخ" به هشتم مارس، روز جهانی زن اختصاص می دهد. همچنین من از "اتحا د ملی زنان" و "انجمن رهائی زن" که مرا در گفتگوی خود شریک کرده اند سپاسگزارم.

فکر می کنم قبل از اینکه به سؤال اصلی که "فصلی در گلسرخ" طرح می کند بپردازیم، از "اتحا د ملی زنان" و "انجمن رهائی زن" بخواهیم که برای روشن شدن خوانندگان، مختصری از تاریخچه و انگیزه ی تشکل خود را بیان کنند و بگویند که در چه شرایطی و چرا ضرورت این تشکل را احساس کردند.

انجمن رهائی زن: "انجمن رهائی زن" در اولین ماه های پس از انقلاب و هنگامی که مسئله ی حجاب اجباری از جانب رژیم طرح شد و جنبشِ لحظه ای و خودبخودی زنان در مبارزه با مسئله ی حجاب صورت گرفت، در همان زمان برای تشکل دادن و جهت یابی مبارزات تشکیل شد و پس از مشارکت در مبارزه علیه حجاب به صورت یک تشکل زنان باقی ماند و فعالیتش در این دو ساله، ابتدا به صورت مطرح کردن مسئله ی زنان در سطح زنان آگاه و جنبش چپ ایران و بیرون دادن نشریه ی "رهائی زن" و مطرح کردن بحث های تئوریک که حول مسئله ی زنان هست انجام داد. در ضمن به صورت عملی نیز به بسیج و تشکل زنان تا حدودی که امکان پذیر بود دست زد. فعالیت "انجمن رهائی زن" بعد از تشکل و بعد از حدود چند ماه وارد شدن در "کمیته ی همبستگی زنان" بود که در آن موقع تمام سازمان های مترقی زنان با آن همکاری می کردند و پیگیری "انجمن رهائی زن" در باقی ماندن این تشکل که بعدها به "شورای همبستگی زنان" تبدیل شد و تا به امروز که این شورا از میان رفته در بازسازی آن نشان دهنده ی تلاش ما بوده است. چون معتقد بودیم و هستیم که سازمان های زنان باید متحداً عمل کنند. یکی از فعالیت های عمده ی ما در طول این دو سال، مسئله ی همکاری مشترک با سازمان های زنان بوده که در کنفرانس ۴ آذر و برنامه ی ۸ مارس سال گذشته نتیجه داد. در لحظه ی فعلی کار مشترکی به آن

صورت انجام نمی گیرد. شاید به این علت که تمایلاتی از جانب سازمان های دیگر وجود ندارد، یا شاید به علل دیگر. در هرحال فعالیتی که "انجمن رهائی زن" انجام می دهد انتشار نشریه ی خبری و یک مقدار کارهای تئوریک و تحقیقی در مورد مسئله ی زنان ایران و زنان جهان است. بخشاً نیز کار عملی در تماس گیری با زنانی که به دلایلی امروز مورد تعرض رژیم هستند و تشویق زنان به ایجاد تشکلات صنفی در مورد کار و غیره است. فعالیت فعلی ما عمدتاً در این چهارچوب است.

اتحاد ملی زنان: تاریخچه ی تشکیل "اتحا د ملی زنان" برمی گردد به اوایل اسفند ۵۷. در حقیقت ما اولین گام هائی که در این راه برداشتیم، بحث آزادی بود که از طرف تعدادی از افراد و عناصر در مدرسه ی عالی شمیران برگذار شد. در انتهای آن بحث آزاد که محورش مسئله ی زن و تشکل مستقل زنان بود، عده ای که علاقه ی بیشتر داشتند، تصمیم گرفتند که جلسه ی بحث آزاد دیگری را اعلام کنند. این برنامه مصادف شد با آن زمانی که چند روز بعدش با اعلام حجاب اجباری مسئله ی مبارزات خودانگیخته ی زنان در روز ۱۷ اسفند ۵۷ شروع شد. در آن موقع تعدادی از سازمان های زنان که اعلام موجودیت کرده بودند، برگزاری برنامه ی روز جهانی زن را در دانشگاه اعلان کرده بودند؛ بهرحال، به دلیل آن اعلام حجاب اجباری و اعتراض وسیع زنان در این مورد، موقعیت خیلی مناسبی پیش آمد و ما که در آن تاریخ اعلان جلسه بحث آزاد خودمان را کرده بودیم، [این جلسه] با استقبال فراوان روبرو شد. در حقیقت خود من از برگذار کنندگان جلسه ی اول نبودم، بلکه در جلسه ی دوم بحث آزاد شرکت کرده بودم. و بعضی از دوستانی که از برگذارکنندگان اولین جلسه ی بحث آزاد بودند، در حال حاضر با ما همکاری می کنند. بعدها عده ی دیگری از علاقمندان روی این بحث به آنها پیوستند و بحث آزاد بعدی که در دانشگاه تهران برگذار شد، با استقبال فوق العاده زیادی مواجه شد؛ بطوریکه بیش از ۳۰۰۰ نفر در آن شرکت جستند و در انتهای جلسه ی دوم، باز تعداد بیشتری علاقمند بودند و ماندند. ما به دنبال آن، چندین جلسه بحث دیگر هم برگذار گردیم، اما با تعداد علاقمندانی که بیشتر پیگیری می کردند و نه با اعلان عمومی جلسات بحث آزاد. و بالاخره پس از مدتی که بحث روی این مسئله انجام گرفت، به این نتیجه گیری رسیدیم که ضرورت تشکل مستقل زنان و مبارزه ی مستقل زنان هست. به همین دلیل عده ای که در آن تاریخ و در جریان بحث ها به این مسئله رسیده بودند، پایه گذار "اتحا د ملی زنان" شدند؛ به طوریکه ما در اوایل فروردین ۵۸ (۸ فروردین) بود که اعلام موجودیت کردیم و منشوری را که مدون شده بود، در روزنامه ها چاپ کردیم و اعلام کردیم علاقمندان می توانند به وسیله ی یک شماره ی تلفن با ما تماس بگیرند.

بدین وسیله توانستیم با تعداد زیادی از افرادی که علاقمند بودند و با خواندن منشور با ما تماس گرفته بودند جمع شویم. و در حقیقت اولین جلسه ی ما در دانشگاه برگذار شد و از آن تاریخ ما رفته رفته فورم یک تشکل را به خود گرفتیم. فعالیت اولیه ی ما از اواخر فروردین شروع شد و در زمینه های مختلف کار کردیم. بطور مشخص ما به آنچه که در جمع بندی بحث های اول خود رسیده بودیم و اهدافی را که می باید چنین تشکلی دنبال کند، بطور مشخص در اساسنامه و منشورمان منعکس شده و هنوز هم در یک کلیت به آن اهداف معتقد هستیم و فکر می کنیم که باید ادامه دهیم. ما معتقدیم که هرگز مسئله ی زنان تا زمانی که در جامعه نابرابری وجود دارد و امپریالیسم و سرمایه داری وابسته بر جامعه مسلط است، به راه حل نهائی نخواهد رسید. ولی با این وصف، ضرورت و تأکید روی تشکل مستقل زنان را مهم می دانیم و اعتقاد داریم که باید انجام گیرد.

هما ناطق: هم "انجمن رهائی زن" و هم "اتحا د ملی زنان"، در طی گفتگوی خود اشاره به وجود سازمان های دیگر زنان کردید که همزمان با شما متشکل شدند و فعالیت داشتند. اکنون می بینیم که از این کانون ها اثری نیست؛ یک به یک برچیده شدند و فروپاشیدند. به نظر شما علت فروپاشی این تشکلات زنان چه بود و شما با این سازمان ها چه نوع رابطه ای داشتید که اکنون ندارید؟

انجمن رهائی زن: اصولاً به نظر ما مسئله ی زنان در ایران مسئله ایست عمده و مسئله ایست که متأسفانه هنوز مسئله ی جامعه نشده. بنابراین سازمان ها و تشکلاتی که بر محور مسئله ی زنان تشکل می یابند، باید فعالیت و خطوط شان کاملاً مشخص باشد و بدانند که در چه شرایطی دارند فعالیت می کنند. بنابراین سازمان های زنانی که در ایران وجود داشتند و از میان رفته اند، به نظر ما در نتیجه ی عدم برخورداری از آگاهی کافی از مسئله ی زنان بوده است. به نظر ما این سازمان ها دچار یک نوع از خودبیگانگی هستند و به نظر نمی آید که در آن حد از آگاهی باشند که بدانند یک تشکل زنان چه اهدافی را باید دنبال کند و تا آنجائی که ما اطلاع داریم، اگر بخواهیم به سد فعالیت این سازمان ها برخورد کنیم می بینیم که در بسیاری از موارد این سازمان ها فعالیت در حول مسئله ی زنان را به فعالیت در حول مسائل خاص نظری تبدیل می کنند و در اینجاست که درباره ی کار در بین زنان و مسئله ی مشخص زنان کوتاهی می کنند. از نظر ما در واقع به وجود آمدن این سازمان ها با آن آگاهی لازم برای پیشبرد مسئله ی زنان نبوده. به همین دلیل است که این سازمان ها می توانند در هر شرایطی از بین بروند. با برخوردی که با تک تک این سازمان ها داشتیم، دیدیم که مسائلی که باعث جدائی آن سازمان ها از "شورای همبستگی"

یا سازمان های دیگر می شود، مسئله ی زنان نیست؛ بلکه مسائل دیگری است که به نظر ما این کم کاری سازمان های زنان است که به این مسائل برخورد نمی کنند و در واقع نمی دانند که رسالت این سازمان ها چیست و علت بهم پاشی این سازمان ها را در این می بینیم که در ابتدا کسانی که این سازمان ها را تشکیل دادند از رسالت آن ارگان بی خبر بودند.

اتحاد ملی زنان: متأسفانه در حرکت و عملکرد سازمان های زنان، به طور مشخص آن خواست های دموکراتیکی که بر حول آن می بایست فعالیت کند در مرحله ی دوم قرار گرفت و همانطور که دوستمان از "رهائی زن" گفت، بعضی وقت ها فراموش شد. اما اگر برگردیم به تاریخچه ی فعالیت آنها، شاید دقیق تر بتوانیم به این مسئله برخورد کنیم. واقعیت این بود که این تشکلات [به صورت] دنباله روهائی درآمدند و در مقاطع مشخصی، آنچه که عمدتاً برایشان تعیین کننده بود، مسئله ی زنان نبود و من معتقدم این به علت عدم دید درست در مورد خواست ها و جنبش دموکراتیک در جنبش سیاسی ما است. چون به اعتقاد ما تشکلاتی هم که باقی ماندند، به هیچوجه نتوانستند در آن حد که ضرورت دارد مسئله ی زنان را در سطح جامعه مطرح کنند. و مشخصاً تا زمانی که سازمان های انقلابی از چنین خواستی در جامعه ی ما پشتیبانی فعال نکنند، هرچند که بعضی از آنها پشتیبانی خود را به اشکال مختلف اعلام کرده اند، اما تا پشتیبانی فعال نکنند هرگز مسئله ی زنان از طریق یک یا دو سازمان دموکراتیک قابل حل نخواهد بود. به این دلیل مسئله ی عمده، عدم توجه به مسئله ی زن و عملاً برخورد نادرستی است که با تشکلات دموکراتیک در گذشته شده است.

هما ناطق: شما در هر دو سازمان از "اهداف دموکراتیک" خود یاد می کنید. بنابراین بهتر است نخست این اهداف را از خلال منشورها، اساسنامه ها، بیانیه ها و فعالیت های خودتان برای ما بیان کنید و سپس برداشت خودتان را از دموکراتیسم و فعالیت های دموکراتیک در سطح جامعه شرح دهید.

انجمن رهائی زن: منشور انجمن رهائی زن چنین است: انجمن رهائی زن سازمانی است دموکراتیک و توده ای که حول مسائل زنان کار می کند و سازمانی است ضدامپریالیست و ضدارتجاع و در ضمن ما معتقد هستیم که مسائل زنان جدا از مسائل دیگر اقشار و طبقات ایران نیست و تا یک تحول زیربنائی انجام نگیرد، خواسته های زنان در نهایت متحقق نخواهد شد. درک ما از اینکه انجمن رهائی زن یک تشکل دموکراتیک است، به این دلیل است که اصولاً مسئله ی زنان در اساس مسئله ی دموکراتیک است. زیرا اساساً مسئله ایست تاریخی و بسیار کهنه که شامل نیمی از بشریت از ابتدای تاریخ جامعه ی طبقاتی شده و این مسئله شامل اقشار

وسیعی از زنان می شود، اما سنگینی این مسئله همیشه بر دوش زنان زحمتکش است؛ خاصه در این جامعه که سنگینی عمده ی آن بر دوش زنان طبقه ی کارگر است. ولی از آنجا که مسئله کلیت دارد و از آنجائی که خواست هائی که در این کلیت مطرح می شود، خواست های روبنائی و سیاسی و در رابطه با آزادی های دموکراتیک و حقوق متساوی در مسائل اجتماعی است، بنابراین از نظر ما هر تشکل زنان، تشکل دموکراتیک خواهد بود. گرچه این تشکل به طرف زحمتکشان جهت گیری دارد، ولی حول مسائل دموکراتیک زنان باید کار کند و مسئله ی عمومی زنان و در ایران، به خصوص بعد از استقرار جمهوری اسلامی، به اندازه ای وسیع و به اندازه ای عمیق است که برخورد به این مسائل را که عمدتاً در رابطه با حقوق برابر در مسائل اقتصادی و اجتماعی است، حول مسائل دموکراتیک می دانیم که سازمان های زنان به طور انفرادی و پراکنده نمی توانند انجام دهند و همکاری مشترک سازمان های زنان در این مرحله به نظر ما ضروری است. اما اینکه گفتیم سازمان های زنان در کل، در طیف سازمان های دموکراتیک جامعه است، برداشت ما از سازمان دموکراتیک در ایران را نیز باید مشخص بکند، زیرا می تواند جنبه های مختلف داشته باشد. بهرحال چون جامعه ی ما جامعه ایست که سال ها تحت اختناق بوده، بنابراین اقشار و طبقات مختلف، خواست های مشخص خودشان را دارند که تا به امروز هم به آن نرسیده اند و زنان هم به عنوان بخشی از این جامعه، همراه با اقشار و طبقات دیگر همواره درگیر مسائلی بوده اند که در حول مسئله ی دموکراسی می گنجد اما به دلایل ماهیت زیربنائی و وابستگی جامعه ی ایران، رژیم های حاکم قادر به تحقق این خواست ها نیستند و در ماهیت شان نیست. اینکه در جوامعی مثل ایران وجود سازمان های دموکراتیک خیلی عمدگی پیدا می کند، برای این است که هر قشری و هر طبقه ای برای خواست های دموکراتیک و طبقاتی خودش باید متشکل باشد و بعد آن خواست ها را مطرح کند. به نظر ما چون این خواست ها در ایران خیلی وسیع است و اقشار و طبقاتی که درگیر هستند و در زیر این چتر اختناق قرار دارند، باید صفوف مستقل خود را ایجاد نمایند. در نتیجه وجود سازمان های دموکراتیک که بر حول مسائل سیاسی خاص فعالیت می کنند الزام آور می گردد. تشکلات زنان هم به عنوان یکی از عمده ترین سازمان های دموکراتیک در ایران مطرح می شود و این به دلیل عمده بودن و جهانی بودن مسئله ی زن و دوم به دلایل خاص تهاجمات رژیم جمهوری اسلامی می باشد که در حقیقت دارد زنان ایران را زنده بگور می کند و در واقع رژیم ضد زن است و با حرکاتی که در طی دو سال شاهد آن بودیم، وجود سازمان های دموکراتیک زنان را در این مرحله ضروری می کند.

اتحاد ملی زنان: ما به طور مشخص مبارزات دموکراتیک و خواست های دموکراتیک و حقوق

و آزادی های دموکراتیک را برای کل جامعه ضروری می دانیم و زنان را هم به عنوان بخشی از جامعه [می دانیم] و مشخصاً وقتی از حقوق و آزادی هائی که در مورد زنان به طور اخص صحبت می شود، ما تأکید خاص داریم. ما مبارزه برای دموکراتیزه کردن جامعه و مبارزه برای حقوق و خواست های دموکراتیک و آزادی های دموکراتیک جامعه را در یک کلیتی وظیفه ی خود می دانیم که باید برایش مبارزه کنیم و باید حمایت خیلی فعال داشته باشیم از حقوق و آزادی های دموکراتیکی که برای سایر اقشار در درون جامعه ی ما نیستند و بخصوص ما می بینیم که دستاوردهای انقلاب یکی از پس دیگری دارد زیر پا گذاشته می شود. ما از آنجا که از یک رژیم دیکتاتوری بیرون آمده ایم و در زمان رژیم دیکتاتوری شاه بهیچ وجه از آزادی های دموکراتیک برخوردار نبودیم و مشخصاً یکی از بزرگ ترین فشارهائی که بر توده های انقلابی ما وارد می آمد نقض این حقوق اولیه انسانی بود. به اعتقاد ما این یکی از مسائلی بود که توده های خیلی وسیعی را به خیابان آورد. بنابراین این مردم تشنه ی آزادی اند و مشخصاً می بینیم که امروز معترض به زیر پای نهادن آزادی ها هستند. ما چه بخواهیم اینها را ببینیم و چه نخواهیم، در هرحال یک واقعیت درون جامعه است. پایمال کردن حقوق و آزادی های دموکراتیک کلیه ی اقشار و طبقات مبارز و انقلابی ما به نوعی دارد انجام می گیرد. و از اینجاست که ما هم به عنوان زنان، بطور اخص وقتی که به دو سال گذشته پس از انقلاب می نگریم، در مواردی بیشتر از مردهای جامعه مان تحت فشار بوده ایم و این حقوق نداشته را از دست داده ایم. یعنی ما چیزهائی را در طی این دو سال از دست داده ایم که بهرحال زنان ما به دلیل مبارزات پیگیری که در گذشته داشتند، در زمان رژیم دیکتاتوری به نوعی آنها را وادار به عقب نشینی کرده بودند. و با اینکه بسیار ناقص بود زیرا بسیار جزئی و کم بود، ولی ما می بینیم که در همان حیطه هم چیزهائی را از دست داده ایم. ما مشخصاً در مورد قوانین مدنی، در مورد آنچه حقوق ابتدائی و انسانی زنان بوده می بینیم که به بدترین شکلی متأسفانه این حقوق در حال پایمال شدن است؛ بطوریکه به زنان ما در حقیقت نه تنها برخورد انسانی نمی شود، بلکه در بسیاری از موارد به فجیع ترین شکل برخورد می شود.

هما ناطق: گرچه شما هر دو سازمان، مسئله ی زن را در یک کلیت و در رابطه با آزادی های دموکراتیک مطرح می کنید، اما می بینیم که وقتی بحث را می شکافید و پای درددل می نشینید، مسئله ای عام به نام مسئله ی خاص زنان طرح می شود. در این صورت آیا مسئله ی زن برای شما مسئله ی یک طبقه ی مشخص است؟ استقلال اقتصادی است؟ دستمزد برابر است؟ آیا در این جامعه، فرهنگ حاکمی به نام فرهنگ مردسالار مسلط است؟ و نظر شما درباره ی این گفته ی کولنتای چیست که معترضانه می گفت: " بدیهی است گرایش زنان به برابری در حقوق تنها از

طریق سیاسی... اجرت و دستمزد برابر مرد با زن میسر نیست. برای رسیدن به آزادی راستین زن باید خود را از زنجیرهائی که اشکال امروزی خانواده بر دوش او افکنده بگسلد. برای زن حل مسئله ی خانواده کم اهمیت تر از به دست آوردن برابری سیاسی و برقراری استقلال اقتصادی کامل نیست". که البته منظور کولنتای از فرهنگ حاکم بر خانواده مشخص است.

انجمن رهائی زن: از نظر ما مسئله ی زنان مسئله ی تاریخی جهانی و به قدمت جامعه ی طبقاتی است. این مسئله شامل لایه های مختلفی از زنان بوده است ولی زنان زحمتکش یک بار تحت ستم طبقاتی و یک بار هم تحت ستم جنسی قرار می گیرند. بخصوص در جامعه ی سرمایه داری که معتقد هستیم زنان تحت استثمار دو لایه هستند. بنابراین مسئله ی آزادی زنان در این مرحله ویژگی خاصی پیدا می کند.

هما ناطق: منظور شما از این "آزادی زن" که بر آن تأکید دارید چیست؟

انجمن رهائی زن: در ایران این مسئله بر حول موارد زیر یعنی قوانین مدنی، قوانین اساسی، کسب برابری کامل از حق شرکت در مسائل اجتماعی و اقتصادی و... می باشد. ولی به نظر ما تا زمانی که زنان به طور جمعی به کار تولیدی کشیده نشوند، برابری زن و مرد در نهایت متحقق نخواهد شد. اما آن چیزهائی را که به عنوان حقوق زنان مطرح می کنیم، در جوامع مختلف می تواند متفاوت باشد. در جوامعی می تواند مسئله ی سقط جنین باشد، در ایران می تواند مسئله ی حجاب باشد، قوانین مدنی باشد، می تواند قوانین قصاص باشد. شکل مشخص ندارد. اما در تمام جوامع طبقاتی زنان همیشه از یک مقدار حقوق اجتماعی محروم اند؛ که فرمول بندی آن جامعه و روبنای فرهنگی، اجتماعی و سنتی آن جامعه است که تعیین می کند که این آزادی ها در چه زمینه هائی از بین رفته. ولی در یک کلیت ما معتقدیم که در سطح جهان و در کلیه ی جوامع طبقاتی زنان به طرق مختلف و به گونه های متفاوت تحت ستم هستند. این است که مسئله ی زن باید به طور جهانی مطرح بشود و در ایران هم باید به طور عام مطرح بشود. ولی باید این مسئله مشخص بشود که سنگینی آن بر دوش زنان زحمتکش است و این رسالت هم بر دوش زنان زحمتکش است. یعنی تنها زنان زحمتکش هستند که ماهیتاً قادر به مبارزه نهائی در راه آزادی های سیاسی و اقتصادی می باشند. و از این جهت ما می گوئیم که سازمان های زنان باید جهت گیری به طرف زنان زحمتکش داشته باشند. چون بر عهده ی زنان مرفه و بورژوا نیست که بخواهند مسئله ی زنان را حل کنند و یا حتی مطرح کنند. البته امکان این هست که این بخش از جامعه نیز این مسائل را طرح کنند و سازمان های "فمینیستی" هم در ایران در مقطعی به وجود بیاید؛ اما رسالت اینکه این مهم را به انجام برسانند، ندارند. این رسالت بر عهده ی زنان زحمتکش است.

هما ناطق: در هرحال، منظور کولنتای، که در بسیاری از نوشته های دیگر او هم منعکس است، این است که مبارزه با سلطه ی فرهنگ سنتی و حاکم، به همان میزان اهمیت دارد که مبارزه برای دستمزد برابر و استقلال اقتصادی. علت اینکه او به خانواده اشاره می کند، این است که در برخی از اشکال آن، زن از تولید جدا می شود؛ از دسترنج مرد نان می خورد؛ استقلال خود را در همه ی زمینه ها از دست می دهد؛ از واقعیات اجتماعی زمانه اش به دور می ماند و با ناآگاهی خود حکومت را تقویت می کند. خانواده تبدیل می شود به هسته ای کوچک در جهت حفظ نظام حاکم که در آن تبعیت، فرمانبرداری، مالکیت و جامعه ی مصرفی رفته رفته شکل می گیرد. بنابراین به یک فرهنگ برخورد می کند.

اتحاد ملی زنان: من فکر می کنم این روشن است که ما جامعه را به زن و مرد تقسیم نمی کنیم. ما جامعه را به استثمارکننده و استثمارشونده تقسیم می کنیم. بنابراین به طور کلی در هر مقطع تاریخی ما به این مسئله ی زنان هم از این زاویه برخورد می کنیم. ما به طور مشخص مسئله ی فرهنگی و ستم دوگانه ای را که بر زنان حاکم هست جدا می بینیم از مسئله ی استثماری که به طور کلی از نظر اقتصادی بر طبقات مختلف وارد می شود. به همین دلیل، با اینکه زنان بورژوازی ما به عنوان زن یک سلسله مسئله دارند و بالطبع بعضی از اینها هم مشترک خواهد بود با زنان زحمتکش ما، [و] با زنان مبارز و انقلابی، ولی مشخصاً ما برخوردی که با آنها داریم به عنوان طبقه ی استثمار کننده با آنها برخوردی جداگانه داریم. بنابراین به هیچوجه از این ابائی نداریم که هم آوا بشویم در مقطعی. با اینکه خواست های زنان ما در جامعه توسط زنان بورژوا هم عنوان می شود، توسط زنان زحمتکش هم عنوان می شود. ما حتی پس از اینکه جامعه مان آزاد بشود، آزاد از این استثمار سرمایه داری وابسته، به اعتقاد ما تازه مرحله ای خواهد بود که زنان ما راه پیدا بکنند و در فعالیت های اجتماعی شرکت کنند، در تولید به طور گسترده شرکت کنند. آن وقت مبارزه شان باید در این جهت باشد که کل جامعه برخوردهای عمیق تر فرهنگی بکند تا بخواهد مسئله ی استثمار زنان را به طور ریشه ای حل کند. ما فکر نمی کنیم با براندازی سیستم سرمایه داری وابسته، مسئله ی زنان در ایران حل می شود. بلکه تازه خودش مرحله ای هست که رشد انجام بگیرد، مرحله ای هست برای اینکه با انقلاب های فرهنگی پی درپی که خیلی هم طولانی خواهد بود، بتوان به طور ریشه ای با مسئله برخورد کرد. بنابراین مسئله ای که شما به آن اشاره کردید به عنوان اینکه خانواده را در آن شکل می بینید و مسئله ی خاص زنان را از آن زاویه می بینید، واقعیت است و ما در چشم انداز خیلی دور می توانیم آن را ببینیم و باید به آن برخورد پایه ای و ریشه ای بشود و این در حقیقت حاصل قرن ها رشد جامعه بشریت است که به اینجا

رسیده و این ستم اعمال شده. بنابراین به این سادگی ها هم مسئله حل نخواهد شد. ولی آن را در هرحال یکی از وظایف خود می دانیم که پس از آزادی جامعه از قید ستم، باید به این مسائل هم برخوردهای مشخص تری داشته باشد.

هما ناطق: خیلی از کسانی که امروز در ربط با مسئله ی زن کار می کنند، حتی نویسندگان بورژوا، معتقدند که در بورژوازی مسئله ای بنام زن وجود ندارد. زن بورژوا همان تصویری است که فرهنگ بورژوازی از او آفریده است و به آن رضاست. نه تنها در ستم طبقاتی شریک است، بلکه به یک معنا در خانواده ی بورژوا استثمارکننده ی اصلی اوست. کار خارج برای او نیاز نیست، لوکس است و جای او را در خانه، پرستار و مستخدمین پر می کنند. دیدیم که مثلاً در سوئیس زنان بودند که با حق رأی زنان به مخالفت برخاستند و یا در آمریکا بیشتر حرف زنان این است که هم پول همسر را مصرف کنند و هم به عنوان کار خانه مواجب دریافت دارند. بنابراین رهائی راستین زن به مفهوم گسستن از همه ی زنجیرهای استثمار به زیان بورژوازی و خاصه زنان بورژوا است. اگر او مسئله ی حجاب را طرح می کند، بیشتر در ربط با جامعه ی مصرفی است تا با اختناق فرهنگی.

مسئله ی زن در بورژوازی، مقوله ی دیگری است که به نظر من باید جداگانه طرح شود. بنابراین در ارتباط با سؤالی که در پیش داریم نیست. درباره ی مبارزات زنان به صورت عام نیز گاه و یا بسیار می بینیم که وقتی به تاریخچه ی این مبارزات اشاره می شود، از نقش زنان در نهضت تنباکو و یا نهضت مشروطیت یاد می کنند. واقعیت این است که زنان ما در هیچیک از این جنبش ها نقشی مؤثر نداشته اند؛ بلکه همواره به صورت دنباله رو رفتار کرده اند. چنانکه امروز نیز شاهدیم که توده ی عظیم زنان، علیرغم قوانین ارتجاعی در مورد زن و یا سرکوب و اخراج زنان، به یک اشاره به خیابان می ریزند و بسیج می شوند. نمونه های دیگر را در ایتالیا، آلمان و شیلی به یاد داریم. بنابراین در بسیاری اوقات حضور زنان در خیابان دلیل عدم آگاهی آنان است و نه هشیاری اجتماعی و سیاسی آنان. پس سؤال من توده ی زن را نیز در بر نمی گیرد؛ بلکه روی سخنم با زنان آگاه جامعه است. به یک معنا تاریخچه ی مبارزات و جنبش راستین زنان از تاریخی آغاز شد که آنان دوشادوش مردان در یک مبارزه ی رهائی بخش شرکت جستند، رزمیدند، به زندان افتادند، پای جوخه ی اعدام ایستادند و در همه حال "مردانه" پایمردی نشان دادند. دوست ما در "اتحا د ملی زنان" فراموش کرد یادآوری کند که منشور آن سازمان در جهت بسیج زنان در چنین راهی بود. حال اینکه زنان در آن دوران ـ که سازمان های زنان نیز به مفهوم امروز وجود نداشتند ـ توانستند همه ی سنت های اجتماعی و سیاسی و خانوادگی را زیر پا

گذارند و سرمشق زنان ما بعد از انقلاب گشتند، [و این] از دیدگاه خود جنبش از مبارزه و رهائی نشأت می گرفت و نه خصلت های فردی آن زنان. یادآوری کنیم که وقتی در زندان مار به جان یکی از مبارزان زن انداختند، با خود می گفت: اینها می خواهند از ضعف من به عنوان زن استفاده کنند؛ و من برای دنیایی مبارزه می کنم که در آن مسئله ای به نام زن و مرد وجود ندارد. حال شما فکر نمی کنید که ضعف نهضت های زنان، امروز که قادر به حرکت سریع و فعالیت گسترده نیستند، ناشی از سازمان های زنان نیست، بلکه ضعف در درک خود جنبش و عدم رهنمودهای درست نهفته است؟

انجمن رهائی زن: اما در مورد این سؤال که چرا حالا سازمان های زنان، با اینکه آزادی وجود دارد، نمی توانند حرکت کنند؟

هما ناطق: سؤال من این نبود. بلکه این بود که در دوران اختناق آریامهری دیدیم که علیرغم اختناق و فرهنگ حاکم، زنان در طی مبارزاتی که در آن زمان آغاز شد، توانستند به این آگاهی دست یابند که حتی مسئله ای به نام زن برایشان طرح نشود و همه ی زنجیرها را گسستند. یعنی همراه با طرد نظام، فرهنگ حاکم را که نظام در مورد زن اعمال می کرد گسستند؛ چه در زمینه ی سنت های سیاسی و عرفی و چه سنت های مذهبی، و گام به گام با جنبش پیش رفتند. حال آیا به نظر شما این آگاهی را جنبش با برداشتی که از مبارزه داشت ایجاد کرده بود، یا اینکه خود زنان بودند که سردمدار این رهائی گشتند؟ پس امروز چه شده که سازمان های زنان دچار مشکل و رکود شده اند؟ آیا این اشکال در بطن جنبش هاست، یا از خود سازمان های زنان است؟

انجمن رهائی زن: تاریخچه ی مبارزه ی زنان آگاه ایران که شما در گذشته به آن اشاره کردید، حماسه آفرین بود. اما آیا این مبارزه به عنوان مبارزه ی زنان بود یا مبارزه ی طبقاتی بود؟ اینکه زنان رنجدیده ماهیتاً پتانسیل فراوانی برای پذیرش مبارزه ی طبقاتی دارند، که ما در آن بحثی نداریم. به نظر ما زنان، به خصوص زنان زحمتکمش، پُرپتانسیل ترین بخش جامعه برای حمل مبارزات طبقاتی هستند و این مسئله را وجود آن مبارزه و آن زنان مبارز و آن شکنجه ها و آن حماسه ها که در طول رژیم شاه آفریده شد، به خوبی ثابت می کند. منتهی نه در آن دوران و نه امروز زنان ایران به عنوان زن، یعنی در راه آزادی زنان مبارزه نمی کنند. درکی که ما داریم این است که مبارزاتی که زنان مبارز از طریق سازمان های سیاسی در دوران شاه کردند، به عنوان مسئله ی زن نبود. مبارزه ی طبقاتی بود که بسیار هم با ارزش و بسیار هم ثمربخش بود. اما ما می خواهیم در اینجا این نکته را تفکیک کنیم. وقتی بحث از مبارزه ی زنان می کنیم، یعنی زنان خودشان را به عنوان قشر زن مطرح می کنند. شرکت فعال و پیگیر زنان در مسائل مبارزاتی جامعه

تا آنجائی که بحث از حقوق صنفی زنان نکند جنبش زنان نیست.

هما ناطق: خوب این زنان که امروز مبارزه می کنند، در بطن مبارزات طبقاتی مبارزه می کنند. مگر غیر از اینست؟ پس چرا در این مبارزه که هم سوئی دارد با مبارزات گذشته از نظر ایدئولوژیکی، از نظر اصول فکری، این رکود در حرکت زنان دیده می شود. این رکود برخاسته از دید نادرست جنبش است که به این امر کم بها می دهند، یا برخاسته از خود تشکل هاست؟

انجمن رهائی زن: من هم می خواستم به همین سؤال شما جواب بدهم. اول مشخص کنیم که بحث از شرکت زنان در مبارزه می کنیم یا از جنبش زنان؟ در انقلاب هم صف زنان ایران صف طویلی بود. اما آنان به عنوان زنان شرکت نکردند. یعنی خواستی به عنوان خواست خاص زنان مطرح نکردند. پس شرکت زنان بحثی است جداگانه. اما سازمان های زنان یک رسالت خاص دارند. رسالت مطرح کردن مسائل زنان و تشکل دادن زنان حول مسائل زنان. اینکه جنبش زنان الان هم وجود ندارد، آن موقع هم وجود نداشت. حال این می تواند دلایل مختلف داشته باشد. این رکود به نظر ما دلایل مختلف دارد که جنبه ای از آن برمی خورد به سازمان های سیاسی.

اصولاً به نظر ما مسئله ی زنان گرچه یک مسئله ی تاریخی قدیمی است، اما خود جنبش زنان هم در مرحله ی خاصی از تاریخ بروز می کند. یعنی همیشه مسئله ی زنان از قرون گذشته مطرح نبوده. گرچه این ستم همیشه وجود داشته است. جنبش زنان، یا به عبارت دیگر زنانی که معترض باشند که چرا به عنوان زن تحت ستم هستند، در جوامع خاصی، در جوامع سرمایه داری و آن هم در مقطع خاصی مطرح می شود که کاملاً در رابطه با شرایط زیربنائی و مسائل سیاسی می باشد. در ایران هم به دلیل جامعه ی بیمار ما، جامعه ی وابسته ی ما، اختناق هزاران ساله، الان آن مقطع به نظر ما هنوز وجود ندارد که جنبش خودانگیخته ی زنان زاده شود و همچنین به خاطر وجود دلایل سنتی، نقش خانواده و نقش مذهب که به نظر ما در ایران عمده است، آن انگیزه ی خودانگیختگی در زنان ایران وجود ندارد. یعنی آن مرحله نیست که زنان ایران به طور خودبخودی مسائل خود را مطرح کنند. منتهی این رسالت فعلاً بر عهده ی زنان آگاهی است که به این پایه از آگاهی رسیده اند. و این مسئله، یعنی مطرح کردن مسئله ی زنان و تبدیل آن به مسئله ی اجتماعی، از عمده ترین وظایف سازمان های مترقی زنان است. به عبارت ساده تر، ما ابتدا باید بگوئیم که اساساً مسئله ای به نام مسئله ی زن موجود نیست. باید حول این مسئله فعالیت کرد، این را بفهمانیم؛ این را مسئله ی جامعه کنیم که زنان، تحت ستم دوگانه هستند. حتی متأسفانه به نیروهای انقلابی نیز باید این را بفهمانیم. ولی علت عمده ی این رکود را عملکرد نیروهای انقلابی نمی بینیم. گرچه این کم کاری هست و باید هم به آن برخورد شود. اگر ما مسئله ی زنان را در گرو حرکت

سازمان های انقلابی بدانیم، به نظر من حرکت از بالاست و رسالت خود زنان را در این مسئله نفی کرده ایم به نظر ما خود زن ها این رسالت را دارند. منتهی این زنان آگاه که در محدوده ی نظری سازمان های سیاسی هستند، در این لحظه این رسالت را بر دوش دارند. خلاصه ی مطلب اینکه مطرح کردن مسئله ی زنان با خود زنان است و ضامن اجرائی اش هم خود زنان هستند. بعداً مشخص می کنم که درک ما از این مسئله چیست. مقصود از رسالت خود زنان به قدرت رسیدن قشر زنان نیست، بلکه این است که خود جنبش زنان باید پرچمدار مبارزه در راه رهائی زنان باشد و نه سازمان های سیاسی. ولی متأسفانه سازمان های مترقی زنان هم در این مسئله خیلی کوتاهی کرده اند و برخوردشان بسیار غلط و عقب افتاده بوده است. یعنی نه تنها کمک به جنبش زنان نکردند، بلکه با برخوردهای غلط از رشد آن جلوگیری کردند. یعنی هرجا که مسئله ی زن مطرح بود، سازمان های سیاسی مسئله ی دیگری را در مقابلش گذاشتند و اجازه ندادند که مسئله شکوفا بشود و حتی ارگان های زنان هم که باید گفت از زنان آگاه یعنی زنانی که به مسائل طبقاتی آگاهی دارند تشکیل می شود، درکی از مسئله ی زنان ندارند؛ یعنی هدف به وجود آمدن این ارگان ها تا به حال مسائل دیگری غیر از رشد جنبش زنان بوده است.

بنابراین، این نوع سازمان ها خیلی زود تحت این شرایط منحل می شوند و اصولاً لزوم وجودی شان را از دست می دهند. به نظر ما الان مسئله ی زنان رکودش از جهتی برمی گردد به شرایط کل جامعه، یعنی به اینکه اصولاً بعد از انقلاب، این رکود در تمام سطوح مبارزاتی طبقات و اقشار مردم دیده می شود. و این یک بخش است. بخش دیگر این است که اصولاً مسئله ی زن در ایران مسئله نیست. سازمان های زنان و نیروهای چپ و انقلابی در مطرح کردن این مسئله کوتاهی می کنند.

فصلی در گل سرخ: چرا کوتاهی می کنند؟

انجمن رهائی زن: چون سازمان های انقلابی چیزی جدا از این جامعه نیستند. گرچه نیروهای آگاه جامعه هستند، ولی تحت تأثیر فرهنگ موجود این جامعه هستند. به هرحال، فرهنگ پدرسالاری در مغز همه وجود دارد. زدودن این به راحتی میسر نیست. همه ادعا می کنند که مسئله ی زن را قبول دارند و علت آن هم این است که مسئله ای که از نظر تئوریک به عنوان زن ادعا شده را نمی توان با دلایل علمی رد کرد. بنابراین ادعا به پذیرش آن می شود ولی در عمل نفی می گردد. و سازمان های سیاسی ما امروز تا حدودی درگیر این تضاد هستند. برای اینکه هنوز باید کلیه ی این سازمان های سیاسی با خیلی از مسائل روبنائی فکری خودشان هم برخورد کنند. خیلی از مسائل دیگر غیر از مسائل زنان هست که همینطور است. از جمله مسائل دموکراسی که

در ایران به آن برخورد نمی شود. از نظر ما اینها برمی گردد به عدم آگاهی کافی به شرایط موجود و عدم توانائی در زدودن فرهنگ مسلطی که در این جامعه وجود دارد.

اتحاد ملی زنان: من فکر می کنم که این مسئله مشخصاً بازمی گردد به سازمان های انقلابی. کم کاری این سازمان ها نه تنها در ربط با مسئله ی زنان، بلکه به طور مشخص در مورد خواست های دموکراتیک جامعه و حمایت از سازمان های دموکراتیکی که حول این خواست ها، خودبخود بعد از انقلاب شکل گرفت، وجود دارد. من به یاد می آورم که در فروردین ۵۹، عده ای از سازمان های دموکراتیک دور هم جمع شدند؛ ابتدا برای اعتراض به حمله ای که به کردستان شده بود. در حدود ۱۹ تشکل دموکراتیک بودند که بعد جریان اول اردیبهشت دانشگاه پیش آمد و باز این مجموعه برخورد کردند به نقض حقوق دموکراتیک در جامعه و کشتار دانشگاه. متأسفانه امروز شاید ما در سطح جامعه بیش از ۸ تشکل دموکراتیک نتوانیم نام ببریم. این مسئله تنها به بخش زنان برنمی گردد، به آن خواست های دیگر هم برمی گردد. به طور کلی این عدم توجه جنبش انقلابی ما به خواست های دموکراتیک اقشار مختلف که زنان هم جزوشان می شوند، وجود دارد. من فکر می کنم دلایل این امر عملاً نبود آزادی خواست ها یا به اصطلاح حرکات دموکراتیک در سیستم رژیم گذشته [بود که] باعث این شد که تعداد زیادی تشکل های دموکراتیک برای اعلام خواست های خودشان به وجود بیاید. ولی متأسفانه برخورد سازمان های انقلابی برخورد فعالی نبود.

اعتقاد ندارم که به سازمان های دموکراتیک به عنوان یک زائده برخورد شود. ولی به طور مشخص می باید بخش آگاه و انقلابی جنبش ما در مورد این مسائل و به طور مشخص در مورد زنان که نیمی از جامعه را تشکیل می دهند، یک برخورد آگاهانه و فعال داشته باشند.

شرایط گذشته که باعث شد زنان انقلابی ما واقعاً برابری خودشان را در مبارزه ی طبقاتی نشان بدهند، همانطور که دوست مان از رهائی زن گفت، در رابطه با مسئله ی زنان نبود، بلکه در مبارزه ی طبقاتی بود که بسیار هم والا و ارزنده است و شخص خودم شدیداً تحت تأثیر مبارزات این شیرزنان هستم. و همانطوریکه در منشور ما هم منعکس می شود، در یک کلیتی ما به یاد و به نام آنها تشکل خودمان را شروع می کنیم. و ما آنچه را در مرحله ی کنونی می بینیم، بسیج هرچه بیشتر توده ی زنان حول خواسته های خودشان است. البته این را جدا می کنیم از عناصر آگاه و پیشرو زنان که در مبارزات طبقاتی موجود هم فعالیت های خیلی چشمگیری از خود نشان می دهند. ولی آنچه که برای ما اهمیت دارد و باید آگاهانه برخورد کنیم، این عدم برخورد فعال جنبش انقلابی ما به مسئله ی زنان است و ما این را در هر فرصتی که امکان دارد باید مطرح کنیم. وقتی

که به دو سال گذشته برمی گردیم، تنها در یکی از ارگان های سازمان های انقلابی است که می بینیم سلسله مقالاتی را در راه شناساندن مسئله ی زن منتشر می کند. از این گرفته تا مسائل مختلف دیگری که پیش می آید، ما برمی گردیم به حقوق و به مسائلی که به اصطلاح در مورد زنان، یکی پس از دیگری پایمال می شود. حمایت فعال بخش انقلابی ما از این مسائل چگونه بوده؟ در مواردی به هیچوجه حمایت نشده؛ در مواردی فقط در حد یک موضع گیری خیلی کلی به مسئله برخورد شده. فکر نمی کنم مسئله ای که در اینجا مورد بحث است از این زاویه باشد که مسئله ی زنان را باید سازمان های انقلابی حل بکنند. بلکه عدم توجه آنها تأثیر مشخصی داشته. از آنجا که رهائی زنان جدا از رهائی جامعه نیست، خواست های دموکراتیک آنها هم در رابطه تنگاتنگ با مبارزات ضدامپریالیستی است. در رابطه با عناصر پیشرو زنان که در مبارزات گذشته شرکت داشتند، بحث جداگانه ای است؛ آنها به درستی در آن شرایط به ضرورت خاصی پاسخ دادند که بسیار ارزنده بود؛ ولی در مورد مسئله ی خاص زنان نبود، بلکه در مبارزه ی طبقاتی بود. ما وظیفه ی کلیه ی زنان انقلابی می دانیم که در هرکجا که هستند و به هر صورت که می توانند، برخوردی فعال با مسئله نموده و سعی نمایند بخشی از وظیفه ی مبارزاتی خود بدانند، زیرا بدون شرکت همه جانبه و آگاهانه ی زنان به پیروزی نخواهیم رسید. حقوق و آزادی های لازم برای بالا بردن سطح آگاهی زنان ضرورت خاص خود را دارد. بعضی از سازمان های سیاسی که از زاویه ی انقلابی با مسئله برخورد نمی کنند، طرح حقوق و آزادی های دموکراتیک زنان و مبارزه برای به دست آوردن آنها را نادرست دانسته و در حقیقت کل حقوق و آزادی های دموکراتیک در جامعه را نفی می کنند. البته به این بهانه که این مبارزات سد راه مبارزات ضدامپریالیستی است. ولی ما می گوئیم برای اینکه با امپریالیسم مبارزه کنیم، باید آگاه بود و برای آگاه شدن آزادی کافی در سطح جامعه وجود ندارد. ما می گوئیم زنده باد آزادی که برای آن خون ها دادیم.

هما ناطق: شما می گوئید رهائی زن در گرو رهائی اجتماع است. ما که هنوز به این رهائی دست نیافته ایم. پس می پذیریم که زنان به علت ستم های اجتماعی قرون متمادی، نه تنها در موقعیت نابرابر با مرد قرار دارند، بلکه به علت همین ستم ها ناآگاه تر و عقب افتاده تر نیز هستند. واقعیتی است که ما قرن ها با مردان فاصله داریم و این فاصله را هرگز به تنهائی پر نخواهیم کرد. نشانه ی این عقب ماندگی را نه تنها در ایران بلکه در گوش به فرمانی زنان از هیتلر، از موسولینی و در شیلی دیده ایم. امروز نیز در ایران حاکمیت، از عدم آگاهی ما استفاده می کند که قانون قصاص را به خوردمان بدهد و حتی قادر است توده ی ناآگاه زن را در جانبداری از همین قانون به خیابان هم بکشد. این تبعیت را در مسئله ی حجاب دیدیم. و گاهی در زنان مترقی و طرز لباس

پوشیدن و تقلید کت سبز و شلوار و کفش از رفقای مرد می بینیم؛ وقتی "صلاح" می دانند دامن می پوشیم، وقتی نمی دانند، به رنگ خودشان درمی آئیم. سؤال من این است که "اتحاد ملی" و "رهائی زن" چه گام هائی در راه بردن آگاهی راستین به میان توده ی زن برداشته اند و در جبران این نارسائی ها و کمبودها چه کرده اند؟ همچنین می بینیم که هم "اتحا د ملی زنان" و هم "رهائی زن"، از کم بها دادن برخی از سازمان های انقلابی به فعالیت ها و آزادی های دموکراتیک که مسئله ی زن را نیز در بر می گیرد، انتقاد می کنند. برخی از گروه ها حتی از ترس لیبرال ها، این آزادی ها را به نام مارکس و لنین و در دفاع از انقلاب، طرد می نمایند. اکنون باید دید منظور مارکس از این عبارت که " تجاوز به هر جنبه ی آزادی تجاوز به نفس آزادی است" چه بود و چرا لنین در لزوم آزادی می گفت: " پرولتاریا به طور غریزی دریافته است که آزادی سیاسی با آنکه مستقیماً بورژوازی را مستحکم و متشکل خواهد ساخت، برای او لازم است و بیش از همه لازم است" و چرا مبارزه علیه استبداد را "مبرم تر" از مبارزه برای سوسیالیسم می دانست؟ اینها را گفتم که "انگ" لیبرال نخورم و بتوانم سؤالم را طرح کنم. پرسش من این است که آیا امروز زنان نیز مانند کارگران و سایر اقشار ستمدیده به این آزادی نیاز دارند یا نه و اگر این نیاز هست و جداگانه به عنوان مسئله ی زن طرح می شود، تضاد زنان امروز با لیبرال هاست یا با ارتجاع یا با هر دو؟ در مبارزه با قانون قصاص که زن را موجود نیمه کاره تلقی می کند، یا وقتی زنان به جرم زنا سنگسار می شوند، یا وقتی حجاب را تحمیل می کنند، وقتی زنان را از ادارات می رانند، در این صورت وقتی شما مسئله ی زن را به صورت مسئله ی خاص زن طرح کنید، دو وزنه ی ترازو در محکومیت لیبرال و ارتجاع یکسان نیست. اما هنگامی که مسئله ی زن در چهارچوب آزادی های دموکراتیک طرح گردد، در آن صورت همه می دانند که در برقراری نظام اختناق و سرکوب آزادی ها، لیبرال ها و ارتجاعیون دست به دست هم حرکت کرده اند. مثلاً در امر مطبوعات، قانون دولت ازهاری را لیبرال ها مو به مو رونویسی کردند و ارتجاعیون به اجراء درآوردند. یورش به تلویزیون شکوفای روزهای انقلاب را لیبرال ها آغازیدند و به دست مرتجعین سپردند. انتخابات آزاد و شوراهای دانشگاهی را لیبرال ها طرد کردند و پایه های انهدام فرهنگی را به دست ارتجاع ریختند و مسائل دیگر از قبیل سرکوب کردستان و خلق ترکمن و شوراها و... اما امروز واژه ی آزادیخواهی است که به لیبرال مسخ شده و مفهوم اقتصادی آن فراموش شده. سؤال من این است که در ربط با مسئله ی زن، اگر چنین مسئله ای وجود دارد، در ربط با لیبرال ها یعنی آزادیخواهان است یا با ارتجاع ؟

انجمن رهائی زن: به نظر من علت وجودی ما در "رهائی زن" خود گویا است که ما معتقد به

وجود چنین نابرابری هستیم و باز معتقدیم که این نابرابری در رابطه با مسائل دیگر اجتماع است. وظیفه ی عمده ی ما به عنوان بخشی از زنان آگاه، طرح مسائل ویژه ی زنان و رابطه ی آن با کل نظام اجتماعی می باشد و از طرفی دیگر تفهیم این مسئله که رهائی زنان در گروی رهائی اجتماعی است. و اما اینکه تا امروز چه کرده ایم، تا چه حد پیروز بوده ایم و برنامه ی امروز ما چیست، برمی گردد به تاریخچه ی فعالیت "انجمن رهائی زن".

اصولاً رخنه کردن بین توده ها را مسئله ای لحظه ای نمی بینیم. یعنی با تمام تلاش و کوشش مان در بسیج زنان زحمتکش، این توهم را که بتوانیم این زنان را در عرض امروز و فردا متشکل کنیم، کنار می گذاریم. بدین دلیل که معتقدیم زنان ایران امروزه بر حول مسائل صنفی خود بسیج نمی گردند. بنابراین کار مداوم و پیگیری لازم می آید تا بتوانیم به این رخنه ای که از آن صحبت می شود برسیم. اما وظیفه ی ما هرچه بیشتر مسلح کردن زنان به آگاهی اجتماعی است که ما این مهم را از طریق نشریه و جزوات انجام می دهیم که البته باید بگوئیم که در این زمینه تاکنون زیاد هم موفق نبوده ایم. اگر بخواهیم اصولی صحبت کنیم، بخشی از این عدم موفقیت بستگی به شرایط ایران و بخشی نیز به تجربیات انجمن مربوط می گردد. زیرا انجمن ما با تعداد بسیار اندکی شروع به کار کرد و در ابتدا نیز نتوانست مسئله ی زنان را با موجودیت فعلی جامعه ی ایران تطبیق دهد. ما خیلی سعی در طرح مسائل تئوریک زنان و بسیج عملی زنان نمودیم. منتهی باید صادقانه بگوئیم که رسالت این ارگان در آن زمان برای ما آنقدر مفهوم نبود. ولی به مرور زمان توانستیم مسائل موجود را رفع کنیم.

جنبه ی دیگری از این عدم موفقیت، برمی خورد به برخورد بعضی از سازمان های انقلابی که در واقع سدی بودند در مقابل سازمان های زنان. البته باید گفت که این ندانم کاری این سازمان [ها] نمی تواند عمل ما را توجیه کند و این ما هستیم که این سد را باید بشکنیم و فکر می کنم که این کار را تا حدودی انجام داده ایم.

از چهارچوب منشور کلی "انجمن رهائی زن" که در آن مسائل زنان را با دیگر مسائل دموکراتیک جامعه هم سو می بیند و حل تمامی آن را در گروی قطع وابستگی و یک تحول اجتماعی می داند که بگذریم، ما بعد از افشای کلیه ی سیستم موجود، با دو مسئله روبرو هستیم. یکی طرح مسائل کلی زنان در جوامع سرمایه داری؛ دوم طرح مسائل ویژه ی زنان در ایران.

در مورد مسئله ی اول، ما مسئله ی لزوم شرکت زنان در کارهای تولیدی و اجتماعی شدن کارهای خانگی، حقوق مساوی برای کار مساوی، بهبود شرایط کار زنان کارگر و... مسائلی از این قبیل را مطرح کرده و لزوم دستیابی به آنان را برای زنان تفهیم می کنیم. اما در مورد مسائل

ویژه ی زنان ایران که از عمده گی خاصی برخوردار است، ما مسئله ی کسب حقوق اجتماعی، اقتصادی و فردی زنان را که رژیم جمهوری اسلامی به هزاران شیوه آن را نفی می کند، مطرح می کنیم. در این زمینه، افشای قانون اساسی، قوانین مدنی، قوانین شغلی و غیره را جزء وظایف روزمره ی خود می دانیم؛ ولی باز معتقدیم که طرح مسائل اقتصادی از ویژگی خاصی برخوردار است. مسائلی مانند اخراج دسته جمعی زنان به دلایل مبهم، مسئله ی نبودن مهد کودک ها، شیرخوارگاه ها، عدم وجود حقوق برابر زن و مرد در محیط کار، عدم برخورداری زنان کارمند و کارگر از مرخصی استعلاجی برای دوران بارداری و مسائلی نظیر آن از عمده ترین مسائلی است که باید با آن برخورد کنیم. به نظر ما این مسائل بیان شده یا نشده، بهرحال از عمده ترین مسائل زنان زحمتکش است.

از دیگر مسائلی که به نظر ما طرح آن لازم می آید، مسائلی مانند عدم وجود وسائل جلوگیری از بارداری به طور رایگان است. در حالی که می دانیم رژیم حاکم حتی از وارد کردن آنها جلوگیری می کند. ممکن است این مسئله ظاهراً مسئله ی زحمتکشان نباشد و تا به حال از جانب آنان مطرح نگردیده باشد، ولی ما می دانیم که وجود یک فرزند ناخواسته در یک خانواده ی فقیر است که مسئله می آفریند؛ یعنی در آنجاست که حتی در شرایطی زن مجبور می گردد برخلاف فقر اقتصادی، شغلش را نیز رها کند تا بتواند از کودکش نگهداری کند. بنابراین دچار فقر چندلایه می گردد.

یکی از مسائلی که ما باید با آن برخورد کنیم مسئله ی مبارزه با فحشاء توسط رژیم جمهوری اسلامی است. گرچه ما عمیقاً معتقدیم که مسئله ی نابودی فحشاء نه تنها در ماهیت این رژیم نیست، بلکه از طریق اشاعه ی فحشاء قانونی "صیغه" خود فحشاءآفرین است. با این همه، وظیفه ی ما افشای شیوه ی غیرانسانی ی است که این رژیم در پیش گرفته است؛ یعنی برای نابودی یک پدیده ی مریض، قربانی ها را هدف قرار داده است.

مسئله ی دیگری که به نظر ما طرح آن و مبارزه با آن بسیار لازم می آید، مسئله ی حجاب اجباری است؛ چرا که به نظر ما این مسئله کلید ایدئولوژی حاکم در مورد زنان است. چرا که به خوبی دیدیم رژیم بعد از آن که زنان را قدم به قدم از فعالیت اجتماعی محروم کرد، آخرین تیر خود را با طرح مسئله ی حجاب رها ساخت. به نظر ما کم بها دادن به مسئله ی حجاب از طرف سازمان های انقلابی و سازمان های مترقی زنان، در واقع عدم برخورداری از درک کالائی بودن زن در جامعه ی سرمایه داری می باشد و از آنجا نیز سکوت در مقابل این مسئله را تمکین در مقابل شرایط موجود می دانیم. ما معتقدیم که باید در حرکات خودبخودی که از طرف زنان در

این مورد انجام می شود شرکت کنیم، اعتراضات را تشدید کنیم و بدان جهت بدهیم. ولی متأسفانه تجربه ی گذشته ی ما در مورد مسئله ی حجاب بسیار دردآور است. یعنی علیرغم عمدگی مسئله، نیروهای مترقی یا در مقابل آن سکوت کردند و یا آن را تحریم کردند. این واقعیت که مبارزه علیه حجاب اجباری از طرف زنان مرفه انجام می گیرد، به مفهوم بورژوائی بودن خود خواست نیست؛ البته بسیار واضح است که در چنین جامعه ای و در چنین شرایطی، زنان زحمتکش ایران نه تا به حال چنین آزادی ی را لمس کرده اند و نه به دلایل تسلط فرهنگ پدرسالاری و تأثیر مذهبی و سنتی قادر به درک آن هستند. به عبارت دیگر، بخش عظیمی از زنان ایران حجاب را بخشی از موجودیت خود می دانند. در نتیجه حرکتی علیه لغو حجاب اجباری نمی کنند. از اینجاست که ما معتقدیم حرکت ما در این مورد، نه سکوت یا تأئید مسئله ی حجاب اجباری، بلکه مشخصاً مسئله کردن آن است. زیرا که ما می دانیم این خواست ماهیتاً و نهایتاً خواست زنان زحمتکش می باشد و رهائی زنان در گروی نابودی این تفکرات مردسالاری و کارآئی بودن زن می باشد. بهرحال به نظر ما برخورد نیروهای آگاه به حجاب، از عدم درک صحیح برخورد بود. مقایسه کردن حرکت خودبخودی زنان در مورد حجاب با مسئله ی تظاهرات زنان بورژوای شیلی از طرف برخی از این نیروها و از جمله برخی از سازمان های زنان و وجود وحشت از "بختیاریسم" نمودار این کمبود تئوریک می باشد. ما در اینجا بحثی در مورد مسئله ی تظاهرات شیلی نداریم. ولی همانقدر می گوئیم که آن تظاهرات به دلایل مشخص و ماهوی بورژوائی بود؛ که این دلایل در مورد مسئله ی تظاهرات علیه حجاب اجباری به هیچوجه صادق نبود. فقط به عنوان روشن شدن مسئله باید بگوئیم که اتفاقاً در آن تظاهرات ارتجاعی و بورژوائی شیلی، زنان کارگر هم شرکت می کردند. ولی با این حال مسئله ارتجاعی بود. ولی تظاهرات علیه حجاب در ایران را نه به دلیل شرکت کنندگان، بلکه به دلیل خواست واقعی آن، خواستی مترقی می دانیم و بنابراین معتقدیم شرکت متحد و متشکل سازمان های مترقی زنان، با پشتیبانی سازمان های انقلابی می توانست به این حرکات جهت یابی بهتری بدهد. بهرحال، اگر نیروهای ارتجاعی مثل "بختیاری ها" توانستند از این تظاهرات استفاده کنند، که ما شک داریم، در اثر برخورد نیروهای آگاه بوده است.

اما در مورد رهنمود ما به زنان ایران، ایجاد تشکل های صنفی در محیط کار می باشد. از آنجائی که مبارزات فردی زنان می باید شکل جمعی به خود بگیرد و با مبارزات دیگر بخش های زحمتکشان هم سو گردد، وجود تشکل های صنفی و لزوم شرکت زنان در تشکل های مختلف با خواست مشخص خود حتمی می گردد. مسئله ی دیگری که ما در جهت آن تلاش می کنیم، متحد کردن سازمان های مترقی زنان است. زیرا معتقدیم که حرکات پراکنده و انفرادی ما نمی تواند

به تنهائی کافی باشد. در این زمینه تلاش در جهت حفظ "شورای همبستگی زنان" در گذشته [حائز اهمیت بسیای بود] و بازسازی آن در آینده از عمده ی اهداف ما است.

اتحاد ملی زنان: هفته ی گذشته ما گردهمائی سالیانه داشتیم. در این گردهمائی، گزارش عملکرد پانزده ماه فعالیت ما بررسی شد؛ هم در زمینه ی سیاسی و هم در زمینه ی کارهای عملی که انجام گرفته بود. یکی از دستاوردهای ما حفظ خودمان بود. یعنی یک تشکل مستقل دموکراتیک زنان. زیرا در درون، ما دچار افت و خیزهائی بودیم و از این جهت یک بازآموزی در مورد نحوه ی کار و خواست های زنان مورد بحث قرار گرفت و بالاخره موفق به طرد نظری شدیم که مبارزات دموکراتیک زنان را نفی می کرد. البته با این بهانه که این مبارزات سد مبارزات ضدامپریالیستی است. صَرف انرژی بسیار در درون، مانع فعالیت گسترده ی ما در سطح جامعه بوده است و متأسفانه در یکی از لحظات جنبش زنان که در موقع اعتراض زنان به حجاب اجباری بود، نتوانستیم تأثیر بگذاریم و پیشبرنده باشیم و این به دلیل عدم کار پیگیر و یا کم کاری ما بود. اگرچه زمینه های خوبی وجود داشت و زنان زحمتکش هم از این خواست به حق دفاع می کردند. ولی عدم تجربه و ارتباط ارگانیک بین زنان نتوانست اثری تعیین کننده داشته باشد و پس از آن ما شاهد فشارها و اخراج های وسیع و محروم کردن زنان کارگر و کارمند از داشتن مهد کودک و غیره شدیم. به دلیل عدم حمایت کارگران و کارمندان مرد از خواست های به حق زنان، مدیریت کارخانجات بدترین رفتار را با زنان کارگر نموده اند و البته به دلیل بیکاری وسیع در سطح جامعه هم بوده است. ما در زمینه ی کارهای عملی در مورد زنان زحمتکش خیلی کار کرده ایم، ولی از آنجا که به همه ی فوت و فن قضیه آگاه نبوده ایم، نتوانستیم ارتباطات را در جهت مشخصی به پیش ببریم. به خصوص در پیوند مبارزات اقشار مختلف با یکدیگر.

همانطور که صحبت شد و دوستمان از "انجمن رهائی زن" توضیح دادند، ما پیوند بین خواسته های دموکراتیک اقشار مختلف را وظیفه ی خود می دانیم و در یک کلیتی در این راه مبارزه می کنیم. ولی تأکید ما به طور اخص روی خواسته های زنان است. رسانه های گروهی ما سعی در منحرف جلوه دادن مسائل دارند و در ارتباط با زنان زحمتکش، ما وظیفه ی خود می دانیم که آنها را آگاه کنیم نسبت به آنچه که در اطراف شان می گذرد: مثل مسئله ی سرکوب آزادی ها، پایمال کردن حقوق زنان، دانش آموزان، دانشجویان و... در مورد قوانینی که می گذرد و چه بسا آنها به شدت حقوق زنان زحمتکش ما را پایمال می کنند؛ مثل قانون قصاص که شما اشاره کردید. این قانون در حد یک فاجعه است. اگر این قانون پیشنهادی به تصویب برسد، سند جنایت و کشتار جمعی است و ننگی خواهد بود در جامعه ی ما. در این قانون ارتجاعی، زنان و

کودکان بیشتر مورد تعدی قرار دارند. زنان را نیمه حساب می کنند. قتل آنها را برای هرکسی می تواند مجاز کند؛ به بهانه های مختلف که به هیچوجه با آنچه در این قانون آمده قابل ثابت کردن نیست. هرکس می تواند ادعا کند که شما به ائمه ی اطهار فحش دادید و شما را بکشد و از این قبیل بسیار است. ما در این رابطه دست به تکثیر وسیع اعلامیه زده ایم و با برجسته کردن بعضی ماده های این قانون سعی می کنیم آن را به زنان بشناسانیم. در حقیقت حقوق نداشته ی آنها را بازگو کنیم و سعی داریم با بردن این آگاهی بتوانیم با یک حرکت یکپارچه مانع به تصویب رسیدن چنین قوانینی بشویم.

هما ناطق: از آنچه تاکنون گفتید چنین برمی آید که شما بیشتر در میان قشرهای آگاه جامعه فعالیت دارید و یارگیری می کنید. بنابراین سؤالی که پیش می آید این است که از بدو تشکل تاکنون چه گام هائی در زمینه های فرهنگی و حقوقی و اقتصادی برداشته اید و خلاصه چه کرده اید؟

اتحاد ملی زنان: ما در ابتدای فعالیت مان، روزنامه ای درآوردیم به نام "برابری" که شش شماره بیرون آمد و یک ویژه نامه. متأسفانه با یورشی که در مردادماه ۱۳۵۸ به نیروهای مترقی شد، روزنامه ی ما موفق به انتشار نشد و در زمان دولت موقت درمهر ماه ۱۳۵۸، ما درخواست امتیاز نمودیم که تا این لحظه هیچگونه جوابی به ما داده نشده است؛ که البته این هم از دولت لیبرال ها که امروز خود داعیه ی آزادی دارند. پس از مدتی مجله ای به نام "زنان در مبارزه" منتشر کردیم و تاکنون شش شماره و یک ویژه ی قیام منتشر نموده ایم. در طول ۵ ماه گذشته نیز سه شماره پی درپی آماده شد وبه چاپخانه رفته است، ولی موفق به انتشار نشده ایم و آن به دلیل یورش چماقداران به چاپخانه ها است و مجبور شدیم در حد درونی به دیوار نصب کنیم تا اعضاء از آن مطلع شوند. ما امیدواریم با بهبود شرایط، به موقع آنرا منتشر کنیم. ولی در صورت عدم تغییر این شرایط، شاید مجبور شویم تغییراتی در نشریه ی خود بدهیم. ما همچنین دو بولتن منتشر کرده ایم در رابطه با مسئله ی حجاب اجباری و دیگر جزوات کوچک آموزشی ـ بهداشتی برای زنان زحمتکش. تعداد زیادی جزوات ترجمه شده در دست چاپ داریم که به تدریج منتشر خواهد شد. جزوات کوچکی قبلاً منتشر کرده ایم که بازگوکننده ی جنبش زنان در سایر کشورها بوده است. ما سعی داریم از تجربه ی جنبش های رهائی بخش حداکثر استفاده را بنمائیم و این جنبش ها را در رابطه با زنان بشناسانیم. از طرف دیگر، در سطح عناصر روشنفکر و انقلابی نیز با توجه به ضرورت آن سعی کرده ایم جزواتی را ترجمه و منتشر کنیم. در حال حاضر، ما سعی داریم به وسیله ی اعلامیه ها و جزوه های کوچک عامه فهم در محلات مختلف به مسائل زنان برخورد نمائیم و برای فهم راحت تر زنان زحمتکش، بخشی از آموزش خود را از طریق برپائی نمایشگاه های

تصویری انجام می‌دهیم. شکل کار ما در بین زنان کارمند، پرستار و کارگر متفاوت است و بر حسب شرایط، به اشکال متفاوتی عمل می کنیم. ما وظیفه ی خود می‌دانیم با طرح مسئله در بین مردان کارگر و کارمند، حمایت آنها را از خواسته های به حق زنان جلب نمائیم؛ زیرا بدون حمایت فعال و آگاهانه ی آنها، زنان در محیط کار، در به دست آوردن حقوق خود موفق نخواهند شد. مثلاً ما می بینیم که زنان کارگر از حمایت مردان کارگر برخوردار نیستند و به این دلیل حتی نسبت به اخراج زنان کارگر عکس العمل نشان نمی‌دهند که شاید یکی از دلایل آن بیکاری شدید در جامعه ی ما باشد. ولی دلیل دیگر آن عدم آگاهی آنها از وضعیت و موقعیت زنان کارگر است.

و اما در مورد برنامه ی ما. در دراز مدت، مسئله کلی است. ما اعتقاد داریم اگر زنان آگاهانه حرکت نکنند و متشکل نشوند، جامعه از قید ستم و بهره کشی رها نمی شود. آنچه به عنوان وظیفه ی مبرم برای خود می بینیم، عبارتست از کوشش برای طرح و شناخت مسئله ی زنان در بین زنان کارگر، دهقان، کارمند و زحمتکش. انجام فعالیت‌های انتشاراتی و فرهنگی به منظور بالا بردن آگاهی آنها. از طرف دیگر، کوشش در شناساندن و طرح مسئله بین نیروهای آگاه در سطح جامعه داریم. زیرا بدون کمک و پشتیبانی فعال آنها و همگامی مبارزات سیاسی مترقی با مبارزات زنان، به موفقیتی نخواهیم رسید.

ما سعی در افشای قوانین موجود و فشارهای وارده بر زنان جامعه مان داریم. چون متاسفانه از ناآگاهی زنان استفاده بسیار شده است، تعجب نخواهیم کرد که حتی برای به تصویب رساندن همین قانون قصاص پیشنهادی، زنان را به خیابان ها بیاورند.

ما وظیفه داریم برای ریشه کن کردن کلیه ی زمینه های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی فحشاء گام برداریم. زیرا با سنگسار کردن زنان فاحشه نمی توان به مسئله برخورد کرد یا با بستن بخشی از شهر تهران که مرکز فحشاء بوده است، در حال حاضر در سطح شهر پخش شده اند. زیرا به پایه های وجودی آن کوچک ترین برخوردی نشده است. فقر و فشارهای متعدد بر زنان، آنها را به ورطه ی فحشاء می کشاند و این چنین دردی با این برخوردهای بغایت نادرست درمان نخواهد شد.

در مورد صیغه نیز وظیفه داریم به طور وسیع مبارزه کنیم. صیغه یعنی فحشای آشکار و برخلاف کسانی که سعی دارند به زنان ناآگاه ما بقبولانند که از دیدی مترقی برخوردار است، باعث بدبختی و نابسامانی وسیع زنان و دختران جوانی است که به این راه می افتند. به طور نمونه بگویم موردی بود در بخش حقوقی ما در هفته ی گذشته و آن اینکه دختر جوان و بچه سالی را به

صیغه دادند (نمی‌دانم به چه قیمتی او را فروخته بودند) و مرد پس از بهره وری از دختر جوان، او را ترک کرده و رفته [بود]. حال دختر جوان حامله است و نمی‌داند چه بکند؟ در اینجا مقامات مملکتی باید جواب بدهند که با این فحشاء چگونه باید مبارزه کرد؟ تنها این دختر نیست. دختران معصوم زیادی هستند که به دلیل فقر به صیغه می‌روند. حال بچه هائی که به جای می‌ماند به گردن کیست؟ سقط جنین هم که نمی‌شود انجام گیرد. آیا غیر از این است که در این شرایط تحمیلی و به خاطر فقر بسیار به همین راه ادامه می‌دهد؟ آیا چاره ی دیگری برای این دختر معصوم باقی می‌ماند؟ بد نیست دوستان ما سری به دادگاه های ویژه بزنند تا بیشتر با نمونه های روزمره آشنا شوند.

مصاحبه با عاطفه گرگین (گلسرخی)

برگرفته از: ''زنان در مبارزه'' (ماهنامه''اتحاد ملی زنان'')،

سال اول، شماره‌ی ۲، آذر ماه ۱۳۵۸

[چه بهتر که مرگ انسان در راه آرمان خلق باشد]

باد
باد را باید کشت
باد ویرانگر پائیزی را میگویم.
از چه رو میشکنی
ساقه زنبق را ، باد
زنبق ترد بیابانی
عاقبت، بر تو و بیداد تو
خواهد شورید.
"عاطفه گرگین"

آنچه خواهید خواند، حاصل گفتگوئی است با ''عاطفه گرگین'' شاعر و روزنامه نگار مبارزی که سالها به جرم اعتقاداتش، در زندان های رژیم شاه پهلوی بسر برد. او بعنوان همسر شهید ''خسرو گلسرخی''، این فرزند راستین خلق ایران نیز چهره ای است آشنا و شناخته شده. گفته هایش در مورد مبارزات گذشته زنان انقلابی ایران که با رژیم پهلوی به ستیز برخاستند، مقاومت شجاعانه آنان حتی زمانی که اسیر زندان بودند و سخنان او درباره‌ی نقش زنان در این مرحله از جنبش رهائی بخش ایران، می تواند آغازگر بحثی باشد در مورد رسالت و وظیفه کنونی

زنان آگاه و مبارز ایران و چگونگی انجام این رسالت و دشواری های آن.

ـ شما را مقدمتاً بعنوان زن مبارزی که در فعالیت های اجتماعی سالهای گذشته ایران شرکت داشته اید و در همین رابطه سالها در زندان رژیم گذشته بسر برده اید می شناسیم. برای آشنائی بیشتر کمی از خودتان بگوئید.

(ع ـ گ) من از سال ۱۳۴۷ وارد فعالیتهای اجتماعی و از سال ۱۳۴۹ وارد فعالیتهای سیاسی شدم. کار مطبوعاتی ام را از روزنامه اطلاعات شروع کردم و صفحه زنان این روزنامه را باتفاق شخص دیگری اداره میکردم. بعنوان خبرنگار از سمینارهای مربوط به مسائل زنان گزارش تهیه میکردم. با شخصیت های زن خارجی که به ایران سفر میکردند مصاحبه میکردم و از این قبیل. در آن زمان رژیم می کوشید از زنان و باصطلاح "اعطای" آزادی به آنان بهره تبلیغاتی بگیرد و طبیعتاً سمینارهای زنان با مراسم جنجالی مشابه تنها در خدمت منحرف ساختن توجه جامعه از مسائل اصلی اجتماعی و نیز منحرف ساختن توجه زنان از آنچه آزادی واقعی شان می توانست باشد ـ یعنی ضرورت مبارزه در راه سرنگونی رژیم ـ قرار داشت. بهمین سبب من خیلی زود از نقشی که در روزنامه اطلاعات داشتم کناره گرفتم. پس از آن مدتی با مجله فردوسی و دیگر مجلات همکاری کردم. لیکن با توجه به جو حاکم بر مطبوعات ایران در آن زمان، در سال ۱۳۴۹ از فعالیت مطبوعاتی بکلی کنار رفتم و بطور مستقل به انتشار چند جنگ ادبی دست زدم.

ـ شما علاوه بر سابقه مطبوعاتی و مبارزاتی خودتان، بعنوان همسر شهید، خسرو گلسرخی نیز چهره شناخته شده ای هستید. بی مناسبت نیست که به این بخش از زندگیتان اشاره ای بکنید.

(ع ـ گ) من در اسفند ۱۳۴۸ با خسرو آشنا شدم و با او ازدواج کردم. بدون تردید اشتراک عقاید و علائق ما در رشد فردی و اجتماعی هر دو ما تأثیر مثبتی داشت. و در همین رابطه، از سال ۱۳۴۹ فعالیت سیاسی ما آغاز شد که در فروردین ۱۳۵۲ به دستگیری ما انجامید.

ـ در این مورد هنوز ابهاماتی وجود دارد. اینکه شما بطور مشخص در چه رابطه ای دستگیر شدید؟

(ع ـ گ) در اوایل فروردین ۱۳۵۲ تعدادی از بچه هائی که تحت تعلیم خسرو بودند، دستگیر میشوند و از طریق شکنجه آنان، خسرو لو میرود و در ۱۶ فروردین ۱۳۵۲ بازداشت میشود. دقیقاً یک هفته پس از دستگیری خسرو من دستگیر شدم. باید اشاره کنم که عامل دستگیری من اعتراف یکی از اعضاء باصطلاح گروه گلسرخی بود.

ـ کمی از دوران زندان بگوئید.

(ع ـ گ) بگذارید به مسائل مربوط به بازجوئی، هتاکی، شکنجه و ضرب و جرح توسط بازجویان نپردازم زیرا نه من مورد استثنائی بودم و نه اکنون دیگر این مسائل در پرده ابهام است. من ابتدا در سلولهای انفرادی سیاه چال کمیته مورد بازجوئی قرار گرفتم و پس از تکمیل پرونده هر دو ما تقریباً همزمان به زندان قصر اعزام شدیم. در مهرماه همان سال با دستگیری عده ای که بعداً در دادگاه علنی فرمایشی شرکت داده شدند ما را به اوین فرستادند و مجدداً زیر بازجوئی شدید قرار گرفتیم.

ـ ارتباط خسرو و شما با این گروه چه بود؟

(ع ـ گ) واقعیت این است که سالها قبل از این تاریخ، خسرو با چند تن از این افراد که بعداً باصطلاح عاملین طرح ترور شاه معرفی شدند و در دادگاه فرمایشی شرکت داده شدند، ارتباط مختصری داشت و مسئله ترور شاه را تنها بعنوان یک طرح با آنها در میان گذاشته بود. لیکن بعداً بدلیل عدم صلاحیت شخصی و سیاسی آنان، از آنها بکلی کناره گرفت و از آن پس پیوسته ارتباط گذشته خود با آنان را از اشتباهات خود میدانست و بمن نیز توصیه کرد با آنها قطع رابطه کنم...

ـ ساواک در دادگاه فرمایشی و نمایش تلویزیونی مربوط به آن خسرو گلسرخی و کرامت‌الله دانشیان را در کنار متهمین دیگر قرار داده بود. ارتباط این دو شهید با یکدیگر چگونه و بر چه مبنایی قرار داشت؟

(ع ـ گ) خسرو هیچگونه ارتباط قبلی با کرامت‌الله دانشیان و اعضاء گروه او نداشت و تا آنجا که من میدانم در حقیقت در زندان با دانشیان آشنا شد.

ـ مدت محکومیت شما چند سال بود؟ چون گفته میشود بیش از موعد مقرر در زندان نگاه داشته شدید.

(ع ـ گ) در دادگاه اول به یکسال و در دادگاه دوم به سه سال زندان محکوم شدم و شش ماه نیز اضافه زندان کشیدم. جمعاً سه سال و نیم در زندان بودم.

ـ از دوران زندان، روحیه زنان مبارزی که در بند بودند و رفتار زندانبانان بگوئید. آیا رفتار زندانبانان با زنان و مردان تفاوتی داشت؟ منظور اینستکه، فرهنگ حاکم بر جامعه، دست کم گرفتن و تحقیر زنان در رفتار زندانبانان نیز منعکس بود؟

(ع ـ گ) در سال ۱۳۵۲ که من به قصر رفتم، تعداد زنان زندانی سیاسی بیش از ۵ نفر نبود و در سال ۵۵ که زندان را ترک میکردم این تعداد به حدود ۵۰۰ نفر رسیده بود. و این خود نمودار رشد مبارزات حق طلبانه خلق ایران از سوئی و گسترش شرکت زنان در این مبارزات از

سوی دیگر. در مقایسه رفتار زندانبانان با زندانیان زن و مرد چیزی نمیتوانم بگویم، چون تجربه من محدود به زندان زنان است. آنچه میتوانم بگویم اینستکه روحیه زنان چه در ابتدا که تعداد آنان انگشت شمار بود و چه بعدها بسیار مبارزه جویانه و بسیار مقاوم بود، بطوریکه زندانبانان اغلب ضعف بعضی از زندانیان مرد را تحت عنوان اینکه، "مردانتان" چنین و چنان کرده اند شما چرا عاقل نمیشوید، برخ ما میکشیدند. شاید بتوان گفت از ما بعنوان زن انتظار مقاومت، تسلیم ناپذیری و مبارزه را نداشتند و این خود انعکاس فرهنگ حاکم بر جامعه بود که زنان را موجوداتی ضعیف، آسیب پذیر و احساساتی می پنداشت. جالب است که رئیس کل زندانهای سیاسی قصر در پایان یک اعتراض جمعی و درگیری در زندان زنان به اعتراض بما گفت: "مگر به شما اینجا خوش میگذرد که حتی یکی از شما ندامت نامه ننویسید. ببینید چند زندانی مرد تا بحال ندامت نامه نوشته و آزاد شده اند." البته این مسئله مربوط به سال ۵۲ و زمانی است که من در قصر بودم، بعد از رفتن من به اوین شنیدم چند تن از زنان زندانی سیاسی ندامت نامه نوشته و آزاد شدند.

ـ بنابراین می توان گفت مسئله اینست که فرد به آگاهی اجتماعی و سیاسی دست یابد و خود را متعهد به ایفای نقش اجتماعی بداند. به عبارت دیگر در مبارزه بین زن و مرد تفاوتی وجود ندارد و در مقاومت وسازش ناپذیری نیز. در همین رابطه میپرسم نظرتان در مورد نقش امروز زنان در جنبش رهائی بخش کشور ما چیست؟

(ع ـ گ) بنظر من نقش زنان در جنبش از نقش مردان تفکیک پذیر نیست. مبارزه در راه قطع کامل وابستگی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به امپریالیسم و کسب استقلال و آزادی ایران مبارزه ای است طولانی و همه جانبه و زنان نیز چون مردان در راه این مبارزه جان داده و خواهند داد.

ـ به این اعتبار، بنظر شما آیا تشکل زنان در سازمانهائی که علاوه بر مبارزه همگام با خلق ایران، در جهت کسب آزادی و برابری و حقوق واقعی زنان نیز مبارزه میکنند ضرورت ندارد؟

(ع ـ گ) بگمان من اگر مسئله را از نقطه نظر فرهنگ جامعه مطرح کنیم، می بینیم که مادام که رشد و اعتلای فرهنگی وجود نداشته باشد، زنان به آزادی دست نخواهند یافت. جامعه باید بچنان تکامل فرهنگی برسد که زن و مرد را انسانهای متعهد، مسئول و دارای حقوق فردی و اجتماعی برابر بداند. بدون تکیه خاص بر جنسیت آنان.

ـ بنظر شما چگونه میتوان به جنبش فرهنگ متعالی دست یافت؟ آیا جز از طریق مبارزه جهت رشد آگاهی های سیاسی و اجتماعی زنان و مردان جامعه. [همگام]* با مبارزات آزادی خواهانه و استقلال طلبانه جامعه، اصلا چنین اعتلای فرهنگی ممکن است؟ فراموش نکنیم

که حتی در کشورهائی که طی پروسه طولانی مبارزه به استقلال و آزادی هائی دست یافته اند همیشه مسئله زنان حل نشده و برابری کامل آنان با مردان تحقق نیافته است.

(ع ـ گ) طبیعتاً جز این نیست. فراموش نکنید که در پروسه مبارزه است که این اعتلای فرهنگی خود بخود حاصل میشود و زن از فرهنگی که از او موجودی عروسکی، ضعیف و زیردست میسازد رها میشود و مرد بعنوان همرزم و همراه به توانائی های واقعی او پی میبرد.

ـ اما فراموش نکنید که زنان در جوامع طبقاتی علاوه بر ستم اقتصادی و اجتماعی، بخاطر زن بودن نیز دچار ستم ویژه ای هستند. فکر نمیکنید که ضرورت داشته باشد از نابرابری ها و تبعیضاتی که هم اکنون در کشور ما تنها بخاطر زن بودن به ما تحمیل میشود، مثلاً حقوق نابرابر [...]*، محرومیت از بعضی رشته های تحصیلی و پاره ای مشاغل و غیره سخن بگوئیم و نیز بیاد داشته باشید که حتی همرزمان و مبارزان مرد نیز گاهی مبارزه زنان در راه رفع این نابرابری ها را ضروری نمی بینند و به آن در این مرحله از مبارزات ملی، بهای لازم را نمیدهند. از همین رواست که زنان با تشکل در سازمانهای زنان و مبارزه جهت احقاق حقوق انسانی خود علیه تبعیضاتی که می تواند به عامل بازدارنده شرکت وسیع آنان در مبارزات حق طلبانه ملی تبدیل شود به ستیز برمیخیزند. درباره ی چنین مبارزه ای نظر شما چیست؟

(ع ـ گ) همانطور که خودتان اشاره کردید ما نخست زن را به عنوان کسی که دچار ستم و استثمار طبقاتی است مینگریم و مبارزه آزادی طلبانه را جدا از مبارزات آزادی طلبانه کل جامعه نمی بینیم. طبیعتاً فرهنگ مردسالاری که حاصل قرنها حاکمیت مردان است بر ذهن اغلب برادران، همسران و همرزمان ما نیز تأثیر خود را باقی گذارده. پس عجیب نیست که آنها به مسئله زنان بطور جدی برخورد نکنند. واقعیت آنست که من برای اظهار نظر در مورد سازمانهای زنان دچار وسواس می شوم. بسیاری از این سازمانها هدف مشخصی برای فعالیت خود ارائه نمیدهند و نیز عمدتاً مرکب از زنان روشنفکر و خرده بورژوا هستند. این سازمانها معمولاً جای زنان زحمتکش و رنجبر نیست. مسائلی که آنان مطرح میکنند قابل درک برای این توده ی عظیم زنان نیست. مادام که این سازمانها پایگاه توده ای بین زنان زحمتکش نداشته باشند، نمیتوانند در راه احقاق حقوق زنان کوچکترین گامی بردارند.

ـ کاملاً صحیح است به این ترتیب شما ضرورت چنین سازمانهائی را نفی نمیکنید، بلکه نحوه فعالیت و ترکیب اعضاء آنها را قابل قبول نمیدانید. این را هم بگوئیم که داشتن پایگاه توده ای مستلزم ارتباط وسیع و صحیح با زنان زحمتکش است و با توجه به فرهنگ و سنن حاکم

---

* در متنی که در دست داشتیم ناخوانا بود.

بر جامعه، زنان امکانات کمتری برای نزدیکی به خواهران زحمتکش خود دارند. لیکن در وحله اول خود زنان بقول شما خرده بورژوا باید از آگاهی سیاسی و اجتماعی کافی برخوردار شوند. در این رابطه بنظر شما نقش سازمانهای مستقل زنان می تواند تعیین کننده باشد؟

(ع ـ گ) من از شما میپرسم، مگر سازمانهای سیاسی نمیتوانند چنین نقشی را داشته باشند؟

ـ با توجه به سطح نازل آگاهی اجتماعی و سیاسی زنان شاید شعارها و خواسته های سازمانهای سیاسی مورد اشاره شما نتواند بحد کافی برای زنان جذب کننده باشد. شاید اکثر زنان باید از آگاهی به ستم جنسی و فرهنگی خود به آگاهی سیاسی و اجتماعی برسند بطوریکه دیگر سرنوشت خود را جدا از ستمکشان جامعه نمیبینند.

(ع ـ گ) من با این تأکید بر ضرورت مبارزه جداگانه زنان و ویژگی مسائل آنان موافق نیستم.

ـ خود شما بعنوان زن فعالی که خارج از خانه اشتغال دارید و بعنوان یک مادر آیا احساس نمی کنید مسئولیت خانواده و نگهداری از فرزند محدودیتهایی برای شما ایجاد می کند؟ و آیا بعنوان زن تبعیضات اجتماعی و فرهنگی بشما تحمیل نمیشود؟

(ع ـ گ) طبیعتاً همینطور است. من تنها یک فرزند دارم، اما برای نگهداری او نیز محدودیتهائی دارم و همیشه فکر میکنم وای بحال کسانی که چند فرزند دارند. طبیعتاً مشکلاتشان مضاعف است. اما این تنها مشکل زنان نیست و امیدوارم جامعه بچنان رشد و آگاهی برسد که دیگر مسائل خانوادگی مانع از فعالیت گسترده و همه جانبه اجتماعی زنان نشود.

ـ به دورانی که در زندان بودید بازگردیم. شما در زندان بودید که خبر اعدام خسرو گلسرخی را بهمراه همرزمش کرامت‌الله دانشیان شنیدید. خبری که علیرغم تمایل رژیم و کوشش جنایتکارانه اش در مخفی ساختن و بی اهمیت جلوه دادن آن انسان را عمیقاً تکان داد و در جهان انعکاس وسیعی یافت بطوریکه این دو شهید به دو سمبل مقاومت و دو نمونه بارز جنایات رژیم پهلوی در ذهن توده های محروم ایران تبدیل شدند. چگونه این خبر را شنیدید؟

(ع ـ گ) شب ۲۹ بهمن ماه سال ۱۳۵۲ من در زندان قصر بودم که مأمور بندها روزنامه های عصر را که خبر تأیید حکم اعدام خسرو گلسرخی و کرامت‌الله دانشیان را درج کرده بودند بمن داد. آنشب را با سایر دوستان و رفقای زندانی که سخت از این خبر خشمگین و ناراحت بودند به سرودخواندن و گفتگو گذراندیم. در بین آنان کسانی بودند که شوهرانشان اعدام شده بودند اما روحیه همه بسیار قوی بود. فردای آنروز مرا به دادستانی خواستند. من مجدداً خواستار ملاقات خسرو قبل از اعدام او شدم و سوال کردم که چرا به نامه هایی که در آن ها تقاضای ملاقات خسرو

را نموده بودم، ترتیب اثر داده نشده. بمن گفتند به دفتر زندان مراجعه کنم. در مراجعت به زندان به دفتر رفتم و این موضوع را مطرح کردم و در پاسخ عذر و بهانه مسئول زندان گفتم که تقاضانامه دیگری خواهم نوشت اما او گفت که حکم همانروز صبح اجرا شده و با قیافه حق بجانبی بمن باصطلاح تسلیت گفت و حرفی را که شب قبل در حضور مأمور بند گفته بود بمن یادآوری کرد که: "بقول خودتان هرکس یک طور میمیرد" و من در پاسخ او گفتم: "درست است و بهتر است انسان در راه آرمان خلق بمیرد." در مراجعت به بند و اعلام خبر به رفقا، زندان یک پارچه غرق خشم و اندوه شد. همان شب دوستان مذهبی در زندان برای خسرو و دانشیان مراسم ختم برپا ساختند و به قرائت قرآن پرداختند.

ـ قبل از این تاریخ تا چه حد از وضع خسرو و جریان محاکمه وی اطلاع داشتید و آیا هرگز توانستید او را در زندان ملاقات کنید؟

(ع ـ گ) در آبانماه سال ۵۲ در زندان اوین یکبار به تقاضای خود من با حضور ۱۲ بازجو موفق شدم چند دقیقه خسرو را ببینم. خسرو که بر اثر شکنجه های دژخیمانه جلادان ساواک قادر به راه رفتن نبود در اطاق نشسته بود و حدود ساعت ۱۲ شب مرا از سلول خودم با چشم بسته به این اطاق بردند در مقابل خودم پیرمردی را میدیدم که بر اثر مشقات زندانی و شکنجه، جسماً درهم شکسته بود اما روحاً همچنان گذشته، چون کوهی استوار و سرفراز بود. بازجویان از اینکه خسرو بقول آنان دائماً دم از "خلق" میزند شدیداً خشمگین بودند و بمن گفتند که قرار دادن او در ردیف دوم متهمین دادگاه فرمایشی تنها به این علت است که از سخن گفتن در مورد دیگران خودداری می کند. خسرو در مقابل اصرار و تهدید آنان گفت من واقعیت را خواهم گفت نه چیزی را که شما میخواهید. و همانگونه که میدانید جلادان خونخوار پهلوی او را تنها بخاطر ایستادگی و رازداریش به جوخه اعدام سپردند و باین ترتیب به گفته خود او، همانگونه که امروز شاهدیم، از هر قطره خون او و دانشیان و صدها تن دیگر از همرزمان آنان هزاران لاله سرخ در این لاله زار خونین روئید و جنبش را به جنبش توده ای مبدل ساخت، جنبشی که سرانجام به استبداد ظالمانه و خائنانه سلطنتی پایان بخشید.

ـ با تشکر از اینکه در این گفتگو شرکت کردید. شنیده ام که کتابی در دست چاپ دارید. میتوانید بگوئید کتاب در چه زمینه ای است؟

(ع ـ گ) با پشتوانه کارهای قبلی که در دوران سیاه پهلوی داشتم، مجدداً مبادرت به چاپ فصلنامه ای کرده ام بنام "فصلهای گل سرخ" که امیدوارم تا چند روز دیگر منتشر شود.

ـ موفق باشید.

توضیح

توضیحی کوتاه در معرفی چند سازمان سیاسی که در این مجموعه از آنها نام برده شده است:

* "سازمان چریک های فدائی خلق": با شروع عملیات مسلحانه در سیاهکل (۱۹ بهمن ۱۳۴۹) اعلام موجودیت کرد. این سازمان تا انقلاب بهمن و برافتادن محمدرضاشاه پهلوی، مشی چریکی داشت و یکی از دو سازمان بزرگ سیاسی و نظامی آن دوره بود. پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، به صورت بزرگ ترین سازمان کمونیستی ایران درآمد و نقش مهمی در رویدادهای سه سال اول انقلاب ایفا کرد. ارگان سیاسی این سازمان هفته نامه "کار" بود.

از "سازمان چریک های فدائی خلق" در این مجموعه، به نام های دیگری نیز یاد شده است: "فدائیان"، "چریک های فدائی"، "سازمان فدائی" و...

کمی پس از انقلاب ۱۳۵۷، "سازمان چریک های فدائی خلق" دچار انشعابات گوناگونی شد. ابتدا اشرف دهقانی و یارانش از این سازمان گسستند (اردیبهشت ۱۳۵۸)، سپس "اقلیت" از "اکثریت" سازمان انشعاب کرد (خرداد ۱۳۵۹). اختلافاتی که منجر به بروز این انشعاب شدند، موضوعات گوناگونی را در برمی گرفتند؛ از جمله تائید یا نقد خط مشی مسلحانه ی چریکی در سال های گذشته و نیز تحلیل از ماهیت رژیم حاکم پس از انقلاب. اکثریت رهبری و اعضاء سازمان که به جریان "اکثریت" معروف شدند، سیاست حزب توده را در حمایت از رژیم

حاکم پذیرفتند، رژیم را خرده بورژوا می‌خواندند و معتقد بودند که ضدامپریالیست و انقلابی است و مثل حزب توده در محدود کردن و ضربه زدن به مخالفان رژیم با دستگاه اطلاعاتی همکاری نمودند. "اقلیت" خط مشی گذشته ی سازمان را قبول داشت، مخالف حزب توده بود و سرنگونی رژیم را در نظر داشت. با آغاز جنگ ایران و عراق (مهر ۱۳۵۹)، جناح چپ "اکثریت" نیز جدایی تشکیلاتی خود را در سطح جامعه اعلام کرد. "جناح چپ"، با اینکه همچون "اکثریت" حکومت را خرده بورژوا و ضدامپریالیست ارزیابی می کرد، اما آن را ترقی‌خواه نمی‌دانست. چه، بر اساس تحلیل "جناح چپ"، خرده بورژوازی حاکم، خرده بورژوازی سنتی و تضادش با امپریالیسم از موضعی واپسگرا و مادون سرمایه داری بود. به این اعتبار، رژیم را ارتجاعی می نامید. از سوی دیگر، "جناح چپ"، جدایی "اقلیت" از "اکثریت" را زودرس دانسته و بر این باور بود که پیش از جدایی، مبارزه ی ایدئولوژیکی با ابعادی گسترده تر و عمیق تر ضرورت داشت. به همین دلیل، همزمان با "اقلیت" از اکثریت سازمان جدا نشد.

پس از استقرار اختناق فراگیر سال ۱۳۶۰، در هریک از جریان های پیش گفته انشعابات دیگری صورت گرفت که چون از حوصله ی این بحث خارج است، به آنها نمی پردازیم.

* "پیشگام": سازمان دانشجویان و دانش آموزان وابسته به "سازمان چریک های فدائی خلق"، که پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ شکل گرفت.

* "اتحاد چپ": به اتحاد چند گروه کوچک مارکسیستی اطلاق می شود که در آستانه ی انقلاب ۱۳۵۷ در اروپای غربی به وجود آمد. گرچه همه ی گروه بندی های "اتحاد چپ" خود را مارکسیست می‌دانستند، اما همه معتقد به لنینیسم نبودند و گرایش این "اتحاد" بیشتر به سوسیالیسم بود تا کمونیسم. این گروه از جمله گروه ها و احزاب متشکل در "جبهه ی دموکراتیک ملی ایران" بود که بر مبارزه برای آزادی تأکید داشت.

* "خط ۳": طیف موسوم به "خط ۳"، افراد و گروه های را در بر می گرفت که با دو خط فکری عمده ی موجود در جنبش چپ مخالفت داشتند؛ با خط حزب توده و نیز با مشی مسلحانه ی چریکی. از مهم ترین سازمان های این طیف فکری، "سازمان پیکار در راه آزادی طبقه ی کارگر" و "سازمان رزمندگان آزادی طبقه ی کارگر" بودند. سازمان های نامبرده و چندین سازمان و محفل کوچک دیگر همین طیف، در سال ۵۸ "کنفرانس وحدت" را تشکیل دادند که به وحدت منجر نشد.

* "راه کارگر": در تیر ماه ۱۳۵۸ تشکیل شد. هسته ی سازنده ی آن جمعی از روشنفکران منتسب به گروه های مختلف مذهبی و غیرمذهبی بودند که در سال های ۵۰ در زندان های شاه

بودند و به هم نزدیک شدند و همگی مرام مارکسیستی را پذیرفتند. نقاط مشترک آنها که مانع پیوستن شان به گروه های موجود چپ بود عبارت بود از: مخالفت با حزب توده به خاطر تبعیت مطلق حزب از شوروی و پشتیبانی حزب از جمهوری اسلامی. مخالفت با "سازمان چریک های فدائی خلق" به علت عدم انتقاد از خط مشی مسلحانه چریکی. مخالفت با امثال سازمان "پیکار" به علت قبول تز سوسیال امپریالیستی بودن شوروی. ارگان این سازمان، نشریه ی "راه کارگر" است. این سازمان در تبعید به "سازمان انقلابی کارگران ایران" تغییر نام داد (میانه ی سال های ۱۳۶۰).

* "انجمن رهائی زن": در فروردین ماه ۵۸ اعلام موجودیت کرد؛ وابسته به سازمان "وحدت کمونیستی" بود و نشریه ای به نام "رهای زن" منتشر می کرد. در اولین شماره ی این نشریه (اردیبهشت ۵۸)، هدف از ایجاد این انجمن چنین بیان شده است: "متشکل ساختن صفوف نهضت زنان و تاختن به مناسبات ظالمانه ای" که "توده های زحمتکش جامعه و به ویژه زنان را تحت انقیاد و استثمار قرار می دهد".

* "سازمان پیکار در راه آزادی طبقه ی کارگر": برای معرفی این سازمان، ضروریست که به "سازمان مجاهدین خلق ایران" و به ویژه بخش مارکسیست-لنینیست آن اشاره شود. سازمان مجاهدین خلق ایران که در سال ۱۳۴۴ بر اساس ایدئولوژی اسلامی و تلفیق آن با علم گرایی و راسیونالیسم تشکیل شده بود، به تدریج با برخی از اندیشه های مارکسیستی نیز آشنا شد. در سال ۱۳۵۴، اغلب اعضاء رهبری و عناصر فعال سازمان، پس از بررسی مواضع سیاسی-ایدئولوژیک و عملکردهای چند ساله ی خود به این نتیجه رسیدند که دوگانگی (التقاط) در ایدئولوژی سازمان باید به نفع پذیرش مارکسیسم-لنینیسم و کنار گذاردن ایده ی مذهبی از سازمان حل شود. این تغییر ایدئولوژی به ایجاد "مجاهدین مارکسیست" (یا "بخش منشعب") انجامید که تا انقلاب به کار خود ادامه داد و بخش مذهبی عملاً تا زمان انقلاب تشکیلاتی نداشت. در مقطع انقلاب بهمن ۵۷، بدنه ی اصلی "بخش منشعب" نام "سازمان پیکار در راه آزادی طبقه ی کارگر" را برگزید.

* (بخش قابل توجهی از اطلاعات بالا از نشریه ی "نقطه"، شماره ی ۷، اردیبهشت ۱۳۷۶، مقاله ی "احزاب و سازمان های جنبش کمونیستی ایران"، تراب حق شناس برگرفته شده است. در تنظیم این بخش البته منابع دیگری هم مورد استفاده ما بوده است).

- A Response 288

5- Epilogue

- N.U.W., A New Beginning in the Struggle of Iranian Women / Mahnaz Matin 293

Documents

- N.U.W's Charter 323
- N.U.W's By-laws 325
- N.U.W's Position on the Constitution of the Islamic Republic of Iran 334
- N.U.W's Letter to the Prime Minister 343
- N.U.W Supports the Candidacy of Ayatollah Taleghani for Presidency 346
- N.U.W's Warning to the Progressive Women of Iran 348
- N.U.W's Reading List 352
- N.U.W's Position on the Views of the O.I.P.F.G (Majority Wing) 355
- The Emancipation of Women can not be Separated from the Emancipation of the Toiling Masses / Homa Nategh 359
- Oppression of Women is the By-product of Centuries of Oppression / Homa Nategh 365
- A Round-table Discussion between N.U.W & the Association for the Emancipation of Women 372
- An Interview with Atefeh Gorgin 395

Explanatory Notes 402

Contents

Preface & Acknowledgment / Mahnaz Matin 1

1- Reports & Reviews

- National Union of Women: Three Years of Activity / Group Work 9
- A Critique of "Three Years of Activity ..." / Shahin Navai 97
- Some Considerations on the "Three Years of Activity ..." / Forouz A. 113

2- Memoirs & Reflections

- Learning from our Experiences / Masoudeh Azad 121
- We Were Beautiful / Nasrin Basiri 135
- "Remembering the Flight" / Farideh Bahmani 155
- Repeating History is Unforgivable / Zohreh Khayam 165
- N.U.W., An Aborted Socialist-Feminist Experience / Haideh Moghissi 179
- My Version of the N.U.W. / Bakri Tamizi 217
- Does it Have to Be ... / Atefeh Gorgin 231
- N.U.W., A Foundation for the Future / Azam Nourallah-Khani 235
- The Experience of N.U.W. / Mitra Fakhim 241

3- The Organization of Iranian People's Fedayee Guerillas (O.I.P.F.G.) & the N.U.W.

- A Talk with Mihan Jazani 255
- A Talk with Mehrnoush M. 263
- A Talk with Jila A. 271
- A Talk with Haydar 277

4- A Survey

- Questionnaire 285
- A Synthesis 286

The National Union of Women Revisited

- Compiled and Edited by Mahnaz Matin
- First Edition: 1999
- Cover by Forouz A.
- Book Design by Parvaneh Hedayat

- Published by *Noghteh Books*

in U.S.A.

Noghteh
P O Box 8181
Berkeley, CA, 94707-8181 USA
Fax: 510 636 9140

in Europe:

Noghteh
B. P. 157
94004 Creteil, Cedex France
Fax: 01 44 52 04 97

Internet: http://www.noghteh.org, email: noghteh@nogheth.org

The National Union of Iranian Women Revisited

compiled & edited
by
Mahnaz Matin

Noghteh Books